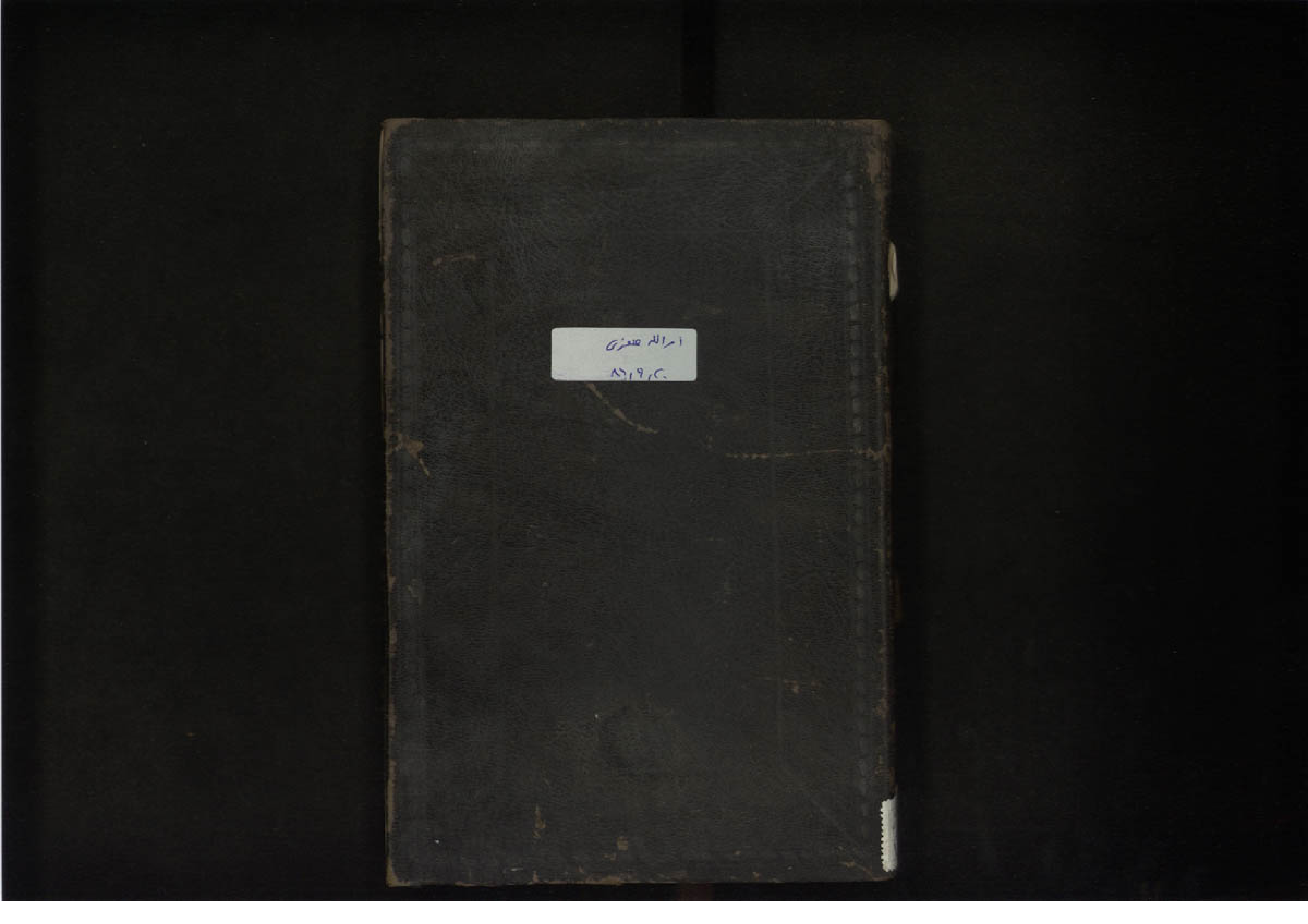


۸۶۷

ترجمه عیون الاخبار الرضا (ع)

مترجم: سید جلیل میرزا ذبیح الله بن میرزا اسدالله بن محمد مهدی موسوی اصفهانی

ص ۱۲۰ مجلد ۴ کتاب الذریعه

تحت شماره ۵۷۵.

راجع باین نسخه شرحی مرقوم است

(آن را مرحوم شیخ آقابزرگ [اصل] نام آنرا از روی کتب مطبوعه نقل نموده است.)

نسخه ۸۶۷

ترجمه عیون الاخبار الرضا (ع)

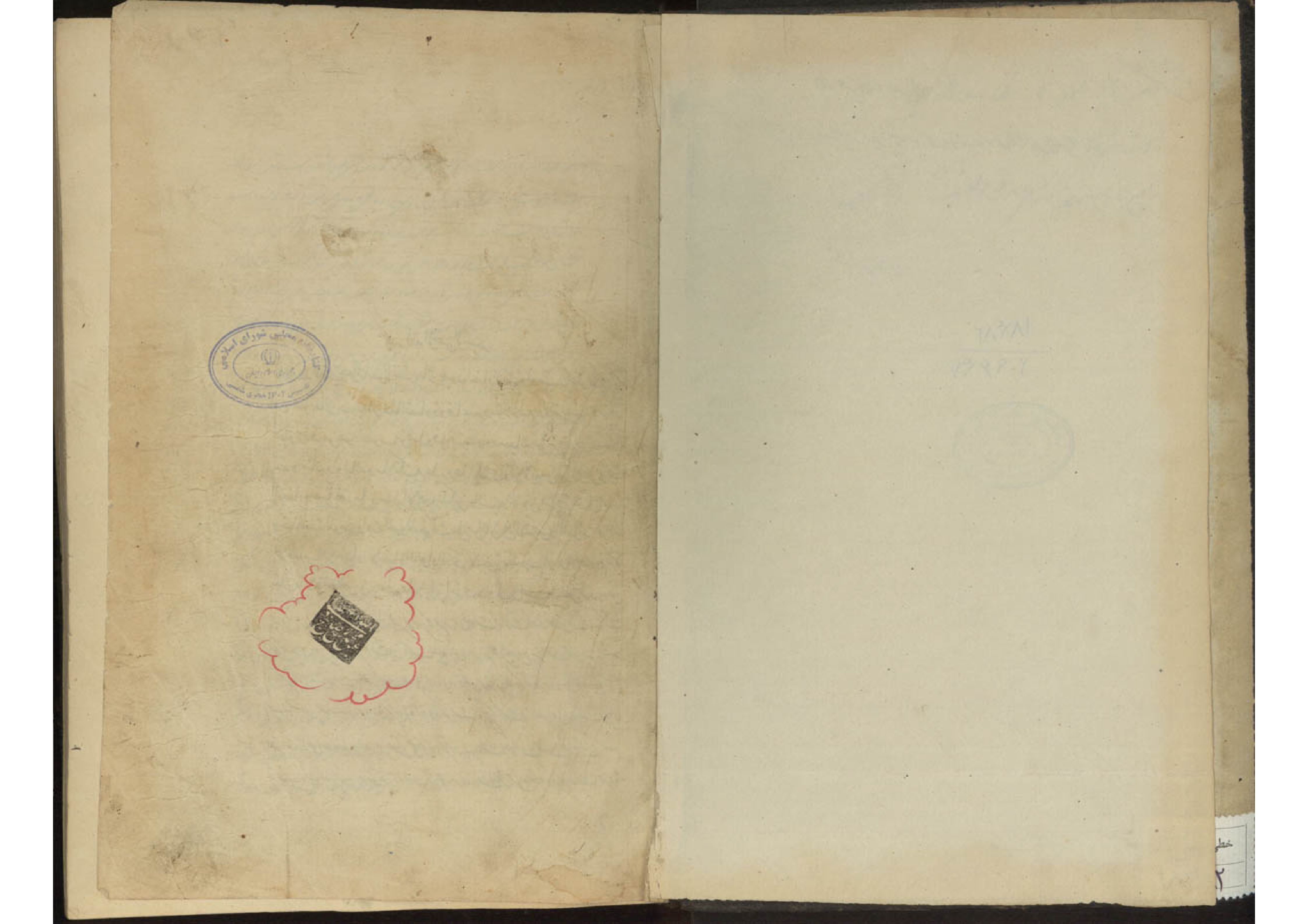
مترجم : سید جلیل میرزا ذبیح الله بن عبدالله بن محمد مهدی موسوی اصفهانی

ص ۱۲۰ مجلد ۴ کتاب الذریعه

تحت شماره ۵۷۵ .

راجع باین نسخه شرحی مرقوم است

(اصل آن را مرحوم شیخ آقا بزرگ در ذریعه) نام آن را از روی کتاب مطلع الشمس نقل نموده است .



رب یسر ولا تعسر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل لنا عيونا ننظر بها الى عيون اخبار الرضا ووهب لنا عقولا نرجو من الله

ان نصل بها الى درجة الرضا بالقضا ورزقنا بمنه وجوده بعد ولاية نبيه والائمة من ذريته

مجاورة قبر من هو منصوب من قبله وقبل نبيه واوصيائه علي بن موسى الرضا حجة

لله وامنائه واوليائه وملائكته عليه وعلى ابائه واولاده من اول الدهر الى يوم

القضاء وصلى الله على رسوله الامجد المكين والسيد الامين اشرف الممكنات

وخلاصة الموجودات احمد المبعوث على من كان في الارض والسموات واله

الاطياب الاطهار الاخيار والابرار الذين لا يجوز وصفهم الا بما وصفهم الله

تعالى في الاقوال البعيدين وصفهم بما لا يليق احرى واولى وبعد چنین گوید افقر

عباد الله ابن [illegible] الحسنی الرضوی که چون در زمان دولت ابد مدت پادشاه [illegible]

[illegible] روی زمین [illegible] [illegible] شریعت محمدی [illegible] شیعه

اثنا عشریه [illegible] [illegible] [illegible] دین [illegible]

سید المرسلین [illegible] [illegible] دین و دولت [illegible]

اللهم اخذل من خذله وانصر من نصره بحق محمد واله [illegible] جناب [illegible]

شریف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

العلیه العالیه ادام الله ایامه حسب الامر [illegible] نسخه عیون اخبار الرضا [illegible] نسخه عیون شیعیان است [illegible]

[illegible] از مؤلفات شیخ ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی [illegible] شده است

و از بزرگان علما است [illegible] تصنیفات او [illegible] حسن اخلاق و اطوار و ذکر محاسن [illegible]

[illegible] و این نسخه شریف [illegible] [illegible] [illegible] آن جناب [illegible] نسخه

شریف [illegible] فارسی [illegible] [illegible] [illegible] اطلاع [illegible]

[illegible] این حقیر [illegible] [illegible] آن نسخه شریف را

فارسی [illegible] [illegible] [illegible] فارسی [illegible] [illegible] [illegible]

اخبار و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

این خادم شریعت مطهره [illegible] [illegible] فارسی [illegible] [illegible]

و این حقیر [illegible] [illegible] [illegible] محمد و آله [illegible]

الحمد لله الواحد القهار العزيز الجبار الرحيم الغفار فاطر الارض والسماء خالق الظلمة

والضياء مقدر الازمنة والدهور مدبر الاشياء والامور باعث من في القبور المطلع

على الظهور واستتر العالم بما سلف وعبر الذي له المنة والطول والقوة والحول احمده على

كل الاحوال واستهديه لافضل الاعمال واعوذ به من الغي والضلال واشكره شكرا

استوجب به المزيد واستنجز به المواعيد واستعينه على ما ينجي من المهلكة والوعيد

واشهد ان لا اله الا الله الاول فلا يوصف بابتداء والاخر فلا يوصف بانتهاء الذي

يدوم ويبقى ويعلم السر واخفى واشهد ان محمدا عبده المكين ورسوله الامين المفترض

بالطاعة الموعود بالشفاعة فانه ارسله لاقامة العوج وبعثه لتبصير الحجج ليكون رحمة

للمؤمنين وحجة على الكافرين ومؤيدا بالملائكة المسومين حتى اظهر دين الله على كره المشركين

صلى الله عليه وعلى اله الطيبين واشهد ان علي بن ابي طالب امير المؤمنين ومولى المسلمين

وخليفة رسول رب العالمين واشهد ان الائمة من ولده حجج الله الى يوم الدين وورثة

على النبيين صلوات الله ورحمته وسلامه وبركاته عليهم اجمعين اما بعد

گفت ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی الفقیه مصنف این کتاب رحمة الله علیه رسید بمن دو قصیده از قصاید صاحب جلیل کافی الکفاة ابو القاسم اسمعیل بن عباد در اهدای سلام بسوی حضرت رضا علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب پس تصنیف نمودم این کتاب را بجهة خزانه او چه ندیدم چیزی بهتر نزد او از علوم اهل بیت و از جهة تعلق او بایشان و تمسک او بولایت ایشان و اعتقاد او در وجوب اطاعت ایشان و اعتراف بامامت ایشان و اکرام او مر ذریه ایشان را و احسان او بسوی شیعیان ایشان حال آنکه من تقرب جسته ام باو باین کتاب بجهة رد بر دشمن او در نزد من و تسلط بر ایشان ... گفته ام این کتاب را ... مر شده است قصد حضرت او و امید دارم که قبول کند ... عفو کند تقصیر مرا ... شاء الله ... شروع میکنم بذکر این دو قصیده جهة آنکه باعث تصنیف این کتاب شده اند و بالله التوفیق گفت صاحب جلیل اسمعیل بن عباد رضی الله عنه در اهدای سلام بسوی حضرت رضا علیه السلام

يا سائرا زائرا الى طوس مشهد طهر وارض تقديس
ابلغ سلامي الرضا وحط على اكرم رمس لخير مرموس
والله والله حلفة صدرت من مخلص في الولاء مغموس
اني لو كنت مالكا اربي كان بطوس الفناء تعريسي
وكنت امضي العزم مرتحلا منتسقا فيه قوة العيس
لمشهد بالزكاء ملتحف وبالسناء والثناء مانوس
يا سيدي وابن سادتي ضحكت وجوه دهري بعقب تعبيس
لما رايت النواصب انتكست راياتها في ضمان تنكيس
صدعت بالحق في ولائكم والحق مذ كان غير مبخوس
يا ابن النبي الذي به قمع الله ظهور الجبابر الشوس
وابن الوصي الذي تقدم في الفضل على البزل القناعيس
وحائز الفخر غير منتقص ولابس المجد غير تلبيس
ان بني النصب كاليهود وقد يخلط تهويدهم بتمجيس
كم دفنوا في القبور من نجس اولى به الطرح في النواويس
عالمهم عند ما ابحثه في جلد ثور ومسك جاموس
اذا تاملت شوم جبهته عرفت فيها اشتراك ابليس
لم يعلموا والاذان يرفع صوتا اذان ام قرع ناقوس
انتم حبال اليقين اعلقها ما وصل العمر حبل تنفيسي
كم فرقة فيكم تكفرني ذللتها

ما يقاسطيس قمعتها بالحجاج فانخذلت تحت لطيف بطر منحوس
ان ابن عباد استجار بكم فما يخاف الخطوب في الخنس
كونوا يا سادتي وسائله يفسح له الله في الفراديس
كم مدحة فيكم محبرها كانها حلة الطواويس
وهذه كم يقول قائلها قد نثر الدر في القراطيس
بلا ريق القريض قائلها ملك سليمان عرش بلقيس
بلغه الله ما يؤمله حتى يزور الامام في طوس

قصیده دیگر او در اهدای سلام بسوی حضرت رضا علیه السلام

يا زائرا قد نهضا مبتدرا وقد مضى
كانه البرق اذا ما ومضا
ابلغ سلامي زاكيا بطوس مولاي الرضا
سبط النبي المصطفى وابن الوصي المرتضى
من حاز عزا اقعسا وساد مجدا ابيضا
وقل له عن مخلص يرى الولاء مفترضا
في الصدر لفح حرقة تترك قلبي حرضا
من ناصبين غادروا قلب الموالي ممرضا
صرحت عنهم معرضا ولم اكن معرضا
نابذتهم ولم ابل ان قيل قد ترفضا
يا حبذا رفضي لمن نابذكم وابغضا
ولو قدرت زدته ولو على جمر الغضا
لكنني منتظر بقيه خطب عرضا
جعلت مدحي بكلامي قصده وغرضا
امانة مودعة على الرضا المرتضى
وام ابن عباد بها شفاعة لن تدحضا

روایت نموده ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه ... قاسم بن هاشم از پدر خود ابراهیم بن هاشم از عبد السلام بن صالح هروی که گفت شنیدم از حضرت رضا علیه السلام ... روایت نمود ما را علی بن عبد الله الوراق رضی الله عنه ... عمران ... از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود ... العلوی ... حدیث نمود ما را تمیم بن عبد الله تمیم قرشی رضی الله عنه از پدر خود از احمد بن علی انصاری از حسن بن جهم گفت که شنیدم حضرت رضا علیه السلام ... خدا ... شهری در بهشت بزرگ ... مرتبه و ثواب ... و بهترین مرتبه ... ثواب ... اقوال حسنه و افعال جمیله و اخلاق کریمه و سیرة مرضیه ... در مقصود ... و برگزیده ... بهر خیر ... که بنا نهاده ... خدا ... اعلم

بقول خود در بعضی اشعار که در مدح ایشان گفته است ان الذی جاء استجاب بکم فکأنما خافه سبکها و قرار
بهر جه الشعرا که بنابر آنکه بنقش خاتم خود نقش نموده است بجهت ایشان را شفیع اسمعیل فی الاخرة
محمد والعترة الطاهرة و قرار بهر جهت داد لها اجرا منفعة الایام متصلة النظام مقرون بقدوم
منتهیة الی التمام مؤیدة له الی ساعة الابد و باقیة الی غایة الامد بمن وجوده فضل و کرم خود
و ابواب کتاب صد و بیست است باب اول در سبب تسمیه علی بن موسی الرضا باب دوم در آنچه
وارد شده است درباره مادر آن حضرت باب سوم در ذکر ولادت آن حضرت باب چهارم در نص حضرت
پدر بزرگوار او وارد شده است در امامت و وصیت او باب پنجم در نص و وصیت موسی بن جعفر
باب ششم در نصوص وارده بامامت آنحضرت در جوانان خیریه باب هفتم درباره اخبار موسی بن جعفر است با هارون
و موسی بن مهدی باب هشتم در اخبار وارده بر وفات موسی بن جعفر باب نهم در کسانی که از اولاد و غیرهم هارون
از شیعه کشته در یک شب بعد از کشتن موسی بن جعفر و از آنچه در سال آن امام گشته بود باب دهم در سبب مذهب واقفی
باب یازدهم در آنچه وارد شده است از حضرت رضا در توحید و خطبه آنحضرت در توحید باب دوازدهم در ذکر مجلس رضا
در نزد مامون باب سیزدهم در آنچه از آنحضرت ظاهر شد با اهل ادیان و اصحاب مقالات در توحید در حضور مامون باب
چهاردهم در مجلس دیگر در نزد مامون با اهل مقالات باب پانزدهم آنچه جواب داده رضا علی بن جهم سوال در عصمت انبیا و
باب شانزدهم در مجلس دیگر از حدیث اصحاب رس و قصه ایشان باب هفدهم مجلس دیگر در عصمت انبیا باب هیجدهم در تفسیر
و فدیناه بذبح عظیم باب نوزدهم در علامات امام باب بیستم در وصف امامت و امام و ذکر فضل و رتبه امام باب
بیست و یکم در آنکه ایمان شناختن بقلب و اقرار بزبان و عمل بارکان است باب بیست و دوم در تزویج فاطمه باب
بیست و سوم در ذکر مجلس رضا با مامون در فرق میان عترت و امت باب بیست و چهارم آنچه وارد شده است از آن حضرت
از خبر شامی و مسائل که از آنحضرت پرسیده در جامع کوفه باب بیست و پنجم آنچه ذکر کرده درباره زید بن علی باب بیست و ششم
آنچه از آنحضرت رسیده است از اخبار نادره در فنون شتی باب بیست و هفتم در اخبار نادره وارده باب بیست و هشتم در اخبار
وارده از آنحضرت در صفت پیغمبر و در اخبار منثوره آنحضرت باب بیست و نهم در اخبار مجموعه وارده از آنحضرت باب
سیم در آنچه وارد شده است از آنحضرت از علل باب سی و یکم در آنچه نوشته حضرت رضا در جواب مسائل محمد بن سنان

باب سی و دوم علل که فضل بن شاذان شنیده از آنحضرت و بتدریج جمع نموده
باب سی و سوم آنچه نوشت از برای مامون از محض اسلام و شرایع دین باب سی و چهارم
در رد آنحضرت بر اهل [illegible] نازل شده در آن باب سی و پنجم در آنچه [illegible] او در [illegible] باب
سی و ششم در ذکر خبر ابدال از آنحضرت باب سی و هفتم در بیرون آمدن آنحضرت از نیشابور بسوی طوس و مرو باب سی و هشتم
در ذکر بیرون آمدن آنحضرت و دلالت [illegible] و آنچه واقع شد [illegible] علی بن الحسین
کرده است از [illegible] باب سی و نهم در سبب آنکه مامون از آن حضرت و دیدن او [illegible] آنحضرت ولایت عهد
و قبول کردن او باب چهلم در ذکر [illegible] مامون [illegible] از مجلس آنحضرت و استخفاف آنحضرت و [illegible] آنحضرت
و بیرون آمدن آنحضرت از مدینه بسوی کوه باب چهل و یکم در اشعار آنحضرت از برای مامون در وصف علم و سکوت از
جاهل و ترک عتاب صدیق و کشیدن دشمن [illegible] صدیق [illegible] آن بزرگوار باب
چهل و دوم در ذکر اخلاق کریمه آنحضرت و وصف عبادات آن بزرگوار باب چهل و سیم در ذکر [illegible]
مامون او بسوی حضرت رضا [illegible] باب چهل و چهارم در وجه معجزات ائمه ع
وارد [illegible] باب چهل و پنجم در معجزات آنحضرت [illegible] باب چهل و ششم در [illegible]
آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] باب چهل و هفتم
در خبر دادن [illegible] باب چهل و هشتم در اجابت دعای آنحضرت [illegible]
و خبر دادن آنحضرت [illegible] باب چهل و نهم در اخبار [illegible]
آنحضرت [illegible] باب پنجاهم در اخبار [illegible]
باب پنجاه و یکم در شناختن آنحضرت [illegible] باب پنجاه و دوم در شناختن آنحضرت [illegible]
باب پنجاه و سوم جواب دادن آن بزرگوار [illegible] حسن بن علی [illegible] باب پنجاه و چهارم در معجزه دیگر
از آنحضرت باب پنجاه و پنجم معجزه دیگر از آنحضرت باب پنجاه و ششم جواب آنحضرت از مسائل [illegible] باب
پنجاه و هفتم در مکالمه آنحضرت [illegible] باب پنجاه و هشتم در [illegible] آنحضرت از
[illegible]

وذکر برخی از فضائل او باب پنجاه و نهم در کشتن مأمون آنحضرت را بزهر باب شصتم در تصریح آنحضرت بامامت فرزند خود
پسرش محمد بن علی الثانی علیه السلام باب شصت و یکم در وفات آنحضرت بزهر که مأمون آن بزرگوار را داد و اخبار دیگر وارد شده است
از طریق خاصه باب شصت و دوم در آنچه حدیث کرده ابو الصلت هروی از ذکر وفات آنحضرت و آنکه بزهر شهید شده
آنحضرت در انگور باب شصت و سوم در آنچه حدیث کرده هرثمة بن اعین از ذکر وفات آنحضرت و آنکه بزهر شهید شده
در انگور و انار باب شصت و چهارم در آنچه از مراثی درباره آنحضرت گفته شده است باب شصت و پنجم ثواب زیارت
آن بزرگوار و چیزی که وارد شده است از دعبل بن علی الخزاعی رحمة الله از آنحضرت در نص بر حضرت قائم و ذکر ایام
او و بیان ثواب زیارت و خبر دعبل در ذکر ... و آنچه باو تعلق داشته ... باب شصت و ششم در ثواب زیارت
قبر فاطمه خواهر آنحضرت بقم باب شصت و هفتم در زیارت آنحضرت بطوس و کیفیت زیارت آنحضرت باب شصت و هشتم
در آنچه جاری است از قول در زیارت جمیع ائمه از حضرت ... و در زیارت جامعه دیگر از آنحضرت برای جمیع ائمه
باب شصت و نهم در آنچه ظاهر شده در زمان ما از برکات این مشهد و استجابت دعا در آن مکان باب اول در سبب چیزی
که نامیده شد علی بن موسی الرضا علیه السلام برضا گفت ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی ساکن ری مصنف این کتاب
رحمة الله علیه حدیث کرد مارا پدرم و محمد بن موسی بن متوکل و محمد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و حسین بن
ابراهیم بن تاتانه و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن هشام المکتب و علی بن عبد الله الوراق رضی الله
عنهم اجمعین گفتند حدیث کرد مارا علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی
که گفت بامام محمد تقی علیه السلام عرض کردم که گروهی از مخالفان شما گمان میکنند که پدر بزرگوار شما را مأمون لقب
رضا داده است وقتیکه آنحضرت را بولایت عهد خود اختیار کرد حضرت فرمود که والله دروغ گفته‌اند و فاجر
شده‌اند حق تعالی او را رضا نامید زیرا که او پسندیده خدا بود در آسمان و رسول خدا و ائمه هدی در زمین از او خشنود بودند
و او را برای امامت پسندیدند بزنطی گفت عرض کردم که آیا همه پدران گذشته تو پسندیده خدا در آسمان و پسندیده رسول
خدا و ائمه هدی بعد از رسول خدا در زمین نبودند فرمود چرا پسندیده بودند عرض کردم پس چه خصوصیت نامیدن بود آن
بزرگوار تو باین لقب فرمود جهتش آنست که مخالفان و دشمنان او را پسندیدند و از او راضی بودند چنانچه
موافقان و دوستان از او خشنود بودند و اتفاق دوست و دشمن در خشنودی از او مخصوص آن حضرت بود پس

بدین سبب او را مخصوص باین اسم کردانیدند حدیث کرد مارا علی بن احمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه از محمد بن ابی عبد الله
کوفی از سهل بن زیاد آدمی از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه از سلیمان بن حفص مروزی که موسی بن جعفر
محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام پیوسته میفرمود پسرم علی را رضا و چون اراده میکرد خواندن پسرش
را میگفت بخوانید پسرم رضا را و گفتم به پسرم رضا و گفت پسرم رضا و هرگاه بخطاب او را میخواند میگفت ای ابو الحسن باب دوم در آنچه وارد شده
در باب مادر علی بن موسی الرضا علیه السلام و اسم مادر آن بزرگوار حدیث کرد مارا حاکم ابو علی حسین بن احمد البیهقی در خانه
خودش در شهر ... در سال سیصد و پنجاه و دو گفت خبر داد مارا محمد بن یحیی الصولی در مکانی که قرائت بر او کردم که ابو الحسن الرضا
علیه السلام علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است و مادرش ام ولد بود مسماة بتکتم
و این اسم از برای او مستقر شد وقتیکه مالک شد او را ابو الحسن موسی حدیث کرد مارا حاکم ابو علی حسین بن احمد
البیهقی گفت حدیث کرد مارا محمد بن یحیی الصولی گفت حدیث کرد مارا عون بن محمد الکندی از ابو الحسن علی بن میثم که ... اخبار ایشان و مناکح ایشان
همراه بود گفت که چون خرید حمیده المصفات مادر ابو الحسن موسی بن جعفر تکتم را که از اشراف و بزرگان عجم بود جاریه
مولده ... که از کمال عقل و دین و تعظیم کردن مر خاتون خود حمیده المصفات
... پیش روی او از جهت تعظیم او پس حمیده المصفات گفت بپسر خود موسی
ای پسر من تکتم جاریه ایست که من بهتر از او ندیده‌ام و یقین میدانم که خدای تعالی زود ظاهر خواهد کرد نسل او را چنانچه
... از او بهم رسد بخشیدم او را بتو ... پس چون متولد شد از او حضرت رضا علیه السلام
او را طاهره نامید ... آنحضرت که شیر بسیار میخورد ... پس بآنحضرت گفت برای ما
دایه ... پس گفتند ... گفت ... دروغ نگویم ... و ... بسیار
... و گفت حاکم ابو علی گفت
... در مدح حضرت رضا صلوات الله علیه

الا ان خیر الناس نفسا و والدا و رهطا و اجدادا علی المعظم اتتنا به للعلم والحلم ثامنا
اماما یؤدی حجة الله تکتم

... شعر ... از ابراهیم بن عباس ... کفی بفعال امرء عالم

علی اهله عاد لاشاهدا ادی لهم حادفا مونقا ولا یشبه الطارف التالدا من علیکم
باموالکم ویعطون من مایة واحدا فلا یحمد الله مستبشرا بکون لاعدائکم حامدا
فضلت قسیمك فی قعدد کما فضل الوالد الوالدا گفت صدوق علیه الرحمه که مراد ابراهیم ازین ابیات آنچه مذکور است
دفع دخل از برای ابو اسحاق که روایت کرده ام از او در باره حضرت رضا علیه السلام که تعلق ... پس ... گفتم دیدیم
قسیم آنحضرت عجب آباء و اجداد او نیست چون عبدالمطلب که هاشم ایشانست و کهتر از ایشان از یعرب است
و در اشعار دیگران بسیار است از آنجمله قول ایشانست طاف الخیال لاف فاجاسنا خلا تکنی
وخیال تکنا صدوق میگوید که بود از برای ابراهیم بن عباس صولی هم در باره حضرت رضا علیه السلام مدایح
بسیار که چهار از آنها را از ترس ... و بعضی آنها را از دیگران و بعضی گفته اند در مادر حضرت رضا علیه السلام
سکن النوبیه وارد ... نجمه و سمان است و گفته اند ام البنین است حدیث کرد ما را تمیم بن عبدالله بن تمیم القرشی رضی
از پدرش از احمد بن علی انصاری از علی بن میثم از پدرش که چون خرید حمیده مادر موسی بن جعفر ام الرضا نجمه را ذکر کرده
هم در خواب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ... حمیده ... ببخش نجمه را به پسر خود موسی ... که متولد شود از آن
بهترین اهل زمین پس بخشید او را بآنحضرت چون متولد شد حضرت رضا علیه السلام او را طاهره نامید و بود از برای او
اسمهای دیگر نجمه و اروی و سکن و سمان و تکتم آخر اسمهای اوست علی بن میثم میگوید که از پدرم شنیدم که میگفت و میگفته
خود نجمه را حمیده باکره بود حدیث کرد ما را پدرم از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از یعقوب
بن اسحق از ابو زکریا ... از هشام بن احمر گفت هشام که موسی بن جعفر علیه السلام فرمود آیا کسی از اهل مغرب آمده
عرض کردم نه فرمود بلی مردی آمده است بیا تا برویم نزد او پس آنحضرت سوار شد و ما نیز در خدمت آن بزرگوار سوار شدیم
تا رسیدیم بآن مرد دیدیم مردی است از اهل مغرب و با او چند بنده بود حضرت فرمود که بنما کنیزان خود را عرض کرد ... نه کنیز
... پس نه کنیز بخدمت آنحضرت آورد که آن بزرگوار از همه آنها اعراض فرمود و فرمود برای ما بنما چه حاجت است
کنیز دیگر بیاور آنمرد عرض کرد که کنیز دیگر ندارم آنجناب فرمود دارید عرض کرد بلی ... کنیز دیگر دارد
... جاریه ... حضرت فرمود چه عذر دارد ... آنجناب ... و آنحضرت مراجعت
فرموده و فردا از نزد او فرستاد و امر فرمود که آنچه قیمت گفته او را بدهد ... آنمرد قیمت کنیز را از او

تحقیق نموده گفت از فلان قیمت کم نمیدهم فرمود او را بهمان قیمت که گفتی بعد از آن رسید که آمد و گفت که در روز همراه تو بود که بود بگو
از بنی هاشم گفت از کدام بنی هاشم گفتم بیشتر ازین شرح ندارم آنوقت گفت خبر ده مرا از حال این وصیفه من این را
خریده ام از اقصی مغرب و دیدم یک ضعیفه از اهل کتاب بمن رسید گفت چه چیز است این وصیفه با تو گفتم از برای خود
باز خریدم آن ضعیفه گفت سزاوار نیست که این وصیفه در نزد مثل تو باشد این جاریه سزاوار است که بوده باشد در نزد بهترین
اهل زمین و طول نخواهد کشید که در نزد او که متولد خواهد شد از آن پسری که اطاعت کنند او را اهل شرق و غرب عالم
گفت هشام آوردم آن وصیفه را بخدمت آنجناب نزد او که متولد شد از او علی علیه السلام و این حدیث را محمد بن علی ماجیلویه
از عم خود محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن خالد از هشام بن احمر روایت کرده است بدون تفاوت

باب سوم در ولادت با سعادت حضرت علی بن موسی علیه السلام است حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق
الطالقانی از حسن بن علی بن زکریا ... از ابو عبدالله محمد بن خلیلان از پدرش از پدرش از جدش از عتاب بن اسید
گفت که شنیدم جماعتی از اهل مدینه را که میگفتند که متولد شد علی بن موسی الرضا در روز پنجشنبه یازدهم ربیع الاول سنه صد و
پنجاه و سه از هجرت پنج سال بعد از فوت حضرت صادق علیه السلام و رحلت نمود بطوس در قریه سناباد از رستاق
نوقان و دفن شد در خانه حمید بن قحطبه در قبه که دفن شده بود در او هرون الرشید پهلوی آن ... القبله ... جمعه بیست و یکم
ماه مبارک رمضان سنه دویست و سه پس عمر شریف آنحضرت چهل و نه سال و شش ماه بود ... پنج سال ... با پدر
بزرگوار خود بود و مدت امامت آن بزرگوار بعد از پدر بزرگوارش بیست سال و چهار ماه بود و ایام امامت آنحضرت در زمان
خلافت هرون بود و بعد از او منعقد شد خلافت پسر او محمد امین که از پدر بود ... سال و بیست و پنج روز و او
که و بعد از ... خلع نمود او را ابراهیم بن شکله چهارده روز ... محمد امین ... بیرون آمد ... بیعت کردند
و یکسال و نیم و بیست و سه روز پادشاهی کرد بعد سلطنت منعقد شد برای عبدالله مامون و او بیست سال و بیست و سه روز خلافت کرد
پس علی بن موسی الرضا را ... بیرون ... آن بزرگوار ... آنحضرت ... از مدینه
بود آنحضرت ... نیشابور ... بقول ... از برای آنحضرت بود
پس ابتدا ... آنحضرت اللهم انك قد نهيتني عن الالقاء بيدي الى التهلكة وقد اشرفت من قبل عبد الله
المامون على القتل متى لم اقبل ولاية عهده وقد اكرهت واضطررت كما اضطر يوسف ودانيال

علیهم السلام اذ قبل کل واحد منهما الولایة من طاغیة زمانه اللهم لا عهد الا عهدک ولا
ولایة لی الا من قبلک فوفقنی لاقامة دینک واحیاء سنة نبیک فانک انت
المولی لی والنصیر نعم المولی انت ونعم النصیر و قبول آن حضرت ولیعهدی را در حال کراهت و مجبوری
و اضطرار بوده و ائمه احدی را و قبول عهد احدی را و تغییر هیچ قاعده را [illegible] تا وقتی که [illegible] جمعیت
مأمون از خواص مردم و عوام ایشان ظاهر شد تا آنکه در وقت ظاهر شد از آن حضرت فضل و علم و حسن تدبیر [illegible] آن حضرت
میان رعیت دوست گشته او شد تا آنکه [illegible] از کرامات و معجزات آن بزرگوار پس مکر کرد با آن حضرت و کشت
او را به زهر و الحاق نمود آن حضرت را به رضوان و کرامت خدای تعالی حدیث کرد مرا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی رضه از پدرش
از احمد بن علی انصاری از علی بن میثم از پدرش میثم از مادر خود که شنیدم از نجمه مادر حضرت رضا علیه السلام که گفت چون حامله شدم
به پسرم علی سنگینی حمل در شکم خود نمی یافتم و در خواب صدای تسبیح و تهلیل می شنیدم پس [illegible] و هول
[illegible] و چون بیدار می شدم هیچ نمی شنیدم و چون وضع حمل کردم واقع شد آن حضرت بر زمین و دستهای خود را بر زمین گذاشت
و سر خود را به آسمان بلند نمود و لبها را حرکت می داد گویا که چیزی می گفت پس آمد به سوی من موسی بن جعفر و فرمود مبارک باد
ترا کرامت پروردگارت پس او را در خرقه سفیدی پیچیدم و به پدر بزرگوارش دادم پس اذان گفت در گوش راست
او و اقامه گفت در گوش چپ او و آب فرات طلبید و کام او را به آن آب برداشت پس به من رد نمود و فرمود بگیر
او را که او بقیه خداست در زمین **باب چهارم** نص ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بر امامت آن حضرت حدیث کرد
مرا پدرم از حسن بن عبد الله بن محمد بن عیسی از پدرش از حسن بن موسی الخشاب از محمد بن اصبغ از احمد بن حسن میثمی واقفی از محمد بن اسمعیل بن
فضیل الهاشمی گفت داخل شدم بر ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام و آن بزرگوار [illegible] شدید بود گفتم اگر چیزی
واقع شود [illegible] از که سؤال کنیم [illegible] فرمود از علی پسرم [illegible] کتاب او کتاب من است
و او وصی و خلیفه من است بعد از من نص دیگر حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن احمد بن الولید رضه از محمد بن حسن صفار و سعد بن عبد الله جمیعا از احمد بن محمد بن
عیسی [illegible] از حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین روایت کرده است که علی بن یقطین گفت
در نزد ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بودم و نزد او پسرش علی بود پس گفت ای علی این [illegible] پسر من سید فرزندان من است و به او
[illegible] کرده ام کنیه خود را پس هشام بن سالم دست خود را بر پیشانی خود برد و گفت انا لله نعی والله الیک نفسه

نموده است نص دیگر حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضه از محمد بن حسن صفار از عبد الله بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب
و از عثمان بن عیسی از حسین بن نعیم صحاف که بودیم من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد پس گفت علی بن یقطین من نزد
عبد صالح موسی بن جعفر علیه السلام نشسته بودم پس داخل شد بر او پسرش [illegible] حضرت رضا علیه السلام پس فرمود موسی بن جعفر علیه السلام
ای علی این سید اولاد من است و [illegible] کنیه خود را [illegible] هشام دست خود را بر پیشانی خود زد و گفت [illegible] چه گفتی علی بن
یقطین گفت قسم به خدا آنچه از آن حضرت شنیدم گفتم هشام گفت والله خبر داده است ترا که امامت با اوست بعد از
آن حضرت نص دیگر حدیث کرد ما را محمد بن موسی المتوکل رضه از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از خلف بن
حماد از داود رقی [illegible] از علی بن یقطین [illegible] موسی بن جعفر علیه السلام [illegible] از او سؤال کنیم بعد از [illegible] اشاره نمود به سوی
حضرت رضا علیه السلام [illegible] نص دیگر حدیث کرد مرا پدرم رضه از حسن بن
محمد بن عبد الله بن عیسی از پدرش از حسن بن موسی الخشاب از محمد بن اصبغ از پدرش از غنام القسم از منصور بن یونس بزرج که گفت داخل
حضرت امام موسی علیه السلام [illegible] گفت [illegible] ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام [illegible] منصور
[illegible] واقع شد [illegible] عرض کردم [illegible] اشاره به حضرت رضا علیه السلام
[illegible] و اوست جانشین [illegible]
پس [illegible] آن بزرگوار [illegible] عرض کردم [illegible] امام [illegible] بعد از آن حضرت
منصور [illegible] و وصیت آن بزرگوار [illegible] نص دیگر
حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضه از محمد بن حسن صفار از حسن بن موسی الخشاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی
از ابی علی [illegible] گفت عرض کردم [illegible] ابراهیم یعنی موسی الکاظم علیه السلام [illegible] پدرم [illegible]
[illegible] واقع شود [illegible] از امام بعد از [illegible] نص دیگر حدیث کرد مرا پدرم
و محمد بن حسن بن احمد بن ولید و محمد بن موسی المتوکل و احمد بن محمد بن یحیی العطار و محمد بن علی ماجیلویه رضه از محمد بن یحیی العطار از محمد بن
احمد بن یحیی بن عمران اشعری از عبد الله بن محمد شامی از حسن بن موسی الخشاب از علی بن اسباط از حسین مولی ابی عبد الله از ابی الحکم
از عبد الله بن ابراهیم جعفری از یزید بن سلیط زیدی که گفت [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] پس حدیث [illegible]

باو رجوع کنند آنچه بگذارد بعد از خود حدیث کنند او هر کس را بعد از من تا بماند پس چون بیاید او را دوست بدارند و بکنند آنچه او بگوید [illegible]
بوصی پیغمبر خود بود و در بودن این سه نشان است شهادت علم و حلم و فهم و چون بشناختی آنچه که مردم
بادی حاجت دارند وقت اختلاف کنند و دارد این خصلت را و دوست حسن خلق و حسن جوار و همسایه داری و آیات از ابواب
خدا تعالی و در او چیز دیگر است که بهتر است از همه اینها پس عرض کردم چیست و علم کدام است آن چیز که بهتر است از همه
اینها حضرت فرمود بیرون آمدن او از دنیا و خدا او را فریاد رس و پناه این امت و علم و نور این امت و فهم و حکم این امت را
و او بهترین مولودیست که متولد شده است و بهتر کسی است که [illegible] است [illegible] خدا به او [illegible] مردم را و اصلاح
میفرماید به او بین مردم را و جمع میکند به او پراکندگی را و اصلاح میکند به او تفرقه را و میپوشد به او برهنه را و سیر میکند به او گرسنه را
و امن میبخشد به او خائف را و نازل میسازد به سبب او باران را و مردم بواسطه او [illegible] بهترین پیرها و بهترین
جوانان است او بزرگ خاندان خود قبیله خویش است و پیش از زمان بلوغش قول او حکم است و سکوت او علم است بیان میکند از برای
مردم آنچه را که در آن اختلاف داشته باشند بعد پس عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد آیا بعد از او ولدی خواهد بود فرمود بلی و قطع
کلام فرمود پس سکوت کرد بعد [illegible] گفتم ابوالحسن موسی [illegible] عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد [illegible] که خود مرا
خبر بدهی آنچه پدر بزرگوارت خبر داده است حضرت موسی بن جعفر فرمود که زمانی بود مردم غیر از این زمان بود [illegible] عرض کردم
هر کس راضی نشود باو [illegible] مخالفت خدا را و پس حضرت خندید و فرمود خبر میدهم ترا یا ابا عماره من بیرون رفتم
از منزل خود پس وصیت کردم در ظاهر بسوی اولاد خود و شریک کردم با ایشان پسرم علی را در ظاهر و در باطن
وصیت [illegible] به او [illegible] بدرستیکه تحقیق در خواب دیدم رسول خدا و امیرالمؤمنین را و انگشتر و شمشیر
و عصا و کتاب و عمامه پس عرض کردم چه چیز است اینها جواب فرمود اما عمامه پس سلطنت خدا است و اما شمشیر پس عزت خدا است
و کتاب پس نور خدا است و عصا قوت خدا است و انگشتر جامع همه اینها است بعد فرمود که امر [illegible]
و میگوید حضرت فرمود [illegible] امامت [illegible] پس [illegible]
خدا امتحان کرده است قلب او را از برای ایمان [illegible] و کفران نکرد نعمت خدا را [illegible] شهادت [illegible]
که نزد حق تعالی خدا میفرماید ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها یعنی خدا امر میفرماید شما را که امانات را بسوی اهلش
برگردانید [illegible] و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله یعنی و کیست ظالم تر از کسی که کتمان کند شهادتی را

که از خدا نزد اوست پس عرض کردم که قسم هرگز چنین کاری نکنم [illegible] بعد فرمود وصف کرد او را رسول خدا
[illegible] نور خدا [illegible] خدا حرف میزند به حکمت خدا مصیب است که هرگز خطا
نمیکند و عالم است که جاهل نمیشود تحقیق پر شده است از حکمت و علم اگر چه قدر کم است [illegible]
[illegible] از سفر خود صلاح [illegible] و فارغ شود از آنچه اراده داری [illegible] خلق
از او [illegible] پس جمع کن اولاد خود را [illegible] خدا [illegible]
[illegible] علی بن الحسین علیهما السلام است [illegible]
[illegible] علم او [illegible]
[illegible] سئوال کن از او [illegible]
[illegible] نص دیگر حدیث کرد مرا پدرم از احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از [illegible] عرض کردم بحضرت
رضا علیه السلام که تو صاحب امر امامت [illegible] نص دیگر حدیث کرد مرا احمد بن [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] از ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن خالد برقی از سلیمان بن حفص مروزی [illegible] موسی بن جعفر علیه السلام
و اراده داشتم [illegible] سئوال کنم [illegible] از حجت بر مردم بعد از او [illegible]
[illegible] حجت خدا است بعد از من [illegible] شهادت [illegible]
با آنچه شنیده [illegible] شیعیان [illegible] هر کس [illegible] خلیفه بعد از من [illegible] نص دیگر روایت کرد مرا پدرم از
سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از عبدالله بن محمد حجال از زکریا بن آدم از علی بن عبدالله هاشمی [illegible]
قبر رسول خدا [illegible] حضرت موسی بن جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] موسی بن جعفر [illegible] علی بن موسی بن جعفر [illegible]
[illegible] نص دیگر روایت کرد مرا پدرم از سعد بن عبدالله
از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از عبدالله بن مرحوم [illegible] از بصره بیرون آمدم [illegible]
ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام مشرف شدم [illegible] بصره [illegible]

کما قصد

تم اصل الکتاب و الحمد لله [illegible]
و الحمد لله [illegible]

نزد او و فرمود برستان ابراهیم به حقش گفتم پدر و مادرم فدایت شوم فرمود پسرم علی بزرگتر و محقق‌تر است و اوست وصی من
و قیم بامر من و بهترین پسرهای من نص دیگر روایت نمود محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی از محمد بن حسن صفار از محمد بن
حسین بن ابی الخطاب از محمد بن حسین از عبدالله بن حرث که مادر او از اولاد جعفر بن ابی طالب بود گفت سالی با
ابو ابراهیم علیه السلام و جمع نمود ما را و فرمود آیا میدانید برای چه شما را جمع نمودم عرض کردیم نه فرمود گواه باشید که
این پسرم علی وصی من و قیم بامر من و خلیفه من است بعد از من هر کس از من طلبی داشته باشد از او بگیرد و هر کس وعده
کردم از او طلبید که وفا بوعده من نماید و هر کس ناچار باشد از ملاقات من ملاقات ننماید مگر بنوشته علی او
نص دیگر حدیث کرد ما را مظفر بن جعفر علوی سمرقندی رضی از جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی از پدرش از یوسف بن سخت
از علی بن قسم عریضی از پدرش از صفوان بن یحیی از حیدر بن ایوب از محمد بن زید هاشمی که گفت الان شیعیان علی بن
موسی علیه السلام را امام خود میگیرند گفتم چرا گفت چون او را ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام خواند و وصی خود قرار داد
نص دیگر حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از حیدر بن ایوب گفت که بودیم با جمعی
در مکانی معروف بقبا پس محمد بن زید بن علی آمد بعد از وقت عادت او پس گفتیم عرض کردم فدایت شوم
چه مانع شد ترا که دیر آمدی گفت خواند ما را ابو ابراهیم امروز هفده نفر از ما از اولاد علی و فاطمه تا ابو ابراهیم علیه السلام
و شاهد گرفت ما را از برای پسر خود علی رضا بوصایت و وکالت در حیات خود و بعد از وفات خود و آنکه امر او نافذ
و جایز است در حیات و بعد از وفات او محمد بن زید گفت ای حیدر متعلق شد از برای او امر امامت و شیعیان اقرار با
او خواهند کرد بعد از او حیدر گفت که بلکه او را خدا و چه چیز است اینکه واقع شده است محمد گفت ای حیدر
[illegible] پس بسته شده است از برای او عقد امامت گفت علی بن حکم که مرد حیدر و او واقفی
در امامت نص دیگر روایت کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی از عم خود محمد بن ابی القسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن خلف
از یونس بن عبدالرحمن از ابن اسباط از ابن ابی العلا از عبدالصمد بن بشیر و خلف بن حماد از عبدالرحمن بن حجاج که
وصیت نمود ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بسوی پسرش علی و نوشت از برای او وصیت نامه و شاهد گرفت
در آن نوشته شصت نفر مرد را از بزرگان مدینه نص دیگر روایت کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی از علی
بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از اسمعیل بن مرار و صالح بن سندی از یونس بن عبدالرحمن از حسین بن بشیر گفت

اقامه نموده است از برای ما ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام پسر خود علی را چنانکه برپا داشت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را روز غدیر خم
و فرمود ای اهل مدینه یا فرمود ای اهل مسجد این وصی من است بعد از من نص دیگر روایت کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی
از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی خزاز که گفت بیرون رفتیم از مدینه بسوی مکه و با ما بود علی بن ابی حمزه
و با او بود مالی و متاعی بسیار سؤال کردیم از او که این چه چیز است گفت این از عبد صالح است امر کرده است مرا
بپسرش علی برسانم و محقق او را وصی خود قرار داده است مصنف کتاب میگوید که علی بن ابی حمزه انکار نمود بعد از
وفات موسی بن جعفر علیه السلام و حبس نمود آن مال را و روایت او از حضرت رضا علیه السلام آنکه نص دیگر روایت کرد ما را
سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبدالرحمن از صفوان بن یحیی از ابو ایوب بن حجاز از سلیمان گفت
عرض کردم بابو عبدالله علیه السلام که مرد بزرگی شده است گفت نه چه چیز را امید داری میگوید از برای تو این
پسر مرد [illegible] از قضا هر [illegible] رجوع کنند [illegible] علی
علیه السلام فرمود چرا [illegible] این موسی بن جعفر است مرد شده است و محقق باز از برای او [illegible]
[illegible] شده است از برای او خلیفه خلف نص دیگر روایت نمود ما را مظفر بن جعفر
مظفر علوی سمرقندی رضی از جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از یوسف بن سخت از علی بن قسم از پدرش از جعفر بن خلف
از اسمعیل بن خطاب که گفت ابوالحسن علیه السلام پیوسته شروع میکرد بمدح پسر خود علی علیه السلام و مدح میکرد
او را و ذکر مینمود از فضیلت و نیکو ذات و خیرات او ذکر مینمود از غیر او گویا اراده داشت که دلالت کند براو بر امامت
نص دیگر روایت نمود ما را سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبدالرحمن از جعفر بن خلف گفت شنیدم
ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که میفرمود [illegible] از برای خود خلف و جانشین [illegible]
و دانسته است [illegible] این پسر مرا [illegible] حضرت رضا علیه السلام فرمود خلف و جانشین نص دیگر حدیث کرد ما را
محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از عبدالله بن محمد حجال و احمد بن محمد ابی نصر بزنطی از محمد
ابن سنان و علی بن حکم از حسین بن مختار گفت بیرون آمد بسوی ما از ابو ابراهیم موسی علیه السلام در زمان حبس آن حضرت
الواحی که نوشته بود در آنها که عهد من بسوی اکبر اولاد من است نص دیگر روایت نمود ما را پدرم رضی از سعد بن عبدالله
از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبدالرحمن از حسین بن مختار که گفت چون گذشت ما را در بصره ابوالحسن علیه السلام بیرون آمد

بود بالله آنحضرت او را جدی نداشته بود در آن اوایل مرض که عهد من نبود اگر او امام بود نص کند و روایت نمود ابراهیم
از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید از زیاد بن مروان قندی که گفت داخل شدم بر ابو ابراهیم علیه السلام و نزد او پسر او علی بود
پس فرمود ای زیاد این نوشته [illegible] این پسر من است نوشته او نوشته من است و کلام او کلام من است و فرستاده او فرستاده من است و آنچه
گوید قول او قول من است [illegible] که زیاد بن مروان روایت کرده آنحضرت را و بعد از وفات آنحضرت انکار نص کرده
و واقفی شده [illegible] موسی بن جعفر علیه السلام نص کرد حدیث کرد ابراهیم از سعد بن عبدالله
از احمد بن محمد بن عیسی از عبدالله بن محمد حجال از سعد بن ابی الجهم از نصر بن قابوس که گفت عرض کردم با بالحسن موسی بن
جعفر علیه السلام که من پرسیدم از پدرت که بعد از تو کیست فرمود که [illegible] بعد از او پس چون [illegible] رفت بردم
بطرف [illegible] و من از تو پرسیدم حال [illegible] که بعد از تو امام کیست فرمود پسرم علی
نص کرد حدیث کرد احمد بن حسن بن احمد [illegible] از محمد بن حسن صفار از حسن بن موسی الخشاب از نعیم بن قابوس که گفت
ابو الحسن علیه السلام فرمود که پسرم علی بزرگترین اولاد من است و [illegible] ترین ایشان است [illegible] امر [illegible]
نگاه میکند با من در کتاب جفر و جامعه و نمی بیند و نظر نمیکند در آن بغیر از پیغمبر یا وصی پیغمبر نص کرد حدیث کرد ابراهیم
از سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله البرقی از پدرش از عبدالله بن عبدالرحمن از مفضل بن عمر که داخل شدم بر ابو الحسن موسی بن
جعفر علیه السلام و علی پسرش در کنار او بود و میبوسید او را و زبان او را میمکید و می نهاد او را بر دوش خود و بسینه می چسبانید او را
و میفرمود پدرم و مادرم فدای تو باد چه خوشبوست بوی تو و پاکیزه است خلقت تو و ظاهر است فضل تو پس عرض کردم فدایت شوم
محبت این پسر در دل من افتاده چون که هیچکس را اینطور دوست نداشتم بغیر از تو پس فرمود ای مفضل او نزد من
بمنزله من است از پدرم علیه السلام ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم عرض کردم که او صاحب این امر است بعد از تو
فرمود بلی هر کس او را اطاعت کند رشد یافته است و هر کس او را معصیت کند کافر شده است نص کرد حدیث کرد مرا
احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن سنان که گفت داخل شدم بر ابو الحسن علیه السلام
پیش از آنکه او را بعراق ببرند بیکسال و علی پسرش پیش روی او بود پس فرمود ای محمد عرض کردم لبیک فرمود
[illegible] که در این سال [illegible] پس جزع مکن [illegible]
[illegible] فرمود و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء عرض کردم که چه فرمودی فدایت شوم فرمود هر کس

خبر کند حق این پسر مرا و انکار کند امامت او را بعد از من چنانست که ظلم کرده باشد علی بن ابیطالب و انکار امامت او نموده باشد
بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله پس عرض کردم والله اگر خدا عمر بدهد [illegible] امامت پسر تو را و اعتراف کردم
و شهادت میدهم بآنکه او حجت خداست بر خلق خدا بعد از تو و داعی است بسوی دین خدا پس فرمود ای محمد خدا عمر تو را
طولانی کند و تو را برساند [illegible] امامت او پس چه جانشین او باشد بعد از او عرض کردم که کیست جانشین او فرمود پسر او محمد
عرض کردم [illegible] فرمود [illegible] چنین یافتم تا در کتاب امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] در میان شیعیان آنحضرت
[illegible] پس فرمود که ای مفضل [illegible] و [illegible] آن [illegible] امام [illegible] است [illegible]
حرام است [illegible] **باب پنجم نسخه وصیت موسی بن جعفر علیه السلام** است روایت نمود احمد بن
احمد بن ادریس از پدرش از محمد بن ابی الصهبان از عبدالله بن محمد حجال از ابراهیم بن عبدالله جعفری از چند نفر از اهل بیت ابو ابراهیم
موسی بن جعفر علیه السلام که گفت [illegible] وصیت نمود اسحق بن جعفر بن محمد و ابراهیم بن محمد جعفری و جعفر بن صالح و معویة الجعفری و یحیی بن
الحسین بن زید و سعد بن عمران انصاری و محمد بن حارث انصاری و یزید بن سلیط انصاری و محمد بن جعفر [illegible] را بعد از آنکه شاهد
گرفت ایشان را بر آنکه شهادت میدهد که نیست خدائی بجز خدای یگانه و شریک ندارد و آنکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست
و آنکه قیامت خواهد آمد بدون شک و خدا مبعوث خواهد کرد هر کس را که در قبرهاست و زنده شدن بعد از مرگ حق است
و حساب حق است و قصاص حق است و ایستادن پیش روی خدا حق است و آنچه آورده است محمد صلی الله علیه و آله
حق است حق است حق است و آنچه روح الامین آورده حق است بر این [illegible] زنده میشوم و بر این [illegible] میمیرم و مبعوث میشوم
[illegible] شاهد گرفت ایشان را که این وصیت من است [illegible] و نسخه [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد [illegible] وصیت میکنم با پسر خود
علی و پسرهای دیگرم بعد از علی [illegible] اگر [illegible] پس اگر قصد علی [illegible] و [illegible] از اولاد [illegible] خواهد
[illegible] ایشان [illegible] و [illegible] بیرون کند ایشان را [illegible] امر [illegible] او است
و [illegible] ایشان [illegible] و وصیت میکنم [illegible] در امر صدقات خود و اموال خود و خانه ام [illegible] اولاد من
و اولادم ابراهیم و عباس و اسمعیل و احمد و ام احمد [illegible] صدقه پدرم
[illegible] و [illegible] بمال خود اگر [illegible]

اجازه می‌کنم آنچه را من کردم در باره علی و اگر خواسته باشد چنانچه نیست نماید و اگر خواسته باشد بفروشد یا ببخشد یا هبه کند
یا تصدق نماید بر غیر آنچه من قرار داده‌ام اختیار با او است و او بمنزله خود است در وصیت من و در مال من و اولاد من و در هر چه
مصلحت داند قرار دهد به برادران خود که اسم ایشان را در اول وصیت‌نامه نوشته‌ام باید بکند و اگر خواسته باشد بیرون کند
ایشان را کسی را نمی‌رسد که بر او رد نماید و اگر دخترها از ایشان بخواهند شوهر کنند تزویج نماید پس تزویج کند که او اولی و او به مصلحت
دانا تر است و او را از چیزی منع نمی‌کنم و من چیزی را آنچه ذکر کردم در کتاب خود بیزارم از جمیع آنها است از خدا و رسول خدا
و خدا و رسول خدا از او بیزارند و بر او است لعنت خدا و لعنت لعنت‌کنندگان و لعنت ملائکه مقربین و انبیا و مرسلین اجمعین
و جماعت مؤمنین و نیست از برای احدی از سلاطین که باز دارند او را از چیزی که از من نزد او است از ضعفت من نزد او از
برای احدی از اولاد من و او مصدق است در هر مالی که از من نزد او است کم گوید یا زیاد گوید آنچه او بگوید راست گفته است
و از این نیست که اراده کرده‌ام من به اسم بردن کسی از اولاد خود که ذکر کردم اراده کرده باشم تعظیم ایشان را بذکر اسم ایشان و اولاد کوچک من
و مادرهای اولاد من هر کس بنشیند از ایشان در منزل خود و در حجاب خود پس از برای او است آنچه در حیات خود از برای او مقرر
داشته‌ام اگر خواسته باشد و هر کس بیرون رفت از زنها بعزم تزویج پس نیست از برای او که رجوع کند بسوی ترکه من
مگر او چنین مصلحت بداند و هر چیزی که من قرار داده‌ام ایشان همچنین است و تزویج نمودن دخترها را برادرها نیست و نه ایشان و سلطنت
و عموها از برای ایشان نیست مگر برای او و مشورت او و چنانچه کسی چنین نماید مخالفت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده است
و منازعه با خدا در ملک خدا نموده است و علی اعرف است به مصلحت‌های قوم خود اگر خواسته باشد تزویج کند و اگر خواسته باشد
ترک کند می‌کند و بتحقیق وصیت کرده‌ام ایشان را بآنچه گفتم و خدا را گواه گرفتم بر ایشان و نیست
از برای احدی که بشکند مهر وصیت مرا و بگشاید او را و وصیت مرا بخواند که ذکر شد **فمن ابتغاه فعلیه**
ومن احسن فلنفسه ومن اساء فعلیها (وما ربك بظلام للعبيد) و نیست از برای احدی از سلاطین که وصیت‌نامه مرا بگشاید هر کس بشکند
بگشاید او را فعلیه لعنة الله و غضبه والملائکة و جماعة المرسلین والمؤمنین و جمیع المسلمین و مهر فرمود وصیت‌نامه را
موسی بن جعفر علیه السلام ... و حکایت نمود عبدالله بن محمد الجعفری از عباس بن موسی گفت ابن عمران قاضی
... ... از برای او ... برادرم علی بن موسی علیهما السلام ... و او را ...
و ... چیزی که نزد ... او قرار داده است ... اکنون است و پیش از این کرده است

پس ابراهیم بن محمد جعفری و اسحق بن جعفر عموی او برخاستند و حکایت با شعر اول از عباس قاضی گفت اصلحک الله وصیت
نامه را بردارد و بخواند آنچه در او است قاضی ابا امتناع کرد گفت چرا بخوانم گفت برای اینکه عباس گفت مرا خوش نیامد
قاضی گفت خواه با عباس وصیت‌نامه را گشود و خواند پس قاضی بجمیع آنچه در آنحضرت ایشان را از وصیت بیرون
نموده است و امر را بعلی بن موسی واگذاشته است و اخراج ایشان از وصیت ... باشند باشند و اولاد
شنیدم ... از وصیت او قرار داده است و بیرون کرده است ایشان را از صدقه و در صدقه بعد شد حضرت امام
موسی علیه السلام ... عباس ... برادران ... و ... داشته است ... و دختران او ...
دست‌ها را ... گفت ... اموال ... و ... شما را ... برده ...
بروم ... عباس گفت ... و مال ... نزد ... آنچه حضرت
و آنچه ... نوشته موسی ... است ... دعا ... **اللهم اصلحهم و اصلح بهم و لعن عنا**
و عنهم الشیطان و اعنهم علی طاعتک و لاسملی اللعب ... ابتغاء ... صبح ...
این ... را و ... ایشان ... آنچه ... عباس ...
... زبان ...
... زبان ... و ... شکر ...
حدیث نمود ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد از صفوان بن یحیی از عبدالرحمن بن حجاج گفت ... ابو الحسن
ابو الحسن علیه السلام وصیت امیرالمؤمنین و صدقه ... ذکر ... الیسار ...
این آنچه ... تصدق ... موسی بن جعفر ... چنین ... زمین ...
و اطراف آن را و تمامی حقوق او را از راه آب ... تعلق ... او است از چراگاه ... و ... آب
... و ... تصدق نمود ... و آنچه ذکر شد را ... اولاد ... قسمت ... نمایند
... آنچه ... از آن ... آب ... قسمت
... موسی بن جعفر علیه السلام ... او ... موسی بن جعفر
... او ... صدقه ... و اگر ... تا ...

او ترکه و هر گاه بمیرد از اولاد موسی کسی و از برای او ولدی باشد سهم پدر خود باید برد الا آنکه شرط خلاف آن [illegible] شرط نموده در اولاد موسی
قرار داده شده بود در اولاد و جسلی او و چه بچه اولاد درین از ایشان پسر برده باقی مانده حق او اهل برادری صدقه ترکه و از برای اولاد
دختران من حقی درین صدقه نیست مگر آنکه هر یک از ایشان از اولاد من باشد و از برای او حقی در صدقه نیست مادامی که اولاد
من باقی باشند و اولاد اولاد من و اعقاب ایشان هر گاه که مردی از ایشان باقی مانند و هر گاه منقرض شوند پس صدقه من بر اولاد
پدر من است از مادر من باشند مادامی که یکی از ایشان باقی باشد بنحوی که در اولاد خود مقرر داشتم و هر گاه اولاد پدر و مادری
پدر من تمام شوند پس صدقه من بر اولاد پدر من است و اعقاب ایشان هر گاه که مردی از ایشان باقی باشد و هر گاه هیچکس باقی نماند
از ایشان صدقه من بر اولی فالاولی است حتی یرث الله الذی ورثها و هو خیر الوارثین است صدقه موسی بن جعفر و وقف
او است صحیح است وقف و حبس دائمی است بیرون از ملک [illegible] ابدا و همیشه بر وقفیت باقی است و برگردیدن از این
او نیست بجهت تحصیل رضای خدا تعالی و خانه آخرت و جایز نیست از برای مومنی که ایمان بخدا و روز جزا داشته باشد که
بفروشد یا بخرد یا ببخشد او را یا تغییر دهد چیزی را از آنچه برقرار داده ام حتی یرث الله الارض و من علیها و تولیه قرار داده ام
بر این موقوفه علی و ابراهیم را و چنانچه احدهما منقرض شوند قاسم بجای او باشد و بعد از او اسمعیل و بعد از او عباس و بعد از
او بزرگترین اولاد من و اگر [illegible] از خلیفه باقی مانده پس تولیه او با اولاد پدر است گفت که حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام
فرمود که پدرم مقدم داشت اسمعیل را بر عباس با آنکه او کوچکتر بود روایت نمود ما را مظفر بن جعفر علوی سمرقندی
از جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی از پدر خود از یوسف بن سخت از علی بن قاسم عوفی از حسین از صفوان بن یحیی از عبد الرحمن
بن حجاج از اسحق و علی دو پسران حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد [illegible] شدند بر عبد الرحمن بن اسلم در مکه در سالی که گرفته شد در
آن سال موسی بن جعفر علیه السلام و با او کتابی بود بخط ابوالحسن علیه السلام بود در باره حوائج در آن کتاب امر نموده بود
پس اسحق و علی گفتند [illegible] امر کرده است [illegible] این [illegible] پس رجوع کن به پسر او
علی که او خلیفه و قیم [illegible] امر او است و این واقعه [illegible] بعد از روز [illegible] واقع شد قریب به پنجاه روز بعد از آنکه موسی بن جعفر علیه السلام
دستگیر شد اسحق و علی و حسین بن احمد منقری و اسمعیل بن عمر و حسان بن معویه و حسین بن محمد صاحب ختم [illegible] که خود
شهادت داده بودند که ابوالحسن علی بن موسی وصی پدر خود است و خلیفه او است و هر دو [illegible] شهادت داده بودند بعد از
گفتند خلیفه و وکیل او است و جعفر بن [illegible] در قبول شهادت ایشان نمود حدیث نمود ما را احمد بن زیاد بن

جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن صالح که گفتم باو ابا ابراهیم بن ابی الحسن موسی بن جعفر علیه
را [illegible] چه چیز است گفت [illegible] گفتم در باره برادر خود ابوالحسن چه میگوئی گفت او ثقه و راست
[illegible] گفتم [illegible] گفت [illegible] پس [illegible] و [illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفتم [illegible] گفت [illegible]
ایشان [illegible] در نصوص که وارد شده است بر امامت حضرت رضا علیه السلام و بر امامت ائمه اثنا عشر
علیهم السلام حدیث نمود ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از حسن بن اسمعیل از ابوعمرو سعید بن محمد بن نصر
قطان از عبید الله بن محمد السلمی از محمد بن عبد الرحیم از محمد بن سعید بن محمد از عباس بن ابی عمرو از صدقه بن ابی موسی از
نضره گفت چون نزدیک شد زمان وفات حضرت محمد بن علی الباقر علیه السلام خواند پسر خود حضرت صادق علیه السلام را
تا عهد امامت با او سپارد زید برادر حضرت عرض کرد که اگر چنانچه امام حسن علیه السلام امام حسین علیه السلام برادر خود را [illegible]
قرار داده تو نیز برادر خود [illegible] امیدوارم که کار [illegible] نکرده باشی حضرت فرمود ای ابا الحسن امانات [illegible]
عهود و رسوم نیست [illegible] امامت با [illegible] از جانب خدا تعالی است پس خواند جابر بن عبد الله انصاری را و فرمود باو
ای جابر حدیث کن ما را آنچه معاینه از صحیفه دیدی جابر عرض کرد بلی ای ابا جعفر وارد شدم بر مادرت فاطمه دختر
رسول خدا صلی الله علیه و آله بجهت تهنیت او بولادت حسین علیه السلام پس دیدم در دست او صحیفه سفیدی از [illegible]
گفتم ای [illegible] زنان چه چیز است این صحیفه [illegible] فرمود در این صحیفه [illegible] از اولاد منست
گفتم [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] بود [illegible]
این صحیفه [illegible] [illegible] این صحیفه [illegible] آن
گفت جابر پس خواندم و در آن صحیفه دیدم ابوالقاسم محمد صلی الله علیه و آله بن عبد الله المصطفی امه آمنه ابوالحسن علی بن
ابی طالب المرتضی امه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف ابو محمد الحسن بن علی البر ابو عبد الله الحسین بن علی
التقی امهما فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله ابو محمد علی بن الحسین امه شهربانو بنت یزدجرد ابو جعفر محمد بن علی الباقر امه ام
عبد الله بنت الحسن بن علی بن ابیطالب ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق امه ام فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر ابو
ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام امه جاریه اسمها حمیده المصفات ابوالحسن علی بن موسی الرضا امه جاریه اسمها نجمه

ابو جعفر محمد بن علی الزکی امه جاریه اسمها خیزران ابو الحسن علی بن محمد الامین الزکی امه جاریه اسمها سوسن ابو محمد الحسن بن علی الرفیق
امه جاریه اسمها سمانه و کنیه ام الحسن ابو القاسم محمد بن الحسن هو حجة الله القائم امه جاریه اسمها نرجس صلوات الله علیهم اجمعین
مصنف میگوید که بعضی چنین وارد شده است که اسم حضرت قائم عجل الله فرجه در آن برده شده است
و آنچه مذهب من است عدم جواز اسم بردن آن بزرگوار است حدیث کرد ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید
رضی الله عنه از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری از ابی الخیر صالح بن ابی حماد و حسن بن طریف از بکر بن صالح و حدیث
کرد ما را پدرم و محمد بن موسی بن متوکل و محمد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و حسین بن ابراهیم بن تاتانه
و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گفتند که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از بکر بن صالح از عبد الرحمن
بن سالم از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام گفت که پدرم به جابر بن عبد الله انصاری گفت مرا با تو حاجتی است
چه زمان آسان است بر تو خلوت کنم با تو جابر گفت هر وقت که دوست داشته باشی پس خلوت کرد پدرم با او
و فرمود ای جابر خبر ده مرا از لوحی که دیدی آن را در دست مادرم فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنچه خبر داد ترا او
مادرم که در آن لوح نوشته است جابر گفت گواه میگیرم خدا را که داخل شدم بر مادرت فاطمه در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله
که تهنیت گویم او را بولادت حسین علیه السلام پس دیدم در دست او لوح سبزی که گمان کردم که از زمرد است و دیدم
در او نوشته سفیدی چون نور آفتاب پس گفتم که پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا چه چیز است این
لوح فرمود که این لوحی است که هدیه کرده است آن را خدا برسول خدا صلی الله علیه و آله و اسم پدرم و شوهرم و دو پسرم و اوصیا
از اولاد من در آن نوشته است پدر بزرگوارم آن را بمن عطا کرد که مرا خوشحال فرماید و پس جابر گفت که مادرت آن را بمن عطا کرد و خواندم
و نسخه کردم او را پدرم فرمود ای جابر آیا ممکن است که عرض کنی او را بر من جابر گفت بلی پس پدرم رفت تا منزل جابر و بیرون آورد
صحیفه از پوست و فرمود که ای جابر نظر کن در نوشته خود تا بخوانم پس جابر نظر کرد و قسم دیدم که در لوح نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم
این کتابی است از خداوند عزیز حکیم علیم از برای محمد پیغمبر و نور و سفیر و حجاب و دلیل او که فرود آورده است
این کتاب را روح الامین از نزد پروردگار عالمین بزرگ شمار ای محمد اسمهای مرا و شکر کن نعمتهای مرا و انکار مکن
آلاء مرا بدرستی که منم خداوندی که نیست خدائی بغیر از من هلاک کننده جباران و ذلیل کننده ظالمین و برپا دارنده روز
دین و بتحقیق منم الله که نیست خدائی غیر از من پس هر کس امید بغیر از فضل من داشته باشد یا از غیر عذاب

عدل من بترسد عذاب میکنم او را عذابی که نکرده باشم احدی از عالمیان را پس مرا عبادت کن و بر من توکل کن
بدرستی و بتحقیق که من نفرستادم پیغمبری را که کامل شده باشد ایام او و منقضی شده باشد مدت او مگر اینکه قرار دادم از برای او
وصی و من ترا زیادتی دادم بر جمیع پیغمبران و زیادتی دادم وصی ترا بر جمیع اوصیا و گرامی داشتم ترا بدو شبل تو و دو سبط تو
حسن و حسین و قرار دادم حسن را معدن علم خود بعد از گذشتن ایام پدرش و قرار دادم حسین را خازن وحی خود و گرامی داشتم
او را بشهادت و ختم کردم از برای او بسعادت پس او افضل کسی است که شهید شده است و بلندترین شهدا است
بحسب درجه در نزد من قرار دادم کلمه تامه خود را با او و حجت بالغه من در نزد او است بسبب عترت او ثواب میدهم و عقاب
میکنم اول ایشان علی سید عابدین و زینت اولیای گذشته من است و پسرش شبیه جدش محمود محمد است باقر علم من
و معدن حکمت من است زود باشد که هلاک شوند شک کنندگان در جعفر رد کننده بر او مثل رد کننده بر من است
حق است از من که گرامی دارم مکان او را و شاد گردانم او را در پیروان و شیعیان و دوستان او
و بعد از او برگزیدم موسی را و بعد از او فتنه کور تاریکی است از جهت آنکه رشته
فرض من منقطع نشود و حجت من مخفی نماند و دوستان من سیراب شوند بکاسه اوفی آگاه باش که هر کس منکر شود یکی از
ایشان را بتحقیق منکر شده است نعمت مرا و هر کس یک آیه تغییر دهد از کتاب من دروغ بسته است بر من و وای
و عذاب از برای افترا کنندگان و منکرین در وقت گذشتن زمان بنده من موسی و حبیب و برگزیده من
بدرستی و بتحقیق هر کس تکذیب هشتم کند از اولیای من تکذیب کرده است همه اولیای مرا و علی ولی من و ناصر من است و کسی است
که گذاشته ام بر او بارهای نبوت را و امتحان میکنم او را بقوت کشیدن آن بارها میکشد او را عفریتی مستکبر و دفن
کرده میشود در شهری که بنا کرده است آن را عبد صالح پهلوی بدترین خلق من حق است از من که شاد گردانم او را بمحمد پسرش و خلیفه او
بعد از او پس او وارث علم من و معدن علم من و موضع سر من و حجت من بر خلق من است ایمان نمی آورد بنده باو
مگر اینکه بهشت را منزل و ماوای او قرار میدهم و شفاعت او را در هفتاد نفر از اهل بیت او قبول میکنم که همه ایشان مستوجب
آتش باشند و ختم میکنم بسعادت از برای پسر او علی که دوست من و ناصر من است و شاهد در میانه خلق من است و امین
من است بر وحی من بیرون می آورم از او خواننده براه من و خازن علم خود حسن پس کامل خواهم کرد دین را
به پسر او م ح م د رحمت عالمین بر او است کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب زود باشد که ذلیل شوند

و دستان نو خود زمان او و بعد به برید سرهای ایشان را چنانچه هدیه بفرستد سرهای ترک و دیلم را پس کشته شوند و دستان نو
و سوخته شوند و همیشه ترسنده باشند و خوف و رعب و ترس رنگین شود زمین بخون ایشان و بلند شود صدای روی و ناله
در میان زنهای ایشان ایشانند دوستان من بحق بایشان دفع کنم هر فتنه تاریک را و بایشان بر طرف کنم زلزل
و سختیها و برمیدارم گناهان و قیدها را اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون
گفت عبد الرحمن بن سالم ابو بصیر گفت اگر در روزگار خود نشنوی بغیر از این حدیث بس است ترا این حدیث پس حفظ کن
این حدیث را مگر از کسی که اهل او باشد حدیث کرد ما را ابو محمد حسن بن حمزه علوی رضی الله عنه از ابو جعفر محمد بن حسین بن
درست السروی (?) از جعفر بن محمد بن مالک گفت حدیث کرد ما را محمد بن عمران کوفی از عبد الرحمن بن ابی نجران و صفوان بن
یحیی از اسحق بن عمار از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود ای اسحق آیا بشارت بدهم ترا حفظ کن آن را بجز از اهلش مگو آن را
این رسول الله … ماخذ … نزد فاطمه صلی الله علیها و آله … امیر المؤمنین علی علیه السلام … در آن صحیفه بود
بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب … حدیث متقدم … گفت در آخر حدیث حضرت
صادق علیه السلام فرمود ای اسحق این دین ملائکه و رسل است پس حفظ کن آن را از غیر اهلش تا حفظ کند خدا ترا و صلاح
نماید حال ترا بعد فرمود هر کس این را اقرار … ایمن است از عذاب … حدیث کرد ما را
ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از حسن بن اسمعیل از سعید بن محمد قطان از عبد الله بن موسی
الرویانی ابو تراب از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از جد خود علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
که گفت حدیث کرد ما را عبد الله بن محمد بن جعفر بن محمد از پدر خود از جد خود علیه السلام که محمد بن علی الباقر علیه السلام جمع نمود
اولاد خود را و در میان ایشان بود زید بن علی عم ایشان پس بیرون آورد بسوی ایشان کتابی را بخط علی علیه السلام و املاء
پیغمبر صلی الله علیه و آله نوشته بود در آن هذا کتاب من الله العزیز الحکیم تا آخر حدیث لوح بعبارت که گفت تا آخر حدیث
که گفت عبد العظیم العجب کل العجب از محمد بن جعفر و خروج او و حال آنکه شنیده بود پدر خود را که گفت این
حدیث را و حکایت نمود او را بعد گفت … این سر خدا است و دین ملائکه خدا است پس حفظ کن آن را مگر
از اهلش و اولیا خدا حدیث کرد ما را علی بن الحسین بن شاذویه المؤدب و احمد بن هارون القاضی رضی الله عنهما گفتند
حدیث کرد ما را محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری از پدر خود از جعفر بن محمد بن مالک الفزاری الکوفی از مالک السلولی از درست

از عبد الحمید از عبد الله بن قاسم از عبد الله بن جبله از ابی السفاتج از جابر جعفی از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام از جابر بن
عبد الله انصاری که گفت وارد شدم بر فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و پیش رویش لوحی بود و سه اسم در بطن او بود
و سه اسم در آخر او بود و سه اسم در طرف پس شمردم دیدم دوازده اسم است سؤال کردم که اینها کیستند این اسماء
فرمود این اسمهای اوصیا است اول ایشان پسر عم من است و یازده دیگر از اولاد من است آخر ایشان
قائم است علیه السلام گفت جابر پس دیدم در سه موضع آن محمد محمد محمد و علی علی علی علی در چهار موضع حدیث کرد ما را
احمد بن محمد بن یحیی العطار رضی الله عنه از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از حسن بن محبوب از ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام
از جابر بن عبد الله انصاری که گفت وارد شدم بر فاطمه علیها السلام و پیش روی او لوحی بود در آن اسماء اوصیاء در آن لوح
شمردم دوازده نفر آخر ایشان قائم علیه السلام بود سه نفر ایشان محمد و چهار نفر ایشان علی علیهم السلام حدیث کرد ما را
حسین بن احمد بن ادریس رضی الله عنه گفت حدیث کرد مرا پدرم از احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم جمیعا از
حسن بن محبوب از ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام از جابر بن عبد الله انصاری گفت جابر که وارد شدم بر فاطمه علیها السلام
و پیش روی او لوحی بود در او اسامی اوصیا بود پس شمردم دوازده نفر آخر ایشان قائم علیه السلام بود سه نفر ایشان
محمد و چهار نفر از ایشان علی علیه السلام حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه گفت حدیث کرد ما را سعد بن عبد الله از محمد بن
محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی گفت شنیدم عبد الله بن جعفر طیار را
که میگفت بودم در نزد معاویه من و حسن و حسین علیهم السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زید و ذکر کرد
حدیثی را که گذشته بود میان او و میان معاویه و اینکه گفته بود بمعاویه بن ابی سفیان که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود
من اولی هستم بمؤمنین از نفسهای ایشان بعد برادرم علی بن ابی طالب اولی است بمؤمنین از نفسهای ایشان پس هرگاه شهید
شود او پسرم حسن اولی است بمؤمنین از نفسهای ایشان بعد پسرم حسین اولی است بمؤمنین از نفسهای ایشان پس هرگاه او شهید شود
پسرم علی بن الحسین اولی است بمؤمنین از نفسهای ایشان و زود باشد که تو درک کنی او را ای علی بعد پسرم محمد بن علی الباقر اولی
بمؤمنین است از نفسهای ایشان و زود باشد که تو درک کنی او را ای عبد الله و تمام فرمود دوازده امام را نه نفر از اولاد حسین علیه السلام
گفت عبد الله پس طلب شهادت کردم از حسن و حسین علیهم السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زید را
پس شهادت دادند از برای من در نزد معاویه گفت سلیم بن قیس که من شنیدم این حدیث را از سلمان و ابی ذر و مقداد

و بسیاری از ایشان شنیده بودند از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث کرد ما را ابو علی احمد بن الحسن القطان گفت حدیث کرد
ما را ابو عبدالله احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی الرجال بغدادی گفت حدیث کرد ما را محمد بن عبدوس حرانی گفت
حدیث کرد ما را عبدالغفار بن حکم حدیث کرد ما را منصور بن ابی الاسود از مطرف از شعبی از عم خود قیس بن عبدالله
گفت نشسته بودیم در حلقه‌ای که در آن عبدالله بن مسعود بود پس اعرابی آمد و سؤال کرد که کدام یک از شما عبدالله بن مسعود است
عبدالله گفت منم عبدالله بن مسعود پرسید که آیا حدیث کرده است شما را پیغمبر شما چند خلیفه بعد از او باشند گفت
دوازده کس بعدد نقبای بنی اسرائیل حدیث کرد ما را ابو علی احمد بن الحسن بن علی بن عبدویه القطان گفت
گفت حدیث کرد ما را ابو زید محمد بن یحیی بن خلف بن یزید مروزی در ری در ماه ربیع الاول سنه سیصد و دو گفت
حدیث کرد ما را اسحق بن ابراهیم الحنظلی معروف به اسحق بن راهویه در سنه دویست و سی و هشت گفت حدیث کرد
ما را یحیی بن یحیی گفت حدیث کرد ما را هشیم از مجالد از شعبی از مسروق گفت بودیم نزد عبدالله بن مسعود قرآن
خود را بجهت تصحیح عرض می‌نمودیم ناگاه گفت او را جوانی آیا عهد کرده است بسوی شما پیغمبر شما صلی الله علیه و آله
که چند کس خلیفه او باشند بعد از او عبدالله بن مسعود گفت تو که هنوز کم سنی و این سؤالی است که هیچ کس
تا حال از من سؤال ننموده است پیش از تو آری عهد کرده است بسوی ما پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که خلیفه بعد از او
دوازده کس است بعدد نقبای بنی اسرائیل حدیث کرد ما را ابو القاسم عتاب بن محمد وراق حافظ گفت
حدیث کرد ما را یحیی بن محمد بن صاعد گفت حدیث کرد ما را احمد بن عبدالرحمن بن فضل و محمد بن عبدالله بن سوار گفتند
و حدیث کرد ما را عبدالغفار بن حکم از منصور بن ابی الاسود از مطرف از شعبی و حدیث کرد ما را عتاب بن محمد از اسحق
بن محمد انماطی از یوسف بن موسی از جریر از اشعث بن سوار از شعبی و حدیث کرد ما را عتاب بن محمد از حسین بن محمد الحرانی
از ایوب بن محمد وزان از سعید بن مسلمه گفت حدیث کرد ما را اشعث بن سوار از شعبی که هر یک از ایشان حکایت کردند
حدیث را از عم شعبی قیس بن عبدالله گفت ابو القاسم عتاب و این حدیث مطرف است گفت نشسته بودیم
در مسجد و با ما بود عبدالله بن مسعود پس اعرابی وارد شد و سؤال نمود که کدام یک از شما عبدالله بن مسعود است عبدالله گفت
منم عبدالله بن مسعود حاجت تو چه چیز است گفت ای عبدالله آیا پیغمبر خبر داده است چند کس خلیفه او در میان شما
خواهد بود عبدالله گفت سؤال کردی از من از چیزی که تا حال احدی از من سؤال ننموده است از روزی که وارد عراق شده‌ام

دوازده کس بعدد نقبای بنی اسرائیل و گفت ابو عوانه در حدیث خود بنابر روایت از نقبای بنی اسرائیل و گفت
جریر از اشعث از ابن مسعود از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود خلفای بعد از من دوازده کس اند بعدد نقبای بنی اسرائیل
حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان از احمد بن محمد بن [illegible] نیشابوری از ابو القاسم هارون بن اسحق همدانی از عم خود
ابراهیم بن محمد از زیاد بن علاقه و عبدالملک بن عمیر از جابر بن سمره که گفت با پدر خود بودم در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
پس شنیدم که پیغمبر می‌فرماید بعد از من دوازده امیر و صاحب اختیار خواهد بود پس آهسته فرمود چیزی که نفهمیدم چه فرمود از پدرم سؤال نمودم
که چه فرمود گفت پدرم فرمود که همه ایشان از قریش اند حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان از ابو علی محمد بن علی بن
اسماعیل مروزی در ری از فضل بن عبدالجبار مروزی از علی بن حسن بن شقیق از حسین بن واقد از سماک بن حرب
از جابر بن سمره گفت آمدم خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس شنیدم که پیغمبر می‌گفت این امر منقضی نخواهد شد تا
اینکه بگذرند دوازده خلیفه و آهسته چیزی فرمود از پدر خود پرسیدم که چه فرمود گفت پدرم فرمود همه ایشان
از قریش هستند حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن اسحق قاضی از ابو یعلی از علی بن جعد از زهیر از زیاد بن خیثمه از
اسود بن سعید همدانی گفت شنیدم جابر بن سمره را می‌گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که می‌فرمود می‌باشد
بعد از من دوازده خلیفه همه ایشان از قریش می‌باشند پس چون برگشت بمنزل خود خدمت آنحضرت رسیدم
و پرسیدم پس چه خواهد بود عرض کردم بعد چه خواهد شد فرمود بعد از آن هرج خواهد بود حدیث کرد ما را ابو القاسم
عبدالله بن محمد صایغ رضی الله عنه از ابو عبدالله محمد بن سعید از حسن بن علی گفت حدیث کرد ما را [illegible] بغداد که ثقه مشهور بود
و اسم پدر او را فراموش کرده‌ام گفت حدیث کرد ما را عبدالله بن عمر سهمی از حاتم بن ابی صغیره از ابو بحر گفت
از ابو الجلد [illegible] شنیدم می‌گفت قسم یاد می‌کنم که این امت هلاک نخواهند شد تا در ایشان دوازده
خلیفه باشند همه ایشان عمل کنند بهدایت و دین حق حدیث کرد ما را ابو القاسم محمد بن صایغ رضی الله عنه
از ابو عبدالله محمد بن سعید از حسن بن علی از ولید بن مسلم از صفوان بن عمرو از شریح بن عبید از عمرو بکالی
از کعب الاحبار گفت در باب خلفاء ایشان دوازده کس اند پس هرگاه زمان انقضای ایشان برسد و بیاید
طبقه صالحه طول بدهد [illegible] خداوند عمر ایشان را [illegible] وعده فرموده است این امت را بعد قرائت نمود
وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم

گفت و بسیجیدن نموده است خدای عزوجل برای ... که

هیچ شود این است که روز یعنی روز وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ مصنف این کتاب

تحقیق بیرون آورده ام از طرق اخبار ما در کتاب خصال حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد

عبدالله بن ابی خلف از یعقوب بن یزید از حماد بن عیسی از عبدالله بن مسکان از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس

هلالی از سلمان فارسی رحمة الله علیه گفت داخل شدم بر پیغمبر صلی الله علیه وآله و حسین علیه السلام بر زانوی

او بود و آن بزرگوار بود و پیغمبر صلی الله علیه وآله می‌بوسید چشم او را و دهن او را و میفرمود تو سیدی پسر سید

و تو امام پسر امام و تو حجت پسر حجت تو پدر نه حجتی که از صلب تو بهم خواهند رسید و نهم ایشان قائم

ایشان خواهد بود حدیث کرد ما را حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب

علیه السلام در قم در رجب سنه سیصد و سی و نه گفت خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی مولی بنی هاشم

گفت خبر داد ما را قاسم بن محمد بن حماد حدیث کرد ما را غیاث بن ابراهیم گفت حدیث نمود ما را

حسین بن زید بن علی از جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش که گفت پرسش از علی علیه السلام فرمود در ... پیغمبر صلی الله علیه وآله ...

... ما را ... مرتبه ... تحقیق شده است ... است ... اقوی ... است

... تحقیق شده است ... است ... بعد ... از ... سال

... پیغمبر ... دراز ... و ... او ... و ... شده

... عجب ... و ... عجب ... پس چگونه ... که ... شده ...

و دوازده کس بعد از ... حضرت عیسی بن مریم ... ایشان ... این ... شود

... حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه گفت حدیث کرد ما را سعد بن

عبدالله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین ثقفی از صالح بن عقبه از جعفر بن محمد علیه السلام فرمود ...

... امیرالمؤمنین ...

از ... علم ایشان ... سؤال ... اسلام ... رسیده ... است

... گفت ... سؤال ... و ... است ... پس ...

از سال کن ... گفت ... این جوان یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام پس آمد حضرت علی علیه السلام

و سؤال نمود او را ... حضرت فرمود چرا ... سؤال ... سؤال کنم از ... عرض کرد

... سؤال میکنم ... معلوم ... عالم ... عالم ...

... جواب ... حضرت فرمود ... جواب ... آسمان ...

عرض کرد ... سؤال کن گفت سؤال ... سنگی که ... بر روی زمین ... چشمه ... و اول

درختی ... حضرت فرمود ... سنگی که ... بر روی زمین ... است ... درخت

است ... آدم علیه السلام از بهشت ... گفت ... قسم

... حضرت فرمود ... چشمه ... بر روی زمین

چشمه ... المقدس است ... چشمه ... است ... آن ... او ...

... علیه السلام ... او ... عرض کرد ... است گفتی والله ...

و ... موسی علیه السلام حضرت فرمود ... بر روی زمین ... بود ... شده ...

... علیه السلام ... بهشت ... عرض کرد ... والله ... موسی علیه السلام

بعد عرض کرد ... سؤال ... امام ... ایشان ...

فرمود دوازده نفر امام عرض کرد است گفتی والله ... موسی علیه السلام است ... گفت ... [illegible]

... بهشت فرمود ... بهشت ... عدن

عرض کرد ... فرمود والله ... موسی علیه السلام ... گفت ... او ... منزل او ... فرمود

دوازده امام عرض کرد است گفتی ... موسی علیه السلام است ... عرض کرد ... سؤال

... فرمود ... او بعد از ... سال عرض کرد ... شده ...

... عرض کرد است ... والله ... موسی علیه السلام

مصنف این کتاب ... این حدیث ... بیرون آورده ام ... در کتاب کمال الدین و تمام النعمه

در اثبات ... و گفت حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان از احمد بن یحیی بن زکریا قطان از بکر بن عبدالله ...

جیب از تمیم بن بهلول گفت حدیث کرد مرا عبدالله بن ابی الهذیل و در قرن سؤال کردم او را از امامت که در که ثابت
است و چه چیز است علامت امام جواب داد که تحقیق دلیل بر این و حجت بر مؤمنین و القائم بامور مسلمین و ناطق بقرآن و عالم
باحکام برادر پیغمبر خدا و خلیفه او است و وصی او بر ایشان [illegible] او [illegible] از روی [illegible]
اطاعت او بقول خدا یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
[illegible] ایمان [illegible] و در [illegible] گرفته پیغمبر [illegible] از میان [illegible]
کرده شده است بقول خدا انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
[illegible] است [illegible] ایمان [illegible] که [illegible] داشته [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] در حال رکوع بعد از [illegible] است [illegible]
از برای او امامت در روز غدیر خم بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدای عز و جل الست اولی بکم منکم
بانفسکم قالوا بلی قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
وانصر من نصره واخذل من خذله واعن من اعانه [illegible]
[illegible] پس هر کس [illegible] او [illegible] هر کس او را [illegible]
[illegible] دوست [illegible] هر کس او را دشمن [illegible] و یاری [illegible] کل [illegible] هر کس [illegible]
و اعانت کن هر کس او را اعانت [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام است امیر مؤمنان و امام [illegible]
و دوست [illegible] است [illegible] و [illegible] شرایط [illegible] او [illegible] و افضل اوصیا است و بهترین
خلق خدا است بعد از رسول و بعد از آن حسن و بعد از آن حسین [illegible] رسول خدا [illegible] جمیع [illegible]
بعد علی بن الحسین بعد محمد بن علی بعد جعفر بن محمد بعد موسی بن جعفر بعد علی بن موسی بعد محمد بن علی بعد علی بن محمد بعد حسن بن
علی بعد محمد بن الحسن علیه السلام [illegible] امام [illegible] ایشان [illegible] عترت
پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] و امامت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حجت [illegible] میراث [illegible] هر کس [illegible]
است [illegible] قرآن و [illegible] از پیغمبر صلی الله علیه و آله هر کس [illegible]

[illegible] و طریقه ایشان است [illegible] و جهاد و ادای امانت [illegible]
و [illegible] سجود و [illegible] از محرمات و انتظار [illegible]
[illegible] گفت تمیم بن بهلول [illegible] حدیث کرد مرا [illegible] از جعفر بن محمد صادق
[illegible] حدیث کرد مرا [illegible] رضی الله عنه گفت حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم
از محمد بن عیسی بن عبید [illegible] محمد بن الحسین بن ابی الخطاب [illegible] از محمد بن الفضیل الصیرفی [illegible] از حضرت
[illegible] علیه السلام [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible] دوازده [illegible]
ایشان [illegible] است [illegible] اوصیا [illegible] محمد صلی الله علیه و آله
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] است حدیث کرد مرا جعفر بن محمد بن
[illegible] گفت حدیث کرد مرا حسین بن محمد بن [illegible] از علی بن محمد [illegible] از حسن بن علی [illegible] از زرارة بن
اعین گفت شنیدم ابا جعفر علیه السلام [illegible] دوازده امام [illegible] حسن و حسین [illegible] حسین علیه السلام
حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه گفت حدیث کرد ما را محمد بن یحیی العطار از محمد بن الحسن الصفار از [illegible]
عبدالله بن صلت [illegible] عثمان بن عیسی از سماعة بن مهران گفت [illegible] ابو نصیر و محمد بن عمران [illegible] ابی جعفر علیه السلام
[illegible] پس گفت محمد بن عمران [illegible] شنیدم [illegible] علیه السلام [illegible] دوازده [illegible] پس گفت ابو نصیر
[illegible] شنیدم [illegible] از ابا عبدالله علیه السلام [illegible] پس [illegible] شنیدم [illegible]
[illegible] گفت ابو نصیر [illegible] شنیدم [illegible] ابا جعفر علیه السلام حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه گفت
حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب کلینی از ابو علی اشعری از حسین بن عبیدالله [illegible] از حسن بن موسی الخشاب از علی بن سماعة از علی بن الحسن
[illegible] از زرارة بن اعین گفت شنیدم ابا جعفر علیه السلام [illegible] دوازده امام از آل محمد
صلی الله علیه و آله [illegible] ایشان [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام از ایشان است
حدیث کرد ما را احمد بن [illegible] جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از [illegible] محمد بن ابی عمیر از [illegible]
[illegible] از حضرت صادق علیه السلام جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از [illegible] حسین بن
علی علیه السلام گفت سؤال کرده شد امیر المؤمنین علیه السلام از معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله انی مخلف فیکم

الثقلین کتاب الله وعترتی یعنی ترجمه‌اش این است که من گذاشتم در میان شما دو چیز سنگین را کتاب خدا و عترت خود را که اهل بیت
مرا و از عترت پس فرمود من و حسن و حسین و نه امام از ذریه حسین علیه السلام که نهم ایشان مهدی ایشان و قائم ایشان
است مفارقت نمی‌کنند ایشان کتاب خدا را و مفارقت نمی‌کند کتاب خدا ایشان را تا وارد شوند بر رسول خدا در حوض
حدیث کرد ما را علی بن فضل بغدادی گفت شنیدم از ابو عمر صاحب ابو العباس ثعلب را که سؤال کرده شد از معنی قول
پیغمبر صلی الله علیه و آله انی تارک فیکم الثقلین چرا نامیده شدند کتاب خدا و عترت ثقلین گفت به جهت آنکه تمسک
به ایشان سنگین است حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از محمد بن همام از محمد بن
سعید از احمد بن [illegible] از محمد بن ابی عمیر از مفضل بن عمر از صادق جعفر بن محمد از پدر بزرگوار خود از پدران بزرگوار خویش از
امیر المؤمنین علیه السلام گفت که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون مرا بردند به آسمان وحی نمود بسوی من پروردگار من پس فرمود
ای محمد من خلق نمودم زمین را [illegible] پس برگزیدم ترا از زمین و قرار دادم ترا پیغمبر و مشتق نمودم برای تو از اسم خود
اسمی را پس منم محمود و توئی محمد صلی الله علیه و آله بعد [illegible] نمودم مرتبه دوم پس برگزیدم از زمین علی را و قرار دادم او را وصی
تو و خلیفه تو و شوهر دختر تو و پدر ذریه تو و مشتق نمودم برای او اسمی از اسماء خود پس منم علی اعلی و اوست علی و قرار
دادم فاطمه و حسن و حسین را از نور شما و بعد عرض کردم ولایت ایشان را بر ملائکه پس هر کس قبول نمود ولایت ایشان را
گردید نزد من از مقربین ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند تا منقطع شود و بگردد مثل مشک کهنه
پس بیاید مرا و منکر ولایت ایشان باشد جا ندهم او را در بهشت خود و سایه ندهم او را در سایه عرش خود ای محمد
دوست میداری که ببینی ایشان را عرض کردم بلی پروردگار من پس فرمود عزوجل بلند کن سر خود را پس بلند کردم
سر خود را [illegible] نمودم انوار علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی
و علی بن محمد و حسن بن علی را و حجت بن الحسن القائم در وسط ایشان که گویا ستاره درخشنده بود عرض کردم ای پروردگار من
کیستند ایشان فرمود ایشان امامان و این است قائم آنکه [illegible] حلال میکند حلال مرا و حرام میکند حرام مرا
و با او انتقام خواهم کشید از دشمنان خود و او راحت است از برای دوستان و اوست که شفا بخشد قلوب
پیروان ترا از [illegible] و الکافرین [illegible] پس بیرون [illegible] لات و عزی را
تر و تازه بعد [illegible] پس [illegible] مردم [illegible] در آن وقت [illegible]

حدیث کرد

حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه گفت حدیث کرد ما را محمد بن ابی عبدالله کوفی از موسی بن
عمران نخعی از عم خود حسین بن یزید نوفلی از حسن بن علی بن ابی حمزه از پدر خود از یحیی بن ابی القاسم از صادق علیه السلام
جعفر بن محمد از پدر خود از جد خود از علی علیه السلام گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ائمه بعد از من دوازده نفرند
اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم علیه السلام است ایشانند خلفای من و اوصیای من و اولیای من و حجت
های خدا بر امت من بعد از من هر کس اقرار کند به ایشان مؤمن است و هر کس انکار کند ایشان را کافر است
حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن ثابت الدوالیبی رضی الله عنه در مدینة السلام در سنه سیصد و پنجاه و دو از محمد بن علی بن
عبد الصمد کوفی از علی بن عاصم از محمد بن علی بن موسی از پدر خود علی بن موسی از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد
از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گفت داخل شدم
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و نزد او ابی بن کعب بود پس فرمود از برای من رسول خدا صلی الله علیه و آله مرحبا بک
یا ابا عبدالله یا زین السموات والارضین ابی عرض کرد یا رسول الله چگونه غیر از تو زینت آسمانها
و زمین است [illegible] فرمود ای ابی قسم به آن کسی که مرا براستی فرستاده است به نبوت که حسین بن علی در آسمان زیادتر است
از زینت او در زمین و بتحقیق که حسین نوشته شده است بر دست راست عرش خدای عزوجل چراغ هدایت و کشتی نجات
و امام [illegible] و عزت و فخر و علم و ذخیره و بتحقیق خدای عزوجل [illegible] در صلب او نطفه پاکیزه و مبارکه
[illegible] و بتحقیق تلقین کرده شده است به دعواتی که هر کس [illegible] محشور کند او را خدای عزوجل با حسین و او در آخرت شفیع
او [illegible] مشکل او را و ادا کند [illegible] امر او را [illegible]
از او [illegible] و بپوشاند عیب او را پس عرض کرد ابی بن کعب چیست این دعوات یا رسول الله
فرمود [illegible] بعد از فارغ شدن از نماز خود [illegible] اللهم انی اسئلک بکلماتک و معاقد
عرشک و سکان سمواتک و انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسرا
فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری یسرا پس بتحقیق خدای عزوجل آسان میکند امر
و [illegible] میکند سینه ترا و تلقین میکند ترا شهادت ان لا اله الا الله در نزد مرگ تو ابی عرض کرد یا رسول الله پس چیست
آن نطفه که فرمودی در صلب حبیب من حسین علیه السلام است فرمود مثل آن نطفه مثل ماه است و آن نطفه تبیین و بیان

جا پشه هرکس بروی کند او را یار شود و هرکس کراشه شود از او یاد را عرض کرد پس چه چیز است اسم او فرمود اسم او

علی است و دعای او یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغم ویا فارج الهم یا باعث الرسل

ویا صادق الوعد هرکس بخواند این دعا محشور فرماید خدای عزوجل او را با علی بن الحسین و علی بن الحسین علیه السلام

نور بهشت ... عرض کرد آیا از برای او در تیه است بعد از او فرمود بلی از برای او ست میراث آسمانها و زمین

عرض کرد چه چیز است یعنی میراث آسمانها و زمین ای رسول الله فرمود حق و حکم بر آیات ... و میراث احکام و بیان آنچه

می شود عرض کرد چه چیز است اسم او فرمود اسم او محمد و تحقیق ... استیناس می جوید او در آسمانها و سکونیه در

دعای خود اللهم ان کان لی عندك رضوان وود فاغفر لی ولمن تبعنی من اخوانی وشیعتی

وطیب ما فی صلبی پس قرار داده خدای عزوجل در صلب او نطفه مبارکه زکیه را و خبر داد مرا جبرئیل که

خدای عزوجل قرار داده است این نطفه را و نامیده است او را در نزد خود جعفر و قرار داده است او را هادی و مهدی

راضی مرضی بخواند پروردگار خود را پس سکونیه در دعای خود یا دیان غیر متوان یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی

من النار وقاء ولهم عندك رضا واغفر ذنوبهم ویسر امورهم واقض دیونهم واستر عوراتهم

وهب لهم الکبائر التی بینك وبینهم یا من لا یخاف الضیم ولا تأخذه سنة ولا نوم اجعل لی من

کل غم فرجا .... هرکس بخواند این دعا محشور فرماید خدای عزوجل او را

سفید رو با جعفر بن محمد بسوی بهشت ای ابی تحقیق خدا قرار داده بر این نطفه نطفه زکیه مبارکه طیبه ... فرمود او

و نامیده است او را در نزد خود موسی ... عرض کرد یا رسول الله کویا ایشان ... و ... بود و از نسب ...

و از هم میراث ... بعض ایشان بعضی را پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ... کرده است

... جبرئیل علیه السلام از عند خدای جلاله ... عرض کرد که ... دعا

هست که بخواند ... دعا ... در دعای خود یا خالق الخلق

ویا باسط الرزق ویا فالق الحب والنوی ویا بارئ النسم ومحیی الموتی وممیت الاحیاء و

دائم الثبات ومخرج النبات افعل بی ما انت اهله هرکس بخواند این دعا را ... او را

محشور میکند او را ... با موسی بن جعفر علیه السلام و تحقیق خدای عزوجل که شاکست در صلب او نطفه

دعا

باکره طیبه زکیه مرضیه و نامیده است او را در نزد خود علی میباشد از برای خدای تعالی در خلق پسندیده

در علم خود و حکم خود و قرار داده او را حجت از برای شیعت خود که احتجاج کنند باو در روز قیامت و از برای او

دعائیست که بخواند اللهم اعطنی الهدی وثبتنی علیه واحشرنی علیه آمنا امن من لا خوف

علیه ولا حزن ولا جزع انك اهل التقوی واهل المغفرة و تحقیق خدا ترکیب کرده است در صلب او نطفه

باکره طیبه زکیه مرضیه و نامیده است او را محمد بن علی پس او است شفیع شیعت خود و وارث

علم جد خود ... از برای او علامتی است ظاهر و حجتی است ... ایشان ... میگوید لا اله

الا الله محمد رسول الله و میگوید در دعای خود یا من لا شبیه له ولا مثال انت الله الذی لا اله

الا انت خالق الخلایق ومفنی انت حلیم عمن عصاك وفی المغفرة رضاك هرکس بخواند

این دعا را محمد بن علی شفیع او در روز قیامت و تحقیق خدای تبارک و تعالی قرار داده است در صلب او نطفه ...

... بسیار ... مبارکه طیبه طاهره و نامیده است او را در نزد خود علی بن محمد پس پوشانیده است او را

لباس سکینه و وقار و امانت سپرده است او را علوم و هر سری پوشیده را ... عرفت کند او را ... سینه خود چیزی

داشته باشد خبر میدهد او را ... و خبر میدهد او را از دشمن خود و میگوید در دعای خود یا نور یا برهان یا

منیر یا مبین یا رب اکفنی شر الشرور وآفات الدهور واسئلك النجاة یوم ینفخ

فی الصور هرکس بخواند این دعا را باشد علی بن محمد شفیع او و راه نمای او بسوی بهشت و تحقیق خدا قرار داده است در صلب او

نطفه طیبه ... و نامیده است او را در نزد خود حسن پس قرار داده است او را نور در شهرهای خود و خلیفه در زمین خود

و عزت از برای امت جد خود و راه نمای شیعت خود و شفیع از برای ایشان در نزد پروردگار خود و عذاب بر کسی که مخالفت

نماید او را و حجت از برای کسی که دوست دارد او را و برهان از برای کسی که ... او را امام ... میگوید در دعای خود یا عزیز العز

فی عزه ما اعز عزیز العز فی عزه یا عزیز اعزنی بعزك وایدنی بنصرك وابعد عنی

همزات الشیاطین وادفع عنی بدفعك وامنع عنی بمنعك واجعلنی من خیار خلقك یا واحد

یا احد یا فرد یا صمد هرکس بخواند این دعا را محشور کند او را خدای تعالی با او و نجات بخشد او را از آتش جهنم

واجب شده باشد بر او و تحقیق که ... است خدای تبارک و تعالی در صلب او نطفه مبارکه طیبه طاهره مطهره

خشنود میشود او هر مؤمنی را که آزموده است خدا ایمان او را در دل و دلیل است که خشنود میشود او هر جا هست پس او است امام تقی

نقی راضی مرضی هادی مهدی حکم میکند بعدل و امر میکند بان و تصدیق میکند خدای عز و جل را و تصدیق میکند او را خدای تعالی

در گفتار او بیرون می آید از تهامه هنگامی که ظاهر میشود دلایل و علامتها او را و از برای او گنجهاست نه از طلا و نه از نقره

مگر اسبهای فربه تمام الخلقه و مردانی با علامت و نشان جمع میکند خدا از برای او از شهرهای دور بشماره اهل بدر سیصد و سیزده

با او است صحیفه مهر کرده در آن است عدد اصحاب او باسمهای ایشان و نسبهای ایشان و شهرهای ایشان و طبعهای ایشان

و زیورهای ایشان و کنیتهای ایشان … ایشان … در اطاعت او

پس گفت ابی بن کعب چه چیز است دلایل و علامات او یا رسول الله فرمود از برای او علمی است هرگاه برسد زمان

خروج او منتشر میشود آن علم از پیش خود و گویا میکند او را خدای عز و جل پس فریاد میزند او را آن علم بیرون بیا ای ولی الله بکش

دشمنان خدا را و از برای او است دو رایت و دو علامت و از برای او است شمشیری در غلاف چون برسد زمان خروج

بیرون می آید آن شمشیر از غلاف خود و گویا میکند او را خدا پس فریاد میزند او را بیرون بیا ای ولی الله پس حلال نیست

از برای تو که بنشینی از دشمنان خدا پس بیرون می آید و میکشد ایشان را هر جا که یابد و بر پا میدارد حدهای خدا را و حکم میکند

بحکم خدا بیرون می آید جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او پس زود باشد که مردم متذکر شوند

آنچه را من میگویم هر چند بعد از مدتی باشد و تفویض میکنم امر خود را بخدای عز و جل ای ابی خوشا بحال کسیکه

ملاقات کند او را و خوشا بحال کسیکه دوست دارد او را و خوشا بحال کسیکه قائل باشد بامامت او

او نجات میدهد ایشان را خدا از هلاکت و بسبب اقرار بخدا و رسول خدا و بجمیع ائمه میگشاید خدا از برای ایشان

بهشت را مثل ایشان در زمین مانند مشک است که ساطع میشود بوی او پس تغیر نمیشود هرگز و مثل ایشان در آسمان

مثل ماه است که روشنی میبخشد و خاموش نمیشود نور او ابدا ابی گفت یا رسول الله چگونه بیان حال این

ائمه از جانب خدای عز و جل فرمود بتحقیق خدای عز و جل نازل فرمود بر من دوازده صحیفه اسم هر امامی در خاتم او

و صفت هر یک در صحیفه او بود. حدیث کرد ما را علی بن عبدالله وراق الرازی رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از

هیثم بن ابی مسروق نهدی از حسین بن علوان از عمرو بن خالد از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته از عبدالله بن

عباس گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین مطهر

و معصو…

و معصومند. حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان از احمد بن یحیی بن زکریای قطان از بکر بن عبدالله بن حبیب از فضل بن

صقر عبدی از ابی معویه از اعمش از عبایه بن ربعی از عبدالله بن عباس گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله

منم سید نبیین و علی بن ابی طالب است سید وصیین و بتحقیق اوصیای من بعد از من دوازده کسند اول ایشان علی

بن ابی طالب است و آخر ایشان قائم علیه السلام. حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن

… از محمد بن عبدالله … از ابراهیم بن مهزم از پدرش از ابی عبدالله از پدران بزرگوار خود از علی بن

ابی طالب علیه السلام فرمود فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده مردند از اهل بیت من که خدا عطا فرموده است ایشان را

فهم و علم مرا و حکمت مرا و خلق کرده است ایشان را از طینت من پس وای بر انکار کنندگان ایشان بعد از من که قطع

کنند در باره ایشان صله مرا آن گروه را خدا از برای ایشان شفاعت مرا نرساند. حدیث کرد ما را

محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از محمد بن همام ابو علی از عبدالله بن جعفر حمیری از حسن بن موسی خشاب از ابی

الحسن … بن علی بن الحسین از پدرش علیه السلام فرمود فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه هلاک میشود امتی که من در اول آنم

و دوازده کس از اولاد من صاحبان عقول … و مسیح بن مریم آخر آن است ولیکن هلاک میشود میان این …

نیستم من از او و او از من نیست. حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی العطار رضی الله عنه از پدرش از محمد بن عبدالجبار از ابی احمد محمد بن

زیاد ازدی از ابان بن عثمان از ثابت بن دینار از سید العابدین علی بن الحسین از سید الشهدا حسین بن علی از سید

الاوصیا علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ائمه بعد از من دوازده کسند

اول ایشان تو ای علی و آخر ایشان قائم است آنچنان کسیکه فتح میکند خدای عز و جل بر دست او مشارق زمین و مغارب او را

حدیث کرد ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنهما گفتند حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر

حمیری و محمد بن یحیی العطار و احمد بن ادریس جمیعا از احمد بن ابی عبدالله برقی از ابی هاشم داود بن قاسم جعفری از ابی جعفر

محمد بن علی الثانی فرمود رو آورد امیر المؤمنین علیه السلام روزی و با او بود حسن بن علی علیه السلام و سلمان فارسی و امیر المؤمنین

تکیه فرموده بود بر دست سلمان پس داخل مسجد الحرام گردیدند ناگاه رو آورد مردی خوش هیئت و لباس پس سلام

کرد بر امیر المؤمنین علیه السلام و آن بزرگوار رد سلام او فرمود بعد نشست و گفت یا امیر المؤمنین سؤال میکنم ترا از سه

مسئله اگر خبر دهی مرا به آنها میدانم که … مرتکب شدند از امر تو چیزی را که … و ایشان

بر یک جوان نشسته و در برابر ایشان نشست حضرت فرمود سؤال کن از هر چه خواهی عرض کرد خبر ده مرا از مرد چون
بخواب رود کجا میرود روح او و مرد چگونه متذکر میشود و فراموش میکند و مرد چگونه فرزندش شبیه میشود باعمام و اخوال او
پس ملتفت شد امیر المؤمنین علیه السلام بسوی ابو محمد الحسن بن علی علیه السلام و فرمود یا ابا محمد جواب ده او را امام حسن
علیه السلام فرمود اما آنچه را سؤال نمودی از امر انسان در زمان خواب که کجا میرود روح او پس بدرستی و تحقیق که روح شخص
متعلق است به باد و باد متعلق است بهوا تا زمانیکه متحرک شود صاحب روح بجهت بیداری پس اگر اذن دهد خدای عز و جل
به برگشتن این روح بر صاحب خود جذب میکند روح باد را و باد هوا را بعد بر میگردد روح و ساکن میگردد در بدن
صاحب خود و اگر اذن ندهد خدای عز و جل برگشتن روح بر صاحب خود جذب میکند هوا باد را و باد روح را پس بر نمیگردد
بر صاحب خود تا زمانیکه برانگیخته شود و اما آنچه ذکر نمودی از امر ذکر و فراموشی پس بتحقیق قلب مرد در حقه ایست
و بر آن حقه طبقی است پس اگر صلوات کامل فرستد مرد در نزد ذکر و فراموشی بر محمد و آل محمد صلوات تامه منکشف میشود آن
طبق بر آن حقه پس روشن میشود قلب و متذکر میشود مرد آنچه را فراموش نموده است و اگر صلوات بر محمد و آل محمد نفرستد
یا کم نماید از صلوات بر محمد و آل محمد گذاشته میشود آن طبق بر آن حقه و تاریک میشود و فراموش میکند مرد آنچه را
متذکر بوده است و اما آنچه را ذکر نمودی از امر مولود که شبیه میشود بعموها و خالهای خود پس بتحقیق چون مرد نزدیکی کند
با زن خود با قلب ساکن و رگهای ساکن و بدن غیر مضطرب ساکن میشود آن نطفه در میان رحم و اولاد شبیه بپدر
و مادر میشود و اگر جماع کند با او با قلب غیر ساکن و رگهای غیر ساکن و بدن مضطرب مضطرب
میشود آن نطفه پس واقع میشود در حالت اضطراب بر بعضی از رگها پس اگر واقع شود بر رگی از رگهای عموها فرزند شبیه
میشود بعموها و اگر واقع شود بر رگی از رگهای خالها فرزند شبیه میشود بخالهای خود بعد عرض کرد که شهادت
میدهم که نیست خدائی بجز خدا و همیشه شهادت میدهم باین کلمه و شهادت میدهم که محمد رسول خدا است و همیشه شهادت
میدهم باین کلمه و شهادت میدهم که تو وصی رسول خدائی و قائم بحجت اوئی و اشاره نمود بامیر المؤمنین و دائما شهادت
میدهم باین و شهادت میدهم که تو وصی اوئی و قائم بحجت اوئی و اشاره کرد به حسن علیه السلام و شهادت میدهم
که حسین بن علی وصی برادرت و قائم بحجت اوست بعد از تو و شهادت میدهم که علی بن الحسین قائم بامر حسین است
بعد از حسین و شهادت میدهم که محمد بن علی بن الحسین علیه السلام قائم بامر علی بن الحسین است بعد از او و شهادت میدهم

که جعفر بن محمد قائم بامر محمد بن علی است و شهادت میدهم که موسی بن جعفر قائم بامر جعفر بن محمد است و شهادت میدهم
که علی بن موسی قائم بامر موسی بن جعفر است و شهادت میدهم که محمد بن علی قائم بامر علی بن موسی است و شهادت میدهم
که علی بن محمد قائم بامر محمد بن علی است و شهادت میدهم که حسن بن علی قائم بامر علی بن محمد است و شهادت میدهم که
مردی از اولاد حسن بن علی که کنیه او و اسم او برده نمیشود تا ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل
چنانچه پر شده باشد از جور قائم بامر حسن بن علی است و السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته بعد برخاست
و رفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا ابا محمد عقب این مرد برو و ملاحظه کن که کجا میرود پس بیرون رفت حسن بن علی
علیه السلام پشت سر او و گفت حسن علیه السلام همینقدر دیدم که پا بیرون گذاشت از مسجد پس ندانستم کجا گذاشت و کدام زمین خدا
را گرفت پس برگشتم بسوی امیر المؤمنین علیه السلام و عرض نمودم خبر او را و فرمود یا ابا محمد آیا شناختی او را
عرض کردم خدا و رسول او و امیر المؤمنین بهتر میدانند حضرت فرمود او خضر علیه السلام بود حدیث کرد ما را احمد بن
زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی گفت خبر داد ما را
وکیع از ربیع بن سعد از عبد الرحمن بن سلیط گفت فرمود حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام از ما است دوازده مهدی
که اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و آخر ایشان نهم از فرزندان من است و او است قائم بحق زنده
میکند خدای تعالی باو زمین را بعد از آنکه مرده باشد و ظاهر میکند دین حق را بر همه دینها هر چند کراهت داشته باشند
مشرکین از برای او است غیبتی که بر میگردند در آن غیبت جماعتی و ثابت میمانند بر دین دیگران پس اذیت کرده میشوند و گفته میشود
از برای ایشان چه زمان خواهد بود این وعده اگر شما از راستگویانید آگاه باشید هر کس صبر کند در غیبت او بر اذیت
و تکذیب بمنزله کسی است که جهاد نماید با شمشیر در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم
بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از احمد بن محمد همدانی از ابو عبد الله عاصمی از حسین بن قاسم بن ایوب از حسن بن محمد بن
سماعه از ثابت صباغ از ابو بصیر از ابو عبد الله حضرت صادق علیه السلام گفت شنیدم او را میفرمود از ما است
دوازده مهدی گذشته است شش از ایشان و باقی مانده است شش دیگر خلق میکند خدا در ششم آنچه را دوست
میدارد و بتحقیق بیرون آوردم من اخبار آنچه را در این باب روایت کرده ام در این معنی در کتاب کمال الدین و تمام النعمة
فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة. **باب هفتم** در بیان اخبار موسی بن جعفر علیه السلام ابو الحسن الرشید و ...

مهدی حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از محمد بن یحیی صولی از ابو العباس احمد بن عبدالله
از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی از صالح بن علی بن عطیه گفت که سبب بردن موسی بن جعفر بسوی بغداد آنکه هارون الرشید
اراده نمود عقد امر خلافت را برای پسر خود محمد بن زبیده و از برای او چهارده پسر بود اختیار نمود از ایشان سه پسر را
محمد بن زبیده و او را ولیعهد خود کرد و عبدالله مأمون و قرار داد امر را از برای او بعد از پسر زبیده و قاسم
مؤتمن و قرار داد امر را از برای او بعد از مأمون و اراده نمود محکم نماید این حکم را و مشهور سازد شهرتی که مطلع شوند بر این
هم خاص و عام پس اراده حج نمود در سنه صد و هشتاد و نه و نوشت بجمیع اطراف که از شهرها فقها و علما و قراء و امرا
حاضر شوند که مکه را در موسم حج و خود او از راه مدینه بسوی مکه شتافت گفت علی بن محمد نوفلی که حدیث نمود پدرم
آنکه سبب سعایت یحیی بن خالد موسی بن جعفر علیه السلام آن بود که گذاشته بود پسر خود محمد بن زبیده را در کنار جعفر بن محمد بن اشعث
پس ناخوش داشت این امر را یحیی و گفت هرگاه بمیرد رشید و امر منتهی شود بسوی محمد جعفر بن محمد بر هم خورد دولت من و دولت
اولاد من و مکر کرد او را بسوی جعفر بن محمد بن اشعث و او داد و بدست ... مذهب جعفر را او شیعه است پس اظهار
نمود با وی که او بر مذهب است و خوشحال شد از این سبب جعفر و جمیع امور خود را با او اطلاع داد و ذکر نمود از برای او آنچه
هر آن اعتقاد نمود بعد در موسی بن جعفر علیه السلام پس چونکه یحیی در دست مطلع شد بر مذهب او که او مذهب او را
نمود پیش رشید و رشید رعایت می نمود از برای جعفر مکان خود و پیش پدرش را از حضرت خلافت پس یحیی تقدیم
می داشت او را در امر خود و موجب آن شد و یحیی تقصیر نمیکرد در هر کو او تا آنکه روزی داخل شد بر رشید
پس رشید اظهار کرامت او نمود و میان آنها جاری شد کلام جعفر از جهت حرمت خود و حرمت پدرش
پس امر کرد از برای او در آن روز بیست هزار دینار و خود داری نمود یحیی از آنکه در باره او چیزی گوید تا شب شد بعد
گفت از برای رشید یا امیر المؤمنین تحقیق من خبر میدادم از جعفر و مذهبش و تو تکذیب میکردی و در اینجا
امریست که سبب فصل و قطع امر شود پرسید رشید که چه چیز است او گفت آنکه نمیرسد او را مالی از هیچ
جهت از جهات مگر آنکه خمس او را اخراج میکند و از برای موسی بن جعفر میفرستد و شک نمیکنم در آنکه او را در
بیست هزار دینار هم او داده خواهد بود هارون گفت تحقیق که این امر فصل و قطع مرافعه است پس فرستاد
بسوی جعفر در شب و یحیی جعفر و دانسته بود که یحیی را است بخود بر هم خورده بود میانه ایشان و هر یک اظهار

عداوت میکرد بر دیگری نموده بودند پس چون فرستاده رشید را جعفر در شب دید ترسید و خیال کرد که یحیی در باره او
سعایتی کرده باشد و او را بجهت قتل خواسته باشد غسل نموده و کافور طلبیده انداخت نموده کفن در زیر جامه پوشید
و پوشید و بسوی رشید شتافت و چون چشم رشید بر او افتاد و بوی کافور از او شنید و کفن را بر او دید گفت ای جعفر
چه چیز است این گفت یا امیر المؤمنین میدانستم که مرا در این شب طلبیده‌ای بجهت قتل و چون این وقت شب بسوی تو نزد من آمد
رسید بر وی شد و گفت یقین کردم که بر من غضب کرده باشی و مرا برای کشتن خواسته‌ای گفت حاشا
چنین اراده نموده باشم لکن مرا خبر داده‌اند که تو میفرستی بسوی موسی بن جعفر از آنچه بدستت می‌آید خمس او را و بیستم که
بیست هزار دینار نیز نموده‌ای پس خواستم تحقیق آن نمایم جعفر گفت الله اکبر یا امیر المؤمنین امر کن بعض خدام خود را
بعد از این بخواهد آن را بر من بیاورد پس رشید بخادم خود گفت که انگشتر جعفر را از آن بیاور و بخدام بگو که بگیرد
مال در دست او بود خادم گفت پس آن انگشتر گرفت آن مال را بر سر بیاورد بسم الله خادم نموده خادم بر در رشید آورده جعفر گفت
این امر چیزی است که از مردمان دروغ گفته است هر کس دروغی در پیش تو نموده است رشید گفت راست گفتی ای جعفر و در گذر
... حمیم ... کسی را در باره ... [illegible] سخن ... و یحیی در ... جعفر مشغول حیله ... گفت ... پس حدیث
نمود ما را علی بن الحسین بن علی بن عمر بن علی از بعض مشایخ خود از حکایت در حجت رشید پیش از حج او که گفت
علی بن الحسین هم ملاقات نمود با علی بن اسمعیل بن جعفر بن محمد علیه السلام و گفت از برای من چه چیز است از برای تو چه داری
بیافت آنچه چرا تو را بر او بیاورد و در پیش ... و حال آنکه فرستاده است بسوی من که بیایم نزد او بیا شاهد طلب حاجت بسوی او
دعوت نمود او را بسوی آنکه یحیی بن خالد گفت از برای یحیی بن ابی مریم آیا دلالت میکنی بر مردی از آل ابو طالب که
از برای او خواهش در دنیا باشد پس وسعت دهم در دنیای او گفت چرا دلالت میکنم ترا بر مردی با این صفت و او
علی بن اسمعیل بن جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله است پس فرستاد بسوی او یحیی و گفت خبر ده مرا از عم خود و از شیعه او
و مالی که برای او می‌آورند او گفت نام خبر در نزد من است و گفت تا نمود نسبت بعم خود کار خود را بیرون آورد تا آنکه
گفت از زیادتی مال در نزد او آنست که خرید دهی را که اسم او شریه بود بسی هزار دینار پس چونکه حاضر کرد مال را
بایع گفت نمی‌خواهم این نقد را میخواهم نقد بغدادی و صنف بخواهم پس امر نمود این بخواه در بیت المال او که بشکند
و بیرون آورد سی هزار دینار از آن نقد و وزن در قیمت ده که او خواسته بود گفت و قسم گفت پدرم

که به موسی بن جعفر علیه السلام که امر میکرد از برای محمد بن اسمعیل مالی و محمد وثوق او را قرار داد که بعد خبری رسید که کاغذ کتب
موسی بن جعفر که او بیرون می‌آمد برای بعضی از شیعیان او و بعد وحشت افتاد او را و چه که رشید اراده کرده برگشتن به سوی عراق
پس خبر به موسی بن جعفر علیه السلام رسید که پسر برادر او اراده بیرون رفتن به سلطان دارد و به سوی عراق پس فرستاد به سوی او که
که چه چیز است از برای تو در بیرون رفتن به سوی سلطان گفت قرض من زیاد است قرض تو بر من است گفت که هر چه لازم خود فرمود
کفایت ایشان بکنم پس ابا نمود رفتن را بعد فرستاد برای او برادر خود محمد بن اسمعیل بن جعفر سیصد دینار و چهار هزار
درهم و فرمود قرار بده اورا نفقه خرج خود و یتیم من ظلموا رحم را حدیث کرده ما را حسین بن ابراهیم بن احمد هشام المودب
از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از موسی بن قاسم بجلی از علی بن جعفر گفت آمد مرا محمد بن اسمعیل بن
جعفر بن محمد و ذکر نمود برای من که محمد بن جعفر داخل شده بر هارون الرشید و سلام نمود بر او به خلافت بعد گفت
که گمان نداشتم در زمین دو خلیفه که دیدم برادر خود موسی بن جعفر را که سلام کرده میشد به خلافت و بود از آنهایی که کوشید
در موسی بن جعفر یعقوب بن داود و بر طریقه زیدیه بود حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
رضی الله عنه از محمد بن یحیی الصولی از ابی العباس احمد بن عبدالله از علی بن محمد بن سلیمان النوفلی از ابراهیم بن ابی البلاد
گفت که بود یعقوب بن داود خبر میداد مرا که او قایل بود به امامت پس داخل شدم او را در مدینه در شبی که
در صبح آن گرفته شد موسی بن جعفر علیه السلام و گفت من نزد حاکم بودم در نزد وزیر یحیی بن خالد و حدیث نمود مرا
اینکه شنیده بود از رشید که گفت در نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله مثل کسی که خطاب نماید در کسی پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله صلی الله علیه و آله من عذر خواهم به سوی تو از امری که اراده کرده ام و اراده نموده ام
که بگیرم موسی بن جعفر را و حبس نمایم از جهت اینکه من میترسم که جنگ در میان امت تو بیاندازد که خونهای ایشان ریخته شود
و من گمان میکنم که موسی بن جعفر را فردا خواهد گرفت پس چون که روز شد فرستاد به سوی موسی بن جعفر فضل بن ربیع
در حالتی که آنحضرت نماز میکرد در مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله و امر نمود گرفتن او و حبس نمود او را حدیث
نمود ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبدالله بن صالح
از حاجب فضل بن ربیع از فضل بن ربیع گفت که بودم شبی در رختخواب خود با بعضی از کنیزان خود پس چون
نصف شب شد شنیدم حرکت در منزل را و ترسیدم از آن پس آن کنیز گفت شاید این حرکت

از باد

از باد بوده باشد بعد گذشت که کسی که در آن ... در آن بودم باز شد و مسرور بزرگ داخل شد و گفت به من
اجابت کن امیر را و سلام نکرد بر من پس مأیوس شدم از جان خود و گفتم این مسرور است که داخل شده است بر من بدون
اذن و سلام نکرد بر من نیست اینجا واقعه مگر قتل من و جنب بودم و جرأت نکردم که سؤال کنم از او مهلت که غسل نمایم
آنجا پس گفت به من کنیزک چون که دید تحیر مرا در امر خود توکل کن بر خدا و برخیز پس برخاستم و پوشیدم رخت خود را و با مسرور بیرون آمدم تا آنکه
آمدم به خانه امیر پس سلام کردم بر امیر المؤمنین و او در رختخواب خود بود و اقامه کردم پس گفت که داخل شده است ترا ترس
گفتم بلی یا امیر المؤمنین پس مهلت داد مرا تا آنکه ساکن شدم بعد گفت از برای من به زندان برو و بیرون بیاور موسی بن جعفر را
و سیصد هزار درهم با او بده و پنج خلعت و سه مرکب با او عطا کن و او را مخیر کن در ماندن پیش ما یا رفتن به بلدی که خواهد
پس گفتم یا امیر المؤمنین امر میکنی به آزاد کردن موسی بن جعفر گفت بلی پس تکرار کردم این را سه مرتبه پس گفت آری وای بر تو
آیا میخواهی که عهد خود را بشکنم گفتم چه چیز است عهد گفت من در رختخواب خود بودم که گرفت مرا غلامی سیاه که از آن
بزرگتر ندیده بودم و نشست بر سینه من و گرفت حلق مرا و گفت آیا حبس نمودی موسی بن جعفر علیه السلام را از روی ظلم
پس گفتم او را رها میکنم و عطیه به او میبخشم و خلعت میدهم پس گرفت بر من عهد خدا و میثاق او را و برخاست
از سینه من و تحقیق نزدیک بود که جان من بیرون آید پس بیرون آمدم از نزد رشید و رفتم نزد موسی بن جعفر علیه السلام
رسیدم و او در حبس بود و دیدم او را ایستاده مشغول نماز است پس نشستم تا سلام داد از نماز گفت بعد سلام امیر
را به او رسانیدم و اعلام کردم او را به آنچه امر کرده بود مرا در امر او و عطا نمودم هر چه گفته بود پس آنحضرت
فرمود اگر مأمور به غیر این کار است بگو گفتم نه به حق جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور نیستم مگر آنچه عرض کردم پس فرمود
که نیست حاجتی از برای من در این خلعتها و این مالها و مرکبها و این نیز چون در اینها است حقوق مردم پس قبول کردم
تا آنکه قسم دادم که اینها را رد نفرماید که مبادا خشمناک شود پس فرمود بکن آنچه را که خواهی و دست آنحضرت را
گرفتم و بیرون آوردم او را از زندان بعد عرض کردم یابن رسول الله خبر ده مرا چه چیز است سبب ...
این کرامت از این مرد که تحقیق لازم شده است حق من بر تو از جهت این خبر خوشی که به او دادم برای تو ...
خدا بر دست من این امر را پس فرمود که دیدم رسول خدا را در شب چهارشنبه در خواب و فرمود به من یا موسی تو
محبوس و مظلومی عرض کردم بلی یا رسول الله من محبوس و مظلوم پس مکرر فرمود آنرا بر من سه مرتبه بعد فرمود

فردا را روزه گیر و روز پنجشنبه و جمعه را نیز روزه بدار و چون وقت

افطار شود ده رکعت نماز بگزار آنگاه سجده نما بعد بگو در سجده

پس بکار آوردم من و شد آنچه را که دیدی تو حدیث

کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن الحسین مدنی از ابی محمد عبد الله بن

فضل از پدرش فضل گفت من حاجب رشید بودم پس روزی آمد او بر من روزی با غضب و در دست او شمشیری بود که

میگردانید او را و گفت ای فضل قسم بقرابت من از رسول خدا اگر نیاوری برای من پسر عمم را هر آینه میگیرم آنچه را

در او است چشمهای تو گفتم که را بیاورم گفت این حجازی را گفتم کدام حجازی گفت موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن

علی بن ابی طالب علیه السلام فضل گفت من ترسیدم از خدا که او را در این وقت بیاورم بعد تفکر کردم

و گفتم او را بکاری میآورم پس گفت بیاور و ... شمشیر ... فضل گفت آوردم آنچه را

خواسته بود ... ابو ابراهیم موسی بن جعفر و رسیدم ... خانه ...

... غلام سیاهی ... گفتم ... او که اذن ... برای من از آن حضرت خدا

ترا رحمت کند گفت داخل شو ... پس داخل شدم دیدم غلام سیاهی را

... در دست ... و ... آن حضرت ... رسیده ... سلام کردم

کردم السلام علیک و رحمة الله و برکاته اجابت فرما رشید را ... رشید چه کار است

... شغلی کرده است ... و میفرمود ... آن بود که شنیدم ... خبر ...

رسول خدا صلی الله علیه و آله ... اطاعت سلطان ... اجابت میکردم او را ...

... عقوبت ... ای ابراهیم رحم کند خدا ترا پس فرمود ... دنیا و آخرت

و امروز قدرت ... رشید ... گفت فضل بن ربیع پس دیدم او را ...

... رشید ... داخل شدم ... دیدم او را ...

السلام ... پس ... گفت ... فضل ... گفت آوردی پسر عمم را گفتم بلی گفت

کار [illegible] کرده باشی ... او را ... کرده باشی گفت ... اعلام کرده باشی او را ... بتحقیق

... و ... نفس من ... اراده او ... داشتم ... پس اذن دادم او را پس ... و ...

رحمت ... آن حضرت ... و گفت مرحبا بابن عمی و ... وارث علم ... نیاورد او را

آن ... و گفت از برای او ... داشته است ... از زیارت ... حضرت ... آن حضرت ...

پس ... خویش ... چون او ... آن حضرت را ... و ... از برای آن حضرت

... پس حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفت قسم بخدا که ... آن ...

... تزویج ... از ... بنی ابی طالب ... قبول ... پس آن حضرت

... الحمد لله رب العالمین بعد فضل گفت یا امیر المؤمنین اراده داشتی ... او را پس خلعت

داد او را و اکرام نمود رشید گفت ای فضل ... او را ... خلعت ...

... آن حضرت ... و ... بیرون ... او را ...

... پس ... گفتم ... من ... فضل ... آن بزرگوار ... که چه

... رشید ... دعای جد خود علی بن ابی طالب علیه السلام هر ... آن دعا

... گشت ... او را ... و ... او را ...

و او دعا ... گفت ... که چه دعا است او فرمود اللهم بك اساور وبك

احاول وبك احاور وبك احول وبك انتصر وبك اموت

وبك احيا اسلمت نفسي اليك وفوضت امري اليك

ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم انك خلقتني

ورزقتني وسترتني عن العباد بلطفك ما خولتني

واغنيتني واذا هويت رددتني واذا عثرت قومتني واذا

مرضت شفيتني واذا دعوت اجبتني يا سيدي ارض

عني فقد ارضيتني حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش

از عثمان بن عیسی از بعض اصحاب خود گفت که گفت ابو یوسف از برای مهدی و در نزد او بود موسی بن جعفر علیه السلام

اذن میدهی مرا که سؤال کنم موسی بن جعفر را از مسئله‌ای که در آن نداند گفت بلی پس موسی بن جعفر گفت سؤال کنم از تو فرمود بلی

گفت چه میگوئی در سایه نمودن محرم فرمود جایز نیست گفت هرگاه خیمه برپا نماید در زمین و داخل خانه شود فرمود جایز است

گفت چه فرق است میان این دو گفت ابو الحسن علیه السلام چه میگوئی در ضعیفه حائض آیا نماز خود را قضا میکند ابو یوسف

گفت نه فرمود روزه را قضا مینماید گفت بلی فرمود چه فرق است میان این دو گفت چنین وارد شده است فرمود

ابو الحسن اینجا نیز چنین وارد شده است مهدی گفت با ابو یوسف نمیبینم ترا که کاری توانسته باشی گفت انداخت مرا به سنگی

که بر دماغ کسی وارد آید و او را بکشد. حدیث کرد ما را احمد بن یحیی المکتب از ابو الطیب احمد بن محمد وراق از محمد بن الحسن

حسنی از [illegible] بن محمد بن سلیمان نوفلی [illegible] گفت که علی بن یقطین [illegible] خبر رسید به موسی بن جعفر علیه السلام و در نزد او

جماعتی بودند از اهل بیت او به آنچه عزم نموده بود موسی بن مهدی در امر آنحضرت پس مشورت فرمود با اهل بیت خود

در آنچه باید کرد ایشان همه گفتند که چنین میدانیم که دوری جوئی از او و پنهان نمائی خود را از او که از شر او کسی ایمن نیست

پس تبسم فرمود بعد فرمود زعمت سخینة ان ستغلب ربها ولیغلبن مغالب الغلاب بعد از آن

[illegible] به خدا [illegible] بعد گفت

اللهم کم من عدو شحذ لی ظبة مدیته وارهف لی شبا حده وداف لی قواتل سمومه

ولم تنم عنی عین حراسته فلما رایت ضعفی عن احتمال الفوادح وعجزی عن ملمات

الجوائح صرفت ذلک عنی بحولک وقوتک لا بحولی وقوتی فالقیته فی الحفیر الذی احتفره

لی خائبا مما امله فی دنیاه متباعدا مما رجاه فی آخرته فلک الحمد علی ذلک قدر استحقاقک

سیدی اللهم فخذه بعزتک وافلل حده عنی بقدرتک واجعل له شغلا فیما یلیه

وعجزا عمن یناویه اللهم واعدنی علیه عدوی حاضرة تکون من غیظی

شفاء ومن حنقی علیه وفاء وصل اللهم دعائی بالاجابة وانظم شکایتی بالتغییر

وعرفه عما قلیل ما وعدت الظالمین وعرفنی ما وعدت فی اجابة المضطرین

انک ذو الفضل العظیم والمن الکریم علی بن یقطین گفت که قوم متفرق شدند و مجتمع نشدند مگر برای

خواندن کاغذی که خبر مرگ موسی بن مهدی در آن بود پس در این مقام ذکر میکنیم بعضی از آنچه حدیث موسی بن جعفر علیهما السلام

نمود از اهل بیت آن بزرگوار شد

حدیث کرد ما را ابو احمد هانی بن محمد بن محمود العبدی رضی الله عنه گفت که حدیث کرد ما را پدرم باسناد خود به موسی بن جعفر

علیه السلام داخل شد بر رشید پس گفت رشید از برای او ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله خبر ده مرا از طبایع چهارگانه

و گفت موسی علیه السلام اما ریح پس پادشاهی است که مدارا کرده میشود و اما خون پس بنده است سرکش و بسا

که کشته بنده آقای خود را و اما بلغم پس او دشمنی است ضعیف هرگاه بسته شود از راهی گشوده شود از راه دیگر و اما صفرا

پس زمین است هرگاه بحرکت آید متحرک سازد آنچه را که بر بالای اوست پس گفت آنحضرت هارون ای پسر رسول الله

انفاق مینمائی بر مردم از گنجهای خدا و رسول خدا. حدیث کرد ما را ابو احمد هانی بن محمد بن محمود عبدی رضی الله عنه از پدرش

باسناد او بسوی موسی بن جعفر علیه السلام که آنحضرت فرمود چونکه داخل شدم بر رشید سلام نمودم بر او پس رد سلام

نمود و گفت ای موسی بن جعفر خلیفتین یجبی الیهما الخراج یعنی چگونه میشود که دو خلیفه باشد که خراج

بر ایشان آورده شود گفتم ای امیر المؤمنین اعیذک بالله ان تبوء باثمی واثمک پناه میبرم از تو بخدا از اینکه گناه من و گناه خود را [illegible] و آنکه

قبول نمائی باطل را از دشمنان ما پس تحقیق میدانی که دروغ بسته شد بر ما از زمانی که فوت شد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس اگر

معلوم است در نزد تو قرابت و صلاح میدانی قسم میدهم ترا بقرابت تو برسول خدا صلی الله علیه و آله که اذن دهی مرا که حدیث کنم

ترا بحدیثی که خبر داده است مرا به او پدرم از پدران خود از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گفت اذن دادم از برای تو

گفتم خبر داد مرا پدرم از پدران خود از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود رحم هرگاه مس نماید رحم را بحرکت

میآید و مضطرب میشود پس دست خود را بمن ده خدا مرا فدای تو گرداند پس گفت نزدیک شو من نزدیک شدم

از او و گرفت دست مرا بعد کشید مرا بسوی خود و معانقه طولانی نمود با من بعد مرا گذاشت و گفت بنشین ای موسی

که دیگر نیست بر تو باکی و نظر کردم من بسوی او و دیدم که چشمهای او باشک گشته پس برگشت بسوی من

حاضر شد گفت راست گفتی برو راست گفت جد تو رسول خدا صلی الله علیه وآله هر آینه بحرکت آمد خون من و مضطرب شد رگهای من
تا آنکه بشره من برافروخت و چشمهای من پر از اشک گشت و من میخواهم سؤال نمایم ترا از چند چیزی که در سینه من میگردد و هرگز
سؤال نکرده ام احدی را از آنها پس اگر تو جواب دادی مرا از آنها دوست میدارم ترا و قبول نمیکنم حرف هیچکس را در باره تو
و تحقیق رسیده است بمن که تو دروغ نمیگوئی هرگز پس راست بگو بمن از آنچه سؤال کنم از تو از آنچه در قلب من است
من گفتم آنچه در نزد من باشد علم او پس من خبر میدهم ترا بآن اگر تو امان دهی مرا گفت از برای تو است امان اگر راست گوئی
با من و ترک نمائی تقیه را که شما بنی فاطمه معروفید باو پس گفتم سؤال کن یا امیر المؤمنین از آنچه میخواهی گفت خبر ده مرا
چرا زیادتی دارید شما بر ما و حال آنکه ما از یک شجره واحدیم و ما اولاد عبد المطلب و ما و شما یکی هستیم ما از اولاد عباسیم
و شما از اولاد ابو طالب و هر دو عم رسول خدا هستند و خویشی ایشان از رسول خدا مساوی است من گفتم ما نزدیک
تریم گفت چرا گفتم از جهت آنکه عبد الله و ابو طالب از یک پدر و یک مادر بودند و عباس از مادر جدا
است از مادر ابو طالب گفت پس چرا ادعا مینمائید شما میراث پیغمبر صلی الله علیه وآله را و حال آنکه
عمو این عم است و رحلت نمود رسول خدا از دنیا و ابو طالب فوت شده بود پیش از این و عباس عم او زنده بود
پس گفتم اگر مرا ببخشد و معاف دارد امیر المؤمنین عفو نماید مرا از این سؤال و سؤال نماید مرا از آنچه خواهد غیر از این پس
گفت نمیشود تا جواب گوئی گفتم پس امان ده مرا گفت امان دادم ترا قبل از کلام پس گفتم که بتحقیق در قول علی بن
ابو طالب علیه السلام است آنکه نیست با ولد صلبی ذکر باشد یا انثی از برای احدی قسمتی مگر پدر و مادر و شوهر
و زن و ثابت نشده است از برای عم با ولد صلبی میراث و نازل نشده است باین حکم کتاب خدا مگر آنکه تیم و عدی و بنی
امیه گفته اند هر آینه عم پدر است از پیش خود و خبری از پیغمبر صلی الله علیه وآله در این باب نرسیده است و هر کس از
علما که قائل بقول علی است پس حکم ایشان خلاف حکم اینهاست این نوح بن دراج است که میگوید در این مسئله
بقول علی و تحقیق حکم نموده بحکم علی و او را والی قرار داده بود امیر المؤمنین بر کوفه و بصره و تحقیق حکم نمود بحکم علی پس
رسید خبر بسوی امیر المؤمنین و امر نمود باحضار او و احضار هر کس که بر خلاف او بود از ایشان که سفیان ثوری
و ابراهیم مدنی و فضیل بن عباس پس شهادت دادند که قول علی علیه السلام است در این مسئله پس
گفت بعضی از علمای ایشان که در نزد من رسیده مرا بعض علمای اهل حجاز است پس چرا فتوی نمیدهید باین

و حال آنکه حکم نموده است باو نوح بن دراج پس گفتند علما که نوح در پیش ایشان بوده و تحقیق استعفا نمود امیر المؤمنین
حکم او را نسبت بقول قدما را که از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود علی اقضای شما است و همچنین گفت عمر بن
خطاب علی اقضای ما است و این اسمی است جامع بجهت آنکه آنچه مدح فرموده است او پیغمبر صلی الله علیه وآله
اصحاب خود را از قرائت و فرائض و علم داخل است در قضا گفت زیاده کن ای موسی گفتم این مجالس
از امانات است خصوصی مجلس تو است پس گفت باکی نیست برای تو بعد گفتم که پیغمبر صلی الله علیه وآله میراث
قرار نداد برای کسی که هجرت نکرده بود و اثبات ولایت ننموده مگر بعد از هجرت مردان گفت چه حجت
حجت تو در این مطلب گفتم قول خدای عز و جل والذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا و تحقیق عم من عباس هجرت ننمود گفت ای موسی آیا فتوی داده ای احدی را از
دشمنان ما یا خبر داده احدی را از فقها در این مسئله بچیزی پس گفتم اللهم لا و سؤال ننموده است مرا از این مسئله غیر از
امیر المؤمنین بعد گفت چرا تجویز نموده اید شما از برای عامه و خاصه آنکه نسبت دهند شما را بسوی رسول خدا صلی الله
علیه وآله و گویند اولاد شما اولاد رسول خدا اند و حال آنکه شما پسرهای علی هستید و نسبت داده میشود مرد بسوی پدرش
و فاطمه … ظرف است و پیغمبر صلی الله علیه وآله جد شما است از طرف مادر شما پس گفتم یا امیر المؤمنین
پیغمبر صلی الله علیه وآله زنده شود پس خطبه نماید دختر ترا آیا اجابت میکنی او را پس گفت سبحان الله چرا اجابت
او ننمایم بلکه فخر میکنم بر عرب و عجم و قریش باین سبب پس گفتم از برای او نمی پیغمبر صلی الله علیه وآله خطبه
نمیکند دختر مرا و من تزویج نمیکنم او را گفت چرا گفتم از جهت آنکه من از او متولد شده ام و تو متولد نشده ای گفت
احسنت یا موسی بعد گفت چگونه میگوئید شما که ما ذریه پیغمبریم و حال آنکه عقب نگذاشت رسول خدا صلی الله
علیه وآله و عقب از برای پسر است نه دختر و شما اولاد دختر هستید و عقب نیست از برای دختر پس گفتم سؤال میکنم
ترا بحق قرابت و قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله و کسی که در او است که عفو نمائی مرا از این مسئله مردان گفت نمیشود
تا خبر دهی مرا بحجت اولاد علی در این باب و تو ای موسی بزرگ ایشان و پیشوای زمان ایشانی همچنین رسیده است
بسوی من و من عفو نمیکنم ترا در آنچه سؤال میکنم ترا از آن تا بیاوری مرا در این باب حجتی از کتاب خدا و
ادعا میکنید ای جماعت اولاد علی که ساقط نشده است از شما از قرآن حرفی از الف و نه واو مگر آنکه

او در آن پیش ثابت است و احتجاج میکنند بقول خدای عزوجل ما فرطنا فی الکتاب من شیء و بحث
بنا نشده است [illegible] از رای علماء و قیاس ایشان پس گفتم آیا دستوری هست که جواب بگویم گفت بگو پس گفتم اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی
و هرون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس [illegible] پدر عیسی کیست ای امیر المؤمنین
گفت از برای عیسی پدری نیست پس گفتم ملحق نموده است خدا او را بذراری انبیا از جانب مادرش مریم علیها السلام
و همچنین ملحق نموده است ما را بذراری پیغمبر از جانب مادر ما فاطمه علیها السلام بیش از این بگویم [illegible] گفت بگو گفتم
قول خدای عزوجل فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و
ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
و ادعا ننموده است کسی آنکه داخل نموده باشد او را پیغمبر صلی الله علیه و آله در زیر کسا وقت مباهله نصاری غیر
علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام پس [illegible] قول خدای عزوجل ابناءنا الحسن و الحسین و نساءنا
فاطمه و انفسنا علی بن ابی طالب علاوه بر اینکه اجماع نموده‌اند علماء بر اینکه جبرئیل گفت در روز احد یا محمد
[illegible] مواسات [illegible] علی پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] او از من است
و من از او و جبرئیل گفت من از شما هستم یا رسول الله صلی الله علیه و آله بعد گفت [illegible] لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی
الا علی پس بود [illegible] قول [illegible] اذ یقول فی [illegible] تعالی
له ابراهیم [illegible] گفت احسنت یا موسی حوائج خود را
بیان فرما پس گفتم [illegible] اذن دهی [illegible] بر گردد بحرم جد خود صلی الله
علیه و آله و بسوی عیال خود پس گفت [illegible] پس روایت شده است [illegible] آنحضرت را در نزد سندی بن
شاهک و کشته شد [illegible] حدیث نمود ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
رضی الله عنه از محمد بن یحیی صیرفی از ابی العباس احمد بن عبد الله از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی گفت شنیدم پدر خود را
[illegible] که گفت رشید موسی بن جعفر علیه السلام را [illegible] نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]

آنحضرت را [illegible] مردم از [illegible] پس [illegible]
و او آن بزرگوار را [illegible] و چون [illegible] آنحضرت [illegible] پس [illegible] موسی بن جعفر
علیه السلام [illegible] بسوی بصره
[illegible] پس تسلیم [illegible] بعیسی بن جعفر بن ابی جعفر و او امیر بصره بود [illegible]
بسوی کوفه [illegible] موسی بن جعفر علیه السلام را پس وارد شد [illegible] بصره [illegible]
و تسلیم نمود آنحضرت را بعیسی بن جعفر [illegible]
عیسی [illegible] آنحضرت [illegible]
پس [illegible]
پدرم پس گفت [illegible] حفص بن ابی صالح و [illegible] عیسی بن جعفر
[illegible] پس گفت [illegible] ابی صالح [illegible]
[illegible] پدرم [illegible] در آن ایام پس
عیسی بن جعفر بن ابی جعفر [illegible] بن یعقوب بن عون بن عباس بن ربیعه [illegible] عیسی بن جعفر [illegible]
[illegible] بن یعقوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن سلیمان [illegible]
[illegible] موسی بن جعفر علیه السلام [illegible]
[illegible] این غلام [illegible]
[illegible]
پس [illegible] حفص بن ابی صالح [illegible]
[illegible] محمد بن سلیمان [illegible]

هوا با فضل و حرمی چه رسیده است از این خبر آخر ابا عبدالله را پس یاد کرد و قسم بخورد بکذب این خبر گفت
خبر دهم او را بسبب ... و حرمان اشعث چون واداشته است پسر عم او را بر این حرف خدا و منکر گفتم ای امیرالمومنین تو میدانی
با احدی بیرون خلوت نمیشد پس یاد داشته است ترا با احدی دیگر گفت معاذ الله گفتم پس ... او از مذهب ...
مذهب مردم ... است میداشت که ترا وادارد بر این مذهب گفت ... و شناختن من او را بشیر است
گفت پدرم ... و دانستم ... و سوار شدم بسوی فضل ... ساعت پس رفتم پیش او ... من تو را ... وقت
خود پس اذن خواستم او را و داخل شدم بر او پس فرستاد بسوی من ... پس اذن گفت از زبان او که ... شنیدم
من نشسته‌ام بمجلس ... است از کلام آن مجلس در آنم و آن وقت بر مجلس شراب خود نشسته بود پس فرستادم
بسوی او و قسم ... چاره است از ملاقات تو پس بیرون آمد بسوی من در پیراهنی نازک و زیر جامه ... پس خبر دادم
او را به آنچه رسیده بود مرا پس گفت فضل از برای ... خدا ترا جزای خیر ... گفتم ... خبر ... ابا عبدالله ...
او شد پس گفت ... چون ... امیرالمومنین ... حرف ... گفت پس ... بعد از این ...
چند روز که ... گردید موسی بن جعفر در ... بسوی بغداد و حبس شد ... حبس شد بعد تسلیم ... سندی
... پس حبس نمود او را و تنگ گرفت بر او بعد فرستاد بسوی او رشید ... او را ... بسوی آن ...
بسوی او و ... آمد و ... او را ... پس بجای آورده شد از ... صلوات الله علیه حدیث نمود
علی بن عبدالله الوراق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم
... و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن موسی المتوکل رضی الله عنهم گفتند حدیث
کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از عثمان بن عیسی از سفیان بن نزار گفت بودم روزی بر سر مامون پس
گفت آیا میدانید کیست آنکه تعلیم من نمود تشیع را پس گفتند مردم جمیعا ... نمیدانیم ما گفت تعلیم نمود تشیع
... گفته شد از برای او چگونه بود این و حال آنکه رشید میکشت اهل این بیت را گفت میکشت ایشان را
بجهت اینکه ملک عقیم است ... تحقیق حج نمودم ... رشید ... پس چون ... وارد مدینه شد امر نمود بسوی حجاب
با ... خود و گفت داخل نشود بر من مردی از اهل مدینه و مکه از ابنای مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر بطون
قریش مگر اینکه نسبت خود را بیان نماید پس بود که هرگاه داخل ... منتهی

بنده خود از هاشمی یا قرشی یا مهاجری یا انصاری پس میداد از پنج هزار دینار و کمتر از این تا دویست دینار
بقدر شرف او و هجرت پدران او پس من روزی ایستاده بودم که ناگاه داخل شد فضل بن ربیع پس گفت ای
امیرالمومنین بر در منزل مردیست که گمان میکند که او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب
علیه السلام است پس رو نمود بما ... از آنکه ... ایستاده بودیم ... بر سر او و امین و مؤتمن
و سایر سران سپاه پس گفت حفظ نمائید ... بعد گفت ... اذن ... و ...
و ... نشود مگر بر ... پس ... که ناگاه داخل شد پیرمردی ... که ... عبادت ...
صورت ... پس چون نگاه ... رشید ... پیاده شو ... پس ... رشید ...
بر ... و منع نمود او را از پیاده شدن ... و نظر مینمودیم ... بسوی او ... و اعظام پس آمد سوار ... رشید
بسوی بساط ... سران سپاه ... او را ... پس ... آمد ... بسوی ... رشید و استقبال نمود او را
تا آخر بساط ... رو و چشمهای او را و گرفت دست او را ... بصدر مجلس و نشانید او را در صدر مجلس و ...
حدیث ... خود ... او را ... و مشغول ... او ... گفت یا ابا الحسن چه قدر عیال
... پس گفت ... گفت ... بیشتر ایشان موالی و حشم ...
... و ... فرزند ... ایشان چنین است و دختران ایشان چنین گفت چرا تزویج نمینمائی
... ایشان ... فرمود دستم کوتاه است از این گفت حال ضیعه چه حال است فرمود ...
... گفت ... فرمود ... گفت چه قدر فرمود قریب ده هزار دینار پس
رشید ... را از ... که تزویج نمائی پسرها و دخترها را و ادا کنی قرض خود را و ...
خود ... پس فرمود از برای او ... صله رحم ... این ... و شکر گردانید ... بسبب ...
و ... است و ... صلی الله علیه و آله ... و ... این ابیطالب ...
... و ... آنچه ... و ... تحقیق ... است ...
فرمود ... پس گفت ... این کار ... یا ابا الحسن ... است از ... پس فرمود یا امیرالمومنین
خدای عز و جل ... فرموده است ... آنکه ... نشسته از ... است و ادای قرض

قرض داران نماید و خرج عیال داران را بدهد و برهنه را بپوشاند و احسان بسوی اسیر نماید و تواند کسی حج و کار تزویج
ایشان پس گفت بجا می‌آورم ای ابا الحسن بعد از آن برخاست و برخاست رشید بجهت برخاستن او و بوسید چشم
و صورت آنحضرت را بعد رو نمود بمن و امین و مؤتمن و گفت ای عبدالله و ای محمد و ای ابراهیم بروید پیش عم خود
و آقای خود و بگیرید رکاب او را و جامه‌های او را درست نمائید و مشایعت نمائید او را تا منزل خود پس رو آورد
بسوی من ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام و پنهان از رشید بشارت خلافت داد و فرمود که هرگاه خلافت بتو رسید پس احسان
بسوی اولاد من بعد ما برگشتیم و من جری‌تر بودم از همه اولاد پدر خود و چون خلوت شد مجلس من گفتم ای امیرالمؤمنین کیست این مرد
که او را اینقدر تعظیم و تکریم نمودی و برخاستی برای او از مجلس خود و استقبال نمودی او را و او را بالای دست خود نشاندی
بعد از آن ما را امر کردی که رکاب او را گرفتیم گفت این امام مردم است و حجت خداست بر خلق خدا و خلیفه خداست
بر بندگان خدا پس من گفتم ای امیرالمؤمنین آیا نیست این صفات از برای تو و در تو پس گفت من امام جماعتم در ظاهر
بغلبه و قهر و موسی بن جعفر امام حق است والله ای پسر جان او حق است بمقام رسول خدا صلی الله علیه و آله از من و از تو بحق
والله اگر تو با من منازعه نمائی در امر خلافت هر آینه سر ترا برمیدارم از جهت آنکه ملک عقیم است پس چون خواست
رشید که حرکت نماید از مدینه بسوی مکه امر نمود کیسه سیاهی که در آن دویست دینار بود و بفضل بن ربیع گفت
ببر این را برای موسی بن جعفر علیه السلام و بگو میگوید امیرالمؤمنین ما حالا در تنگی هستیم و زود باشد که بیاید بتو
احسان ما پس ایستادم من در مقابل سینه او و گفتم ای امیرالمؤمنین عطا می‌نمائی اولاد مهاجرین و انصار و سایر قریش
و بنی هاشم و کسانی که نمیشناسی پنج هزار دینار یا کمتر از آن و موسی بن جعفر را عطا می‌نمائی با آن اعظام و اجلال
هر او را بسوی دویست دینار که پست‌ترین عطیه‌ها است پس گفت ساکت شو بی مادر که اگر من عطا کنم او را
آنچه ضامن شده‌ام فردا ایمن نیستم که بزند بر روی من صد هزار شمشیر از شیعیان و موالی او و فقرا و اهل بیت او و سلامت من
و برای ما از کشتن بدن و دستهای ایشان و چشمهای ایشان پس چون که نظر نمود بسوی این مرد مجاری و احوال او و احوال شدم
او را از این مرد و ... بسوی رشید و گفت ای امیرالمؤمنین تحقیق داخل شدم مدینه را و نیست از اهل
مطالبه چیزی از من مدینه و چون بردی مرا و قسمت نمایم در میان ایشان چیزی ظاهر شود از برای ایشان
الثقات امیرالمؤمنین بر من و منزلت من در نزد او پس امر نمود از برای او به ده هزار دینار گفت ای امیرالمؤمنین

این را از مدینه و بر من قرض است و ادا دادم پس امر نمود به ده هزار دینار دیگر گفت ای امیرالمؤمنین دختران خود را
میخواهم تزویج نمایم و مهر ایشان پس امر نمود به ده هزار دینار دیگر بعد گفت ای امیرالمؤمنین ناچار است از برای من
از ضیعه که عطا نمائی بمن تا خرج نمایم و عیال من و دختران من شوهر ایشان از آن حاصل شود پس امر نمود از برای او قطعه
املاک چند بمبلغ سیصد هزار دینار و بمبلغ ... ده هزار دینار و امر نمود که در همان ساعت تسلیم او نمود بعد
برخاست ... مجاری ... و قصد نمود موسی بن جعفر علیه السلام را و عرض نمود آنحضرت که من مطلع شدم بر آنچه بعد
با تو این ملعون و آنچه صله فرستاد از برای تو و من حیله نمودم با او بجهت تو و گرفتم از او صد و سی هزار دینار و قطاع که
هر سال ده هزار دینار حاصل آن شود قسم بخدا ای امام من نزد من حاجت بهیچ چیز از اینها نیست و نگرفتم او را مگر
از برای تو و من نوشته املاک را الحال میدهم و میخواهم از او که دوام حاصلت باشد پس فرمود که بارک الله لک فی مالک
و احسن خدا ... یعنی برکت دهد خدا در مال تو و نیکو گرداند جزای ترا نیستم من که بگیرم از این مال چیزی
و نه از این املاک چیزی را و تحقیق قبول نمودم صله تو را و احسان تو را پس برگرد با رشد و هرگز تعرض من
بجهت این مطلب نیا پس بوسید مجاری دست او را و برگشت حدیث نمود ما را پدرم از ابو حفص از جعفر
ابراهیم بن هاشم از پدر خود از ریان بن صلت که گفت شنیدم مامون را که میگفت من همیشه دوست داشتم
اهل بیت علیهم السلام را و اظهار می‌نمودم برای رشید بغض ایشان را از جهت تقرب جستن بسوی او پس چون حج
نمود رشید بودم من و محمد و قاسم با او و چون بمدینه وارد شد مردم داخل او میشدند و آخر کسی که داخل شد موسی بن
جعفر علیه السلام و چون نظر رشید بسوی او افتاد حرکت من نمود و گشاده شد چشم و گردن خود را بسوی او تا داخل شد
هر رشید در آنخانه پس چون نزدیک رشید رسید رشید برجست از جای خود بر زانوی خود و معانقه نمود او را
بعد رو آورد بسوی او پس گفت از برای او چگونه است عیال تو ای ابا الحسن چگونه است عیال تو و چه گونه است
پدر تو و چه گونه است ... و چه طور است حال تو و ... مسؤل نمود او را ابو الحسن میگفت خوب است
و الحمد لله پس چون برخاست رشید پس قسم داد او را پس نشست و معانقه نمود او را
و سلام نمود بر او و وداع نمود با او و گفت ای مامون و بودم من جری‌ترین اولاد پدرم بر او و چون بیرون رفت
ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام گفتم از برای پدرم ای امیرالمؤمنین هر آینه دیدم تو را که بجا آوردی با این مرد چیزی را

که در زیر بعوم که کاری آورد پس مجلس آراسته و جعفر بن یحیی و بنی هاشم پس گفت این مرد کیست گفت این پسرم
این وارث علم انبیاست این موسی بن جعفر بن محمد است که علم صحیح نزد اوست پس ... نزد او نیز روایت کنند
در آن وقت که آن ... تحت ایشان حدیث نمود ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه از علی بن ابراهیم
بن هاشم گفت شنیدم مردی را از اصحاب خود میگفت چون که حبس نمود رشید موسی بن جعفر علیه السلام را در یک
شب برای شب پس برخاست آنچه ... پس تجدید وضو کرد و رو به قبله نمود و چهار رکعت نماز گزارد و بعد خواند
این دعا را و گفت یا سیدی نجنی من حبس هرون وخلصنی من یده یا مخلص الشجر من بین
رمل وطین وماء ویا مخلص اللبن من بین فرث ودم ویا مخلص الولد من بین مشیمة ورحم
ویا مخلص النار من بین الحدید والحجر ویا مخلص الروح من بین الاحشاء والامعاء
خلصنی من ید هرون گفت پس چون که خواند موسی بن جعفر این دعوات را آمد هرون را در خواب
و در دست او شمشیری بود که کشیده بود و او را ایستاده بر سر هرون و میگفت ای هرون رها کن موسی بن جعفر علیه السلام را
والا گردنت را با این شمشیر میزنم پس ترسید هرون و خواند حاجب را و گفت از برای او که برو به زندان و در زندان
موسی بن جعفر علیه السلام را گفت پس بیرون آمد حاجب و کوفت در زندان را پس جواب داد او را زندانبان
و گفت کیست گفت بنده و در حاجب گفت که خلیفه میخواهد موسی بن جعفر را پس بیرون کن او را از زندان و قید را
از او بردار پس فریاد زد زندانبان که ای موسی بن جعفر تو را خلیفه میخواهد پس برخاست موسی بن جعفر علیه السلام
با اندوه و حزن و متغیر بود میخواهد مرا در میان شب که مرا از جهت شری طلبیده باشد و ... پس برخاست
گریان و حزین و مغموم در حالتی که مایوس بود از حیات خود پس آمد نزد هرون و او میلرزید اعضایش پس
فرمود سلام علی هرون و هرون رد سلام نمود گفت قسم میدهم تو را بخدا که آیا دعا نموده در این شب
به دعائی چند فرمود بلی گفت چه چیز است آن دعا گفت تجدید وضو نمودم و چهار رکعت نماز به جای آوردم
و چشم خود را بلند به آسمان کردم و گفتم یا سیدی خلصنی من ید هرون و شره تا آخر دعا که گذشت پس گفت
هرون اجابت فرمود خدا دعای تو را ای حاجب رها کن او را بعد خلعت خواسته و سه خلعت به آنحضرت
داد و او را سوار بر اسب خود نمود و اکرام نمود او را و او را ندیم خود قرار داد و بعد گفت بیاور آن کلمات را پس

پس تعلیم او نموده گفت او را پس رها کرد آنحضرت را و تسلیم نمود آنحضرت را به دو حاجب تا رسانید آنحضرت را به منزل و بود به شب
با آنحضرت پس گردید موسی بن جعفر علیه السلام با کرامت و شرافت در نزد هرون و بود که داخل میشد بر او در هر پنجشنبه
تا آنکه مرتبه دیگر حبس نمود آنحضرت را پس رها نکرد آنحضرت را تا تسلیم نمود او را به سندی بن شاهک و شهید نمود آن ملعون او را به زهر
حدیث نمود ما را ابوبکر بن محمد بن علی بن محمد بن حاتم از عبدالله بن محمد الشیبانی از خوارزمی ابوالعباس در کوفه گفت حدیث
نمود ما را ثوبانه گفت که بود ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام نزدیک به بیست سال که هر روز سجده میکرد بعد از
بلندی آفتاب تا وقت نماز ظهر و بود هرون که بعضی از اوقات بالای غرفه بالای آن ... مشرف میشد ... در محبس
حبس نموده بود در آن ابوالحسن علیه السلام را و میدید ابوالحسن علیه السلام را در حالت سجده پس گفت روزی از برای ربیع
چه چیز است این جامه که هر روز میبینم او را در این مکان ربیع گفت ای امیر نیست جامه بلکه موسی بن جعفر علیه السلام است
که از برای او سجده ایست بعد از طلوع شمس تا وقت ظهر گفت ربیع پس گفت از برای من هرون آگاه باش این که
او از رهبان بنی هاشم است گفتم پس چرا تنگ گرفته بر او در حبس گفت ناچار است از این کار

هشتم در اخبار که روایت شده است در صحت وفات ابو ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن
علی بن ابی طالب علیهم السلام حدیث نمود ما را محمد بن الحسن بن احمد بن الولید از محمد بن الحسن الصفار و سعد بن عبدالله
از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین گفت طلب نمود رشید مردی را
که باطل کند امر ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام را و ساکت نماید او را و خجالت دهد او را در مجلس پس خواند
افسونگری را برای این کار و قصد نمود که چون که حاضر شد طعام سفره گذاشتند ... قصد نمود ابوالحسن علیه السلام
که بردارد قرص نانی پرواز نمود از پیش دست مبارک و باین سبب هرون از شدت ... خنده نمود و خندید
او را خنده و خوشحالی سبک شده و ... پس ... بلند نمود ابوالحسن علیه السلام سر خود را بسوی شیری که کشیده
شده بود در بعضی از پرده ها پس فرمود از برای او ای شیر خدا بگیر دشمن خدا را گفت او پس برجست آن
صورت مثل بزرگترین درنده ها و آن مرد افسونگر را از هم درید و خورد پس افتاد هرون و ندیمان او بر روی خود
در حالتی که غش نموده بودند و عقلهای آنها پرواز نموده بود از ترس و هول آنچه مشاهده نموده بودند
پس چون که حال خود برگشته از آن حالت گفت هرون از برای ابوالحسن علیه السلام سؤال میکنم تو را بحق

برتو دارم اینکه بفرمایی صورت سلام برگرداند آن مرد را و خورده است پس فرمود هیهات اگر بود عصای موسی
در دست شما هر آینه آنچه را که ضعیفه بود از ریسمان ها فرو می‌برد و عصای آن لب ها صورت نیز فرو می‌برد آنچه را که ضعیفه بود
از آن مرد پس بود این معجزه در بیشتر چیزها که نسبت داده شده در قتل آن بزرگوار علیه السلام حدیث کرد ما را پدرم
رضی الله عنه گفت حدیث کرد ما را سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی الیقطینی از حسن بن محمد بن بشار گفت حدیث
کرد ما را شیخی از اهل قطیعة الربیع از اهل سنت که مقبول القول بود گفت که گفت از برای من دیدم بعضی از
اهل این بیت را که اقرار داشتند بفضل او و نزدیک بودم نبود مثل او هرگز در عبادت و فضل گفت پرسیدم که چگونه او
و چگونه دیدی او را گفت جمع کرد ما را سندی بن شاهک و ما هشتاد مرد بودیم پس داخل کرد ما را بر موسی بن
جعفر علیه السلام و گفت از برای ما سندی ای جماعت نظر کنید بسوی این مرد که آیا واقع شده است باو چیزی
... پس بتحقیق مردم گمان میکنند که نسبت باو کرده شده است و زیاده در این باب گفت و ذکر
میکنند و اینست منزل او و فراش او وسعت داده شده است بر او و کسی تنگ نگرفته است باو و امیرالمؤمنین
اراده بدی نسبت باو ندارد و انتظار او نسبت قدوم امیرالمؤمنین و مناظره با اوست و علت کند او صحیح
و سالم است پس سؤال کنید او را پس فرمود اما آنچه ذکر شد از توسعه پس او بر آن چیزیست که ذکر شد
غیر از اینکه من خبر میدهم شما را ای جماعت اینکه مرا بتحقیق مسموم کرده‌اند در نه دانه خرما و من فردا سبز
خواهم شد و پس فردا خواهم مرد گفت راوی پس نظر کردم بسوی سندی بن شاهک که میلرزید و مضطرب
و مضطرب است مثل شاخه خرما و بود این شیخ از نیکان عامه روایت کرد و مقبول القول و محل اعتماد
در نزد همه مردم حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از احمد بن محمد بن عمار از حسن بن
محمد قطعی از حسن بن علی برده فروش از حسن بن عبدالواحد خزاز از علی بن جعفر بن عمر از عمر بن واقد گفت فرستاد
بسوی من سندی بن شاهک در بعضی از شب و من در بغداد بودم و مرا احضار نمود پس ترسیدم اینکه بجهت شری
احضار و در این وقت شب بجهت بدی که اراده کرده است نسبت بمن پس وصیت نمودم عیال خود را بآنچه
حاجت داشتم و گفتم انا لله و انا الیه راجعون بعد سوار شدم و رفتم بسوی او پس چون که مرا دید رو باو
آوردم گفت یا ابا حفص شاید ترا ترسانیدیم و بترسانیدم و نفزع آوردیم گفتم بلی گفت نیست در اینجا مگر خیر
گفتم پس بفرست بسوی منزل من بجهت اینکه خبر دهد باهل خانه خبر مرا گفت بلی پس گفت یا ابا حفص آیا میدانی چرا تو را
خواستم گفتم نه گفت آیا میشناسی تو موسی بن جعفر علیه السلام را گفتم آری والله بتحقیق میشناسم او را و دوستی میان من و او
هر آینه است چند وقتی است پس گفت کی در بغداد میشناسد او را از کسانیکه مقبول القوله نزد تو میدانم
جماعتی را از مردم رسید که موسی بن جعفر علیه السلام فوت شده است پس فرستاد بسوی ایشان و آورد ایشان را
بطوریکه ما را آورده بود پرسید از ایشان که آیا میشناسند قومی را که میشناسند موسی بن جعفر علیه السلام را پس نام
بردند از برای او قومی را و آورد آنها را پس صبح کردیم و ما پنجاه و چند نفر بودیم از کسانیکه میشناختند
موسی بن جعفر علیه السلام را و مصاحبت آن بزرگوار نموده بودند پس برخاست سندی بن شاهک و داخل
شد و نماز کردیم ما پس بیرون آمد کاتب او و با او طوماری بود و نوشت اسامی ما را و منزل و صنعت ما را و داخل
شد بر سندی پس بیرون آمد سندی و بدست خود زد بر من و گفت برخیز یا ابا حفص پس برخاستم من و برخاستند
اصحاب ما و داخل شدیم پس گفت از برای من یا ابا حفص بردار جامه را از روی موسی بن جعفر علیه السلام پس برداشتم
او را و دیدم او را مرده پس گریستم و گفتم انا لله و انا الیه راجعون بعد گفت از برای قوم نگاه کنید
بسوی او پس نزدیک شد یکی بعد از دیگری و نظر کردند بسوی او بعد گفت شهادت میدهید همه شما
اینکه این موسی بن جعفر بن محمد است پس گفتیم ما شهادت میدهیم اینکه اوست موسی بن جعفر علیه السلام
بعد گفت ای غلام بینداز از عورت او دستمال را و کشف کرد بدن او را پس چنین کرد پس گفت آیا
می‌بینید در بدن او اثری را که منکر بوده باشد گفتیم نه نمی‌بینیم در بدن او چیزی و دیدیم او را بعد گفت
پس متفرق نشوید تا غسل دهم او را و من کفن کنم او را و دفن کنم پس ما متفرق نشدیم تا غسل داده شد
و کفن کرده شد و حمل شد بسوی مصلی و نماز کرد بر او سندی بن شاهک و دفن نمودیم او را و برگشتیم و عمر بن واقد
میگفت که نیست احدی داناتر باحوال موسی بن جعفر علیه السلام از من چگونه میگویید که او زنده است و من او را
دفن نمودم حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از حسن بن علی بن زکریا در بغداد
از ابا عبدالله محمد بن خلیلان از پدرش از جدش از عتاب بن اسید از جماعتی از مشایخ اهل مدینه که گفتند
چونکه گذشت پانزده سال از ملک رشید شهید نمود و آخر موسی بن جعفر علیه السلام را بزهری که خورانید او را

سندی بن شاهک بامر رشید در زندان معروف بدار المسیب در درب کوفه و در او بود سندی و گذشت امام
علیه السلام بسوی رضوان خدا و کرامت خدا در روز جمعه پنجم رجب سنه صد و هشتاد و سه از هجرت و تحقیق
رسیده بود عمر شریفش به پنجاه و چهار سال و قبر مقدسش در بغداد در جانب غربی در باب التبن در مقبره
معروفه بمقابر قریش است عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری در نیشابور در ماه شعبان سنه
سیصد و پنجاه و دو گفت حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان نیشابوری از حسن بن عبد الله
صیرفی از پدر خود گفت که وفات کرد موسی بن جعفر علیه السلام در دست سندی بن شاهک معلون پس نعش
مقدس آنحضرت را برداشت و امر نمود منادی ندا کند با آنحضرت که اینست امام رافضه پس خبر رسید او را
پس چون که آوردند بمجلس اعوان هرون بر پا داشت چهار نفر را که فریاد کنند هر کس بخواهد ببیند خبیث پسر خبیث
موسی بن جعفر علیه السلام را پس از منزل خود بیرون آید پس بیرون آمد سلیمان بن ابی جعفر از قصر خود بکنار شط
پس شنید فریادها و صداها پس مردم را گفت از برای غلامان و اولاد خود چه صداست اینها گفتند سندی بن شاهک
منادی قرار داده است بر نعش موسی بن جعفر علیه السلام پس گفت از برای اینها گویا اینکار را در جانب غربی نموده است
پس هرگاه او را عبور دهند پائین بروید با غلامان خود و بگیرید نعش را از دست اینها پس اگر مانع شوند بزنید ایشان را
و بدرید جامه و جمعیت ایشان را پس چون که گذرانیدند آن نعش مقدس را پائین آمدند غلامان سلیمان و گرفتند
نعش را از دست ایشان و زدند ایشان را و جمعیت ایشان را برهم زدند و گذاشتند آن جنازه مطهر را در سر چهار راه
و برپا داشتند منادیها را که فریاد کنند هر کس اراده دارد ببیند طیب پسر طیب موسی بن جعفر علیه السلام را
پس بیرون آید و حاضر شدند مردم و غسل داد سلیمان آن بزرگوار را و حنوط کرد بحنوط فاخر و کفن نمود او را بکفنی
که در آن جامه بود که برای او ساخته بود به دو هزار و پانصد دینار و در آن بود تمام قرآن و پای خود را برهنه نمود در تشییع جنازه
و پیاده میرفت در حالتی که لباس ماتم پوشیده و جامه خود را دریده بود تا قبرستان قریش و دفن نمود
آنحضرت را در آن مکان و نوشت واقعه را بسوی رشید پس رشید نوشت بسوی سلیمان بن ابی جعفر که صله رحم
نمودی ای عم من و جزای خیر دهد ترا خدا که قسم بخدا آنچه سندی بن شاهک کرده بود با امر ما نکرده بود تمیم بن
عبد الله بن تمیم قرشی رضی الله عنه گفت حدیث کرد مرا پدرم از احمد بن علی انصاری از سلیمان بن حفص مروزی از عمر بن

واقد گفت که هرون الرشید چونکه تنگ شد سینه اش از آنچه ظاهر میشد از برای او از فضل موسی بن جعفر علیه
السلام و آنچه میرسید او را از قول شیعه بامامت آن بزرگوار و آمد و رفت ایشان بسوی او در پنهان در شبها
و روزها ترسید او را بر جان خود و ملک خود و بخیال کشتن آنحضرت بر آمد بزهر شهید نماید آنحضرت را پس رطب
چند خواست و خورد و از آن بعد صینی گرفته بیست دانه خرمای تازه در آن گذاشته و رشته برداشته مالیده او را
بزهر و بسوزن کشیده و دانه خرمائی را برداشته مکرر در میان آن خرما در آورده تا دانست که زهر داخل آن شده
و بسیار مالیده او را و گذاشت در میان آن رطبها و گفت از برای خادمی که ببردار این صینی را و ببر نزد موسی بن جعفر
علیه السلام و بگو از برای او آنکه امیر المؤمنین خورده است از این خرماها و بعضی را از برای تو فرستاده است و قسم میدهد
ترا بحق خدا که همه او را تا دانه آخر او میل نمائی زیرا که من بدست خود از برای تو اختیار کرده ام و مگذار که دانه
از آنها باقی بماند و بخوراند از آن احدی را پس آورد آنها را خادم بحضرت و ابلاغ رسالت نمود پس آنحضرت
خلالی از آن خادم خواست و او خلال را بآنحضرت داد و ایستاد در مقابل آنحضرت و آنحضرت رطبها را یک بیک میخورد
و بود از برای رشید سگی که او را بسیار دوست میداشت پس خود را از جائی که او را بسته بودند خلاصی نموده بیرون
آمد و میکشید زنجیرهای خود را که از طلا و جواهر بود تا مقابل آنحضرت آمد پس آنحضرت آن خرمای زهرآلود را بخلال
گرفته انداخت بسوی آن سگ و آن سگ او را خورده و طول نکشید که خود را بزمین زده فریاد میزد و پاره پاره
گردید و باقی رطب را آنحضرت تناول فرمود و غلام آن صینی را برداشته تا نزد رشید رسید رشید پرسید
که همه رطب را تمام میل فرمود گفت بلی یا امیر المؤمنین پرسید چگونه حال او را دیدی گفت حالتی مشاهده
از او نکردم یا امیر المؤمنین پس رسید باو خبر آن سگ و اینکه او پاره پاره شده و مرد پس قلق و اضطراب در امر
رشید فزاینده حکایت قلق و اضطراب رشید و بسیار بزرگ شمرد این امر را و آمد بر سر آن سگ و یافت
او را پاره پاره از زهر یافت پس خادم را احضار نموده و شمشیر و نطع خواست و گفت باید که راست بگوئی
خبر خرما را و الا میکشم ترا غلام گفت یا امیر المؤمنین من رطب را بردم خدمت موسی بن جعفر علیه السلام و سلام
ترا باو رسانیدم و در مقابل او ایستادم پس از من خلالی خواست من خلال را باو دادم پس فرو میبرد او را در رطب
بعد از رطب و میل میفرمود تا گذشت این سگ پس فرو برد خلال را در رطبی از آن رطبها و انداخت پیش آن سگ

وآن سنگ خورد و آن رطب ها را تا ده رطب یا خود میل فرمود و واقع شد آنچه را که دیدی یا امیر المؤمنین که گفت
رشید که ما از معامله موسی بن جعفر علیه السلام نفع نبردیم مگر اینکه رطب خوب خوردیم و فرا [illegible] و ضایع کردیم
زهر خود را و کشتیم سگ خود را نیست در موسی بن جعفر چاره گفت راوی عمر بن واقد [illegible] سندی [illegible] موسی علیه السلام
خواند [illegible] پیش از وفات خود به سه روز و سبب موکل آنحضرت بود و فرمود او را [illegible] کرد
[illegible] فرمود امشب [illegible] ببرید [illegible] خواهم [illegible] ای سندی
چون [illegible] سندی [illegible] و قرار دادم او را [illegible] خود [illegible] فرمود او را [illegible] گفتم ای سندی [illegible]
[illegible] از برای [illegible] او [illegible] با [illegible] همراه من [illegible] از پس [illegible]
سبب یقین [illegible] ضعیف است [illegible] کردم [illegible] سندی [illegible] فرمود پس [illegible]
قدرت خدا را و بزرگی او را [illegible] سندی [illegible] از [illegible] پس گفت بار خدایا
[illegible] او را [illegible] فرمود [illegible] بخوانم [illegible] خدا را [illegible] اسم اعظم [illegible]
[illegible] سلیمان علیه السلام پیش از آنکه چشم خود را بر هم زند [illegible] او جمیع [illegible]
و این [illegible] گفت [illegible] پس شنیدم او را که [illegible] خدا را [illegible] در [illegible] خود
[illegible] علیه السلام تا دیدم که آنحضرت [illegible] خود [illegible] پس سجده [illegible]
و سجده شکر [illegible] آنچه خدا [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود [illegible]
و [illegible] سندی [illegible] روز [illegible] پس [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] امام [illegible] بعد از من [illegible]
[illegible] گفت [illegible] فرمود [illegible]
و فرمود از برای [illegible] حالتی [illegible] گفتم [illegible] بود [illegible] آنچه [illegible]
و دیدی [illegible] شد [illegible] پس [illegible]
[illegible] وفات [illegible] حالت [illegible] پیش [illegible]
[illegible] بعد از وفات من گفت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

آب بود و [illegible] بعد [illegible] فرمود [illegible] این سبب تحقیق [illegible] سلطان [illegible]
و از [illegible] که [illegible] باید [illegible] گناهان [illegible] پس [illegible] شدم [illegible]
[illegible] قریش پس قبر [illegible] قرار [illegible] چهار انگشت [illegible]
بجهت [illegible] حرام است [illegible] حسین بن علی علیهما السلام [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] آن تربت [illegible] از برای شیعیان و دوستان ما [illegible] گفت [illegible] آن شخص [illegible]
آنحضرت [illegible] بود [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] فرمود [illegible]
پس [illegible] آنحضرت از دنیا رحلت فرمود و وفات [illegible] آن شخص [illegible]
پس [illegible] آنحضرت را [illegible]
و [illegible] ایشان آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آن شخص [illegible] آنحضرت [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible] پس [illegible] آنحضرت [illegible]
آن شخص [illegible] امام [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] صادق علیه السلام است و [illegible] ایشان [illegible]
برادران [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] موسی علیه السلام [illegible] قریش [illegible] آنچه [illegible] بعد [illegible]
[illegible] ابن جعفر [illegible] ابراهیم بن هاشم
از [illegible] سلیمان بن حفص [illegible] گفت که [illegible] رشید [illegible] موسی بن جعفر علیه السلام [illegible]
و وفات آنحضرت در حبس [illegible] بغداد [illegible] رجب [illegible] صد و [illegible]
[illegible] سال بود و [illegible] در [illegible] قریش [illegible] پنج سال [illegible]
[illegible] از [illegible] آنحضرت [illegible] جعفر بن محمد [illegible]

با سلیمان بن ابی جعفر و دیگری چون هیچ کس از اولاد آنحضرت آنجا حاضر نبود نزد عدم امامت غیر از اولاد آنحضرت که
غیر از حضرت رضا مسلم است پس باید گفت آنحضرت شهید شده است و از شیعه غائب شده است و بعد از قضیه
بنظر مردم آمده است و حال بدن موسی بن جعفر نموده اند والله اعلم امر اتمام امامت و این منافی با قول عده فطحیه و واقفیه است
و رفع استبعاد غیبت آن حضرت نمایند بآنچه فرقه محقه در غیبت امام میدانند و قائلند و این قسم جمع میکنند میان دلائل
عقلیه و نقلیه و قول حضرت صادق علیه السلام و رفع منافات مینمایند و جواب از این استدلال بوجوه عدیده
ممکن است اول آنکه بعد از تسلیم حدیث مذکور بعض حدیث اثبات حکم و فضیلت جز شرط باشد در امامت امام
سابق غسل دادن امام بعد را شرط نیست در امامت امام بعد غسل دادن امام قبل چنانچه این جواب از مصنف ظاهر میشود
و جواب دوم صحیح است مگر آنکه آنچه ظاهر میشود از کلمات شیعه در مقام استدلال بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام
ائمه غسل دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله امام متقدم را منافی با این کلام است دوم آنکه غسل داده باشد این امام
علیه السلام را حضرت رضا علیه السلام در واقع چنانچه از بعضی از اخبار ظاهر میشود و استبعاد آنکه آنحضرت چگونه
از مدینه به بغداد آمده پیش از غیبت موسی بن جعفر و کشته شدن حضرت ظاهر نمیشود آنحضرت غیب چنانچه شیعه
درباره امام علیه السلام قائلند زیرا که از این مقامات است و این جواب نیز از مصنف ظاهر میشود و اوفق
بمذاق شیعه است مگر آنکه صحت روایات مشتمله بر این مطلب محل اعتماد است سوم آنکه بعد از اثبات است
حضرت رضا باز آنکه و بر این ظهور معجزات در رد قصوری منع نمودن از آنکه قول حضرت صادق علیه السلام منافات
داشته باشد آن را در احتمال بعید از اعتقادات و غیر از اعتقادات و کفایت وجود احتمال در منع استدلال
تمام باد وضوح غرض قائلین بوقف در خیال ایشان انکار امامت آنحضرت و منع نمودن از حضرت رضا بوده و بعضی از این
مصنف ظاهر میشود بعد از این حدیث نمود ما را جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه از حسین بن محمد بن عامر از
معلی بن محمد بصری از علی بن رباط گفت که گفتم از برای علی بن موسی الرضا علیه السلام که در نزد ما مردیست میگوید که
پدر تو علیه السلام زنده است و آنکه تو میدانی از این مطلب آنچه را که ما میدانیم پس فرمود سبحان الله مرد رسول خدا صلی الله
علیه و آله و نمرد موسی بن جعفر علیه السلام بلی بخدا قسم که مرد موسی بن جعفر و تقسیم شد اموال او و نکاح شد کنیزان او
حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی یقطینی از احمد بن عبدالله غروی

موسی الرضا علیه السلام بامامت از بعد خود حدیث نمود ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن
هاشم از پدر خود از محمد بن صدقه عنبری گفت که چون وفات نمود ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام جمع نمود هرون
الرشید شیوخ بنی العباس و سایرین و گفت که وفات نموده ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام پس گفت
است موسی بن جعفر و تحقیق برده است باجل خود و واقع شده است بین من و بین او چیزی که استغفار میکنم از خدا در امر او یعنی
یعنی در کشتن او پس نظر نمایید بسوی او پس وارد شد بر او هفتاد مرد از شیعیان آنحضرت و نظر نمودند بسوی موسی بن جعفر
علیه السلام و نبود در بدن شریفش اثر جراحتی و نه اثر خفه نمودنی و بود در پای مبارکش اثر بعد گرفت او را سلیمان بن
ابی جعفر و متعرض شد غسل و کفن او را و اکرام زیاد نمود و سر و پای برهنه تشییع جنازه نمود گفت مصنف کتاب ابو جعفر
محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی است و غرض از این حدیث ایراد منضم اخبار در این کتاب از جهت
رد نمودن بر کسانی که قائل بوقف شده و گفته اند که امامت بر موسی بن جعفر علیه السلام مانده و گمان میکنند که موسی بن جعفر
زنده است و منکر امامت حضرت رضا و ائمه بعد از آنحضرت علیهم السلام شده اند و بصحت وفات موسی بن جعفر علیه السلام
ابطال مذهب آنهاست و از برای ایشان در این اخبار گفتگوست میگویند آنکه حضرت صادق علیه السلام فرمود
که غسل نمیدهد امام را مگر امام و اگر بود حضرت رضا امام باید او غسل دهد پدر بزرگوار خود را نه کسی دیگر و در این استدلال
ایشان نیست حجتی برما چون آنچه حضرت صادق علیه السلام فرموده نهی نموده از آنکه غیر امام متعرض غسل امام شود و از این عدم
جواز این نهی معلوم نمیشود آنکه هر کسی غسل دهد امام را او امام است یا شرط است در امامت امام بعد غسل دادن
امام قبل پس باطل شد استدلال ایشان بر ما با این دلیل علاوه بر آنکه تحقیق روایت نمودیم در بعضی این اخبار آنکه
حضرت رضا علیه السلام غسل داد پدر بزرگوار خود موسی بن جعفر علیه السلام را بر وجهی که مخفی باشد بر حاضرین غیر کسی که
مطلع شد بر او بسبب و منکر نمیشوند واقفیه آنکه جایز است که خداوند پیچیده زمین را از برای امام علیه السلام
بر وجهی که قطع نماید مسافت بعیده را در مدت قلیل مترجم گوید که چنانچه بسطی در کلام در این مقام ظاهر شد که حق
توضیح ابطال مذهب واقفیه مناسب است پس میگوییم که واقفیه استدلال نموده اند بر صحت مذهب خود و وقف
امامت بر موسی بن جعفر بقول صادق علیه السلام ان الامام لا یغسله الا الامام و گفته اند که از این کلام مستفاد است
که امام بعد آنست که غسل دهد امام قبل را و موافق اخبار گذشته غسل داد موسی بن جعفر علیه السلام را سندی بن شاهک

از هر کس گفت که داخل شدم بر فضل بن ربیع و او نشسته بود بر پشت بام پس گفت از این روزنه نزدیک [illegible]
من نزدیک رفتم [illegible] بعد گفت از برای من مشرف شو بر اطاقی که در خانه است من مشرف شدم پس سؤال
نمود چه می‌بینی در اطاق گفتم جامه که بر روی زمین افتاده است گفت خوب نظر کن پس تأمل نمودم و دقت نظر کردم
دانستم و گفتم مردیست که بسجده رفته است پرسید که می‌شناسی او را گفتم نه گفت این مولای تست گفتم کیست مولای من
گفت تجاهل میکنی گفتم تجاهل نمیکنم و لکن نمی‌شناسم از برای خود مولائی پس گفت این ابو الحسن موسی بن جعفر علیه
السلام است بتحقیق من در شب و روز متعرض و جویای او هستم و او را در هیچ وقت نیافتم مگر بر این حالتی که خبر
میدهم ترا آن چون صبح میشود نماز صبح را بجا می‌آورد و تعقیب میخواند [illegible] تا آفتاب طلوع میکند بعد سجده
میرود و همیشه در سجده است تا ظهر [illegible] وکیل قرار داده است کسی را که برصد نماید ظهر را پس هر وقت که خبر میدهد او را
غلام خبر ظهر را او بر میخیزد و ابتدا به نماز میکند از غیر اینکه وضو را تازه کند پس میدانم که او نخوابیده است
در سجده خود [illegible] فارغ میشود از نماز عصر و چون نماز عصر را بجا آورد بسجده میرود و همیشه
در سجده است تا آفتاب غروب کند و چون آفتاب غروب میکند بر میخیزد از سجده خود و مشغول نماز مغرب میشود
از غیر اینکه حدث [illegible] آورد و همیشه در نماز و تعقیب خود است تا نماز عشاء را بجا آورد پس هرگاه نماز عشا
را بجا آورد افطار میکند به بریانی که از برای او برده شده است بعد بسجده میرود پس بلند میکند سر خود را و کمی میخوابد
بعد بر میخیزد و تجدید وضو مینماید بعد میایستد و همیشه مشغول نماز است در میان شب تا طلوع میکند صبح
و چون غلام خبر طلوع صبح را [illegible] بر میخیزد از برای نماز صبح و این عادت و طریقه اوست از زمانی که او را
نزد من آورده اند من گفتم از خدا بترس [illegible] تا زوال نعمت [illegible] بتحقیق
تو خود میدانی که هیچکس نسبت با ایشان بدی بجا نیاورده مگر اینکه نعمت او زایل شده پس گفت [illegible]
مرا امر بقتل او نموده اند پس اجابت ایشان ننموده ام در این مقدمه و اعلام کرده ام ایشان را [illegible]
و اگر مرا بکشند اجابت [illegible] در این مقدمه [illegible] پس چون قدری گذشت از این برده شد
آنحضرت نزد فضل بن یحیی برمکی و چندی نزد او محبوس بود [illegible] فضل بن ربیع [illegible] بزرگوار
میفرستاد [illegible] سه شبانه روز گذشت پس چون شب چهارم شد [illegible] از پیش فضل بن یحیی خدمت آنحضرت آورده شد

پس بلند

پس بلند کرد دست مبارک خود را بسوی آسمان و گفت ای پروردگار من تو بتحقیق میدانی که انکار میکردم پیش از
امروز اجابت [illegible] کرده بودم پس شاد [illegible] طبیب خدمت آنحضرت آمده
[illegible] دست مبارکش [illegible] آنحضرت [illegible] طبیب
روی خود را گردانید بسوی ایشان و گفت [illegible] علت
علیه السلام باب [illegible] در ذکر [illegible] هارون الرشید [illegible] صلی الله علیه و آله بعد از کشتن [illegible]
جعفر علیه السلام [illegible] آنچه گذشته بود در [illegible] شب و روزها حدیث نمود ما را ابو الحسن احمد بن محمد بن
حسین [illegible] ابو طاهر [illegible] ابو القاسم بشر بن محمد بن بشر [illegible] ابو الحسین احمد بن سهل بن ماهان [illegible]
[illegible] گفت [illegible] حمید بن قحطبه طائی طوسی [illegible]
[illegible] افطار [illegible] ماه مبارک رمضان بود [illegible]
نماز ظهر پس چونکه داخل شدم بر او دیدم او را در خانه که آب جاری بود در آن خانه پس سلام کردم بر او و نشستم پس
طشت و ابریقی حاضر شد و دستهای خود را شست [illegible] پس حاضر شد طعام [illegible]
رفتم که روزه دارم و ماه مبارک رمضان است [illegible] چرا
نمیخوری گفتم ایها الامیر این ماه مبارک رمضان است و من مریض نیستم [illegible] موجب افطار باشد
[illegible] موجب افطار [illegible]
[illegible] بعد از آنکه فارغ شد از طعام خود ایها الامیر چه چیز ترا بگریه درآورد
پس گفت [illegible] هارون الرشید [illegible] طوس بود در بعضی از شب [illegible] اجابت کن امیرالمؤمنین را
من چون داخل شدم بر او دیدم [illegible] شمعی را افروخته و شمشیر کشیده [illegible]
پس چون [illegible] سر خود را بسوی من [illegible] اطاعت تو امیرالمؤمنین را
من گفتم اطاعت میکنم [illegible]
[illegible] بسوی من و گفت اجابت کن امیرالمؤمنین را [illegible] گفتم
انا لله و انا الیه راجعون [illegible]

فرستاده بود بسوی من و گفت چگونه است اطاعت تو مر امیر المؤمنین را گفتم اطاعت میکنم او را بجان و مال و اهل و ولد خود
پس تبسم نمود و اذن داد که برگردم پس چیزی داخل نشده بودم بمنزل خود درنگ نکردم که رسول او برگشت بسوی من
و گفت اجابت کن امیر المؤمنین را پس حاضر شدم بهمان حالت اول او در حال خود بود پس سر بلند نمود بسوی من
و گفت چگونه است اطاعت مر امیر المؤمنین را گفتم بجان و مال و اهل و فرزند و دین خود اطاعت میکنم او را
پس خندید و گفت بگیر این شمشیر را و بکار آور آنچه امر میکند ترا این خادم پس گرفت خادم شمشیر را و بمن داد
و آمد مرا بسوی خانه که در او بسته بود پس گشود او را پس ناگاه دیدم در وسط آن خانه چاهی و سه خانه که درهای آنها بسته بود
پس گشود در خانه اول را و در آن بیست نفر بودند که ریشهای ایشان بود موها و گیسوهای بافته از پیران و میانه سالان و جوانان
که اینها همه در قید و بند بودند پس گفت آن خادم مرا که امیر المؤمنین امر میکند ترا بکشتن اینها و اینها همه از اولاد علی و فاطمه
علیهم السلام پس یک یک را بیرون می آورد و من گردن میزدم تا آخر ایشان پس انداخت سرها و بدنهای ایشان را در آن
چاه و بعد گشود در خانه دیگر را پس در آن هم بیست نفر بودند از اولاد علی و فاطمه علیهم السلام که همه در قید بودند پس گفت امیر المؤمنین
امر میکند ترا بقتل ایشان پس یک یک را بیرون می آورد بسوی من و من گردن میزدم تا آخر ایشان [illegible]
تا آخر ایشان را گردن زدم پس گشود در خانه سوم را و در آن هم بیست نفر بودند از اولاد علی و فاطمه علیهم السلام که مقید بودند
بودند با موها و گیسوهای بافته پس گفت امیر المؤمنین امر میکند ترا بکشتن اینها پس بیرون آورد یک یک را بسوی من
زدم گردن ایشان را و میانداخت جسد ایشان را در آن چاه تا نوزده نفر از ایشان باین قسم کشته شد و باقی ماند از ایشان پیر مردی
پس روی بسوی من کرد و گفت هلاک باد دست تو ای شوم چه عذر است از برای تو در روز قیامت هرگاه وارد شوی بر جد ما
رسول خدا صلی الله علیه و آله و حال آنکه کشته از اولاد او شصت نفر را که همه از اولاد علی و فاطمه علیهم السلام
پس دستهایم لرزید [illegible] پس نظر نمود بسوی من خادم از روی غضب و زجر نمود مرا پس بسوی آن شیخ برگشتم
و او را کشتم و او را در آن چاه انداختم پس هرگاه حال من این باشد و من شصت نفر از اولاد
رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشته باشم پس چه نفع میبخشد مرا روزه و نماز و من شک ندارم که همیشه در آتش خواهم بود
گفت مصنف کتاب که از برای منصور دوانیقی نیز مثل این قضیه در حق جعفر صادق علیه السلام است چنانچه نقل نموده
[illegible] منصور [illegible] احمد بن محمد بن اسحق [illegible]

با تمام سپاهیان که ذکر نموده بود و او را عمده آنها بود که چیزی نماند منصور بنا را در بغداد بطلب سادات علوی پس آنها جمع
شده بودند پس بعضی از ایشان زنده در بنا [illegible] او را در میان ستونها [illegible] از جمله غلامی در پیچ بود
پس روزی از ایشان غلامی [illegible] و خوش صورت بود و بر او جامه سیاه [illegible] از اولاد حضرت امام حسن
علیه السلام پس تسلیم نمود او را بنا [illegible] و امر نمود که او را بگذارد در میان استوانه و بنا را [illegible] بر روی او
و موکل نمود بر او از کسانی که [illegible] قرار داد آن غلام را در میان استوانه [illegible]
او را در میان استوانه و بنا [illegible] و چون داخل شد او را آن غلام [illegible] در میان استوانه [illegible]
در او [illegible] و گفت ای غلام [illegible] صبر [illegible] ترا بیرون می آورم از میان استوانه [illegible]
پس چون تاریک شد آن بنا در تاریکی بیرون آورد آن غلام را از میان استوانه و گفت از برای او [illegible]
خدا که مرا و فرزندان مرا [illegible] کشتن [illegible] و چون [illegible] ترا بیرون آوردم [illegible] از میان این استوانه
بجهت آنکه ترسیدم که [illegible] در میان استوانه [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
پس [illegible] قطع نمود گفت از برای او [illegible] خود را [illegible]
[illegible] گفت [illegible] پس [illegible]
[illegible] پس آن غلام [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] آن بنا [illegible]
[illegible] پس شنیدم صدای گریه [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] و خبر [illegible] و برگشتم
سبب [illegible] که ذکر شده است [illegible] موسی بن جعفر علیه السلام حدیث نمود ما را [illegible]
رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدر خود از ربیع بن عبد الرحمن گفت که بود و الله موسی بن جعفر
[illegible] امامت [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار از محمد بن یحیی عطار از احمد بن حسین بن عبد الرحمن

جمهور از احمد بن فضل از یونس بن عبد الرحمن گفت چون فوت شد ابو الحسن علیه السلام نبودند از وکلای او احدی مگر اینکه
در نزد او مال بسیار بود پس گردید این مطلب سبب وقف ایشان و انکار ایشان مرگ آنحضرت را و بود در نزد زیاد قندی
هفتاد هزار دینار و در نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار گفت یونس بن عبد الرحمن پس چون که دیدم انکار ایشان را و ظاهر گردید
از برای من حق و دانستم از امر ابو الحسن الرضا علیه السلام چیزی را که دانستم اظهار حق نمودم و مردم را بسوی او دعوت کردم
پس زیاد قندی و علی بن حمزه فرستادند نزد من و گفتند چه چیز ترا وا داشته است بسوی اینکه اگر اراده مال داری
ترا بی نیاز می نمائیم و ده هزار دینار بتو میرسانیم دست بکش از اینکار پس من ابا نمودم و گفتم بایشان که ما از صادقین
روایت کرده ایم که ایشان فرموده اند هرگاه ظاهر شود بدعتها پس بر عالم واجب است
اظهار علم خود پس اگر اظهار ننمود سلب شود نور ایمان از او و من نیستم که ترک نمایم جهاد و کوشش را در امر خدا در هر حال
پس آن دو با من دشمنی کردند و اظهار عداوت با من نمودند حدیث نمود ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنهما
گفتند حدیث نمود ما را محمد بن یحیی عطار از احمد بن حسین بن سعید از محمد بن جمهور از احمد بن حماد که بود یکی از وکلای
آنحضرت عثمان بن عیسی رواسی که در مصر بود و در نزد او مال بسیار بود و شش کنیز پس فرستاد نزد او ابو الحسن الرضا
علیه السلام و مطالبه کنیزها و مال را نمود از او جواب نوشت که پدر تو نمرده است پس مرقوم نمود آنحضرت بسوی او که تحقیق
پدر من از دنیا رفت و ما قسمت نمودیم اموال و میراث او را و احتجاج نمود با او در این باب پس او جواب نوشت
که اگر پدر تو نمرده است چیزی از مال او در دست تو نیست و اگر مرده است چنانچه تو حکایت میکنی امر ننموده است مرا بدفع چیزی بسوی تو و من آزاد کردم
آن کنیزها را و بشوهر دادم ایشان را گفت مصنف این کتاب که موسی بن جعفر علیه السلام نبود از آنهائی که جمع می نمود
مال را از برای او ولیکن در وقت رشید بسیار بود دشمنان او و قادر نبود آنحضرت بر متفرق ساختن آنچه
جمع شده بود مگر بر کسانی که اعتماد داشت بایشان در پنهان نمودن سر ایشان و جمع شد این اموال از این جهت و اراده
آنحضرت این بود که ثابت ننماید بر خود قول کسانی را که سعایت مینمودند از آنحضرت نزد رشید و میگفتند که حمل اموال مینمایند
برای او و مردم اعتقاد بامامت او دارند و او را وا میدارند بر خروج بر تو و اگر این نبود هر آینه قسمت مینمود آنچه جمع
شده بود از این اموال علاوه بر اینکه نبود اینها اموال او و اینها اموال فقراء و اموال شیعه آنحضرت بود که مولای آنحضرت
برسم صله خدمت آنحضرت فرستاده بودند از جهت اکرام آنحضرت و نیکوئی با آنحضرت علیه السلام باب یازدهم

در آنچه وارد شده است از حضرت رضا علیه السلام از اخبار در توحید حق سبحانه و تعالی روایت نمود ما را محمد بن موسی بن
متوکل رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از ابو الصلت هروی گفت شنیدم ابا الحسن علی بن موسی الرضا
علیه السلام را که میفرمود هر کس تشبیه نماید خدا را بخلق خود پس او مشرک است و هر کس نسبت دهد بسوی خدا چیزی را که نهی نموده
است از او پس او کافر است روایت نمود ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه از محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن
اسمعیل برمکی از عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسین بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام از ابراهیم بن
ابو محمود گفت که فرمود ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در قول خدای عز و جل وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة که ترجمه
ظاهر لفظ او این است که صورتها چنانکه در آن روز که روز قیامت باشد سفید و درخشنده است بسوی پروردگار خود نظر کننده است
و مراد بعضی شرح و اوست انتظار ثواب پروردگار خود ترجمه آیه چنین است تفسیر آیه شریفه این است که صورتها
منتظر ثواب پروردگار خود باشند چنانکه از ظاهر حدیث استفاده چنین است حضرت در این مقام مراد از ناظره را بیان فرموده و مراد از نظر بسوی
حق انتظار ثواب حق است نه نظر بذات حق و ذات حق حدیث نمود ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن ابراهیم بن
هاشم از پدر خود از عبد السلام بن صالح هروی گفت که عرض کردم ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را ای پسر رسول خدا چه
میفرمائی در حدیثی که روایت میکنند اهل حدیث که مؤمنین زیارت میکنند پروردگار خود را از منازل خود ایشان
در بهشت پس فرمود ای ابا الصلت تحقیق خدای تبارک و تعالی فضیلت داد پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله را بر جمیع خلق خود از پیغمبران
و ملائکه و قرار داد طاعت او را طاعت خود و بیعت او را بیعت خود و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خود
پس فرموده عز و جل من یطع الرسول فقد اطاع الله و فرموده است ان الذین یبایعونک انما یبایعون
الله ید الله فوق ایدیهم و ترجمه ظاهر لفظ این است که هر کس اطاعت کند رسول را پس تحقیق اطاعت کرده است
خدا را و آنکسانی که بیعت میکنند ترا جز این نیست که بیعت مینمایند با خدا دست خدا بالای دستهای ایشان
است و فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله که من زارنی فی حیوتی او بعد موتی فقد زار الله و ترجمه این
است که هر کس زیارت نماید مرا در حیوة من یا بعد از مرگ من پس تحقیق زیارت کرده است خدا را و پیغمبر صلی الله علیه و آله
در بهشت در بلندترین درجات است پس هر کس زیارت نماید آنحضرت را در بهشت از منزل خود پس تحقیق زیارت
کرده است خدای تبارک و تعالی را گفت ابو الصلت که عرض کردم یا ابن رسول الله پس چه چیز است معنی خبری که روایت

کرده اند او را که ثواب بنده انقیاد نظر نمودن بسوی وجه خداست پس فرمود ای ابا الصلت هر کس وصف نماید خدا را
بوجهی چون وجوه پس به تحقیق کافر شده است و لکن وجه خدای تعالی پیغمبران خدا و رسل خدا و حجتهای خدا اند ایشان آنچنانند
که بتوسط ایشان توجه شود بسوی خدا و بسوی دین خدا و بسوی معرفت خدا و خدای تعالی فرموده کل من علیها فان و
یبقی وجه ربک و فرموده کل شیء هالک الا وجهه و ترجمه هر دو آن قریب گذشت همانا ثواب است که به ترکیب
خدای عز و جل پس نظر نمودن بسوی انبیاء خدای تعالی و رسل و حجج او علیهم السلام در درجات ایشان ثواب بزرگست
از برای مؤمنین در روز قیامت و به تحقیق فرموده است پیغمبر صلی الله علیه و آله هر کس دشمن دارد اهل بیت مرا و عترت مرا
نخواهد دید مرا و نخواهم دید من او را در روز قیامت و فرموده است صلی الله علیه و آله در میان شما کسی هست که مخالفت می‌نماید مرا
بعد از آنکه از من مفارقت نماید ای ابا الصلت به تحقیق وصف کرده نشود خدای تعالی بمکان و درک نمی‌کنند او را چشمها
و وهمها گفت عرض کردم ای پسر رسول خدا خبر ده مرا از بهشت و دوزخ که آیا امروز مخلوق شده اند پس فرمود بلی
و به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل بهشت شد و دید دوزخ را چون عروج به آسمان رفت گفت عرض کردم به تحقیق گروهی
هستند که می‌گویند که بهشت و دوزخ امروز مقدر اند و مخلوق نشده اند پس فرمود علیه السلام که ایشان از ما نیستند و ما از ایشان
نیستیم هر کس انکار نماید خلق بهشت و دوزخ را پس به تحقیق تکذیب نموده است پیغمبر صلی الله علیه و آله را و تکذیب نموده است
ما را و نیست او را از ولایت ما بهره و همیشه در آتش جهنم است خدای تعالی فرموده هذه جهنم التی یکذب بها
المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن و ترجمه اش اینست که اینست جهنمی که تکذیب می‌نمودند آنرا گناه
کاران می‌گردند ایشان میان او و میان حمیم داغ [illegible] رسیده و فرموده است پیغمبر صلی الله علیه و آله چون عروج نمودند مرا
به آسمان گرفت دست مرا جبرئیل پس داخل بهشت نمود و داد از رطب بهشت پس خوردم پس گردید
آن نطفه در صلب من پس چون آمدم بسوی زمین مواقعه نمودم با خدیجه پس حامله شد بفاطمه علیها السلام پس فاطمه حوراء است
انسیه پس هرگاه مشتاق بوی بهشت می‌شوم می‌بویم بوی دختر خود فاطمه علیها السلام را حدیث نمود ما را
محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از ریان بن صلت از علی بن موسی الرضا علیه السلام
از پدر بزرگوارش از پدران بزرگوار خود از امیر المؤمنین علیه السلام گفت که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده خدای جل جلاله
ایمان نیاورده بمن کسی که تفسیر نماید برأی خود کلام مرا و نشناخته است مرا کسی که تشبیه نماید مرا بخلق و نیست بر دین من

کسی که عمل نماید بقیاس در دین من حدیث نمود ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن صفار از احمد بن محمد بن خالد
از بعض اصحاب که گفت گذشت ابو الحسن الرضا علیه السلام بقبری از قبرهای اهل بیت خود پس دست مبارک بر او
گذاشت پس گفت الهی بدت قدرتک و لم تبد هیئته فجهلوک و قدروک و التقدیر
علی غیر ما به وصفوک و انی بریء یا الهی من الذین بالتشبیه طلبوک لیس کمثلک شیء الهی و لن
یدرکوک و ظاهر ما بهم من نعمک دلیلهم علیک لو عرفوک و فی خلقک یا الهی مندوحة
ان یتناولوک بل سووک بخلقک فمن ثم لم یعرفوک و اتخذوا بعض آیاتک ربا فبذلک
وصفوک تعالیت ربی عما به المشبهون نعتوک و ترجمه ظاهر لفظ اینست که ای خدا ظاهر شد قدرت
تو و ظاهر نشد هیئت پس نشناختند ترا و فرض نمودند ترا مقدار دادن مقدار از برای تو و چنین مقدار از برای تو غیر از آن چیزیست
که ترا بآن وصف نموده اند و به تحقیق من بیزارم ای پروردگار من از آن کسانی که ترا بتشبیه طلب نموده اند
نیست مثل تو چیزی ای خدای من و هرگز درک نمی‌کنند ترا و حال آنکه ظاهر نعمتی که در ایشان است دلیل ایشان است بر تو
اگر بشناسند ترا و در خلق تو وسعت است که نزدیک شوند بتو لکن تشبیه نمودند ترا بخلق تو پس از این جهت نشناختند ترا
و گرفتند بعض آیات و علامات ترا پروردگار پس باین وصف نمودند ترا متعالی تو پروردگار من از آنچه اهل
تشبیه نموده اند و وصف نموده اند حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی
الخطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی گفت که آمدند جماعتی از ماوراء النهر بسوی ابو الحسن الرضا علیه السلام و عرض کردند ما
خدمت تو رسیده ایم که سؤال نمائیم ترا از سه مسئله پس اگر جواب دهی ما را بآنها خواهیم دانست که تو عالمی پس فرمود آنحضرت
که سؤال نمائید عرض نمودند که خبر ده ما را از خدای عز و جل که در چه زمانی بوده است و کجا بوده است و چگونه بوده است
و بر چه چیز است اعتماد او پس فرمود علیه السلام که به تحقیق خداوند تعالی کیف را کیف نموده است پس نیست او را کیفیت
و مکان را او مکان فرموده پس او را مکانی نیست و اعتماد او بر قدرت خود است عرض نمودند که شهادت میدهیم که
تو عالمی گفت مصنف این کتاب که اعتماد خدا بر قدرت خود است یعنی بر ذات خود است چون قدرت از
صفات ذات خداست حدیث نمود ما را محمد بن احمد سنانی رضی الله عنه از محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن
اسماعیل برمکی از حسین بن حسن از محمد بن عیسی از محمد بن عرفه گفت که گفتم بحضرت رضا علیه السلام که خلق

نموده است خدا اشیا را بقدرت نه بدون قدرت پس فرمود که جایز نیست چنانکه گفته شد که خلق نموده باشد
اشیا را بقدرت چون هرگاه گفتی خلق نموده است اشیا را بقدرت پس گویا قرار داده قدرت را چیزی غیر از
حق سبحانه و قرار داده قدرت را آلتی از برای او که بآن خلق نموده است اشیا را و این شرک است و هرگاه گوئی خلق
نموده است اشیا را بدون قدرت پس چنان نیست که وصف نموده خدا را که قرار داده است اشیا را با اقتدار بر آنها
و قدرت بر آنها و لکن نیست خدا ضعیف و نه عاجز و نه محتاج بسوی غیر بلکه خدای سبحانه قادر است بذات نه بقدرت
حدیث نمود ما را عبدالرحمن محمد بن عبدالوهاب قرشی از احمد بن فضل بن مغیره از ابو نصر منصور بن عبدالله بن ابراهیم
اصفهانی از علی بن عبدالله از حسین بن بشار از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت سؤال نمودم او را
که آیا میداند خدا چیزی را که نبوده است که اگر بوده باشد چگونه خواهد بود پس فرمود بتحقیق خدای تعالی عالم باشیا است پیش از
بودن اشیا پس فرموده است عز و جل انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون و فرموده است از برای اهل آتش
و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون پس بتحقیق خدای عز و جل میداند اینکه اگر برگردانیده شوند
اینها بآتش عود میکنند بآنچه از آن نهی شده اند و فرموده است از برای ملائکه هرگاه گفتند آیا قرار میدهی
کسی را در زمین که فساد کند و خونها بریزد و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم ما لا
تعلمون پس همیشه خدای عز و جل دانا است باشیاء قدیما پیش از آنکه خلق کند اشیا را فتبارک الله ربنا
و تعالی علوا کبیرا خلق نموده است اشیا را و عالم باشیا است پیش از خلقت آنها همچنین همیشه بوده است
کذلک لم یزل ربنا علیما سمیعا بصیرا حدیث نمود ما را عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری
نیشابوری در شعبان در سنه ... گفت حدیث نمود ما را علی بن محمد قتیبه نیشابوری از فضل بن
شاذان گفت شنیدم رضا علیه السلام را که میفرمود در دعای خود سبحان من خلق الخلق بقدرته
و اتقن ما خلق بحکمته و وضع کل شیء منه موضعه بعلمه سبحان من یعلم خائنة الاعین
و ما تخفی الصدور و لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر

... بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه گفت حدیث نمود ما را محمد بن ابی عبدالله
کوفی از محمد بن اسمعیل برمکی از فضل بن سلیمان کوفی از حسین بن خالد گفت شنیدم که حضرت رضا علیه السلام میفرمود

لم یزل

لم یزل الله عز و جل قدیما سمیعا بصیرا عرض کردم یابن رسول الله بتحقیق قومی میگویند لم یزل
الله عالما بعلم و قادرا بقدرته و حیا بحیوة و قدیما بقدم و سمیعا بسمع و بصیرا ببصر پس فرمود
علیه السلام هرکس گفته است این را و معتقد باین است پس بتحقیق گرفته است با خدا خدایان دیگر و نیست از دوستی ما
در چیزی بعد فرمود لم یزل الله عز و جل علیما قادرا حیا قدیما سمیعا بصیرا لذاته تعالی
الله عما یقول المشرکون و المشبهون علوا کبیرا حدیث نمود ما را حسین بن احمد بن ادریس رضی الله عنه
از پدرش از محمد بن عبدالجبار از صفوان بن یحیی گفت گفتم از برای ابو الحسن علیه السلام خبر ده مرا از اراده از خدا
و از مخلوق پس فرمود اراده از مخلوق ضمیر است و آنچه را که ظاهر میشود بعد از آن از فعل او است و اما خدای عز و جل پس اراده او
احداث شیء است نه غیر از این بعلت اینکه خدا ... نمیکند و ... نمیکند و فکر نمیکند و این صفات منفیه از خدا است
و اینها از صفات خلق است پس اراده خدای تعالی خود فعل او است نه غیر از این میفرماید از برای شیء کن فیکون
بدون لفظ و بدون نطق بزبان و بدون قصد و بدون فکر و نیست کیفیت از برای او همچنانکه خدا را کیفیت نیست
حدیث نمود ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از
حسین بن خالد گفت گفتم از برای رضا علیه السلام یابن رسول الله مردم میگویند که رسول خدا فرموده است ان
الله خلق آدم علی صورته پس فرمود خدا بکشد اینها را بتحقیق انداخته اند اول حدیث را بتحقیق رسول خدا صلی الله
علیه و آله گذشت بدو مرد که ... دشنام میدادند پس شنید یکی از آن دو مرد را میگفت از برای رفیقش خدا قبیح گرداند
روی تو را و روی هرکسی را که شبیه تست پس فرمود صلی الله علیه و آله یا عبدالله مگو این را ببرادر خود چه خدای تعالی خلق
نموده است آدم را بصورت او حدیث نمود ما را محمد بن محمد بن عصام کلینی رضی الله عنه از محمد بن یعقوب کلینی از احمد بن
ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن سیف از محمد بن عبیده گفت سؤال کردم رضا علیه السلام را از قول خدای عز و جل
از برای ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی فرمود یعنی بقدرت خودم و قدرت خودم
گفت مصنف کتاب شنیدم بعض مشایخ شیعه را که ذکر مینمود در این آیه که ائمه علیهم السلام وقف مینمودند بر قول
خدای تعالی ما منعک ان تسجد لما خلقت بعد ابتدا مینمودند بقول خدای عز و جل بیدی استکبرت
ام کنت من العالین و بنابراین این آیه نظیر قول قائل است بسیفی تقاتلنی و برمحی تطاعننی ...

به هم نتوانند نگریست و به نزد هم نیز نیز روند کانه خدا معزول ایشان است به نعمت نیز نرود و چنان [illegible] تا قوت بهم
رسانیدن [illegible] و معصیت نیز حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب رضی الله عنه از ابو
الحسین محمد بن جعفر کوفی اسدی از محمد بن اسمعیل برمکی از حسین بن حسن از بکر بن صالح از حسن بن سعید از ابو الحسن علیه السلام
در قول خدای عز وجل یوم یکشف عن ساق ویدعون الی السجود فرمود که [illegible] روز پس
می افتند مومنان به سجود و [illegible] اصلاب منافقین پس نتوانند به سجده روند حدیث کرد ما را ابو العباس
محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از ابو سعید الحسن بن علی العدوی از هیثم بن عبدالله رمانی از علی بن موسی الرضا
علیه السلام از پدر بزرگوار خود موسی بن جعفر علیه السلام از پدر خود جعفر بن محمد از پدر محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین
از پدر خود حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام گفت که خطبه خواند روزی امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه پس
فرمود الحمد لله الذی لا من شیء کان و لا من شیء کون ما قد کان استشهد [illegible] ترجمه [illegible] ستایش مر خدایی راست [illegible]
[illegible] موجود است [illegible] از عدم [illegible] آنچه را که موجود است حدوث اشیاء [illegible] بر ازلیت
او است و عجز [illegible] و دلیل بر قدرت او [illegible] از روی اضطرار دال بر دوام او است [illegible]
[illegible] درک توان نمود [illegible] شیء مثال [illegible] کیفیت نتوان وصف نمود [illegible]
[illegible] به حقیقت وجه [illegible] صفات [illegible]
چون همه عالم [illegible] ذات او همه مصنوع و مخلوق او است [illegible] خارج است از جمیع تصرف [illegible]
[illegible] عقول [illegible] ادراک [illegible]
[illegible] از جهت جلال او
[illegible] از جهت [illegible]
[illegible] با وصف بلند
[illegible] وصف قدرت او کمالات
[illegible] نه از غیر [illegible] به زبان [illegible]
[illegible]

اشیاء [illegible] صفات [illegible] که عقلها در [illegible] ادراک او [illegible]
متحیر است و فهمها [illegible] از وصف قدرت او [illegible] غرق در دریای فکر [illegible] ملکوت او است
صاحب قدرت است [illegible] و صاحب [illegible] و صاحب سلطنت است بر همه
اشیاء [illegible] وصف [illegible] خاضع است از برای او
جمیع [illegible] و جمیع [illegible]
[illegible] قدرت [illegible] به قدرت خود [illegible]
[illegible] از برای [illegible] خدا [illegible]
[illegible] قدرت خدا [illegible] صنعت [illegible]
[illegible] حدوث خلقت [illegible]
[illegible] سوال [illegible] نسبت [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] معتدل است [illegible]
[illegible] میوه [illegible]
[illegible] و میوه [illegible]
[illegible] خدای تعالی روح الامین و نور مبین [illegible]
[illegible] شیاطین [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] و صلاح [illegible] عدل و حکم [illegible]

[illegible]

حق ظاهر نمودن آنچه را که امر فرموده بود او را پروردگار او و سپس خلق آن چیزی که براو ارشاد شده بود تا اینکه اظهار فرمود
توحید و قدرت خود را و آشکار نمود در میان خلق شهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له تا خالص فرمود توحید را
و وصف فرمود پروردگار حق را پس ظاهر نمود از توحید حجت او را و فضل نمود به سلام درجه او را و اختیار فرمود
خدای عز و جل از برای پیغمبر خود آنچه در نزد او بود از روح و درجه رفیع و درجه صیام علیه و آله الطاهرین حدیث
نمود ما را محمد بن احمد السنانی رضی الله عنه از محمد بن ابی عبدالله کوفی از سهل بن زیاد آدمی از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی از
از ابراهیم بن ابی محمود گفت سؤال کردم از ابی الحسن الرضا علیه السلام از قول خدای تعالی و ترکهم فی ظلمات
لا یبصرون پس فرمود که خدای تعالی وصف کرده نمیشود به ترک هیچ چیز که خلق او وصف کرده میشود و لکن خدای تعالی
چون میداند که ایشان رجوع نمیکنند از کفر و گمراهی منع مینماید ایشان را از اعانت نمودن و لطف فرمودن و میگذارد
بین ایشان و بین آنچه را که اختیار نموده اند گفت و سؤال نمودم او را از قول خدای عز و جل ختم الله علی قلوبهم
و علی سمعهم فرمود ختم او طبع است بر قلوب کفار بجهت عقوبت ایشان بر کفر ایشان چنانکه فرموده است
خدای عز و جل بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا گفت سؤال نمودم او را از خدای
عز و جل آیا جبر مینماید بندگان خود را بر معاصی پس فرمود بلکه مخیر میسازد ایشان را و مهلت میدهد ایشان را تا اینکه
توبه کنند عرض کردم آیا تکلیف میکند بندگان خود را بر چیزی که طاقت آن را نداشته باشند پس فرمود چگونه
میکند این را و حال اینکه میفرماید و ما ربک بظلام للعبید بعد فرمود علیه السلام حدیث نمود مرا پدرم موسی بن
جعفر از پدر خود جعفر بن محمد علیه السلام اینکه فرمود هر کس گمان کند که خدای تعالی جبر مینماید بندگان خود را بر معاصی
یا تکلیف میکند ایشان را بر چیزی که طاقت آن را نداشته باشند پس نخورید ذبیحه او را و قبول نکنید شهادت
او را و نماز مخوانید پشت سر او و از زکوة چیزی باو عطا نکنید حدیث نمود ما را تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی
رضی الله عنه از پدر خود از احمد بن علی انصاری از یزید بن عمیر بن معویه شامی که گفت داخل شدم بر علی بن موسی الرضا
علیه السلام در مرو و عرض کردم که یا ابن رسول الله روایت شده است از حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام
اینکه فرمود لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین بیان فرما که چه چیز است معنای این حضرت فرمود
که هر کس گمان کند که خدای تعالی بجا می آورد افعال ما را بعد عذاب میکند ما را بر آنها پس این کس قائل بجبر شده است

و هر کس گمان کند که خدای تعالی تفویض فرموده است امر خلق و رزق را بسوی حجج خود علیهم السلام پس قائل
بتفویض شده است و قائل بجبر کافر و قائل بتفویض مشرک است پس عرض کردم یا ابن رسول الله پس چه چیز است معنای
امر بین الامرین پس فرمود بودن راه بسوی بجا آوردن آنچه را که امر شده اند با او و ترک نمودن آنچه را نهی شده اند
از او و عرض کردم پس آیا از برای خدای عز و جل مشیت و اراده هست در آن فرمود اما طاعات پس اراده خدای تعالی و مشیت او
در آنها امر با آنها است و خشنودی بجهت آنها و معاونت بر آنها است و اراده و مشیت خدای تعالی در معاصی نهی از آنها و
و دشمنی آنها و خذلان بر آنها است عرض کردم آیا هست از برای خدای عز و جل در این افعال قضا فرمود بلی نیست از فعلی که
آورد آن را بندگان از خیر و شر مگر اینکه از برای خدا در آن قضا هست عرض کردم چه چیز است معنی قضا فرمود حکم
بر ایشان است بآنچه را مستحق آن هستند بر افعال خود از ثواب و عقاب در دنیا و آخرت حدیث نمود ما را محمد بن
محمد بن عصام رضی الله عنه از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن معروف بغدادی از ابی حماد عمران بن موسی بن ابراهیم از
حسین بن قاسم رقام از قاسم بن مسلم از برادر خود عبدالعزیز بن مسلم گفت سؤال نمودم رضا علی بن موسی علیه السلام را
از قول خدای عز و جل نسوا الله فنسیهم پس فرمود بتحقیق خدای تعالی سهو نمیکند و فراموش نمیکند و فراموشی مخصوص
مخلوق و محدث است آیا نشنیده قول خدای عز و جل را که میفرماید و ما کان ربک نسیا بلکه هر کس فراموش کند خدا را
و ملاقات نمودن روز قیامت را خدا فراموش مینماید ایشان را یعنی خود ایشان را از خاطر ایشان چنانچه
فرموده است و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون و فرموده است
فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم یعنی وامیگذاریم ایشان را چنانچه واگذاشتند استعداد ملاقات
امروز را و بطریق مجاز استعمال نسیان شد و فراموشی نموده است گفت مصنف کتاب یعنی واگذاشتن ایشان را
است چه قرار نمیدهد از برای ایشان ثواب کسی را که امید ملاقات امروز را داشته باشد و اما قول خدای عز و جل
و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون یعنی تعجیل نمیفرماید ایشان را بعقوبت و مهلت میدهد ایشان را تا اینکه
توبه کنند حدیث نمود ما را محمد بن احمد بن معاذ از احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی از علی بن حسن بن علی بن
فضال از پدر خود گفت سؤال کردم علی بن موسی الرضا علیه السلام را از قول خدای عز و جل کلا انهم عن
ربهم یومئذ لمحجوبون پس فرمود خدای تبارک و تعالی وصف نمیشود بمکانی که حلول نماید در آن که

پس چنان شود که ایشان از بندگان خود و مراد این است که بندگان خدا از ثواب پروردگار خود محجوب‌اند گفت پرسیدم

او را از قول خدای تعالی وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا پس فرمود خدای عز و جل وصف نمی‌شود به آمدن

و رفتن منزه است خدای تعالی از انتقال و مراد از این آیه آمدن امر پروردگار تو است گفت پرسیدم او را از قول

خدای عز و جل هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ فرمود خدا

میفرماید هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَن يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ و این قسم نازل شده است

گفت پرسیدم او را از قول خدای تعالی سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ و از قول خدا اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و از قول

خدای تعالی وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ و از قول خدای عز و جل يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ

پس فرمود به تحقیق خدا سخریه نمی‌کند و استهزاء نمی‌کند و خدعه نمی‌کند اما خدای تعالی جزا میدهد مردم را جزای سخریه

و جزای استهزاء و جزای مکر و خدیعه تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا حدیث نمود ما را

پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از ابا الحسن الرضا علیه السلام گفت

به تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چنگ در حجزه خدا زده و ما چنگ در حجزه پیغمبر صلی الله علیه و آله زده‌ایم و شیعیان ما چنگ در حجزه ما زده‌اند

بعد فرمود و مراد از حجزه نور است و در حدیث دیگر فرمود مراد از حجزه دین است حدیث نمود ما را علی بن احمد بن

محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه از محمد بن هارون صوفی از عبدالله بن موسی ابو تراب رویانی از عبدالعظیم بن عبدالله

حسنی رضی الله عنه از ابراهیم بن ابی محمود گفت عرض کردم به حضرت رضا علیه السلام یا ابن رسول الله چه میفرمایی در حدیثی که

روایت میکنند او را مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است به تحقیق نازل میشود خدای تبارک و تعالی در هر شب

جمعه به آسمان دنیا پس فرمود خدا لعنت کند آنهایی که کلام را تحریف نموده‌اند از مواضع خود والله پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین

چیزی نفرموده است بلکه فرموده است خدا فرو میفرستد ملکی را به آسمان دنیا در هر شب در ثلث آخر آن و در شب جمعه

از اول شب پس امر میفرماید او را که ندا کند که آیا سؤال کننده هست که عطا نمایم او را آیا توبه کننده هست

که قبول نمایم توبه او را آیا استغفار کننده هست که بیامرزم گناه او را ای طالب خیر اقبال نما و ای طالب شر خود را

نگاه دار پس همیشه ندا میکند تا صبح طالع شود و بعد از طلوع صبح برمیگردد به محل خود از ملکوت آسمان چنین

حدیث فرمود مرا پدرم از جدم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نمود ما را ابو عبدالله الحسین بن محمد الاشناسی

رازی العدل ببلخ از علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان الفراء از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش از پدرانش

از علی علیه السلام فرمود فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله موسی بن عمران چونکه مناجات نمود پروردگار خود را عرض کرد ای پروردگار من

آیا دوری از من پس ندا کنم ترا یا نزدیکی پس مناجات نمایم ترا پس وحی فرمود خدای جل جلاله بسوی او که من همنشین کسی هستم

که مرا یاد کند پس موسی علیه السلام عرض کرد ای پروردگار من به بعضی از احوال هستم که بزرگ می‌شمارم ترا از اینکه ترا

یاد کنم پس فرمود ای موسی مرا یاد کن در همه حال‌ها حدیث نمود ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه از علی بن

ابراهیم بن هاشم از مختار بن محمد بن مختار همدانی از فتح بن یزید جرجانی از ابا الحسن علیه السلام گفت شنیدم او را در

وصف خدای عز و جل اوست لطیف خبیر سمیع بصیر واحد احد صمد آنکه نزاییده است و زاییده نشده است و نبوده است

از برای او کفو و مانندی نیست انشاء کننده اشیاء و مجسم اجسام و مصور صورتها است اگر بود چنانچه میگویند شناخته نمیشد خالق

از مخلوق و نه انشاء کننده از انشاء شده است فرق است میان کسی که جسم‌ها را جسم نموده و صورتها را

صورت بخشیده و اشیاء را انشاء فرموده و میان آن اشیاء و جسمها و صورتها چون چیزی شبیه او نیست و او شبیه چیزی

نیست عرض کردم یا فرق است خدا را اندازه تو گردانید ...تو فرمودی که خدای احد صمد است و شبیه نیست او را چیزی و خدا واحد

است و انسان واحد است آیا شباهت میان خدا و خلق در وحدانیت نیست فرمود ای فتح محال گفتی ثابت گرداند

خدا ترا بر ایمان ثابت به درستی که در معنی شباهت نیست و معانی شبیه نیست و اسماء واحد است پس

یکی است و این اسم بجهت دلالت بر مسمی است و این است که هرگاه گفته شود انسان واحد است خبر داده از جثه

او است که واحد است و دو نیست و انسان واحد نیست چون اعضاء او مختلف و رنگهای او از یک جهت یک رنگ نیست

و گوشت دارد و خون نیست و انسان اجزاء است که اجزاء شده که مساوی نیست اجزاء خون او غیر از گوشت

او است و گوشت او غیر از خون او است و پی او غیر از رگهای او است و موی او غیر از بشره او است و سفیدی او غیر از

سیاهی او است و همچنین است جمیع مخلوقات پس انسان واحد است در اسم نه واحد است در معنی و خدای

جل جلاله واحد است که واحدی غیر او نیست و نه در او اختلاف و تفاوت است و نه زیادتی و نه نقصان اما

انسان مخلوق مصنوع ترکیب شده از اجزای مختلفه و جوهرهای پراکنده غیر از آنکه اجتماع کرده است شیء واحد

عرض کردم فدایت شوم فرجت عنی فرج الله عنک پس قول خود لطیف را تفسیر فرما از برای

چنانچه تفسیر فرمودی واحد را پس تحقیق میدانم که لطف خدا بخلاف لطف خلق خداست و فرق است میان این دو
فرا[نکه] نیکو درست میدانم که تو شرح فرمائی از برای من پس فرمود ای فتح اطلاق لطیف بر خدا بجهت خلق نمودن اوست
مخلوقات لطیفه را و علم اوست بشیء لطیف و غیر لطیف و لطیف است در خلق از حیوانات کوچک از نباتات و غیر
پشه و پشه کوچک و آن حیوانات که از کوچکی دیده نمیشود از اینها تعدد و نر یکی است و درک نماید او را چشم از کوچکی
او و هیچ نر او از ماده و ماده از نر تمیز داده نمیشود و اولاد متولد شده او از کهنه ظاهر نمیشود پس چگونه دریابیم در کوچکی آن حیوان لطف او را و هدایت
نمودن او را بتقاربت و گریختن از مرگ و جمع آنچه صلاح حیات او در اوست از آنچه در میان دریاها است و در پوست
درختهاست و بیابانها و چراگاهها و دانستن بعضی زبان بعضی را و فهمیدن چیزی را که باو میرسد از اولاد
خود و اطعام آنها و نقل نمودن غذا از برای آنها بعد مرکب فرمودن رنگهای آنها از قرمزی با زردی و سفیدی با سبزی و چیزهائیکه
نزدیک است که بچشم درک نماید از حقارت آنها که دیده نمیشود و چشم او را احساس نمیکند و دستها او را لمس نمیکند پس میدانیم اینکه
خالق این خلق لطیف است که لطیف فرموده است در خلق آنچه اسم بردیم او را بدون علاج و ادوات و آلت و تحقیق
هر صانعی هر صنعت چیزی نموده است البته از چیزی صنعت نموده است و خداوند خالق لطیف جلیل خلق فرموده است
و صنعت اشیاء نموده نه از چیزی حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از احمد بن ادریس از حسین بن عبد الله از محمد بن
عبد الله و موسی بن عمر و حسن بن علی بن ابی عثمان از محمد بن سنان گفت سئوال کردم ابا الحسن الرضا علیه السلام را
که آیا خدا عارف بنفس خود بود پیش از آنکه خلق نماید خلق را فرمود بلی عرض کردم میدید خود را و میشنید خود را فرمود
محتاج نبود باین چون نبود که سئوال نماید خود را و طلب نماید خود را او خود اوست و خود او قدرت او
نافذ است پس حاجتی نبود باینکه بنامد خود را ولیکن اختیار فرمود از برای خود اسمها از برای غیر خود که بخواند
او را بان اسمها چون هرگاه خوانده نشود باسم شناخته نمیشود پس اول اسمی که اختیار فرمود از برای خود العلی العظیم
بود چون او بلندتر از جمیع اشیاء بود پس معنی او الله است و اسم او العلی العظیم است و اول اسماء اوست
بجهت اینکه او بلند بر همه چیز است و باین اسناد از محمد بن سنان گفت سئوال کردم او را یعنی رضا علیه السلام را
از اسم چه چیز است فرمود صفتی است از برای موصوف حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه و دیگری
گفتند حدیث نمود ما را احمد بن محمد بن سعید همدانی مولی بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از ابی الحسن علی بن

موسی

موسی الرضا علیه السلام که فرمود اول چیزی که خلق فرمود خدای تعالی تا بشناسانند خلق خود را کتابت با حروف معجمه
بود و تحقیق هرگاه زده شود بر سر مرد عصائی پس گمان شود که گوید ادا بعضی کلام را او رفته است پس حکم در آن این است
که عرض شود بر او حروف معجم بعد از آن عطا شود دیه بقدر آنچه نتواند افصاح او بآنها از آن حروف و تحقیق حدیث نمود مرا پدرم
از پدرش از جدش از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم ا ب ت ث که الف آلاء و نعمتهای خداست و باء بهجت
خداست و تاء تمام امر است بقائم آل محمد صلوات الله علیه و آله و ثاء ثواب مؤمنین است با اعمال صالحه ایشان ج
ح خ پس جیم جمال و جلال خداست و حاء حلم خداست از گناهان و خاء خمول ذکر اهل معاصی است در نزد
خدای تعالی د ذ پس دال دین خداست و ذال ذو الجلال است ر ز پس راء از رئوف رحیم است
و زاء زلزلهای قیامت است س ش پس سین سناء خداست و شین شیت خداست هرچه شاء و اراده شاء
و اراده و اراد و ما تشاؤن الا ان یشاء الله ص ض پس صاد از صادق الوعد است در حمل مردم بر صراط و حبس
ظالمین در نزد مرصاد و ضاد ضلالت کسی است که مخالفت محمد و آل محمد نموده است ط ظ پس طاء طوبی از برای
مؤمنین است و نیکوئی جای بازگشت است و ظاء ظن مؤمنین بخدا نیکو و ظن کافر بخدا بد است ع غ پس عین عالم است
و غین غنی است ف ق پس فاء فوج از افواج آتش است و قاف قرآن است که بر خداست جمع او
و قرآن او ک ل پس کاف کافی است و لام لغو کافرین در دروغ بستن ایشان بر خدا است م ن پس
میم ملک خداست در روزی که نیست مالکی غیر از او و میفرماید خدا از برای کیست ملک امروز بعد از آن میگویند
ارواح پیغمبران و رسل و حجتهای خدا پس میگویند لله الواحد القهار پس میفرماید خدای جل جلاله
امروز جزا داده میشود هر نفسی بآنچه کسب نموده است ظلمی نیست امروز و خدا سریع الحساب است و نون نوال
خداست بر مؤمنین و نکال او است بر کافرین و ه پس واو ویل است از برای کسی که معصیت خدا
نموده است و هاء خوار و ذلیل است در نزد خدا کسی که معصیت او نموده است لا ی پس لام الف لا اله
الا الله است که کلمه اخلاص است نیست بنده که گوید آن کلمه را از روی اخلاص مگر اینکه واجب میشود از برای او بهشت
و یاء ید الله فوق ایدیهم دست خدا بالای دست ایشان گشوده است بدادن روزی بعد از آن فرمود آنحضرت
علیه السلام که خدای تبارک و تعالی نازل فرمود این قرآن را باین حروف که متداول بود در نزد جمیع عرب پس فرمود

قل لئن اجتمعت الانس والجن الآیه کوراء بیشتره هر آینه اگر جمع شوند جمیع انس و جن برآنکه بیاورند مثل این
قرآن را نمی آورند مثل این قرآن هر چند بعضی ایشان مر بعضی را پشتیبان بوده باشند حدیث
نمود ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان نیشابوری گفت
پرسیدم ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را از قول خدا عزوجل فمن یرد الله ان یهدیه یشرح
صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا فرمود هر کس را که اراده دارد
خدا که هدایت نماید او را بایمان او در دنیا بسوی جنت خود و دار کرامت خود در آخرت میگشاید سینه او را از جهت
تسلیم مر خدا را و وثوق بانچه وعده فرموده است او را از ثواب خود تا مطمئن شود باو و هر کس را اراده دارد خدا
که گمراه نماید او را از جنت خود و دار کرامت خود در آخرت از جهت کفر و عصیان او در دنیا قرار میدهد سینه او را
تنگ تا آنکه گمان شود در کفر خود و مضطرب شود بجهت اعتقاد او قلبش تا آنکه میگردد که گویا بالا میرود بسوی آسمان
همچنین قرار میدهد خدا رجس را بر آنانکه ایمان نیاورده اند حدیث نمود ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه از عموی خود
محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد الله از محمد بن علی کوفی صیرفی از محمد بن عبد الله خراسانی خادم حضرت رضا علیه السلام گفت
داخل شد مردی از زنادقه بر حضرت رضا علیه السلام و نزد او جماعتی بود پس فرمود ابو الحسن علیه السلام
آیا می بینی هرگاه قول بوده باشد قول شما و حال آنکه چنین نیست آیا ما و شما در یکسان نیستیم و ضرر نمیکند بما نماز ما و روزه ما و زکوة
ما و اقرار ما بخدا پس ساکت شد پس ابو الحسن علیه السلام گفت و اگر بوده باشد قول ما و حال آنکه قول ما است
و چنین است آیا نیستیم ما و هلاک شده اید شما و نجات یافته ایم ما گفت خدا تو را رحمت کند پس بیان
فرما که چگونه است و کجاست آنحضرت فرمود آنچه تو بان رفته غلط است خدا مکان را مکان فرمود
و کیف را کیف نمود و نبود خدا را کیف پس شناخته نمیشود خدا بکیفیت و نه بمکان و نه درک میشود بحسی
و قیاس کرده نمیشود بچیزی آن زندیق گفت پس او چیزی نیست هرگاه درک نمیشود بحسی از حسها
حضرت فرمود وای بر تو چونکه عاجز شد حواس تو از درک او منکر شدی پروردگاری او را و ما چونکه عاجز شد
حواس ما از درک نمودن او یقین کردیم که او است پروردگار ما و آنکه او چیزی است بخلاف همه اشیاء
آن زندیق گفت خبر ده مرا که چه زمان بوده است حضرت علیه السلام فرمود تو خبر ده مرا که چه زمان نبوده است

آیا من تو را خبر دهم که چه زمان بوده است آن زندیق گفت پس چه دلیل بر وجود او است حضرت فرمود بتحقیق چونکه
نظر نمودم بسوی جسد خود پس دیدم که ممکن نیست مرا در او زیادتی و نقصان در عرض و طول و دفع مکاره از او و رسانیدن
منفعت بسوی او دانستم آنکه از برای این بنیان بانی هست پس اقرار نمودم باو با آنچه دیدم از گردش آسمان
بقدرت او و انشاء ابر و گردیدن بادها و مجرای آفتاب و ماه و ستارگان را و غیر آنها از آیات عجیبه و علامات
محکمه دانستم که از برای اینها مقدری هست که تقدیر اینها نموده و اینها را خلق نموده آن زندیق گفت پس چرا خود را
پنهان نموده حضرت علیه السلام فرمود بتحقیق حجاب از خلق بسبب گناهان ایشان است اما خدا پس پنهان
نیست بر او چیزی از پنهانها در ساعات شب و روز آن زندیق گفت پس چرا او را چشم درک نمیکند فرمود از جهت آنکه
فرق بوده باشد میان او و میان خلق او که بنگاه چشم درک میشوند از آن خلق درک میشود آن زندیق گفت پس تحدید نما
او را از برای من فرمود حدی از برای او نیست گفت چرا فرمود بعلت آنکه هر محدودی منتهی است بسوی حدی
و هر چه را حدی هست قابل زیادتی است و هر چه قابل زیادتی است قابل نقصان است و خدا نه محدود و نه قابل زیادت و نقصان
در او راه نیست و نه تجزی نیست و نه بوهم در نمی آید آن زندیق گفت پس خبر ده مرا از قول خود که خدا لطیف و سمیع
و بصیر و علیم و حکیم است چگونه میشود که کسی شنوا بوده باشد بدون گوش و بینا باشد بدون چشم و لطیف باشد
از غیر علاج دست و حکیم باشد بدون صنعت پس فرمود ابو الحسن علیه السلام که لطیف از برای ما است که صنعت
لطیف داشته باشیم آیا نمی بینی که مرد اراده عمل لطیفی را دارد پس گفته میشود که چه لطیف نموده فلان پس چگونه گفته نشود
از برای خالق جلیل لطیف که خلق نموده خلق لطیف جلیل را و ترکیب نموده در حیوان از خلق
روحهای او را و خلق فرموده هر جنسی را جدا از جنس او در صورت که نیست شبیه بعضی او به بعضی پس هر یکی لطفی است
از خالق لطیف خبیر در ترکیب صورت او بعد از آن نظر کردیم بسوی درختها و برداشتن آنها بارهای نیکو را از آنچه خورده
میشود و خورده نمیشود پس گفتیم آنکه خالق ما لطیف است نه مثل لطیف خلق خود در صنعت خود و گفتیم بتحقیق او
سمیع است مخفی نیست بر او صداهای خلق او از عرش تا زمین از ذره و بزرگتر از ذره در بیابانها و دریاها
و مشتبه نمیشود بر او لغتهای آنها پس گفتیم در این وقت آنکه او سمیع است نه بگوش و گفتیم که بصیر است نه بچشم
چونکه می بیند اثر مورچه سیاه کوچک را در شب تار بر روی سنگ سیاه و می بیند راه رفتن مورچه را

در شب تاریک و می بیند قدمهای او را و منافع او را و آثار شعاع و حسن نزول او را بر بلاد او و هیچ و [illegible] او را پس گفتم

این جهت جز از بصر است بحیثیتی که چشم شخص خلق فهم کنند راه و جز آنحضرت دست کشیده تا انکه آن زندیق اسلام

آورد و در حدیث مذکور است غیر آنچه ذکر شد حدیث نمود ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه از عمش محمد بن ابی القاسم از [illegible] ابن

هاشم از مختار بن محمد بن مختار همدانی از فتح بن یزید جرجانی از ابی الحسن علیه السلام که گفت سؤال نمودم او را از ادنی

معرفت پس فرمود علیه السلام اقرار باینکه خدائی نیست غیر از خدا و آنکه از برای او [illegible] است و ثابت و موجود است غیر فقید

و آنکه نیست شیء مثل او حدیث نمود ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه از محمد بن ابی عبدالله

کوفی از محمد بن اسمعیل برمکی از حسین بن حسن از بکر بن زیاد از عبدالعزیز بن مهتدی که گفت سؤال نمودم از حضرت رضا علیه السلام

از توحید پس فرمود هر کس قرائت نماید قل هو الله احد را و ایمان آورد بان بتحقیق شناخته توحید را پس گفتم

چگونه قرائت نماید فرمود چنانچه مردم قرائت مینمایند و زیاد نماید در ان کذلک الله ربی سه مرتبه

حدیث نمود ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن

خالد از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که گفت [illegible] پس [illegible] این [illegible] است

[illegible] پس فرمود [illegible] و [illegible] بتحقیق [illegible] و [illegible] نموده

[illegible] است حدیث نمود ما را تمیم بن عبدالله قرشی از پدرش از احمد بن علی انصاری از ابی الصلت هروی علیه السلام

که گفت سؤال نمود مأمون ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را از قول خدای عزوجل وهو

الذی خلق السموات والارض علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا پس فرمود خدای

تبارک خلق فرمود عرش را و آب را و ملائکه را پیش از خلقت آسمانها و زمین پس بودند ملائکه که استدلال

میکردند بنفس خود و بعرش و آب بر وجود خدای عزوجل بعد قرار داد خدا عرش خود را بر آب تا ظاهر نماید

این قدرت خود را بر ملائکه پس بدانند که خدا بر هر چیزی قادر است بعد بلند فرمود عرش را بقدرت خود و نقل

فرمود او را و قرار داد او را فوق آسمانهای هفت گانه بعد خلق فرمود آسمانها و زمین را در شش روز و خدا

مستولی بود بر عرش خود و قدرت داشت بر انکه خلق فرماید آنها را در یک طرفة العین لکن خلق فرمود

آنها را در شش روز تا ظاهر کند بر ملائکه آنچه بعضی از آنها خلق شده است بعد از بعضی پس استدلال نمایند



آنچه عبارت شده بر وجود خدای تعالی مرة بعد مرة و خلق نفرمود خدا عرش را بجهت حاجت بان چونکه خدا

بی نیاز است از عرش و از جمیع مخلوقات و وصف نمیشود بر بودن بر عرش از جهت آنکه جسم نیست بلند

مرتبه است خدا از انکه او را خلق او وصف توانند نمود بلندی بزرگ و اما قول خدای عزوجل لیبلوکم ایکم

احسن عملا پس خدای عزوجل خلق فرمود خلق خود را تا مبتلا فرماید ایشان را بتکلیف طاعت خود و عبادت خود

نه بر سبیل امتحان و تجربه چونکه خدا دانا است بهمه چیز پس مأمون گفت فرجت عنی فرج الله عنک

بعد عرض کرد این رسول الله پس چه چیز است معنی قول خدای عزوجل و لو شاء ربک لامن فی

الارض کلهم جمیعا افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین وما کان لنفس ان

تؤمن الا باذن الله حضرت فرمود حدیث نمود مرا پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن

علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام که مسلمانان برسول خدا

صلی الله علیه وآله عرض کردند که اگر اکراه فرمائی یا رسول الله هر کس را که مستطیع باشی از مردم بر اسلام هر آینه زیاد میشود

عدد ما و قوت بهم میرسانیم بر دشمن خود پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله نیستم من که ملاقات نمایم

خدا را و بدعتی گذاشته باشم که از جانب خدا امری نرسیده باشد و نیستم من از انانیکه تکلیف

چیزی بر کسی نمایند پس نازل فرمود خدای تبارک و تعالی بر پیغمبر صلی الله علیه وآله که ای محمد اگر خواسته بود پروردگار

هر آینه ایمان می آورد هر کسی که در زمین است همه ایشان تماما بر سبیل الجاء و اضطرار در دنیا چنانچه ایمان

خواهند آورد در نزد معاینه و دیدن عذاب در آخرت اگر چنین کنم مستحق نخواهند بود از من ثواب

و نه مدحی را ولکن اراده دارم آنکه ایمان بیاورند در حالت اختیار بدون اضطرار تا مستحق شوند از من نزدیکی

و کرامت و دوام خلود را در جنت خلد پس آیا تو اکراه مینمائی مردم را تا انکه بوده باشند مؤمنین و اما قول خدای عزوجل

وما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله پس نیست این بر سبیل تحریم ایمان بر کسی و لکن معنی است

نفسی ایمان نمی آورد مگر باذن خدا و مراد از اذن خدا امر خدا است آن نفس را بایمان و نبودن نفس

مکلفه و متعبده که مجبور بوده باشد در قبول ایمان و رد او بالجاء و اختیار فعل و فرمود خدا نفس را بایمان و قبول

تکلیف و تعبد را بعد شنیدن آن پس گفت مأمون فرجت عنی یا ابا الحسن فرج الله عنک پس فرمود

از قول خدای عزوجل الذین کانت اعینهم فی غطاء عن ذکری وکانوا لا یستطیعون سمعا
پس فرمود علیه السلام که پرده چشم منع نمیکند از یاد کردن و ذکر دیده نمیشود بچشم لیکن خدای عزوجل تشبیه فرموده است کافران
بولایت علی بن ابیطالب علیه السلام را بکوران چونکه بودند که سنگین میآمد ایشان را قول پیغمبر صلی الله علیه وآله در باره او فرمود که
ایشان استطاعت شنیدن او را نداشتند مامون گفت بود فرجت عنی فرج الله عنک حدیث نمود ما را
عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار رضی الله عنه از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان
گفت نوشتم بسوی حضرت رضا علیه السلام عریضه و سؤال نمودم او را از افعال بندگان که آیا مخلوق است
یا غیر مخلوق است پس جواب نوشت علیه السلام که افعال عباد مقدر است در علم خدا پیش از خلق عباد بدو هزار
سال حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد
از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از پدران خود از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله
هر کس ایمان بحوض من نداشته باشد پس وارد نمیسازد خدا او را بحوض من و هر کس ایمان نداشته باشد بشفاعت من
پس نمیرساند خدا او را شفاعت را بعد فرمود شفاعت من از برای اهل کبائر از امت من است اما نیکوکاران
پس نیست بر ایشان راهی گفت حسین بن خالد پس عرض کردم ای پسر رسول الله پس چه چیز است معنی قول خدای عزوجل
ولا یشفعون الا لمن ارتضی فرمود یعنی شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد خدا دین او را
گفت مصنف این کتاب که مؤمن آنکسی است که خشنود نماید او را حسنه و بد نماید او را سیئه از جهت قول
پیغمبر صلی الله علیه وآله که کسیکه خشنود نماید او را حسنه و بد نماید او را سیئه پس او مؤمن است و هر کس بد نماید او را
سیئه پشیمانی از برای او حاصل میشود بر آن سیئه و پشیمانی توبه است و توبه کننده مستحق شفاعت و آمرزش
است و هر کس بد نماید او را سیئه پس نیست مؤمن و هر گاه نبوده باشد مؤمن نخواهد بود مستحق شفاعت چون خدای
عزوجل پسندیده است دین او را حدیث نمود ما را محمد بن ابی القاسم المفسر رضی الله عنه از یوسف بن
محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدر خود از حسن بن علی از پدر خود علی بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود
علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن
الحسین علیه السلام در قول خدای عزوجل الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء فرمود

که قرار داده است زمین را ملایم طبعهای شما و موافق جسدهای شما و قرار نداده است او را بسیار گرم که بسوزاند شما را
و نه زیاد سرد تا خشک نماید شما را و نه زیاد خوشبو تا سبب درد سر شما شود و نه زیاد بدبو که معذب نماید شما را و نه زیاد
سست مثل آب تا غرق نماید شما را و نه زیاد سخت تا نتوانید در آن خانه و بناها بنا کنید و قبرهای مردهای خود را
بلکه قرار داده است در زمین از متانت چیزی را که منتفع شوید بآن و بایستید بر روی آن بدنهای شما و بناهای شما و قرار داد او را
مطیع و فرمان بردار تا بجهت خوابیدن شما و قبرهای شما و بسیار از منفعتهای شما پس از این جهت قرار داده است
زمین را فراش از برای شما بعد فرموده است والسماء بناء یعنی سقفی از بالای سر شما محفوظ که دور میزند
در او آفتاب و ماه و ستارگان از جهت منفعت شما بعد فرمود خدای عزوجل وانزل من السماء ماء یعنی باران
نازل از بلندی تا برسد بقلهای کوهها و تپه‌ها و دره‌ها و گودیها پس جدا جدا در زمین و از زمین آنکه بعد متفرق ساخت او را
باران ضعیف و آرام شده و باران ریزه لطیف متفرق رنگ رنگ فرو برد او را زمینهای شما و قرار نداده او را که نازل
شود بر شما یک قطعه پس فاسد نماید زمینهای شما و درختها و زراعتها و میوه‌های شما را بعد فرموده است عزوجل پس بیرون آورد بآن
از میوه‌ها رزق و روزی از برای شما یعنی از آنچه بیرون آورده است از زمین روزی از برای شما پس قرار ندهید
از برای خدا انداد یعنی اشباه و امثال از بتها آنچه که نه عقل دارد و نه میشنود و نه میبیند و قدرت بر چیزی ندارد
وانتم تعلمون یعنی بتحقیق که آنها قدرت ندارند بر چیزی از این نعمتهای جلیله که انعام فرموده است بر شما پروردگار شما
تبارک وتعالی حدیث نمود ما را محمد بن احمد سنانی رضی الله عنه از محمد بن ابی عبد الله کوفی از سهل بن زیاد آدمی
از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از امام علی بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود
بیرون آمد ابوحنیفه روزی از خدمت حضرت صادق علیه السلام پس روبرو آورد موسی بن جعفر علیه السلام پس
عرض کرد ای پسر از کیست معصیت فرمود ای فلان از سه احوال نیست یا از خداست و نیست از خدا چون
سزاوار نیست از برای خداوند کریم آنکه عذاب نماید بنده خود را با آنچه کسب نموده است یا آنکه میباشد از خدا
و بنده پس سزاوار نیست که شریک قوی ظلم نماید بر شریک ضعیف و یا آنکه میباشد از بنده و او از بنده است
پس اگر عقاب نماید او را خدای تعالی پس بسبب گناه او او را عذاب فرموده و اگر عفو نماید از او پس بکرم
و جود او است حدیث نمود ما را احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه از محمد بن حسن طائی از ابا سعید

سهل بن زیاد آدمی رازی از علی بن جعفر کوفی که گفت شنیدم آقای خود علی بن محمد را که میفرمود حدیث نمود مرا پدرم
محمد بن علی از پدر خود علی بن موسی الرضا از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن
الحسین بن علی علیهم السلام و حدیث نمود ما را عمر بن حافظ بغدادی از ابو القاسم اسحق بن جعفر علوی از ابو جعفر بن
محمد بن علی از سلیمان بن محمد قرشی از اسمعیل بن ابان از جعفر بن محمد از پدر خود از جد خود از علی علیه السلام
و حدیث نمود ما را ابو الحسن محمد بن ابراهیم بن اسحق فارسی عزائمی از ابو سعید احمد بن محمد بن رمیح النسوی
جرجانی از عبد العزیز بن اسحق بن جعفر در بغداد از عبد الوهاب بن عیسی مروزی از حسن بن علی بن محمد علوی از محمد بن
عبد الله بن نجیح از پدر خود از جعفر بن محمد از پدر خود از جد خود از پدر خود علیهم السلام و حدیث نمود ما را احمد بن
...ان از حسن بن علی السکری از محمد بن زکریای جوهری از عباس بن بکار ضبی از ابو بکر هذلی از عکرمه از ابن
عباس که گفت چون برگشت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام از صفین برخاست در خدمت آنحضرت پیرمردی
که حاضر شده بود جنگ صفین را پس عرض نمود یا امیر المؤمنین خبر ده ما را از این سفر ما آیا بقضا و قدر خدا بود
و فرمود رضا علیه السلام در روایت خود از پدران خود از حسین بن علی علیهم السلام داخل شد مردی از اهل عراق بر امیر المؤمنین
پس عرض کرد خبر ده ما را از بیرون رفتن ما بسوی اهل شام آیا بقضا و قدر خدا بود پس فرمود امیر المؤمنین علیه السلام
بلی ای شیخ پس قسم بخدا که بالا نرفتید تلی و فرود نیامدید بطن وادی را مگر بقضا خدا و قدر او پس آن شیخ عرض نمود
در نزد خدا حساب میکنم رنج خود را یا امیر المؤمنین پس فرمود علیه السلام مهلا یا شیخ شاید تو گمان کنی قضاء حتم
و قدر لازم را اگر چنین بود هر آینه باطل میشد ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر و هر آینه ساقط میشد معنی وعد
و وعید و ملامت نمیکرد گناهکار را و ستایش نمیکرد نیکوکار را بلکه نیکوکار هر آینه سزاوارتر بود بملامت از بدکار و بدکار
اولی باحسان از نیکوکار این گفتار بت پرستان و سپاه شیطان و گواهان دروغ و کوری از راه راست و ایشانند قدریه این امت و مجوس آن ای شیخ
بتحقیق خداوند تکلیف فرموده است از روی اختیار و نهی فرموده است از روی تحذیر و عطا فرموده است بر کم بسیار را و معصیت
نشده از روی مغلوبیت و کسی را او فرمانبرداری نکرده است از روی اکراه و خلق نفرموده است آسمانها و زمین را و آنچه میان اینهاست باطل این گمان کسانی است
که کافر شدند پس وای برای کسانی که کافر شدند از آتش پس بر خاست آن شیخ و گفت انت الامام

الذی

الذی نرجو بطاعته یوم النشور من الرحمن غفرانا اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا
جزاک ربک بالاحسان احسانا فلیس معذرة فی فعل فاحشة قد کنت راکبها فسقا
وعصیانا لا لا ولا قائل ناهیه اوقعه فیها عبدت اذا یا قوم شیطانا ولا احب
ولا شاء الفسوق ولا قتل الولی له ظلما وعدوانا انی یحب وقد صحت عزیمته ذو
العرش اعلن ذاک الله اعلانا محمد بن عمر ... ذکر کرده است در آخر این حدیث عبارتی را
حدیث نمود ما را ابو منصور احمد بن ابراهیم بن بکر خوزی نیشابوری از ابو اسحق ابراهیم بن محمد بن مروان خوزی از
جعفر بن محمد بن زیاد خوزی فقیه از احمد بن عبد الله هروی شیبانی از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از پدران خود از علی
علیه السلام فرمود شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود خدای عز و جل میفرماید هر که ایمان نیاورد بقضا و قدر من پس باید غیر از مرا خدای خود
اختیار کند و حدیث نمود ما را حسین بن محمد اشنانی رازی عدل در بلخ از علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان فراء از
علی بن موسی الرضا از پدر خود از پدران خود از حسین بن علی علیهم السلام فرمود شنیدم سؤال نمود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام را پس گفت خبر ده مرا از آنچه نیست از برای خدا او از آنچه نیست در نزد خدا و از آنچه نمیداند او را خدا
پس فرمود علی علیه السلام اما آنچه نمیداند او را خدا او قول شما است که عزیر پسر خدا است و خدا از
برای خود او را فرزندی نمیداند و اما آنچه در نزد خدا نیست پس او ظلم بر بندگان است و اما آنچه نیست از برای خدا
پس شریک است برای خدا پس گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و حدیث
نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم از احمد بن سلیمان گفت سؤال نمود مردی ابا الحسن
علیه السلام را و او در طواف بود پس گفت خبر ده مرا از جواد پس فرمود بتحقیق از برای کلام تو دو وجه است
پس اگر سؤال میکنی از مخلوق پس بتحقیق جواد آنکسی است که ادا نماید آنچه را که خدا بر او واجب نموده است و بخیل
آنکسی است که بخل ورزد در آنچه خدا بر او واجب نموده است و اگر قصد داری خالق را پس او جواد است چه عطا فرماید
و چه منع نماید بعلت آنکه اگر عطا فرماید به بنده عطا فرموده است چیزی را که نیست از برای او و اگر منع نماید منع نماید
چیزی را که نیست از برای او و حدیث نمود ما را حسین بن ابراهیم بن احمد مؤدب رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن
هاشم از پدر خود از علی بن معبد از حسین بن خالد از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از پدران خود

از علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود شنیدم رسول خدا را صلعم که فرمود است خدای عز و جل هر کس راضی نشود
بقضای من و ایمان نیاورد بتقدیر من پس باید طلب کند الهی غیر از من و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر قضائی از خدای
عز و جل فرموده است خیری است از برای مومنین ۞ حدیث نمود ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی
از ابو ذکوان گفت شنیدم ابراهیم بن عباس را که میگفت شنیدم حضرت رضا علیه السلام وقتی سئوال نموده
بود او را مردی آیا خدا تکلیف میکند بندگان خود را آنچه را طاقت آن را نداشته باشند پس فرمود علیه السلام خدا
عادلتر است از این پس گفت آیا قدرت دارند بندگان بر هر چیزی که اراده او نمایند فرمود ایشان عاجز
ترند از این ۞ حدیث نمود ما را ابو الحسن محمد بن عمرو بن علی البصری از ابو الحسن علی بن الحسن بن علی از ابو الحسن علی
بن مهرویه قزوینی از ابو احمد غازی از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش از پدران خود از حسین بن
علی علیه السلام فرمود شنیدم پدرم امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام را که میفرمود اعمال بر سه احوال است
فرائض است و فضائل و معاصی اما فرائض واجبات است پس بامر خداست و برضای خدای تعالی است
و بتقدیر و خواست و علم اوست و اما فضائل پس نیست بامر خدا و لکن برضای خداست و بقضا و تقدیر و خواست
و بعلم خداست و اما معاصی پس نیست بامر خدا و لکن بتقدیر خدا و بعلم خداست و نهی خداست نه برضای خدا
و اما آنچه هست عقاب میفرماید خدا بر آن ۞ حدیث نمود ما را احمد بن ابراهیم بن هارون قاضی در مسجد کوفه
از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابو الحسن
علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت عرض کردم یا ابن رسول الله تحقیق مردم نسبت میدهند ما را بسوی قول
تشبیه و جبر بعلت آنچه روایت شده است از اخبار در این باب از پدران بزرگوار تو ائمه علیهم السلام پس
فرمود ای ابن خالد خبر ده مرا از آنکه اخبار روایت کرده در این باب از پدران من بیشتر است یا آنچه روایت شده است
در این باب از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس عرض کردم که آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است
در این باب بیشتر است پس فرمود باید بگویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرموده است بتشبیه و جبر
عرض کردم ایشان میگویند که رسول خدا نفرموده است چیزی از اخبار را و بر او بسته اند و از او صلی الله علیه و آله روایت
نموده اند حضرت فرمود پس میگویند همین را در باره پدران من که ایشان نگفته اند هیچ چیز از این اخبار را

و با ایشان گفته اند بعد فرمود علیه السلام هر که قائل بتشبیه و جبر باشد او مشرک است و ما از او بیزاریم در دنیا و آخرت
ای ابن خالد بتحقیق وضع نموده اند اخبار را در تشبیه و جبر غلات که خوار نموده اند ما را و روایت کرده اند ایشان کوچک شمرده اند عظمت
بزرگ خدا را پس هر کس دوست دارد ایشان را ما را دشمن داشته است و هر کس دشمن داشته ایشان را ما را دوست
داشته است و هر کس پیوند با ایشان نماید با ما دشمنی نموده است و هر کس دشمنی با ایشان نماید با ما نیکوئی نموده است
و هر کس با ایشان وصل نماید از ما قطع کرده است و هر کس از ایشان قطع نماید با ما وصل نموده و هر کس جفا نماید
با ایشان با ما احسان نموده است و هر کس با ایشان احسان نماید با ما جفا نموده است و هر کس اکرام ایشان نماید ما را اهانت
نموده است و هر کس اهانت ایشان نماید ما را اکرام نموده است و کسیکه قبول ایشان نماید ما را رد نموده است و کسیکه رد ایشان
نماید ما را قبول نموده است و کسیکه با ایشان نیکوئی نماید با ما بدی کرده است و کسیکه با ایشان بدی نماید با ما احسان نموده است و کسیکه
تصدیق ایشان کند تکذیب نموده است ما را و کسیکه تکذیب ایشان نماید تصدیق ما کرده است و هر کس عطا با ایشان
نموده است ما را محروم کرده و هر کس محروم نماید ایشان را با ما عطا نموده است ای پسر خالد هر کس از شیعیان ما است
پس باید نگیرد از ایشان دوستی و نه یاوری ۞ حدیث نمود ما را جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه از حسین بن
محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی وشا از ابو الحسن الرضا علیه السلام گفت سئوال نمودم از آن
حضرت را پس عرض کردم خدای تعالی تفویض امر نموده است به بندگان فرمود خدا اعز از این است عرض کردم پس
جبر نموده است ایشان را بر معاصی فرمود خدا اعدل و احکم است از این بعد فرمود علیه السلام فرموده است
خدای عز و جل ای پسر آدم من اولی ام بحسنات تو از تو و تو اولی به سیئات خود از من کردی معاصی را
بقوه ای که من در تو قرار دادم ۞ حدیث نمود ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق مؤدب از احمد بن علی انصاری از
عبد السلام بن صالح هروی گفت شنیدم ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را که میفرمود هر کس قائل
بجبر است پس عطا مکنید او را از زکوة چیزی و قبول مکنید شهادت او را بدرستیکه خدای تبارک و تعالی
فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نمیکند خدا نفسی را بیش از طاقت او
و کسب نمیکند هیچ نفسی مگر بر خود او و لا تزر وازرة وزر اخری ۞ حدیث
نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش از سلیمان بن جعفر جعفری

از ابی الحسن الرضا علیه السلام گفت که ذکر شد نزد او جبر و تفویض پس فرمود علیه السلام آیا عطا نکنم شما را در این
باب قاعده که اختلاف نکنید در آن و مخاصمه ننماید شما را بر آن قاعده مگر آنکه غلبه نمایید بر او همه عرض
کردیم فدای تو شویم اگر خواهی پس فرمود بتحقیق خدای عزوجل اطاعت کرده نشده است باکراه و معصیت کرده نشده است
بغلبه و مهمل نگذاشته است بندگان خود را در ملک خود او است مالک آنچه را تملیک مردم نموده و قادر بر آنچه
قدرت داده است ایشان را بر آن پس اگر مامور شوند بندگان بطاعت خدا نخواهد بود خدا از آن [illegible] و نه از آن مانع
و اگر نهی شوند از معصیت پس اگر خواهد خدا که حایل شود میان ایشان و میان آن فعل میشود و اگر حایل نشود و بکار آورند
آن را پس خدا ایشان را داخل در آن معصیت ننموده است بعد فرمود علیه السلام که هر کس ضبط نماید اطراف
این کلام را پس او غلبه مینماید بر هر کس که مخالفت او نماید حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه و محمد بن حسن بن
احمد بن ولید رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از ابی الحسن
الرضا علیه السلام گفت عرض کردم که بعضی از اصحاب ما قائل بجبرند و بعضی قائل باستطاعه هستند پس
فرمود از برای من بنویس فرموده است خدای تبارک و تعالی ای پسر آدم بمشیت من اراده کردی تو صاحب مشیت
و بقوت من بجا آوردی فرایض مرا و بنعمت من قوت بهم رسانیدی بر نافرمانی من قرار دادم ترا شنوا
و بینا و توانا آنچه رسیده است ترا از حسنه پس از خدا است و آنچه رسیده است ترا از سیئه
پس از نفس تو است و این جهت است که من اولی هستم بحسنات تو از تو و تو اولی هستی بسیئات خود از من
و این جهت است که من مسئول کرده نمیشوم از آنچه میکنم و ایشان مسئول کرده میشوند بتحقیق منتظم کردم از برای تو آنچه
را خواسته باشی حدیث نمود ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه از محمد بن یعقوب
کلینی از علی بن محمد معروف بعلان از محمد بن عیسی از حسین بن خالد از ابی الحسن الرضا علیه السلام
آنکه فرمود بدان خدا ترا تعلیم خیر نماید بتحقیق خدای تبارک و تعالی قدیم است و مراد از قدم صفتی است
که دلالت کننده عاقل را بر اینکه چیزی پیش از خدا نیست و چیزی با خدا در دوام نیست خدا است
و باطل شود قول کسیکه گمان کرده است که چیزی پیش از خدا یا با خدا است چون اگر با خدا چیزی باشد
در بقای خدا عار نیست که خدا خالق او شود بعلت آنکه همیشه با او است پس چگونه میشود خدا خالق او شد

و اگر چیزی پیش از خدا میبود آن چیز اول میبود نه خدا و اقدم او بود پس چگونه خالق شود بعد وصف فرموده
خدا خود را تبارک و تعالی باسمهای چند که بخوانند او را خلق و امکان داد خلق را بسؤال او بآنها و بخواندن او بآنها
بعبادات و تقرب بسوی خود تا آنکه بخوانند خدا را بآن اسمها پس نامید خود را سمیع و بصیر و قادر و قاهر
و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و آنچه شبیه اینها است پس چون
دیدند این اسمها را غالیان مکذبین و حال آنکه شنیده بودند از ما حدیث میکردیم از خدا آنکه چیزی نیست مثل او
و چیزی نیست که حال او مثل حال او باشد گفتند خبر دهید ما را چگونه گمان کردید که نیست مثلی از برای خدا و نه شبیهی چگونه
شراکت نموده در اسماء حسنی او پس باید شبیه باشد بتحقیق این اسماء پس بتحقیق در این دلیل است
بر آنکه شما شریک اویند در کل حالات او یا بعض حالات او چون بعض جمع نموده است شما را با خدا این
اسماء حسنه و جواب ایشان این است که خدای تبارک و تعالی الزام فرموده بندگان اسمی چند از اسمهای خود
بر خلاف معانی و این چنین است که جمع میکند اسم واحد دو معنی مختلف را و شاهد این استعمال لفظ جاری است
در نزد همه مردم و این قسم خطاب فرموده است خدای عزوجل خلق خود را پس تکلم نموده است ایشان را
بچیزی که تعقل او مینموده باشند تا حجت بر ایشان ثابت شود در تضییع آنچه را ضایع نموده زیرا که گفته میشود از برای مرد
سگ و حمار و گاو و شکر و حنظل و شیر و همه این الفاظ بر خلاف معانی خود استعمال شده چون انسان
شیر و سگ نیست فافهم رحمک الله و بتحقیق نامیده شده است خدا عالم بغیر از علم حادثی که
باو اشیا را دانا شده و نه او استعانت جوید بر حفظ آنچه پیش او آید از امور و فکر [illegible] آنچه خلق [illegible]
خلق نموده و بر هم خورد و لیت آنچه فانی شده است از خلق و گذشته است چنانچه اگر آن علم حاضر نباشد
او را و سبب یقین او نشود بوده باشد جاهل ضعیف چنانچه خلق او نامیده میشوند بعلم از جهت علم
حادث چون بوده پیش از او جاهل و بسا [illegible] مفارقت نماید اشیا پس برگردد بجاهلی
لکن نامیده شده است خدا عالم بجهت آنکه جاهل نیست بچیزی [illegible] پس جمع نموده اسم عالم خالق
و مخلوق را در اسم [illegible] و مختلف است معنی چنانچه [illegible] نامیده میشود پروردگار ما
سمیع و بصیر نه بجهت آنکه [illegible] میشنوم قدرت [illegible] داریم

پس سمیع الاطلاق بر او و خدا بر آن کس معنی تا گفت و مجمل آنست بصر پس خدا بصیر است که بر همه چیز
اشیاء را چنانچه با اسم هم چشم می‌بینیم و نگرده‌ای از او نفی نمی‌کنیم پس معنی بصیر بودن خدا اینست
جاهل نیست بچیزی که ممکن است نظر نمودن باو پس جمع نموده‌ایم خدا و خلق در اسم و مختلف شده معنی
و معنی آنکه خدا قائم است اینست که برپا ایستاده است و بعد شدن ایستادن بساق و پا بلکه
مراد اینست که خدا حافظ و نگهبان اشیاء است چنانچه این معنی نیز در مخلوقات استعمال شده است
مثل آنکه گفته شده فلان کس قائم با امر ماست اما خدا قائم بر همه نفسی است بانچه کسب نموده و قائم در
کلام مردم بمعنی باقی نیز آمده چنانچه تقام اخبار از کفایت نیز شنیده شده [illegible] که بایست با مر فلان
کفایت [illegible] پس جمع [illegible] بحلاف [illegible] و مراد از لطیف
[illegible] لطیف [illegible]
شده از اللطف عنی هذا الامر و لطف فلان فی مذهبه [illegible]
و لطیف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ظهرت علی اعدائه و اظهرنی الله علی خصمی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تجربه و توصیف پس جمع [illegible] اسم [illegible] معنی جمع شده [illegible]

احاطه خدا است بر باطن همه اشیاء از جهت علم و حفظ و تدبیر و باطن از مخلوقات بمعنی فرو رفته و پنهان
شده باشد در چیزی پس جمع نموده اسم و مختلف شده معنی و اما قاهر پس تحقیق نیست بمعنی علاج و تعب
و حیله و مدارا و مکر چنانچه قاهر شده‌اند بعضی از بندگان بر بعضی پس مقهور از ایشان برمی‌گردد قاهر و قاهر
مقهور میگردد [illegible] مراد از قاهر بودن خدا اینست که جمیع مخلوقات با لباس ذلت پیش او پوشیده‌اند و ممکن از
امتناع آنچه اراده نماید نیستند بیرون [illegible] از آنچه اراده نموده یک طرفة العین غیر از آنکه [illegible] بعد بیش
پس بود او است و قاهر از ما مخلوقات بر وصفی است که ذکر شد پس جمع نموده‌ایم اسم با اختلاف معنی و همچنین
است جمیع اسماء اگرچه ما جمیع آنها را اسم نبرده‌ایم پس تحقیق اکتفا میکنیم با آنچه القا نموده‌ایم بسوی تو و الله
عون ما و عون تو است در ارشاد ما و توفیق ما خطبه از حضرت رضا علیه السلام در توحید است حدیث نمود ما را
محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن عمرو کاتب از محمد بن زیاد القلزمی از محمد بن ابی زیاد الجدی صاحب
الصلاة بجده گفت حدیث نمود مرا محمد بن یحیی بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام که شنیدم ابا الحسن
الرضا علیه السلام را که تکلم میفرمود با این در نزد مأمون در توحید گفت ابن ابی زیاد و روایت نمود مرا این
کلام را و احمد بن محمد بن احمد بن عبدالله علوی [illegible] ایشان و غفاری بعض ایشان از قاسم بن ایوب علوی
که مأمون چون اراده نمود که خلیفه قرار دهد حضرت رضا علیه السلام را جمع نمود بنی هاشم را پس گفت بتحقیق
اراده نموده‌ام که حضرت رضا را خلیفه خود بعد از خود قرار دهم پس حسد بردند او را بنی هاشم و گفتند
آیا سفیه را قرار میدهی و حال آنکه نادان است به تدبیر امر خلافت [illegible]
[illegible] پس [illegible] بخدمت حضرت و تشریف آورد
آن بزرگوار پس بنی هاشم عرض نمودند یا ابا الحسن بالای منبر برو و برپا کن از برای ما علم و نشانه که خدا را
عبادت نمائیم برای او پس بالا رفت آنحضرت علیه السلام و نشست [illegible] بدون آنکه تکلم فرماید و از
روی [illegible] پس حرکت فرمود [illegible] و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و صلوات
فرستاد بر حضرت رسالت پناه و آل او علیهم السلام بعد فرمود علیه السلام اول عبادة الله
معرفته واصل معرفة الله توحیده ونظام توحید الله نفی الصفات عنه لشهادة

العقول ان كل صفة وموصوف مخلوق وشهادتها ان كل موصوف ان له خالقا ليس بصفة ولا موصوف
وشهادة كل صفة وموصوف بالاقتران وشهادة الاقتران بالحدث وشهادة الحدث بالامتناع
من الازل الممتنع من الحدث فليس الله من عرف بالتشبيه ذاته ولا اياه وحد من اكتنهه ولا حقيقته
اصاب من مثله ولا به صدق من نهاه ولا صمد صمده من اشار اليه ولا اياه عنى من
شبهه ولا له تذلل من بعضه ولا اياه اراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع وكل قائم في سواه
معلول بصنع الله يستدل عليه وبالعقول يعتقد معرفته وبالفطرة تثبت حجته خلق الله الخلق
حجابا بينه وبينهم ومباينته اياهم مفارقته انيتهم وابتداؤه اياهم دليل على ان لا ابتداء له
لعجز كل مبتدإ عن ابتداء غيره وادوه اياهم دليل على ان لا اداة فيه لشهادة الادوات بفاقة المادين
فاسماؤه تعبير وافعاله تفهيم وذاته حقيقة وكنهه تفريق بينه وبين خلقه وغيوره تحديد لما سواه
فقد جهل الله من استوصفه وقد تعداه من اشتمله وقد اخطأه من اكتنهه ومن قال كيف فقد شبهه
ومن قال لم فقد علله ومن قال متى فقد وقته ومن قال فيم فقد ضمنه ومن قال الام فقد نهاه ومن
قال حتى م فقد غياه ومن غياه فقد غاياه ومن غاياه فقد جزاه ومن جزاه فقد وصفه ومن وصفه
فقد الحد فيه ولا يتغير الله بانغيار المخلوق كما لا يتحدد بتحديد المحدود احد لا بتاويل عدد
ظاهر لا بتاويل المباشرة متجل لا باستهلال رؤية باطن لا بمزايلة مباين لا بمسافة قريب لا بمداناة
لطيف لا بتجسم موجود لا بعد عدم فاعل لا باضطرار مقدر لا بحول فكرة مدبر لا بحركة مريد
لا بهمامة شاء لا بهمة مدرك لا بمجسة سميع لا بآلة بصير لا باداة لا تصحبه الاوقات ولا تتضمنه الاماكن
ولا تاخذه السنات ولا تحده الصفات ولا تقيده الادوات سبق الاوقات كونه والعدم وجوده
والابتداء ازله بتشعيره المشاعر عرف ان لا مشعر له وبتجهيره الجواهر عرف ان لا جوهر له وبمضادته
بين الاشياء عرف ان لا ضد له وبمقارنته بين الامور عرف ان لا قرين له ضاد النور بالظلمة
والجلاية بالبهم والجسو بالبلل والصرد بالحرور مؤلف بين متعادياتها مفرق بين متدانياتها
دالة بتفريقها على مفرقها وبتاليفها على مؤلفها ذلك قول الله عز وجل ومن كل شيء خلقنا

زوجين لعلكم تذكرون ففرق بها بين قبل وبعد ليعلم ان لا قبل له ولا بعد شاهدة بغرائزها
ان لا غريزة لمغرزها دالة بتفاوتها ان لا تفاوت لمفاوتها مخبرة بتوقيتها ان لا وقت لموقتها
حجب بعضها عن بعض ليعلم ان لا حجاب بينه وبينها غيرها له معنى الربوبية اذ لا مربوب وحقيقة
الالهية اذ لا مألوه ومعنى العالم ولا معلوم ومعنى الخالق ولا مخلوق وتاويل السمع ولا مسموع
ليس مذ خلق استحق معنى الخالق ولا باحداثه البرايا استفاد معنى البارئية كيف ولا تغيبه مذ
ولا تدنيه قد ولا تحجبه لعل ولا توقته متى ولا تشمله حين ولا تقارنه مع انما تحد الادوات
انفسها وتشير الالة الى نظائرها وفي الاشياء يوجد فعالها منعتها منذ القدمة وحمتها
قد الازلية وجنبتها لولا التكملة افترقت فدلت على مفرقها وتباينت فاعربت عن مباينها لما تجلى صانعها
للعقول وبها احتجب عن الرؤية واليها تحاكم الاوهام وفيها اثبت غيره ومنها انيط الدليل
وبها عرفها الاقرار وبالعقول يعتقد التصديق بالله وبالاقرار يكمل الايمان به ولا ديانة
الا بعد معرفة ولا معرفة الا باخلاص ولا اخلاص مع التشبيه ولا نفي مع اثبات الصفات
للتشبيه فكل ما في الخلق لا يوجد في خالقه وكل ما يمكن فيه يمتنع في صانعه لا يجري عليه الحركة والسكون
وكيف يجري عليه ما هو اجراه او يعود فيه ما هو ابتدأه اذا لتفاوتت ذاته ولتجزأ كنهه ولامتنع
من الازل معناه ولما كان للبارئ معنى غير معنى المبروء ولو حد له وراء اذا حد له امام ولو التمس له
التمام اذا لزمه النقصان كيف يستحق الازل من لا يمتنع من الحدث وكيف ينشئ الاشياء من
لا يمتنع من الانشاء اذا لقامت فيه آية المصنوع ولتحول دليلا بعد ما كان مدلولا عليه ليس في
محال القول حجة ولا في المسألة عنه جواب ولا في معناه لله تعظيم ولا في ابانته عن الخلق ضيم الا بامتناع
الازلي ان يثنى وما لا بدء له ان يبدأ لا اله الا الله العلي العظيم كذب العادلون بالله وضلوا ضلالا بعيدا
وخسروا خسرانا مبينا وصلى الله على محمد واهل بيته الطاهرين باب سی‌ام از اخبار در ذکر مجلس حضرت
رضا علیه السلام با اهل سایر ادیان و اصحاب مقالات در توحید در نزد مامون حدیث نمود مرا ابو جعفر محمد بن علی بن
احمد فقیه قمی ثم ایلاقی رضی الله عنه گفت حدیث نمود مرا ابو محمد حسن بن محمد بن علی بن صدقه قمی گفت حدیث نمود مرا ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز الانصاری الکجی

گفت حدیث نمود ما را کسی که شنیده بود از حسن بن محمد نوفلی [illegible] میگفت چون که وارد شد علی بن موسی الرضا علیه السلام
بر مامون امر نمود فضل بن سهل را که جمع نماید برای او اصحاب مقالات مانند جاثلیق که بزرگ نصاری است و راس الجالوت
که بزرگ یهود است و بزرگان صابئین که بر دین نوح علیه السلام بوده اند و هربذ اکبر که بزرگ مجوس است و اصحاب زردشت
و نسطاس رومی و طبیب است و همه متکلمین تا بشنود کلام حضرت رضا علیه السلام را و [illegible] پس جمع نمود فضل بن سهل ایشان را
بعد اعلام نمود مامون را از اجتماع ایشان پس مامون ایشان را طلبید و چنانکه اظهار محبت به ایشان نموده بعد گفت از برای ایشان
که تحقیق من شما را جمع نمودم از جهت امر شایسته و خوب و دوست میدارم که مناظره نمائید با این پسر عم من که آمده است نزد
من از مدینه پس چون فردا شود صبح بیائید [illegible] و کسی از شما تخلف ننماید [illegible]
صبح ان شاء الله امیر المؤمنین [illegible] گفت حسن بن محمد نوفلی [illegible] ابو الحسن الرضا علیه السلام مشغول [illegible] ناگاه
[illegible] ابو الحسن الرضا علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible] مامون ترا سلام میرساند
و میگوید فدای تو گردم [illegible] جمع شده اند [illegible] اصحاب مقالات و اهل ادیان و متکلمین از جمیع ملل پس [illegible]
در صبح [illegible] تشریف [illegible] جواب کلام ایشان [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] پس فرمود ابو الحسن علیه السلام [illegible] سلام [illegible] و بگو [illegible]
صبح [illegible] گفت حسن بن محمد نوفلی پس چونکه رفت [illegible] آنحضرت [illegible] پس فرمود [illegible] ای نوفلی [illegible] عراقی
و اهل عراق صاحب [illegible] در خیال [illegible] که اصحاب مقالات جمع نموده است
عرض کردم [illegible] اراده نموده است [illegible] امتحان [illegible] مقدار [illegible] فضل تو را [illegible]
در کار [illegible] بنای امر [illegible] است [illegible] پس فرمود چه چیز است [illegible]
عرض کردم اصحاب کلام و بدعت [illegible] علماء [illegible] انکار [illegible] اصحاب مقالات
و متکلمین و اهل شرک اصحاب انکار و بهت هستند [illegible] احتجاج [illegible] ایشان [illegible] خدا [illegible]
[illegible] محمد [illegible] ثابت [illegible] پیغمبری او را [illegible] چنین است [illegible]
در حجت بر ایشان [illegible] و غلط [illegible]
و حیرت [illegible] و غلط [illegible]

میگذارد

میگذارد او را بجا پس [illegible] ایشان [illegible] پس [illegible] فرمود آنحضرت علیه السلام [illegible] قطع حجت
نماید [illegible] عرض کردم [illegible] قسم [illegible] ترسیده ام [illegible] امید دارم که خدا ترا بر ایشان غالب گرداند [illegible]
پس فرمود [illegible] ای نوفلی [illegible] دوست میداری که بدانی [illegible] پشیمان میشود عرض کردم بلی فرمود [illegible]
احتجاج [illegible] اهل تورات به توراتشان و بر اهل انجیل بانجیلشان و بر اهل زبور به زبورشان و [illegible]
[illegible] و بر هرابزه بفارسی ایشان
و بر اهل روم برومیه ایشان و بر اصحاب مقالات بزبانهای خود ایشان پس [illegible] قطع [illegible]
حجت او را [illegible] مامون [illegible]
نیست [illegible] لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
پس [illegible] صبح [illegible] فضل بن سهل [illegible] آنحضرت [illegible] انتظار [illegible]
[illegible] تشریف [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] وضو [illegible] آنحضرت [illegible] وضو [illegible]
[illegible] تشریف آورد [illegible] مامون [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت علیه السلام
[illegible] مامون [illegible] محمد بن جعفر و جمیع بنی هاشم [illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible] مامون
[illegible] آنحضرت [illegible] پس مامون [illegible]
آنحضرت [illegible] جاثلیق [illegible] بزرگ نصاری [illegible] گفت [illegible] پسر عم من علی بن موسی بن جعفر
و او از اولاد فاطمه دختر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله است و پسر علی بن ابیطالب علیه السلام است [illegible] دوست میدارم
[illegible] جاثلیق گفت [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] پس حضرت علیه السلام [illegible]
احتجاج [illegible] بانجیل تو [illegible] اقرار [illegible] جاثلیق گفت [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] اقرار [illegible] پس حضرت فرمود [illegible]

و اشنودی جواب خود را پس جاثلیق گفت که چه میفرمایی در نبوت عیسی و کتاب عیسی آیا انکار میفرمایی از این دو چیز حضرت
علیه السلام فرمود که من اقرار دارم بنبوت عیسی و کتاب او و آنچه بشارت داده است بآن امت خود را و اقرار نمودند باو
حواریون و کافرم بنبوت هر عیسی که اقرار نکرده باشد بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و بکتاب او و بشارت نداده باشد
باو امت خود را گفت جاثلیق آیا نیست که قطع میکنند کار را بدو شاهد عادل حضرت فرمود چرا جاثلیق گفت پس اقامه کن
دو شاهد از غیر اهل ملت خود بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله از کسانی که منکر نباشند او را نصرانیه و سئوال کن مثل این را
از غیر اهل ملت ما حضرت علیه السلام فرمود حالا انصاف دادی ای نصرانی آیا قبول نمیکنی عادلی را که مقدم بود در نزد
مسیح عیسی بن مریم علیه السلام گفت جاثلیق کیست این عادل نام ببر او را فرمود چه میگویی در یوحنای دیلمی جاثلیق گفت به به ذکر نمودی دوست ترین
مردم را بسوی مسیح حضرت علیه السلام فرمود پس قسم میدهم ترا که آیا انجیل ناطق است باینکه یوحنا گفت که مسیح
خبر داد مرا بدین محمد عربی صلی الله علیه و آله و بشارت داد مرا باو که بعد از او خواهد بود پس بشارت دادم من باو حواریین را
پس ایمان آوردند باو گفت جاثلیق بتحقیق ذکر کرده است این را یوحنا از مسیح و بشارت داده است بنبوت مردی و باهل
بیت او و وصی او و معین نکرده است زمان او را و مشخص ننموده است اسم او را که بشناسیم ایشان را حضرت
علیه السلام فرمود پس اگر بیاورم ترا کسی که قادر باشد بر خواندن انجیل و بخواند بر تو ذکر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت و امت او را
آیا ایمان می آوری باو گفت [illegible] جواب [illegible] حضرت فرمود به نسطاس رومی که چگونه است حفظ تو سفر سیم انجیل را
گفت حفظ دارم او را بعد ملتفت شد بسوی راس الجالوت و فرمود که آیا تو قرائت انجیل نمیکنی گفت چرا قسم بجان خودم
بخوان بر من سفر سیم را پس اگر بوده باشد در او ذکر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و امت او پس شهادت بده از برای من
و الا فلا بعد قرائت فرمود حضرت علیه السلام سفر سیم را تا اینکه رسید بذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاد بعد فرمود علیه السلام ای نصرانی
سئوال میکنم ترا بحق مسیح و مادر او آیا دانستی که من عالم بانجیل گفت بلی بعد تلاوت فرمود بر او ذکر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او
و امت او را بعد فرمود علیه السلام چه میگویی ای نصرانی این قول عیسی بن مریم است پس اگر تکذیب نمایی آنچه ناطق است باو انجیل
پس تکذیب نموده موسی و عیسی علیهما السلام را و هر زمان که انکار نمایی این ذکر را واجب میشود قتل تو چونکه کافر شده بپروردگار
و بپیغمبر خود و بکتاب خود گفت جاثلیق انکار نمیکنم آنچه را که ظاهر شده از برای من در انجیل و بدرستیکه اقرار دارم حضرت علیه السلام فرمود
شاهد باشید بر اقرار او بعد فرمود ای جاثلیق سئوال نما از آنچه میخواهی جاثلیق گفت خبر ده مرا از حواریین عیسی بن مریم چند نفر بودند

و هم در انجیل چند کس بود حضرت علیه السلام فرمود بر دانا واقع شدی اما حواریون پس دوازده نفر بودند و افضل و اعلم ایشان
لوقا بود و اما علمای نصاری پس سه نفر بودند یوحنای اکبر در اج و یوحنا در قرقیسیا و یوحنای دیلمی در رجاز و نزد اوست ذکر
پیغمبر صلی الله علیه و آله و ذکر اهل بیت او و امت او و اوست که بشارت داد امت عیسی و بنی اسرائیل را بپیغمبر بعد فرمود علیه السلام
ای نصرانی والله بتحقیق که ما ایمان داریم بعیسی آنچنانکه ایمان داشته است بمحمد صلی الله علیه و آله و عیب نمیکنیم از عیسی شما چیزی مگر
ضعف او و کمی روزه و نماز او را جاثلیق گفت والله فاسد نمودی علم خود را و ضعیف نمودی امر خود را و گمان نمیکردم چنین بود
که تو اعلم اهل اسلام باشی حضرت علیه السلام فرمود چرا جاثلیق گفت چگونه فرمودی که عیسی ضعیف بود و روزه اش کم بود و نمازش کم
بود و حال آنکه عیسی افطار ننموده هرگز روزی را و نخوابیده است شبی را هرگز و همیشه روزها را روزه دار و شبها را نماز
ایستاده بود حضرت علیه السلام فرمود پس از برای که روزه میگرفت و نماز میکرد و کی گفت جاثلیق منقطع شد و ساکت شد حضرت
علیه السلام فرمود ای نصرانی سئوال کنم ترا از مسئله گفت سئوال کن اگر علمش را داشته باشم جواب گویم حضرت علیه السلام فرمود چه چیز
سبب انکار تو شده است که عیسی زنده مینمود مرده ها را باذن خدای تعالی جاثلیق گفت که انکار من باین جهت است که کسی که زنده نماید
مرده ها را و شفا دهد کور و ابرص را پس او پروردگار است و مستحق عبادت است حضرت علیه السلام فرمود بتحقیق الیسع بجا آورد
آنچه را که بجا آورد عیسی راه رفت بر روی آب و زنده نمود مرده ها را و شفا داد کورها و پیس ها را پس نگرفتند او را امت او
پروردگار و عبادت او ننمودند غیر از خدای عز و جل و بتحقیق حزقیل پیغمبر نمود آنچه را که عیسی بن مریم نمود پس زنده
نمود سی و پنج هزار مرد را بعد از مرگ ایشان بشصت سال بعد ملتفت شد بسوی راس الجالوت پس فرمود ای راس الجالوت
آیا میدانی که ایشان از جوانهای بنی اسرائیل بودند که بخت نصر اسیر نموده بود ایشان را از اسرای بنی اسرائیل وقتیکه جنگ نمود در
بیت المقدس بعد رد ایشان را بسوی ایشان پس خدای عز و جل فرستاد حزقیل را بسوی ایشان پس زنده نمود ایشان را
و این در تورات هست و دفع نمیکند او را مگر کافری از شما گفت راس الجالوت بتحقیق که شنیده ام این را
و میدانم او را گفت راست گفتی بعد فرمود علیه السلام ای یهودی بگیر این سفر را از تورات پس تلاوت فرمود
علیه السلام بر او از تورات [illegible] پس یهودی متحیر شد از قرائت آنحضرت بعد ملتفت شد بسوی نصرانی و فرمود ای نصرانی
آیا ایشان پیش از عیسی بودند یا عیسی پیش از ایشان بود گفت بلکه ایشان پیش از
عیسی بودند آنحضرت فرمود که جمع شدند قریش خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس سئوال نمودند که

مردمان را پس پیغمبر صلی الله علیه وآله به علی بن ابی طالب علیه السلام امر ایشان نمود و نمود بر دلسوزی در ... پس چون
ایشان را بسوی ایشان با همه صورت خود فلانی و فلانی و فلانی و فلان ... محمد صلی الله علیه وآله از برای ... از جزیره ... و آن
خدای عزوجل پس برگشتند و ... مبعوث ... از برای ایشان پس ... و قریش و ... ایشان را
و ... ایشان بعد ... ایشان را که محمد صلی الله علیه وآله بتحقیق مبعوث شده است پیغمبری ... گفتند ... آورده ها
هر ... که ... او را پس ایمان می آوردیم او و بتحقیق شفا بخشید کور و پیس و دیوانه ها را و ... گفتیم
نمود ... و ... و ... ما او را پروردگار غیر از خدای عزوجل ... از برای ... از پیغمبران
فضل ایشان را ... که ... عیسی پروردگار ... که ... پروردگار خود
گردانید آنچه را که عیسی بن مریم علیه السلام ... زنده کردن مرده ها و ... بتحقیق قومی از بنی اسرائیل ... از بلاد
در ... و ایشان ... پس ... ایشان را ... در قصه ... ایشان ...
از ... پس ... حالت ... استخوانهای ایشان ... پس ... از برای ایشان پیغمبری
از پیغمبران بنی اسرائیل پس ... استخوانهای ایشان پس ... خدای عزوجل
... ایشان ... پیغمبران ... پروردگار ... خدای عزوجل
... ایشان ... استخوانهای ... خدای عزوجل پس ... شدند
ایشان زنده ... ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام ... او را پاره پاره نمود
... ابراهیم علیه السلام ... او را ... نزد او ... از پیغمبران
چون ... هفتاد نفر از قوم خود را که رفتند ... پس گفتند ... خدا را ... پس ... ایشان
... پس گفت ... از برای ایشان ... خدا را ... که ... ایمان نمی آوریم تو را ... الله
... خدا را آشکار پس صاعقه گرفت ایشان را ... موسی علیه السلام ... پس
... ای پروردگار من ... هفتاد مرد را از بنی اسرائیل ... ایشان را ... حکم ... چگونه
تصدیق ... فلو شئت اهلكتهم من قبل واياي اتهلكنا
بما فعل السفهاء منا ... زنده نمود ایشان را خدای عزوجل بعد از مرگ ایشان و آنچه ... ذکر نمودیم

از برای تو ... او ... چون تورات و انجیل و زبور و فرقان ... دیگر ... هر کس ... پروردگار
... کور و پیس و دیوانه ها ... پروردگار ما ... پروردگار ... پس گفت
جاثلیق قول ... بعد ... پس ... پیغمبر ... سئوال
... در تورات ... محمد صلی الله علیه وآله ... او را
... اذا جاءت الامة الاخيرة اتباع راكب البعير يسبحون الرب جل احدا تسبيحا جديدا بل ...
والكنايس الجدد فليفرح بنو اسرائيل اليهم والى ملكهم ليطمئن قلوبهم فان بايديهم سيوفا
ينتقمون بها من الامم الكافرة في اقطار الارض ... ترجمه او ... است ...
... تسبیح ... پروردگار ... و ... تسبیح ... بنی اسرائیل
ایشان ... ایشان ... است ...
... کافره ... در تورات ... گفت ... چنین ...
... حضرت رضا علیه السلام ... انجیل ... عیسی علیه السلام ...
اني ذاهب الى ربكم وربي والبارقليطا هو الذي يشهد لي بالحق كما شهدت له وهو الذي
يفسر لكم كل شيء وهو الذي يبدي فضائح الامم وهو الذي يكسر عمود الكفر ... جاثلیق
گفت ... انجیل ... حضرت علیه السلام ... انجیل ... جاثلیق
گفت ... حضرت ... جاثلیق ... انجیل ...
از برای ... انجیل ... انجیل ...
... علیه السلام ... انجیل ... انجیل ... پس
اختلاف ... در انجیل ... اختلاف ... انجیل ...
... انجیل ... جمع شده ...
... عیسی بن مریم علیه السلام ... انجیل ... گفت
از برای ایشان ... بتحقیق انجیل ...

پس همه کس که بعد از شما بوده‌اند و خدا را منکر شده‌اند چرا که بعد از گم شدن انجیل اینها جمع نموده‌اند

کلام انجیل را ایشان نیستند لوقا و مرقابوس و یوحنا و متی پس وضع نموده‌اند این انجیل را بعد از آنکه گم کرده بودند انجیل

اول را و تحقیق انجیل را نفر بعد نفر ... آیا میدانستی اینها را جاثلیق گفت ازین نمیدانستم و حال دانستم

و تحقیق ظاهر شد از برای من علم تو به انجیل و شنیدم چیزهایی چند را که میدانستم و شهادت میدهد قلب من

اینکه آن حق است و زیاده شد فهم من پس فرمود رضا علیه السلام پس چگونه است شهادت اینها

در نزد تو گفت جایز است اینها علمای انجیل‌اند و هر چه شهادت دهند پس او حق است پس حضرت رضا علیه السلام

به مأمون و حاضرین مجلس از اهل بیت او و غیر ایشان فرمود شاهد باشید برانچه گفت پس از آن فرمود یا جاثلیق

به حق عیسی و مادر او آیا میدانی که متی گفت که مسیح پسر داود بن ابراهیم بن اسحق بن یعقوب بن یهودا

ابن حضرون است و مرقابوس گفت در نسب عیسی بن مریم که او کلمه خداست حلول کرده است در جسد آدمی

پس گردیده است انسان و لوقا گفت که عیسی بن مریم و مادر او دو انسان بودند از گوشت و خون پس حلول کرد در

خدا او روح القدس بعد از آن تو میگویی از حقیقت شهادت عیسی بر خود که گفت اقول لکم یا معشر الحواریین

انه لا یصعد الی السماء الا من نزل منها الا راکب البعیر خاتم الانبیاء فانه یصعد الی السماء

و ینزل جاثلیق گفت این قول عیسی است انکار نمیکنم او را حضرت رضا علیه السلام فرمود پس چه میگویی در شهادت

لوقا و مرقابوس و متی بر عیسی علیه السلام و آنچه را نسبت داده‌اند جاثلیق گفت دروغ بستند بر عیسی حضرت فرمود ای قوم

آیا نبوده که تزکیه ایشان نمود و شهادت داد که ایشان علمای انجیل‌اند و قول ایشان حق است پس جاثلیق گفت ای عالم

مسلمانان دوست میدارم که معفو داری مرا از امر ایشان حضرت علیه السلام فرمود عفو نمودیم تو سؤال نما از هر چه خواهی

جاثلیق گفت دیگری سؤال نماید به حق مسیح گمان نمیکردم که در علمای مسلمانان مثل تو باشد پس حضرت رضا

علیه السلام التفات به رأس الجالوت کرده فرمود تو از من سؤال میکنی یا من از تو سؤال کنم رأس الجالوت

گفت بلکه من سؤال میکنم ترا و قبول نمیکنم از تو حجتی را مگر از تورات یا از انجیل یا از زبور داود یا از آنچه

در صحف ابراهیم و موسی بوده باشد حضرت فرمود قبول مکن از من حجتی مگر آنچه را که ناطق شود به او تورات

بر لسان موسی بن عمران و انجیل بر لسان عیسی بن مریم و زبور بر لسان داود علیه السلام رأس الجالوت گفت

از کجا

از کجا اثبات مینمائی نبوت محمد صلی الله علیه و آله را حضرت فرمود شهادت داده است به نبوت او موسی بن عمران

و عیسی بن مریم و داود خلیفه خدا در زمین پس گفت ثابت کن قول موسی بن عمران را پس فرمود حضرت ای یهودی

آیا میدانی که موسی بن عمران وصیت نمود بنی اسرائیل را پس گفت از برای ایشان که زود باشد که بیاید بسوی شما

پیغمبری از برادران شما پس به او تصدیق نمائید و از او بشنوید پس آیا تو میدانی که از برای بنی اسرائیل برادری غیر از اولاد اسمعیل که

میدانی قرابت اسرائیل را از اسمعیل و نسبتی که میان ایشان است از قبل ابراهیم علیه السلام رأس الجالوت گفت

این قول موسی است دفع نمیکنیم او را پس فرمود رضا علیه السلام آیا آمده است شما را از برادران بنی اسرائیل پیغمبری غیر از

محمد صلی الله علیه و آله گفت نه حضرت فرمود آیا این خبر صحیح نیست در نزد شما گفت چرا و لکن دوست میدارم که تصحیح

این خبر را از برای من از تورات پس فرمود حضرت علیه السلام آیا منکری اینکه تورات میگوید از برای شما جاء

النور من قبل جبل طور و اضاء للناس من جبل ساعیر و استعلن علینا من جبل فاران گفت میشناسم

این کلمات را و تفسیر او را نمیدانم حضرت فرمود من خبر میدهم ترا به تفسیر او اما قول او جاء النور من قبل

طور سیناء پس این وحی خداوند تبارک و تعالی است که نازل فرموده است او را بر موسی بر کوه طور سینا و اما قول او و اضاء

للناس من جبل ساعیر پس آن کوهی است که وحی فرمود خدا بسوی عیسی بن مریم و عیسی بر آن کوه بود و اما قول او و استعلن

علینا من جبل فاران پس این کوهی از کوههای مکه است میان آن کوه و مکه یک روز راه است و گفت شعیای پیغمبر علیه السلام

در آنچه تو و اصحاب تو در تورات میگویید رأیت راکبین اضاء لهما الارض احدهما علی حمار و الآخر

علی جمل پس کیست راکب حمار و کیست راکب جمل رأس الجالوت گفت نمیشناسم ایشان را پس خبر ده مرا به ایشان حضرت

فرمود اما راکب حمار پس عیسی علیه السلام است و اما راکب جمل پس محمد صلی الله علیه و آله است آیا انکار مینمائی این را

از تورات گفت انکار نمیکنم بعد حضرت علیه السلام فرمود آیا میشناسی حیقوق پیغمبر علیه السلام را گفت بلی

میشناسم او را فرمود علیه السلام پس تحقیق او گفته است و کتاب شما ناطق است به او جاء الله تعالی بالبیان

من جبل فاران و امتلأت السموات من تسبیح احمد و امته یحمل خیله فی البحر کما یحمل فی البر

یأتینا بکتاب جدید بعد خراب بیت المقدس یعنی آورده است خدای تعالی بیان را از کوه فاران

و پر است آسمانها از تسبیح احمد و امت او حمل میکند اسب خود را در دریا چنانچه حمل میکند در بیابان می‌آورد ما را

کتاب باشد بعد از جبرئیل روح القدس پس مراد از کتاب قرآن است تا بشناسی از او اوامر و نواهی را پس رأس الجالوت
گفت این قول حضرت محمد است و منکر نیستم قول او را حضرت فرمود پس تحقیق گفته است دانیال در زبور
خود که میخواند او را اللهم ابعث مقیم السنة بعد الفترة پس آیا میشناسی پیغمبری را که برپا داشته باشد سنت را
بعد از فترت غیر از محمد صلی الله علیه و آله گفت رأس الجالوت این قول دانیال است میشناسیم او را و انکار او نمیکنیم
لکن مقصود او غیر محمد است و ایام او ایام فترت است حضرت رضا علیه السلام فرمود از برای او [illegible]
سنت بوده و بوده [illegible] تورات [illegible] بسوی خود و [illegible] نوشته است جای او [illegible]
مردم است خلاف [illegible] پیغمبر آخر الزمان است [illegible] بعد از او [illegible] احکام او تغییر میکند
از برای شما چه چیز [illegible] شهادت [illegible] از برای او [illegible]
تا باشد و باید [illegible] قرآن است [illegible] پس گفت رضا علیه السلام از
رأس الجالوت سؤال میکنم ترا از پیغمبر خود موسی بن عمران عرض کرد سؤال فرما فرمود چه حجت است بر نبوت
موسی پیغمبر که ثابت است نبوت او گفت یهودی چون آورد موسی آنچه نیاورده بود احدی از پیغمبران پیش از او
حضرت فرمود مثل چه چیز گفت مثل شکافتن دریا و گردانیدن عصا را به ماری که حرکت کننده و زدن او بر سنگ
و جاری شدن چشمه ها از او و بیرون نمودن دست خود را نورانی از برای نظر کنندگان و علامات [illegible] قدرت
بر مثل او نداشت حضرت فرمود راست گفتی که [illegible] نبوت او آنست که آورد [illegible] قدرت نداشتند
خلق بر آوردن مثل او آیا پس نیست هر کس دعوی نبوت نماید بعد آورد چیزی که خلق قدرت بر مثل او نداشته باشند
واجب است تصدیق او گفت نه بعلت اینکه نبود از برای موسی نظیری از جهت مکان او از پروردگار خود و نزدیکی او
که او واجب نیست [illegible] اقرار پیغمبری [illegible] دعوی نبوت نماید اینکه بیاورد از معجزات مثل آنچه آورده بود موسی
حضرت فرمود پس چگونه اقرار نمودید به پیغمبرانی که پیش از موسی علیه السلام و حال آنکه نیاوردند مثل آنچه
دریا را شکافتند و چشمه جاری ننمودند و دست خود را بیرون نیاوردند مثل بیرون آوردن موسی دست
خود را نورانی و عصا را مار نکرده بودند گفت یهودی چیزی آورده اند ایشان بر نبوت خود آنچه قدرت
نداشتند خلق بر آوردن مثل او اگر چه آنچه آوردند موافق آنچه موسی آورده بود نبود واجب است تصدیق ایشان

حضرت فرمود پس چه چیز منع میکند ترا از اقرار نمودن بعیسی بن مریم و حال آنکه زنده میکرد مرده ها را و کور و پیس
را شفا میداد و خلق مینمود از گل مثل مرغی پس میدمید در او پس میشد مرغ باذن خدای تعالی رأس الجالوت گفت
میگویند او این کارها را میکرد و ما ندیده ایم [illegible] حضرت فرمود آیا آنچه را آورد
از معجزات موسی خود مشاهده نمودی آیا نیست چنین اخبار متواتر رسیده است از معتمدین اصحاب موسی علیه السلام که او
چنین بود گفت بلی فرمود پس همچنین آمده است اخبار متواتره آنچه کرد عیسی بن مریم علیه السلام پس چگونه تصدیق
نمودی او را و تصدیق ننمودی عیسی را پس جواب نداد حضرت رضا علیه السلام فرمود و همچنین است امر محمد صلی الله علیه و آله
و آنچه آورده او و امر هر پیغمبری که مبعوث گشته [illegible] و از آیات و معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله آنست که بوده یتیم و فقیر
گوسفند چرانی میکرد و اجرت میگرفت تعلیم نگرفته بود کتابی را و آمد و شد نمیکرد بسوی معلمی پس آمد بعد از آن قرآن که در آن
هست قصه های پیغمبران و خبرهای ایشان حرف بحرف و اخبار آنها که گذشته اند و آنها که خواهند آمد تا روز قیامت
[illegible] خبر میداد ایشان را از اسرار ایشان و آنچه عمل میکردند در خانه های خود و آورد معجزات بسیار [illegible]
رأس الجالوت گفت صحیح نشده نزد ما خبر عیسی و نه خبر محمد صلی الله علیه و آله و جایز نیست از برای ما که اقرار نمائیم از برای ایشان
بچیزی که صحیح نیست نزد ما حضرت فرمود پس شاهدان شهادت دادند برای عیسی و محمد صلی الله علیه و آله شاهدان دروغگو اند
پس جواب نداد بعد از آن حضرت علیه السلام هربذ اکبر را طلبید پس فرمود برای او رضا علیه السلام خبر ده مرا از زردشت
آنکه تو گمان میکنی که او پیغمبر است چه حجت داری بر پیغمبری او گفت او آورده آنچه نیاورده بود احدی پیش از او
و ما خود ندیدم او را لکن از پیشینیان خود اخبار رسیده است که او حلال کرد آنچه را که غیر او حلال نکرده بود پس تابعت او
نمودیم حضرت فرمود علیه السلام که آیا نیست [illegible] اخبار رسیده پس متابعت نمودید او را گفت بلی فرمود پس همچنین است
امتهای گذشته رسیده ایشان را اخبار آنچه آورده اند پیغمبران و آورده اند موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله پس چه
چیز است عذر شما در ترک اقرار نمودن ایشان بعد از آنکه اقرار نمودید بزردشت از جهت اخبار متواتره باینکه او آورده
چیزی که نیاورده بود غیر او پس منقطع گردید هربذ در جا و فرمود رضا علیه السلام ای قوم اگر هست در میان شما کسی
مخالف اسلام باشد و خواهد که سؤال نماید پس سؤال کند و شرم نکند پس برخاست عمران صابی و بود یکی
در میان متکلمین پس عرض نمود ای عالم مردم اگر تو دعوت نمیکردی بسؤال کردن البته از تو سؤال نمیکردم

پس سؤال نمودن مسائل کلامی تحقیق خبر شده که کوفه و بصره و شام و جزیره را واجد گردانیده بود بر اثبات [illegible]

در نمود و شهره او [illegible] و حال آنکه قائم باشد [illegible] خود پس [illegible] سؤال نما از حضرت

علیه السلام فرمود که [illegible] عمران صابی [illegible] عمران [illegible] فرمود سؤال نما ای عمران [illegible]

با انصاف و پرهیز نمودن از [illegible] گفت [illegible] عمران [illegible]

[illegible] که [illegible] فرمود سؤال نما آنچه خواهی پس [illegible]

و چنین [illegible] پس گفت عمران [illegible] آنچه خلق نمود حضرت فرمود سؤال نمودی

پس بفهم جواب را [illegible] و نه اعراض [illegible]

نبود [illegible] خلق نمود خلق را و حال آنکه [illegible]

[illegible] خلق [illegible]

[illegible]

[illegible]

در آنچه خلق [illegible] عمران [illegible]

[illegible] خلق [illegible]

[illegible] خلق [illegible] عمران [illegible]

[illegible]

[illegible] خلق [illegible]

[illegible]

[illegible] گفت عمران [illegible] حضرت علیه السلام فرمود

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفت عمران [illegible]

[illegible] حضرت علیه السلام فرمود [illegible] حضرت فرمود [illegible]

[illegible] سؤال نما [illegible]

[illegible] عمران [illegible] حضرت علیه السلام فرمود [illegible]

[illegible] پس [illegible] کلام عمران [illegible] جواب [illegible] حضرت علیه السلام فرمود

[illegible] سؤال نما [illegible]

[illegible] عمران [illegible]

[illegible]

[illegible] خلق [illegible] حضرت

علیه السلام فرمود سؤال نمودی پس بفهم آنکه [illegible] خلق [illegible] نوع است ملموس و موزون و منظور الیه

وما لا ذوق له وهو الروح ومنها منظور الیه ولیس له وزن ولا لمس ولا حس ولا لون ولا ذوق

والتقدیر والاعراض والصور والطول والعرض ومنها العمل والحرکات التی تصنع

الاشیاء وتعملها وتغیرها من حال الی حال وتزیدها وتنقصها فاما الاعمال والحرکات

فانها تنطلق لانه لا وقت لها اکثر من قدر ما یحتاج الیه فاذا فرغ من الشیء

انطلق بالحرکة وبقی الاثر ویجری مجری الکلام الذی یذهب ویبقی اثره

عمران [illegible] خلق [illegible]

[illegible] حضرت علیه السلام [illegible] خلق [illegible]

[illegible] عمران گفت [illegible] عمران گفت [illegible]

حضرت فرمود [illegible]

عمران گفت [illegible]

[illegible] عمران گفت [illegible]

خلق [illegible] حضرت علیه السلام فرمود [illegible]

و شعاع آن این است که گفته نمی‌شود از برای چراغ و سایر که آن است و یا غیر آن است و گفته نمی‌شود که چراغ نور بخشید و در آن قدرت و
اراده دارد آنکه کاری از او می‌آید همچنین روشنی چراغ نیست بغیر او و نه آنکه بغیر او است که جدا از چراغ چیزی نیست
پس چونکه چراغ نسبت روشنی را به خود داده گفتیم نور داد ما را آنکه ما روشنی شدیم از او پس این مثال طلب می‌نماید از خود
گفت عمران ای آقای من آنچه در نزد من است آن است که خالق متغیر می‌شود در فعل خود آنچه خلق نمود پس خلق نمودن خلق حضرت
علیه السلام فرمود که محال است ای عمران در قول خود که خالق متغیر می‌شود به وجهی از وجوه آنکه برسد به خود ذات
از عمران آنچه او را متغیر کند چیزی را تغییر دهد خود را تغییر دهد آنکه حرارت خود را بسوزاند آنکه چشم خود را
ببیند عمران گفت نمی‌دانم ای آقای من خبر ده مرا که خدا در خلق است یا خلق در خدا است حضرت علیه السلام فرمود ای عمران
خدا اجل از این است نه خدا در خلق است نه خلق در خدا است خدا بلند مرتبه‌تر از این است و تعلیم می‌نمایم ترا معرفت آن را
و لا قوة الا بالله خبر ده مرا از آئینه تو در آن هستی یا او در تو است پس هرگاه که هیچیک از شما در دیگری نیست پس به چه چیز
استدلال می‌کنی بر خود عمران گفت به روشنی که میان من و آئینه است حضرت علیه السلام فرمود آیا آن روشنی را
در آئینه است بیشتر از آنچه می‌بینی او را در چشم خود گفت بلی حضرت علیه السلام فرمود پس بنما آن را پس عمران ساکت شد
جواب نداد حضرت علیه السلام فرمود پس نمی‌بینم نور را مگر آنکه دلالت می‌کند ترا و آئینه را بر خود از غیر آنکه
نور باشد در هیچ یک از شما و از برای این مقام مثلهای بسیار است غیر از این مثال که جاهل در آنها نمی‌داند و لله
المثل الاعلی بعد از آن حضرت رو کرد به سوی مأمون پس فرمود وقت نماز است پس عمران گفت ای آقای من قطع مکن سؤال مرا
که دل من نرم شده است حضرت علیه السلام فرمود نماز می‌کنیم و بر می‌گردیم پس برخاست و برخاست مأمون
پس نماز کرد حضرت علیه السلام در میان منزل و مردم نماز کردند در بیرون در پشت سر محمد بن جعفر بعد بیرون رفتند
پس برگشت به سوی مجلس خود و خواند عمران را و فرمود سؤال کن ای عمران گفت ای آقای من آیا خبر نمی‌دهی مرا از خدای عزوجل
که آیا یگانه است به حقیقت یا وصف حضرت علیه السلام فرمود که به تحقیق خدای مبدء واحد کائن اول همیشه
یگانه است هیچ چیز با او نیست فرد است دومی ندارد نه معلوم است و نه مجهول نه محکم و نه متشابه نه مذکور است
و نه فراموش شده است چیزی از اشیاء که واقع شود بر او اسم چیزی غیر از او و نه از وقتی بوده است و نه تا وقتی خواهد بود و نه
بچیزی قائم است و نه به سوی چیزی و نه به چیزی تکیه نموده و نه در چیزی پنهان است و این همه پیش از خلقت

خلق

خلق بوده است چون چیزی غیر از او نبوده و آنچه واقع شده است از همه اشیاء پس آنها صفات اوست که حادث شده
و ترجمه که نموده از او هر کس که فهم داشته و بدان که ابداع و مشیت و اراده به یک معنی است و نامهای آنها سه است و اول
ابداع و مشیت و اراده او و حروف اول آنچه قرار داده است خدا آنها را اصل هر چیزی و دلیل بر هر ادراک شده و کشف کننده
هر مشکلی و به این حروف شناخته می‌شود تفریق هر چیزی از اسم حق و باطل یا فاعل یا مفعول یا معنی یا غیر معنی و جمع می‌شود
همه امور بر او و قرار نداده است از برای حروف در ابداع آنها معنای غیر از خود آنها که با آن تمام شود و معنی آنها است و وجود
وجودی از برای آنها بعلت آنکه آنها همه صادر شده‌اند از ابداع و نور در این موضع اول فعل خدا است آنچه نور است او است که نور آسمانها
و زمین و حروف مفعول‌اند از آن فعل و آن است حروف آنچه قرار داده است بر آنها همه کلام و عبارات را همه از خدای عزوجل الهام کرده است
به بندگان خود تعلیم فرموده و آنها سی و سه حرف است پس از آنها بیست و هشت حرف دلالت می‌کنند بر لغات
عرب و بیست و دو حرف از آن بیست و هشت حرف دلالت می‌کند بر لغات سریانیه و عبرانیه و پنج حرف
منحرفه از آنها در سایر لغات از عجم و لغات سایر اقالیم است و این پنج حرف منحرفه از آن بیست و هشت حرف
است پس که همه حروف سی و سه حرف و آن پنج حرف مختلفه پس تجاوز نمی‌کند ذکر آنها بیش از آنچه
ما ذکر کردیم آنها را بعد از آن قرار داده حروف را بعد از احصار آنها و احکام آنها و شمردن آنها بعد فعل وی که در قول او عزوجل
کن فیکون و کن از خدا صنع و مکون مصنوع است پس خلق اول از خدای عزوجل ابداع است و او را وزنی و حرکتی
و مسموع و رنگی و حسی نیست و خلق دوم حروف است که آنها را وزنی و رنگی نیست و آنها شنیده می‌شوند و وصف
کرده می‌شوند و نظر به آنها نمی‌شود و خلق سوم آن است از همه انواع که بوده محسوس و ملموس صاحب
طعم و نظر کرده می‌شود و خدای عزوجل پیش از ابداع است چنین پیش از او چیزی نیست و با او چیزی نیست
و ابداع پیش از حروف است و حروف دلالت نمی‌کند بر غیر خود مأمون گفت چگونه حروف دلالت نمی‌کند
بر غیر خود حضرت علیه السلام فرمود به علت آنکه خدای تبارک و تعالی جمع نمی‌کند از آن حروف چیزی را برای غیر معنی آنها
پس هرگاه ترکیب کند از آن حروف چهار را یا پنج یا شش یا بیشتر یا کمتر ترکیب نمی‌کند آنها را برای غیر معنی و علامت
این ترکیب هرگز از برای معنی تازه پیش از آن چیزی نبوده عمران گفت پس چگونه ما می‌شناسیم آن را حضرت
علیه السلام فرمود اما معرفت و بیان آن این است که هرگاه اراده نمائی آن حروف غیر از خود آنها و ذکر نمائی

تو آنها را سوا پس گوئی ا ب ت ث ج ح خ تا آخر آنها پس پیدا نمی شود از آنها معنائی مگر آنکه جمع کنی آنها را بعد هر کلام رکیک نیست

آنها را جمع نمائی از آنها چند حرف و قرار دهی آن را اسم و صفت از برای معنائی که طلب نمائی او را و وجهی دلالت

یکی به حروف دلالت کننده بر آن معانی خوانده و آنچه وصف شده است با حروف آنها تا معنی این معنی را

گفت با حضرت علیه السلام فرمود بدان آنکه یکی شی معنی بودن هر حرف و نه معنا نه بودن لفظ و نه قدر بودن محدود

و صفات و اسماء بر آنها و دلالت کننده بر کمال و وجود و دلالت نمی کند بر احاطه بر آنها و دلالت کننده بر حد

در آنکه او تربیع و تثلیث و تسدیس است علت آنکه خدای عزوجل درک نشود به صفات و اسماء و درک نشود به تحدید

به طول و عرض و قلت و کثرت و رنگ و وزن و آنچه مثل به آنهاست و نیست در حلول نمودن به شبه نمای از خود جز

چیزی از آنها آنکه رسیده خدا را حق او شناختن آنها از جهت آنچه با که ذکر کردیم با کنه و دلالت نماید بر خدا

صفات خدا و درک نشود به اسماء خود و استدلال شود بر خدا بخلق خدا آنکه محتاج نیست در آن طالب مراد

به سوی دیدن به چشم و شنیدن به گوش و لمس نمودن به دست و نه احاطه به قلب پس اگر بود صفات خدای عز و جل [illegible] دلالت

نمی نمود بر خدا و اسماء دعوت نمی نمود به سوی او [illegible] از خلق خدا نمی نمود او را [illegible] عبارات خلق در اسماء و صفات

او را و جا به کرد و چنین بود معبود [illegible] خدا [illegible] صفات و اسماء خدا غیر خدا است آیا معنی [illegible] عرض کرد

یا [illegible] حضرت علیه السلام [illegible] پس چیزی از قول جاهل [illegible] که اسماء [illegible] گمان کننده بر خدا

موجود در آخرت است بجهت [illegible] طاعت و استدلال [illegible] که [illegible] شد

از برای خدا در وجود نقص و انقضای [illegible] آخرت [illegible] قوم [illegible] و کرده اند [illegible] از حق

از برای [illegible] است قول خدای عز و جل و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا

و ترجمه آیه این است که هر کس در این دنیا کور است پس او در آخرت کور و گمراه است [illegible] از حقایق موجود است

و تحقیق دانسته اند صاحبان عقول آنکه استدلال [illegible] آخرت است [illegible] آنچه در دنیا است و هر کس [illegible]

[illegible] نموده است [illegible] خود و طلب نموده است [illegible] خدا را [illegible]

[illegible] علت آنکه خدای عزوجل [illegible]

و [illegible] عمران گفت [illegible] مخلوق حضرت علیه السلام [illegible]

[illegible] خلق [illegible] که [illegible] علت آنکه [illegible] خدا اگر [illegible] پس

[illegible] خلق خدا است و خواستن [illegible] است خدای عزوجل و خلق خدا [illegible]

[illegible] پس آنچه خلق فرموده است خدا [illegible] مخلوق [illegible] او را و [illegible] ساکن و [illegible] متحرک

و [illegible] مختلف و [illegible] معلوم و [illegible] هر چیزی که واقع شود [illegible] پس او مخلوق خدای عزوجل است و [illegible]

آنکه هر چیزی [illegible] او [illegible] پس [illegible] است [illegible] درک نشود [illegible] دلالت کننده [illegible]

به خدای عزوجل [illegible] در ادراک و فهم او [illegible] که [illegible] است [illegible]

خلق نموده است خلق را [illegible] تحدید [illegible] خلق [illegible]

و نیست [illegible] پس [illegible] که [illegible] شود [illegible]

شود [illegible] خلق [illegible] از جهت [illegible] دلالت [illegible]

و اثبات [illegible] پس خدای تبارک و تعالی فرد [illegible] که نیست [illegible]

[illegible] خلق [illegible] نباشد خدا و تحقیق [illegible]

[illegible] آنکه [illegible] و [illegible] در وصف [illegible]

ایشان خدا را [illegible] وصف [illegible] پس [illegible] وصف [illegible] خدای عزوجل

به صفات خود و وصف [illegible] صفات [illegible]

[illegible] ایشان پس [illegible] طلب [illegible] از آن چیزی [illegible] ایشان [illegible] در مقام [illegible]

[illegible] و خدا [illegible] هر کس [illegible] عمران گفت [illegible] که خدا چنان

است [illegible] وصف [illegible] عمران گفت [illegible] سؤال [illegible]

از علم [illegible] چیزی [illegible] او [illegible] از چیزی [illegible] چیزی است [illegible]

حضرت علیه السلام فرمود [illegible] عمران پس [illegible] سؤال [illegible] تحقیق او [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible] عقول [illegible] متفاوت [illegible]

و [illegible] از فهم اول [illegible] صاحبان عقول [illegible] پس اگر خلق فرموده باشد آنچه [illegible]

در خلق نموده از جهت حاجتی از او بدانید که او خواهد بود از برای گوینده که گوید که خدا آنچه را خواهد بسوی آنچه خلق نموده

و کامل شود بجهت حاجت او بسوی او نیز و کنون خدا خلق نفرموده است چیزی را بجهت حاجت بآن و همیشه خدا ثابت

است نه در چیزی و نه بر چیزی مگر آنکه خلق نگاه میدارند بعضی آنها بعضی را و داخل میشود بعضی آنها در بعضی و بیرون میرود

از بعضی و خدای جل و تقدس بقدرت خود نگاه میدارد همه اینها را و نیست که داخل شود در چیزی و نه آنکه بیرون

آید از چیزی و مشغول نمیکند او را نگاه داری او و عاجز نیست از امساک او و نمیشناسد احدی از خلق که چگونه

است این مگر خدا و کسی که مطلع ساخته است خدا بر آن از پیغمبران خود و اهل سر خود و آنکه نگاهبان

امر او بند و خزینه داران او که قائمند بشریعت او و تحقیق امر او مثل بر هم زدن چشم است یا نزدیکتر است هرگاه اراده نماید

چیزی را میگوید از برای او بوده باش بمشیت و اراده او و نیست چیزی از خلق او نزدیکتر بسوی او از چیزی و نه چیزی

دورتر از او از چیزی آیا فهمیدی ای عمران گفت بلی ای سید من تحقیق فهمیدم و شهادت میدهم آنکه خدای تعالی بر آنچه است

تو وصف فرمودی و توحید او نمودی و آنکه محمد صلی الله علیه و آله بنده او است و فرستاده شده است بهدایت و دین حق

بعد از آن بسجده افتاد بجانب قبله و اسلام آورد گفت حسن بن محمد نوفلی پس چون نظر کردند متکلمین بسوی کلام

عمران حال آنکه بود او صاحب جدال که احدی قطع ننموده بود حجت او را از ایشان هرگز هیچ یک نزدیک

حضرت رضا علیه السلام نیامدند و از او سؤال ننمودند از چیزی و شام شد ما را پس برخاست مأمون و حضرت

رضا علیه السلام و داخل شدند و مردم متفرق شدند و من با جماعتی از اصحاب خود [illegible] محمد بن جعفر علیه السلام

عقب من پس رفتم نزد او پس گفت ای نوفلی آیا دیدی آنچه را که آورد [illegible] و صدق تو نه والله گمان نداشتم

که علی بن موسی الرضا علیه السلام فرو رفته باشد در چیزی از اینها هرگز و او را همیشه نشناختیم که او تکلم میفرموده

بمدینه یا مجتمع میشدند بسوی او اصحاب کلام گفتم تحقیق بود که حاجیان می آمدند خدمت او پس سؤال میکردند از او

از حلال ایشان و حرام ایشان پس جواب میداد ایشان را و بسیار بود که تکلم میفرمود با کسی که می آمد نزد او

بمحاجه بعد گفت محمد بن جعفر یا ابا محمد من میترسم بر حضرت رضا علیه السلام که حسد برد بر او این مرد پس او را زهر خوراند

یا او را به بلیه مبتلا سازد پس اشاره کن او را که خود را حفظ نماید از این [illegible] گفتم قبول نمیفرماید [illegible] و نمیخواهد از آن

مگر امتحان او را [illegible] آنکه نزد او چیزی هست از علوم پدران او علیهم السلام پس گفت از برای من بگو

از برای او که عموی تو مکروه دارد این باب را از حضرت [illegible] آنکه خود را نگاه داری از آنچه [illegible] محمد بن جعفر [illegible]

من بر آن حضرت علیه السلام خبر دادم او را بآنچه اعتقاد عم او محمد بن جعفر بود پس تبسم فرمود بعد فرمود خدا حفظ نماید

عم مرا نمیشناخت مرا پس چرا مکروه دارد آنرا ای غلام برو نزد عمران صابی و او را نزد من آور پس عرض کردم من

فدایت شوم من جای او را میدانم او در نزد بعضی از برادران شیعه ماست فرمود باکی نیست بسواری بر او ببر

پس من رفتم نزد عمران و او را آوردم بخدمت آنحضرت اعلام نمودم پس حضرت علیه السلام او را مرحبا فرمود و جامه خواست

او را خلعت فرمود [illegible] و ده هزار درهم خواست و باو صله داد پس گفتم من فدایت شوم بجا آوردی فعل جد خود

امیر المؤمنین علیه السلام را حضرت فرمود بر او چنین واجب است [illegible]

مرا از دست [illegible] عمران از دست چپ [illegible] تا آنکه فارغ شدیم [illegible] عمران [illegible]

و صبح [illegible] تا آنکه طعام [illegible] از طعام [illegible] پس بود عمران بعد از آن که جمع میشدند نزد او متکلمین از اصحاب

مقالات پس [illegible] ایشان را باطل مینمود تا آنکه اجتناب نمودند او را و صله داد مأمون او را [illegible]

او را تصدق [illegible] و او حضرت رضا علیه السلام [illegible] صدقات بلخ [illegible]

باب سیزدهم در ذکر مجلس حضرت رضا علیه السلام با سلیمان مروزی متکلم خراسان در نزد مأمون در توحید

حدیث نمود ما را ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه رضی الله عنه از ابو محمد الحسن بن علی بن محمد بن علی بن صدقه قمی از ابو عمرو

محمد بن عمر بن عبد العزیز انصاری کجی از کسی که شنیده از حسن بن محمد نوفلی که میگفت وارد شد سلیمان مروزی

متکلم خراسان بر مأمون پس اکرام نمود او را و صله داد او را بعد گفت او که پسر عم من علی بن موسی الرضا علیه السلام

وارد شده است بر من از حجاز و او دوست میدارد کلام و اصحاب آنرا پس روز ترویه بیا نزد ما بجهت

مناظره او پس گفت سلیمان یا امیر المؤمنین من مکروه دارم آنکه سؤال نمایم مثل او را در مجلس تو در میان جماعت

از بنی هاشم پس [illegible] نزد او [illegible] جایز نیست مرا آنکه [illegible]

پس مأمون گفت من ترا خواستم بجهت آنکه قوت ترا میدانم و نیست مرادم مگر آنکه قطع نمائی او را از یک

حجت و بس گفت سلیمان [illegible] قطع حجت [illegible] کفایت [illegible] امیر المؤمنین جمع [illegible]

و او [illegible] پس [illegible] مأمون بسوی حضرت رضا علیه السلام و گفت تحقیق وارد شده

برهامرو را از اهل مرو و او واحد خراسان است یعنی یگانه در دانش و از اصحاب کلام پس اگر خواهی آسان است که حجت
بر خود قرار داده نزد ما پس به تشریف فرمایی آنکه پس برخاست حضرت علیه السلام برای وضو و فرمود برای ما
در شام پیش از من بروید و عمران صابی را نیز با ما بیاورید پس رفتیم تا در بیت منزل پس دست مرا یاسر و خالد گرفته بردند نزد مأمون پس
فرمود پس چون سلام کردم فرمود برادر من ابوالحسن کجاست گفتم گذاشتم او را که وضو میساخت و گفت مشغول پوشیدن لباس است
و ما را امر فرمود که پیش از او بیاییم بعد گفتم یا امیرالمؤمنین بتحقیق عمران خادم او بدر توست پس گفت در بیرون منزل است گفت
کیست عمران گفتم صابی که بر دست تو اسلام آورد گفت پس داخل شود پس داخل شد پس مأمون او را مرحبا گفته
بعد گفت ای عمران نمردی تا آنکه گردیدی از بنی هاشم گفت الحمد لله الذی شرفنی بکم یعنی حمد از
برای خداست که مرا شرف بخشید بشما یا امیرالمؤمنین پس گفت ای عمران این سلیمان مروزی متکلم
خراسان است عمران گفت یا امیرالمؤمنین بتحقیق او گمان میکند که واحد خراسان است در فکر و جدال انکار
منکر است بدا را مأمون گفت پس چرا او را مناظره نمیکنی عمران گفت مناظره نمیکنم او موقوف است تا وقتی
پس داخل شد رضا علیه السلام پس فرمود که در چه چیز بودید عمران گفت یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این مرد مروزی است
پس گفت ای برادر او سلیمان که آیا راضی هستی بابی الحسن و بقول ابی الحسن در بدا عمران گفت من راضی هستم بقول
ابی الحسن در بدا بشرطی که حجتی بیاورد که بتوانم احتجاج بآن نمایم بر امثال خودم از اهل فکر مأمون گفت یا ابا الحسن
تو چه میفرمایی در آنچه انکار میکنند در آن حضرت علیه السلام فرمود ای سلیمان چه چیز سبب انکار تو شده است از بدا
و حال آنکه خدای عز و جل میفرماید أولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا و میفرماید عز و جل
وهو الذی یبدأ الخلق ثم یعیده و میفرماید بدیع السموات والارض و میفرماید یزید فی الخلق
ما یشاء و میفرماید و بدأ خلق الانسان من طین و میفرماید عز و جل و آخرون مرجون لامر الله
اما یعذبهم واما یتوب علیهم و میفرماید عز و جل و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب
سلیمان گفت آیا روایت کرده در این باب چیزی از پدران تو فرمود بلی روایت رسیده است بمن از پدرم
از ابی عبدالله علیه السلام آنکه فرمود از برای خدای عز و جل دو علم است علم مخزون مکنون که نمیداند او را مگر خدا و از آن علم
میباشد بدا و علمی که تعلیم فرموده او را بملائکه و پیغمبران خود و علما از اهل بیت پیغمبر او صلی الله علیه و آله میدانند او را

سلیمان گفت دوست میدارم آنکه از برای من بیرون آوری آن را از کتاب خدای عز و جل حضرت فرمود قول
خدای عز و جل از برای پیغمبرش فتول عنهم فما انت بملوم که ترجمه اش اینست پس روی بگردان از ایشان پس
نیستی تو ملامت شده که اراده فرموده هلاک نمودن ایشان را بعد بدا حاصل شد از برای خدای تعالی پس فرمود دیگر
فان الذکری تنفع المؤمنین که ترجمه اش اینست و پند بده پس بتحقیق که پند دادن نفع میبخشد مؤمنان را
سلیمان گفت زیاد فرما فدای تو شوم حضرت علیه السلام فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدران خود علیهم السلام
آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خدای عز و جل وحی فرمود بسوی پیغمبری از پیغمبران خود که خبر ده فلان پادشاه را
که من او را قبض روح خواهم کرد چنین و چنین پس آمد آن پیغمبر و خبر داد او را پس خواند آن پادشاه خدا را و او بر تخت خود بود
تا آنکه افتاد از تخت خود و گفت ای پروردگار مرا مهلت ده تا بزرگ شود طفل من و بکار آورم کار خود را پس وحی فرمود
خدا به آن پیغمبر آنکه بیا بسوی آن پادشاه و خبر ده او را که بتحقیق من تأخیر کردم اجل او را و زیاد کردم در عمر او پانزده
سال آن پیغمبر گفت ای پروردگار من بتحقیق تو میدانی که من هرگز دروغ نگفته ام پس وحی فرمود خدای عز و جل بسوی او که
تو بنده هستی مأمور پس برسان این را باو و خدا سؤال کرده نمیشود از آنچه میکند بعد ملتفت شد بسوی سلیمان پس گفت گمان
میکنم ترا که شباهت بیهود داشته باشی در این باب گفت پناه میبرم بخدا از آنچه یهود گفته اند حضرت فرمود یهود گفتند
ید الله مغلولة قصد کردند آنکه خدا فارغ شده است از امر پس نیست که احداث نماید چیزی را خدا میفرماید
غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا یعنی بسته باد دستهای ایشان و لعنت کرده شدند بآنچه گفتند و بتحقیق
شنیدم من گروهی را که سؤال نمودند پدرم موسی بن جعفر علیه السلام را از بدا پس فرمود که چرا انکار نمایند
مردم از بدا و آنکه موقوف دارد خدا گروهی را تا امر خود را برساند سلیمان گفت مرا خبر ده از
انا انزلناه فی لیلة القدر که در چه چیز نازل شده است فرمود ای سلیمان شب قدر شبی است که تقدیر میفرماید
خدای عز و جل در آن شب آنچه میباشد از سال تا سال از زنده و مرده یا خیر یا شر یا روزی پس آنچه مقدر
فرموده خدا در آن شب پس او از محتوم است گفت سلیمان حالا فهمیدم فدای تو شوم پس بنما مرا حضرت علیه السلام
فرمود ای سلیمان بتحقیق از امور چیزهاست موقوف در نزد خدای عز و جل که مقدم میدارد از آن آنچه را که میخواهد و مؤخر
میدارد آنچه را که میخواهد ای سلیمان بتحقیق علی علیه السلام که میفرمود علم دو علم است علمی که خدا تعلیم فرموده است

او را بعلاوه که خود و غیران خود پس آنچه را که تعلیم فرموده است بعلاوه که خود پس تحقیق اراده است چیزی و خدا آنکه نکنند
خود را و نه بعد که خود را و نه غیران خود را و علم است در نزد خدا مخزون که مطلع نفرموده است بر آن علم احدی را از خلق خود
مقدم میدارد از آن علم آنچه را که میخواهد و موخر میدارد و محو میفرماید آنچه را که میخواهد و اثبات میکند آنچه را که میخواهد گفت
سلیمان از برای مأمون یا امیر المؤمنین انکار نمیکنم در این دعا از امروز که تکذیب نمینمایم او را انشاء الله پس گفت مأمون
ای سلیمان سؤال کن از ابا الحسن علیه السلام از آنچه خواهی و بر تو باد به حسن استماع و انصاف سلیمان گفت بحضرت ای سید من
سؤال نمایم ترا حضرت علیه السلام فرمود سؤال نما از آنچه خواهی گفت چه میفرمائی در باره کسیکه قرار داده اراده را
اسم و صفت مثل حی و سمیع و بصیر و قدیر حضرت فرمود که تحقیق شما میگوئید که اشیاء حادث شد و مختلف شد
از جهت آنکه خدا خواست و نمیگوئید که حادث شد اشیاء و مختلف شد بعلت آنکه خدا سمیع و بصیر است پس این
دلیل است بر آنکه اراده مثل سمیع و بصیر و قدیر نیست سلیمان گفت پس تحقیق خدا همیشه مرید است حضرت
علیه السلام فرمود ای سلیمان پس اراده خدا غیر او است سلیمان گفت نه حضرت فرمود تحقیق ثابت نمودی با خدا چیزی سوای
غیر از خدا سلیمان گفت ثابت نکردم حضرت فرمود آیا اراده محدثه است سلیمان گفت محدثه نیست پس صیحه زد
بر او مأمون و گفت ای سلیمان مثل این تکلم کلام شخصی معیوب یا مکابر است بر تو باد به انصاف آیا نمی بینی که تا
در دور تو هستند از اهل نظر بعد گفت یا ابا الحسن تکلم نما با او پس تحقیق او متکلم خراسان است پس اعاده کرد
بر او مسئله را پس فرمود اراده محدثه است ای سلیمان بعلت آنکه چیزی هرگاه نبوده باشد ازلی خواهد بود محدث و هرگاه
نبوده باشد محدث خواهد بود ازلی سلیمان گفت اراده خدا از خدا است چنانچه سمیع و بصیر و علم خدا از خدا است
حضرت علیه السلام فرمود پس اراده خدا خود خدا است سلیمان گفت [بلی] حضرت علیه السلام فرمود پس نیست مریدی
مثل سمیع و بصیر گفت سلیمان تحقیق اراده نموده است خدا خود را چنانکه شنیده است خود را و دیده است خود را
و دانسته است خود را حضرت فرمود چه چیز است معنی آنکه اراده نموده است نفس خود را اراده نموده است آنکه
بوده باشد شیئی یا اراده نموده است که بوده باشد زنده یا شنونده یا بیننده یا صاحب قدرت سلیمان گفت بلی
حضرت علیه السلام فرمود آیا پس باراده خود بوده است این سلیمان گفت بلی حضرت علیه السلام فرمود پس نیست از
برای قول تو که اراده نموده است آنکه بوده باشد حی سمیع بصیر معنی هرگاه نبوده باشد باراده خدا سلیمان گفت

بلی

چون شد اینها باراده خدا پس خندید مأمون و هر کس که در دور او بود و خندید حضرت علیه السلام بعد گفت مدارا نمائید متکلم خراسان
پس فرمود ای سلیمان پس تحقیق در نزد شما خدا از حال خود بحال دیگر گردیده است و متغیر شده است از حالات و این از آنچه ها
نیست که خدا عز و جل بآن وصف کرده میشود پس قطع کلام او شد بعد فرمود رضا علیه السلام ای سلیمان سؤال نمایم
ترا از مسئله گفت سؤال فرما فدایت شوم فرمود خبر ده مرا از خود و اصحاب خود که آیا تکلم میکنید مردم را بآنچه
میفهمید و میشناسید یا بآنچه نمیفهمید و نمیشناسید گفت بلکه بآنچه میفهمیم و میدانیم حضرت علیه السلام فرمود پس آنچه مردم
میدانند این است که اراده کننده غیر از اراده است و آنکه مرید پیش از اراده و فاعل پیش از مفعول است و این
ابطال مینماید قول شما را که اراده و مرید یک چیز است گفت فدایت شوم نیست این بطور آنچه ها که مردم میشناسند
و نمیفهمند حضرت علیه السلام فرمود پس می بینم شما را که ادعا نموده اید علم آن را بدون معرفت و گفته اید که اراده
مثل سمیع و بصیر است هرگاه چنین باشد نزد شما تعقل نمیشود پس جواب نگفت بعد فرمود حضرت
علیه السلام ای سلیمان آیا میداند خدا جمیع آنچه را که در بهشت و آتش است سلیمان گفت بلی فرمود پس آیا آنچه را
خدا عز و جل میداند که میشود از آن گفت بلی فرمود پس هرگاه بوده باشد آنها تمام بدون آنکه باقی نماند از آنها چیزی بیاد
نمایدش زیاد بنماید خدا و بر نگیرد از آن ای سلیمان گفت بلکه زیاد مینماید آنها را فرمود پس می بینم قول تو
هرگاه زیاد نماید آنها را چیزی را که نبوده است در علم خدا آنکه بوده باشد گفت فدایت شوم پس آنچه زیاد میشود نهایت
ندارد فرمود پس نیست علم خدا احاطه نموده باشد در نزد تو با آنچه در آن دو است هرگاه شناخته نباشد نهایت آن را و هرگاه
احاطه نه شناسد علم او با آنچه در آن دو است و آنچه نمیداند آنچه را که می شود و آنچه نیست پیش از آنکه بوده باشد تعالی الله عز و جل عن ذلک
علوا کبیرا سلیمان گفت تحقیق گفتم من که نمیداند او را بجهت آنکه نیست نهایتی از برای آن بعلت آنکه
خدا عز و جل وصف فرموده است آن دو را بخلود و ترسیدیم که قرار دهیم او را منقطع حضرت علیه السلام فرمود
نیست علم خدا بآن سبب منقطع آن از ایشان بعلت آنکه خدا میداند او را بعد از آن زیاد مینماید ایشان را بعد قطع نمیفرماید
او را از ایشان و چنین فرموده است خدا عز و جل **کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا**
العذاب و از برای اهل بهشت فرموده **عطاء غیر مجذوذ** و فرموده عز و جل **و فاکهة کثیرة لا مقطوعة**
ولا ممنوعة پس خدا عز و جل میداند او را و قطع نمینماید از ایشان زیادتی را آیا می بینی آنچه را که اهل بهشت میخورند

و میراث شده تو نشود و دل او بکار او نشسته گفت بلی فرمود پس آیا منقطع شود آنچه از ایشان وصل شده آنچه
جاری است نوبت سلیمان گفت نه فرمود پس همچنین هر چیزی که تو بشود و ببخشد هر گاه در دل داشته باشد پس قطع شود از ایشان
سلیمان گفت باقطع میشود اورا از ایشان و زیاد نمیشود ایشانرا حضرت فرمود ای سلیمان هلاک شوم منقطع شود آنچه است
و این ای سلیمان باطل است تخلید و مخالف کتاب خداست چه میفرماید لهم ما یشاؤن فیها ولدینا
مزید و میفرماید عطاء غیر مجذوذ و میفرماید وما هم منها بمخرجین و میفرماید خالدین
فیها ابدا و میفرماید عز و جل وفاکهة کثیرة لا مقطوعة ولا ممنوعة پس سلیمان جواب نگفت فرمود
حضرت علیه السلام از اراده که آیا فعل است یا غیر فعل است گفت بلی فعل است فرمود پس آن محدث است بعلت آنکه
فعلها محدث اند گفت فعل نیست فرمود پس با او غیر است همیشه سلیمان گفت اراده او انشاء است فرمود ای سلیمان
این آنچیزیست که عیب گرفتند بر ضرار و اصحاب او از قول ایشان آنکه هر چیز خلق فرموده است خدای عز و جل در
آسمان یا زمین یا دریا یا بیابان از کوه از سگ و از خوک و میمون و انسان و اوتد اراده خداست و آنکه اراده خدا
زنده میشود و میمیرد و میرود و میخورد و میآشامد و نکاح میکند و میزاید و ظلم میکند و میکند فواحش را و کافر میشود و شرک میآورد
پس براء میجستیم از آنها و دشمنی داشتیم آنها را سلیمان گفت که تحقیق اراده مثل سمیع و بصیر و علیم است حضرت علیه السلام
فرمود رجوع کرده ای بر گشتی از این حرف پس خبر ده مرا که سمیع و بصیر و علیم مصنوع است یا نه سلیمان گفت نه حضرت علیه السلام
فرمود چگونه نفی میکنند مصنوعیت آنها را پس میگویند گاه اراده نکرده و گاهی میگویند اراده کرده است آنکه
نبوده باشد اراده مفعول خدا سلیمان گفت این مثل قول ما است که گاهی میگوئیم داناست و گاهی میگوئیم دانا نیست
حضرت علیه السلام فرمود این دو مساوی نیستند بعلت آنکه نفی معلوم نفی نمیکند علم او را و نفی مراد نفی میکند اراده را بسبب آنکه
شیء هر گاه اراده نشود نخواهد بود اراده و گاه هست که شیء علم ثابت است اگرچه معلوم نباشد مثل بصر که انسان کور باشد و بصر اگرچه
چیزی که او را ببیند نباشد همچنین علم ثابت است اگرچه معلوم نباشد سلیمان گفت به تحقیق اراده مصنوعه است حضرت
علیه السلام فرمود پس محدثه است نیست مثل سمیع و بصیر چون آنها مصنوع نیستند و اراده مصنوعه است سلیمان
گفت پس اراده صفتی است از صفات خدا حضرت علیه السلام فرمود پس باید بوده باشد انسان همیشه بعلت آنکه
صفت خدا ازلی است سلیمان گفت نه بعلت آنکه اراده مفعول خدا نیست حضرت علیه السلام فرمود ای خراسانی

بودارا

چه بسیار است غلط تو آیا پس نیست که اراده خدا و قول خدا تکوین شده است هر چیزرا تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و سلیمان جواب نگفت بعد حضرت علیه السلام فرمود آیا خبر نمیدهی مرا از قول خدای عز و جل واذا اردنا
ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها قصد فرموده از این آنکه خدا احداث میفرماید اراده را سلیمان گفت بلی
فرمود پس هر گاه احداث میفرماید اراده را قول تو که اراده خداست یا چیزی است از خدا باطل است بعلت آنکه خدا
احداث خود نمیفرماید و متغیر نمیشود از حالی بحالی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا سلیمان گفت که مقصود خدا از این تعبیر
که احداث میفرماید اراده را حضرت علیه السلام فرمود پس چه مقصود است گفت قصد نموده فعل آن چیز را حضرت علیه السلام
فرمود وای بر تو چه قدر تکرار میکنی این مسئله را و تحقیق خبر دادم ترا آنکه اراده محدثه است بسبب آنکه فعل شیء محدث است
سلیمان گفت پس نیست از برای اراده معنا حضرت علیه السلام فرمود خدا وصف نموده است خود را در نزد شما آنکه
وصف نموده است خود را باراده پس نیست معنا از برای او که هر گاه نبوده باشد از برای او معنی قدیم و نه حادث
باطل میشود قول شما که خدای عز و جل همیشه مرید بوده است سلیمان گفت مقصود این است که اراده فعلی است از خدای تعالی
همیشه حضرت علیه السلام فرمود آیا نمیدانی آنکه آنچه همیشه است نمیشود مفعول و نه قدیم و نه حادث در یک حالت
پس جواب نگفت حضرت علیه السلام فرمود باکی نیست تمام کن مسئله خود را سلیمان گفت گفتم اراده صفتی است
از صفات خدا حضرت علیه السلام فرمود چقدر تردید مینمائی آنکه اراده صفتی است از صفات خدا پس صفت خدا
حادث است یا قدیم گفت سلیمان حادث است حضرت علیه السلام فرمود الله اکبر پس اراده محدثه است و اگر
بوده باشد از صفات خدا همیشه پس خدا اراده نموده است چیزرا و هر چه بوده باشد صفتی از صفات خدا همیشه
پس جواب نگفت حضرت علیه السلام فرمود آنچه همیشه است نمیشود مفعول سلیمان گفت نیستند اشیاء اراده
و اراده نموده است خدا چیزی را حضرت فرمود وسواس میکنی ای سلیمان پس تحقیق خدا بکار آورده و خلق نموده است
چیزی را که همیشه فعل و خلق او نبوده و این صفت کسی است که نداند چه میکند تعالی الله عن ذلک سلیمان گفت
یا سیدی تحقیق خبر دادم ترا که اراده مثل سمیع و بصیر و علیم است مأمون گفت وای بر تو چه قدر زیاد است
این غلط و تردد تو قطع کن این را و شروع در غیر این نما آیا تو را قدرت بر غیر این نیست حضرت علیه السلام فرمود
بگذار او را ای امیر المؤمنین و قطع منما بر او مسئله او را پس این را قرار دهد حجتی از برای خود تکلم نما ای سلیمان گفت

تحقیق خبر دادم ترا که اراده مثل سمیع و بصیر و علیم است حضرت علیه السلام فرمود که نیست خبر ده مرا از معنی اراده
و آیا معنی واحد است یا معانی مختلفه است سلیمان گفت معنی واحد است حضرت علیه السلام فرمود پس معنی همه اراده ها
یکی است سلیمان گفت بلی حضرت علیه السلام فرمود پس اگر بوده باشد معنی اراده واحد خواهد بود معنی اراده قیام
اراده قعود و معنی اراده حیوة اراده موت هرگاه بوده باشد معنی اراده یکی نیست چیزی تقدیم بر نیست باشد بعضی او
بر بعضی و مخالف نباشد بعضی او بعضی را و بوده باشد یک چیز واحد سلیمان گفت معنی اراده مختلف است پس حضرت علیه السلام
فرمود خبر ده مرا از مرید که آیا او عین اراده است یا غیر آن اراده است سلیمان گفت بلکه او عین اراده است حضرت فرمود
پس مرید در نزد تو مختلف است بعلت آنکه عین اراده است سلیمان گفت ای سید من نیست اراده عین مرید
حضرت علیه السلام فرمود پس اراده محدث است والا لازم آید همراه خدا چیز دیگر باشد پس فهم و ... در مسئله خود سلیمان
گفت اراده اسمی است از اسماء خدا حضرت علیه السلام فرمود آیا خدا خود را نامیده است باین اسم سلیمان گفت
خدا خود را نامیده است باین اسم حضرت علیه السلام فرمود پس نیست از برای تو که نام بگذاری خدا را بآنچه خود را باو نامیده است
سلیمان گفت وصف نموده است خدا خود را بآنکه مرید است حضرت علیه السلام فرمود نیست وصف نمودن خدا خود را
بآنکه مرید است خبر دادن از آنکه خدا اراده است و نه خبر دادن از آنکه اراده اسمی است از اسماء خدا سلیمان گفت
بعلت آنکه اراده خدا علم خداست حضرت علیه السلام فرمود ای جاهل پس هرگاه دانست خدا اراده او نموده است
سلیمان گفت بلی حضرت علیه السلام فرمود پس هرچه را اراده نکرده است ندانسته است سلیمان گفت بلی حضرت
علیه السلام فرمود از کجا گفتی این را و چه دلیل است بر آنکه اراده خدا علم خداست و حال آنکه میداند خدا چیزی را که اراده
او ننموده است ابدا و آن است قول خدا عز و جل ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک پس خدا
میداند کیفیت بردن آن را با آنکه نبرده او را ابدا سلیمان گفت تحقیق خدا فارغ شده است از امر پس نیست چیزی زیاد
نماید خدا در چیزی را حضرت علیه السلام فرمود این قول یهود است پس چگونه خدا فرموده است ادعونی استجب لکم
سلیمان گفت قصد نموده است باین آنکه خدا قادر است بر آن حضرت علیه السلام فرمود آیا پس وعده میفرماید چیزی را
که وفا ننماید بآن پس چگونه فرموده است یزید فی الخلق ما یشاء و فرموده است عز و جل یمحو الله ما یشاء
ویثبت وعنده ام الکتاب و تحقیق فارغ شده است از امر پس جواب نگفت حضرت علیه السلام فرمود

ای سلیمان

ای سلیمان آیا میداند خدا اینکه انسان نیست باشد و حال آنکه اراده نکرده باشد که خلق نماید انسان را هرگز و میداند آنکه میمیرد امروز
انسانی و حال آنکه اراده نداشته باشد که بمیرد امروز سلیمان گفت بلی حضرت علیه السلام فرمود پس میداند خدا آنچه میباشد
آنچه را که اراده نموده است میداند که میباشد یا آنچه را که اراده نکرده است که بوده باشد سلیمان گفت میداند هر دو را که میباشند
حضرت علیه السلام فرمود که این هنگام میداند خدا آنکه انسان زنده و مرده است و ایستاده و نشسته است و کور و بینا است
در حالت واحده و این محال است سلیمان گفت فدای تو شوم میداند یکی از این دو را حضرت علیه السلام فرمود
باک نیست پس کدام یک از این دو میباشد آن را که اراده نموده است که بوده باشد یا آن را که اراده نکرده است که بوده باشد
سلیمان گفت آن را که اراده کرده است که بوده باشد پس خنده حضرت علیه السلام و مأمون و اصحاب مقالات حضرت
علیه السلام فرمود غلط کردی و ترک نمودی قول خود را که میدانست انسانی را که میمیرد امروز و حال آنکه اراده نکرده که بمیرد
امروز و نیست که خلق کند خلقی را و حال آنکه اراده نداشته است آنکه خلق نماید انسان را و هرگاه جایز نباشد علم در نزد تو بآنچه
اراده نشده است آنکه بوده باشد پس نیست میداند مگر آنچه را که اراده کرده است آنکه بوده باشد سلیمان
گفت تحقیق قول من است که اراده نیست خدا و نیست غیر خدا حضرت علیه السلام فرمود ای جاهل هرگاه گفتی اراده نیست
خدا او را غیر خدا قرار دادی و هرگاه گفتی نیست اراده غیر خدا او را خدا قرار دادی گفت سلیمان پس خدا میداند چگونه تکبر
مرا آوردی ... حضرت علیه السلام فرمود ای سلیمان گفت پس تحقیق امر اثبات است از برای آن ... حضرت علیه السلام
فرمود محال ... میداند ... نیکو میداند بنا نمودن را و حال آنکه بنا نکرده است و نیکو میداند
خیاطت را و حال آنکه خیاطی نکرده است و نیکو میداند صنعت چیزی را و حال آنکه کاری نیاورده است ابدا ... حضرت
علیه السلام فرمود ای سلیمان آیا میداند خدا آنکه یگانه است و هیچ چیز با او نیست گفت بلی فرمود آیا پس میباشد
این اثبات از برای چیزی سلیمان گفت نیست میداند که او یگانه است و هیچ چیزی با او نیست حضرت علیه السلام فرمود
آیا پس تو میدانی این را گفت بلی فرمود ای سلیمان پس تو دانا تری از خدا و در این هنگام بعد گفت سلیمان پس مسئله محال است
حضرت علیه السلام فرمود محال است در نزد تو آنکه خدا یگانه است که چیزی با او نیست و تحقیق او سمیع و بصیر و حکیم
و قادر است گفت بلی فرمود پس چگونه خبر داده است خدای عز و جل بآنکه او واحد حی سمیع بصیر حکیم قادر علیم
خبیر است و حال آنکه او نمیداند این را و این رد قول خدا و تکذیب او است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا

بعد فرمود حضرت علیه السلام پس چگونه اراده میکنی صنعت چیزی را که اراده نکرده صنعت او را و نمیدانی که چه چیز است او
و بیگانه بوده باشد صانع که نداند که چگونه صنعت کند چیزی را پیش از صنعت او پس بتحقیق او تعالی
الله عن ذلك علوا كبيرا گفت سلیمان پس بتحقیق اراده قدرت است حضرت علیه السلام فرمود که خدای عزوجل
قادر است بر آنچه اراده نمیکند آنرا و اراده نمیکند آنرا قادر است بعلت اینکه خود فرموده است تبارک و تعالی
ولئن شئنا لنذهبن بالذي اوحينا اليك پس اگر بوده باشد اراده قدرت خواهد بود بتحقیق اراده
نموده باشد که ببرد آنچه را که وحی فرموده است پس بسبب بعلت قدرت خدا پس منقطع شد سلیمان پس گفت مأمون در مقام
های سلیمان آنحضرت داناتر هاشمی است بعد متفرق شدند قوم گفت مصنف این کتاب که بود مأمون که بر میگزید از برای
آنحضرت علیه السلام متکلمین هر کس بود از متکلمین فرق و اهواء مختلفه هر کس را که شنیده بود از جهت حرص
را بآنکه حضرت را منقطع سازد از حجت خود یا از اثبات بعلت حسدی که داشت بآنحضرت و منزلت آنحضرت
از علم پس تکلم نمی نمود با آنحضرت احدی مگر آنکه اقرار می نمود بفضل آن بزرگوار و ملزم میشد بحجت آنحضرت برای او
بعلت آنکه خدای تعالی ذکره ابا میفرماید مگر آنکه بلند نماید کلمه خود را و تمام نماید نور خود را و نصرت دهد حجت خود را
و همچنین وعده فرموده است خدای تبارک و تعالی در کتاب خود پس فرموده است انا لننصر رسلنا والذين
آمنوا في الحيوة الدنيا قصد میفرماید بالذين آمنوا ائمه هدی علیهم السلام و اتباع ایشان را که عارف هستند
بایشان و از ایشان گرفته اند علم را بنصرت میدهد ایشانرا بحجت بر مخالفین ایشان مادامی که در دنیا هستند و همچنین
میفرماید ایشانرا در آخرت و بتحقیق خدای عزوجل خلف نمیفرماید وعده خود را

باب چهاردهم

در ذکر مجلس دیگر از برای حضرت رضا علیه السلام در نزد مأمون با اهل ملل و مقالات و آنچه جواب داده است علی بن محمد بن
جهم را در عصمت انبیاء حدیث نمود ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه و حسین بن احمد بن ابراهیم بن
هاشم مکتب و علی بن عبدالله وراق گفتند که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از قاسم بن محمد برمکی
از ابی الصلت هروی گفت چون جمع نمود مأمون از برای علی بن موسی الرضا علیه السلام اهل مقالات را از اهل اسلام
و سایر ادیان از یهود و نصاری و مجوس و صابئین و سایر اهل مقالات پس نه ایستاد احدی مگر آنکه الزام نمود
او را بحجت او را آنکه گویا سنگ در دهان او نهاده است پس برخاست علی بن محمد بن جهم پس عرض کرد بآنحضرت

یابن رسول الله آیا میفرمائی بعصمت انبیاء فرمود بلی گفت پس چه میفرمائی در قول خدای عزوجل وعصى آدم
ربه فغوى و در قول خدای عزوجل وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه و در قول
خدای عزوجل در یوسف علیه السلام ولقد همت به وهم بها و در قول او عزوجل درباره داود علیه السلام وظن
داود انما فتناه و قول او عزوجل درباره پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله وتخفي في نفسك ما الله مبديه
پس فرمود حضرت علیه السلام وای بر تو یا علی بترس از خدا و نسبت مده به پیغمبران خدا فواحش را و تأویل مکن کتاب
خدا را برأی خود پس بتحقیق خدای عزوجل میفرماید وما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم اما قول
خدای عزوجل در آدم وعصى آدم ربه فغوى پس بتحقیق خدای عزوجل خلق فرمود آدم را حجت در زمین خود
و خلیفه خود در بلاد خود خلق نکرده بود او را از برای بهشت خود و بود معصیت از آدم علیه السلام در بهشت نه در زمین
و عصمت آدم واجب بود که بوده باشد در زمین تا تمام شود مقادیر امر خدای عزوجل پس چون فرود آورده شد بسوی زمین
و قرار داده شد حجت و خلیفه معصوم شد بقول خدای عزوجل ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل
ابراهيم وآل عمران على العالمين و اما قول خدای عزوجل وذا النون اذ ذهب مغاضبا
فظن ان لن نقدر عليه در اینجا بتحقیق ظن بمعنی استیقن است یعنی یقین نمود که خدا هرگز تنگ نخواهد نمود بر او
روزی او را آیا نشنیده قول خدای عزوجل را واما اذا ما ابتليه فقدر عليه رزقه یعنی تنگ نمود بر او
روزی او را و اگر گمان میکرد که خدا قدرت ندارد بر او هر آینه بود بتحقیق که کافر شده بود و اما قول خدای عزوجل
در یوسف علیه السلام ولقد همت به وهم بها پس بتحقیق همت نمود زلیخا بمعصیت و همت نمود
یوسف بقتل او اگر او را مجبور نماید بسبب بزرگی آنچه واداشته بود او را بر او پس برگردانید خدا از یوسف
قتل او را و فاحشه را و اینست قول خدای عزوجل كذلك لنصرف عنه السوء یعنی قتل را والفحشاء یعنی زنا را و اما داود
علیه السلام پس چه میگویند کسانی که در نزد شما هستند در اینباب پس گفت علی بن محمد بن جهم میگویند اینکه داود علیه السلام
در محراب خود نماز میکرد که ناگاه بصورت شیطان بصورت مرغ که نیکوتر بود از همه مرغها پس قطع نمود داود
نماز خود را و برخاست که آن مرغ را بگیرد پس بیرون رفت مرغ میان خانه پس رفت داود در عقب او پس رفت
به پشت بام پس بالا رفت در طلب او پس افتاد مرغ در خانه اوریا بن حنان پس داود در بیرون رفت عقب مرغ

پس ناگاه دید زن او را که غسل میکند پس چون چشم حضرت داود بر او افتاد میل باو نمود و تحقیق بیرون رفته بود اوریا به بعضی از جنگها

پس نوشت حضرت داود بسوی صاحب خود که مقدم دار اوریا را بر تابوت پس ظفر یافت اوریا بر مشرکین و مشکل شد این

بر داود پس نوشت بسوی او مرتبه دوم که او را پیش تابوت بازدار پس پیش تابوت قرار داد او را پس کشته شد اوریا

و تزویج نمود داود زن او را راوی گفت ابو الصلت پس آنحضرت علیه السلام دست خود را بر پیشانی خود زد و فرمود

انا لله وانا اليه راجعون تحقیق نسبت داده‌اید پیغمبری از پیغمبران خدا را بسوی تهاون بنماز خود تا آنکه بیرون

رفت عقب مرغی بعد نسبت داده‌اید بفاحشه بعد بقتل نفس پس گفت ای پسر رسول خدا پس چه چیز بود گناه او پس فرمود علیه السلام

وای بر تو بدرستی که گناه داود این بود که گمان کرد که خدا خلق نکرده است خلقی را که داناتر از او باشد پس فرستاد خدا بسوی او دو ملک را پس بالا رفتند

در محراب پس گفتند دو خصمیم که سرکشی نموده است بعضی ما بر بعضی پس حکم کن میان ما بحق و جور مکن و هدایت نما ما را به

راه راست بدرستی که این برادر من است از برای او نود و نه میش است و از برای من یک میش است پس گفت آنرا بمن ده

و غلبه نموده است بر من در خطاب پس تعجیل نمود داود علیه السلام بر مدعی علیه پس گفت بدرستی که تحقیق ظلم نموده است بر تو

بسؤال میش تو که ملحق نماید به میشهای خود و سؤال ننمود از مدعی شاهد بر او و سؤال نکرد مدعی علیه را پس بگوید او را که چه

میگوئی و ترس بعد از خطای داود در رسم حکم نه آنچه رفتید بسوی آن آیا نشنیده‌ای قول خدای عز وجل را که میفرماید یا داود

انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق تا آخر پس عرض نمود ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله

پس چه چیز است قصه داود با اوریا پس حضرت علیه السلام فرمود تحقیق که در زمان داود هرگاه شوهر زنی کشته میشد زن او را

کسی تزویج نمی‌نمود بعد از آن ابدا و اول کسی که خدای عز وجل از برای او مباح گردانید که تزویج نماید زنی را که شوهرش کشته شده بود

داود علیه السلام بود پس تزویج نمود زن اوریا را چونکه کشته شده بود و عده‌اش منقضی شده بود از او پس این بود که گران آمد

بر مردم از جانب اوریا و اما محمد صلی الله علیه و آله و قول خدای عز وجل وتخفي في نفسك ما الله مبديه وتخشى

الناس والله احق ان تخشاه پس تحقیق خدای عز وجل شناسانیده بود پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را از اسمهای زنهای او

در دار دنیا و اسمهای زنهای او در دار آخرت و آنکه ایشان مادرهای مؤمنین‌اند و یکی از آنها که نام برده شده بود برای

پیغمبر صلی الله علیه و آله زینب دختر جحش بود و او در آنوقت زن زید بن حارثه بود پس پنهان نمود پیغمبر صلی الله علیه و آله اسم او را

در نفس خود و اظهار ننمود از جهت اینکه نگوید کسی از منافقین که پیغمبر میفرماید در باره زنی که در خانه مردیست اینکه

او یکی از زنهای او و مادرهای مؤمنین است و ترسید قول منافقین را فرمود خدای عز وجل وتخشى الناس والله احق

ان تخشاه یعنی میترسی تو ای پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را و خدا سزاوارتر است باینکه بترسی او را یعنی در نفس خود و بدرستی

و تحقیق متولی نشد تزویج احدی از خلق خود مگر تزویج حوا را از آدم علیه السلام و زینب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله بقول خود

فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها تا آخر و فاطمه علیها السلام را از علی علیه السلام گفت ابو الصلت پس گریه

کرد علی بن محمد بن جهم پس عرض کرد ای پسر رسول خدا من توبه میکنم بسوی خدای عز وجل از اینکه بگویم در باره پیغمبران خدا علیهم السلام

بعد از امروز مگر آنچه تو فرمایش فرمودی باب پانزدهم در مجلس دیگر از برای آنحضرت علیه السلام در روایت

در عصمت انبیاء علیهم السلام حدیث نمود ما را تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی رضی الله عنه از پدرش از حمدان بن سلیمان

نیشابوری از علی بن محمد بن جهم گفت حاضر شدم مجلس مأمون را و در نزد او بود رضا علی بن موسی علیه السلام پس گفت

مأمون از برای او یا ابن رسول الله آیا نیست از قول تو اینکه انبیاء علیهم السلام معصوم هستند فرمود بلی گفت پس چه

چیز است معنی قول خدا وعصى آدم ربه فغوى پس فرمود علیه السلام اینکه خدای تبارک و تعالی فرمود از

برای آدم علیه السلام اسكن انت وزوجك الجنة وكلا منها رغدا حيث شئتما ولا تقربا

هذه الشجرة و اشاره نمود آدم و حوا را بدرخت گندم فتكونا من الظالمين و نفرمود از برای آنها که مخورید

از این درخت و نه از آنچه بوده باشد از جنس این درخت پس نزدیک نشدند آنها بآن درخت و بتحقیق خوردند از

غیر آن درخت چونکه وسوسه نمود شیطان بسوی ایشان و گفت ما نهاكما ربكما عن هذه الشجرة و بتحقیق

نهی فرموده است شما را که نزدیک شوید بغیر این درخت و نهی نکرده است شما را از خوردن این درخت

الا ان تكونا ملكين او تكونا من الخالدين وقاسمهما اني لكما لمن الناصحين و شاهد نکرده بودند

آدم و حوا پیش از این اینکه قسم بخورد بخدا کسی قسم دروغ فدلاهما بغرور فلما ذاقا منها پس خوردند از آن

درخت بسبب قسم خوردن شیطان به دروغ خدا را و این فعل بود از آدم علیه السلام پیش از نبوت او و نبود اینکه

بزرگی مستحق شود بسبب او دخول آتش را و این است جز این نیست که بود این از صغائر موهوبه آنچنانکه جایز است

بر انبیاء پیش از نزول وحی بر ایشان پس چونکه اختیار نمود او را خدا و قرار داد او را پیغمبر بود معصوم نمیکرد گناه

صغیره و نه کبیره میفرماید خدای عز وجل وعصى آدم ربه فغوى ثم اجتباه ربه فتاب عليه وهدى و فرموده است خدای عز وجل

ان الله اصطفی ادم ونوحا وال ابراهیم وال عمران علی العالمین پس گفت مأمون پس چه چیز است معنی
قول خدای عزوجل فلما اتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما اتیهما پس فرمود حضرت علیه السلام که بتحقیق حوا زائید
از برای آدم پانصد شکم در هر شکمی یک پسر و یک دختر و بتحقیق آدم و حوا عهد نمودند از برای خدای عزوجل و خواندند خدا را
و گفتند لئن اتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین پس چون عطا فرمود خدا ایشان را صالحی برای ایشان بوده باشد از شکر کنندگان پس چون عطا فرمود ایشان را اولاد را در خلقت
کامل و ... و بعد آنچه عطا فرموده بود ایشان را صنف صنف پسر و صنف دختر پس قرار دادند این دو صنف از برای
خدای تعالی در گرم شرکاء در آنچه عطا فرموده بود ایشان را و شکر نکردند خدا را شکر پدر و مادر نمودند از برای خدای عزوجل
خدای عزوجل فتعالی الله عما یشرکون پس گفت مأمون گواهی میدهم که تو بدرستی که تو پسر رسول خدا حقی
پس خبر ده مرا از قول خدای عزوجل در ابراهیم علیه السلام فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا
ربی پس فرمود حضرت علیه السلام بدرستیکه ابراهیم علیه السلام واقع شد در میان سه طایفه یکی از آنها عبادت زهره
میکردند و یکی عبادت ماه و یکی عبادت آفتاب و این در وقتی بود که بیرون آمد از آنجا که در آن پنهان شده بود
پس چون کشید پرده شب را دید زهره را و گفت این است پروردگار من بر سبیل انکار و استخبار ایشان پس چون
غروب نمود گفت دوست نمیدارم چیزهای غروب کننده را یعنی آنکه غروب از صفات حدوث است
نه از صفات قدیم پس چون دید ماه را طلوع کننده گفت این است پروردگار من بر سبیل انکار و استخبار پس چون
غروب نمود گفت هر آینه اگر هدایت نکند مرا پروردگار من هر آینه خواهم بود از قوم گمراهان یعنی اگر هدایت نکرده بود مرا پروردگار من
هر آینه بودم از قوم گمراهان پس چون صبح نمود و دید آفتاب را طلوع کننده گفت این است پروردگار من این
بزرگتر است از زهره و ماه بر سبیل انکار و استخبار نه بر سبیل اخبار و اقرار پس چون غروب نمود گفت از برای
هر سه صنف از آنها که عبادت میکردند زهره و ماه و آفتاب را ای قوم من بیزارم از آنچه شریک خدا قرار میدهید
بتحقیق من رو گردانیدم روی خود را بسوی آنکه خلق نموده است آسمانها و زمین را از روی اسلام و نیستم از مشرکین
و جز این نیست اراده نمود ابراهیم علیه السلام بآنچه گفت آنکه بیان نماید برای ایشان بطلان دین ایشان را
و اثبات نماید نزد ایشان آنکه عبادت سزاوار نیست آنچه را که بوده باشد بصفت زهره و ماه و آفتاب
و مستحق عبادت خالق اینها و خالق آسمانها و زمین است و بود آنچه را که احتجاج نمود بر قوم خود از چیزهایی که

الهام نموده بود او را خدای عزوجل و عطا فرموده بود او را چنانکه فرموده است خدای تعالی وتلک حجتنا اتیناها
ابراهیم علی قومه پس گفت مأمون خدا ترا جزای خیر دهد یا اباالحسن پس خبر ده مرا از قول ابراهیم رب ارنی
کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی که ترجمه ظاهرش این است ای پروردگار من
بنما بمن چگونه زنده میگردانی مردگان را فرمود خدا آیا ایمان نیاوردی عرض کرد چرا ولکن میخواهم مطمئن شود قلب من
حضرت رضا علیه السلام فرمود که خدای تبارک و تعالی وحی نموده بود بسوی ابراهیم علیه السلام که من میگیرم از بندگان خود
خلیلی که اگر سؤال نماید مرا زنده نمودن مردهها را اجابت او نمایم پس بخاطر ابراهیم علیه السلام رسید که اوست آن خلیل
پس عرض کرد رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی علی الخلة یعنی بر دوستی
اجابت دعوات نمی دانی فرمود خدا ... پس بگیر چهار مرغ و آنها را قطعه قطعه نما پس بگذار بر هر کوهی
جزئی از ایشان را بعد بخوان ایشان را که می آیند بسوی تو بسرعت و بدان که خدا عزیز و حکیم است پس گرفت ابراهیم
علیه السلام عقاب و مرغابی و طاوس و خروس را پس آنها را قطعه قطعه نمود و مخلوط نمود ایشان را بعد قرار داد بر هر کوهی
از کوههایی که در دور او بود و آنها ده کوه بود از آن هر یک جزئی را و قرار داد منقارهای ایشان را در انگشتان خود بعد خواند ایشان را
باسمهای خودشان و گذاشت نزد خود دانه و آبی پس پرواز نمود آن اجزاء بعض آنها بسوی بعضی تا آنکه مستوی شد
بدنهای آنها و آمد هر بدنی تا آنکه پیوسته گردید بگردن و سرش پس رها نمود ابراهیم علیه السلام منقارهای ایشان را پس پرواز
نمودند بعد از آن آمدند و نشستند و آشامیدند از آن آب و برچیدند از آن دانه و گفتند ای پیغمبر خدا زنده نمودی ما را خدا ترا زنده نماید
پس فرمود علیه السلام بلکه خدا زنده میکند و میمیراند و او بر همه چیز قادر است گفت مأمون بارک الله فیک یا اباالحسن پس خبر ده مرا
از قول خدای عزوجل فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان حضرت رضا علیه السلام فرمود
بتحقیق موسی داخل شد شهری از شهرهای فرعون را هنگام غفلت اهل آن شهر و آن مابین مغرب و عشاء بود پس یافت
در آن شهر دو مرد را که با هم جنگ میکردند این یکی از شیعه او بود و دیگری از دشمن او پس استغاثه نمود او را آنکه از شیعه او بود
بر آنکه از دشمن او بود پس حکم نمود موسی علیه السلام بر آنکه از دشمن او بود بحکم خدای تعالی پس مشت زد او را پس مرد او
گفت موسی هذا من عمل الشیطان یعنی این مقاتله که واقع شد میان این دو مرد از عمل شیطان بود نه آنچه را
که موسی علیه السلام بجا آورده بود از کشتن دشمن انه یعنی شیطان عدو مضل مبین مأمون گفت پس چیست

معنی قول موسی علیه السلام رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی فرمود که یعنی به تحقیق که گذاشتم من خود را در غیر موضع خود
بانکه داخل شدم این شهر را فاغفر لی یعنی پس بپوشان مرا از دشمنان خود تا ظفر نیابند بر من پس بکشند مرا پس آمرزید او را
خدا از برای او به تحقیق خدا است آمرزنده و مهربان گفت موسی ای پروردگار من به آنچه انعام فرمودی مرا از قوت تا آنکه
کشتم مردی از ایشان را پس هرگز نخواهم بود پشت و پناه از برای گناهکاران بلکه جهاد میکنم با این قوه در راه تو تا آنکه خشنود
گردی پس صبح نمود موسی علیه السلام در آن شهر ترسان انتظار کشان پس ناگاه آنکسیکه طلب یاری نموده بود از او در روز گذشته فریاد
او را از شخص دیگر گفت موسی از برای او که به تحقیق که توئی گمراه ظاهر است مقاتله نمودی مردی را دیروز و مقاتله مینمائی
این مرد را امروز هر آینه ادب خواهم نمود ترا و اراده نمود که غضب نماید بر آن شخص قبطی پس چونکه اراده نمود که غضب نماید
بر آن قبطی که دشمن بود موسی را و آنکه شیعه موسی بود گفت ای موسی آیا اراده داری که بکشی مرا چنانچه دیروز کشتی
کسی را اراده نداری مگر اینکه بوده باشی جبار در روی زمین و اراده نداری که بوده باشی از مصلحین گفت مأمون جزاک الله
ترا خدا از جانب پیغمبران خود خیرا ای ابا الحسن پس چه چیز است معنی قول موسی از برای فرعون فعلتها اذا
وانا من الضالین حضرت علیه السلام فرمود که فرعون گفت از برای موسی چونکه نزد او آمد وفعلت فعلتک
التی فعلت وانت من الکافرین موسی گفت کار آوردم او را در آن هنگام و من از گمراهان بودم که راه را گم کرده بودم
تا آنکه وارد شدم شهری از شهرهای تو پس فرار نمودم از شما چونکه ترسیدم از شما پس بخشید از برای من پروردگار من حکم
و قرار داد مرا از مرسلین و به تحقیق فرموده خدا از برای پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله الم یجدک یتیما فآوی میفرماید
آیا نیافت ترا خدا یتیم پس جمع نمود بسوی تو مردم را ووجدک ضالا فهدی یعنی یافت ترا گم شده در نزد
قوم پس هدایت نمود ایشان را بسوی شناختن تو ووجدک عائلا فاغنی یعنی یافت ترا فقیر پس بی نیاز نمود ترا
بانکه قرار داد دعای ترا مستجاب مأمون گفت بارک الله فیک یا ابن رسول الله پس چه چیز است معنی قول خدای عزوجل
ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی الآیه در ترجمه خلاصه لفظ این است
هر چونکه آمد موسی بسوی میقات ما و تکلم نمود او را پروردگار او و گفت پروردگارا بنمایان مرا تا نظر نمایم بسوی تو فرمود
هرگز نخواهی دید مرا ای موسی چگونه جایز است اینکه بوده باشد کلیم خدا که موسی است نداند اینکه خدای تعالی جایز نیست دیدن او تا آنکه
سؤال نماید از خدا این سؤال را پس حضرت رضا علیه السلام فرمود که کلیم خدا موسی بن عمران دانسته است اینکه خدای تعالی

منزه است از آنکه دیده شود به چشم و لکن خدای عزوجل چونکه تکلم فرمود موسی را و تقرب بخشید او را بمناجات برگشت موسی
بسوی قوم خود پس خبر داد ایشان را اینکه خدای عزوجل تکلم فرموده است با او و مقرب ساخته است او را و مناجات
فرموده است با او پس گفتند ما هرگز ایمان نمی آوریم از برای تو تا بشنویم کلام خدا را همچنانکه تو شنیدی پس بعضی قوم
هفتصد هزار مرد بودند پس اختیار نمود از ایشان هفتاد هزار کس را بعد اختیار نمود از ایشان هفت هزار کس را بعد اختیار
نمود از ایشان هفتصد نفر بعد اختیار نمود از ایشان هفتاد مرد را از برای میقات پروردگار خود پس بیرون رفت
با ایشان بسوی طور سینا پس بر پا داشت ایشان را در دامنه کوه و بالا رفت موسی علیه السلام بسوی طور و سؤال نمود خدای
عزوجل را اینکه تکلم نماید با او و بشنواند کلام خود را ایشان پس تکلم نمود او را خدای تعالی ذکره و شنیدند کلام او را از بالای
و پائین و دست راست و دست چپ و پشت سر و پیش رو به علت اینکه خدای تعالی خلق فرموده بود آن کلام را
در درخت بعد از آنکه خلق نموده بود او را از آن درخت تا آنکه بشنوند او را از جمیع وجوه پس گفتند هرگز ایمان نخواهیم آورد از برای تو
به آنکه این کلامی که میشنویم ما او را کلام خدا است تا آنکه ببینیم خدا را آشکارا پس چونکه گفتند این قول عظیم را و تکبر
ورزیدند و از حد خود تجاوز نمودند فرستاد خدای عزوجل بر ایشان صاعقه را پس گرفت ایشان را به سبب ظلم ایشان
پس مردند پس گفت موسی علیه السلام ای پروردگار من چه بگویم از برای بنی اسرائیل هنگامیکه برگردم بسوی ایشان و بگویند
به تحقیق تو بردی ایشان را پس کشتی ایشان را به علت آنکه تو صادق نبودی در آنچه ادعا مینمودی از مناجات خدای عزوجل تو
پس زنده نمود ایشان را خدا و فرستاد ایشان را با موسی پس گفتند به تحقیق که اگر سؤال نمائی خدا را اینکه بنماید ترا که نظر نمائی بسوی او
هر آینه اجابت نماید ترا و خبر دهی تو ما را که چگونه است او پس بشناسیم او را حق شناختن او پس گفت موسی علیه السلام ای قوم
به تحقیق خدا دیده نمیشود به چشم و کیفیت از برای خود نیست و این است و جز این نیست شناخته میشود خدا با آیات خود و دانسته میشود
با نشانهای خود پس گفتند هرگز ایمان نخواهیم آورد تا سؤال نمائی خدا را چنانچه گفتیم پس گفت موسی علیه السلام ای پروردگار من
به تحقیق تو شنیدی گفته بنی اسرائیل را و تو دانا تری بصلاح ایشان پس وحی فرمود خدای عزوجل بسوی او که ای موسی سؤال نما
از من آنچه را که سؤال کردند ترا پس مؤاخذه نخواهم نمود ترا به سبب جهل ایشان پس در این وقت گفت موسی
رب ارنی انظر الیک ای پروردگار من خود را بنما تا نظر نمایم بسوی تو فرمود هرگز نخواهی دید مرا ای موسی و لکن نظر نما بسوی کوه پس اگر
استقرار در مکان خود داده و پایین نیامد پس زود باشد که ببینی مرا پس چونکه تجلی فرمود پروردگار موسی از برای کوه یعنی از

از آیات خود [illegible] و افتاد موسی بیهوش پس چون که بهوش آمد گفت سبحانک تبت الیک
یعنی رجوع نمودم بسوی تو [illegible] از جهت [illegible] و من اول مؤمنین هستم از ایشان [illegible] پس گفت
مأمون خدا ترا جزای خیر دهاد یا ابا الحسن پس خبر ده مرا از قول خدای عزوجل ولقد همت به وهم بها لولا ان رای
برهان ربه پس ترجمه ظاهرش اینست که بدرستیکه قصد نمود زلیخا بیوسف و همت نمود یوسف بزلیخا اگر نبود که دیده بود
برهان پروردگار خود را پس حضرت علیه السلام فرمود که بدرستیکه تحقیق همت نمود زلیخا بیوسف و اگر [illegible]
برهان پروردگار خود را [illegible] قصد زلیخا [illegible] چنانچه زلیخا قصد او نموده بود لکن یوسف معصوم بود و معصوم قصد معصیت
نمیکند [illegible] و بدرستیکه تحقیق حدیث نمود مرا پدرم از پدرش حضرت صادق علیه السلام آنکه آنحضرت فرمود
[illegible] قصد نمود زلیخا آنکه [illegible] معصیت [illegible] یوسف [illegible] پس گفت مأمون خدا ترا جزای خیر دهاد
یا ابا الحسن پس خبر ده مرا از قول خدای عزوجل وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه پس ترجمه ظاهرش
اینست [illegible] پس گمان نمود آنکه ما قدرت نداریم بر او حضرت فرمود او یونس
ابن متی است [illegible] غضبناک [illegible] فظن معنی استیقن است وان لن نقدر علیه معنی ان لن نضیق علیه رزقه
یعنی یقین نمود که ما هرگز بر او تنگ نخواهیم گرفت روزی او را [illegible] قول خدای عزوجل واما اذا
ما ابتلیه فقدر علیه رزقه یعنی تنگ نمود بر او روزی او را پس فریاد زد در ظلمات [illegible]
[illegible] ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible] ولولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون
یعنی [illegible] پس گفت مأمون خدا ترا جزای
خیر دهاد یا ابا الحسن پس خبر ده مرا از قول خدای عزوجل حتی اذا استیأس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم
نصرنا پس ترجمه ظاهرش اینست [illegible] پیغمبران [illegible] تکذیب کرده شدند آمد ایشانرا نصرت
پس فرمود رضا علیه السلام میفرماید خدای عزوجل [illegible] پیغمبران از قوم خود [illegible] قوم ایشان
که تکذیب کرده شدند پیغمبران آمد پیغمبران را نصرت ما پس گفت مأمون [illegible] یا ابا الحسن پس خبر ده مرا

از قول خدای عزوجل لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک حضرت
علیه السلام فرمود [illegible] نزد مشرکین [illegible] گناه [illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] بت [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] اخلاص [illegible]
[illegible] پس
فتح نمود خدای عزوجل بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله [illegible] محمد صلی الله علیه و آله انا فتحنا لک فتحا
مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر پس ترجمه ظاهرش اینست [illegible]
[illegible] مشرکین [illegible]
[illegible] مشرکین [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible] پس گفت مأمون خدا ترا جزای خیر دهاد یا ابا الحسن
پس خبر ده مرا از قول خدای عزوجل عفی الله عنک لم اذنت لهم پس ترجمه ظاهرش اینست [illegible]
اذن دادی [illegible] حضرت علیه السلام فرمود [illegible] نازل شده است [illegible] ایاک اعنی واسمعی
یا جاره [illegible] خطاب [illegible] خدای عزوجل [illegible] پیغمبر [illegible]
و همچنین است قول خدای عزوجل لئن اشرکت لیحبطن عملک ولتکونن من الخاسرین پس ترجمه ظاهرش اینست
[illegible] ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن
الیهم شیئا قلیلا پس ترجمه ظاهرش اینست [illegible]
[illegible] پس گفت مأمون [illegible] پس خبر ده مرا از قول خدای عزوجل واذ تقول للذی انعم الله
علیه وانعمت علیه امسک علیک زوجک واتق الله وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی الناس والله
احق ان تخشاه حضرت علیه السلام فرمود [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] سبحان الله الذی خلقک [illegible]
[illegible] خدای تبارک وتعالی [illegible] پس فرمود خدای عزوجل

افاصفیکم ربکم بالبنین واتخذ من الملائکة اناثا انکم لتقولون قولا عظیما پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله چگونه
دوست ندارم او را که حق تعالی [illegible] نموده است [illegible]
[illegible] پس چون برگشت زید [illegible] زن او [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله و گفتن پیغمبر صلی الله علیه وآله
سبحان الذی خلقک را پس [illegible] فرموده است پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible]
فرموده است [illegible] فرموده است [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله امسک علیک زوجک و
اتق الله یعنی [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه وآله [illegible]
پس نازل فرمود خدای تعالی واذ تقول للذی انعم الله علیه یعنی انعام فرموده است خدا بر او باسلام وانعمت علیه
یعنی انعام نموده تو بر او [illegible] امسک علیک زوجک واتق الله الی [illegible]
[illegible] پیغمبر خود صلی الله علیه وآله [illegible]
پس فرمود خدا فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم
اذا قضوا منهن وطرا وکان امر الله مفعولا [illegible]
پیغمبر صلی الله علیه وآله بسبب تزویج آن زن پس نازل فرمود خدای تعالی ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له
پس گفت مأمون [illegible]
از جانب پیغمبران خود [illegible] گفت علی بن محمد بن جهم پس برخاست مأمون بسوی نماز و گرفت دست محمد بن جعفر را
و حاضر بود در مجلس [illegible] پس گفت [illegible] پس گفت محمد بن جعفر
از برای مأمون [illegible] پس گفت مأمون بتحقیق
[illegible] اهل بیت [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible]

[illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] آن حضرت محمد بن جعفر
[illegible]
[illegible]
را اهل بیت علیهم السلام را **باب شانزدهم** در آنچه وارد شده است از حضرت رضا علیه السلام از حدیث اصحاب
رس حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابی الصلت عبد السلام بن
صالح هروی از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین
از پدرش حسین بن علی علیه السلام فرمود که آمد خدمت علی بن ابیطالب پیش از کشته شدن آنحضرت بسه روز مردی از اشراف
تمیم که او را عمرو میگفتند [illegible] یا امیرالمؤمنین خبر ده مرا از اصحاب رس که در چه زمان بوده اند و کجا بوده منازل
ایشان و که بوده است پادشاه ایشان و آیا فرستاد خدا بسوی ایشان پیغمبری یا نه و بچه چیز هلاک شدند پس
بتحقیق من میبینم در کتاب خدا ذکر ایشان را و نمی یابم خبر ایشان را پس فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام بتحقیق سؤال
نمودی مرا از حدیثی که سؤال نکرده است از آن احدی پیش از تو و حدیث نخواهد نمود ترا احدی بعد از من مگر از من [illegible] نیست
در کتاب خدا آیه مگر آنکه من میدانم او را و میدانم تفسیر او را و آنکه در کجا نازل شده است از بیابان یا کوه و در چه وقت نازل
شده است از شب یا روز و بتحقیق در اینجا [illegible] علم بسیار و اشاره فرمود بسینه مبارک خود و لکن طالبین آن کم است
و عنقریب پشیمان خواهند شد زمانی که مرا نیابند [illegible] ایشان بوده اند قومی که عبادت میکردند درخت
صنوبری را که گفته میشد آنرا شاه درخت [illegible] یافث بن نوح کاشته بود او را بر کنار چشمه که گفته میشد آنرا روشناب
روئیده بود آن درخت از برای نوح بعد از طوفان [illegible] نامیده شده اند ایشان اصحاب رس [illegible] ایشان
دفن کردند پیغمبر خود را در زمین [illegible] سلیمان بن داود [illegible] ایشان دوازده قریه بر کنار نهری که گفته میشد آنرا
رس از بلاد مشرق و بسبب ایشان نامیده شده است آن نهر و نبود در آن زمان در زمین نهری پر آب تر از آن و نه گواراتر از آن
و نه قریه ها بیشتر [illegible] و نه معمور تر از آنها یکی از آنها آبان و دوم آذر و سوم دی و چهارم بهمن و پنجم اسفندار
و ششم فروردین و هفتم اردیبهشت و هشتم خرداد و نهم مرداد و دهم تیر و یازدهم مهر و دوازدهم شهریور و بود

بزرگترین شهرهای ایشان اسفندیار بود و آن محل سلطان ایشان بود و اسم او ترکوذ بن غابور بن یارش بن سازن بن نمرود بن کنعان
فرعون ابراهیم علیه السلام و در آن بود آن چشمه و صنوبر که کاشته بودند در هر قریه از آنها دانه از آن صنوبر پس روئیده بود که آن
درخت بزرگ و حرام کرده بودند آب آن چشمه و آن نهرها را پس نمی‌خوردند از آن و نه چهارپایان ایشان و هر کس می‌کرد آن کار را
می‌کشتند او را و می‌گفتند این زندگانی خدایان ماست پس سزاوار نیست از برای کسی که کم نماید از زندگانی خدایان ما و می‌آشامیدند خود
ایشان و چهارپایان ایشان از نهر رس آنچنانکه بر آن بود قریه‌های ایشان و به تحقیق قرار داده بودند در هر ماهی از سال در هر قریه
عیدی که مجتمع می‌شدند بر آن اهل آن قریه پس می‌بردند بر درخت آنچنانکه در آن قریه بود شاخه‌ای از ابریشم که در آن بود انواع صورتها
بعد می‌آوردند گوسفندها و گاوها پس قربانی می‌کردند او را برای آن درخت و می‌افروختند در آن قربانها آتش را به هیزم پس هرگاه
بلند می‌شد دود آن گوشت و بوی آن در هوا و حایل می‌شد میان ایشان و میان نظر نمودن به آسمان می‌افتادند از برای آن درخت
به سجده و گریه می‌نمودند و تضرع می‌کردند به سوی آن درخت تا آنکه راضی شود از ایشان پس می‌آمد شیطان و حرکت می‌داد
شاخهای آن درخت را و فریاد می‌زد از پای آن درخت مثل طفل که تحقیق من راضی شدم از شما ای بندگان من پس خوش کنید
نفسهای ایشان و روشن شد چشمهای ایشان پس بر می‌داشتند سرهای خود را از این وقت و می‌آشامیدند شرابها و می‌زدند
به سازها و می‌گرفتند دستنبوها را پس بر این حال بودند روز خود و شب خود را بعد بر می‌گشتند و بدرستی که عجم نام نهاده‌اند ماه
های خود را آبان ماه و آذرماه و غیر اینها به سبب اشتقاق از اسمهای آن قریه‌ها از جهت قول بعض ایشان به بعض این عید
عید ماه فلان و عید ماه فلان است تا آنکه هرگاه می‌شد عید قریه بزرگ ایشان جمع می‌شدند به سوی او کوچک و بزرگ ایشان
پس می‌بردند نزد آن صنوبر و چشمه پرده از دیباج که بر او بود انواع صورتها و از برای او بود دوازده باب که هر بابی
از برای اهل قریه بود از ایشان و سجده می‌نمودند از برای آن صنوبر بیرون از پرده و قربانی می‌نمودند از برای او اضعاف آنچه
قربانی می‌کردند از برای درختهای دیگر در قریه‌های ایشان بود پس می‌آمد شیطان در این وقت پس حرکت می‌داد آن صنوبر را
حرکت شدیدی و تکلم می‌کرد از میان آن صنوبر به کلام آشکار و وعده می‌داد ایشان را و امیدوار می‌کرد ایشان را به بیشتر
از آنچه وعده داده بود و امیدوار کرده بود ایشان را شیاطین کل آن درختها پس بر می‌داشتند سرهای خود را از سجده و می‌بودند
از فرح و نشاط که قادر نبودند بر حرف زدن و تکلم نمی‌نمودند به جهت خوردن شراب و زدن سازها پس می‌بودند بر این حال دوازده
شبانه روز بعد عیدهای ایشان در ایام سال بعد بر می‌گشتند پس چون طول کشید کفر ایشان به خدای عزوجل و بندگی ایشان

آمدن

غیر خدا را فرستاد خدا به سوی ایشان پیغمبری از بنی اسرائیل از اولاد یهودا پسر یعقوب پس درنگ نمود آن پیغمبر در میان ایشان
زمان بسیاری که می‌خواند ایشان را به سوی عبادت خدای عزوجل و شناختن پروردگاری او پس پیروی ننمودند او را پس چون
دید شدت فرو رفتن ایشان را در گمراهی و ترک نمودن ایشان قبول آنچه را که می‌خواند ایشان را به سوی او از رشد و رستگاری
و رسید زمان عید قریه بزرگ ایشان گفت ای پروردگار من به تحقیق بندگان تو ابا نمودند مگر از تکذیب من و کافر شدن به تو و رفتند
نمودند عبادت می‌کردند درختی را که نه نفع می‌بخشد و نه ضرر می‌رساند پس خشک گردان درختهای ایشان را تمامی و بنمای ایشان قدرت
خود و سلطنت خود را پس صبح نمودند قوم و خشک شده بود درختان ایشان پس ترسانید ایشان را خشک شدن درختان ایشان
و قطع شد امید ایشان و بعد گردیدند دو فرقه پس فرقه‌ای گفتند که سحر نموده خدایان شما را این مردی که گمان دارد که او پیغمبر خدای آسمان
و زمین است به سوی شما تا برگرداند روهای شما را از خدایان خود به سوی خدای خود و طایفه دیگر گفتند چنین نیست بلکه غضب نموده است
شما را خدایان شما به علت اینکه دیدند این مرد را که عیب می‌کرد آن خدایان را و در تکلیف بود از آنها و می‌خواند شما را به سوی بندگی خدای خود
پس پوشانیدند حسن خود را و رونق خود را تا آنکه غضب نمایید شما از برای خدایان خود بر آن پس انتقام کشیده از آن پس مجتمع شد
رای ایشان در کشتن او پس گرفتند لوله‌هایی بلند که از رصاص بعد فرو بردند آن لوله‌ها را در پایین چشمه تا روی آب
تا آمد بر بالای زمین پس کشیدند آنچه در آن لوله‌ها از آب پس حفر نمودند در پایین آن چاهی عمیق در دهن آن تنگ بود پس
انداختند میان آن پیغمبر خود را و گذاشتند بر دهن آن چاه سنگ بزرگی بعد آن لوله‌ها را بیرون آوردند از آب و گفتند
حالا امیدواریم که راضی شوند از ما خدایان ما به جهت دیدن آنکه به تحقیق کشتیم آن کسی را که عیب می‌کرد ایشان را و منع می‌نمود
از عبادت آنها و دفن نمودیم او را در زیر بزرگ آنها و شفا حاصل شود برای آنها از آنچه شده پس برگردانند به سوی ما نور خود را
و خرمی خود را چنانچه سابق بود پس ماندند در تمام آن روز در حالی که می‌شنیدند ناله پیغمبر خود را که او می‌گفت ای آقای من به تحقیق تو
می‌بینی تنگی مکان مرا و شدت کرب مرا پس رحم فرما بر ضعف رکن من و کمی چاره من و تعجیل فرما در قبض روح من و تأخیر منما
در اجابت دعای من تا آنکه مرد علیه السلام پس فرمود خدای عزوجل به جبرئیل علیه السلام ای جبرئیل آیا گمان می‌کنند این بندگان
من که فریب دادند ایشان را حلم من و ایمن شده‌اند از مکر من و بندگی نمودند غیر مرا و کشتند پیغمبر مرا آیا گمان دارند که می‌توانند منع غضب من نمایند یا بیرون
روند از ملک من چگونه می‌شود و حال آنکه منم انتقام کشنده از هر کسی که معصیت من نماید و نترسد از عقاب من
و به تحقیق من قسم یاد نموده‌ام به عزت و جلال خود که قرار دهم ایشان را عبرت و مثال از برای عالمین پس نگذشت ایشان را الا

در همان عید قربانی که بیدار و زنده و سالم برگشت پس تحویل شد ... آن و ... آمد از آن بار که گفته‌اند بعضی از ایشان
به بعضی نظر کرده بودند و از زبان ایشان نشسته بگویند که آتش او را خوش آمده و فرا گرفت ایشان را از ... اسمعیل ...
برایشان ... پاره‌های آتش ... مشتعل گشته پس ... ایشان ... که سوختند همه در آتش فنعوذ
بالله تعالی ذکره من غضبه و نزول نقمه ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم **باب هفدهم**
در آنچه آمده است از حضرت رضا علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی **وفدیناه بذبح عظیم** حدیث کرد ما را
عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار ... در ماه شعبان سنه سیصد و پنجاه و دو از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن
شاذان گفت که شنیدم حضرت رضا علیه السلام را می‌فرمود که چون امر نمود خدای تعالی ابراهیم علیه السلام را که ذبح نماید بجای
پسر خود اسمعیل گوسفندی را که فرستاده بود برای او آرزو نمود ابراهیم علیه السلام که کاشکی ذبح نموده بود پسر خود را بدست خود
و امر نشده بذبح گوسفند بجای او تا وارد شود بر قلب او چیزی که وارد می‌شود بر قلب پدری که ذبح نماید عزیزترین اولاد خود را
بدست خود پس مستحق شود بسبب این بلندترین درجات اهل ثواب بر مصائب را پس وحی فرمود خدا بسوی ابراهیم علیه السلام
که کیست دوست‌ترین خلق من بسوی تو پس عرض کرد ای پروردگار من خلقی نفرموده‌ای که دوست‌تر باشد بسوی من از حبیب تو
محمد صلی الله علیه و آله پس وحی فرمود خدای عز و جل بسوی او که آیا او دوست‌تر است بسوی تو یا جان تو عرض نمود
بلکه او دوست‌تر است بسوی من از جان من فرمود پس پسر او دوست‌تر است بسوی تو یا پسر تو عرض نمود بلکه پسر او فرمود پس ذبح
پسر او از روی ظلم بر دست دشمنان او بیشتر به درد می‌آورد قلب تو را یا ذبح نمودن پسر خود را بدست خود در اطاعت من
عرض کرد ای پروردگار من بلکه ذبح او بر دست دشمنان او بیشتر به درد می‌آورد قلب مرا فرمود ای ابراهیم پس بتحقیق
طائفه‌ای گمان می‌کنند که ایشان از امت محمد صلی الله علیه و آله هستند زود باشد که بکشند پسر او حسین را بعد از او از روی ظلم
و عدوان مثل کشتن گوسفند و مستوجب شوند بسبب این غضب مرا پس جزع نمود ابراهیم علیه السلام از این سبب
و بدرد آمد قلب مبارکش و گریه می‌نمود پس وحی نمود خدای عز و جل بسوی او که ای ابراهیم بتحقیق فدا نمودم جزع تو را بر پسر خود
اسمعیل اگر ذبح می‌نمودی او را بدست خود بجزع تو بر حسین علیه السلام و کشته شدن او و واجب گردانیدم برای تو بلندترین
درجات اهل ثواب بر مصیبتها و این است قول خدای عز و جل **وفدیناه بذبح عظیم** **باب هیجدهم** در آنچه
وارد شده است از حضرت رضا علیه السلام در معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله **انا ابن الذبیحین** یعنی منم پسر دو ذبیح

حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان از احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن فضال از پدر خود گفت سؤال نمودم از ابا الحسن
علی بن موسی الرضا علیه السلام را از معنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله **انا ابن الذبیحین** فرمود یعنی اسمعیل بن ابراهیم علیه السلام
و عبد الله بن عبد المطلب اما اسمعیل پس اوست غلام حلیمی که بشارت داد خدای تعالی باو ابراهیم علیه السلام را **فلما بلغ
معه السعی** و آن از زمانی عبارت است که رسید اسمعیل بجائی که کار کند ... ابراهیم گفت ابراهیم **یا بنی انی اری
فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل ما تؤمر** یعنی ای پسرم من در خواب دیدم که ذبح
نمایم ترا پس ببین که چه چیز می‌بینی گفت اسمعیل ای پدر بکن آنچه را که مأمور شده و نگفت که بکن آنچه را که دیده‌ای
خواهی یافت مرا اگر خدا خواهد از صبرکنندگان پس چون عزم نمود ابراهیم بر ذبح او فدا فرستاد او را خدای بذبح عظیم گوسفندی املح که
می‌خورد در سیاهی و می‌آشامید در سیاهی و نظر می‌نمود در سیاهی و راه می‌رفت در سیاهی و بول می‌کرد در سیاهی و پشکل می‌انداخت
در سیاهی و چرا کرده بود پیش از این در باغهای بهشت چهل سال و بیرون نیامده بود از رحم ماده و بتحقیق فرموده بود خدای عز و جل
از برای او که باش پس بود که فدا شود بآن اسمعیل پس هر چیزی که ذبح می‌شود در منی پس آن فدای اسمعیل است
تا روز قیامت پس این یکی از دو ذبیح است و اما دیگری پس بتحقیق عبد المطلب بود که چسبیده بود بحلقه در کعبه و دعا نموده بود خدا را
که روزی فرماید او را ده پسر و نذر نموده بود که یکی از ایشان را ذبح نماید هرگاه خدا دعای او را اجابت فرماید پس چون رسید
پسرانش به ده گفت بتحقیق وفا نمود خدای تعالی از برای من پس ... وفا نمایم از برای او پس داخل نمود اولاد خود را
بکعبه و قرعه زد میان ایشان پس بیرون آمد قرعه عبد الله پدر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بود او دوست‌ترین اولاد او بسوی او
پس قرعه زد دو مرتبه پس بیرون آمد قرعه عبد الله پس قرعه زد مرتبه سیم پس بیرون آمد بنام عبد الله پس گرفت او را و حبس نمود او را
و عزم جزم نمود بر ذبح او پس جمع شدند قریش و منع نمودند او را از این کار و جمع شدند زنان عبد المطلب و گریه می‌کردند
و فریاد می‌کشیدند پس گفت از برای عبد المطلب عاتکه دختر او که ای پدر عذری در میان خود و میان خدا قرار بده در قتل پسر خود
گفت چگونه عذری بخواهم ای دختر پس بتحقیق تو زن مبارکی گفت قصد نما بسوی شتران خود در حرم پس قرعه بزن بر آن
و بر پسر خود و عطا کن پروردگار خود را تا راضی شود پس فرستاد عبد المطلب بسوی شتران خود و حاضر نمود آنها را و جدا نمود از آنها
ده تا را و قرعه زد پس قرعه بنام عبد الله بیرون آمد پس زیاد می‌نمود ده تا ده تا تا رسید بصد شتر پس قرعه زد و بیرون آمد قرعه
بر شتر پس تکبیر گفتند قریش تکبیری که لرزید بسبب آن تکبیر کوههای تهامه پس گفت عبد المطلب ...

تا سه مرتبه قرعه زدند پس سه مرتبه قرعه زدند که هر مرتبه بیرون آمد قرعه بنام شتر پس چون مرتبه سوم قرعه بنام شتر بیرون آمد
کشیدند عبدالله را از زیر و ابوطالب و برادرانش او را از زیر پای عبدالمطلب پس پوستش کشیده شده بود و تحقیق پوست شده بود
گونه عبدالله که بر زمین گذاشته بود و در دیگر برخاست و او را بلند کردند و بوسیدند او را و خاک از او پاک
میکردند و از نوه عبدالمطلب اینکه نحر کند صد شتر را که مکرر شتران بود و منع نکنند احدی را از آن و بود آن
شتران صد بعد از آن عبدالمطلب سنت گذاشت که صد شتر دیه باشد و در اسلام حرام نمود دیه ها را بر پسران
و سه قرار داد و در قتل خطا صد شتر و طواف عید کعبه هفت بود و یافت گنجی را پس بیرون آورد زر و مجک او را
و نامید زمزم را و قرعه حق نمود او را سقایه حاج و اکرم بود عبدالمطلب حجت و اینکه عزم او بود بر ذبح پسر خود عبدالله
بعزم ابراهیم علیه السلام بر ذبح پسر خود اسمعیل علیه السلام لهذا آنحضرت فخر نمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و انتساب بسوی این
دو کس از جهت آنکه ذبیح شده در قصر پیغمبر صلی الله علیه و آله انا ابن الذبیحین و علت آنکه دو ذبیح از جهت آن
دفع فرمود خدای عز و جل ذبح را از اسمعیل بوان علتی بود که دفع فرمود خدا ذبح را از عبدالله و آن بیرون آمدن پیغمبر صلی الله علیه و آله
و ائمه علیهم السلام در صلب ایشان و برکت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام دفع فرمود خدا ذبح را
از آنها پس جاری نشد سنت در مردم کشتن اولاد خود و اگر نه این بود هر آینه واجب شده بود بر مردم هر عید قربان
تقرب بسوی خدا تعالی بقتل اولاد خود و هر قدر تقرب میجستند مردم بسوی خدا از کشتن گوسفند پس وفدای اسمعیلست
تا روز قیامت و هر قدر تقرب میجوید مردم بسوی خدای عز و جل از جهت شتر پس او فدای محمد صلی الله علیه و آله است تا روز
قیامت از جهت عبدالله پدر آنحضرت کلینی و مصنف این کتاب اعلی الله مقامه گوید که بتحقیق اختلاف واقع شده است در روایات
در ذبیح پس بعضی از آنها صریح است و ظاهر است که او اسحق است و از آنها صریحست و روایت
کرده است او را انکه او اسمعیل است و در اخبار است بسیار زیادتر اخبار معتبره صحیح مشهور است در آنها که ذبیح اسمعیل
نکته اسحق علیه السلام چون که متولد شده از بعد از اسمعیل از آن کرد آنکه او میخواست که او بوده باشد بوده او ذبیح او
و میخواست که صبر کند بر رضای خدای عز و جل او و تسلیم کرده بود او را با صبر برادر خود و تسلیم او پس حق تعالی
درجه او را در ثواب بلند گردانید خدای عز و جل از قلب او پس تا دید او را و اعلاء کلمه که ذبح بهمت آرزو فرمود او
این است و تحقیق بیرون آورده ام این خبر را با سند در کتاب بزرگ باب نوزدهم در آنچه آمده است
از حضرت رضا علیه السلام در علامات امام حدیث نمود ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از احمد بن محمد بن
سعید بن عقده کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که از برای امام علامتهاست
داناترین مردم است و حکم کننده ترین مردم و پرهیزکارترین مردم است و حلیم ترین مردم است و سخاوت او از همه کس بیشتر است و عابدترین مردم است
او از همه کس بیشتر و عابدترین مردم است و متولد میشود ختنه شده و پاک میباشد پاکیزه و میبیند از پشت سر خود چنانچه میبیند از
پیش روی خود و نمیباشد از برای او سایه و هرگاه واقع شود بر زمین از مادرش واقع میشود بر دو کف دست خود در حالتی
که بلند کننده است صدای خود را بشهادتین و محتلم نمیشود و میخوابد چشمهای او و نمیخوابد قلب او و میباشد محدث و ملهم و زره
پوشد زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را و درست نمیشود از برای او و نه غیر او و ظاهر بعلت آنکه خدای عز و جل تحقیق میکند و بول و غایط
زمین بلعیده میشود آنچه بیرون آید از او و میباشد بوی او خوشتر از بوی مشک و میباشد اولی بمردم از مردم و مهربانتر بر ایشان
و مهربان تر است با ایشان از پدران و مادران ایشان و میباشد تواضع کننده تر از برای خدا او و میباشد کرده
مردم بآنچه امر میشود آن و پرهیزکارترین مردم از آنچه نهی میشود از آن و میباشد دعای او مستجاب حتی آنکه اگر دعا نماید بر سنگ
شکافته میشود و نصف و میباشد در نزد او سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و شمشیر او ذوالفقار و میباشد در نزد او صحیفه
که در آن صحیفه است اسمای شیعیان او تا روز قیامت و صحیفه که در آنست اسمای دشمنان او تا روز قیامت و میباشد
در نزد او جامعه و آن صحیفه ایست که طول آن هفتاد ذراع است و در آنست جمیع آنچه احتیاج دارند باو اولاد آدم و میباشد
در نزد او جفر اکبر و اصغر از پوست بز و پوست قوچ که در آن هاست جمیع علوم حتی ارش خدش و حتی تازیانه و نصف تازیانه
و ثلث تازیانه و میباشد در نزد او مصحف فاطمه علیها السلام و در حدیث دیگر آمده است که امام مؤید است بروح القدس
و میان او و میان خدا عمودیست از نور که میبیند در آن اعمال بندگان را و هرگاه محتاج شود بر آن از جهت دلالتی مطلع میشود
بر آن و میان کشیده میشود از برای او پس میداند و قبض میشود پس نمیداند و امام زائیده میشود از او ولد و هم بزرگ میشود و صحیح میشود و ناخوش میشود
و میخورد و میآشامد و بول میکند و تغوط میکند و تزویج میکند و میخوابد و فراموش میکند و سهو مینماید و خوشحال میشود و محزون میشود
و میخندد و گریه میکند و میمیرد و در قبر میرود و زیارت کرده میشود و محشور میشود و موقف میآید و معروض میشود بر حساب و امر او
کرده میشود و ثواب داده میشود و اکرام کرده میشود و شفاعت کرده میشود و شفاعت او قبول میشود و علامت او در خصلت
در علم و مستجاب شدن دعای او و هر چیزی خبر دهد از حوادث پیش از بودن آنها پس آن از عهدیست

معصوم بسوی او از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میراث برده است از پدران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و کیسه این آنچه عهد
نموده است بسوی او جبرئیل علیه السلام از جانب علام الغیوب عز و جل و جمیع ائمه دوازده که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند
بعضی ایشان شهید شده امیر المؤمنین علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام ... کشته شده بزهر یا شمشیر و ...
ظاهر نزد مردمان همه دو واقع شده ... ایشان در حقیقت و بصحت چنانچه میگویند ... و ... ایشان
میگویند که کشته نشده‌اند در حقیقت بلکه مشتبه شده است بر مردم امر ایشان و دروغ میگویند که غضب خدا
بر ایشان بتحقیق مشتبه نشد امر احدی از پیغمبران خدا و حجتهای خدا علیهم السلام بر مردم مگر امر عیسی بن مریم علیه السلام تنها بعلت اینکه
بلند نمود او را از زمین زنده و قبض روح او نمود در میان آسمان و زمین بعد بلند نمود بسوی آسمان و برگردانید روح او را و آن است قول خدای عز و جل
اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و فرموده است عز و جل که حکایت کرده است قول
عیسی علیه السلام را در روز قیامت **و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم
و انت علی کل شیء شهید** و میگویند آنکه تجاوز نموده‌اند از حد در امر ائمه علیهم السلام اینکه چنانچه جایز است اینکه مشتبه شود
امر عیسی پس بجهت چه جایز نیست اینکه مشتبه شده باشد امر ائمه علیهم السلام از ... و آنچه لازم است اینکه گفته شود جواب ایشان
این است که عیسی علیه السلام متولد شده است بدون پدر پس چون جایز نیست اینکه بوده باشد ائمه علیهم السلام
متولد شده بدون پدر پس بتحقیق ایشان جرئت میکنند بر اظهار مذهب خود لعنت کند خدا ایشان را ...
و هرگاه ... جایز ... بوده باشند جمیع پیغمبران و رسولان خدا و حجتها بعد از آدم علیه السلام که متولد شده‌اند از پدران
و مادران و بوده باشد عیسی علیه السلام از میان ایشان متولد شده بدون پدر جایز است اینکه مشتبه شده باشد امر عیسی
برای مردم بدون امر غیر عیسی از پیغمبران و حجج علیهم السلام همچنانکه جایز است که عیسی متولد شود بدون پدر بخلاف ایشان
و نیست و جز این نیست که اراده فرمود خدای عز و جل اینکه قرار دهد امر عیسی علیه السلام را آیه و علامت تا اعلام نماید باینکه
اینکه خدا بر هر چیزی تواناست

باب بیستم

در آنچه وارد شده است از حضرت رضا علیه السلام در وصف امامت
و امام و ذکر فضل امام و رتبه امام **حدیث** نمود ما را ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از ابو احمد
القسم بن محمد بن علی هارونی از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم از حسن بن القسم الرقام از قاسم بن مسلم از برادر خود
عبد العزیز بن مسلم گفت بودیم ما در ایام علی بن موسی الرضا علیه السلام در مرو پس مجتمع شدیم در مسجد جامع مرو در روز جمعه

در ابتدای ورود ما پس دور زدند امر امامت را و ذکر کردند بسیاری اختلاف مردم را در آن پس داخل شدم بر آقا و مولای
خود رضا علیه السلام پس اعلام نمودم او را بآنچه مردم فرو رفته بودند در آن پس تبسم فرمود آن بزرگوار علیه السلام بعد فرمود ای عبد العزیز
جاهل شدند قوم و بازی خورده‌اند از رأیهای خود بدرستی که حق تعالی تبارک و تعالی قبض نفرمود پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله تا کامل
فرمود از برای او دین را و نازل نمود بر او قرآن را و در آن است تفصیل هر چیزی بیان فرمود در قرآن حلال و حرام و حدود
و احکام و جمیع آنچه را که محتاجند بسوی او مردم کلا چنانکه فرموده خدای عز و جل **ما فرطنا فی الکتاب من شیء**
و نازل فرمود در حجة الوداع و آن آخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
و رضیت لکم الاسلام دینا** و امر امامت از تمام دین است و رحلت نفرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله تا آنکه بیان فرمود
از برای امت خود معالم دین ایشان را و واضح نمود از برای ایشان راه دین را و گذاشت ایشان را بر جاده حق و برپا داشت از برای ایشان
علی علیه السلام را علم و امام و فرو نگذاشت چیزی را که محتاج باشند به آن امت مگر آنکه بیان فرمود او را پس هر کس گمان کند
که خدای عز و جل کامل ننموده است دین خود را پس بتحقیق رد نموده است کتاب خدای عز و جل را و کسی که رد نماید کتاب
خدا را پس او کافر است آیا میشناسند قدر امامت را و محل امامت را از امت پس جایز شود در امامت اختیار
ایشان بتحقیق امامت جلیل‌تر است از حیثیت قدر و بزرگتر است از حیثیت شان و بلندتر است از حیثیت مکان و منیع
تر است از جهت جانب و دورتر است از جهت غور از آنکه برسند او را مردم بعقلهای خود یا برسند او را برأیهای خود
یا برپا دارند امامی را باختیار خود بدرستی که بتحقیق مخصوص فرموده است بامامت خدای عز و جل ابراهیم خلیل علیه السلام
بعد از نبوت و خلت مرتبه سیم و فضیلتی است که مشرف ساخته است ابراهیم علیه السلام را بآن و بلند فرموده است
آن ذکر ابراهیم علیه السلام را پس فرموده است خدای عز و جل **انی جاعلک للناس اماما** پس خلیل
خلیل از روی خوشنودی بجهت امامت **و من ذریتی** فرمود خدای عز و جل **لا ینال عهدی الظالمین** پس باطل نمود
این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت و گردید امامت در صفوت پس بعد از آن گرامی فرمود خدا ابراهیم را باینکه
قرار داد امامت را در ذریه او اهل صفوت و طهارت پس فرمود **و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا
جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة
و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین** پس همیشه امامت بود در ذریه ابراهیم که ارث میبردند او را

بعض ایشان از بعض قرناً بعد قرن تا اینکه میراث داد او را پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت خدای عز و جل ان

اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی المؤمنین پس بود امامت

از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله خاصه پس امامت را پیغمبر صلی الله علیه و آله گردن علی علیه السلام گذاشت بامر خدای عز و جل

چنانچه واجب فرموده بود خدا پس گردید امامت در ذریه او و برگزیدگان آنجا که عطا فرموده است خدا ایشان را علم و ایمان

بقول خود وقال الذین اوتوا العلم والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث پس امامت

در اولاد علی است خاصه تا روز قیامت چونکه نیست پیغمبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله پس از کجا اختیار میکنند امامت را

این جهال بتحقیق امامت منزله پیغمبران است و میراث اوصیاء ایشان است بدرستی که بتحقیق امامت خلافت خدای عز و جل

است و خلافت پیغمبر و مقام امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین علیهما السلام است بتحقیق امامت زمام دین و رشته مسلمین

و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است بتحقیق امامت ریشه نموکننده و شاخه بلند اسلام است بامامت است تمام نماز

و زکوة و روزه و حج و جهاد و توفیر فیء و صدقات و امضای حدود و احکام و منع سرحدات و اطراف امام حلال میکند

حلال خدا را و حرام میکند حرام خدا را و برپا میدارد حدود خدا را و منع میکند از دین خدا و میخواند بسوی راه پروردگار بحکمت

و موعظه حسنه و حجت بالغه امام مثل آفتاب است طلوع کننده از برای عالم و حال اینکه آن آفتاب در افق بحیثی است که

نرسد او را دستها و چشمها امام ماه شب چهارده است نور بخشنده و چراغی است روشن و نوری است ساطع

و ستاره‌ای است هدایت کننده در تاریکیهای شب و بیابانها و [illegible] دریاها امام آبی است گوارا برای تشنه

و دلالت کننده است بر هدایت و نجات دهنده است از هلاکت امام آتشی است بر بلندی [illegible] گرم

کننده است هرکسی را که گرمی بجوید از او و راه نما است در مهلکات هرکس مفارقت نماید او را هلاک شونده است

امام ابری است بارنده و باران [illegible] و آسمانی است سایه دهنده و زمینی است

پهن و چشمه‌ایست پرآب و برکه است [illegible] امام امین است رفیق و پدر [illegible] است و برادر

مهربان و ملجأ و پناه بندگان خدا است در [illegible] امام امین خدا است در زمین خدا و حجت خدا است

بر بندگان خدا و خواننده است بسوی دین خدا و منع کننده است از حرم خدا امام پاکیزه است از گناهان

و بری است از عیبها مخصوص [illegible] شده است بعلم و موسوم است بحلم نظام دین است و عزت مسلمین است

و غیظ منافقین و هلاک کافرین است امام یگانه دهر خود است که نزدیک نمیشود او را احدی و برابری نمیکند او را عالمی

و یافت نمیشود از او بدلی و نیست از برای او مثلی و نه نظیری مخصوص است بفضل کل فضل از غیر طلب نمودن او و نه

کسب نمودن او بلکه اختصاصی است از جانب مفضل وهاب پس کیست آنکه برسد بشناختن امام و ممکن باشد او را

اختیار نمودن امام هیهات هیهات گم شده است عقلها و سرگردان شده است فهمها و حیرت [illegible] است

عقلها و متحیر شده است چشمها و قبول [illegible] نموده از بزرگان حیرت پیشه نموده اند حکما و [illegible] خطباء

و جاهل شده اند صاحبان عقلها و کند گشته اند شعراء و عاجز شده اند صاحبان ادب و [illegible] شده اند بلغاء از وصف

شأنی از شأن امام و فضیلتی از فضائل امام پس اقرار نمودند بعجز و تقصیر و چگونه وصف کرده میشود از برای امام یا صفة آورده میشود

کنه امام یا فهمیده میشود چیزی از امر امام یا پیدا میشود کسیکه بایستد بجای امام و بی نیاز گرداند بی نیازی امام را چگونه میشود و کجا است

این امر و حال آنکه امام بمکانی است مانند ستاره است از دست دراز کنندگان او و از وصف آنکه وصف او نموده اند پس

کجا است اختیار از این امر و کجا است عقلها از رسیدن باین امر و کجا یافت میشود مثل این آیا گمان کرده اید که یافت میشود

در غیر آل رسول صلی الله علیه و آله تکذیب میکند ایشان را بخدا قسم نفسهای ایشان و آرزو نمودند باطلها را پس بالا رفتند بر بالای

مشکلی [illegible] که میلغزد از او بسوی پائین قدمهای ایشان قصد نمودند نصب امام را بعقلهای حائره ناقصه و رایهای گمراه

کننده پس [illegible] بتحقیق قصد نمودند مشکلی را و گفتند دروغی را و گمراه شدند گمراهی بسیار و واقع شدند در حیرت هنگامی که

ترک نمودند امام را عن بصیرة وزین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل وما کانوا مستبصرین

رغبت نمودند از اختیار خدا [illegible] بسوی اختیار خودشان و حال آنکه قرآن ندا میکند ایشان را

وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون و فرموده است

خدای عز و جل وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم

و فرموده است عز و جل ما لکم کیف تحکمون ام لکم کتاب فیه تدرسون ان لکم فیه لما تخیرون ام

لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیمة ان لکم لما تحکمون سلهم ایهم بذلک زعیم ام لهم شرکاء فلیأتوا

بشرکائهم ان کانوا صادقین و فرموده است عز و جل افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها

ام طبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون ام قالوا سمعنا وهم لا یسمعون [illegible] لتولوا وهم معرضون

وقالوا سمعنا وعصینا که این فضیلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر کسی راه نخواهد و خدا صاحب فضل عظیم است
پس چگونه از برای ایشان اختیار میتوان امام است و امام را که امت جاهل نشوند امر است که ضعیف نشوند [illegible]
و طهارت و لشکر و ریاست و علم و عبادت است مخصوص است [illegible] رسول و اوست نسل مطهر رسول طاهر
نیست در نسب او و نزدیک نشود او را هیچ حسب [illegible] خانه از قریش است و ذروه از هاشم است و عترت
از آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و رضای از خدا است شرف از اشراف [illegible] از آل عبد مناف است [illegible]
علم او و کامل است علم او و قوی است بر امامت و دانا است بسیاست واجب است اطاعت او قائم است بامر خدا
ناصح است بندگان خدا را حافظ است بر دین خدا را بدرستی و تحقیق پیغمبران و ائمه توفیق میدهد ایشان را خدا و عطا
میفرماید ایشان را از مخزون علم خود و حکمت خود چیزی را که عطا نفرموده است بغیر ایشان پس میباشد علم ایشان فوق
علم اهل زمان ایشان در قول خدای عز و جل افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی
فما لکم کیف تحکمون و قول خدای ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و قول او عز و جل در طالوت ان الله
اصطفیه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم و فرموده
عز و جل از برای پیغمبر خود صلی الله علیه و آله وکان فضل الله علیک عظیما و فرموده است درباره ائمه علیهم السلام
از اهل بیت و عترت و ذریت او ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل
ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی بجهنم
سعیرا و بدرستی و تحقیق که بنده را هرگاه اختیار نماید خدای عز و جل بجهت امور بندگان خود میگشاید سینه او را [illegible]
و امانت قرار میدهد در قلب او چشمهای حکمت را و الهام میفرماید علم را باو [illegible] پس درمانده نمیماند بعد از آن بجوابی
[illegible] در جواب [illegible] پس او امام معصوم و مؤید و موفق و مسدد است بتحقیق امن است
از خطاها و لغزشها [illegible] مخصوص فرموده است خدا او را باین مقام تا بوده باشد حجت خدا بر بندگان خدا و شاهد
خدا بر خلق خدا وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم پس آیا قدرت دارند [illegible]
[illegible] پس اختیار نمایند او را [illegible] پس [illegible] او را تعدی نموده‌اند حق را [illegible]
خدا قسم [illegible] کتاب خدا را پشت سرهای خود گویا [illegible] در کتاب خدا است هدایت و شفا [illegible]

او را پیروی نموده‌اند هواهای خود را پس مذمت فرمود خدا ایشان را و دشمن داشت ایشان را خدا و هلاک فرمود
ایشان را حق تعالی فرموده است عز و جل ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی
القوم الظالمین و فرموده است عز و جل فتعسا لهم واضل اعمالهم و فرموده است عز و جل کبر مقتا
عند الله وعند الذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار و حدیث نمود مرا [illegible]
محمد بن محمد بن عصام کلینی و علی بن محمد بن عمران دقاق و علی بن عبدالله وراق و حسن بن احمد مؤدب و حسین بن ابراهیم بن
احمد بن هشام مؤدب رضی الله عنهم گفتند حدیث نمود ما را محمد بن یعقوب کلینی از ابو محمد قاسم بن علاء [illegible]
از راوی خود عبدالعزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه السلام باب بیست و یکم در آنچه وارد شده است
از حضرت رضا علیه السلام در تزویج حضرت فاطمه علیها السلام حدیث نمود ما را ابوالحسن محمد بن علی بن [illegible]
از ابوالعباس احمد بن مظفر بن حسین از ابو عبدالله محمد بن زکریا بصری از محمد بن [illegible] از علی بن موسی بن جعفر علیه السلام
از پدر خود از جعفر بن محمد از پدرش از جد خود علی علیه السلام فرمود که [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام بتحقیق
اهتمام داشتم بتزویج پس جرأت نمیکردم که ذکر آن نمایم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بدرستی و تحقیق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

منادی را که ندا کرد که آگاه باشید ای ملائکه من و ای ساکنان بهشت من و شاهد باشید که من تزویج نمودم فاطمه دختر محمد را
بعلی بن ابی طالب و خشنود گردیدم و پسندیدم ایشان را برای یکدیگر بعد از آن فرمود خدای تبارک و تعالی ملائکه را که از درخت بهشت
از برای او رحمت و بخشود [illegible] ملائکه بلیغ [illegible] و پس جبرئیل خواند که خطبه بخواند [illegible]
منادی را که ندا میکرد که ای ملائکه من درخت بهشت من جمیع را [illegible] بر علی بن ابی طالب حبیب محمد و فاطمه دختر محمد
صلی الله علیه و آله پس تحقیق من [illegible] خواهم و [illegible] پس گفت [illegible] پروردگارا [illegible] که دوستی تو را
[illegible] بهشت [illegible] پس [illegible] جبرئیل تحقیق [illegible]
انکه من جمع [illegible] و قرار دادم [illegible] رحمت [illegible] حق [illegible]
واشان [illegible] شیعیان [illegible] و [illegible] حکمت خود [illegible] خلق خود
بعد از پیغمبران و مرسلین پس بشارت باد تو را ای محمد پس تحقیق من تزویج نمودم [illegible] را بآنچه تزویج فرمود [illegible]
[illegible] از برای [illegible] پسندید خدا از برای او پس [illegible] تو [illegible] و تحقیق [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] علیه السلام [illegible] بهشت [illegible] خدای تبارک و تعالی [illegible]
فرموده است [illegible] اجابت [illegible] بهشت [illegible]
برادری [illegible] پس [illegible]
علی علیه السلام **رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی** پس [illegible] صلی الله علیه و آله آمین و حدیث نموده
باین حدیث علی بن احمد بن محمد بن عمران [illegible] رضی الله عنه از احمد بن یحیی بن زکریا [illegible] از ابو محمد بکر بن عبدالله بن حبیب [illegible]
احمد بن [illegible] از [illegible] از جعفر بن محمد از پدرش از جدش از پدرش از علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود [illegible]
اهتمام داشتم بتزویج فاطمه و جرأت نمیکردم [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله و ذکر نموده است [illegible]
حدیث گذشته بدون تفاوت و از برای این حدیث طریق دیگر است که بیرون آورده ام آنها را در [illegible] حدیث
ابو محمد جعفر بن [illegible] از احمد بن ادریس از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن
موسی الرضا علیه السلام از پدرش از پدرانش از علی علیه السلام فرمود که فرمود از برای من رسول خدا صلی الله علیه و آله که یا علی
[illegible] مردان از قریش در باره فاطمه و گفتند [illegible] پس منع نمودی [illegible] و تزویج نمودی علی را پس گفتم

هر قسم که او را منع کردم و بعلی تزویج ننمودم بلکه خدا منع نمود [illegible] و تزویج فرمود پس نازل شد بر من جبرئیل علیه السلام پس گفت
یا محمد صلی الله علیه و آله [illegible] خدای جل جلاله میفرماید که اگر خلق نکرده بودم علی را [illegible] کفوی بر روی زمین [illegible]
[illegible] و حدیث نمود ما را [illegible] احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از
حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
و تحقیق بیرون آورده ام آنچه که روایت نموده ام [illegible] در کتاب مولد فاطمه و فضایل فاطمه علیها السلام **باب سی و دوم**
در آنچه وارد شده است از حضرت رضا علیه السلام در ایمان و آنکه ایمان معرفت است بقلب و اقرار است بزبان و عمل
بارکان حدیث نمود ما را احمد بن محمد بن عبدالرحمن قرشی حاکم [illegible] از ابو بکر محمد بن خالد بن حسن [illegible] از ابو بکر [illegible]
در بغداد از علی بن حرب [illegible] از ابو الصلت هروی از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد
از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
ایمان شناختن بقلب و اقرار نمودن بزبان و عمل نمودن بارکان است حدیث نمود ما را ابو احمد محمد بن جعفر [illegible]
در شهر [illegible] از ابو العباس محمد بن محمد بن جمهور [illegible] از محمد بن عمر بن منصور [illegible] از ابو یونس احمد بن [illegible]
[illegible] از عبدالسلام بن صالح از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی
از پدرش علی بن الحسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان معرفت بقلب
و اقرار بزبان و عمل بارکان است حدیث نمود ما را محمد بن حسن بن احمد ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد [illegible]
از بکر بن صالح رازی از ابو الصلت هروی گفت سؤال نمودم رضا علیه السلام را از ایمان پس فرمود ایمان عقد است بقلب
و لفظ است بزبان و عمل است بجوارح [illegible] ایمان [illegible] حدیث نمود ما را سلیمان بن احمد بن ایوب [illegible]
[illegible] از اصفهان گفت حدیث نمود ما را علی بن عبدالعزیز [illegible] حدیث نمود ما را عبدالسلام بن صالح هروی گفت
حدیث نمود ما را علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین
از پدرش حسین بن علی از پدرش علی علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که ایمان شناختن بقلب و اقرار بزبان و عمل
بارکان است حدیث نمود ما را حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]
[illegible] گفت حدیث نمود ما را ابو الحسن علی بن محمد [illegible] گفت حدیث نمود ما را ابو محمد [illegible] گفت

حدیث نمود ما را علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت حدیث نمود مرا پدرم موسی بن جعفر گفت حدیث نمود مرا پدرم جعفر بن محمد گفت
حدیث نمود مرا پدرم محمد بن علی الباقر گفت حدیث نمود مرا پدرم علی بن الحسین گفت حدیث نمود مرا پدرم حسین بن علی گفت
حدیث نمود مرا پدرم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله الایمان اقرار باللسان و
معرفة بالقلب و عمل بالارکان گفت حمزة بن محمد علوی رضی الله عنه و شنیدم عبد الرحمن بن ابی حاتم را که میگفت شنیدم پدرم را
که میگفت و تحقیق روایت شده است این حدیث از ابو الصلت هروی عبد السلام بن صالح از علی بن موسی الرضا علیه السلام
باسناد خود تا آخر الحدیث گفت ابو حاتم اگر خوانده شود این اسناد بر دیوانه هر آینه خلاص می یابد گفت حدیث نمود ما را
گفت حدیث نمود ما را محمد بن جعفر کرمانی از محمد بن عبد الله بن طاهر گفت بودم ایستاده نزد پدرم و نزد او بود ابو الصلت
هروی و اسحق بن راهویه و احمد بن محمد بن حنبل پس گفت پدرم هر آینه باید حدیث کند هر کسی از شما ما را حدیثی پس گفت
ابو الصلت هروی حدیث کرد مرا علی بن موسی الرضا علیه السلام و بود والله رضا چنانچه نام گذاشته شد گفت حدیث نمود مرا پدرم
موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب
علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله الایمان قول و عمل پس چونکه بیرون آمدیم گفت احمد بن محمد
حنبل چه چیز است این اسناد پس گفت او پدرم این اسناد سعوط مجانین است و دیوانه یابد هر گاه سعوط شود در دماغ دیوانه
هر آینه از آن افاقه شود باب بیست و سیم در ذکر مجلس رضا علیه السلام با مأمون در فرق بین عترت و امت حدیث
نمود ما را علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنهما گفتند حدیث نمود ما را محمد بن عبد الله بن جعفر
حمیری از پدرش از ریان بن صلت گفت حاضر شد رضا علیه السلام مجلس مأمون را در مرو و تحقیق جمع بودند در مجلس او جماعتی از
علمای اهل عراق و خراسان پس گفت مأمون خبر دهید مرا از معنی این آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
من عبادنا پس گفتند علما اراده فرموده است خدای عز و جل از این آیه همه امت را پس گفت مأمون چه میگوئی تو ای ابا الحسن
پس فرمود رضا علیه السلام نمیگویم همچنانکه ایشان گفتند و لکن میگویم اراده فرموده است خدای عز و جل از این عترت طاهره را
پس گفت مأمون چگونه اراده نموده است عترت را از غیر امت پس فرمود از برای او رضا علیه السلام اینکه اگر اراده
امت نموده بود هر آینه همه امت تمامی در بهشت بودند بجهت قول خدای عز و جل فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد
و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر بعد جمع فرمود همه ایشان را در بهشت پس فرمود

جنات عدن یدخلونها یحلون فیها من اساور من ذهب پس گردید وراثت از برای عترت طاهره نه از برای
غیر ایشان پس گفت مأمون کیست عترت طاهره پس فرمود رضا علیه السلام آنکه ذکر وصف فرموده است ایشان را خدا
در کتاب خود پس فرموده است خدای عز و جل انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
و ایشان آنکسانند که فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی
الا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما ایها الناس لا تعلموهم فانهم
اعلم منکم یعنی من گذارنده ام در میان شما دو چیز سنگین را کتاب خدا و عترت خود اهل بیت خود را آگاه باشید بدرستیکه آن دو
جدا نمیشوند تا وارد شوند بر من در حوض پس ملاحظه کنید که چگونه با ایشان رفتار خواهید کرد بعد از من ای مردم تعلیم مکنید
ایشان را بعلت آنکه ایشان دانا ترند از شما گفتند علما خبر ده ما را از عترت آیا ایشان آل اند یا غیر آل هستند
حضرت فرمود ایشان آل اند پس گفتند علما این رسول خدا صلی الله علیه و آله که خبر رسیده از او آنکه فرموده است
امت من آل من هستند و ایشان اصحاب پیغمبر هستند که میگویند بخبر مستفیض که ممکن نیست دفع او ترجم
... از حدیث شریف آنکه اثبات فرمود امام علیه السلام که آیه ثم اورثنا الکتاب درباره آل و عترت نازل شده
نه درباره تمام امت و استدلال فرمود برای مطلب باینکه اگر مراد تمام امت بوده باشد باید تمام امت اهل بهشت باشند و اثبات
فرق بین امت و عترت و آنکه عامه در بهشت هستند و در کتاب اثبات امامت بعد رسول خدا مأمون از فرق نموده بآنحضرت
تفسیر طاهرین از اهل بیت عترت را فرمود و آنکه ایشانند همسنگ کتاب خدا هستند بطلق اهل بیت و عترت بعد علما مجلس
ایراد نمودند بر آنحضرت باینکه مراد از آل و عترت کل امت است و تحقیق پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است پیغمبر صلی الله علیه و آله
آل او هستند جواب فرمود آنحضرت بدو وجه است چون ممکن نیست که آل او امت باشد بر جزئیاتی که باشند و بعض از آنها
پایان فرمود مشهود بوده است دیگری حرمت صدقه و غیر آنها پس بعد از تقسیم در معنی حدیث مراد از آن معلوم است دو جهت
دیگر است اول ... پس بعد از اثبات فرق آل و امت تصریح فرمود باینکه چگونه مشهود که جماعت
کتاب المیراث و دیگری پیغمبر کسی را اقرار کرد از اهل طهارت و هدایت باشد و بعد از قبول ایشان آنکه آیه وارد
شده است در وراثت و دیگر جای کلام باقی نمیماند چون معلوم است که مراد است صاحب این مقام هستند که
اهل بیت و عترت از مقام اصطفا نیست پس باید مخصوص باشد این مقام باشخاص مخصوصه که دارای شرایط آن باشند بلکه اینها

از عترت ... به شخص ... بوده باشد چند چیز را منکشف شود و وجه ... اهل البیت ...
... شخص ... آنچه از آیه اصطفاء و میراث داده خدا کتاب را ... امر است که خدا فرموده
... است ... آنکه فرق میان آل و ذریت است ... و مراد از آل ...
و این ... شود که ... خدا ... آیات فرق اثبات فرموده چنانچه امام علیه السلام فرمود در اثبات آل
... فرعون ...
از برای قطع ... چنانچه در باره پسر نوح ... قطع ...
... میراث ...
است چنانچه آیات ...
چهارم آنکه وراثت کتاب ... آل و عترت نیست بلکه مخصوص ...
امت محمد است پس فرمود ابو الحسن علیه السلام ... آل محمد صلی الله علیه و آله
گفتند ... فرمود ... فرق است میان آل و امت ...
... بل انتم قوم مسرفون ...
... پس فرمود ... ولقد ارسلنا نوحا
وابراهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد وکثیر منهم فاسقون ...
... آنکه نوح علیه السلام ... پس عرض کرد
رب ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق وانت احکم الحاکمین ...
... پس فرمود ... انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح
فلا تسألن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین ... مأمون ... فضیلت ...
خدا ... در کتاب خود حضرت علیه السلام فرمود ...
در محکم کتاب خود مأمون گفت ... از کتاب خدا ... حضرت علیه السلام فرمود در قول خدا ... ان
الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض ...

فرموده در موضع دیگر ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة
وآتیناهم ملکا عظیما ... پس فرموده ...
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم یعنی ... الکتاب والحکمة ...
... ام یحسدون الناس علی ما آتاهم
الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما یعنی طاعت ...
... پس فرموده ...
... فرموده ... اصطفا ...
... وانذر عشیرتک الاقربین ورهطک منهم المخلصین
... روایت ابی بن کعب ... مصحف عبد الله بن مسعود ... فضیلتی است ...
...
... انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا
...
...
پس فرموده فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم
ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین پس ...
... حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام ...
و ... وانفسنا وانفسکم ...
...
...
... فضیلت ...
...

واردواد نفس کلا مثل نفس خود پس اینرا بسیم و اما آیه چهارم پس بیرون کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله است مردم را
از مسجد خود غیر از عترت خود تا آنکه گفتگو کردند در این باب عمر و گفتگو نمود عباس پس عرض کرد یا رسول الله میگذاری علی را
و بیرون میکنی ما را پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله نه من گذاشتم او را و بیرون کردم شما را و لیکن خدای عزوجل گذاشت او را
و بیرون کرد شما را و در این است بیان قول پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای علی علیه السلام انت منی بمنزلة هارون من
موسی علماء گفتند کجاست این از قرآن فرمود ابوالحسن علیه السلام بیان میکنم برای شما در این باب قرآن را خواند [illegible]
را گفتند بیاور فرمود قول خدای عزوجل واوحینا الی موسی واخیه ان تبوءا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا
بیوتکم قبلة پس در این آیه منزله هارون است از موسی و در این آیه است منزله علی از رسول خدا صلی الله علیه و آله
و با این دلیل واضح است در قول رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانیکه فرمود الا ان هذا المسجد لا یحل لجنب
الا لمحمد و آله یعنی آگاه باشید که این مسجد حلال نیست از برای جنب مگر از برای محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله گفتند
علماء یا اباالحسن این شرح و این بیان یافت نمیشود مگر نزد شما معدن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فرمود
کیست که انکار نماید از برای ما این را و رسول خدا میفرماید انا مدینة العلم و علی بابها یعنی من شهر علمم و علی در است
پس هر کس اراده شهر نماید باید از در او داخل شود پس در آنچه واضح نمودیم و شرح کردیم از فضل و شرف و تقدم و سبقت
و [illegible] و طهارت [illegible] کسی انکار نمیکند او را مگر معاند و لله الحمد علی ذلک پس اینست آیه چهارم
و آیه پنجم قول خدای عزوجل وآت ذا القربی حقه که خصوصیتی است که تخصیص داده است خدا [illegible]
فرموده است ایشان را [illegible] پس چون نازل شد این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بخوانید از برای من فاطمه را
پس خوانده شد از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پس فرمود یا فاطمه عرض کرد لبیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله پس فرمود
این است فدک [illegible] که از آنچه [illegible] گرفته شده است [illegible] و این از برای تو است [illegible]
مسلمانان [illegible] پس [illegible] از برای خود و اولاد خود پس
اینست آیه پنجم و آیه ششم قول خدای عزوجل قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی که ترجمه او اینست
هر گاه پیغمبر گوید سؤال نمیکنم از شما بر رسالت خود مزدی مگر دوستی خویشان مرا و این خصوصیتی است از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله تا روز
قیامت و خصوصیتی است از برای آل [illegible] ایشان و بیان آنکه خدای عزوجل حکایت فرموده در ذکر نوح علیه السلام در کتاب خود

یا قوم لا اسئلکم علیه مالا ان اجری الا علی الله وما انا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقوا ربهم ولکنی
اریکم قوما تجهلون و حکایت فرموده در ذکر هود علیه السلام آنکه هود گفت لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا
علی الذی فطرنی افلا تعقلون و فرموده خدای عزوجل به پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله قل یا محمد لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی و واجب ننموده خدای تعالی دوستی ایشان را مگر بجهت آنکه میدانست که ایشان برنمیگردند از دین
هرگز و رجوع نمیکنند بسوی گمراهی ابدا و وجه دیگر آنکه [illegible] مرد دوست [illegible] پس [illegible]
دشمن [illegible] پس [illegible] در قلب رسول خدا صلی الله
علیه و آله [illegible] پس واجب نمود خدا دوستی ایشان را [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله پس هر کس گرفت دوستی
ایشان را [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] رسول خدا که او را دشمن [illegible]
و هر کس ترک کرد دوستی ایشان را [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله پس [illegible]
[illegible] فضیلت و شرف [illegible]
[illegible] پیغمبر خود صلی الله علیه و آله قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی پس [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود پس [illegible]
[illegible] فرمود یا ایها الناس [illegible] خدای تعالی واجب نموده است [illegible]
[illegible] پس فرمود ایها الناس آن [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و واجب نمود [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
فضل ایشان [illegible] واجب [illegible] خدای عزوجل [illegible] ایشان [illegible]
پس چون [illegible] خدای عزوجل [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible] شقاق و نفاق و الحاد [illegible]

نه نزد خود آنچه را که خدای عز و جل قرار داده بود او را پس گفتند که قرابت و خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله همه رسالت
و اهل عشیرت پیغمبر نزد و بر همه امت بوده باشد پس تحقیق میدانم آنکه نبوت و قرابت است پس هر کس نزدیک
تر است به پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی از ایشان است به نبوت و به قدر نزدیکتر بوده باشند و قرابت باید بوده باشد به نبوت
بقدر آن و انصاف نکردند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را آن مهربانی و رقت او و آنچه منت گذاشته بود خدا به سبب
پیغمبر صلی الله علیه و آله بر امت او از نعمتی که عاجز است زبانها از وصف شکر نمودن برای آن آنکه اذیت نمودند پیغمبر را در
ذریه او و اهل بیت او و آنکه قرار دادند ایشان را در میان خود بمنزله چشم از سر از جهت محافظت بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
در میان خود و از جهت دوستی آنحضرت پس چگونه است حال ایشان و قرآن ناطق است باین و میخوانند بسوی این و اخبار
ثابته است باینکه ایشان اهل مودت و آنکسانی اند که واجب فرموده است خدای تعالی دوستی ایشان را و وعده فرموده
است جزا را بر آنکار پس وفا نمود احدی این مودت را و نیست مودت آنچنانکه نمی آورد این مودت احدی از روی
ایمان و اخلاص مگر آنکه مستوجب بهشت شود از جهت قول خدای عز و جل در این باب والذین امنوا و عملوا الصالحات
فی روضات الجنات لهم ما یشاؤن عند ربهم ذلک هو الفضل الکبیر ذلک الذی یبشر الله عباده
الذین امنوا و عملوا الصالحات قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مفسر و مبین بعد فرمود
ابو الحسن علیه السلام حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدران خود از حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود جمع
شدند مهاجرین و انصار خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس عرض کردند که از برای تو است یا رسول الله صلی الله علیه و آله
اخراجات در خرج خود و خرج هر کسی که وارد شود بر تو و این اموال ما است و خونهای ما پس حکم بفرما در آنها با آنچه
عطا نمودی آنچه را که میخواهی و نگاه دار آنچه را که میخواهی بدون منع و حرج پس نازل فرمود خدای عز و جل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
روح الامین را پس گفت ای محمد صلی الله علیه و آله قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی آنکه
دوست دارید خویشان را بعد از من پس بیرون رفتند و گفتند منافقین که وا نداشت رسول خدا را بر ترک
آنچه عرض نمودیم او را مگر آنکه تحریص نماید ما را بر دوستی خویشان خود بعد از او و نیست آنچه را که گفت مگر چیزی افترا
او را در مجلس خود و بعد از حرف از قبیل حظ پس نازل فرمود خدا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه را ام یقولون
افتراه قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا هو اعلم بما تفیضون فیه کفی به شهیدا بینی و بینکم

وهو

وهو الغفور الرحیم پس فرستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی ایشان و فرمود که آیا تازه واقع شده است عرض کردند
آری والله یا رسول الله صلی الله علیه و آله همانا که گفتند بعضی از ما کلام غلیظی که ما خوش نداشتیم او را پس گریه کرد رسول خدا
صلی الله علیه و آله بر ایشان این آیه را پس گریه نمودند و شدید شد گریه ایشان پس نازل فرمود خدای عز و جل وهو الذی
یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات و یعلم ما تفعلون پس این ششم است و اما هفتم پس میفرماید
خدای عز و جل ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و تحقیق دانسته
معاندین از ایشان آنکه چونکه نازل شد این آیه عرض شد به پیغمبر صلی الله علیه و آله یا رسول الله صلی الله علیه و آله شناختیم
سلام فرستادن بر ترا پس چگونه است صلوات فرستادن بر تو فرمود که میگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد
کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید پس آیا میان شما خلاف هست ای گروه مردم در اینکلام عرض کردند
نه گفت مامون این آیه صریح است و نیست در آن خلافی اصلا و بر این است اجماع امت پس آیا در نزد تو چیزی هست
واضحتر از این در باره آل در قرآن فرمود ابوالحسن علیه السلام آری خبر دهید مرا از قول خدای عز و جل یس والقرآن
الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم پس که را قصد فرموده است بقول خود یس گفتند علماء محمد
صلی الله علیه و آله را که شک ننموده است در این احدی فرمود ابوالحسن علیه السلام پس تحقیق خدای عز و جل عطا فرموده است
محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله را از این فضیلتی که نرسیده احدی بکنه وصف آن مگر کسیکه تعقل نموده باشد او را و آن است
که خدای عز و جل سلام نفرستاده است بر احدی مگر بر پیغمبران صلی الله علیه و آله پس فرموده است سلام علی نوح فی العالمین
و فرموده است سلام علی ابراهیم و فرموده است سلام علی موسی و هرون و نفرموده است سلام علی
آل نوح و نفرموده است سلام علی آل ابراهیم و نفرموده است سلام علی آل موسی و هرون و فرموده است
سلام علی آل یس یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله پس گفت مامون تحقیق دانستم آنکه در معدن نبوت است شرح
این و بیان این پس این است هشتم و اما آیه نهم پس قول خدای عز و جل واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه
وللرسول و لذی القربی پس مقارن ساخت سهم ذی القربی را با سهم خود و سهم رسول خدا صلی الله علیه و آله پس این فضیلت
است میان آل و امت بعلت اینکه خدای عز و جل قرار داده است ایشان را در جانبی و قرار داده است مردم را در جانبی دیگر
پست تر از آن و پسندیده است از برای ایشان آنچه را که از برای خود پسندیده است و اختیار فرموده است ایشان را

در این باب پس ابتدا نموده است بنفس خود بعد در مرتبه دوم برسول خود بعد بذی القربی پس هر چیزی را که بوده باشد از فیء و غنیمه
و غیر از اینها از آنچه را که پسندیده است خدای عزوجل برای خود عزوجل پس پسندیده است او را از برای ایشان پس گفته
و قول او است حق واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی پس این از برای ایشان
تاکید است مؤکد و علامتی است قائم تا روز قیامت در کتاب الله ناطق الذی لا یاتیه الباطل من بین یدیه
ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و اما قول خدای والیتامی والمساکین پس بتحقیق یتیم هرگاه منقطع شود یتیمی او بر می
گردد از گرفتن غنائم و نصیبی نیست از برای او در آن نصیب و همچنین مسکین هرگاه منقطع شود مسکنت او نباشد از برای او بهره از
غنیمه و حلال نیست از برای او گرفتن او و سهم ذی القربی برپاست تا روز قیامت در میان ایشان از برای
و فقیر ایشان بعلت آنکه نیست احدی غنی تر از خدای عزوجل و نه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس قرار داده است از غنیمه
از برای خود سهمی و از برای پیغمبر خود صلی الله علیه و آله سهمی بعد آنچه را که پسندیده او را از برای خود و از برای رسول خود پسندیده او را
برای ایشان و همچنین است فیء آنچه را که پسندیده او را از فیء از برای خود و از برای پیغمبر خود پسندیده او را از برای ذی القربی
همچنانکه جاری ساخته بود ایشان را در حکم را از برای ایشان در غنیمه پس ابتداء فرموده بنفس خود جل جلاله بعد برسول خود بعد ایشان
و مقارن ساخته سهم ایشان را بسهم خدا و سهم رسول خدا و همچنین در مقام وجوب طاعت فرموده یا ایها الذین
امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم پس ابتداء فرموده بنفس خود بعد برسول خود بعد باهل بیت
پیغمبر خود و همچنین است آیه ولایت انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون پس قرار داده است
ایشان را با طاعت پیغمبر مقرون بطاعت خود و همچنین ولایت ایشان را با ولایت رسول مقرون بولایت خود همچنانکه
قرار داده سهم ایشان را با سهم پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرون بسهم خود در غنیمه و فیء فتبارک الله و تعالی چه قدر عظیم است نعمت
خدا بر اهل بیت رسول پس چونکه آمد آیه صدقه منزه فرموده نفس خود و رسول خود را و منزه فرموده اهل بیت پیغمبر
صلی الله علیه و آله پس فرموده انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی
الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله پس آیا می یابی تو در چیزی از اینها
آنکه خدای عزوجل نام برده باشد از برای خود یا از برای پیغمبر خود یا از برای ذی القربی بعلت آنکه منزه فرموده خود و رسول
از صدقه و منزه فرموده رسول خود را و منزه فرموده اهل بیت او را بلکه حرام فرموده بر ایشان بعلت آنکه صدقه

محرم است بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و این صدقه چرکهای دستهای مردم است و حلال نیست از برای ایشان بعلت آنکه ایشان
تطهیر شده اند از هر دنس و چرکی پس چونکه پاک فرموده خدا ایشان را و اختیار فرموده ایشان را پسندیده از برای ایشان آنچه را پسندیده
از برای خود و کراهت داشته آنچه را که کراهت داشته از برای خود عزوجل پس این است هشتم و اما آیه نهم پس ماییم اهل ذکری که
فرموده است خدای عزوجل فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون پس ماییم اهل ذکر پس سؤال نمایید ما را
اگر شما عالم نیستید پس گفتند علما بتحقیق قصد نموده است باین آیه یهود و نصاری را پس فرمود ابو الحسن علیه السلام
سبحان الله و آیا جایز است این وقت بخوانند ما را بسوی دین خود و میگویند که آن افضل است از دین اسلام پس گفت
مأمون آیا در نزد تو شرحی در این باب هست بخلاف آنچه گفتند ایشان یا ابا الحسن علیه السلام پس فرمود بلی ذکر رسول
خداست و ماییم اهل او و این مطلب ظاهر است در کتاب خدای عزوجل بجایی که میفرماید در سوره طلاق فاتقوا الله
یا اولی الالباب الذین امنوا قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلوا علیکم آیات الله مبینات پس ذکر
رسول خداست صلی الله علیه و آله و ماییم اهل او پس این آیه نهم و اما آیه دهم پس قول خدای عزوجل است در آیه تحریم حرمت
علیکم امهاتکم وبناتکم واخواتکم الی پس خبر دهید مرا که صلاحیت دارد دختر من یا دختر پسر من و آنچه نسل او رسیده
از صلب من از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آنکه تزویج نماید او را اگر در حیوة بوده باشد گفتند نه فرمود پس خبر دهید مرا
دختر یکی از شما صلاحیت دارد از برای او آنکه تزویج نماید او را اگر می بود گفتند بلی پس فرمود در این بیان است
مطلب بعلت آنکه من از آل او هستم و نیستید شما از آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و اگر می بودید شما از آل او هر آینه حرام بود
بر او دخترهای شما همچنانکه حرام است بر او دخترهای من بعلت آنکه از آل او هستم و شما از امت او پس این است فرق میان
آل و امت بعلت آنکه آل از پیغمبر است و امت هرگاه نبوده باشد از آل پس نیست از پیغمبر صلی الله علیه و آله پس این است
آیه دهم و اما آیه یازدهم پس قول خدای عزوجل است در سوره مؤمن حکایتا از قول مرد مؤمن از آل
فرعون میفرماید و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد جائکم
بالبینات من ربکم الی تمام آیه و بود آن مرد خالوی فرعون پس نسبت داد خدا او را بفرعون بسبب نسب او و نسبت نداد او را بسوی
دین او و همچنین تخصیص داده ما را بعلت بودن ما از آل رسول صلی الله علیه و آله بسبب ولادت ما از رسول خدا و ما با سایر
ناس شریک هستیم بجهت بودن ما از اهل دین پس این است فرق میان آل و امت و این آیه یازدهم است و اما آیه دوازدهم

پس فرمود خدا پروردگار حضرت را وأمر اهلك بالصلوة واصطبر عليها پس تخصیص داد ما را خدا پروردگار بدین حضرت
اهل بیتش را بدین آیه که نماز صلوة تخصیص داد ما را سوای امت با آیه پس بود رسول خدا می آمد در
در خانه علی و فاطمه صلوات الله علیهم بعد از نزول این آیه نه ماه هر روز در نزد حضور هر نماز پنج وقت پس می گفت الصلوة
رحمکم الله و اکرام نفرمود خدا احدی را از ذریت پیغمبران بمثل این کرامتی که گرامی داشت ما را بآن و تخصیص داد ما را
نسبت بجمیع اهل بیت ایشان پس گفت مأمون و علما جزاکم الله اهل بیت نبیکم عن الامة خیرا پس
شرح و بیان آنچه مشتبه بود ... باب بیست و چهارم در آنچه وارد شده است از حضرت رضا علیه السلام
از خبر شامی و آنچه سؤال نمود از امیرالمؤمنین علیه السلام در جامع کوفه حدیث نمود ما را ابو الحسن محمد بن عمرو بن علی البصری
گفت حدیث نمود ما را ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن احمد بن جبلة الواعظ از ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر طائی از پدرش
از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش
حسین بن علی علیه السلام گفت بود علی بن ابی طالب در کوفه در مسجد جامع که ناگاه برخاست مردی از اهل شام پس گفت
یا امیرالمؤمنین تحقیق من سؤال می نمایم ترا از چیزها چند فرمود سؤال نما از روی فهمیدن و سؤال مکن از روی تعنت و اذیت پس
متوجه او شدند مردم بنگاه کردن بسوی او پس گفت خبر ده مرا از اول چیزی که خلق فرموده است خدای تبارک و تعالی او را فرمود
خلق نموده است نور را گفت از چه چیز خلق شده است آسمانها فرمود از بخار آب گفت پس از چه خلق شده است زمین
فرمود از کف آب گفت از چه خلق شده است کوهها فرمود از موجها پرسید چرا نامیده شد مکه ام القری فرمود بعلت
اینکه زمین پهن کرده شده از زیر آن و سؤال نمود آنحضرت را از آسمان دنیا که از چه چیز است فرمود از موج مکفوف و پرسید
آنحضرت را از طول شمس و قمر و عرض آن فرمود نهصد فرسخ در نهصد فرسخ است و سؤال نمود از آنحضرت از طول کواکب
و عرض کواکب فرمود دوازده فرسخ در دوازده فرسخ و سؤال نمود آنحضرت را از رنگهای آسمانهای هفت و اسمهای آنها فرمود
اسم آسمان دنیا رفیع است و آن از آب و دود است و اسم آسمان دوم قیدوم است و آن برنگ مس است و اسم آسمان
سیم اسمش ماروم و او برنگ برنج است و آسمان چهارم اسم او ارفلون و او برنگ نقره است و اسم آسمان پنجم
اسمش هیعون و او برنگ طلا است و آسمان ششم اسمش عروس و آن یاقوت است سرخ و اسم آسمان هفتم اسمش عجماء
و آن دره ایست سفید و سؤال نمود آنحضرت را از گاو که چرا پائین انداخته است سر خود را و بلند نمیکند سر خود را بسوی آسمان فرمود

بجهت حیا از خدای عزوجل چونکه پرستیدند قوم موسی گوساله را سر خود را پائین افکند و سؤال نمود آنحضرت را از کسیکه
جمع بین دو خواهر نمود فرمود یعقوب بن اسحق جمع نمود بین حبار و راحیل و حرام شد بعد از آن پس فرمود بر این آیه ان تجمعوا
بین الاختین و سؤال نمود آنحضرت را از جزر و مد که چه چیز است فرمود پس ملکی است از برای خدا موکل است بدریاها که
اسم او رومان است پس هرگاه بگذارد قدمهای خود را در دریا آب بالا می آید و هرگاه بیرون آورد قدمهای خود را پائین می رود و سؤال نمود
او را از پدر جن فرمود شومان است و او کسی است که خلق شده است از آتش بی دود و پرسید که آیا فرستاده است خدای عزوجل
پیغمبری بسوی جن فرمود بلی فرستاده است بسوی ایشان پیغمبری که او را یوسف می گفتند پس خواند ایشان را بسوی خدای عزوجل
پس کشتند او را و سؤال نمود او را از اسم شیطان که چه بوده است در آسمان پس فرمود بود اسم او حارث و سؤال نمود که چرا
نامیده شد آدم آدم فرمود بعلت اینکه خلق شد از ادیم ارض که روی زمین باشد و پرسید آنحضرت را که چرا گردید میراث پسر دو برابر دختر
فرمود از جهت خوشه گندم چون آنکه خوشه سه دانه داشت پس مبادرت نمود بسوی او حوا و خورد از او یک دانه و داد بآدم دو
دانه پس از این جهت میراث برد پسر چندان دختر و سؤال نمود آنحضرت را که پیغمبران که خلق فرموده است خدای عزوجل ایشان را
ختنه کرده پس فرمود خلق فرموده است خدای عزوجل آدم را ختنه شده و متولد شد شیث ختنه شده و ادریس
و نوح و سام بن نوح و ابراهیم و داود و سلیمان و لوط و اسمعیل و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سؤال نمود که چه قدر بود عمر
آدم علیه السلام پس فرمود نهصد و سی سال و سؤال نمود از اول کسیکه شعر گفت پس فرمود آدم علیه السلام پرسید چه بود
شعر او فرمود چونکه پائین آمد بسوی زمین از آسمان پس دید خاک زمین را و گشادگی او را و هوای او را و کشته شدن هابیل را پس
گفت آدم علیه السلام این: تغيرت البلاد ومن عليها فوجه الارض مغبر قبيح تغير كل ذي لون وطعم
وقل بشاشة الوجه المليح قتل هابيل قابيل اخاه فوا اسفا على وجه الصبيح فوا اسفي عليها الى
فمن قد تضمنه الضريح پس در جواب او شیطان گفت تنح عن البلاد وساكنيها فبي في الخلد ضاق
بك الفسيح وكنت بها وزوجك في قرار وقلبك من اذى الدنيا مريح فلم ينفك من كيدي ومكري
الى ان فاتك الثمن الربيح فلولا رحمة الجبار اضحى بكفك من جنان الخلد ريح و سؤال نمود او را از گریه
آدم بر بهشت و مقدار اشک چشم او فرمود گریه او صد سال بود و بیرون می آمد از چشم راست او شد دجله و از چشم
چپ او شد فرات و سؤال نمود که آدم چند حج نمود پس فرمود هفتاد حج پیاده برده و قدم خود را اول حجی که آورد با او

هدهد مرغی است که حبیبه نام داشت که به راه [illegible] مینمود ... موضع آب ... بیرون آمده ... از بهشت ... [illegible]

از کشتی ... و خلاف ... او ... است و سؤال نمود که چه میشود ... فرمود ... [illegible]

پس ... [illegible] ... الهم علیه السلام ... [illegible]

از کتاب خدای عزوجل از آن آیات ... قرائت مینمود ... در بهشت ... آیات ... روز قیامت ... آیه

از ... سوره ... سبحان الذی فاذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون ... و در

سوره ... وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا و سؤال نمود از آن ... [illegible]

فرمود ... بود و سؤال نمود ... اسم نوح ... [illegible]

نوح ... و سؤال نمود از کشتی نوح و طول آن و عرض آن و بلندی آن فرمود

طول آن ... ذراع بود و عرض آن ... ذراع بود و بلندی آن ... ذراع ... [illegible]

... و سؤال نمود ... [illegible]

... و سؤال نمود از ... [illegible]

... موضع ... و سؤال نمود ... [illegible]

... و سؤال نمود از ... [illegible]

... و سؤال نمود از ... [illegible]

... ابراهیم ... موسی ... [illegible]

... و سؤال نمود ... [illegible]

... یوسف علیه السلام و سؤال نمود ... [illegible]

... و سؤال نمود از ... [illegible]

و سؤال نمود ... آفتاب ... [illegible]

... موسی علیه السلام ... آفتاب ... [illegible]

... و سؤال نمود ... موسی علیه السلام ... [illegible]

... و سؤال نمود ... [illegible]

... ابراهیم علیه السلام ... و سؤال نمود ... [illegible]

... و سؤال نمود ... [illegible]

... یعقوب ... یوسف بن یعقوب بن اسحق

... ابراهیم ... و سؤال نمود ... [illegible]

... یعقوب ... عیسی ... محمد ... [illegible]

... و سؤال نمود ... [illegible]

... و سؤال نمود ... [illegible]

... و سؤال نمود ... امیرالمؤمنین ... [illegible]

... یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه ... [illegible]

... ابراهیم ... [illegible]

... و سؤال نمود ... [illegible]

... و سؤال نمود ... [illegible]

... و سؤال نمود ... [illegible]

... و سؤال نمود ... [illegible]

... و سؤال نمود ... [illegible]

... بسم الله الذی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

پس مبالغه نمود او را بردم پس آمده شتر تیغ و رسول خدا آن حضرت را که چه چیز است ... [illegible] ... وجاه و حرمت
او کشوده است فرمود علت آنکه بمعصیت خدا نوح را ... [illegible] ... او را بعنف واعظ نموده
دم او کشت و پیش پرخشیده ... [illegible] ... پس راست کشید نوح علیه السلام
بر جاه او دم او پس ... [illegible] ... رسول خدا از کلام ... [illegible] ... و رسول خدا از کلام
او ... فرمود ... [illegible] ... صلوات الله وسلامه علیه ... [illegible]
پیغمبران میخوانند ... [illegible] ... و میخواند بر است
است ... [illegible] ... ایشان میخوانند ... [illegible] ... برادران او ... [illegible]
صاحب ... [illegible] ... امیرالمؤمنین ... از روز چهارشنبه ... [illegible] ... و کدام
چهارشنبه است آن فرمود آن چهارشنبه آخر ماه است **وهو المحاق** ... [illegible] ... و در روز چهارشنبه
انداختند ابراهیم را در آتش و در چهارشنبه ... ابراهیم ... منجنیق و در چهارشنبه غرق فرمود خدا فرعون را و در روز چهارشنبه
قرار داد خدا قریه لوط را **عالیها سافلها** و در روز چهارشنبه فرستاد خدا ... و در روز چهارشنبه ... [illegible]
زمین ... [illegible] ... و در روز چهارشنبه مسلط فرمود خدا ... و در روز چهارشنبه ... فرعون موسی
را که ... [illegible] ... و در روز چهارشنبه ... [illegible] ... و در روز چهارشنبه ... [illegible]
... [illegible] ... و در روز چهارشنبه خراب شد بیت المقدس و در روز چهارشنبه سوخته شد مسجد سلیمان ... [illegible]
و در روز چهارشنبه کشته شد یحیی بن زکریا علیه السلام و در روز چهارشنبه ... فرعون ... [illegible] ... و در روز چهارشنبه خدا
قارون را بزمین فرو برد و در روز چهارشنبه ... [illegible] ... و در روز چهارشنبه ... [illegible]
علیه السلام ... و در روز چهارشنبه فرمود خدای عز و جل **انا دمرناهم وقومهم اجمعین** یعنی ... [illegible] ... ایشان
و قوم ایشان را ... و در روز چهارشنبه ... [illegible] ... و در روز چهارشنبه ... [illegible]
برایشان ... [illegible] ... و در روز چهارشنبه شکسته شد ... [illegible] ... آن حضرت و در روز چهارشنبه
گرفتند عمالقه تابوت را ... رسول خدا ... [illegible] ... امیرالمؤمنین
علیه السلام روز شنبه روز مکر و خدعه است و روز یکشنبه روز درخت کاشتن و بنا نهادن است و روز دوشنبه روز سفر

و طلب است و روز سه شنبه روز جنگ و خونریزی است و روز چهارشنبه روزی است شوم که فال بد میزنند در آن مردم و روز پنجشنبه
روز دخول بر امرا و قضای حوائج است و روز جمعه روز خطبه و نکاح است حدیث نمود ما را محمد بن موسی المتوکل رضی الله عنه
از ... [illegible] ... از ابراهیم بن هاشم از احمد بن ... [illegible] ... از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام ...
روز چهارشنبه ... [illegible] ... است ... [illegible]
و علت ... [illegible] **باب بیست و پنجم** در آنچه وارد شده است از حضرت رضا علیه السلام در باره زید بن علی علیه السلام
حدیث نمود ما را احمد بن یحیی المکتب از محمد بن یحیی صولی از محمد بن یزید نحوی از ابن ابی عبدون از پدرش گفت چون آوردند زید بن موسی برادر
... [illegible] ... علیه السلام را نزد مأمون ... [illegible] ... در بصره ... [illegible] ... بنی العباس ... مأمون
برادر او علی بن موسی الرضا علیه السلام ... [illegible] ... ابا الحسن ... [illegible] ... برادر تو ... [illegible]
پیش از او زید بن علی ... [illegible]
پس فرمود رضا علیه السلام ... امیرالمؤمنین ... [illegible] ... زید بن علی علیه السلام ... [illegible] ... آل محمد
صلی الله علیه و آله ... [illegible] ... حدیث نمود مرا پدرم
موسی بن جعفر علیه السلام ... [illegible] ... جعفر بن محمد بن علی علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ... آل محمد صلی الله علیه و آله ... [illegible]
پس ... [illegible]
... جعفر بن محمد ... [illegible] ... مأمون ... [illegible]
... [illegible] ... پس فرمود رضا علیه السلام که زید بن علی
علیه السلام ... [illegible] ... آل محمد صلی الله علیه و آله
... [illegible] ... آنچه وارد شده است ... [illegible] ... فرموده است
... [illegible] ... علیه السلام قسم ...
... [illegible] ... **وجاهدوا فی الله حق جهاده** ... [illegible] ... خدا حق
جهاد او ... گفت محمد بن علی مصنف این کتاب ... [illegible] ... علیه السلام ... حضرت رضا علیه السلام

دوست میدارم آنکه ایراد نمودم بعض آنها را عقب این حدیث و اخبار که صحیح علیحده کتابی که نگاشته در اعتقاد امامت او در زید

زید حدیث نمود ما را احمد بن هارون فامی رضی الله عنه در مسجد کوفه در سنه سیصد و پنجاه و چهار گفت حدیث نمود ما را محمد بن عبدالله

بن جعفر حمیری از پدر خود از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسین بن علوان از عمرو بن ثابت از داود بن ابی یحیی از جابر

بن یزید جعفی از ابی جعفر محمد بن علی الباقر از پدران خود از علی علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای حسین

بیرون خواهد آمد از صلب تو مردی که گفته میشود از برای او زید که میگذرد او و اصحاب او در روز قیامت بر گردنهای مردم

غرا محجلا داخل میشوند بهشت را بدون حساب حدیث نمود ما را احمد بن محمد بن رزمه قزوینی از احمد بن عیسی علوی حسینی

از عباد بن یعقوب اسدی از حبیب بن ارطاة از محمد بن ذکوان از عمرو بن خالد گفت حدیث نمود مرا زید بن علی علیه السلام و او گرفته بود

موی خود را گفت حدیث نمود مرا پدرم علی بن الحسین و او موی خود را گرفته بود گفت حدیث نمود مرا پدرم حسین بن علی علیه السلام

و او موی خود را گرفته بود گفت حدیث نمود مرا علی بن ابی طالب و او موی خود را گرفته بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و او موی

خود را گرفته بود گفت هر کس اذیت نماید موئی از من پس تحقیق مرا اذیت نموده و هر کس مرا اذیت نماید پس تحقیق خدا را

اذیت نموده و هر کس اذیت نماید خدا را پس بر او باد لعنت خدا بقدری که پر نماید آسمان و زمین را حدیث نمود ما را

علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه از علی بن حسین بن شاذویه علوی از حسن بن علی ناصری قدس سره از احمد بن رشید

از عم خود ابی معمر سعید بن خثیم از برادر خود معمر گفت نشسته بودیم در نزد جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پس ناگاه آمد زید بن

علی بن الحسین علیه السلام و گرفت دو چوب در را پس فرمود از برای او آنحضرت علیه السلام ای عم پناه میدهم ترا بخدا از آنکه بدار

کشیده شوی در کناسه پس گفت مادر زید که والله منع نمیکند ترا از این کلام غیر از حسد بردن بر پسر من پس فرمود علیه السلام

ای کاش حسد بود ای کاش حسد بود ای کاش حسد بود سه مرتبه حدیث نمود مرا پدرم از جدم علیه السلام آنکه فرمود بیرون

میآید از اولاد من مردی که گفته میشود از برای او زید کشته میشود بکوفه و بدار کشیده میشود در کناسه بیرون میآید از قبر خود وقتی که

محشور میشود از برای او درهای آسمانها گشوده میشود و متبهج میشوند بسبب او اهل آسمانها و زمین قرار داده میشود روح او در حوصله مرغ

سبزی که میچرد در بهشت هر جا که بخواهد حدیث نمود ما را حسن بن عبدالله بن سعید عسکری از عبدالعزیز بن یحیی از ابی عبدالله

محمد بن حسن از سعد بن حمزه از پدر خود از جابر جعفی گفت داخل شدم بر ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام و در نزد او بود

زید برادر آنحضرت پس داخل شد بر او معروف بن خربوذ مکی پس فرمود از برای او ابوجعفر علیه السلام ای معروف اشعاری از

از مراتب آنچه در نزد تو است سلام اشعار نمود او را: لعمرك ما ان ابو مالك بوان ولا بضعيف قواه

ولا بالذي يلوي قوله يعاد الحكيم اذا ما نهاه ولكنه سيد بارع كريم الطبائع حلو ثناه اذا

سدته سدت مطواعه ومهما وكلت اليه كفاه جابر گفت پس گذاشت محمد بن علی علیه السلام دست خود را

بر دوش زید و فرمود اینست صفت تو ای ابا الحسین حدیث نمود ما را احمد بن حسن قطان از حسن بن علی سکری از محمد بن

زکریای جوهری از جعفر بن محمد بن عماره از پدر خود از عمرو بن خالد از عبدالله بن سیابه گفت که بیرون رفتیم ما و هفت

نفر بودیم پس وارد شدیم بمدینه و داخل شدیم بر حضرت صادق علیه السلام پس فرمود آیا در نزد شما خبر عمم زید هست

ما عرض کردیم که خروج کرده بود یا حال خروج کرده است حضرت علیه السلام فرمود چنانچه خبری از او بیابید مرا خبر دهید پس

چند روزی ماندیم که آمد رسول بسام صیرفی با نوشته که در آن بود اما بعد پس تحقیق زید بن علی خروج نمود در روز چهارشنبه

غره صفر و مکث نمود چهارشنبه و پنجشنبه را و کشته شد روز جمعه و کشته شد با او فلان و فلان پس داخل شدیم بر صادق علیه السلام

و کتابت را بآنحضرت دادیم پس خواند و گریه نمود بعد فرمود انا لله و انا الیه راجعون عند الله احتسب عمی

بتحقیق نیکو عمی بود عم من بود مردی از برای دنیای ما و آخرت ما از دنیا رفت قسم بخدا عم من شهید مثل شهدائی که شهید شدند

با رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیهم السلام حدیث نمود ما را محمد بن حسین بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن

صفار از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدر خود از محمد بن حسین بن شمعون از عبدالله بن سنان از فضیل بن یسار گفت رسیدم

بزید بن علی بن حسین علیه السلام در صبح روزی که خروج نموده بود در کوفه پس شنیدم او را که میگفت کیست که اعانت نماید مرا

از شما بر قتال انباط شام پس قسم بآنکسی که مبعوث گردانیده است محمد صلی الله علیه و آله را بشارت دهنده و ترساننده که اعانت

نمیکند مرا بر قتال ایشان احدی مگر آنکه میگیرم دست او را روز قیامت پس داخل میکنم او را بهشت باذن خدای عز و جل

پس چونکه کشته شد کرایه نمودم راحله را و بجانب مدینه متوجه شدم پس داخل شدم بر ابی عبدالله علیه السلام و گفتم پیش خود

قسم بخدا من خبر میدهم آنحضرت را بقتل زید که بی تاب میشود آن بزرگوار پس چونکه داخل شدم بر او فرمود چه کرد عمم زید

در گلوی من گره شد بعد فرمود کشته شد او را گفتم آری والله کشته شد او را فرمود که بدار کشیده شد او را گفتم آری والله بدار کشیده شد او

فضیل گفت پس او فرمود آنحضرت و گریه نمود و اشکهای مبارکش بر دو گونه اش جاری بود مثل مروارید بعد فرمود ای فضیل

حاضر شدی با عمم زید قتال اهل شام را گفتم بلی فرمود پس چند نفر کشتی تو از ایشان گفتم شش نفر فرمود شاید تو شک داری

در خون آنها غوطه کنم اگر ... در خون ایشان ... [illegible] پس شنیدم آنحضرت را که میفرمود ... [illegible]

از ... قسم ... [illegible] ... علی بن ابی طالب ... [illegible]

موضع حاجت ... باب بیست و ششم در آنچه وارد شده است از حضرت رضا علیه السلام از اخبار نادره در فنون شتی

حدیث نمود ما را پدرم از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی از ... از ابو الحسن الرضا علیه السلام گفت شنیدم

آنحضرت را که میفرمود که هر کس بگوید وقتی که بشنود اذان صبح را اللهم انی اسئلک باقبال نهارک وادبار لیلک

وحضور صلواتک واصوات دعائک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تتوب علی انک انت التواب الرحیم

و بگوید مثل این را هرگاه بشنود اذان نماز شام را ... [illegible] ... حدیث نمود ما را محمد بن حسن ...

از اسمعیل ... از داود جعفری ... از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش از پدرانش از علی

علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله چهار کسند که من شفیع ایشانم در روز قیامت ... [illegible]

بعد از ... و آنکس که قضای حاجت ایشان ... و آنکس که سعی ... در امور ایشان ... و آنکه دوست داشته باشد ایشان را

بقلب و زبان خود حدیث نمود ما را ابو طالب مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی ... از جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش

از ابو النضر محمد بن مسعود عیاشی از جعفر بن محمد بن احمد از علی بن محمد بن شجاع از محمد بن عثمان از حمید بن محمد از احمد بن حسن بن صالح

از پدرش ... از حضرت ابو الحسن علیه السلام ... رسول خدا ... [illegible]

در ماه رمضان ... [illegible]

پس برای است کفاره ... حدیث نمود ما را محمد بن ابی القسم ... معروف بابو الحسن جرجانی از یوسف بن محمد بن زیاد

از پدرش از حسن بن علی از پدرش علی بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش رضا علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر از پدرش

جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی الباقر از پدرش زین العابدین علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب

فرمود ... جعفر بن ابی طالب ... رسول خدا صلی الله علیه وآله ... [illegible]

او را ... [illegible]

تو ... جعفر ... [illegible] ... حدیث نمود ما را پدرم

رضی الله عنه از عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی وشاء از ابو الحسن الرضا علیه السلام از پدرش از پدرانش

علیه السلام فرمود که ... [illegible] ... رسول خدا صلی الله علیه وآله ... [illegible]

به پروردگار ... رسول ... [illegible] ... حدیث نمود ما را مظفر بن

جعفر بن مظفر سمرقندی رضی الله عنه از جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از علی بن حسن بن علی بن فضال از محمد بن ولید از عباس بن

هلال گفت شنیدم ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را که میفرمود که هر کس روزه بگیرد از شعبان ... [illegible]

داخل ... [illegible] ... از خدا ... از شعبان ... [illegible]

رسول خدا صلی الله علیه وآله ... [illegible] ... و هر کس تصدق نماید در شعبان ... [illegible]

... [illegible] ... و هر کس روزه بگیرد ... از شعبان ... ماه رمضان

... [illegible] ... حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس هر دو از محمد بن

احمد بن یحیی بن عمران اشعری از حسین بن عبدالله ... از زکریا بن آدم از ابو الحسن الرضا علیه السلام گفت شنیدم او را

... [illegible] ... حدیث نمود ما را محمد بن علی ... رضی الله عنه از ابو الفرج مظفر بن احمد بن حسن قزوینی

از ابو الفضل عباس بن محمد بن القسم بن حمزة بن موسی بن جعفر از حسن بن سهل قمی از محمد بن حامد از ابو هاشم جعفری از ابو الحسن علیه السلام

گفت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... مشرق و مغرب ... [illegible]

ابو هاشم ... حضرت رضا علیه السلام ... [illegible] ... حدیث ... [illegible]

او ... از اصول و ... [illegible] ... حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن

یحیی بن عمران اشعری از سهل بن زیاد ... [illegible] ... حضرت رضا علیه السلام گفت شنیدم ابو الحسن علیه السلام را

که میفرمود ... [illegible] ... از پروردگار ... از پیغمبر ... [illegible]

او ... پروردگار او ... [illegible] ... عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من

از تقصی من رسول و امانت پیغمبر او پس عبادات ... است علت آنکه خدا امر فرموده پیغمبر خود را بمدارات با مردم پس فرموده

خدای تعالی خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین و امانت و آن صبر بر بأساء و ضراء است علت آنکه

خدای عزوجل میفرماید والصابرین فی البأساء والضراء حدیث کرد مارا محمد بن علی ماجیلویه از عم خود محمد بن ابی القاسم

از احمد بن ابی عبدالله برقی از علی بن محمد از ابو ایوب مدنی از سلیمان بن جعفر جعفری از حضرت رضا علیه السلام از پدران خود از علی علیه السلام

فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ... از کلام سه خصلت ... نمودن حاج ... جمیع الطعام ... روزی

و باحضار بودن او را حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبدالله از احمد بن حمزه اشعری از یاسر خادم گفت

شنیدم ابا الحسن الرضا علیه السلام را که میفرمود بتحقیق سه موطن است وحشت خلق در آن بیشتر است روزی که متولد میشود از

شکم مادر خود پس میبیند دنیا را و روزی که میمیرد پس معاینه میبیند آخرت و اهل آخرت را و روزی که مبعوث میشود پس میبیند احکامی را

که ندیده است آنها را در دار دنیا و بتحقیق سلام فرمود خدای عزوجل بر یحیی علیه السلام در این مواطن پس فرمود وسلام علیه یوم ولد ویوم

یموت ویوم یبعث حیا و سلام فرمود عیسی بن مریم علیه السلام بر خود در این سه موطن پس گفت والسلام علی یوم ولدت

ویوم اموت ویوم ابعث حیا حدیث کرد مارا پدرم رضی الله عنه از احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری

از سهل بن زیاد ... از احمد بن علی از حسن بن علی ... حضرت رضا علیه السلام گفت شنیدم رضا علیه السلام را که میفرمود کسی

که شکر نکند مؤمنی را ... پس شکر نکرده است خدای عزوجل را ... و رسول ... او را

مال خود را از حلال و از حرام گفت بعضی ... قصد فرموده است ... آنچه واقع شده است

در مال او از شبهه ... حدیث کرد مارا محمد بن علی ماجیلویه از پدر خود از احمد بن ابی عبدالله از

... از ابو الحسن الرضا علیه السلام فرمود که خدای عزوجل امر فرموده است بسه چیز و مقرون

ساخته است بآن سه چیز دیگر امر فرموده است بنماز و زکوة پس هرکس نماز کند و زکوة ندهد قبول نمیشود از او

نماز او و امر فرموده است بشکر از برای خود و از برای پدر و مادر پس هرکس شکر نکند پدر و مادر خود را شکر نکرده است خدا را

و امر فرموده است بتقوای خدا و صله رحم پس هرکس صله رحم نکند تقوای خدا را بجا نیاورده است حدیث کرد مارا پدرم

از علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر ... از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر ... گفت ابو الحسن علیه السلام

از علامات فقه حلم و علم است و ... بتحقیق ... ابوابی ... [illegible]

بجزا

حدیث کرد مارا علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه از محمد بن ابی عبدالله کوفی از احمد بن محمد بن صالح رازی از حمدان دیوانی

گفت فرمود حضرت رضا علیه السلام صدیق هر کس عقل اوست و دشمن او جهل اوست حدیث کرد مارا ابو منصور احمد بن

ابراهیم خوری از زید بن محمد بغدادی از ابو القاسم عبدالله بن محمد حافظ ... از پدر خود از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدران خود

پدران خود از علی بن ابی طالب علیه السلام آنکه ... رسول ... آنحضرت ...

ضامن میشوی از برای من سه خصلت ... امیر المؤمنین ...

خانه داری ... قبول نمود ... اجابت نمود او را علی بن ابی طالب علیه السلام

حدیث کرد مارا احمد بن محمد بن عبد الوهاب ... ابو القاسم منصور بن عبدالله بن ابراهیم اصفهانی از علی بن عبدالله ... بن سلیمان

از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از پدران خود از علی علیه السلام ... رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار طائفه اند

که من شفیع آنها باشم در روز قیامت ... اهل بیت مرا و کسیکه حاجات

ایشان را ... و کسیکه ... ایشان ... و کسیکه دوست دارد ایشان را بدل و زبان خود و کسیکه دفع ... از ایشان

بدست خود و مال خود حدیث کرد مارا پدرم از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از ابی الحسن علیه السلام

... یوسف علیه السلام ... مصر ...

... یوسف علیه السلام ... موسی علیه السلام ...

موضع قبر یوسف علیه السلام ... موسی علیه السلام

... موضع قبر یوسف علیه السلام ...

... گفت ... چهار خصلت ...

... حضرت ... موسی علیه السلام ... خدای جل جلاله ... موسی علیه السلام

... موسی ... عطا ... سؤال نمود ... موسی علیه السلام

... یوسف علیه السلام ... یوسف ...

... صندوق ... یوسف علیه السلام ... شام ...

... شام حدیث کرد مارا محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از احمد بن محمد بن سعید

مرا لله را بر پا شم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود گفت سؤال نمودم رضا علیه السلام را از الم [illegible]

بسم الله اسم علی نفسی [illegible] سبحان الله وهی المعوذه یعنی [illegible] از [illegible] اوان [illegible]

نه گذشت [illegible] سه چیز است [illegible] حدیث نمود ما را عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب [illegible]

منصور بن عبد الله از [illegible] محمد از حسین بن محمد از سلیمان بن جعفر از رضا علیه السلام از پدر خود از جد خود از پدران خود علیهم السلام

از علی بن ابیطالب علیه السلام آنکه نوشته شده [illegible] بر [illegible] پیش از آنکه خدا خلق نماید [illegible] آل محمد

خیر البریه یعنی آل محمد بهترین مخلوقند حدیث نمود ما را عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب [illegible] منصور بن عبد الله بن ابراهیم

اصفهانی از علی بن عبد الله اسکندری [illegible] احمد بن علی بن مهدی [illegible] از پدر خود از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود موسی بن جعفر

از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی از پدر خود علی بن ابیطالب علیه السلام

فرمود که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله یا علی [illegible] از برای کسی که دوست دارد ترا و تصدیق نماید ترا و وای از برای کسی که

دشمن دارد ترا و تکذیب نماید ترا [illegible] دوستان تو معروفند در آسمان هفتم و طبقه هفتم زمین و ما بین آنها [illegible] ایشان اهل دین

و پرهیزکاری و طریقه نیکو و فروتنی از برای خدا [illegible] خاشع است چشمهای ایشان و ترسان است دلهای ایشان از برای

ذکر خدا [illegible] و بتحقیق که شناختند حق امامت ترا [illegible] ایشان [illegible] بعضی تو [illegible] ایشان [illegible]

محبت [illegible] تو [illegible] از برای خدا [illegible] فرموده است خدا [illegible] زبان [illegible] کتاب خود

و [illegible] ایشان [illegible] عمل کنند [illegible] ایشان [illegible]

همیشه وصل شده اند [illegible] قطع [illegible] قبول [illegible] دوستی [illegible] و بتحقیق که صلوات

[illegible] بر ایشان [illegible] و استغفار میکنند از برای گناهکاران ایشان [illegible]

او را [illegible] حدیث نمود ما را حسن بن محمد بن سعید هاشمی کوفی

[illegible] فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی از محمد بن احمد بن علی [illegible] از ابو الفضل عباس بن

عبد الله بخاری از محمد بن قاسم بن ابراهیم [illegible] از عبد السلام بن صالح هروی از علی بن موسی

الرضا علیه السلام از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود

حسین بن علی از پدر خود علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر خدا خلق نکرده است خدا خلقی را افضل از من

و نه

و نه عظیم تر [illegible] گفت علی علیه السلام پس گفتم یا رسول الله آیا تو افضلی یا جبرئیل [illegible] یا علی بتحقیق خدای تبارک

و تعالی فضیلت داده است پیغمبران مرسل خود را بر ملائکه مقربین خود و فضیلت داده است مرا بر جمیع انبیا و مرسلین و فضیلت بعد از من

از برای تو است یا علی و از برای امامان بعد از تو است و بتحقیق که ملائکه خادمان ما هستند و خادمان دوستان ما هستند یا علی آنها که

حمل میکنند عرش [illegible] تسبیح میکنند بحمد پروردگار خود و استغفار میکنند از برای آنانکه ایمان آورده اند بولایت ما

یا علی اگر نبودیم ما خلق نمیکرد خدا آدم و حوا را و نه بهشت و نه آتش [illegible] و نه زمین [illegible] پس چگونه نباشیم افضل از ملائکه و بتحقیق

ما پیشی گرفتیم ایشان را بسوی شناختن پروردگار خود و تسبیح خدا و تهلیل او و تقدیس او بعلت آنکه اول چیزی که خلق نمود خدا [illegible]

خلق نمود ارواح ما را [illegible] بتوحید خدا و تمجید خدا بعد خلق نمود ملائکه را [illegible]

نور واحد عظیم شمردند امر ما را پس تسبیح کردیم تا آنکه بدانند ملائکه که ما خلقی هستیم مخلوق و بتحقیق خدا منزه است از صفات ما

پس تسبیح گفتند ملائکه بتسبیح ما و منزه دانستند خدا را از صفات ما و چون مشاهده نمودند بزرگی شان ما را لا اله الا الله گفتیم تا [illegible]

ملائکه آنکه نیست خدایی مگر خدا و بتحقیق ما بنده ایم [illegible] گفتند [illegible]

ملائکه لا اله الا الله و چون مشاهده نمودند بزرگی محل ما را الله اکبر گفتیم تا بدانند ملائکه آنکه خدا بزرگتر است از آنکه رسیده شود به بزرگی

محل او [illegible] و چون مشاهده نمودند آنچه خدا قرار داده است از برای ما از عزت و قوت گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله

تا آنکه ملائکه بدانند آنکه نیست حول و قوة مگر بخدا و [illegible] مشاهده نمودند آنچه را که انعام فرموده است خدا ما را و واجب ساخته است از برای ما

از وجوب طاعت گفتیم الحمد لله تا بدانند ملائکه حق خدای تعالی [illegible] بر ما از حمد [illegible] پس گفتند ملائکه الحمد لله پس بما هدایت

یافتند ملائکه بسوی شناختن توحید خدای عز و جل و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او بعد بتحقیق خدای تبارک و تعالی خلق نمود آدم را پس امانت

گذاشت ما را در صلب او و امر فرمود ملائکه را بسجده کردن او بجهت تعظیم و اکرام ما و بود سجده ایشان از برای خدا از روی بندگی و از

برای آدم از جهت اکرام و طاعت از جهت بودن ما در صلب او پس چگونه نباشیم افضل از ملائکه و حال آنکه سجده کردند

آدم را همه ایشان [illegible] و بتحقیق چون که بالا برده شدم بسوی آسمان [illegible] اذان گفت جبرئیل دو بار دو بار و اقامه گفت دو بار دو بار بعد گفت

از برای من پیش رو ای محمد [illegible] پس گفتم ای جبرئیل آیا مقدم گردم بر تو گفت بلی بعلت آنکه خدای تبارک و تعالی فضیلت

داده است پیغمبران خود را بر ملائکه خود و فضیلت داده است ترا خاصه پس پیش رفتم [illegible] بایشان نماز کردم [illegible]

[illegible] پس چون که رسیدم بسوی حجابهای نور گفت [illegible] جبرئیل علیه السلام پیش رو ای محمد [illegible] و تخلف نمود از من

پس گفتم ای جبرئیل در چنین موضعی مرا مفارقت مینمائی پس گفت ای محمد صلی الله علیه و آله بتحقیق منتهای جائی که خدا برای من مقرر فرموده است
از برای من تا اینمکان است پس اگر تجاوز نمایم از اینموضع بالهای من بسوزد بسبب گذشتن از حدهای پروردگار من جل جلاله
و از حد آن پس حرکت داد مرا حرکت دادنی تا آنکه رسیدم بجائیکه خدا خواست از علو مکان پس ندا کرده شدم
ای محمد گفتم لبیک و سعدیک ای پروردگار من تبارکت و تعالیت پس ندا کرده شدم که ای محمد توئی بنده من و منم پروردگار تو پس مرا عبادت کن
و بر من توکل کن پس بتحقیق توئی نور من در میان بندگان من و رسول منی بسوی خلق من و حجت منی بر مخلوقات من از برای تو
و هر کس پیروی تو نموده است خلق کرده ام بهشت خود را و از برای کسیکه مخالفت تو نماید خلق نموده ام آتش خود را و از برای اوصیای تو
واجب کرده ام کرامت خود را و از برای شیعیان ایشان واجب گردانیده ام ثواب خود را پس عرض کردم ای پروردگار من کیستند
اوصیای من پس ندا کرده شدم که ای محمد اوصیای تو آنهااند که نوشته شده اند بر ساق عرش پس نظر کردم و من در برابر
پروردگار خود بودم بسوی ساق عرش پس دیدم دوازده نور که در هر نوری سطری سبز بود که بر آن نام وصیی از اوصیای من نوشته شده بود
که اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان مهدی امت من بود پس گفتم ای پروردگار اینها اوصیای منند بعد از من پس ندا کرده شدم که ای محمد اینها اند
اولیای من و دوستان من و برگزیدگان من و حجتهای من بعد از تو بر خلق من و ایشانند اوصیای تو و خلفای تو و بهترین خلق من بعد از تو قسم بعزت
و جلال خود که هر آینه ظاهر میسازم بایشان دین خود را و بلند میسازم بایشان کلمه خود را و پاک میکنم زمین را از دشمنان
خود بآخر ایشان و هر آینه مالک میسازم او را مشارق زمین و مغارب آن را و هر آینه مسخر میکنم برای او بادها را و ذلیل میکنم از برای او ابرهای صعب را
و هر آینه بلند میکنم او را در اسباب و هر آینه نصرت میبخشم او را بلشکر خود و هر آینه مدد میکنم او را بملائکه خود تا آنکه ظاهر شود دعوت من
و جمع شوند خلایق بر توحید من بعد از آن هر آینه دائم میدارم ملک او را و هر آینه متداول میسازم روزگار را میان اولیای خود تا روز
قیامت و ابن بابویه گفته که حضرت امام رضا علیه السلام چنانچه از ... حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی بن جعفر
همدانی ... از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن موسی الرضا
علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی علیهم السلام فرمود که بتحقیق سلیمان بن داود
علیه السلام گفت ... از برای اصحاب خود که خدای تبارک و تعالی هر آینه بخشیده است از برای من ملکی را که سزاوار نیست
بعد از من از برای احدی مسخر گردانیده است از برای من باد و انس و جن و طیور و وحوش را و تعلیم نموده است مرا زبان مرغان
و عطا فرموده است مرا از هر چیزی و جمیع آنچه عطا فرموده است بمن تمام نشده است از برای خشنودی ... کردن ...

است میدارم اینکه فردا داخل قصر خود شوم و بالا روم بر بالاترین مکانهای آن قصر و نظر نمایم بسوی ممالک خود و اذن نمیدهم
احدی را که داخل شود بر من تا آنکه وارد نشود بر من چیزی که سبب نقصان عیش من شود در امروز اصحاب گفتند چنین باشد
پس چون که فردا شد عصای خود را بدست خود گرفت و بالای بلندترین موضع قصر خود رفت و تکیه بر عصای خود نمود و نظر بسوی ممالک خود
میکرد و شاد و مسرور بود بآنچه عطا کرده شده بود ... ناگاه چشم او افتاد بسوی جوانی خوش
صورت و خوش لباس که داخل شد بر او از بعضی گوشه های قصر او پس چون که دید او را سلیمان علیه السلام گفت
ترا ... درین قصر و من اراده کرده بودم که امروز در خلوت باشم ... داخل شدی جوان گفت
داخل نمود مرا درین قصر پروردگار این قصر و باذن او داخل شدم پس سلیمان علیه السلام گفت پروردگار قصر احق است
بقصر از من پس کیستی تو گفت منم ملک الموت سلیمان گفت بچه سبب آمده ملک الموت گفت آمده ام که قبض نمایم
روح ترا سلیمان علیه السلام گفت بگذار آنچه را که مامور شده ای ... که امروز روز سرور منست ... خدا از
اینکه ... از برای من سروری ... پس قبض نمود ملک الموت روح او را و تکیه بعصای خود بود پس
ماند سلیمان علیه السلام تکیه کرده بر عصای خود ... مرده بود و مردم نظر میکردند بسوی او و گمان میکردند که او زنده است
پس ... اختلاف نمودند پس گفتند بعضی از ایشان که ... سلیمان ... تکیه کرده بر عصای خود
... نخوابیده و ... و تحقیق ...
... سلیمان ... است و چنین ...
بر عصای خود ... سلیمان علیه السلام ...
... خدا ... اختلاف نمودند ...
... میان عصای سلیمان پس چون که ... عصا ... سلیمان از قصر خود ... پس ...
... از ... ظاهر شد ...

قول خدای تعالی فلما قضینا علیه الموت ما دلهم علی موته الا دابة الارض تاکل منساته فلما خر تبینت الجن
ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین بعد فرمود حضرت صادق علیه السلام والله نازل شده است
این آیه چنین ... فلما خر تبینت الانس ان الجن لو کانوا یعلمون الغیب

ما لبثوا في العذاب المهين مار بحث در معنی در آنچه وارد شده است از حضرت رضا علیه السلام در هاروت و ماروت

حدیث نموده محمد بن قاسم معروف به ابو الحسن جرجانی مفسر رضی الله عنه از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار و ایشان از پدر خود حسن بن علی

از پدر خود علی بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن موسی از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد علیهم السلام در قول

خدای عز و جل واتبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان وما كفر سليمان فرمود پیروی کردند آنچه را که تلاوت

میکردند کفره شیاطین از سحر و نیرنجات بر ملک سلیمان و گمان میکردند که سلیمان با آن پادشاه شده است و آنچه را که ملک شده است

و گمان میکردند که از آن اظهار عجایب مینمایند تا آنکه مردم مطیع ایشان شوند و گفتند که سلیمان کافر و ساحر ماهر بود بسحر خود

آن ملک را آنچه را که [illegible] و قدرت [illegible] آنچه قدرت [illegible] پس رد فرمود خدای عز و جل بر ایشان قول ایشان پس فرمود

وما كفر سليمان یعنی و کافر نشده است سلیمان و استعمال سحر ننموده است چنانچه گفتند ایشان [illegible] ولكن الشياطين

كفروا يعلمون الناس السحر یعنی ولکن شیاطین کافر شده و تعلیم نمودند سحر را مردم آن سحر را نسبت دادند

بسلیمان وما انزل على الملكين ببابل هاروت وماروت و بسوی آنچه نازل شده بسوی دو ملک

هاروت و ماروت در بابل و تحقیق بود بعد از نوح علیه السلام ساحران بسیار شده بودند سحره و ذکر آنچه اهل [illegible] و حیلهای ایشان

و در کرده بآنچه سحر ایشان پس [illegible] آنچه ساحران [illegible] سحر را و [illegible] شیاطین [illegible] ملک

و رسانیدند [illegible] بندگان خدا [illegible] خدای عز و جل [illegible] و [illegible] و آنکه باطل [illegible] سحر

و [illegible] آنکه سحر [illegible] مردم را [illegible] است که تعلیم [illegible] و تعلیم [illegible]

و [illegible] بعد فرمود خدای عز و جل وما يعلمان من احد حتى يقولا انما نحن فتنة فلا تكفر یعنی آنکه

آن پیغمبر علیه السلام از [illegible] آنکه ظاهر شوند از برای مردم [illegible] و تعلیم [illegible] آنچه را تعلیم

نموده است [illegible] خدا از سحر پس فرمود خدای عز و جل وما يعلمان من احد یعنی تعلیم نمیکنند سحر و ابطال سحر را

باحدی تا آنکه میگویند از برای او آنکه ما فتنه و امتحانی از برای بندگان از جهت آنکه اطاعت نمایند خدا را در آنچه

یاد میگیرند از سحر و باطل نمایند او [illegible] سحر را و سحر نکنند [illegible] پس کافر شوند بسبب استعمال این سحر [illegible]

این سحر [illegible] و [illegible] آنکه [illegible] آنکه [illegible] و میکنند [illegible] آنچه [illegible]

قدرت [illegible] خدای عز و جل پس تحقیق [illegible] کفر است قال الله تبارک و تعالی فيتعلمون یعنی پس [illegible]

طالبین سحر از این دو ملک [illegible] آنچه نوشته اند شیاطین بر ملک سلیمان از نیرنجات و آنچه نازل شده است بر هاروت و ماروت

در باب چیزی که جدائی میاندازد بسبب آن بین زن و شوهر و این مثال کسی است که سحر میکند و اعوار [illegible] سحر میکند

بانواع حیلها و تعویذها و [illegible] و آنکه [illegible] در موضع فلانی چنین [illegible] سبب [illegible] زن و زن [illegible]

جدا [illegible] بعد فرموده است خدای عز و جل وما هم بضارين به من احد الا باذن الله یعنی نیستند ایشان [illegible]

بهیچ [illegible] کسی [illegible] آنچه [illegible] احدی را مگر باذن خدا یعنی [illegible] خدا و [illegible] خدا و آنکه [illegible]

منع نمایند ایشان را [illegible] بعد فرموده است ويتعلمون ما يضرهم ولا ينفعهم یعنی یاد میگیرند چیزی را که ضرر میرساند

ایشان را و نفع نمیبخشد ایشان را بعلت آنکه هرگاه آموختند این سحر را [illegible] سحر [illegible] پس تحقیق [illegible]

چیزی را که ضرر میرساند ایشان را در دین ایشان و نفع نمیبخشد ایشان را در دین ایشان [illegible] خارج شوند از دین خدا و بتحقیق

تحقیق میدانستند [illegible] سحر آموخته [illegible] سحر [illegible] این [illegible] از شخص [illegible]

نیست از برای او در آخرت بهره و نصیبی [illegible] بعد فرمود خدای عز و جل ولبئس ما شروا به انفسهم یعنی بد

بد چیزی فروختند جانهای خود را و [illegible] بعذاب [illegible] اگر ایشان فروختند آخرت را [illegible]

بهره و نصیب خود را از بهشت بعلت آنکه [illegible] این سحر را [illegible] که اعتقاد [illegible]

[illegible] رسولی است [illegible] خدا [illegible] پس فرمود ولقد علموا لمن اشتراه ما له في الآخرة من خلاق

یعنی و بتحقیق دانستند آنها [illegible] که نیست در آخرت از برای ایشان بهره بعلت آنکه [illegible] اعتقاد

دارند [illegible] آخرت پس اعتقاد خود [illegible] نیست نصیبی از برای ایشان در دار بعد از دنیا [illegible] بعد از دنیا

آخرت پس ایشان [illegible] آخرت بهره نیست از برای ایشان در آخرت پس فرموده است ولبئس ما شروا به

انفسهم یعنی بد [illegible] فروختند [illegible] بعلت آنکه فروختند آخرت را [illegible] و [illegible] عذاب همیشه جاودانی

خود را [illegible] آنکه ایشان فروختند [illegible] عذاب [illegible] این [illegible] کفر ایشان

[illegible] پس [illegible] نمودند [illegible] خدا را [illegible] عذاب [illegible] خدا [illegible] ایشان

[illegible] گفتند یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار [illegible] آنکه [illegible]

امام علیه السلام که تحقیق [illegible] هاروت و ماروت [illegible] خدا [illegible]

چون که پسران شما نافرمانی کردند و فرستادیم [illegible] ملکی از برای [illegible] بسوی دنیا و آن دو ملک معصوم شده بودند و [illegible]
[illegible] و شرب خمر نمودند و کشتند نفس محترمه را و آنکه خدای عزوجل عذاب میکند ایشان را [illegible] از این دو ملک [illegible]
سوره و بتحقیق خدای تعالی مسخ فرموده [illegible] پس فرمود امام علیه السلام پناه میبرم بخدا از [illegible] بتحقیق که ملائکه
معصوم و محفوظ هستند از کفر و از جمیع قبایح بلطف خدای تعالی و فرموده است درباره ایشان لا یعصون ما امرهم
و یفعلون ما یؤمرون یعنی معصیت نمیکنند خدا را در آنچه امر فرموده است ایشان را و بجا می‌آورند آنچه را بآن امر
کرده میشوند و فرموده است و له من فی السموات والارض و من عنده یعنی ملائکه لا یستکبرون و لا
یستحسرون یعنی از برای خداست هر کس که در آسمانها و زمین است و هر کس در نزد اوست [illegible] از عبادت او تکبر
نمی‌ورزند و سرکشی نمیکنند تسبیح میکنند خدا را در شب و روز و سستی نمیشوند و فرموده است خدای عزوجل درباره ملائکه
بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یشفعون
الا لمن ارتضی و هم من خشیته مشفقون یعنی بلکه ملائکه بندگانی هستند گرامی داشته شده پیشی نمیگیرند خدا را بقول
و ایشان بامر خدا عمل مینمایند میداند آنچه را که پیش دست ایشان و پشت سر ایشان است و شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی
که پسندیده است و ایشان از خشیت خدا ترسانند بعد فرمود امام علیه السلام که اگر بوده باشد [illegible] چنانچه ایشان میگویند باید خدای
عزوجل قرار داده باشد این ملائکه را خلیفه بر زمین و بوده باشند آن دو پیغمبران در دنیا و مثل ائمه علیهم السلام آیا میشود
از انبیاء و ائمه [illegible] قتل نفس و زنا بعد فرمود آیا نمیدانی تو اینکه خدای عزوجل خالی نگذاشته است دنیا را از پیغمبر
از بشر هرگز آیا نشنیده‌ای که خدا میفرماید و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم من اهل
القری مراد آنکه نفرستادیم پیش از تو بسوی خلق مگر مردانی را که وحی میکردیم بسوی ایشان از اهل قریه‌ها پس خبر داده
آنکه نفرستاده است ملائکه را بسوی زمین تا بوده باشند پیشوایان و حکام و اینست [illegible] نیست که فرستاده
شده‌اند ملائکه بسوی پیغمبران خدا راویان حدیث گفتند [illegible] امام علیه السلام پس بنابراین [illegible]
شیطان هم ملک [illegible] از ملائکه [illegible] از طایفه جن است آیا نشنیده‌ای قول خدای عزوجل را که و اذ قلنا
للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن یعنی و هنگامی که گفتیم ما از برای ملائکه که سجده کنید آدم را
پس همه ملائکه سجده کردند مگر شیطان که بود از جن پس خبر داده است خدای عزوجل اینکه شیطان از جن است و اوست

انکه جن فرموده است خدای عزوجل والجان خلقناه من قبل من نار السموم یعنی و طایفه جن را خلق نمودیم او را
پیشتر از آتش فرمود امام الحسن بن علی علیه السلام که حدیث کرد مرا پدرم از جدم از حضرت رضا علیه السلام [illegible]
از علی علیه السلام که فرمود فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله آنکه اختیار نمود ما جماعت آل محمد را و اختیار نمود پیغمبران را و اختیار
فرمود ملائکه مقربین را و اختیار نفرمود ایشان را مگر اینکه میدانست که ایشان کاری نمی‌آورند چیزی را که بیرون رود ایشان را
از ولایت خدا و منقطع شوند بسبب آن از عصمت خدا و ملحق شوند بسبب آن بسوی کسانی که مستحق عذاب خدا هستند
راویان حدیث گفتند پس عرض کردیم بتحقیق روایت شده که چون که تصریح فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر امامت علی
علیه السلام عرض نمود خدای عزوجل ولایت او را در آسمانها بر فوجها فوجها از ملائکه پس ابا نمودند ولایت او را پس مسخ
نمود خدا ایشان را [illegible] قسم [illegible] نموده است از آنها هستند دروغ [illegible] از برای [illegible]
بستند بر ملائکه فرستادگان خدا [illegible] پیغمبران [illegible] بسوی خلق آیا جایز [illegible]
کفر بخدا عرض کردیم [illegible] ملائکه معظم [illegible] حدیث
نمود ما را تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی [illegible] از احمد بن علی انصاری از [illegible] بن محمد بن جهم گفت شنیدم مامون را که سؤال
میکرد رضا علیه السلام را از آنچه روایت میکنند مردم از امر زهره و آنکه او زنی بوده است که معشوق شده است
هاروت و ماروت و آنچه روایت میکنند او را از امر سهیل و آنکه او [illegible] چنین بوده است [illegible] پس فرمود حضرت
رضا علیه السلام که دروغ گفته‌اند در قول خود در زهره و سهیل مسخ شده [illegible] ستاره‌ها [illegible]
پس غلط کرده‌اند مردم و گمان کرده‌اند آنها ستاره‌ها اند [illegible] خدا [illegible] مسخ فرماید دشمنان خود را بنورهای روشن
بعد [illegible] آسمانها و زمین و بتحقیق آنچه مسخ شده است باقی [illegible] از سه روز
مرده است [illegible] نسل [illegible] بر زمین مسخ [illegible] آنچه [illegible] مسخ [illegible]
و خوک و خرس و امثال اینها نیست [illegible] اینها شبیه [illegible] خدا مسخ فرموده است بصورت اینها
قومی را که غضب فرموده است بر ایشان و لعنت نموده است ایشان را بسبب انکار ایشان [illegible] خدا را و تکذیب
نمودن پیغمبران خدا را و اما هاروت و ماروت پس بودند آنها دو ملک که تعلیم مینمودند مردم را سحر تا احتراز نمایند از سحر
ساحران و باطل نمایند [illegible] و تعلیم نکرده‌اند احدی را [illegible] مگر آنکه گفتند [illegible] از برای او [illegible] بتحقیق ما [illegible]

و امتحان پس کافر مشو تو پس کافر شدند قومی از این سحر استعمال نمودند بعد از آنکه [illegible]

[illegible] که فرو فرستاده شده بود بر آن دو ملک [illegible] زن و شوهر فرموده است خدای عز و جل و ما هم بضارین به من

احد الا باذن الله یعنی بعلم او باب سی و هشتم در آنچه وارد شده است از حضرت رضا علیه السلام از اخبار متفرقه

حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن اسمعیل بن عیسی از عباس بن معروف از علی بن

مهزیار از محمد بن هیثم از محمد بن فضیل از ابی الحسن الرضا علیه السلام گفت گفتم از برای او که زمین باقی میماند و حال آنکه امامی در آن

نباشد پس فرمود نه و اینهنگام فرو میرود زمین با اهل خود حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از عباد بن سلیمان

از سعد بن سعد اشعری از احمد بن عمر از ابی الحسن الرضا علیه السلام گفت گفتم از برای او که آیا باقی میماند زمین بدون امام فرمود

نه گفتم پس بتحقیق ما روایت میکنیم از ابی عبدالله علیه السلام آنکه فرموده است باقی نمیماند مگر آنکه غضب نماید خدا بر بندگان

پس فرمود آنوقت باقی نمیماند مگر زمین با اهل خود فرو میرود حدیث نمود ما را جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه از حسین بن محمد

بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی وشاء گفت که عرض کردم از برای ابی الحسن الرضا علیه السلام آیا باقی میماند زمین

بدون امام پس فرمود نه عرض کردم پس بتحقیق ما روایت میکنیم که باقی نمیماند مگر آنکه غضب میکند خدا بر بندگان پس فرمود

باقی نمیماند آنهنگام مگر فرو میرود حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از حسن بن علی زیتونی و محمد بن احمد بن

ابی قتاده از احمد بن هلال از سعد بن سلیمان بن جعفر جعفری گفت سؤال کردم رضا علیه السلام را پس عرض کردم خالی میشود

زمین از حجت فرمود اگر خالی شود زمین از حجت یک چشم بهم زدن هر آینه فرو میرود با اهل خود حدیث نمود ما را احمد بن

زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از عبدالسلام بن صالح هروی گفت عرض کردم

از برای ابی الحسن الرضا علیه السلام یا ابن رسول الله چه میفرمائی در حدیثی که روایت شده است از صادق علیه السلام آنکه

فرموده هرگاه خروج نماید قائم میکشد اولاد قتله حسین علیه السلام را بفعلهای پدرهاشان پس فرمود علیه السلام

او چنین است پس عرض کردم قول خدای عز و جل و لا تزر وازرة وزر اخری یعنی که حمل نمیکند هیچ بردارنده

[illegible] چه معنی دارد فرمود راست فرموده است خدا در جمیع قولهای خود ولکن اولاد قتله حسین علیه السلام راضی

میباشند بفعلهای پدرهای خودشان و هر کسیکه راضی شد بچیزی چنان است که آنرا کرده باشد و اگر کشته شود مردی در مشرق

پس راضی باشد بقتل او مردی در مغرب هر آینه میباشد آن راضی نزد خدای عز و جل شریک آن قاتل و جز این نیست

میکشد قائم علیه السلام ایشان را از جهت رضای ایشان بفعل پدرهای خودشان گفت پس عرض کردم از برای آنحضرت علیه السلام

بچه چیز ابتدا میفرماید قائم از شما علیه السلام هرگاه قیام فرماید فرمود ابتدا میفرماید به بنی شیبه پس قطع میکند دستهای ایشان را

بعلت آنکه ایشان دزدان خانه خدای عز و جل حدیث نمود ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق رضی الله عنه از احمد بن محمد همدانی

از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام آنکه فرموده گویا من بشیعیان خود [illegible] در [illegible]

ایشان امام سیم را از اولاد من طلب مینمایند چراگاه را پس نمی‌یابند او را عرض کردم از برای او چرا چنین میشود یابن رسول الله فرمود از جهت آنکه

امام ایشان غایب میشود از ایشان عرض کردم چرا غائب میشود فرمود از جهت آنکه نبوده باشد در گردن او از برای کسی بیعتی هرگاه که

قیام نماید بشمشیر حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمندانی از احمد بن محمد بن عیسی از عبدالعزیز بن

مهتدی از حضرت رضا علیه السلام فرمود [illegible] میشود [illegible] پس قبض میکند [illegible] عبارت از

[illegible] باشد حدیث نمود ما را حسین بن احمد بن ادریس رضی الله عنه از پدرش از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری

از ابراهیم بن هاشم و غیر او از صفوان بن یحیی از ابی الحسن الرضا علیه السلام آنکه فرمود [illegible] بسوی خدا از آنکه

[illegible] حدیث نمود ما را احمد بن قاسم معروف بابی الحسن

[illegible] رضی الله عنه از احمد بن حسن [illegible] از حسن بن علی [illegible] از پدر خود از محمد بن علی از پدر خود علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود موسی بن جعفر

علیه السلام فرمود [illegible] بحضرت صادق علیه السلام [illegible] فرمود علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امری موذی مانع از برادر خود نزد و کسی که آنچه پوشید از سهولت در آنجا بر او فرض است پس عجلت در رسانیدن آن باید مرد
حسنات او را در دنیا و او را شهوت آخرت نموده باشد از برادر دیگر چیزی که موجب عذاب شده و آنچه بوده باشد
از شدت بر کافرین در آنجا پس او [illegible] عذاب خدای تعالی است از برادر او و این حقیقت نیست که خدای تعالی است
و ظلم مرا [illegible] گفت راوی و گفتم از برای صادق علیه السلام خبر ده ما را از ظالمین و منکران که عذاب است از برای قومی
و رحمت است از برای [illegible] دیگران گفته شده و چگونه میشود رحمت عذاب فرمود آیا نمی‌دانید که آتش جهنم عذاب است
بر کفار و فاجرین جهنم [illegible] در آتش جهنم و آن رحمت است بر ایشان حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عبدالله بن
احمد بن ابی عبدالله برقی و محمد بن موسی برقی و محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن علی بن هشام و علی بن عیسی مجاور رضی الله عنهم گفتند
حدیث کرد ما را علی بن محمد ماجیلویه از احمد بن محمد بن خالد از احمد بن محمد سیاری از علی بن اسباط گفت عرض کردم از
برای رضا علیه السلام که حادث میشود امری که چاره ندارم از دانستن او و نیست در شهری که من در آنجا هستم احدی از موالی شما
که از او استفتاء نمایم آن امر را گفت فرمود علیه السلام برو نزد فقیه شهر پس استفتاء نما او را در امر خود پس هرگاه فتوی
داد به چیزی پس اخذ نما به خلاف آن بدرستیکه حق در خلاف آنست حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله
از احمد بن عبدالله برقی از علی بن محمد از ابی ایوب مدنی از سلیمان بن جعفر جعفری از حضرت رضا علیه السلام از پدران خود که حضرت
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] از نفس دوست در پیش [illegible] است [illegible] که با علامات سعادت
و در شقاوت شقاوت [illegible] است حدیث کرد ما را ابو الفضل تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی رضی الله عنه از پدرش از
احمد بن علی انصاری از ابو الصلت عبدالسلام بن صالح هروی گفت شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام را که میفرمود وحی کرد
خدای عز و جل بسوی پیغمبری از پیغمبران که هرگاه صبح کردی پس اول چیزی که رو به رو شود ترا پس او را بخور و دوم چیزی
را پنهان نما او را و سیم را پس قبول نما او را و چهارم را مأیوس مکن و پنجم را پس بگریز از او گفت پس چون که صبح
راه افتاد آن پیغمبر و گذشت پس رو آورد او را کوه سیاه عظیمی پس ایستاد و گفت امر نموده است مرا پروردگار من عز و جل
اینکه بخورم این کوه را و ماند متحیر بعد رجوع نمود بنفس خود پس گفت که بتحقیق پروردگار من جل جلاله امر نمی‌کند مرا مگر به
طاقت آن و داشته باشم پس رفت بسوی آن کوه تا اینکه بخورد او را پس هر قدر نزدیک شد آن کوه کوچک شد
تا اینکه چون که رسید به او پس یافت او را لقمه پس خورد او را پس یافت او را نیکوترین چیزی که خورده بود او را بعد از آنجا

از آنجا

گذشت پس یافت طشتی از طلا پس گفت که امر نموده است مرا پروردگارم عز و جل اینکه پنهان نمایم او را پس کند گودالی از برای
او و گذاشت او را در آن گودال و بر روی او خاک ریخت بعد گذشت از آنجا پس ملتفت شد پس دید آن
طشت ظاهر شده است آن پیغمبر گفت من بجا آوردم آنچه را که امر فرموده بود مرا پروردگار من عز و جل پس گذشت
از آنجا پس ناگاه دید مرغی را و باز در عقب او و گشت مرغ او را دور زده است پس طواف نمود آن مرغ دور آن پیغمبر پس گفت آن پیغمبر
امر نموده است پروردگار من اینکه قبول نمایم او را پس گشود آستین خود را پس داخل شد آن مرغ در آستین او پس گفت
آن باز که گرفتی صید مرا و من چند روز است که در عقب او هستم پس آن پیغمبر گفت که امر نموده است پروردگار من اینکه
مأیوس ننمایم او را پس قطع نمود از ران خود قطعه را و انداخت آن قطعه را بسوی او بعد گذشت از آنجا و بعد از گذشتن
ناگاه بر خورد گوشت گندیده کرم افتاده پس گفت امر نموده است مرا پروردگار من اینکه بگریزم از این
پس گریخت از او و برگشت و در خواب دید که گویا گفته شد از برای او اینکه تو بجا آوردی آنچه را که امر شده بودی
پس آیا میدانی چه چیز بود آن گفت نه گفته شد از برای او اما آن کوه پس او است غضب که چون بنده غضب نماید خود را نمی‌بیند
و قدر خود را نمی‌شناسد از بزرگی غضب پس هرگاه حفظ نمود نفس خود را و شناخت قدر خود را و ساکن گردید غضب او
پس عاقبت مثل لقمه نیکو است که خورده باشد او را و اما آن طشت پس او عمل صالح است که هرگاه میپوشاند بنده و پنهان می‌نماید او را
ابا مینماید خدا مگر اینکه ظاهر سازد او را تا زینت بخشد او را بسبب آن با آنچه ذخیره مینماید از برای او از ثواب
آخرت و اما مرغ پس او مردی است که می‌آید نزد تو بنصیحت پس قبول کن او را و نصیحت او را و اما باز پس او مردی است
که می‌آید ترا بحاجت پس مأیوس مکن او را و اما گوشت پس او غیبت است پس بگریز از او حدیث کرد ما را
احمد بن هارون [illegible] رضی الله عنه از محمد بن جعفر بن بطه از محمد بن علی بن محبوب از محمد بن عیسی از محمد بن اسماعیل بزیع گفت شنیدم
حضرت رضا علیه السلام را که میفرمود جمع نمیشود مال مگر بخصلت پنجگانه به بخل شدید و امل طویل و حرص غالب و قطعه رحم و اختیار
نمودن دنیا بر آخرت حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقی از علی بن محمد کاشانی از ابی
ایوب مدنی از سلیمان بن جعفر جعفری از حضرت رضا علیه السلام از پدران خود از علی علیه السلام اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود
از کشتن پنج حیوان صرد و صوام و هدهد و نحل و مورچه و قورباغه و امر فرمود بکشتن پنج چیز کلاغ و زغن
و مار و عقرب و سگ گزنده گفت مصنف این کتاب [illegible] ابواب صدوق [illegible]

وجه دیگر حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از احمد بن ادریس از محمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابراهیم بن هاشم از محمد بن
عیسی یقطینی گفت که فرمود حضرت رضا علیه السلام که در فردوس پنج چشمه است از خصایص ... خوش و وقت
نمازها و عزت و سخاوت و شجاعت و کثرت جماع حدیث نمود ما را حسین بن ابراهیم بن ناتانه و حسین بن ابراهیم احمد بن
هاشم مکتب و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و علی بن عبد الله وراق رضی الله عنهم گفتند حدیث نمود ما را علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدر خود از یاسر خادم از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود
علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی از پدر خود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
یا علی تحقیق من سؤال نمودم پروردگار خود را درباره تو پنج خصلت پس عطا فرمود مرا اما اول پس سؤال نمودم اینکه
اول کسی که شکافته شود زمین از من باشد و تو با من باشی پس عطا فرمود مرا و اما دوم پس سؤال کردم او را اینکه
باز دارد مرا در نزد کفه میزان و تو با من باشی پس عطا فرمود مرا و اما سیم پس سؤال نمودم پروردگار خود را اینکه
قرار دهد ترا حامل لوای من و او لوای خدای اکبر است که بر او نوشته است المفلحون هم الفائزون بالجنة یعنی رستگاران
آنانند که فایز شده‌اند به بهشت و اما چهارم پس سؤال کردم خدا را اینکه سیراب نماید امت مرا از حوض من پس
عطا فرمود مرا و اما پنجم پس سؤال نمودم او را اینکه قرار دهد ترا راهنمای امت من بسوی بهشت پس عطا فرمود مرا
پس حمد از برای خدا است که منت گذاشت بر من بقبول نمودن دعای من حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله
از محمد بن عیسی بن عبید از قاسم بن یحیی از جد خود از یعقوب جعفری گفت شنیدم ابا الحسن علیه السلام را که می‌فرمود اکثر اهل
... [illegible] ... آنچه ذکر نمودیم داشته باشد ... زیاد داشته ...
... گفت مصنف کتاب که جایز است اینکه بوده باشد ابو الحسن صاحب این حدیث
موسی بن جعفر و جایز است که بوده باشد رضا علیه السلام بعلت اینکه یعقوب جعفری ... ملاقات نموده بود حدیث
نمود ما را پدرم رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از احمد بن عبد الله از ابا علی حسن بن راشد گفت سؤال
کردم ابا الحسن الرضا علیه السلام را از تکبیر ... پس فرمود صد تکبیر ... روایت شده است
از پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه یک تکبیر ... پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله یک تکبیر ... بلند
آهسته حدیث نمود ما را محمد بن قاسم استرابادی رضی الله عنه از یوسف بن محمد بن زیاد از پدر خود از حسن بن علی از پدر خود

علی بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود موسی بن جعفر از پدران خود از علی علیه السلام
فرمود که چون خبر مرگ نجاشی را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله دادند گریه کرد ... پس فرمود برادر شما
اصحمه ... نجاشی است ... پس رفت بسوی جنازه که در بستان ... پس تکبیر فرمود هفت تکبیر پس
بست خدا از برای او هر بلندی را تا اینکه دید جنازه او را ... حدیث نمود ما را پدرم و محمد بن حسن بن
احمد بن ولید رضی الله عنهما از محمد بن یحیی العطار و احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از احمد بن محمد بن خالد
از پدر خود از بکر بن صالح از جعفری گفت شنیدم ابا الحسن علیه السلام را که می‌فرمود گرفتن ناخنهای خود را در روز پنجشنبه
و حمام رفتن در روز چهارشنبه ... از حمام روز پنجشنبه ... بهترین ... روز جمعه حدیث
نمود ما را محمد بن احمد بن یحیی العطار رضی الله عنه از پدر خود از محمد بن احمد بن عمران اشعری از معمر بن خلاد از ابا الحسن الرضا علیه السلام
فرمود ... اینکه ... پس اگر قدرت ... پس ... روز
و اگر قدرت ... پس در روز جمعه ... حدیث نمود ما را ابو الحسن علی بن عیسی المجاور در مسجد کوفه
از اسمعیل بن علی بن رزین برادر دعبل خزاعی از پدر خود از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود
جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی از پدر خود علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که
رسول خدا صلی الله علیه و آله تلاوت فرمود این آیه را لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة
هم الفائزون یعنی مساوی نیستند اصحاب نار و اصحاب جنت اصحاب جنت آنانند که برحمت خدا فایز شده‌اند
پس فرمود اصحاب جنت کسی است که اطاعت نماید مرا و تسلیم نماید مر علی بن ابی طالب علیه السلام را بعد از من و اقرار نماید
بولایت او و اصحاب نار کسی است که دشمن نماید ولایت او را و بشکند عهد او را و مقاتله نماید با او بعد از من حدیث
نمود ما را پدرم از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از سلیمان بن حفص مروزی گفت نوشت بسوی من ابو الحسن علیه السلام
که بگو در سجده شکر صد مرتبه شکرا شکرا و اگر خواسته باشی بگو عفوا عفوا گفت مصنف کتاب که ملاقات
نموده است سلیمان بن حفص موسی بن جعفر و رضا علیه السلام را و من نمیدانم که این خبر از کدام یک از ایشان است ... بعلت اینکه کنیه موسی و رضا هر دو ابو الحسن است حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید
از حسن بن علی وشا گفت شنیدم حضرت رضا علیه السلام را که میفرمود هرگاه بر بالای بنده از خواب ...

در سجده پیشانی فرماید در مقام مباهات خدای تبارک و تعالی به ملائکه است که قبض نموده ام روح او را و او در طاعت
من است حدیث نمود ما را علی بن محمد بن عبدالله وراق رضی الله عنه گفت حدیث نمود ما را علی بن محمد بن مهرویه قزوینی از داود بن
سلیمان فراء از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از پدران خود از امیرالمومنین علیه السلام آنکه فرمود دنیا کلش جهل است
مگر مواضع علم و علم همه اش حجت است مگر آنچه عمل شده باشد بآن و عمل همه اش ریا است مگر آنچه باشد خالص کرده شده
و اخلاص در خطر است تا آنکه ببیند بنده که بچه چیز ختم میشود امر او حدیث نمود ما را محمد بن عمر الحافظ بغدادی از ابو محمد حسن بن علی
مستمع از حمدان بن سلیمان نجار از محمد بن خالد برقی گفت حدیث نمود ما را قاضی ابو جعفر محمد بن علی از پدر خود علی بن موسی الرضا
از پدر خود موسی بن جعفر علیه السلام فرمود حدیث نمود ما را حکم کند زنای بن بریده از پدر خود آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
علی امام هر مومنی است بعد از من حدیث نمود ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی از احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن
حسن بن علی بن فضال از پدر خود از ابو الحسن الرضا علیه السلام فرمود سجده بعد از فریضه شکر است از برای خدای
تعالی در آنچه توفیق داده است او را از ادای فریضه خدا و کمتر چیزی که کفایت میکند در سجده شکر از قول این است
که گفته شود شکرا لله شکرا لله سه مرتبه گفتم پس چه چیز است معنی قول شخص شکرا لله فرمود آنکه این سجده از من شکری است
از برای خدای عز و جل بر آنچه توفیق داده است مرا از خدمت خود و ادای فرض خود و شکر موجب زیادتی است پس اگر بوده باشد
در نماز تقصیری که تمام نشده باشد بنوافل تمام میشود باین سجده حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین بن ابو
الخطاب از علی بن اسباط از محمد بن علی ابو عبدالله از ابو الحسن علیه السلام در قول خدای عز و جل ورهبانیة ابتدعوها
ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فرمود یعنی [illegible] حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله
از یعقوب بن یزید از اسمعیل بن موسی بن جعفر از برادر خود علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از جد خود علیه السلام فرمود سئوال کردند
علی بن الحسین علیه السلام از آنکه چه چیز است که متهجدین یعنی شب خیزان از شب زنده داران بهترین مردمند بحسب صورت فرمود
بعلت آنکه خلوت نموده اند با خدای عز و جل پس پوشانیده است ایشان را خدا از نور خود حدیث نمود محمد بن قاسم المفسر
استرآبادی رضی الله عنه از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرهای خود از حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام از پدر خود از جد خود فرمود آمد مردی بسوی حضرت رضا علیه السلام پس
عرض کرد ای پسر رسول خدا خبر ده مرا از قول خدای عز و جل الحمد لله رب العالمین چه چیز است تفسیر او پس فرمود آنکه

حدیث نمود پدرم از جدم از باقر از زین العابدین از پدر خود علیه السلام آنکه مردی آمد بخدمت امیرالمومنین علیه السلام پس گفت
خبر ده مرا از قول خدای عز و جل الحمد لله رب العالمین چه چیز است تفسیر او پس فرمود الحمد لله او است که شناسانیده
خدا بعضی از نعمتهای خود را به بندگان خود بطریق اجمال بعلت آنکه قدرت ندارند بر شناختن جمیع نعمتهای خدا بتفصیل از جهت آنکه
نعمتهای خدا بیشتر از آنست که بحصر شمرده شوند یا شناخته شوند پس فرمود بایشان که بگوئید الحمد لله علی ما انعم به علینا رب العالمین
یعنی حمد از برای خدا بر آنچه انعام فرموده است پروردگار عالمین و ایشانند جماعات از همه مخلوقات از جمادات و حیوانات
اما حیوانات پس او میگرداند در قدرت خود و غذا میدهد از روزی خود و حفظ میفرماید بکنف خود و تدبیر میفرماید هر یک از آنها را
بمصلحت خود و اما جمادات پس او نگاه میدارد آنها را بقدرت خود و نگاه میدارد متصلها را از آنکه از یکدیگر جدا شوند
و از هم پاشیده و نگاه میدارد آنها را از یکدیگر جدا شده از جمادات منفصله خدا از آنکه بهم ملحق شوند و بهم بچسبند و نگاه
میدارد آسمانها را از واقع شدن بر زمین مگر باذن خدا و نگاه میدارد زمین را از فرو رفتن مگر بامر او بدرستی
و بتحقیق خدا به بندگان خود هر آینه رئوف و رحیم است فرمود علیه السلام و رب العالمین مالک ایشان و خالق ایشان
و کشنده روزیهای ایشان است بسوی ایشان از جائی که میدانند و از جائی که نمیدانند پس روزی تقسیم است و آدمی هر چه
بوده باشد در دنیا بتقوای متقی زیاد نمیشود او را و نه بفجور فاجر کم میشود و میان انسان و میان روزی او پرده ایست
و او طالب او است و اگر فرار نماید یکی از شما از روزی خود هر آینه طلب نماید او را روزی او چنانچه طلب نماید او را مرگ
پس فرمود خدای عز و جل بگوئید الحمد لله بر آنچه انعام فرموده است بر ما و ذکر نموده ما را بسبب آنچه در کتب پیشینیان پیش از آنکه
ما بوده باشیم پس واجب نموده است بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و بر شیعیان ایشان آنکه شکر نمایند او را
بآنچه فضیلت داده است ایشان را و این واقع است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون مبعوث نمود خدای عز و جل
موسی بن عمران علیه السلام و اختیار فرمود او را و شکافت از برای او دریا را و نجات داد بنی اسرائیل را و عطا نمود او را
تورات و الواح را دید مکان خود را از پروردگار عز و جل پس گفت ای پروردگار من هر آینه گرامی داشتی مرا بکرامتی
که اکرام نفرموده بود بآن کرامت احدی را پیش از من پس فرمود خدای جل جلاله ای موسی آیا نمیدانی که محمد
صلی الله علیه و آله افضل است نزد من از جمیع ملائکه من و جمیع خلق من موسی گفت ای پروردگار من پس اگر محمد
صلی الله علیه و آله اکرم در نزد تو از جمیع خلق تو است آیا در آل انبیاء کسی هست که گرامی تر باشد از آل من فرمود خدای جل جلاله

ای موسی آیا نمیدانی که فضل آل محمد بر آل جمیع پیغمبران مثل فضل محمد صلی الله علیه وآله است بر جمیع رسولین پس عرض کرد موسی ای
پروردگار من پس حال که فضل آل محمد چنین است آیا در امتهای پیغمبران افضل از امت من در نزد تو هست فرمود ای موسی
آیا ایشان نمیشناسی که نازل فرمودی بر ایشان من و سلوی و شکافتی برای ایشان دریا را پس فرمود خدای جل جلاله
آیا نمیدانی که فضل امت محمد صلی الله علیه وآله بر جمیع امم مانند مثل فضل اوست بر جمیع خلق من پس عرض کرد موسی ای پروردگار من
کاش که من میدیدم ایشان را پس وحی فرمود خدای عز وجل بسوی او که تو نخواهی دید تو ایشان را زیرا که وقت ظهور ایشان اوان ظهور ایشان نیست
ولکن زود باشد که به بینی ایشان را در جنات عدن و فردوس بحضور محمد صلی الله علیه وآله که در نعیم
بهشت میگردند و در بهترین جاهای او جا گرفته‌اند آیا پس دوست میداری که تو اینکه بشنوانم ترا کلام ایشان را گفت بلی
فرمود خدای عز وجل بایست پیش روی من و ببند میان خود را مانند ایستادن بنده ذلیل پیش روی پادشاه جلیل پس
بجا آورد آنرا موسی علیه السلام پس ندا فرمود خدای عز وجل ای امت محمد صلی الله علیه وآله پس جواب گفتند او را همه ایشان
و ایشان در پشتهای پدرهای خود و شکمهای مادرهای خود بودند لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک
ان الحمد والنعمة والملک لک لا شریک لک لبیک فرمود پس قرار داد خدای عز وجل این اجابت را
شعار حاج بعد از آن فرمود پروردگار عز وجل ای امت محمد صلی الله علیه وآله بتحقیق قضای من بر شما اینست که رحمت من
پیشی گرفته است غضب مرا و عفو من پیش از عقاب من است پس بتحقیق اجابت نمودم از برای شما پیش از آنکه مرا بخوانید
و عطا کردم شما را پیش از آنکه سؤال نمائید مرا هر کس که ملاقات نماید مرا از شما بشهادت آن لا اله الا الله وحده لا
شریک له وان محمدا عبده ورسوله صادق فی اقواله محق فی افعاله یعنی صادق است در اقوال خود
و محق است در افعال خود و اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام برادر اوست و وصی اوست بعد از او و ولی اوست
و ملتزم شود طاعت او را همچنانکه ملتزم شده بود طاعت محمد صلی الله علیه وآله را و اینکه اولیای خدا که برگزیدگان و
پاکان و پاکیزگانند آنانکه رسانیده‌اند بفضیلت و از عجایب آیات خدا و دلایل حجتهای خدا اند بعد از آن دو کس اولیای
او بند داخل مینمایم او را به بهشت خود و هر چند بوده باشد گناهان او مثل کف دریا حضرت فرمود پس چونکه
مبعوث فرمود خدای عز وجل پیغمبر ما را محمد صلی الله علیه وآله فرمود ای محمد صلی الله علیه وآله وما کنت بجانب الطور اذ نادینا
یعنی و نبودی ای محمد صلی الله علیه وآله بجانب طور در مکانی که ندا کردیم امت ترا با این کرامت بعد فرمود خدای عز وجل ای محمد

صلی الله علیه وآله بگو الحمد لله رب العالمین بر آنچه اختصاص داده مرا بآن از این فضیلت و فرمود بامت او
که بگویند الحمد لله رب العالمین بر آنچه اختصاص بخشیده ما را بآن پروردگار ما از این فضیلتها حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه
از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی گفت سؤال نمودم از ابا الحسن الرضا علیه السلام
از حرم و اعلام او چگونه گردیده است بعضی از آنها نزدیکتر از بعضی و بعضی از آنها دورتر از بعضی پس فرمود چون خدای عز وجل
فرود آورد آدم را از بهشت پس فرود فرستاد او را بکوه ابو قبیس پس شکایت نمود بسوی خدا از وحشت و اینکه نمیشنید آنچه را که
میشنید در بهشت پس فرود فرستاد خدای عز وجل برای او یاقوت قرمزی پس گذاشت او را در موضع خانه پس طواف
مینمود آنرا و بود که روشنی او میرسید بموضع اعلام پس دانسته شد اعلام بر روشنی آن یاقوت پس قرار داد او را خدا حرم
حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از ابو همام اسمعیل بن
همام از ابا الحسن الرضا علیه السلام مثل این حدیث و حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن
حسن صفار از عباس بن معروف از صفوان بن یحیی گفت سؤال شد ابو الحسن الرضا علیه السلام از حرم و اعلام حرم
پس ذکر نمود مثل این را مساوی حدیث کرد ما را محمد بن موسی المتوکل رضی الله عنه از علی بن الحسین السعدآبادی از احمد بن ابی
عبد الله برقی از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام از پدرش فرمود شنیدم پدرم موسی فرمود شنیدم
ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام را میفرمود داخل شد عمرو بن عبید بصری بر ابو عبد الله علیه السلام پس چون سلام نمود و نشست
در نزد او تلاوت نمود این آیه را قول خدای عز وجل را الذین یجتنبون کبائر الاثم بعد از آن ساکت ماند پس فرمود ابو عبد الله
علیه السلام چه چیز ساکت نمود ترا عرض کرد دوست میدارم اینکه بشناسم کبائر را از کتاب خدای عز وجل پس فرمود ای
ای عمرو اکبر کبائر شرک بخدا است میفرماید خدای عز وجل انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة ومأواه
النار وما للظالمین من انصار و بعد از آن مأیوس شدن از روح خدای عز وجل است بعلت اینکه خدای تعالی میفرماید
ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون و ایمن شدن از مکر خدا است
بعلت اینکه خدای عز وجل میفرماید فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون و از جمله کبائر است
عقوق والدین بعلت اینکه خدای عز وجل قرار داده است عاق والدین را شقی در قصه خود در مقام حکایت از عیسی علیه السلام
وبرا بوالدتی ولم یجعلنی جبارا شقیا و قتل نفس که خدا حرام فرموده است مگر بحق بعلت اینکه

خدای عزوجل میفرماید ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها الخ و قذف محصنات بجهت
از نسبت دادن زنان شوهر دار است زیرا علت آنکه خدای تبارک و تعالی میفرماید ان الذین یرمون المحصنات
الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا والاخرة ولهم عذاب عظیم و خوردن مال یتیم است
از جهت قول خدای عزوجل ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون
سعیرا و فرار از جهاد کردن از جنگ است بعلت آنکه خدای عزوجل میفرماید ومن یولهم یومئذ دبره
الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر و اکل ربوا است
بعلت آنکه خدای عزوجل میفرماید الذین یأکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان
من المس و سحر است که خدای عزوجل میفرماید ولقد علموا لمن اشتراه ما له فی الاخرة من خلاق و زنا است
که خدای عزوجل میفرماید ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة ویخلد فیها مهانا
الا من تاب و یمین غموس فاجره دروغ است از جهت آنکه خدای عزوجل میفرماید ان الذین یشترون بعهد الله
وایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة و غلول است که میفرماید خدای عزوجل ومن یغلل
یأت بما غل یوم القیمة و منع زکوة واجبه است چون خدای عزوجل میفرماید یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها
جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون و شهادت زور است
بعلت آنکه خدای عزوجل میفرماید والذین لا یشهدون الزور و الاباء ومن یکتمها فانه آثم قلبه و شرب
خمر است بعلت آنکه خدای عزوجل نهی فرموده است آن بعلت عبادت بتها و ترک نماز است از روی عمد یا ترک
چیزی از آنچه واجب فرموده است خدای عزوجل بعلت آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده هر کس ترک کند
نماز را از روی عمد از غیر علتی پس بتحقیق بریست از ذمه خدا و ذمه رسول خدا و شکستن عهد و قطع رحم است
بعلت آنکه خدای عزوجل میفرماید اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار پس بیرون رفت عمرو بن عبید
و از جهت گریه میکرد و میگفت هلاک شده است کسی که حکم نموده است برای خود و منازعه نموده است
با شما در فضل و علم حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از علی بن سلیمان رازی از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از احمد بن
محمد بن ابی نصر بزنطی از ابی الحسن الرضا علیه السلام گفت که گفتم چگونه بود اول بودن خمر پس فرمود از برای آنکه

چه گونه بود که انکار شد نزد تو آنچه مشهور شد در باب آن گفتم میگویند چون که پائین آمد نوح از کشتی پس غرس کرد و بعد از او غرس شد
انگور او پس گریست ... پس فرمود آنحضرت علیه السلام نیست چنانکه ایشان میگویند و لکن
چون غرس نمود نوح کشتهای خود را از اطراف درخت شد پس چون پائین آمد نوح از کشتی و نظر ... بمعصیت خود دید
پس ... پس کشت کرد کشتهای خود را پس فرستاد خدای عزوجل جبرئیل را که برکند آنچه را که ابلیس آورده بود و خمر نمود او را
بجا ... خدای عزوجل ... پس از آن است بوی خوش حدیث کرد ما را محمد بن احمد السنانی ... از محمد بن ابی عبدالله
کوفی از سهل بن زیاد آدمی از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی از علی بن محمد العسکری از پدرش محمد بن علی از پدرش رضا علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر
از پدرش علیه السلام فرمود که مکروه است از برای کسی که جماع کند ... در شب اول ماه و وسط ماه و آخر ماه بعلت آنکه هر کس
که اینکار را بکند بیرون آید ... دیوانه ... بعلت آنکه ... دیوانه ... شود در اول ماه و وسط ماه و آخر ماه
و فرمود علیه السلام که هر کس تزویج نماید ... قمر در عقرب باشد خیر نمی بیند و فرمود علیه السلام که هر کس تزویج نماید زن را در محاق ماه
تحت الشعاع ... پس باید تسلیم نماید ... حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران
اشعری از محمد بن عیسی ... که رسانیده اسناد آنرا بسوی ابی الحسن الرضا علیه السلام آنکه آنحضرت فرموده ...
... حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از حسین بن محمد بن عامر
ابراهیم ... از صالح بن ... از حضرت رضا علیه السلام از حضرت ... علیه السلام ... علیه السلام
بر منبر ... پس گفت ای گروه مردمان بتحقیق ... دخترهای باکره ...
میوه ... ...
او ... دخترهای باکره ...
... پس ...
... دختران ...
... تزویج ...
عبدالمطلب ... تزویج ...
حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از عبدالله بن جعفر حمیری ... علیه السلام

پس گفتند قومی از اهل بیت تو بجای می آورند امور قبیح را پس گفت نهی فرمائی ایشان را از آن امور قبیح نیکو است پس فرمودند نهی
میکنم ایشان را پس گفتند چرا نهی نمیفرمائی پس فرمود بعلت آنکه شنیدم پدرم علیه السلام را میفرمود النصیحة خشنة
یعنی نصیحت سبب بخشش قلب میشود حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از ابو حیون
مولا الرضا علیه السلام از رضا علیه السلام فرمود که هر کس رد نماید متشابه قرآن را بسوی محکم قرآن هدایت یافت بسوی راه
راست بعد فرمود بتحقیق در اخبار ما متشابه است مثل متشابه قرآن و محکم است مثل محکم قرآن پس برگردانید متشابه آنها را
بسوی محکم آنها و پیروی مکنید متشابه آنها را دون محکم آنها پس گمراه شوید حدیث نمود ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه
از احمد بن محمد بن سعید همدانی از علی بن الحسن بن علی بن فضال از پدر خود از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود
هر کس روزه بگیرد روز اول رجب از جهت رغبت در ثواب خدای عز و جل واجب میشود از برای او بهشت و هر کس
روزه بگیرد در وسط رجب شفاعت او قبول میشود در مثل ربیعه و مضر و قبیله و هر کس روزه بگیرد روز در آخر آن
قرار میدهد او را خدای عز و جل از پادشاهان بهشت و شفاعت او را قبول میکند در پدر او و مادر او و پسر او و دختر او و برادر او
و خواهر او و عموی او و عمه او و خالوی او و خاله او و آشنایان او و همسایگان او و هر چند بوده باشند در میان ایشان اهل
مستوجب آتش دوزخ حدیث نمود ما را محمد بن قسم معروف ابو الحسن جرجانی رضی الله عنه از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن
محمد بن سیار از پدرهای خود از حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابو طالب از
پدر خود از پدران خود علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از روزها با اصحاب خود ای بندگان خدا دوست بدارید
فی الله و دشمن بدارید فی الله و پیروی کنید فی الله و معادات کنید فی الله بعلت آنکه نمیرسد بولایت خدا کسی مگر باین و نمییابد
مردی طعم ایمان را و هر چند بسیار باشد نماز او و روزه او تا آنکه بوده باشد چنین و تحقیق گردیده است برادری مردم در این روزگار
تا بیشتر آن برادری در دنیا که بر دنیا دوستی میکنند و بر دنیا دشمنی میکنند و این دنیا بی نیاز نمیکند ایشان را از خدا هیچ چیز
پس عرض کرد از برای او که چگونه بدانم آنکه من دوستی نمایم و دشمنی نمایم فی الله عز و جل و کیست ولی خدا تا آنکه دوست دارم
او را و کیست دشمن خدا تا دشمن دارم او را پس اشاره فرمود از برای او رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی علی بن
ابو طالب علیه السلام پس فرمود آیا میبینی این را پس عرض کرد بلی فرمود ولی این ولی خدا است پس دوست دار
او را و عدو این عدو خدا است پس دشمن دار او را و دوست بدار دوست این را و هر چند کشنده پدر تو و پسر تو باشد

دوستی

دوست بدار دشمن این را و هر چند بوده باشد پدر تو یا پسر تو حدیث نمود ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از احمد بن محمد
همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود گفت شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام را که میفرمود هر کس استغفار کند خدا را
در شعبان هفتاد مرتبه می آمرزد خدای تبارک و تعالی گناهان او را اگر چه بوده باشد عدد ستارگان حدیث نمود ما را حمزة بن محمد بن
احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام در قم در ماه رجب سنه سیصد و سی و نه از علی بن
ابراهیم بن هاشم سنه سیصد و [illegible] از پدر خود از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود
از پدرهای خود از علی علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس دوست دارد آنکه سوار شود کشتی نجات را و چنگ
بزند بعروة الوثقی و چنگ زند بحبل الله المتین پس باید که دوست دارد علی را بعد از من و باید دشمن بدارد دشمن او را و
اقتدا نماید بامامان هدایت از اولاد علی بعلت آنکه ایشان خلفای من اند و اوصیای من و حجتهای خدایند بر خلق بعد از من و سادات امت منند
و کشانندگان اتقیا اند بسوی بهشت حزب ایشان حزب من است و حزب من حزب خدای عز و جل است و حزب اعدای ایشان
حزب شیطان است حدیث نمود ما را موسی بن متوکل رضی الله عنه از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابو عبدالله برقی از عبدالعظیم
بن عبدالله حسنی از محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام از پدر خود رضا علیه السلام
فرمود که داخل شد موسی بن جعفر علیه السلام بر هارون رشید و او را [illegible] غضب [illegible] پس فرمود که [illegible] غضب
میکنی از برای خدا پس غضب مکن از برای او بیشتر از آنچه غضب فرموده است خدا از برای خود حدیث نمود ما را محمد بن [illegible] طالقانی
و محمد بن ابراهیم بن اسحق [illegible] از احمد بن محمد همدانی از علی بن حسین بن علی بن فضال از پدر خود گفت سؤال کردم علی بن موسی الرضا
علیه السلام را از شب نیمه شعبان فرمود این شبی است که آزاد میکند خدا در آن شب بندگان را از آتش و می آمرزد در آن شب گناهان
بزرگ را پس گفتم پس آیا در آن شب نمازی است زیاده بر نماز سایر شبها پس فرمود نیست در آن شب چیزی موظف ولیکن اگر
خواسته باشی که تطوع نمائی در آن شب بچیزی پس بر تو باد بنماز جعفر بن ابیطالب و بسیار نما در آن شب ذکر خدای عز و جل را
و استغفار و دعا را بعلت آنکه پدرم علیه السلام میفرمود که دعا در آن شب مستجاب است عرض کردم که مردم میگویند این شب
شب صکاک است یعنی شب برات [illegible] فرمود علیه السلام آن شب [illegible]
رمضان [illegible] از ابو الحسن الرضا علیه السلام از پدر خود از پدران خود علیهم السلام از علی علیه السلام روایت شده است
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بتحقیق ماه رمضان ماه بزرگی است مضاعف میکند خدا در آن حسنات را و محو

میآیند نمازهای او و طلب مغفرت میکنند در آن درجات او هر کس تصدق نماید در این ماه بصدقه می آمرزد خدا از برای او و هر کس احسان نماید بسوی کسیکه مالک
یمین اوست می آمرزد خدا از برای او و هر کس نیکو نماید خلق خود را می آمرزد خدا از برای او و هر کس فرو خورد در این ماه خشم خود را می آمرزد خدا
از برای او و کسیکه در این ماه صله رحم نماید می آمرزد خدا از برای او بعد فرمود علیه السلام اینکه این ماه ماهیست [illegible] و تحقیق که
رو آورده است شما را [illegible] به برکت و رحمت و هرگاه پشت نمود از شما پشت میکند با آمرزیدن گناهان این ماه ماهیست که حسنات
در او مضاعف است و اعمال خیر در او مقبول است هر کس [illegible] در این ماه از برای خدا [illegible] رکعت [illegible] نماید
[illegible] در رکعت [illegible] آورد می آمرزد خدا از برای او بعد فرمود علیه السلام که تحقیق شقی حقیقی کسی است که
بیرون رود از او این ماه و آمرزیده نشده گناهان او پس [illegible] میکشد هنگامیکه فائز شوند نیکوکاران بجایزه های پروردگار کریم
حدیث نمود ما را حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام گفت خبر داد ما را
علی بن ابراهیم بن هاشم در سنه سیصد و هفت گفت حدیث نمود مرا پدرم از علی بن معبد از حسین بن خالد از علی بن موسی الرضا
علیه السلام از پدرش از پدران خود از علی علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
علم [illegible] دنیا و آخرت [illegible] هر کس [illegible] دارد [illegible] و هر کس دشمن دارد [illegible]
حدیث نمود ما را احمد بن محمد بن سعید همدانی گفت خبر داد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش گفت که فرمود رضا علیه السلام
هر کس [illegible] پس [illegible] در روز [illegible] و هر کس [illegible]
[illegible] پس [illegible] گفت که فرمود رضا علیه السلام در قول خدای عز و جل
ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها رب یغفر لها [illegible] اینکه اگر احسان نمائید احسان میکنید از برای
خودتان و اگر بد کنید پس از برای نفسهای شماست [illegible] از برای نفسهای شماست پروردگاری که می آمرزد از
برای آن گفت و فرمود رضا علیه السلام در قول خدای عز و جل فاصفح الصفح الجمیل فرمود [illegible]
گفت و فرمود رضا علیه السلام در قول خدای عز و جل هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا [illegible]
برق را از جهت خوف شما و از جهت طمع شما فرمود خوف از برای مسافر است و طمع از برای مقیم گفت و فرمود رضا علیه السلام
هر کس قدرت نداشته باشد بر چیزی که کفاره کند بآن گناهان خود را پس باید بسیار صلوات فرستد بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله
بعلت اینکه صلوات خراب میکند گناهان را خراب کردنی و فرمود علیه السلام صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله برابر است

در نزد خدا

در نزد خدا تسبیح و تهلیل و تکبیر را که نقش سبحان الله و لا اله الا الله و الله اکبر است حدیث نمود ما را احمد بن
[illegible] نقاش و احمد بن حسن القطان و محمد بن احمد بن ابراهیم المعاذی و محمد بن ابراهیم بن اسحق المکتب رضی الله عنه از ابو العباس
احمد بن محمد بن سعید همدانی مولی بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش
موسی بن جعفر از پدرش صادق جعفر بن محمد از پدرش باقر محمد بن علی از پدرش زین العابدین علی بن الحسین از پدرش سید الشهداء
حسین بن علی از پدرش سید الوصیین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواند
ما را روزی پس فرمود ایها الناس رو آورده است بسوی شما ماه خدا به برکت و رحمت و مغفرت ماهی که نزد خدا
افضل ماهها است و روزهای او افضل روزها است و شبهای او افضل شبهاست و ساعتهای او افضل ساعات است او ماهیست که خوانده
شده اید در آن بسوی مهمانی خدای عز و جل و قرار داده شده اید در آن از اهل کرامت خدا چه نفسهای شما در آن تسبیح است
و خواب شما در آن عبادت و عمل شما در آن مقبول و دعای شما مستجاب است پس سؤال کنید پروردگار خود را به نیتهای صادقه
و قلبهای پاکیزه تا اینکه توفیق دهد شما را خدا برای روزه داشتن او و تلاوت کتاب خدا بعلت اینکه بدبخت کسی است که محروم شود
از آمرزش خدا در این ماه عظیم و بخاطر آورید بگرسنگی خود و تشنگی خود در این گرسنگی و تشنگی روز قیامت را و تصدق نمائید بر فقرا
و مساکین خود و توقیر نمائید بزرگان خود را و رحم نمائید کوچکان خود را و صله ارحام خود نمائید و حفظ کنید زبانهای خود را و بپوشید
از آنچه حلال نیست نظر نمودن بآن چشمهای خود را و از آنچه حلال نیست استماع او گوشهای خود را و مهربانی نمائید بر یتیمهای مردم
تا مهربانی کرده شود بر یتیمهای شما [illegible] و توبه کنید بسوی خدای عز و جل از گناهان خود و بلند کنید
بسوی او دستهای خود را بدعا در اوقات نمازهای خود بعلت اینکه ساعت آنها افضل ساعات است نظر میکند خدای عز و جل در آن به رحمت
در این ساعت بسوی بندگان خود اجابت میفرماید ایشان را هرگاه مناجات کنند او را و لبیک میگوید ایشان را هرگاه ندا نمایند
او را و اجابت میکند ایشان را هرگاه بخوانند او را ایها الناس بتحقیق نفسهای شما مرهونست باعمال شما پس خلاص کنید آنرا
باستغفار نمودن خود و پشتهای شما سنگین است از گناه های شما پس تخفیف بدهید گناهان خود را از پشتهای خود بطول سجود
و بدانید خدای تعالی ذکره قسم خورده است بعزت خود اینکه عذاب نکند نمازگذارندگان و سجده کنندگان را
و اینکه نترساند ایشان را بآتش در روزیکه برپا ایستند مردم از برای پروردگار عالمیان ایها الناس هر کس افطار
دهد از شما روزه داری مؤمن را در این ماه میباشد از برای او در نزد خدا آزاد کردن بنده و آمرزش از برای آنچه گذشته است

از گناهان او پس گفتند بعضی از اصحاب یا رسول الله همه ما قدرت نداریم بر این پس فرمود حضرت صلی الله علیه و آله که بپرهیزید از آتش و هر چند بشق
خرمائی باشد بپرهیزید از آتش هر چند بشربت آبی باشد ای مردمان هر کس نیکو گرداند خلق خود را در این ماه میباشد از برای او
گذشتن از صراط در روزی که بلغزد در آن پایها و کسی که تخفیف دهد در این ماه از کسی که مالک است او را یعنی از غلامان تخفیف میدهد
خدا بر او حساب او را و هر کس باز دارد در این ماه شر خود را باز میدارد خدا از او غضب خود را روزی که ملاقات نماید او را
و هر کس اکرام نماید در این ماه یتیمی را اکرام میکند او را خدا روزی که ملاقات نماید او را و هر کس صله رحم نماید در این ماه
میرساند خدا باو رحمت خود را روزی که ملاقات کند او را و هر کس قطع کند در این ماه رحم خود را قطع میکند خدا از او رحمت
خود را و هر کس تطوع نماید در این ماه بنمازی می‌نویسد خدا از برای او برائت از آتش را و هر کس ادا نماید در این ماه فریضه
را میباشد از برای او ثواب کسی که هفتاد فریضه بجا آورده باشد در غیر این ماه و کسی که صلوات بسیار فرستد در این ماه بر من سنگین میکند
خدا ترازوی او را روزی که سبک شود ترازوها و هر کس تلاوت نماید در این ماه آیه از قرآن میباشد از برای او مثل ثواب کسی که ختم
قرآن نموده باشد در غیر این ماه ای مردمان بتحقیق درهای بهشت در این ماه گشوده است پس سؤال کنید پروردگار خود را که
نبندد آنها را بر روی شما و درهای جهنم بسته است پس سؤال کنید پروردگار خود را که نگشاید آنها را بر روی شما و شیاطین مغلول
پس سؤال کنید پروردگار خود را که مسلط ننماید آنها را بر شما فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام پس برخاستم من و گفتم
یا رسول الله صلی الله علیه و آله چه چیز است افضل اعمال در این ماه پس فرمود یا ابا الحسن افضل اعمال در این ماه ورع است
از محارم خدای عز و جل بعد از آن گریه کرد پس گفتم یا رسول الله چه چیز سبب گریه تو شد پس فرمود یا علی گریه میکنم از برای آنچه
حلال خواهد شمرده شد از تو در این ماه گویا میبینم تو را که نماز میکنی از برای پروردگار خود و برانگیخته شود شقی‌ترین اولین
و آخرین مانند پی کننده ناقه صالح پس بزند تو را ضربتی بر پیش سر تو پس خضاب شود از آن ریش تو فرمود
امیرالمؤمنین علیه السلام پس گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله آیا این واقعه در سلامت دین من است پس فرمود
صلی الله علیه و آله در سلامت دین تو است بعد از آن فرمود یا علی هر کس بکشد تو را بتحقیق مرا کشته است و هر کس
دشمن دارد تو را پس بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر کس سب تو نماید پس بتحقیق مرا سب نموده بعلت آنکه
تو از منی مانند نفس من و روح تو از روح من است و طینت تو از طینت من است بتحقیق خدای تبارک و تعالی
خلق کرد مرا و تو را و برگزید مرا و تو را و اختیار کرد مرا از برای نبوت و تو را از برای امامت و هر کس انکار کند

امامت تو را پس بتحقیق انکار نموده است نبوت مرا یا علی تو وصی منی و پدر اولاد منی و شوهر دختر منی و خلیفه منی بر امت من در حیات من و
بعد از مرگ من امر تو امر من است و نهی تو نهی من است قسم میخورم بآن کسی که مبعوث گردانید مرا بنبوت و قرار داد
مرا بهترین خلق که تو حجت خدائی بر خلق خدا و امین خدائی بر سر خدا و خلیفه خدائی بر بندگان خدا حدیث سیم باسناد
محمد بن مسلم ... از احمد بن حسن حسینی از حسن بن علی از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن موسی از پدرش
موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیه السلام فرمود که
امیرالمؤمنین علیه السلام ... عجب است از حال کسی که ... و از حال آنکه ... که او
و با این ... و از حال آنکه ... و حال آنکه ... فرمود که گفتم از برای امیرالمؤمنین
چه چیز ... شده است از برای ترک نمودن کار آوردن واجبات ... از محرمات و اشتغال
باخلاق پسندیده ... وقوع مرگ را ... و وقوع
بر مرگ ... فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام در بعضی خطبه‌های خود ای مردمان
آگاه باشید که دنیا ... آخرت ... پس گریه از ترس خدا ... و ...
پرده‌های خود ... دنیا ... قلبهای خود ... از آنکه بیرون شود
از او بدنهای شما پس ... از برای آخرت خلق شده‌اند ... دنیا
... بتحقیق ... و میگویند مردم
... پیش از خود ... که ... از برای شما ... که ... بفرستید
بعلت آنکه محروم کسی است که محروم شود از بهترین ... شد و ... کسی است ... نمود
... صدقات و خیرات ... و ... اعمال او ... بسبب ...
حدیث ... از احمد بن ... در مسجد کوفه محمد بن ابراهیم بن اسحق ... رضی الله عنه از احمد بن محمد بن سعید
همدانی ... از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش از ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که هر کس
ترک نماید سعی در حوائج خود را در روز عاشورا ... حاجت ... دنیا و آخرت او را برآورد و هر کس بوده باشد روز عاشورا
روز مصیبت و حزن و گریه او قرار میدهد خدا ... روز قیامت را روز فرح و خوشحالی او و روشن میشود بهشت چشم او

و بهشت و هر کس که روز عاشورا را روز برکت و ذخیره نماید در این روز از برای منزل خود چیزی را برکت نبخشد خدا از برای او
در آنچه ذخیره نموده است و محشور شود در روز قیامت با یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد لعنهم الله در اسفل درک از نار
حدیث نمود ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ریان بن شبیب گفت که داخل شدم
بر حضرت رضا علیه السلام در روز اول محرم پس فرمود ای پسر شبیب آیا روزه داری گفتم نه پس فرمود که این روزی است
که در این روز دعا کرد زکریا پروردگار خود را پس گفت رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک
سمیع الدعاء پس مستجاب فرمود خدا دعای او را و امر فرمود ملائکه را پس ندا کردند زکریا را در حالتی که او ایستاده بود
و نماز میکرد در محراب ان الله یبشرک بیحیی پس هر کس روزه بگیرد این روز را بعد بخواند خدای عز و جل را مستجاب میفرماید
خدا از برای او چنانچه مستجاب فرمود از برای زکریا علیه السلام بعد فرمود ای پسر شبیب محرم ماهی بوده که اهل جاهلیت در ایام گذشته
در آن ظلم و قتال را از جهت احترام آن حرام میدانستند پس این امت حرمت این ماه را و نه حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نگاه داشتند در این ماه
ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله را و اسیر نمودند زنان او را و غارت بردند اسباب و ثقل او را پس نیامرزد خدا از برای ایشان
هرگز ای پسر شبیب اگر گریه خواهی کرد بر چیزی پس گریه کن بر حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام بجهت آنکه او کشته شد چنانچه کشته
میشود گوسفند و کشته شد با او از اهل بیتش هجده نفر مردی که نبود از برای ایشان در روی زمین شبیه و مانندی و بدرستیکه گریه
کردند بجهت قتل او آسمانهای هفتگانه و زمینها و بتحقیق نازل شدند بسوی زمین چهار هزار ملک بجهت نصرت او
پس اذن داده نشد از برای ایشان پس ایشان نزد قبر او ژولیده و گرد آلوده اند تا آنکه قیام نماید قائم علیه السلام
پس میباشند از یاوران او و شعار ایشان یا لثارات الحسین علیه السلام است ای پسر شبیب بدرستیکه خون حسین
هستند بدرستیکه حدیث کرد مرا پدرم از پدر خود از جد خود علیه السلام آنکه چون کشته شد جدم حسین علیه السلام آسمان خون
و خاک قرمز بارید ای پسر شبیب اگر گریه نمائی بر حسین علیه السلام تا آنکه جاری شود اشکهای تو بر رخسار تو بیامرزد خدا
از برای تو هر گناهی را که نموده باشی کوچک بوده باشد یا بزرگ کم بوده باشد یا بسیار ای پسر شبیب اگر خواهی ملاقات
نمائی خدا را و گناهی بر تو نباشد پس زیارت کن حسین علیه السلام را ای پسر شبیب اگر خواهی ساکن شوی غرفه های بنا شده در بهشت
با پیغمبر و آل پیغمبر صلی الله علیه و آله پس لعن کن کشندگان حسین علیه السلام را ای پسر شبیب اگر میخواهی بوده باشد از برای تو
از ثواب مثل آنچه از برای کسی است که شهید شده با حسین علیه السلام پس بگو هر وقت که او را یاد نمائی یا لیتنی

کنت معهم فافوز فوزا عظیما ای پسر شبیب اگر میخواهی که بوده باشی با ما پس ای پسر شبیب اگر خواهی بوده باشی
با ما در درجات عالیه بهشت پس محزون شو بجهت حزن ما و خوشحال شو بسبب خوشحالی ما و بر تو باد بولایت ما بعلت آنکه
اگر مردی دوست دارد سنگی را هر آینه محشور میفرماید او را خدا با آن سنگ در روز قیامت حدیث نمود ما را محمد بن قاسم
استرآبادی رضی الله عنه از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدرهای خود از حسن بن علی از علی بن محمد بن موسی بن جعفر
محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب از پدر خود علی بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود رضا علی بن موسی از پدر خود موسی
بن جعفر از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تبارک
و تعالی فرمود قسمت کردم فاتحة الکتاب را میان خود و میان بنده خود پس نصف آن از برای من است و نصف آن از برای بنده من است
و از برای بنده من است آنچه سؤال نموده است هرگاه میگوید بنده بسم الله الرحمن الرحیم میفرماید خدای جل جلاله
ابتدا نمود بنده من باسم من و حق است بر من آنکه تمام نمایم از برای او امور او را و مبارک نمایم از برای او در احوال او
پس هرگاه گفت الحمد لله رب العالمین میفرماید خدای جل جلاله حمد نمود بنده من مرا و دانست آنکه نعمتهائی که
از برای او است از نزد من است و آنکه بلاهائی که دفع شده است از او بتفضل من است شاهد میگیرم شما را آنکه
اضافه نمایم بر نعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را و دفع نمایم از او بلاهای آخرت را چنانچه دفع نمودم بلاهای دنیا را پس هرگاه
گفت الرحمن الرحیم میفرماید خدای جل جلاله شهادت داد از برای من بنده من آنکه منم رحمن و رحیم شاهد میگیرم شما را و وافر
مینمایم از رحمت خود بهره او را و هر آینه زیاد مینمایم نصیب او را پس هرگاه گفت مالک یوم الدین میفرماید خدای جل جلاله
شاهد میگیرم شما را که چنانچه اعتراف کرد که منم پادشاه روز قیامت هر آینه آسان نمایم حساب او را در روز حساب
و بگذرم از گناهان او پس هرگاه گفت ایاک نعبد میفرماید خدای عز و جل راست گفته بنده من مرا عبادت میکند
شاهد میگیرم شما را که هر آینه ثواب دهم او را بر عبادت او ثوابی که رشک برند او را هر کس که مخالفت نموده است او را
در عبادت او از برای من پس هرگاه گفت و ایاک نستعین میفرماید خدای عز و جل بمن استعانت جسته است بنده من
و بسوی من پناه آورده است شاهد میگیرم شما را آنکه هر آینه اعانت نمایم او را بر امر او و فریاد او رسم در شداید او
و هر آینه بگیرم دست او را در روز مصیبتهای او پس هرگاه گفت اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره میفرماید
خدای عز و جل این از برای بنده من است و از برای بنده من است آنچه سؤال کند پس بتحقیق مستجاب کردم از برای بنده خود

و عطا نمودم او را آنچه را که آرزو نمود و اگر نیست از من او را از آنچه از او در نیافت فرمود که گفتند بامیرالمؤمنین خبر ده ما را

از بسم الله الرحمن الرحیم آیا این آیه از فاتحة الکتاب است پس فرمود بلی بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که قرائت می‌نمود آن

آیه را و می‌شمرد او را آیه از فاتحة الکتاب و می‌فرمود فاتحة الکتاب سبع المثانی است که آن هفت آیه است

آیه است حدیث نمود ما را محمد بن قاسم مفسر معروف بابی الحسن جرجانی رضی الله عنه گفت حدیث کرد ما را یوسف بن محمد بن زیاد

و علی بن محمد سیار از پدرهای خود از حسن بن علی از پدرش علی بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن

جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از برادرش حسن بن علی علیهم السلام فرمود

که فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام که رسول خدا فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم آیه‌ای است از فاتحة الکتاب و آن هفت آیه است تمام او

بسم الله الرحمن الرحیم است شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود خدای عز و جل فرمود ای محمد صلی الله علیه و آله و لقد آتیناک

سبعا من المثانی یعنی آیات و قرآن عظیم پس جدا فرمود منت نهادن بر من را بفاتحة الکتاب

و قرار داد او را برابر قرآن عظیم و اینکه فاتحة الکتاب اشرف چیزهائی است که در گنجهای عرش است و اینکه خدای عز و جل تخصیص

داده است محمد صلی الله علیه و آله را و شرف داده است او را بان و شریک نفرموده است او را در آن هیچیک از

پیغمبران خود غیر از سلیمان علیه السلام که عطا فرموده است او را از فاتحة الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم را آیا نمی‌بینی که حکایت کرده

از بلقیس یاد کرد فرموده انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم آگاه باش هر کس قرائت

نماید او را و معتقد باشد بدوستی محمد و آل طیبین او و مطیع باشد امر آنها را و ایمان داشته باشد بظاهر و باطن آنها

عطا می‌فرماید او را خدای عز و جل بهر حرفی از آن حسنه که افضل است از برای او از دنیا و آنچه در دنیا است از اصناف

اموال دنیا و خیرات دنیا و کسیکه گوش دهد بکسیکه قرائت می‌نماید او را از برای او ثلث آنچه از برای قرائت کننده است

پس باید بسیار کند هر یک از شما از این خیری که حاصل شده است از برای شما غنیمت است این فرصت پیش از آنکه زمان او بگذرد

در دلهای شما حسرت حدیث نمود ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابی الصلت

از رضا علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی

علیهم السلام فرمود که دید امیرالمؤمنین علیه السلام مردی را از شیعه خود بعد از عهد [illegible]

در یافته بود [illegible] پس فرمود علیه السلام [illegible]

پس فرمود پیغمبر در تقیه [illegible] تقیه از برای [illegible] امیرالمؤمنین حدیث

کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق [illegible] احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن فضال از پدرش از ابی الحسن علی بن موسی الرضا

علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی بن ابی طالب

علیهم السلام فرمود که چون زمان وفات حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام رسید گریه کرد پس گفتند ای پسر رسول خدا

آیا گریه می‌کنی و حال آنکه مکان تو از رسول خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام رضا علیه السلام [illegible]

فرمود که [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در بسیاری روایت گفت ابراهیم بن ابی محمود پس عرض کردم از برای رضا علیه السلام ... [illegible] تحقیق ... [illegible]

در فضایل امیر المؤمنین ... [illegible] ... از مخالفین ... [illegible]

... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] تحقیق ... [illegible] ...

... [illegible] علیه السلام ... تحقیق ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... ولا ... الذین یدعون من دون الله ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] حدیث ... [illegible]

ابو الحسن ... [illegible] ... حدیث ... [illegible]

... [illegible] ... علی بن موسی ... علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... آنحضرت ... تحقیق ... [illegible]

نزار

بکار ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] آنحضرت ... [illegible]

... [illegible] آنحضرت علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ... حسبی الرب من المربوبین وحسبی الخالق من المخلوقین وحسبی الرازق

من المرزوقین وحسبی الله رب العالمین حسبی من هو حسبی حسبی من لم یزل حسبی حسبی الله لا اله الا

هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم حدیث ... [illegible]

... [illegible] ... علی بن موسی الرضا ... [illegible] علیه السلام

... [illegible] ... علیه السلام ... اهدنا الصراط المستقیم ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... علی بن موسی الرضا علیه السلام ... [illegible] ... انا

عرضنا الامانة علی السموات والارض ... فحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا

... [illegible] ...

... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] علیه السلام ... [illegible]

... [illegible] علیه السلام ... [illegible]

نوشته بود پس بلند کردم سر خود را و نظر نمودم [illegible] پس یافتم که بر آن نوشته شده است لا اله الا الله محمد

رسول الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و [illegible] فاطمه سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا

شباب اهل الجنة پس [illegible] عرض کردم [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] از جمیع خلق [illegible] و اگر ایشان نمی‌بودند [illegible] خلق نمی‌کردم [illegible] بهشت و [illegible]

[illegible]

[illegible] از جهت [illegible]

فاطمه علیها السلام [illegible] پس [illegible]

ایشان [illegible] حدیث نمود ما را پدرم [illegible] از سعد بن عبد الله [illegible] گفت شنیدم از ابا الحسن

الرضا علیه السلام [illegible] حضرت گفت [illegible] چیز [illegible]

زیرا که [illegible] حدیث [illegible] از محمد بن [illegible] از حمدان بن سلیمان

از عبد السلام بن صالح هروی گفت شنیدم ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام [illegible]

[illegible] پس گفتم [illegible]

[illegible] کلام [illegible] پس [illegible] روایت شده است [illegible]

علیه السلام [illegible]

[illegible] پس فرمود علیه السلام [illegible]

[illegible] فرمود علیه السلام [illegible] فرمود علیه السلام [illegible]

پس فرمود [illegible] آل محمد صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] پس گفتم [illegible] پس فرمود [illegible]

[illegible] حدیث نمود ما را پدرم [illegible]

از احمد بن ادریس از محمد بن یحیی بن عمران اشعری [illegible] احمد بن محمد بن ابی نصر [illegible] از ابی الحسن

علیه السلام گفت سؤال کردم [illegible] فرمود [illegible] است

یعنی [illegible] حدیث نمود ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنهما از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس

جمیعا از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابراهیم بن هاشم از [illegible] محمد [illegible] از بعض اصحاب گفت [illegible]

[illegible] حضرت رضا علیه السلام پس گفت آن حضرت [illegible] خداوند [illegible]

[illegible] امامت [illegible] پس فرمود حضرت [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible] عمران [illegible]

عیسی را پس [illegible] مریم [illegible]

پس گفت [illegible] سعید [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] پس [illegible] حضرت فرمود [illegible]

خدای تبارک و تعالی [illegible] در کتاب حتی عاد کالعرجون القدیم پس [illegible]

[illegible] سعید [illegible]

[illegible] حدیث نمود ما را پدرم از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از ابراهیم بن اسحق [illegible]

[illegible] از حضرت رضا علیه السلام [illegible]

نمود ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنهما از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس جمیعا از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از

جعفر بن ابراهیم بن محمد [illegible] گفت نوشتم [illegible] ابا الحسن علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حدیث نمود ما را پدرم از حسن بن احمد [illegible]

[illegible] ابا الحسن الرضا علیه السلام [illegible]

[illegible]

پس [illegible] روایت شده است از ابی عبد الله علیه السلام

انکه فرمود به پرهیزید از ... طلاق داده اند در مجلس یعنی آنکه ایشان شوهر دارند کنایه از عدم صحت این طلاق
پس فرمود این حکم کسی است که بوده باشد از برادران شما و زنان ایشان نه برادران غیر شما و بتحقیق هر کسی متدین شده بدین قومی لازم میشود او را
احکام آن قوم حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از احمد بن ادریس از سهل بن زیاد از علی بن ریان از عبد الله بن عبد الله دهقان از
از حسین بن خالد کوفی از ابی الحسن الرضا علیه السلام گفت ... حدیثی است روایت میکند او را
عبد الله بن بکیر از عبید بن زراره گفت پس فرمود ای حسین چه چیز است این حدیث ... روایت کرده است از
عبید بن زراره آنکه ملاقات نمود با ابی عبد الله علیه السلام را در وقتی که خروج نمود در آن ابراهیم بن عبد الله بن الحسن پس
گفت بآنحضرت فدایت شوم بتحقیق ابراهیم بن عبد الله تألیف کلام نموده کنایه از آنکه مردم را بسوی خود خوانده و مردم
بسوی او مسارعت نموده اند پس چه چیز امر میفرمائی تو گفت پس فرمود به پرهیزید از خدا و ساکن شوید مادامی که ساکن
است آسمان و زمین گفت راوی و بود عبد الله بن بکیر میگفت والله اگر بوده باشد عبید بن زراره صادق پس نیست خروج
خواهد بود و نه قائمی گفت پس فرمود ابو الحسن علیه السلام حدیث چنانست که روایت کرده است عبید و نیست
معنی او آنچه ... عبد الله بن بکیر ... قصد فرموده است ابو عبد الله علیه السلام بقول خود ... ساکن است
آسمان و زمین ... صاحب ... قائم علیه السلام ... حدیث نمود ما را پدرم و محمد بن احمد بن
ولید و احمد بن محمد بن یحیی عطار و محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن موسی المتوکل رضی الله عنهم از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس جمیعا
از سهل بن زیاد آدمی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی گفت سؤال کردم از ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام
از قبر حضرت فاطمه علیها السلام پس فرمود دفن شد در خانه خود پس چون زیاد کردند بنی امیه در مسجد او در مسجد حدیث
نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از موسی بن قاسم بجلی از علی بن اسباط از حسن بن جهم
گفت شنیدم ابو الحسن علیه السلام ... امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود ... از کراهت ... چه چیز است
... فرمود ... حدیث نمود ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه
از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از علی بن جهم گفت شنیدم ابا الحسن علیه السلام
... میفرمود ... چه چیز است کراهت ... گوشت ... اکرام میکند او و مرد ...
حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از علی بن معبد از ابی زید ... گفت شنیدم

از ابا الحسن علیه السلام را که میفرمود ... کراهت ... سنگ ... حدیث نمود ما را پدرم
رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از ابو همام اسمعیل بن همام از حضرت رضا علیه السلام آنکه فرمود ...
چه چیز است سنگ ... چه چیز است سنگ ... چه چیز است سنگ
فرمود نیست ... از بهشت ... حضرت ... این سنگ ... علیه السلام
و این سنگ ... ابراهیم علیه السلام ... کعبه ... سنگ ... گرفت
... حضرت
ابراهیم ... حدیث نمود ما را ابو الحسن محمد بن قاسم ... از احمد بن الحسن ...
از حسن بن علی از پدرش ... از پدرش محمد بن علی از پدرش ... موسی بن جعفر ... سؤال کرد ... علیه السلام
از آنکه ... در دنیا ... حلال ... و ترک ... حرام ... علیه السلام
از ... حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی
گفت فرمود ابو الحسن علیه السلام در قول خدای عز و جل ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم ...
... حدیث نمود ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید از حسین بن
محمد بن اسمعیل قرشی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام ...
حدیث کرد مرا پدرم از علی علیه السلام ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
بسوی ... از ... که ...
... حدیث نمود ما را محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش ... از علی بن موسی الرضا علیه السلام
از پدرش ... جعفر بن محمد علیهما السلام ... خدای عز و جل ... علیه السلام ... بتحقیق ...
... فرمود ...
از ... گفت ... علیه السلام ...
... حدیث نمود ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید از حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از ...
... گفت شنیدم رضا علیه السلام ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...

ابا الحسن

[illegible] فرمود چه چیز است حدیث [illegible] بشنوند [illegible] است حدیث

نمود ما را ابو الحسن محمد بن احمد [illegible] از محمد بن ابی عبدالله [illegible] از سهل بن زیاد آدمی از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی گفت حدیث

نمود مرا [illegible] علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام از پدرش محمد بن علی از پدرش رضا علیه السلام از پدران خود از حسین بن علی علیه السلام فرمود

که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] از من به منزله سمع است و [illegible] از من به منزله بصر است و [illegible] از من به منزله فؤاد است

فرمود [illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و نزد او بود امیر المؤمنین علیه السلام و [illegible] پس عرض کردم

ای پدر شنیدم [illegible] در باره اصحاب [illegible] پس چه چیز است [illegible] پس فرمود صلی الله علیه و آله

[illegible] سمع و بصر و فؤاد [illegible] سؤال کرده شود [illegible]

[illegible] علیه السلام بعد فرمود [illegible] إنّ السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان

عنه مسئولا [illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] وقفوهم انهم مسئولون [illegible] سؤال کرده شود

حدیث نمود ما را [illegible] از ابراهیم بن هاشم از پدرش [illegible] از علی بن [illegible]

علیه السلام [illegible] جعفر [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] گوشت [illegible] بعضی اصحاب [illegible] روایت [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] گوشت [illegible] خانه گوشت [illegible]

[illegible] گوشت [illegible] حدیث

نمود ما را عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار [illegible] از علی بن محمد بن قتیبه [illegible] از حمدان بن سلیمان از عبدالسلام بن

صالح هروی گفت که عرض کردم به خدمت امام رضا علیه السلام [illegible] روایت شده است [illegible] علیهم السلام

در کسیکه مجامعت نماید در ماه رمضان یا افطار نماید [illegible] کفاره و روایت شده است [illegible]

[illegible] کفاره [illegible]

[illegible] افطار نماید [illegible] ماه رمضان [illegible] کفاره [illegible]

[illegible]

وقت [illegible] مجامعت [illegible] کفاره و قضا [illegible]

افطار [illegible] حدیث نمود ما را پدرم [illegible] از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن

علی بن فضال از احمد بن [illegible] از حضرت رضا علیه السلام گفت که عرض کردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

حدیث نمود ما را عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار رضی الله عنه از علی بن محمد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان نیشابوری از عبدالسلام

بن صالح هروی گفت شنیدم از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام [illegible]

[illegible] حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه [illegible]

عبدالله از علی بن حسن [illegible] از ابراهیم بن محمد [illegible] موسی بن جعفر [illegible] از ابوالحسن عسکری [illegible]

علی بن موسی الرضا علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رضا علیه السلام را و حدیث او از ابوالحسن عسکری علیه السلام [illegible] باب دوم [illegible]

شده است از حضرت رضا علیه السلام در صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث نمود ما را ابو احمد حسن بن عبدالله بن سعید

عسکری [illegible] از ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز [illegible] از اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین [illegible]

پیغمبر صلی الله علیه و آله از علی بن موسی بن جعفر بن محمد از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از علی بن الحسین

فرمود [illegible] حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام سؤال [illegible] هند بن ابی هاله [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] صورت و صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

پیغمبر [illegible] پس گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] بزرگ [illegible]

[illegible]

و اگر شعر مبارک منفرق میشد موی راست نرو … آن مفرق میشد والا نمیگذاشت از نرمه گوش آنحضرت … بلند شدی
درازی میشد رنگ مبارکش سفید بود و پیشانی مقدسش گشوده و ابروهایش کشیده و مانند هلال باریک و تمام بود
ابروها پیوسته نبود میان آنها رگی بود که هنگام غضب ظاهر میشد و بینی او باریک و بلند بود و از برای او نوری بود بلند میشد
او را هر کس میدید از شدت باریکی آن گمان میکرد که بینی مبارکش بلند است و ریش مبارکش انبوه بود و گونه‌های مبارکش
هموار بود دهان مبارکش هم گشاده و بینی دندانهایش … گشوده بود و موهای سینه‌اش باریک بود
گردن مبارکش گویا نقاشی کشیده بود به صفای نقره معتدل الخلق بود … و شکم و سینه مبارکش
یکی و عریض بود ما بین دو شانه‌اش … استخوانهای مبارکش کلان و ضخیم بود نورانی بود بدن مبارکش وقتی برهنه بشود
و از زیر گلوی مبارکش تا ناف از موی خطی کشیده بود و پستانها و شکمش عاری از موی بود غیر از آن خط و بازوها و شانه‌ها
و بالای سینه‌اش موی داشت و ساعدهایش دراز و کف دستش گشوده بود کف و قدمهایش درشت بود انگشتهایش کشیده
و … پاشنه‌های پایش … بود پشت پایش هموار بود که آب ریخته میشد … پشت پای او
میلغزید … به هر طرف … پس … پایش … قدم برمیداشت … قدم …
از زمین قلع … قدمهای خود را … میگذاشت و راه میرفت آهسته و قدمهای وسیع برمیداشت هرگاه راه
میرفت چنان میرفت که گویا از بلندی به زیر میرفت و هرگاه التفات میفرمود به تمام بدن خود التفات میفرمود یعنی … خود را
به زیر … نظر او به زمین بیشتر بود از نظر کردن …
بسوی آسمان … نظرش ملاحظه بود یعنی نظر … از گوشه چشم … ابتدا میکرد به هر کس … به سلام
میفرمود بسلام … پس گفتم … از برای او که وصف کن از برای من منطق او را پس گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و آله
پیوسته … و همیشه متفکر بود و نبود از برای او راحتی … کلام نمیفرمود
… و تمام میکرد … کلام … کلمات جامعه
… زیاده و نقصانی …
… نعمت …
دنیا و آنچه از برای دنیا بود پس هرگاه غضب … حق …

تا حکم حق را جاری میساخت هرگاه اشاره میکرد اشاره بکف دست میکرد و هرگاه تعجب مینمود برمیگردانید دست خود را
و هرگاه حرف میزد متصل میساخت دست راست خود را به کف دست چپ خود و هرگاه غضب مینمود رو از خود برمیگردانید
و … و هرگاه خوشنود میشد چشم خود را بر هم میگذاشت غالب خنده او تبسم بود و … دندان میفرمود
مانند دانه‌های … پس گفت امام حسن علیه السلام که پنهان داشتم این را از حسین علیه السلام مدتی بعد حدیث
کردم او را پس دیدم که او پیش از من از پدرم سؤال نموده است از آنچه من سؤال کرده بودم و دیدم
او را که سؤال نموده است از پدر خود از دخول پیغمبر و خروج او و مجلس او و شکل او صلی الله علیه و آله پس نگذاشته بود از آن چیزی را
صلی الله علیه و آله … که سؤال نموده است … حسین علیه السلام که سؤال کردم از پدرم علیه السلام از دخول رسول خدا
صلی الله علیه و آله پس فرمود که … پیغمبر صلی الله علیه و آله که داخل منزل خود … از برای او …
داخل میشد … هرگاه که … منزل خود قسمت مینمود اوقات خود را سه قسمت یک حصه را برای عبادت خدا
و یک حصه را از برای عیال خود و یک حصه را از برای خود بعد قسمت میکرد … در میان خود و مردم …
بالخصوص … و ذخیره نمیکرد … و بود از سیرت آنحضرت … که اختیار مینمود اهل فضل را …
… خدمت آنحضرت … قسمت آنحضرت بر قدر فضل ایشان بود در دین
پس از ایشان کسی بود که یک حاجت داشت و کسی بود که دو حاجت داشت و کسی بود صاحب حاجتها پس مشغول میشد
به ایشان و مشغول میساخت ایشان را در آنچه … اصلاح ایشان و صلاح امت … از سؤال نمودن از ایشان و خبر دادن
ایشان را به آنچه سزاوار بود از برای ایشان و میفرمود باید برساند حاضر شما به غایب و برسانید حاجت کسی را
که قدرت ندارد … حاجت خود را … هر کس برساند به سلطان حاجت کسی را که نتواند حاجت
خود را … ثابت میدارد خدا قدمهای او را در روز قیامت که … نزد آنحضرت …
… داخل میشدند … آنحضرت … و شوق …
… بیرون میرفتند …
پس سؤال نمودم آنحضرت را از بیرون رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله … بیرون آمدن … پس گفت … رسول خدا
صلی الله علیه و آله حفظ مینمود زبان خود را مگر از آنچه مقصود آنحضرت … که سبب الفت اصحاب شود

و مشغول نمی‌ساخت ایشان را و گواهی میداشت که [illegible] و او را و اولا مشغول بود بایشان و مردم را از قبیحها میترسانید
و خود را از قبیحهای مردم محافظت میفرمود بی آنکه از احدی خوشی روی خود را منع فرماید با خلق خود را تعهد میفرمود
اصحاب خود را و سؤال میفرمود مردم را از آنچه در میانه مردم واقع شده بود و نیکو میشمرد نیکو را و تقویت مینمود
و بد میشمرد قبیح را و تضعیف میفرمود در کارها معتدل بود افراط و تفریط نداشت اختلاف در امر او نبود غافل نمیشد
از ترس آنکه مردم غافل شوند یا میل نمایند از حق کوتاهی نمیکرد و تجاوز نمینمود کسانی که نزدیک او بودند بهترین مردم بودند
در نزد او افضل ایشان بود و کسی بود که خیرخواهی او بیشتر بود از برای مسلمانان و ایشان را [illegible] تعظیم مینمود و بزرگتر
مردم در نزد او کسی بود که نیکوتر ایشان بود در مواسات با مردم و خیرخواهی ایشان [illegible] پس سؤال نمودم آنحضرت را
از مجلس شریف پس فرمود بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که نمی‌نشست و بر نمیخاست مگر با ذکر خدا و جای خود را مکان معینی قرار
نمیداد که بآنکه مردم را [illegible] جای نشستن قرار نمیداد و چون بجایی میرسید [illegible] مینشست و امر میفرمود از دیگران قرار دادن
مکان خود در کارها و میرسید بهر کسی که نشسته بود از مجلس می‌نشست و امر میفرمود [illegible] مانند مردم [illegible] میفرمود هر کس
از آنها را در خدمت او نشسته بود قسمت او را و هیچیک از اهل مجلس خود را گمان نمیکرد که کسی گرامی‌تر از او نزد آنحضرت باشد
بلکه هر یک چنین با لطف و مهربانی میفرمود که او گمان میکرد که احدی از او گرامی‌تر نزد آنحضرت نباشد هر کس با او مینشست
تا او برخیزد [illegible] میفرمود و هر کس حاجتی از آنحضرت میخواست برنمیگشت مگر آنکه حاجت او را برآورد
یا بکلام نیکو او را بر میگردانید بهره مردم در وسعت بود از حسن خلق آنحضرت [illegible] گردیده بود از برای ایشان
پدری مهربان و همه مردم نزد آنحضرت مساوی بودند در حق مجلس آنحضرت مجلس علم و حیا و صدق و امانت بود بلند نمیشد در آن
صداها و حرمات در مجلس آنحضرت مذکور نمیشد و لغزش کسی در حضور آنحضرت منکشف [illegible] و دشنام نمیداد پس [illegible] خدمت
آنحضرت [illegible] یکدیگر [illegible] یکدیگر صله [illegible] میکردند [illegible] در مجلس [illegible] و با یکدیگر تواضع مینمودند توقیر مینمودند بزرگان را
و رحم میکردند صغیر را و اختیار مینمودند صاحب حاجت را [illegible] آنحضرت [illegible] و نگاه داری میکردند غریب را
پس گفتم چگونه بود سیرت آنحضرت در آنجا که با آنحضرت نشسته بودند پس فرمود همیشه [illegible] ایشان [illegible] خوش خلق بود
لین الجانب بود درشت خوی نبود و غلیظ القلب نبود و دشنام نمیداد و فحش نمیگفت عیب جوی نمیکرد مدح زیاد نمیفرمود تغافل میفرمود
از آنچه میل نداشت پس ناامید [illegible] و ترک نموده بود نفس مبارک خود را از سه چیز

جدال نمیفرمود و سخن بسیار نمیگفت و متعرض امری که فایده نداشت نمیشد و سه چیز را ترک فرموده بود مذمت نمیفرمود کسی را و سرزنش نمیکرد
کسی را و عیب کسی را تفحص نمیفرمود و از عورات کسی [illegible] پس تکلم نمیکرد مگر در چیزی که امید ثواب بود در آن و هرگاه تکلم
میفرمود گوش میدادند تکلم آنحضرت را آنها که در مجلس آنحضرت نشسته بودند گویا مرغ بر سرهای ایشان نشسته است و هرگاه
ساکت میشد آنها تکلم مینمودند و در گفتگو در نزد آنحضرت نزاع نمیکردند هر کس تکلم مینمود دیگران خاموش میشدند تا فارغ
شود ایشان در نزد او حدیث اول ایشان بود هر کس ابتدا بسخن میکرد حدیث او مقدم بود و تا فارغ نمیشد خاموش بودند
و گوش میدادند تا آنکه او فارغ میشد میخندید از آنچه اصحاب آنحضرت میخندیدند و تعجب میفرمود از آنچه ایشان تعجب مینمودند
و صبر میفرمود بر جفا نمودن آن غریب در گفتگو نمودن با آنحضرت تا اینقدر که اصحاب او [illegible] میکشیدند
ایشان را و میفرمود که هرگاه ببینید طالب حاجتی را که طلب میکند حاجت خود را پس اعانت کنید او را و قبول مدح نمیکرد از کسی
مگر [illegible] بعوض نعمتی [illegible] و کلام احدی را قطع نمینمود تا آنکه او [illegible] قطع مینمود
کلام او را به نهی نمودن یا برخاستن [illegible] پس سؤال نمودم آنحضرت را از سکوت آنحضرت پس فرمود سکوت آنحضرت بر چهار قسم بود
بر حلم و حذر و تقدیر و تفکر بود اما تقدیر پس در تسویه نظر و شنیدن حرفهای صادره بین مردم بود و اما فکر
آنحضرت پس در چیزهایی بود که باقی میماند و فانی میشود و جمع شده بود از برای آنحضرت حلم و صبر پس غضب نمی‌آورد او را
چیزی و از جای بیرون نمیبرد و جمع شده بود از برای او حذر در چهار چیز گرفتن چیزهای نیکو را تا اقتدا نمایند با آن و ترک نمودن چیزهای بد
تا نهی جاری شود از آن و اجتهاد رای در اصلاح حال امت خود و قیام در چیزهایی که [illegible] در آنچه جمع خیر دنیا و آخرت
میشد از برای ایشان صلی الله علیه و آله ترجمه صورت خط مصنف رحمه الله و تحقیق از روایت [illegible] رسیده است این حدیث
از مشایخ بسندهای مختلفه و بیرون آورده ام آنرا در کتاب نبوت و در این کتاب ذکر نمودم از جهت [illegible] اخبار [illegible]
که از حضرت رضا علیه السلام روایت شده بود بعلت آنکه این کتاب در ذکر عیون اخبار آنحضرت است و بیرون آورده ام
معانی آنرا در کتاب معانی الاخبار تمام شد جزو دوم از کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام تصنیف شیخ سعید ابو جعفر
محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی صلی الله علی محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین تم فی یوم الخمیس [illegible]
شهر رجب المرجب سنه ۱۲۸۷

جلد ثانی از عیون اخبار الرضا فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

باب در آنچه وارد شده است از اخبار منثوره از حضرت رضا علیه السلام حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن قاسم مفسر جرجانی
رضی الله عنه از احمد بن الحسن الحسینی از حسن بن علی ناصر از پدرش از محمد بن علی از پدرش حضرت رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام
فرمود که چون ترک اسمعیل بن جعفر علیه السلام و او بزرگترین اولاد آنحضرت بود آنحضرت وقتی رسید که مکروه است از برای آن جوان
غذا میخورد پس تبسم نمود و خوانده از طعام خواست با ایشان نشست و غذا با ایشان خورد بعد از سه روز و بعد از آن بر جای خود نشست
غذا خورد که غذا بخورد و دست نشست از این و شتوان ایشان و او تعجب کردند از آن بزرگوار که از حزن درد او
حد خود بگردد پس چون فارغ شدند عرض کردند ای پسر رسول الله دیدیم از شما حالتی عجیب را از مصیبت پسر اسمعیل
پسر بزرگوار شما بر حالت بیهوشی که هیچ اثر حزن در شما نیست فرمودند ما اهل بیت هر چنین باشیم و حال آنکه رسول الله
بر خبر داده است صادق مصدق است که فرمودند من میمیرم و همه شما البته قوم میمیرید که رشته امر ترک یاد پس قرار داده او را و تعلق
چشم خود را انکار میکنند کسی را که میرا باد او را ترک و تسلیم نموده باید برای فرقت خود را و باین اسناد از حضرت رضا علیه السلام
از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمودند قومی از خواص حضرت صادق علیه السلام
در آستانه آنحضرت بودند مشتاق بار دیدن پس عرض کردند ای پسر رسول الله چه قدر نیکو است آنچه از آسمان و درخشنده است و نورهای ستارگان
و کواکب پس فرمودند حضرت صادق علیه السلام که بدرستی شما چنین میگوئید و بتحقیق که مدبرات چهارگانه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
نظر میکنند بسوی زمین پس میبینند شما و برادران شما را در اطراف زمین و حال آنکه نور شما بهتر است از نورهای این کواکب و ایشان
میگویند همچنانکه شما میگوئید چه قدر نیکو است نورهای این مومنین و باین اسناد از حضرت رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر
علیه السلام روایت شده است که فرمود که مردی آمد بخدمت حضرت صادق علیه السلام پس عرض کرد بتحقیق مرد تو شمن میدارم
دینار را بسبب حب او و آرزو میکنم که نیابم از غذای خود چیزی پس فرمود آرزو مکن که از کرامت خود نزد خدا جست آنکه

بجز آن

معصیت کنی بعد از آنکه گذرانید داده و طاعت کنی بهتر است از برای تو از آنکه معصیت کنی و نه طاعت نمائی
و باین اسناد از حضرت رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که فرمود حضرت صادق علیه السلام آنکه هر کس
گناه میکند و دیدن بهشت بیشتر از آن پنهان است از آتش از جهت آنکه گناهان او پوشیده است یعنی آنکه کرده شود و از آتش جدا خواهد
از روی پیشمانی بر آن گناهان پس میگرداند آن و دیدن بهشت نزدیکتر از نیک چشم باشد بهای چشم و باین اسناد از رضا علیه السلام
از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت است فرمود که عرض شد از برای حضرت صادق علیه السلام خبر ده ما را از طعام الهی که
عذاب عظیم است از برای قومی و رحمت است از برای دیگران سؤال نمودند که چگونه چیزی رحمت عذاب فرمود آنحضرت اینست که
آنکه آتش جهنم خود بسیار است به کفار و فجار بی جهنم پس ایشان سوزد و آن آتش رحمت است بر ایشان و باین اسناد
از حضرت رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که فرمود فرمود حضرت صادق علیه السلام که بسیار است
کسی که بسیار است خنده او و شغلی با او نیست که بسیار است گریه او در روز قیامت و بسیار است کسی که بسیار است
گریه او بر گناهان او از روی ترس از خدا بسیار است خنده و سرور او در روز قیامت در بهشت و باین اسناد از حضرت رضا
علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است فرمود که سؤال نمود حضرت صادق علیه السلام از بعضی
اهل مجلس خود پس عرض شد که او خوش نیست پس آنحضرت او را عیادت فرموده در نزد سر او نشست و چیزی از او خوش
زمین یافت فرمود نیکو گمان خود را بخدا عرض کرد که گمان من بخدا نیکو است و لیکن غم من از برای دختران من است که خوش
نکرده است ایشان را پس فرمود حضرت صادق علیه السلام آنکسی را که امید میداری از برای زیادتی حسنات خود
و محو نمودن سیئات خود پس امید دار او را از برای اصلاح حال دختران خود آیا نمیدانی که رسول خدا فرمود که چون
گذشتم من از سدرة المنتهی و رسیدم به شاخهای او دیدم بعضی از میوه های شاخهای او را آویخته که از بعضی آنها
شیره و از بعضی عسل و از بعضی روغن و از بعضی مانند آرد سفید و از بعضی جامه و از بعضی شبیه میوه میرسد پس میل کردم که ببینم
بجانب یمین پس گفتم در نفس خود که کجا است جای آنها اینها آنجا و از نیکی دو فرمود ای محمد این جبرئیل است از سؤال کردن
بعلت آنکه گذشتم من از مرتبه او و او جبرئیل است پس میفرمایم برادر دختران خود مرد محمد در شما
هدایای محمد صلی الله علیه و آله اینها را من قطع نموده ام از این مکان تا ابد از جهت آنکه غذای من باشد و دختران مومنین است از
و پسرهای ایشان نیز پس بگو به پدرهای دختران ایشان که تنگ نشوند سینه های خود برای فقر و فاقه خود پس بتحقیق من چنانچه خلق

نموده ایشان را روزی میدهد ایشان را ترحم کوید که حدیث شریف [illegible] ضعیف [illegible] حضرت صادق

علیه السلام [illegible] وقت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] در روایت [illegible]

[illegible] از حضرت رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر

علیه السلام روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام [illegible]

[illegible] معصیت [illegible]

[illegible] معصیت خدا [illegible]

[illegible] معصیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از حضرت رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چگونه امانت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]

[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible]

[illegible] حضرت رضا علیه السلام

از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام [illegible]

[illegible] معصیت [illegible]

[illegible] معصیت [illegible]

[illegible]

از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی [illegible] از حضرت رضا علیه السلام [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

بسم الله [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

خرجت بحول الله وقوته لا بحولي وقوتي بل بحولك وقوتك يا رب متعرضا لرزقك فأتني به في عافية

حدیث [illegible] ابراهیم بن هاشم [illegible]

حضرت رضا علیه السلام [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

حسین بن علی [illegible] ابو طالب علیه السلام [illegible] ابراهیم بن هاشم

سند صحیح نقل شده از پدرش از یاسر خادم از ابو الحسن الرضا از پدرانش از حسین بن علی علیه السلام روایت است که فرمود رسول
خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام که یا علی تویی حجت خدا و تویی باب خدا و تویی راه بسوی خدا و تویی نبأ عظیم که در قرآن
ذکر شده است و تویی صراط مستقیم و تویی مثل اعلی یا علی تویی امام مسلمین و امیر مؤمنین و بهترین وصیین و سید صدیقین
یا علی تویی فاروق اعظم و تویی صدیق اکبر یا علی تویی خلیفه من بر امت من و تویی ادا کننده قرض من و وفا کننده وعدهای من
یا علی تویی مظلوم بعد از من یا علی تویی دور کرده شده از من یا علی تویی که از تو هجرت کرده خواهد شد بعد از من شاهد
میگیرم خدای تعالی را و هر کس که حاضر است از امت من که حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست و حزب
دشمنان تو حزب شیطان است حدیث نقل نمود پدرم رضی الله عنه از عبدالله بن جعفر بن جامع حمیری از احمد بن هلال از خلف بن
محبوب از ابو الحسن الرضا علیه السلام گفت که فرمود از برای ما نجات است از فتنه بعضی از شیعیان ما که در آن نقل کرده‌اند
از خواص ایشان و از فرقه‌های شیعه است هر که بر او که بر ما دروغ بسته و ابن سبا و ابن عباس و در آن روز زمان که
بعد از من بر ما دروغ بسته‌اند و شیعه ما نیستند و شیعه موسی بن جعفر علیه السلام به روایت شعیب زیرا که آن قوم شیعه شیعه
روشن و به ما نسبت دهند پس ایشان از ما نیستند و ما از ایشان بیزاریم و منافق و غیر آن در نزد خدای تعالی و بعضی که گواهی
ایشان را آنچه ما گفته باشیم قبول کرده شود و به ما ایشان را نسبت دهد و هر کس چنین کند بر ما دروغ بسته و از ما نیست
رحمت از برای مؤمنین و عذاب بر کافرین حدیث نقل نمود پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسین
بن علی گفت شنیدم حضرت رضا علیه السلام را که می‌فرمود نزدیکترین حالتی که بنده از خدای عز و جل دارد آنست که او در سجده باشد
و آنست قول خدای تبارک و تعالی و اسجد و اقترب حدیث نقل نمود پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن
ابو الخطاب از محمد بن فضیل از ابو الحسن الرضا علیه السلام که فرمود نماز نزدیک کننده هر پرهیزکاری است حدیث
نقل نمود پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله و محمد بن یحیی عطار هر دو از احمد بن محمد بن عیسی از بکر بن صالح از سلیمان بن جعفر گفت دیدم
رضا علیه السلام که آنچه هر کس بداند به سجده ... در سجده بجا می‌آورد و الحاح میکرد در دعا و پروردگار خود را یاد میکرد
حدیث نقل نمود محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن جعفر بن ...
گفت دیدم حضرت رضا علیه السلام را که هر گاه سجده می‌نمود حرکت میداد انگشتان را از انگشتان خود حرکت میکرد یکی را
بعد از دیگری حرکت دادن سریع بعد از آن سر بر می‌داشت گفت دیدم او را که رکوع میکرد بیست تا از رکوع سر

بدهم

دیده‌ام که رکوع که بجا می‌آورد که هرگاه در رکوع می‌بود دعا میکرد حدیث نقل نمود پدرم رضی الله عنه از سعد بن
عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی وشا گفت شنیدم ابو الحسن الرضا علیه السلام را که میفرمود که نخوابید بنده و او در سجده
می‌خواند خدای تبارک و تعالی از برای ملائکه خود که نظر نمایید بسوی بنده من قبض نمودم روح او را و او در طاعت من است
حدیث نقل نمود پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر
گفت خواندم کتابی را که ابو الحسن الرضا علیه السلام نوشته بود بسوی ابو جعفر محمد علیه السلام یا ابا جعفر رسیده است مرا
آنکه موالی تو بیرون می‌آیند ترا از در کوچک و این از بخل ایشان است که نرسد از تو خیری بکسی
پس سؤال میکنم ترا به حق خود بر تو که نبوده باشد آمد و شد تو مگر از در بزرگ و هرگاه سوار شوی پس باید بوده باشد با تو طلا
و نقره و هیچ سائلی نباشد ترا که سؤال کند از تو مگر آنکه عطا نمایی او را و هر کس سؤال نماید ترا از عموهای تو پس عطا کن او را کمتر
از پنجاه دینار و بیشتر اختیار با تو است و هر کس سؤال نماید ترا از عمه‌های تو کمتر از بیست و پنج دینار ندهی و بیشتر اختیار با تو است
و همانا می‌خواهم اراده دارم که بلند گرداند خدا ترا پس انفاق نما و مترس از صاحب عرش بخل را حدیث
حدیث نقل نمود ابو علی احمد بن ابی جعفر بیهقی از ابو علی احمد بن علی بن ابراهیم از ابو عمرو ... از ابو عبدالله ابو حرملی از
احمد بن عبدالله بن عرطاه در بغداد بر در صوغ ... و در نزد جد او از ابو نصر احمد بن مسلمه ... از علی بن موسی الرضا علیه السلام
در مدینه سنه صد و نود و چهار روایت که حدیث کرد مرا پدرم موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی
از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
محشور خواهند شد دختر فاطمه علیها السلام در روز قیامت و با او خواهد بود جامه‌های خون آلوده و خواهد چسبید به قائمه‌ای از قائمه‌های
عرش و خواهد گفت ای عادل ای حاکم حکم کن میان من و میان کسی که کشته است پسر مرا فرمود علی بن ابی طالب پس حکم
رسول خدا صلی الله علیه و آله و قسم به پروردگار کعبه حدیث نقل نمود ابو الحسن محمد بن
علی بن شاه فقیه مروزی رضی الله عنه در مرو الرود از ابو بکر بن عبدالله از احمد بن اسحق علوی بسوی از پدرش گفت خبر داد مرا حسین بن
اسحق گفت شنیدم از عم خود علی بن موسی الرضا علیه السلام که میفرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش از امیر المؤمنین
علیه السلام روایت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس چشمش روشن نشود و نگرید از آنچه ... از آنکه بکشند ... فرزند
... فرزند مرا و ... گردانند ... هر کس ... نشنود ...

آن قدری که خدا را چنین گفته است از برای خلق خود پس او مشرک است و باب این قرار داده شده در وحی خدا تبارک و تعالی
محمد صلی الله علیه و آله است و معنی این سخن آنکه نسبت دهند چیزی را که به او و تابع کنند او را در حالی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله
بود پس مشرک است حدیث کرد ما را ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن اسحق رضی الله عنه از ابا سعید نسوی از ابراهیم بن محمد بن
از احمد بن فضل بلخی از عالی محمد بن سعید بلخی از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد
از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که وقتی رفتیم
با رسول خدا صلی الله علیه و آله در بعضی از راه‌ها پس ناگاه پیدا شد از برای ما شخصی بلند قامت که در پیش او بود [illegible]
و هیچ منکر [illegible] بر او [illegible] پس سلام کرد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر جانشین بعد از او [illegible] علیه السلام
گفت یا رسول خدا [illegible] و رحمت الله و برکاته و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] چنین است [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود چرا چنین است بعد از گذشت پس من عرض کردم که یا رسول الله صلی الله علیه و آله چرا این شخص گفت از برای تو [illegible]
محمد را او فرمود مرا [illegible] است و همه از برای خلافت است حق تعالی چنین فرموده است در کتاب خود که انی جاعل
فی الارض خلیفة یعنی من قرار دهنده‌ام در زمین خلیفه و جانشین و مراد از او آدم علیه السلام است و فرموده است عز و جل
یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق یعنی ای داود به درستی که ما قرار داده‌ایم ترا در زمین خلیفه
و جانشین پس حکم کن میان مردم به حق پس او خلیفه دوم است و فرموده است عز و جل در مقام حکایت از موسی علیه السلام که
گفت به برادرش هارون اخلفنی فی قومی و اصلح یعنی جانشین من باش در میان قوم من و صلاح کن پس او خلیفه سیم است
و فرموده است عز و جل و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر پس بودی تو ای علی رساننده از خدا و رسول او
یعنی تو خلیفه چهارم که احکام خدا را به مردم رسانیدی و تو وصی منی و وزیر منی و ادا کننده قرض منی و رساننده از جانب من
و تو از من به منزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من پس تو خلیفه چهارم خلفایی که سلام کرد بر تو این شیخ آیا
نمی‌دانی که او کیست پس عرض کردم نه فرمود او برادر تو خضر علیه السلام است پس بر [illegible] او را ترجمه کرده زمان نبوت داود
تا آخر زمان موسی بود پس آیا او خلیفه سیم [illegible] هارون و ذکر او در عقب ذکر داود شده [illegible] آیه هارون مقدم
بر داود است چنانچه آیه اخیر تقدم است چون در روایت است که [illegible] آیه قرآنی موجود در نزد اهل قرآن [illegible]
حدیث کرد ما را علی بن عبدالله وراق رضی الله عنه از محمد بن ابی عبدالله کوفی از سهل بن زیاد آدمی از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از محمد بن

علی الرضا از پدرش علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی
از پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود داخل شدم من و فاطمه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و او گریه شدیدی می‌کرد
پس عرض کردم فدای تو باد پدر و مادرم یا رسول الله چه چیز است که ترا گریانیده است فرمود یا علی شبی که مرا به آسمان بردند دیدم جماعتی از
زنان امت خود را در عذاب شدید پس ناخوش آمد مرا حالت ایشان پس گریه کردم از آنچه دیدم از شدت عذاب ایشان دیدم زنی را
که به موی سرش آویخته بودند و می‌جوشید مغز سرش و دیدم زنی را که به زبانش آویخته بودند و حمیم در حلقش می‌ریختند و دیدم زنی را که به پستان‌هایش آویخته بودند و دیدم زنی را که می‌خورد گوشت بدن خود را و آتش از زیر او افروخته شده بود
و دیدم زنی را که پاهایش را به دستهایش بسته بودند و مارها و عقربها بر او مسلط شده بودند و دیدم زنی را که کور و کر و لال
در تابوتی از آتش بود و مغز سرش از بینی او بیرون می‌آمد و بدنش از خوره و پیسی پاره پاره شده بود و دیدم زنی را که به پاهایش آویخته بودند در تنوری از آتش
و دیدم زنی را که قطع می‌شد گوشت بدن او از پیش رو و پشت سر با مقراض‌های آتش و دیدم زنی را که می‌سوخت روی او و دستهای او
و امعای خود را می‌خورد و دیدم زنی را که سرش سر خوک بود و بدنش بدن الاغ و بر او هزار هزار نوع عذاب بود و دیدم زنی را به صورت
سگ و آتش داخل می‌شد در دبر او و بیرون می‌آمد از دهان او و ملائکه می‌زدند سر او و بدن او را با گرزهای آتش پس عرض کرد فاطمه
علیها السلام که ای حبیب من و ای روشنی دیده من مرا خبر ده که چه بود عمل ایشان و سیرت ایشان که خدا برایشان این عذاب را مقرر گردانیده
پس فرمود ای دختر من اما آنکه به موی سرش آویخته بودند زنی بود که موی خود را از مردان نمی‌پوشانید و اما آنکه او را به زبانش آویخته بودند
پس او آزار شوهر خود می‌کرد و اما آنکه به پستان‌هایش آویخته بودند پس او زنی بود که امتناع می‌نمود از شوهر خود و اما آنکه به پاهایش آویخته بودند پس او
زنی بود که بیرون می‌رفت از خانه خود بدون اذن شوهر خود و اما آنکه گوشت بدن خود را می‌خورد پس او زنی بود که
زینت می‌داد بدن خود را برای مردم و اما آنکه دستهایش را به پاهایش بسته بودند و مارها و عقربها بر او مسلط شده بودند پس او زنی بود
که پاکیزه نمی‌کرد و آب اندک و وضو و جامه‌اش را نجس و سهل می‌شمرد و غسل از جنابت و حیض نمی‌کرد و ترک
طهارت و پاکیزگی می‌نمود و نماز را سبک می‌شمرد و اما آن زن کور و کر و لال پس او زنی بود که از زنا فرزند آورده بود و در گردن شوهر خود انداخته بود
و اما آنکه گوشت بدنش را با مقراض می‌بریدند پس او زنی بود که خود را بر مردان عرضه می‌کرد و اما آنکه می‌سوخت
روی او و دستهای او و امعای خود را می‌خورد پس او زنی بود که قواده بود یعنی زنان را به مردان حرام می‌رسانید و اما آنکه سرش سر خوک
و بدنش بدن الاغ است پس او زنی بود که نمام بود یعنی سخن چینی و دروغ بسیار می‌گفت و اما آنکه به صورت سگ است

[illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible] ابراهیم بن هاشم از محمد بن [illegible] از ابی الحسن الرضا علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم بن هاشم [illegible] از ابی الحسن الرضا علیه السلام [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible] شنیدم از ابی الحسن الرضا علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث [illegible] احمد بن [illegible]
از محمد بن حسین [illegible] از حضرت رضا علیه السلام [illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
محمد بن قاسم [illegible] از علی بن محمد [illegible] از پدرش [illegible] علی بن محمد از پدرش محمد بن علی
از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی
علیهم السلام [illegible] هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ۚ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
[illegible] ابراهیم بن هاشم [illegible]

علی بن موسی علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش
از پدرش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث [illegible]
محمد بن [illegible] از احمد بن محمد [illegible] از ابی الحسن الرضا علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت موسی علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فرمود که خدا میفرماید نزد خانهٔ ... خویشی که رشتهٔ خویشی ... [illegible] ... ایشان ... آورده‌اند گاو را که ذبح کردند

ایشان ... پیدا شد ... پس ... خدا ایشان را چون گفتند که کشته را ... [illegible] ... آن خون را

تحقیق ... شده ... ایشان ... شده گاو را فرمود که خدا میفرماید که آن گاو ... از زمین

بزده ... و ... دادن زر ... گفتند ... آوردی بحق ... آن گاو را

پس ... داد او را ... جوانی ... آن جوان گفت ... آن گاو ... پدر ... از ... پس

نزد موسی علیه السلام ... گفت موسی علیه السلام ... او را ... پس حضرت

موسی ... آن ... گاو ... پس ... آن مقتول ... گفت ... تحقیق

پسر ... که ... قوم ... بعد گفت ... حضرت موسی علیه السلام

بعضی اصحاب ... حکایتی است موسی علیه السلام گفت ... حکایت گفت ... جوان ...

میکرد ... پدر ... آن جوان ... پدر ... خوابیده بود ... وقت آنکه پیدا کند او را

پس ... پدر ... خواب ... گفت ... علیه السلام

عوض ... گاو ... پس موسی گفت ... نیکو کاری ... خود حدیث خود را

احمد بن ... جعفر ... علی بن ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت گفت سؤال کردم از حضرت رضا علیه السلام

... پس ... ابراهیم بن هاشم ... حکایت ... از ...

پس ... سؤال ... ابو جعفر علیه السلام ... از این

پس ... ابو جعفر علیه السلام ... اذا امر الله بالحق والباطل فما یکون البداء فقال مع الباطل فقال له

ابو جعفر علیه السلام قد قضیت ... ابو جعفر ... حکایت ... حق ... باطل ...

... گذشت ... حضرت ... حکم کرد ...

... احمد بن ... جعفر ... علی بن ابراهیم بن هاشم

از ریان بن صلت گفت شنیدم رضا علیه السلام ... مبعوث ... تحریم شراب

و آنکه خدا ... آنچه ... آنکه ... میراث ... گفت شنیدم ... شب ... میشود

... [illegible]

قدری ... آنکه ... حدیث ... بلکه ... حالت

... حدیث ... احمد بن ... جعفر ... اسمعیل بن

... سؤال ... از ابو الحسن الرضا علیه السلام از خوردن ... گفت ... گوران ... خوردن

... امام علیه السلام ... خوردن ... حرام است ... گوران ...

از خوردن ... و گفت ... رضا علیه السلام ... جمعه از مسجد جامع ... و اعراق ...

... گفت اللهم ان کان ذنبی قد ... فی الموت ... الساعة ... از این

... سؤال ... از ... پس ... از ...

... گفت ... عرفه ... ماموں ...

... آنکه ... صدقات ... ماموں ... حضرت

رضا علیه السلام ... پس حضرت ... تصدق ...

... آنکه ... از صدقات ... تصدق ... آن

علی بن ابراهیم بن هاشم گفت ... از حضرت رضا علیه السلام ...

... آنکه ... از ... مترجم ... گفت

بعضی عبارات ... امام ... مخالف ... آنکه ...

... عبادات ... صدقات ... مسلمانان ...

... آنکه ... از ... اگر ...

... حدیث ... احتمال دارد که ... بعید العهد بوده است ... آن

... پس ... آنکه حضرت ...

... حدیث ... احمد بن محمد بن ... ابی

ابن ... از ابو الحسن الرضا علیه السلام آنکه فرمود که ...

... از مسجد ... پس ... بجا

بچند پس از این روایت آنکه عمره را تنها بعضی آنکه هیچ دست نبسته از عمل عمره و زیاد از آن باید بر سر عمره حجاج است و آنکه
از برای تمام شعبان که ... پس شخص ... از بزرگوار فضل پس از برای روایت آنکه حج تمتع نیز بود ... آنکه طواف خانه نموده‌ام
پس فرموده پس ... محمد بن جعفر ... از جمله اصحاب ... و حکایت ... گفت چنین و چنین گفت پس
... ابا الحسن علیه السلام را گفت ... کتاب ... از محمد ... حضرت صادق علیه السلام روایت
از آنحضرت که ... امام حضرت رضا علیه السلام ... محمد ... [illegible]
اصحاب ما چنانچه در ... محمد بن ابی عمران ... [illegible]
... از فوق ... [illegible] ... از حضرت
و او را باید ... حج بر سه قسم است تمتع و افراد و قران ... [illegible]
... از میقات ... احرام عمره تمتع ... و بعد از ... احرام حج ... [illegible]
... احرام حج ... [illegible] ... حضرت
... حج تمتع ... از میقات ... [illegible]
در ... وقت ... میقات ... تمتع ... [illegible]
بعد از طواف ... تمتع ... [illegible]
احرام حج ... حرام است ... [illegible] ... آنحضرت
... [illegible]
... حدیث ... محمد بن حسن ... احمد بن محمد ... [illegible]
... گفت ... ابا الحسن الرضا علیه السلام ... عمره ... [illegible] ... تمتع
و چنین ... حدیث ... احمد بن محمد بن یحیی ... [illegible]
از سعد بن سعد از ابا الحسن الرضا علیه السلام گفت ... با آنحضرت در طواف ... [illegible]
بروایت حضرت علیه السلام پس بلند نمود دست خود را بسوی آسمان بعد گفت یا الله یا ولی العافیة و یا خالق العافیة
و رازق العافیة والمنعم بالعافیة والمنان بالعافیة والمتفضل بالعافیة علی و علی جمیع خلقک یا رحمن الدنیا

والآخرة و رحیمهما صل علی محمد و آل محمد وارزقنا العافیة و دوام العافیة و تمام العافیة و شکر العافیة فی الدنیا
والآخرة یا ارحم الراحمین حدیث ... محمد بن ... بن المتوکل رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از اسحق بن ابراهیم
از مقنع ... گفت دیدم ابا الحسن الرضا علیه السلام را در روز جمعه وقت زوال که حجامت میفرمود ... گفت
... [illegible] ... حجامت ... در روز جمعه ... [illegible]
... [illegible] ... حجامت ... [illegible]
... حجامت ... [illegible] ... حجامت ... [illegible]
حدیث ... ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان رضی الله عنه از عم خود محمد بن شاذان از فضل بن شاذان گفت شنیدم حضرت رضا
علیه السلام را ... [illegible] ... حجامت ...
و صوم ... [illegible] ... افطر الحاجم
والمحجوم ... [illegible]
... آنحضرت ... افطر الحاجم والمحجوم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... حجامت ...
در حالت اضطرار ... آنحضرت ... احرام ... حجامت ... [illegible]
... [illegible] ... در حالت احرام حرام است ... در حالت ... [illegible]
... [illegible] ... روزه ... قضا ... [illegible]
... [illegible] ... حدیث ... از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی ... [illegible]

فضالی گفت دیدم ابو الحسن علیه السلام را در حالتی که اراده وداع داشت بجهت بیرون شدن بسوی عمره پس آمد نزد قبر بعد از نماز مغرب

از موضع سر آنحضرت بعد از مغرب پس سلام نمود بر پیغمبر و چسبید بقبر پس بعد برگشت بسوی آنکه آمد قبر را اعنی

بموضع اعنی ستون پس ایستاد بسوی قبر و ... پس نماز گزارد ... که بعد از ستون نزد سر

آنحضرت است پس نماز گزارد شش رکعت یا هشت رکعت و در نعلین خود گفت به مقدار رکوع آنحضرت و سجود آنحضرت

بعد بیشتر پس چون فارغ شد سجده نمود و طول داد آنکه ... عرق از ... و بعضی اصحاب یاد کرده اند

و چسبانید ... بسوی ... که ... آنحضرت در موضع مذکور

ده رکعت یا شش رکعت یا هشت رکعت ... حدیث نهم ... احمد بن ...

احمد بن یحیی ... گفت دیدم ... علیه السلام در حال احرام ...

نهم ... احمد بن یحیی ... علیه السلام گفت ...

علیه السلام پس چون وداع نمود ... کعبه ...

... المطلوب الحاجه ...

... پس چون ... گفت اللهم انی ...

الا الله ... حدیث ... محمد بن حسن ... سعد بن عبد الله

از ابراهیم ... گفت دیدم رضا علیه السلام را که وداع نمود خانه کعبه را ...

... گفت اللهم انا ... الا الله ...

... حدیث ...

ابو جعفر ... محمد بن اسماعیل بن بزیع از ابی الحسن

الرضا علیه السلام گفت سؤال کردم او را از ... سؤال کردم او را از

... سؤال نمودم او را ...

... سؤال نمودم او را ...

... آیا جایز است ...

و ... علیه السلام که ... ابو الحسن علیه السلام ... آنچه ...

... سؤال کردم او را ... که جایز است ...

... تقصیر ... پس ... سؤال کردم ...

... ابو الحسن علیه السلام ... سؤال کردم او را ...

... سؤال کردم او را ...

... آنکه ... ابو الحسن علیه السلام ... سؤال کردم او را ...

... آیا عدول است ...

... سؤال کردم ...

... پس ... تزویج ...

... تزویج ...

... تزویج ...

... تزویج جایز است ...

... روایت ...

... روایت ...

... روایت ...

و هر مسکری حرام است ... [illegible] ... مسکرات ... [illegible] ... آنحضرت

در نفوس ... [illegible] ... آنکه مسکر ... شخص را از حالت خود ... الفاظ

[illegible] ... الفاظ ... [illegible]

... مسکرات ... صحیح ... [illegible]

و دیگر ... [illegible] ... جواب ... [illegible]

... سؤال کردم او را از مملوکه ... پس ... او را ... برادر ... [illegible]

و آن مملوکه ... آیا جایز است ... که تزویج نماید او را ... جایز نیست ... پس فرمود ... [illegible]

در تزویج ... گفتم ... پس تزویج ... فرمود حضرت علیه السلام ... [illegible]

... خدای عز و جل ... نزد ... [illegible]

... حدیث ... [illegible]

... [illegible] ... معلوم است ... [illegible]

... از طرف ... [illegible]

... آنحضرت علیه السلام در باره ائمه علیهم السلام ... [illegible]

... آنحضرت علیه السلام که ... فرموده اند مردم ... [illegible]

... حدیث ... محمد بن حسن بن احمد بن ولید از سعد بن عبد الله ... [illegible]

... احمد بن حسن ... حضرت رضا علیه السلام ... آنحضرت ... [illegible]

آنحضرت علیه السلام ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... آنحضرت علیه السلام

به تحقیق خدای عز و جل حرام فرموده است حرام را و حلال نموده است حلال را و فرض قرار داده است فرائض را

پس آنچه وارد شود ... آنچه خدا حرام نموده است یا تحریم آنچه خدا حلال کرده است یا دفع فریضه که در کتاب خدا ... [illegible]

... [illegible] ... نموده ... [illegible]

بعلت آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام نمیکند چیزی را که خدا حلال کرده است و حلال نمیکند چیزی را که خدا حرام کرده است و تغییر نمیدهد

واجبات خدا و احکام خدا را ... [illegible] ... احکام است از جانب خدا ... خدای عز و جل

ان اتبع الا ما یوحی الی پس آنحضرت ... خدا ... [illegible] ... تبلیغ رسالت

... [illegible] ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله ... در کتاب خدا نیست ... [illegible]

خلاف آن پس ... رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرموده است ... [illegible]

... خدای عز و جل ... [illegible]

... رسول خدا ... [illegible]

رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible] ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]

آنچه امر فرموده است رسول خدا ... آنچه را که حرام کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله

حرام ... آنچه را که حلال کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله ... رسول خدا صلی الله علیه و آله

... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... امر پروردگار ... [illegible]

خدای عز و جل ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا ... صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... [illegible]

... از رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... کتاب خدا ... [illegible]

... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]

... رسول خدا ... [illegible]

... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]

بوده است پس اینجا احتیاط آنست که حکم کرده شود بحرام بودن هر یک ... و بهشت ... تو سعت داده ... اخبار ...

هر یک از باب تسلیم و اتباع و ... خدا و ... که بیاید و اینچه را که ... و بعد وجوه پس ... خوانند بسوی ... علم ...

... و ... گفت ... در باب ... شاه کیف و حق ... از پیش ... نگویند ...

بحث باشد ... شمار ... او از نزد ... مصنف این کتاب رضی الله عنه که شیخ ما محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه

... محمد بن ... سعد ... این حدیث ... ذکر ... این حدیث را در این کتاب ... که این حدیث ... کتاب

... بود ... روایت نموده ... او را ... روایت نموده ... حدیث ... پدرم

از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از ابراهیم بن ابی محمود از ابی الحسن الرضا علیه السلام گفت سؤال نمودم آنحضرت را از ...

... که ... از ... حدیث نمود ... پدرم از سعد

بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سهل ... سؤال کردم رضا علیه السلام را از ... پس ...

... حدیث نمود ما را پدرم از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی

... از ابی الحسن الرضا علیه السلام گفت سؤال کردم او را از ... که ...

... حدیث نمود ما را پدرم رضی الله عنه از سعد

بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سهل ... گفت سؤال کردم ابا الحسن الرضا علیه السلام را عن الرجل یبقی من ...

اذا توضأ فقال یجزیه ان یمسح ... از ... باقی مانده ... در وقت وضو ...

... حدیث نمود ما را عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار رضی الله عنه از علی بن محمد بن قتیبه

... از فضل بن شاذان گفت شنیدم حضرت رضا علیه السلام را که ... بسوی ...

... آن ... پس ... و ... حقیقت ...

... و ... فارغ شده ... که آن ... در ... تشته ... و ...

... روایت ... و شطرنج ... حسین ... آنحضرت علیها السلام ...

... فقاع ... و ... آن ...

... پس هر کس از شیعیان ما است باید که پرهیز کاری نماید از خوردن فقاع و بازی نمودن شطرنج و هر کس نظر ... فقاع

بسوی شطرنج پس باید که بگوید ... علیه السلام ... آل ... و ... خدا ...

... با ... حدیث نمود ما را ... از پدرش از احمد بن ... علیه السلام ... اهل ...

گفت شنیدم ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را که می فرمود ... فقاع از ... تا ... از ... پس

... او ... که ... باشد که ... این شراب ... است ... بود ... از ...

همین ... که ... دست ... و طعام ... او ... و ...

... پس هر کس از شیعیان ما است باید که پرهیز کاری نماید از شراب فقاع ... شراب دشمنان ما است

پس هر کس ... حدیث ... از ... از علی بن ابی طالب علیه السلام ...

... دشمنان ما را ... طعام دشمنان ما را ... مسلک دشمنان ما ... چنین ...

دشمنان ما اند چنانچه ایشان دشمنان ما اند گفت مصنف رضی الله عنه لباس دشمنان ما لباس سیاه است و طعام دشمنان

... و فقاع و ... که ... هر ... بود ...

... و ... از ... وقف ... آن ...

... از ... و ... شده ... از ...

... که ... علیه السلام ... لباس ... و مجلس ... که ...

... مجلس ... حضرت رضا علیه السلام از اخبار مجموعه گفت

شیخ فقیه ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی ... حدیث کرد ما را ... رضی الله عنه

حسن بن احمد بن ولید از ابراهیم بن هاشم از حسن بن جهم گفت شنیدم ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که می فرمود

... حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ...

احمد بن ... حسن بن ابراهیم بن احمد ... از ابی الحسن محمد بن ... عبدالعظیم بن عبدالله حسنی

از ابراهیم ابی محمود گفت شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام را که می فرمود هر کس ... از ...

خدای عز و جل ... گفت ... هر ... باید ...

و از ... بشارت ... کند و ... سلام ... ان ...

و بیست از ایشان گسسته شد و در این باب از موثق ... از او حدیث کرد ما را ابوالحسن محمد بن علی بن الشاه فقیه در مرو رود

در مرو رود در خانه خود از ابوبکر محمد بن عبدالله نیشابوری از ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر بن سلیمان طائی در بصره از پدر خود در سنه

دویست و شصت از علی بن موسی الرضا علیه السلام در سنه صد و نود و چهار و حدیث کرد ما را ابو اسحق ابراهیم بن هرون بن محمد خوزی از

جعفر بن محمد بن زیاد فقیه خوزی از احمد بن عبدالله هروی شیبانی از علی بن موسی الرضا علیه السلام و حدیث کرد ما را ابو عبدالله الحسین بن

محمد بن اشناس رازی عدل از علی بن محمد بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان فراء از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود

موسی بن جعفر از پدران خود از علی بن ابیطالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود چهار کسند که من شفیع

ایشانم در روز قیامت مکرم کننده ذریت مرا و برآورنده حاجت ایشان را و کسی که سعی نماید در امور ایشان

در نزد اضطرار ایشان و کسی که دوست دارد ایشان را بدل و زبان خود مترجم گوید که ترتیب این حدیث شریف [illegible]

مذکور شد در باب اخبار [illegible] و در این باب نیز از علی بن موسی علیه السلام روایت شده است که فرمود حدیث کرد مرا پدرم موسی بن

جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین که فرمود حدیث کرد مرا اسماء بنت عمیس گفت حدیث کرد مرا

فاطمه علیها السلام که چون حامله شد به حسن علیه السلام و زائید او را آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرمود ای اسما بیاور پسرم را

پس دادم او را بآنحضرت در خرقه زرد پس انداخت آن خرقه را پیغمبر صلی الله علیه و آله و اذان گفت در گوش راست او

و اقامه گفت در گوش چپ او بعد فرمود به علی علیه السلام چه چیز نام گذاشته او را آنحضرت عرض کرد من پیشی نگرفتم ترا ای رسول خدا

بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و لیکن دوست میداشتم که نام او را حرب گذارم پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که من پیشی نمیگیرم

پروردگار خود را در اسم او بعد فرود آمد جبرئیل علیه السلام پس گفت یا محمد صلی الله علیه و آله خدا ترا سلام

میرساند و میفرماید که علی از تو بمنزله هرون است از موسی و پیغمبری نیست بعد از تو پس نام این پسر خود را باسم پسر هرون بگذار

فرمود چه چیز است اسم پسر هرون جبرئیل گفت شبر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود زبان من عربی است جبرئیل گفت

اسم او را حسن بگذار اسما گفت پس نامید پیغمبر صلی الله علیه و آله او را حسن پس چون روز هفتم شد عقیقه فرمود پیغمبر

صلی الله علیه و آله از او بدو گوسفند سیاه سفید و عطا فرمود قابله را یک ران و یک دینار و تراشید سر او را و تصدق فرمود

گفت اسما

بوزن موی او درهم و مالید بر سر او خلوق بعد فرمود ای اسما خون مالیدن بر سر فعل جاهلیت است

پس چون یکسال گذشت متولد شد حسین علیه السلام آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرمود بیاور نزد من پسرم را ای اسما

پس دادم او را بآنحضرت در خرقه سفید پس اذان گفت در گوش راست او و اقامه گفت در گوش چپ او و گذاشت

او را در پهلوی خود پس گریه کرد اسما گفت من گفتم فدای تو باد پدر و مادرم چه چیز است سبب گریه تو فرمود بر این پسرم

من گفتم که او حالا متولد شده است پس فرمود خواهد کشت او را طایفه باغیه بعد از من خدا نرساند بایشان شفاعت مرا

بعد فرمود ای اسما این خبر را بفاطمه علیها السلام مرسان که او قریب العهد است بزائیدن این طفل بعد فرمود به علی علیه السلام

چه چیز نامیده این پسرم را عرض کرد من پیشی نگرفتم بر تو در اسم او و دوست میداشتم که اسم او را حرب گذارم

پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله من پیشی نمیگیرم پروردگار خود را در اسم او بعد فرود آمد جبرئیل علیه السلام پس گفت خداوند

علی اعلی ترا سلام میرساند و میفرماید که علی از تو بمنزله هرون است از موسی پس نام او را باسم پسر هرون بگذار پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرمود چه چیز است اسم پسر هرون جبرئیل گفت شبیر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود زبان من عربیست جبرئیل عرض کرد بنام او را حسین

پس چونکه روز هفتم شد عقیقه فرمود او را بدو گوسفند سیاه سفید و عطا فرمود قابله را یک ران و یک دینار بعد سر او را تراشید

و بوزن موی او درهم تصدق نمود و سر او را بخلوق خوشبو نمود بعد فرمود ای اسما خون مالیدن فعل جاهلیت است مترجم گوید که در قدیم

اسما گفت حدیث کرده از فاطمه علیها السلام ظاهرا اشتباهی در حدیث شده چون راوی حدیث [illegible]

[illegible]

[illegible]

خون عقیقه است چنانچه بعضی گفته اند [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله

[illegible]

پس [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله

پس حکم میکند خدا [illegible] پروردگار [illegible] فاطمه علیها السلام

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

گرفت جبرئیل دست [illegible]

[illegible]

[illegible]

و خمیر نمود و هست مرا انواع حیوانات فرمود و هست خداوند جبار مرا که بوده باشم پس موجود شده ام بغیر [illegible] قدرت خود خلق
فرمود و خلق نموده است مرا از برای برادر تو و پسر عم تو علی بن ابیطالب علیه السلام و باین اسناد گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
هر اولاد و ریحانه است و دو ریحانه من حسن و حسین علیهم السلام اند و باین اسناد گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله یا علی تو قسمت
کننده آتش و بهشت هستی [illegible] و باین اسناد گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است هر کس سوار شد او را نجات یافت و هر کس تخلف نمود از آن غرق شد
و باین اسناد گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] غضب خدا و غضب رسول خدا بر کسی که بریزد خون مرا
و اذیت نماید مرا در عترت من [illegible] خون عثمان ابیطالب علیه السلام
و باین اسناد گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] پس گفت ای محمد صلی الله علیه و آله همانا خداوند تبارک و تعالی
تو را سلام میرساند و میفرماید از برای تو [illegible]
[illegible]
جوانان اهل بهشت [illegible] و باین اسناد
گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
پس [illegible] برادران [illegible] در راه خدا [illegible]
[illegible] و باین اسناد گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
امانت [illegible] و باین اسناد از جعفر بن محمد علیهما السلام [illegible]
محمد بن علی علیه السلام [illegible] بالله [illegible] و بالنبی الامین و بالوصی ذی المنن و بالحسین والحسن و باین اسناد از علی بن
ابیطالب علیه السلام [illegible] اکالون للسحت [illegible]
[illegible] و باین اسناد [illegible] فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان اقرار بزبان و شناختن و عمل بارکان است و باین اسناد [illegible]
که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدای تبارک و تعالی میفرماید [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] و باین اسناد از [illegible] که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و باین اسناد از [illegible] که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و باین اسناد از [illegible] که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و باین اسناد [illegible]
[illegible] که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
و باین اسناد از [illegible] که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] و باین اسناد از [illegible] که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و امید رحمت [illegible]
و باین اسناد از [illegible] که فرمود [illegible]
[illegible] و باین اسناد از [illegible] که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] و باین اسناد از [illegible]
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و باین اسناد از [illegible] که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

هر که اشتها شود و طعام شود برای کسی که ... [illegible] ... در روز قیامت و باسناد معتبر منقولست که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ... [illegible] ... صدقه و تحقیق ... [illegible]
... [illegible] ... که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... مومن ... نزد خدا ... [illegible] ... و باسناد معتبر منقولست که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
پس ... [illegible]
... و باسناد معتبر منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
و آنکه ... [illegible]
... [illegible] ... **المفلحون هم**
الفائزون بالجنة پس ... [illegible]
... [illegible] ... و باسناد معتبر منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
... [illegible]
... [illegible]
و باسناد معتبر منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ... و باسناد معتبر منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
... [illegible]
... [illegible]
... صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ... و باسناد معتبر منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ... علیه السلام
و باسناد معتبر منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]

سنگینی ... [illegible]
... [illegible] ... و باسناد معتبر منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ... و باسناد معتبر منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
و ... [illegible] ... **سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو**
حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر ... [illegible] ... و باسناد
... حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ... **لا اله الا الله** ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... و باسناد
معتبر منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... و باسناد معتبر منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ... و باسناد معتبر منقولست که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ... و باسناد معتبر منقولست که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ... و باسناد معتبر منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible]
پس ... [illegible] ... و باسناد معتبر منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

و باسناد مذکور از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] روز قیامت [illegible] خدای عز و جل [illegible]

و جلال [illegible] و باسناد مذکور از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

[illegible] این آیه انک میت و انهم میتون [illegible]

[illegible] کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون و باسناد مذکور از حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

و باسناد مذکور از حضرت [illegible] خدا [illegible] علیه السلام [illegible]

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و باسناد مذکور از حضرت پیغمبر

صلی الله علیه و آله هر گاه روز قیامت شود [illegible]

صلی الله علیه و آله و باسناد مذکور از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و باسناد مذکور از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر گاه روز قیامت شود [illegible] خدای عز و جل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible] و باسناد مذکور از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] خدای تبارک و تعالی [illegible] روز قیامت [illegible] و باسناد مذکور

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible] و باسناد مذکور از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] خدای تبارک و تعالی [illegible]

[illegible] و باسناد مذکور از حضرت پیغمبر

صلی الله علیه و آله در قول خدای تبارک و تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم [illegible] کتاب خدا

و سنت پیغمبران [illegible] و باسناد مذکور از حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و باسناد مذکور از حضرت پیغمبر خدا

صلی الله علیه و آله هر کس [illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible] و باسناد مذکور از حضرت رسول خدا

صلی الله علیه و آله [illegible] پروردگار [illegible]

[illegible]

[illegible] و باسناد مذکور از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیامة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم

[illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible] و باسناد مذکور از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و باسناد مذکور

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و باسناد مذکور از حضرت رسول خدا

صلی الله علیه و آله [illegible] و باسناد مذکور از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و باسناد مذکور از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه [illegible] و باسناد مذکور

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و باسناد مذکور از حضرت رسول خدا

صلی الله علیه و آله اللهم بارک لامتی فی بکورها یوم سبتها و خمیسها [illegible]

و باسناد مذکور از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و باسناد مذکور از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

[illegible] و باسناد مذکور

از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و باسناد مذکور از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] دنیا و آخرت

[illegible] آدم [illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

و این اسناد از ثقه که از ثقه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و واقع شود [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه [illegible] صلی الله علیه و آله

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این اسناد از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

[illegible] از ثقه که از ثقه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه [illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] خلفاء [illegible]

احادیث [illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و این اسناد

از ثقه که از ثقه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] قل یا ایها الکافرون [illegible] قل هو الله احد [illegible]

[illegible] ثلث قرآن [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

از ثقه که از ثقه علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه علی بن ابی طالب

علیه السلام [illegible] و این اسناد از ثقه که

از ثقه علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه رسول

خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] عن النعیم

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

[illegible] و این اسناد از ثقه که از ثقه علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible]

[illegible]

مذکور شده حدیث شریف چنین است که من اراد البقاء و لا بقاء ترجمه آن اینکه هر کس اراده بقا [illegible]
دارد چنین باید [illegible] و باسناد معتبر منقول است که فرمود علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] اینکه [illegible]
بیشتر ایشان گرسنه اند در روز قیامت فرمود پس [illegible] شکم خود را از طعام [illegible] و باسناد معتبر فرمود
فرمود حسین بن علی علیه السلام بود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه [illegible] میفرمود اللهم بارک لنا و ارزقنا
خیرا منه و هر گاه [illegible] میفرمود اللهم بارک لنا فیه و ارزقنا منه و باسناد معتبر فرمود که فرمود علی بن ابیطالب
علیه السلام که سه چیز است [illegible]
[illegible] صورت و باسناد معتبر فرمود که فرمود علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible]
[illegible] و باسناد معتبر فرمود که فرمود علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible]
پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و باسناد [illegible] از علی بن ابیطالب علیه السلام
[illegible]
[illegible] و باسناد از علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود که نیست در قرآن یا ایها الذین آمنوا مگر آنکه در تورات
یا ایها الناس [illegible] یا ایها المساکین است و باسناد از علی بن ابیطالب علیه السلام است [illegible]
[illegible]
ابیطالب علیه السلام [illegible] حسن و حسین علیهما السلام [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
بعد فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] الحمد لله الذی اکرمنا اهل
البیت و باسناد از علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود که میراث بردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
کتاب خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] و باسناد از علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود که [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله در [illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] حسن و حسین علیهما السلام [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و باسناد [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] و باسناد [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود [illegible]
[illegible]
آل عمران و آیت الکرسی و انا انزلناه [illegible] و باسناد
علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود [illegible]
[illegible] و باسناد [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] و باسناد [illegible] حسن بن علی بن ابیطالب
علیه السلام فرمود [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و باسناد [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود [illegible]
[illegible] و باسناد [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود [illegible]
پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
و باسناد [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و باسناد [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]

از خاندان حسین [illegible] و آنچه لیکن [illegible] است و این روایت از علی بن ابیطالب علیه السلام است فرمود که هر کس بخورد [illegible]

[illegible] چیزی را که از گوشت [illegible] و این روایت از علی بن ابیطالب علیه السلام است فرمود که

پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] بخورد خرما [illegible] دانه او را [illegible] دست خود [illegible]

[illegible] خواسته اند [illegible] از دهن خود [illegible] آلوده [illegible]

[illegible] و این روایت از علی بن ابیطالب علیه السلام است فرمود که [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] گفت

[illegible] علت آنکه [illegible] خرما [illegible]

و این روایت از علی بن ابیطالب علیه السلام است فرمود که [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] علت آنکه [illegible]

[illegible]

و این روایت از علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علیه السلام [illegible] و این روایت از علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

و این [illegible] فضیلت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و تحقیق [illegible] روایت [illegible] امام [illegible]

[illegible] و این روایت از علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] و این روایت از علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] و این روایت [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام است [illegible]

[illegible]

[illegible] و این روایت از علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علیه السلام [illegible]

و این روایت از علی بن ابیطالب علیه السلام است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام [illegible]

[illegible]

و در ... نبود یا از این جهت که شتری را [illegible] فروخته ... از برای شتر آنکه بخرد او
آن شتر را پس فرمود [illegible] فروشنده شتر شریک شتری است در شتر بقدر سر و جلد او شرح کرده که [illegible] این شراکت [illegible]
فسخ است [illegible] از برای فروشنده [illegible] بقدر سر و جلد قیمت [illegible] شتر [illegible]
از حسین بن علی علیه السلام است که داخل شد [illegible] آنحضرت [illegible] پس دید لقمه را که [illegible] پس داد او را بغلام خود
و فرمود بغلام [illegible] لقمه را [illegible] پس خورد آن غلام آن لقمه را بعد چون [illegible] آنحضرت حسین بن علی علیه السلام
فرمود بغلام [illegible] آن لقمه [illegible] حضرت فرمود تو آزادی در راه خدا [illegible]
بجناب [illegible] شنیدم از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] آن لقمه [illegible] آن لقمه در شکم او [illegible]
از آتش [illegible] و ابن بابویه از علی علیه السلام فرمود که
[illegible]
[illegible]
از ایمان [illegible] و ابن بابویه از حسین بن علی علیه السلام فرمود
[illegible] و ابن بابویه از حسین بن علی علیه السلام فرمود که هر کس
[illegible] و ابن بابویه از حسین بن علی علیه السلام [illegible]
[illegible] لا اله الا انا و محمد نبیی و عجبت لمن ایقن بالموت کیف
یفرح و عجبت لمن ایقن بالقدر کیف یحزن و عجبت لمن اختبر الدنیا کیف یطمئن الیها و عجبت لمن ایقن بالحساب
کیف یذنب و ابن بابویه از جعفر بن محمد علیه السلام آنکه سوال شد از زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام فرمود که خبر داد
مرا پدرم علیه السلام که هر کس زیارت کند او را عارفاً [illegible] حق او را [illegible]
قبر حسین علیه السلام [illegible] و ابن بابویه از جعفر بن
محمد علیه السلام فرمود [illegible] خدای تعالی [illegible]
و ابن بابویه از علی بن الحسین علیه السلام فرمود که [illegible] فاطمه علیها السلام [illegible]

برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و در کردن فاطمه علیها السلام [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام از [illegible]
پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابن بابویه
از علی بن الحسین علیه السلام فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible] و ابن بابویه [illegible] علی بن الحسین علیه السلام
آنکه [illegible] سبحانک [illegible] الطهور [illegible] الذنوب [illegible]
[illegible]
و ابن بابویه از علی بن الحسین علیه السلام است که فرمود [illegible] ابو بصیر علیه السلام
از [illegible] علیه السلام [illegible] و ابن بابویه از جعفر بن محمد علیه السلام [illegible] محمد بن علی علیه السلام
از [illegible] و ابن بابویه از علی بن ابی طالب علیه السلام است
[illegible]
و ابن بابویه از حسین بن علی علیه السلام فرمود که [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
بعض المؤمنین [illegible] ولا تنسوا الفضل بینکم ان الله کان بما تعملون بصیر
و سیأتی زمان [illegible] الاشرار [illegible]
و [illegible] و ابن بابویه از جعفر بن محمد علیه السلام [illegible] علی بن الحسین علیه السلام
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و ابن بابویه
از علی بن الحسین علیه السلام فرمود که فاطمه علیها السلام [illegible] حسن و حسین علیهما السلام [illegible]
و ابن بابویه از علی بن الحسین علیه السلام [illegible] علی علیه السلام آنکه فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس
انعام [illegible] خدا [illegible] خدا را [illegible]

و محزون نماید او را امری پس باید که گوید لا حول و لا قوة الا بالله و بسند معتبر از امام حسین بن علی علیه السلام منقولست که سؤال نمودند یهودی از علی بن ابی طالب
علیه السلام را پس عرض کرد که خبر ده مرا از آنچه نیست از برای خدا و از آنچه نیست در نزد خدا و از آنچه را که نمیداند او را خدا
فرمود علیه السلام اما آنچه را که نمیداند خدا او را پس او قول شماست ای جماعت یهود که عزیر پسر خداست و خدا نمیداند از برای خود
پسری را و اما آنچه نیست از برای خدا پس نیست از برای خدا شریکی و اما آنچه نیست در نزد خدا پس نیست در نزد خدا ظلمی بر بندگان
پس گفت یهودی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و بسند معتبر از علی بن ابی طالب
علیه السلام منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس فتوی دهد مردم را بدون علم لعنت میکنند او را ملائکه آسمانها و زمین
و بسند معتبر از علی بن ابی طالب علیه السلام منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بتحقیق من نامیدم دختر خود را فاطمه علیها السلام بعلت آنکه
خدای عزوجل منع فرموده است او را و منع فرموده است هر کس را که دوست دارد او را از آتش و بسند معتبر منقولست که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله که موسی بن عمران سؤال کرد پروردگار خود را عزوجل و عرض کرد که ای پروردگار من آیا دوری تو از من پس ندا کنم
ترا یا نزدیکی تا مناجات کنم ترا پس وحی فرمود خدای عزوجل که ای موسی بن عمران منم همنشین کسی که مرا یاد کند
و بسند معتبر منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدای عزوجل غضب میکند بجهت غضب فاطمه علیها السلام و خشنود میشود
بجهت خشنودی او و بسند معتبر منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] از برای [illegible] اهل [illegible] ایشان را
[illegible] در قیامت با منافقین در درک اسفل از آتش و بسند معتبر منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که قاتل حسین
علیه السلام در تابوتیست از آتش بر او است نصف عذاب اهل دنیا و بتحقیق بسته شده است دستها و پاهای او بسلسلهای از
آتش [illegible] در آتش تا آنکه واقع میشود در قعر جهنم [illegible] پناه میبرند اهل آتش بسوی پروردگار خود [illegible]
[illegible] او و در آن عذاب همیشه است و [illegible] عذاب [illegible] را با جمیع آنها که یاری او نمودند بر قتل آنحضرت [illegible]
[illegible] میشود [illegible] خدای عزوجل [illegible] [illegible] عذاب [illegible] است [illegible]
[illegible] از عذاب خدای تعالی در آتش [illegible] که درخت
[illegible] قاتل آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] چنانچه در بعضی [illegible] است [illegible] نصف عذاب
اهل دنیا [illegible] آنحضرت [illegible] باشند که متابعت او نموده باشند بر قتل آنحضرت
و بسند معتبر منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که سؤال نمود موسی بن عمران پروردگار خود را عزوجل [illegible] ای پروردگار من

بتحقیق برادر من هرون برد است [illegible] از برای او پس وحی فرمود خدای عزوجل بسوی او که ای موسی [illegible] سؤال نمائی [illegible]
[illegible] آنچه را که [illegible] ایشان را [illegible] پس بتحقیق من [illegible] از قاتل حسین بن علی علیهما السلام پس تحقیق من انتقام خواهم کشید از برای او [illegible]
[illegible] که مراد [illegible] فاعل [illegible] نموده یا متابعت نموده باشند او را یا [illegible] شده باشند [illegible]
[illegible] او بوده باشند و [illegible] آنچه [illegible] آنحضرت [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
قاتلان آنحضرت و [illegible] از دشمنان ایشان [illegible] و بسند معتبر منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشتر
[illegible] بعلت آنکه [illegible] و بسند معتبر منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] و بسند معتبر منقولست که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله یا علی [illegible] خدا [illegible] از برای تو و از برای شیعیان تو و از برای دوستان شیعیان تو
و از برای دوستان دوستان شیعیان تو [illegible] و بسند معتبر
منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اخذل
من خذله و انصر من نصره و بسند معتبر منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ملعون [illegible]
[illegible] و بسند معتبر منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] بعلت آنکه [illegible] بعلت
خوردن [illegible] و بسند معتبر از
علی بن ابی طالب علیه السلام منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و بسند معتبر
منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله یا علی [illegible] و بسند معتبر منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible]
[illegible]
حسن و حسین علیهما السلام و بسند معتبر منقولست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] در قیامت سواره [illegible]
پس [illegible] و بسند [illegible]
و برادرم صالح بر ناقه خدا [illegible] سواره است [illegible]

قل

و برادر من علی علیه السلام کم سوار است بر ناقه از ناقهای بهشت و دست او بر لوای حمد است و فریاد میکند لا اله الا الله محمد رسول الله

علی ولی الله پس میگویند آدمیون نیست این مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا حامل عرش پس جواب گوید ایشان را

ملکی از میان عرش ای جماعت آدمیان نیست این ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه حامل عرش این صدیق اکبر است

علی بن ابیطالب علیه السلام و این است ثنا از علی بن ابیطالب علیه السلام است آنکه فرمود که گویا من می بینم قصرهای که از برای

شیعه است در جوار قبر حسین علیه السلام و گویا می بینم محملها را که بیرون می آید از کوفه بجانب قبر حسین علیه السلام و میگذرد

شبها و روزها تا میرسانند بسوی حسین از آفاق و این در نزد انقطاع ملک بنی مروان است حدیث کرد ما را حسین بن محمد بن

سعید هاشمی در مسجد کوفه گفت [illegible] ابراهیم بن [illegible] گفت حدیث کرد ما را محمد بن جعفر گفت حدیث کرد ما را

ابو الحسن محمد بن الحسین بن [illegible] یونس بغدادی در بغداد گفت حدیث کرد ما را محمد بن یعقوب [illegible] گفت حدیث کرد ما را

علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود

حسین بن علی از پدر خود علی بن ابیطالب علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از خدای جل جلاله

آنکه فرمود منم خدا که نیست خدائی غیر من خلق کرده ام خلق را بقدرت خود پس اختیار کردم از ایشان هر کس را خواستم

از پیغمبران خود و اختیار کردم از جمیع ایشان محمد صلی الله علیه و آله را حبیب و خلیل و صفی پس فرستادم او را برسالت بسوی خلق

و اختیار نمودم از برای او علی را علیه السلام پس قرار دادم او را از برای او برادر و وصی و وزیر و رساننده از جانب او بعد از او

بسوی خلق من و خلیفه خود بر بندگان خود تا بیان بکند از برای ایشان کتاب مرا و سیر کند در میان ایشان بحکم من و قرار دادم او را

علم هادی از گمراهی و باب خود آن باب که آورده میشوم از آن باب [illegible] کسی بخواهم [illegible] از آن در [illegible]

او را خانه خود آن خانه که هر کس داخل شود [illegible] ایمن شود از آتش من و حصن خود آن حصن که هر کس پناه برد بسوی او حفظ نمایم او را

از مکروه دنیا و آخرت و وجه خود آن وجهی که هر کس توجه نماید بسوی او بر نگردانم روی خود را از او و حجت خود در آسمانها

و زمینها بر جمیع آنانکه در آنها است از خلق خود قبول نمیکنم عمل عمل کننده از ایشان مگر با قرار بولایت او با نبوت محمد

رسول من صلی الله علیه و آله [illegible] بندگان من و او نعمت آنچنانیست که انعام کرده ام بر هر کس دوست

داشته ام او را از بندگان خود پس هر کس را که دوست داشته ام از بندگان خود و قبول ولایت او نموده ام شناسانده ام او را

ولایت او را و شناختن او را و هر کس را که دشمن داشته ام از بندگان خود دشمن داشته ام او را بجهت عدول او از شناختن او

و عداوت او پس بعزت خود سوگند خورده ام و بجلال خود قسم یاد نموده ام آنکه قبول ولایت علی نکند بنده از بندگان من مگر آنکه

بیرون کنم او را از آتش و داخل گردانم او را به بهشت و دشمن ندارد او را بنده از بندگان من و عدول ننماید از ولایت او

مگر آنکه دشمن دارم او را و داخل آتش کنم و بئس المصیر اللهم ثبتنا علی ولایته و ولایة الائمة من ولده علیهم السلام

حدیث کرد ما را حسین بن محمد بن ادریس از پدر خود از ابا سعد سعدان [illegible] گفت حدیث کرد ما را حسن بن علی بن نعمان

از علی بن اسباط از حسن بن جهم گفت سؤال کردم از رضا علیه السلام پس عرض کردم از برای او فدایت شوم چه چیز است حد

توکل پس فرمود از برای من آنکه نترسی با خدا احدی را گفت عرض کردم چه چیز است حد تواضع فرمود آنکه عطا نمائی مردم را از

آنچه دوست میداری که عطا کنند ترا [illegible] ایشان با تو رفتار نمایند گفت

عرض کردم فدایت شوم میخواهم بدانم که چگونه هستم در نزد تو فرمود که نظر کن که چگونه ام در نزد تو [illegible]

نزد تو [illegible] دارم حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از [illegible] بن جعفر [illegible] محمد بن [illegible] نیشابوری

از علی بن نعمان از ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت گفتم از برای او که فدایت شوم تحقیق [illegible] بسیار است

بعض [illegible] معلوم هستم [illegible] پس سؤال [illegible] تو را که تعلیم نمائی مرا چیزی

منتفع شوم [illegible] وقعت الواقعة [illegible]

[illegible] فکانت هباء منبثا [illegible] و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا

فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا بعد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حدیث کرد ما را احمد بن علی [illegible] از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از علی بن معبد

از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از پدران خود علیهم السلام از علی علیه السلام گفت

رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] پس [illegible] شنیدم [illegible] علیه السلام

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

بر تو باد احسن خلق بعلت آنکه حسن خلق سبب خیر دنیا و آخرت است آگاه باش آنکه بدرستیکه شب نهم نیکوترین شبهاست بحسب خلق
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین [illegible] از احمد بن عبد الله گفت سؤال
کردم ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را از روز اول از ذی الحجه [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] آورد او را
جبرئیل از آسمان [illegible] از نقره و او در زمین است حدیث نمود ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن
صفار از ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود نظر بسوی ذریه
عبادت است پس عرض نمود خدمت آنحضرت که [illegible] نظر بسوی ائمه از شما عبادت است یا نظر بسوی جمیع ذریه
پیغمبر صلی الله علیه و آله عبادت است فرمود که نظر بسوی جمیع ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله عبادت است مادامی که مفارقت
ننموده باشند منهاج او را و ملوث نشده باشند بمعاصی [illegible] حدیث شریف شامل [illegible] نظر بسوی اطفال صغار
و امثال ایشان [illegible] سبب خروج از این مقام [illegible] حدیث نمود ما را احمد بن علی
[illegible] از احمد بن محمد [illegible] از محمد بن علی [illegible] از ابی الحسن الرضا علیه السلام از امام موسی بن جعفر از صادق جعفر بن محمد از پدر
محمد بن علی از سید العابدین علی بن الحسین از سید شباب اهل بهشت حسین از سید اوصیا علی از سید انبیا محمد صلی الله علیه و آله
فرمود که نظر کنید [illegible] ذریت [illegible] و معروف [illegible] نظر کنید
بسوی [illegible] حدیث [illegible]
در روز [illegible] حدیث کرد ما را تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی از احمد بن علی انصاری از عبد السلام بن صالح هروی گفت داخل شدم
بر ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در آخر جمعه از شعبان پس فرمود ای ابا صلت بتحقیق شعبان گذشته است
بیشتر او و این آخر جمعه از ماه است پس [illegible] آنچه باقی مانده است از آن [illegible] تقصیر نمودی در آنچه گذشته است از آن
و بر تو باد [illegible] بر آنچه [illegible] و ترک [illegible] دعا و استغفار و تلاوت قرآن بسیار کن
و توبه کن بسوی خدا از گناهان خود تا آنکه [illegible] ماه خدا [illegible] خالص شده باشی از برای خدا [illegible]
مگر آنکه [illegible] در قلب خود کینه [illegible] مؤمنی مگر آنکه [illegible] از قلب [illegible]
مگر آنکه [illegible] نموده باشی [illegible] و توکل [illegible]
پس بتحقیق [illegible] ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا و بسیار بگو در آنچه باقی مانده است از این ماه

اللهم

اللهم ان لم تکن غفرت لنا فیما مضی من شعبان فاغفر لنا فیما بقی منه بعلت آنکه خداوند تبارک و تعالی آزاد میکند
در این ماه بسیاری را از آتش از جهت حرمت ماه رمضان حدیث کرد ما را محمد بن قاسم مفسر [illegible] از احمد بن حسن حسینی از علی
از پدر خود علی بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی الرضا از پدر خود موسی بن جعفر علیه السلام فرمود که سؤال شد حضرت صادق علیه السلام
از زاهد در دنیا فرمود [illegible] که ترک کند حلال دنیا را از ترس حساب او و ترک کند حرام دنیا را از ترس عقاب او
و باین سند از حضرت رضا علیه السلام از پدر خود علیه السلام فرمود که [illegible] حضرت صادق علیه السلام [illegible] بتحقیق [illegible]
[illegible] پس [illegible] از برای [illegible]
[illegible] حدیث نمود ما را حسین بن ابراهیم [illegible] از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر او
[illegible] از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود [illegible] فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] در روز قیامت [illegible] رحمت خدا [illegible]
[illegible] حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از پدر خود از جعفر بن محمد بن مالک [illegible] از علی بن
موسی الرضا علیه السلام فرمود که [illegible] صدقات [illegible] در روز قیامت [illegible]
خدای عز و جل [illegible] در روز قیامت [illegible] حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق از محمد بن
[illegible] از محمد بن عبد الله بن موسی [illegible] از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از امام محمد تقی از پدر خود رضا علی بن موسی از پدر خود
موسی بن جعفر از پدر خود صادق جعفر بن محمد از پدر خود [illegible] علیه السلام فرمود [illegible] در منزل خود
[illegible] نزد او [illegible] پس گفت ابوذر [illegible] ای [illegible]
[illegible] گفت ابوذر [illegible] آنکه [illegible] سلمان [illegible] گفت
[illegible] پس قسم [illegible] نموده است [illegible] آنکه در روز
[illegible] و عمل نموده است [illegible] آنکه [illegible] و عمل نموده است [illegible]
[illegible] و عمل نموده است [illegible] و عمل نموده است [illegible]
[illegible] و عمل نموده است [illegible] و آهن [illegible] و آتش [illegible] و آنچه [illegible]

و نه شمردم بیشتر است از آنچه شمردم پس چگونه از عهده شکر آن میتوانم برآمد و از عهده شکر آن نتوانم پس گفت ابوذر بسوی خواهر تو

خیانم و از خدا طلب آمرزش میکنم از آنچه بجای آوردم و بسوی تو عذر میخواهم از آنچه کرده ام فرمود که خدا به سلمان بود در روز

و هیچکار کرد او را پس آورد نزد او از نان خود پاره نان خشک را و تر نمود او را از ظرف آب خود پس گفت ابوذر چه قدر نیکو است

این نان اگر میبود با این نمک پس برخاست سلمان و بیرون رفت و گرو گذاشت ظرف آب خود را بنمک و آورد نزد ابوذر

پس ابوذر خورد آن نان را و میریخت بر روی آن نان نمک را و میگفت حمد از برای خداست که روزی کرده است ما را این قناعت را

پس گفت سلمان اگر میبود قناعت ظرف آب من گرو نمیرفت حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عمران دقاق رضی الله عنه از محمد بن

هارون صوفی از ابو تراب عبد الله بن موسی الرویانی از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی گفت حفظ کردم از برای ابو جعفر محمد بن

علی الرضا علیه السلام این سخن را حدیث که برداشتم از پدران خود علیهم السلام پس فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدران خود

علیهم السلام فرمود که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام لا یزال الناس بخیر ما تفاوتوا فاذا استووا هلکوا یعنی همیشه مردم

در خیر خواهند بود مادامی که متفاوت باشند پس هرگاه مساوی شوند هلاک میشوند گفت پس حفظ کردم از برای او زیاده فرمود این سخن را

فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدران خود علیهم السلام فرمود که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام لو تکاشفتم ما تدافنتم یعنی

اگر مطلع شوید بر پنهان یکدیگر دفن نمیکنید یکدیگر را گفت پس حفظ کردم از برای او زیاده فرمود این سخن را پس فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از

پدران خود علیهم السلام فرمود که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام انکم لن تسعوا الناس باموالکم فسعوهم باخلاقکم یعنی بتحقیق

که وسعت نمیدهید مردم را با مالهای خود پس وسعت دهید ایشان را باخلاق خود پس بتحقیق که من

شنیدم سخن حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که میفرمود که بتحقیق شما هرگز نمیتوانید که وسعت دهید مردم را با مالهای خود پس وسعت دهید

ایشان را باخلاق خود پس حفظ کردم از برای او زیاده فرمود این سخن را صلی الله علیه و آله پس فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم

از پدران خود علیهم السلام فرمود که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام من عتب علی الزمان طالت معتبته یعنی هر کس شکایت کند

از زمان طول میکشد شکایت او گفت حفظ کردم زیاده فرمود این سخن را صلی الله علیه و آله پس فرمود حدیث کرد مرا پدرم

از جدم از پدران خود علیهم السلام گفت که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام مجالسة الاشرار تورث سوء الظن بالاخیار

یعنی مجالست اشرار موجب میشود بدگمانی را به نیکان گفت پس حفظ کردم از برای او زیاده فرمود این سخن را صلی الله علیه و آله

پس فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدران خود علیهم السلام فرمود که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام بئس الزاد الی المعاد

العدوان علی العباد یعنی بد توشه ایست برای معاد دشمنی بر بندگان گفت پس حفظ کردم از برای او زیاده فرمود این سخن را صلی الله علیه و آله

پس فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدران خود علیهم السلام فرمود که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام قیمة کل امرئ ما یحسنه یعنی قیمت هر مرد

چیزی است که نیکو میداند آن را گفت پس حفظ کردم از برای او زیاده فرمود این سخن را صلی الله علیه و آله پس فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از

پدران خود علیهم السلام فرمود که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام المرء مخبوء تحت لسانه یعنی مرد پنهان است در زیر زبان خود گفت پس حفظ کردم

از برای او زیاده فرمود این سخن را صلی الله علیه و آله پس فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدران خود علیهم السلام فرمود که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام

ما هلک امرؤ عرف قدره یعنی هلاک نمیشود مردی که بشناسد قدر خود را گفت پس حفظ کردم از برای او زیاده فرمود این سخن را صلی الله علیه و آله

پس فرمود که حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدران خود علیهم السلام فرمود که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام التدبیر قبل العمل

یؤمنک من الندم یعنی تدبیر پیش از عمل ایمن میسازد ترا از پشیمانی گفت پس حفظ کردم از برای او که زیاده فرمود

این سخن را صلی الله علیه و آله پس فرمود که حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدران خود علیهم السلام فرمود که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام

من وثق بالزمان صرع یعنی هر کس اعتماد نماید بر زمان بر زمین افکنده میشود گفت پس حفظ کردم از برای او که زیاده فرمود این سخن را

صلی الله علیه و آله پس فرمود که حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدران خود علیهم السلام فرمود که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام خاطر

بنفسه من استغنی برأیه یعنی هر کس بی نیاز شود برأی خود در خطر انداخت خود را گفت پس حفظ کردم زیاده فرمود این سخن را

صلی الله علیه و آله فرمود که حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدران خود علیهم السلام فرمود که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام قلة العیال

احد الیسارین یعنی کمی عیال یکی از دو مالداری است گفت پس حفظ کردم زیاده فرمود این سخن را صلی الله علیه و آله فرمود

حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدران خود علیهم السلام از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود من دخله العجب هلک یعنی هر کس

داخل شود او را عجب هلاک شده است گفت حفظ کردم که زیاده فرمود این سخن را صلی الله علیه و آله فرمود که حدیث کرد مرا

پدرم از جدم از پدران علیهم السلام فرمود که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام من ایقن بالخلف جاد بالعطیة یعنی هر کس یقین کند

باینکه آنچه میدهد عوض آن بکار او برمیگردد بخشش میکند گفت حفظ کردم از برای او که زیاده فرمود این سخن را صلی الله علیه و آله

پس فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدران خود علیهم السلام فرمود که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام من رضی بالعافیة ممن دونه

رزق السلامة ممن فوقه یعنی هر کس خشنود شود که عافیت رسد از او بزیردستان روزی میشود او را سلامتی از کسی که بالادست او است

گفت پس حفظ کردم که حدیث کرد مرا او بس است مرا از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی گفت سؤال کردم محمد بن علی الرضا علیه السلام از قول خدا

اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی و نمود معنای آن خدای عزوجل بعد الک من خیر الدنیا و بعد الک من خیر الآخرة یعنی دور باد

از برای تو از خیر دنیا و دور باد از برای تو از خیر آخرت ترجمه گوییم که چون این فقرات را معانی مختلفه ممکن است بنظر اقتضای فقرات شد ترجمه آنها

و دیگر آنچه ... حدیث کرد ما را ... رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن خالد

از محمد بن علی کوفی از حسن بن ابی العباس صیرفی از حسین بن خالد صیرفی گفت ... از برای ابوالحسن الرضا علیه السلام ...

... و انگشتر او ... انگشت ... نقش او لا اله الا الله است پس گفت ... ایا ...

... پیغمبر ... علیه السلام که میکرد این کار را و انگشتر او ... نقش

و انگشتر ... بر دست ... میکرد فاتقوا الله وانظروا لانفسکم ... نقش انگشتر ابراهیم

علیه السلام ... سؤال ... انگشتر ... سؤال ... نقش انگشتر آدم

علیه السلام لا اله الا الله محمد رسول الله ... نوح علیه السلام چونکه

سوار شد کشتی ... خدای عزوجل ... نوح ... غرق ... بعد سؤال کرد ... نجات

نجات دهم ترا از غرق و هر کس ... کشتی ... نوح ... در کشتی ... گرد

... نوح علیه السلام از غرق ... پس ... نقش ...

پس گفت ... هللولنا الفا الفا ماریا ماریا ... قرار گرفت ... کشتی ... گفت

که ... نجات داد ما را خدای عزوجل ... از غرق ... نقش انگشتر

لا اله الا الله الف مره یا رب اصلحنی ... ابراهیم علیه السلام چونکه ... منجنیق ...

جبرئیل علیه السلام ... خدای ... جبرئیل ... خلیل ...

... نقش ... خدا ...

... ابراهیم ... ابراهیم ...

... جبرئیل ... ابراهیم علیه السلام ... گفت ...

از برای تو ... ابراهیم ... خدای عزوجل ... انگشتر ... که در او

شش حرف بود لا اله الا الله محمد رسول الله لا حول ولا قوة الا بالله فوضت امری الی الله اسندت ظهری

الا الله حسبی الله ... خدای عزوجل ... انگشتر ... انگشتر ... آتش ... سرد

و سلامت حضرت ... و نقش انگشتر موسی ... حروف اشتقاق کرده ... از تورات اصبر توجر اصدق

تنج ... نقش انگشتر سلیمان سبحان من الجم الجن بکلماته

و نقش انگشتر عیسی ... حروف اشتقاق کرده ... طوبی لعبد ذکر الله من اجله و ویل لعبد نسی الله

من اجله ... خدا ...

... خدا ... نقش انگشتر محمد صلی الله علیه و آله لا اله الا الله

محمد رسول الله و نقش انگشتر امیرالمؤمنین علیه السلام الملک لله و نقش انگشتر حسن علیه السلام العزة لله

و نقش انگشتر حسین علیه السلام ان الله بالغ امره و نقش ... انگشتر ... حسین علیه السلام ...

محمد بن علی ... انگشتر ... نقش انگشتر جعفر بن محمد علیه السلام الله ولیی و عصمتی من خلقه و نقش انگشتر

ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام حسبی الله گفت حسین بن خالد ... ابوالحسن الرضا علیه السلام گفت ... انگشتر

... نقش ... انگشتر ... نقش ... روایت ... حدیث ... انگشتر

علی بن الحسین علیه السلام خزی و شقی قاتل الحسین حدیث کرد ما را احمد بن الحسین ... از علی ... گفت

شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام ... حدیث ... علی علیه السلام ... رسول خدا صلی الله علیه و آله

لم یبق من امثال الانبیاء الا قول الناس اذا لم تستحی فاصنع ما شئت ... امثال انبیا

... مردم ... آنچه بخواهی ... حدیث ... پیغمبران ...

... بخواهی ... آنچه ... حیا ...

... بخواهی ...

... پیغمبر ... حدیث کرد ما را احمد

علی بن ابراهیم بن هاشم ... امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ... رسول خدا صلی الله علیه و آله

خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام از جانب خدای عزوجل ... علی بن ابی طالب علیه السلام حجت ...

... دین ... حرام ... حلال ... امامان ...

خدا برا از بندگان خود و کمتران خود و پادشاهان ما را امیدوارم رحمت خود را. حدیث کرد جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه از محمد بن عبدالله بن جعفر
حمیری از پدر خود از ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت گفت عرض کردم از برای رضا علیه السلام این رسول خدا صلی الله علیه و آله چه معجزه
در قرآن پس فرمود کلام خداست تجاوز نکنید از او و طلب نکنید هدایت را در غیر او که گمراه میشوید حدیث کرد ما را احمد بن
ابراهیم بن اسحق رضی الله عنه از احمد بن محمد همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که فرمود
نحن سادة فی الدنیا و ملوک فی الآخرة یعنی ما ائمه پیشوایان در دنیا و پادشاهان در آخرت کنایه از آنکه هر کس متابعت
ما نمود در دنیا جزای او را میدهیم در آخرت حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و حسین بن
ابراهیم بن ناتانه رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از محمد بن علی تیمی گفت حدیث کرد مرا آقای من علی بن موسی الرضا
علیه السلام از پدران خود از علی علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس خشنود میکند او را که ... بسوی شما قرابت
قرب جوید ... نموده است او را خداوند تعالی بدست خود پس بوده باشد متمسک بولایت ... پیغمبر و آنانکه از اولاد او هستند علیهم السلام
علت آنکه ایشانند خیره خدا و برگزیده خدا و ایشانند که معصومند از گناه و خطا. حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن ناتانه
رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از ریان بن صلت گفت شنیدم ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را که میفرمود
هر کس بگوید در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه استغفر الله واسئله التوبة مینویسد خدا از برای او آزادی از آتش را و آنکه از آتش
بر صراط او را داخل میکند او را بدار القرار. حدیث کرد ما را ابو علی احمد بن ابی جعفر بیهقی بعد از برگشتن من از حج در سال
سیصد و پنجاه و چهار از علی بن جعفر مدنی از علی بن محمد بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان از علی بن موسی الرضا از پدران خود
علیهم السلام از علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر گاه روز قیامت شود والی شوم
حساب شیعیان خود را پس هر کس بوده باشد مظلمه او میان او و میان خدای تعالی حکم میکنیم ما در آن پس اجابت میفرماید ما را و هر
کس بوده باشد مظلمه او میان او و مردم طلب میکنیم که ببخشند مردم آن مظلمه را پس بخشیده میشود بجهت ما و هر کس بوده باشد
مظلمه او میان او و میان ما پس ما سزاوارتر کسی هستیم که عفو نماید و بگذرد. مترجم گوید که مراد از حکم در مظلمه خدا شفاعت است و تعبیر
باین الفاظ بجهت آنست که اظهار فرماید که خداوند متعالی حکم او را در آن روز بدست ما قرار داده است و این حدیث
منافات با قواعد شرعیه ندارد و سبب جرأت معصیت کاران نمیشود بعلت آنکه این احکام شیعیان ایشان است پس باید
او را شیعه بودن ایشان احوال شیعه. حدیث کرد ما را محمد بن عمر بن محمد بن سلم الجعابی از ابو محمد حسن بن عبدالله بن محمد بن عباس رازی

تیمی گفت حدیث کرد مرا آقای من علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از پدران خود از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس بمیرد و نبوده باشد از برای او امامی از اولاد من مرده است بمردن جاهلیت و مؤاخذه میشود بآنچه
عمل نموده است در جاهلیت و اسلام یعنی حالت او مثل حالت جاهلیت است بعد از ظهور اسلام و باین اسناد فرمود که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله مر علی را یعنی علی علیه السلام در روز قیامت همچنین بسته و چسبانیده ام دو انگشت خود را و شیعیان
با ما هستند و هر کس اعانت نماید مظلوم را همچنین است. مترجم گوید که مراد از ضم دو انگشت قرب است چنانچه از خبر دیگر
ظاهر میشود و باین اسناد فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس دوست میدارد که تمسک نماید بعروة الوثقی پس باید
تمسک نماید بمحبت علی و اهل بیت من علیهم السلام و باین اسناد فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ائمه از اولاد حسین علیه السلام
است هر کس اطاعت کند ایشان را پس تحقیق اطاعت خدا نموده است و هر کس معصیت ایشان نماید پس تحقیق معصیت
نموده است خدا را ایشانند عروة الوثقی و ایشانند وسیله بسوی خدای تعالی. مترجم گوید عروة و دسته کوزه است که کوزه را
بآن میتوان نگاهداشت و باین اسناد فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله تو ای علی و اولاد تو بهترین از خلق خدا هستید علیهم السلام
و باین اسناد فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که خلق شده ام من و علی از یک نور و باین اسناد فرمود که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله که هر کس دوست بدارد ما اهل بیت را محشور میکند خدا او را با ما و داخل میکند در روز قیامت و باین اسناد
فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله از برای علی یا علی هر کس دوست بدارد ترا ایشان با پیغمبران در درجه ایشان در روز
قیامت و هر کس بمیرد و او دشمن دارد ترا پس معلوم نیست بمیرد یهودی یا نصرانی و باین اسناد فرمود که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله در قول خدای تعالی وقفوهم انهم مسئولون که ترجمه اش نگاه دارید ایشان را که ایشان
سؤال کرده میشوند فرمود سؤال کرده میشوند از ولایت علی علیه السلام و باین اسناد فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله
از برای علی و فاطمه و حسن و حسین و عباس بن عبد المطلب و عقیل انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم یعنی من جنگم
با هر کس که با شما جنگ دارد و صلحم با هر کس که با شما صلح است گفت بعضی از آنها که عباس و عقیل غریب است در
این حدیث شنیدم این را از محمد بن عمر جعابی در این حدیث و باین اسناد فرمود که فرمود علی علیه السلام که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله
تو از منی و من از تو هستم و باین اسناد فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله یا علی تو و ذریه تو ... در
... مترجم گوید که ... امیر المؤمنین علیه السلام منافات ندارد با بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله افضل از آنحضرت

بعلت آنکه ظاهر حال جایز است بعد از ان بعد از انکار آن بزرگوار چنانچه در حدیث اول ذکر شد جای سؤال باقی نمیماند
اشکال دیگر در مقام است که شک کننده در این کار ذات بچه جهت یکی آنکه افضل مرد آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام
افضل است یا انبیای گذشته غیر اولوالعزم ایشان غیر ابراهیم علیه السلام دوم تسلیم فضیلت امیرمومنان
حال او است از رفع اشکال میشود چون شک در این حکم کفر نیست تحریر شک در فضیلت آنحضرت بر سایر
ناس از حکم کفر میکنند موافق مذهب شیعه پس شیعه و جواب این اشکال را دو وجه ممکن است یکی آنکه کفر
بمعنی ستر بوده باشد یعنی آنکسی پوشیده حق است دوم آنکه شک کننده در چنانکه ذات است در خیر البشر بودن
آن بزرگوار و باین اسناد فرموده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله تزویج نکردم من فاطمه را مگر از جهت آنکه امر فرمود مرا
خدای تعالی آنکه تزویج نمایم او را و باین اسناد فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله هر کس را من باشم مولای او پس علی مولای
او است یا علی تو از من بمنزله ذره منی و تو خلیفه منی بر امت من و باین اسناد فرموده که دعا نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واعن من اعانه وانصر من نصره واخذل من خذله وکن لهم ولولدهم
واخلف فیهم بخیر وبارک لهم فیما اعطیتهم وایدهم بروح القدس واحفظهم حیث توجهوا من الارض
واجعل الامامة فیهم واشکر من اطاعهم واهلک من عصاهم انک قریب مجیب که ترجمه اش این است
خدایا دوست بدار هر کس او را دوست دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن دارد و اعانت فرما هر کس او را اعانت نماید
و نصرت ده هر کس او را نصرت نماید و مخذول کن هر کس او را مخذول نماید و بوده باش از برای او و از برای اولاد او و خلیفه
او باش در اولاد او بخیر و برکت ده که میراث نزد هر جای از زمین که رو آورند و قرار ده امامت را در اولاد ایشان و شکر نما
یعنی جزای نیکو ده هر کس اطاعت نماید ایشان را و هلاک کن هر کس معصیت نماید ایشان را که تحقیق تو نزدیکی و اجابت کننده
و باین اسناد فرموده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه اول کسی است که پروردگار نموده است و او اول کسی است
مصافحه نموده است او را حق و باین اسناد فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله یا علی تو خلیفه منی … و تو خلیفه منی بر امت من
و باین اسناد فرموده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله قائم خلیفه قیامت است آنکه قیام نماید قائم از ما و این زمان امام است
در اذن ده خدای تعالی از برای او پس هر کس تابعت نماید او را نجات یافته است و هر کس تخلف نماید از او هلاک
شده است الله الله عباد الله پس بشتابید بجانب او و هر چند بر روی برف باشد بعلت آنکه او است خلیفه خدا و خلیفه من و باین اسناد

فرموده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که دست علی علیه السلام را گرفته بود هر کس گمان کند که دوست میدارد مرا و دوست
ندارد این را پس بتحقیق دروغ گفته است و باین اسناد فرموده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که گویا مینگرم در روز قیامت بسوی
در حالی که کسی از روی شیعیان من از شیعیان اهل بیت من آنانند که مخلصند در ولایت ما و منتظرند فرمان خدای تعالی را پیش از اینکه بندگان خبر نیکو
نهیب کنم از روی آنکه گرسنه شدی پس بتحقیق ما اذیت کشیده شده ایم در دنیا و باین اسناد علی علیه السلام فرموده که فرمود پیغمبر
صلی الله علیه و آله که خلق شده ام من و تو از درخت و خلق شده اند از آن درخت من اصل آن درخت و تو فرع آن و حسن و حسین
علیهما السلام شاخهای آن درخت و دوستان ما برگهای آن درخت پس هر کس چنگ زند بشاخی از آن درخت داخل میکند خدای
او را بهشت و باین اسناد از حسن بن علی از پدرش علی علیه السلام فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله دشمن نمیدارد ما را
از انصار مگر کسی که بوده باشد اصل او یهودی … از آنکه با ما است بعد از نهان و باین اسناد فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله
حلال نیست از برای احدی که جنب شود در این مسجد مگر من و علی و فاطمه و حسن و حسین و هر کس که بوده باشد از اهل من بعلت آنکه
ایشان از منند ترجمه گوید که مراد از جنب شدن در مسجد بر حسب ظاهر داخل شدن در مسجد است با جنابت و باین اسناد
فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد او را مگر کافر ترجمه گوید که مراد از دوست
داشتن آنحضرت است بغیر از علی علیه السلام مراد مطلع نیست کسی در قدرت اطلاع نیز … مراد و دانا را بعد فوت
آنحضرت است که جایز نبود از برای احدی نظر نمودن بعورت آنحضرت مگر از برای علی علیه السلام و … دیگر نیز داد …
و باین اسناد علی علیه السلام فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله هر که وارد میشود شیعه تو در روز قیامت سیراب … و وارد
دشمن تو تشنه هر چند آب مطلبه پس آب داده نشود و باین اسناد علی علیه السلام فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله دشمن
علی علیه السلام کافر است و دشمن تو باشد نفاق و باین اسناد فرموده که فرمود علی علیه السلام که دعا کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای
من پس گفت اللهم اهد قلبه واشرح صدره وثبت لسانه وقه الحر والبرد که ترجمه اش این است که بار خدایا
هدایت فرما قلب او را و وسعت ده صدر او را و ثابت بدار زبان او را و نگاه دار او را از گرما و سرما ترجمه گوید که پیغمبر اخبار
نموده است بچه نحو انتخاب برگشته … و در صورت افراط … مضطر نیست که حفظ فرمایاد او را از گرما
غضب و حرارت حفظ و از سردی تعلق در غیر مهم و در صورت اول … مراد حرارت فعل معصیت و … کسی است
از … باشد و باین اسناد فرموده که فرمود علی علیه السلام که مأمور شدم بکشتن ناکثین و قاسطین و مارقین و باین اسناد فرموده

ع علیه السلام که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه برده بخدا از حزن یعنی از غلبه حزن و ملال که منجر به شود مراد از حزن اندوهی است

که موجب حزن شود و اگر حزن خوانده شود مراد پس خوانده نهادن است و بعضی حزن خوانده اند و مراد از آن وقت برای

شرح العلام و باسانید از حضرت ع علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ادا میکند از من بکر ع علیه السلام [illegible]

وعده های مرا بکر ع علیه السلام مترجم گوید که این خبر دال است بر آنکه ابوبکر ادا نمود از جانب آنحضرت آن ادا معقول

و معارضی نبود انتخاب است بر نزد آنحضرت و خلیفه آنحضرت و باسانید از حضرت ع علیه السلام که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله

از برای ما باشم هم خانه مستضعفون بعد از من ترا ضعیف خواهند نمود و باسانید ع علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر

صلی الله علیه و آله که بهترین مال زرد و ذخیره ها را صدقه است و باسانید فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله حفظ کردم از برای

از صدقه حق و رفیق پسندیده باشد و باسانید فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که بهترین برادران حمزه ع علیه السلام است و بهترین

عموهای من حمزه است و عباس شیخ من است مترجم گوید که دلالت حدیث بر فضیلت عباس ممنوع است برادر دیگر

پیغمبر صلی الله علیه و آله است چنانچه از بعضی اخبار ظاهر میشود پس مراد برادری پیغمبران گذشته است و باسانید از ع علیه السلام

از پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود حمزه پس بهتر از آن جماعت است و باسانید از ع علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله

که فرمود که بلندترین مردم هستند محبت زنان در روز قیامت و باسانید از ع علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله

که فرمود مؤمن نظر میکند بنور خدا و باسانید از ع علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود صبح زود صدقه به

هر کس صبح صدقه بدهد بر او ... و باسانید فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین بهترین اهل زمین هستند

بعد از من و بعد از پدر ایشان و مادر ایشان افضل زنان اهل زمین است و باسانید از پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود

بهترین زنهائی که سوار میشوند بر شتر زنان قریش اند خوشخو و مشفق تر بر شوهر و باسانید از پیغمبر صلی الله علیه و آله است

که فرمود هر کس پاره شتر او را داده باید که مسرور کند جماعت شتر را نصب کند از ترس او و شتر او شود بدون شورت کشیده

او را لعنت کند که خدا تعالی او را لعنت کرده است و در این فقره مترجم گوید که مراد از تولیت تولیت امری از امور است بدون اذن

امام و باسانید فرمود که نازل شده است «الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة» درباره ع علیه السلام

و باسانید ع علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله در قول خدای تعالی «و تعیها اذن واعیة» فرمود که خواستم از خدا

آنکه قرار دهد این گوش شنونده حفظ کنند را گوش تو ای ع و باسانید فرمود ع علیه السلام که منم همان گوش

که روز شنبه این چه کسی او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و باسانید ع علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله در خبر

در سؤال میشود از آن بنده هر چیز که او را چه چیز است و باسانید فرمود ع علیه السلام فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله بدرستی که گذارندم

در میان شما دو چیز بزرگ را یعنی ثقلین کتاب خدا و عترت خود را که هرگز جدا نمیشوند از یکدیگر تا وارد شوند بر من در حوض و باسانید

ع علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله فتح میشود بعد از فتح سیاه سفید و شیخ دار و باسانید فرمود ع علیه السلام

دعا فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله آنکه نگاه دارد مرا خدای عزوجل از گرما و سرما و باسانید ع علیه السلام فرمود که منم بنده خدا و برادر

رسول خدا صلی الله علیه و آله نگوید این قول را بعد از من مگر کذاب و باسانید فرمود ع علیه السلام فرمود از برای من پیغمبر صلی الله علیه و آله

هیچ کس از من بزرگتر و برتر از موسی علیه السلام و باسانید ع علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای من دو دو نام است

از بهر محبت دوست داشته او را انصار را آنکه کافر شده و دوست داشته او را بیعت آنکه کافر شده و در دشمنی او کنایه از آنکه

ترا بعضی خدا خواهند داشت و بعضی انکار خلافت تو خواهند نمود و باسانید فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله

«ان فاطمة احصنت فرجها» پس حرام فرموده است خدا ذریت او را بر آتش مترجم گوید مصنف در معانی الاخبار

ذکر نموده است که مراد از ذریت اولاد شکم او منحصر است در حسن و حسین و زینب و ام کلثوم شاید تفسیر ذریت در حال

زید بن موسی بن جعفر علیه السلام باید و باسانید ع علیه السلام فرمود که فرمود از برای من پیغمبر صلی الله علیه و آله دوست تو دوست

من است و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و باسانید ع علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله

دوست ندارد ترا مگر مؤمن و دشمن ندارد ترا مگر کافر و باسانید ع علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم

از درختهای پراکنده اند و من و تو از یک درختیم و باسانید ع علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله انگشتر را در دست

راست خود بپوشید و باسانید ع علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله پوشیده شده بر طائفه ای از خیر و باسانید

ع علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله هر کس پدری را بغیر پدر او نسبت دهد پس بر اوست لعنت خدا و ملائکه و مردم

و باسانید ع علیه السلام فرمود که نهی فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله از وطی حامله کنیز تا وضع حمل شود تا آنکه بگذرد او را از حمل

مترجم گوید که در این مسئله خلاف نموده اند بسبب اختلاف اخبار و بعضی حمل بر کراهت نموده اند و در بعضی اخبار نهی از

وطی است پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز و بعضی گفته اند نهی تا زمانی که گذشتن حمل در دو قرن است حامله باشد

آن کنیز از حلال یا شبهه مجهول و اگر از زنا حامله باشد گفته اند نهی تا چهار ماه و ده روز است و بعضی مجهول را ملحق بزنا نموده اند

و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله ائمه از قریش هستند و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که فرمود پیغمبر
صلی الله علیه و آله هر کس بمیرد و باشد آخر کلام او صلوات بر محمد و آل محمد داخل بهشت میشود و این آیه از علی علیه السلام است که فرموده
[illegible] پس [illegible] محمد صلی الله علیه و آله و این آیه در شأن علی علیه السلام
فرموده که [illegible] از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله آنکه [illegible] خدا [illegible]
پیغمبر صلی الله علیه و آله و تحقیق [illegible] هر کس دروغ بندد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که فرمود
پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای [illegible] شیطان [illegible] راه [illegible] و این آیه در شأن علی علیه السلام
فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] حسین [illegible] بهترین است [illegible] از اولاد او هر کس [illegible] حدیث کرد
ما را محمد بن [illegible] از حسین بن [illegible] از پدرش گفت حدیث نمود ما را [illegible] علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از
پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیهم السلام از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله
آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود از برای علی علیه السلام هر کس [illegible] و آن [illegible] هر کس
امام او [illegible] امام اوست و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] در روز جنگ خیبر [illegible]
نگردم تا آنکه فتح نماید خدا بر دست من و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
تا آنکه بگویند لا اله الا الله پس هرگاه گفتند [illegible] پس تحقیق حرام [illegible] خدا [illegible]
و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] سه روز [illegible] و این آیه در شأن علی علیه السلام
فرموده فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که سلمان از اهل بیت است و این آیه در شأن فرموده علی علیه السلام که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله
[illegible] و این آیه در شأن فرموده علی علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس [illegible]
و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] معروف است [illegible] و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که [illegible] پیغمبر
صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که لعن الله الذین یجادلون
فی دینه اولئک ملعونون علی لسان نبیه و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده والسابقون السابقون اولئک المقربون

در باره من نازل شده است و فرمود علی علیه السلام که قول خدای تعالی اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها
خالدون در باره من نازل شده است و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله
[illegible] در خواب [illegible] و این آیه از علی
علیه السلام است [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و این آیه فرموده علی علیه السلام که هر کس [illegible]
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] از اولاد حسین علیه السلام [illegible] و این آیه
از علی علیه السلام است [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و این آیه از علی علیه السلام است
[illegible]
[illegible] و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و این آیه از علی علیه السلام است و فرمود [illegible]
[illegible] نازل شده است قرآن [illegible] و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که فرمود پیغمبر
صلی الله علیه و آله من مدینه علم و علی باب آن مدینه است و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] و این آیه از علی علیه السلام است که قول خدای تعالی وله الجوار المنشئات فی البحر
کالاعلام [illegible] و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و این آیه فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و این آیه در شأن علی علیه السلام فرموده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله هر گاه [illegible]

کینه آن در دلهای شیعیان قومی است که اعانت خواهند بر جور تو و منع خواهند ترا از حق خود و باین اسناد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که گفت علی علیه السلام گفت که مرا است بعض دوست علی در همه امور دوست مرا است و بغض علی بغض مرا است و باین اسناد از حسین بن علی علیهما السلام
از جابر است که گفت نمی‌شناختیم ما منافقین را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر بدشمنی ایشان علی علیه السلام و اولاد او را
علیهم السلام و باین اسناد حسین بن علی علیهما السلام فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای علی شش خصلت است [illegible]
و مسلمانان [illegible] و باین اسناد علی علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که بتحقیق [illegible] که [illegible]
بعد از من و پیروی کنندگان ایشان را بر روی حوض است و باین اسناد فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله هر کس انکار کند [illegible] را پس مرا انکار
نموده است و هر کس انکار نماید مرا پس بتحقیق خدا را انکار نموده است و باین اسناد فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که [illegible]
در بهشت درختی است [illegible] و باین اسناد حسین بن علی علیهما السلام فرمود که خطبه خواند ما را امیر المؤمنین علیه السلام
پس فرمود سؤال کنید ما را از قرآن تا خبر دهم شما را از آیات قرآن که در باره که نازل شده است و کجا نازل شده است
و باین اسناد علی علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که دوست میدارم از برای تو آنچه را که دوست میدارم از برای خود و کراهت
میدارم از برای تو آنچه را که مکروه میدارم از برای خود و باین اسناد از حسین بن علی علیهما السلام فرمود که گفت [illegible] که امر کرد ما را
رسول خدا صلی الله علیه و آله آنکه سلام کنیم بر پدر تو یا امیر المؤمنین و باین اسناد حسین بن علی علیهما السلام فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله
از برای علی علیه السلام بشارت ده شیعیان خود را که بتحقیق من شفیع ایشانم در روز قیامت در وقتی که نفع نکند در آن وقت
جز شفاعت من و باین اسناد علی علیه السلام فرمود که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] از برای من و اهل بیت من است حدیث
کرد ما را احمد بن عمر حافظ بغدادی گفت که حدیث کرد ما را ابو جعفر محمد بن عبد الله بن علی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن
علی بن ابی طالب علیهم السلام گفت حدیث کرد ما را پدرم گفت حدیث کرد ما را علی بن موسی گفت حدیث کرد ما را پدرم موسی
حدیث کرد ما را پدرم اسمعیل از پدر خود از پدران خود از حسین بن علی از پدر خود علی علیهم السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل
علیه السلام از خدای عز و جل فرمود که هر کس دشمنی نماید با دوستان من پس بتحقیق مبارزت نموده است مرا بمحاربه و هر کس
محاربه نماید با اهل بیت پیغمبر من پس بتحقیق حلول میکند بر او عذاب من و هر کس پیروی نماید غیر ایشان را پس بتحقیق حلول
میکند بر او غضب من و هر کس عزیز دارد غیر ایشان را پس بتحقیق مرا اذیت نموده است و هر کس مرا اذیت نماید
پس از برای او است آتش [illegible] که ظاهر آن مراد از اعانت غیر ایشان اعانت مخالفین ایشان باشد حدیث کرد ما را

محمد بن عمر حافظ بغدادی از ابو عبد الله جعفر بن محمد حسنی از عیسی بن مهران از ابو الصلت عبد السلام بن صالح از علی بن موسی الرضا از پدر خود
از پدران خود از علی علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه استطاعت داشته باشی بر آنکه [illegible] پس
باید نماز کنی نشسته و هر گاه استطاعت نداشته باشی بر آنکه نماز کنی نشسته پس باید نماز کنی به پشت خوابیده در حالتی
که پاهای خود را بسمت قبله کرده [illegible] حدیث
کرد ما را ابو بکر محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بن زریق بغدادی از علی بن محمد بن علی [illegible]
[illegible] از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از جد خود محمد بن علی از پدر خود از جد خود
از علی علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که [illegible] اهل او است و [illegible] اهل او است بعلت
آنکه اگر [illegible] اهل او [illegible] اهل او است و اگر [illegible] مراد [illegible]
[illegible] بعلت آنکه [illegible] پس [illegible]
باشد [illegible] آنچه منع شده است از اعانت دشمنان اهل بیت [illegible]
بوجوه چند و باین اسناد فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی که خشنود نماید سلطانی را بچیزی که موجب سخط خدا باشد بیرون رود
از دین خدای عز و جل و باین اسناد علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که شنیدم پدر خود را که حدیث میکرد از پدر خود از جد خود
علیه السلام از جابر بن عبد الله گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله در [illegible] جبرئیل [illegible] که بیرون آمد از نزد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و با او [illegible] آب وضوء رسول خدا صلی الله علیه و آله پس سبقت میگرفتند [illegible] پس هر کس رسید
از آن آب بچیزی مسح میکرد بآن صورت خود را و هر کس نرسید بچیزی از آن آب میگرفت از دست صاحب خود
پس مسح میکرد بآن روی خود را و بتحقیق کرده شد [illegible] وضوء امیر المؤمنین علیه السلام و باین اسناد فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] که شیطان [illegible] پس فتح نکند [illegible] خود [illegible] میکشند
باین جهت [illegible] و باین اسناد فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] بنده از برای خدای عز و جل چهل روز
مگر آنکه جاری شود چشمه‌های حکمت از قلب او بر زبان او و باین اسناد فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیکو نمائید قرآن را
بصداهای خود بعلت آنکه صوت حسن قرآن را زیاده نماید [illegible] حدیث کرد ما را
ابو بکر محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بن زریق بغدادی از علی بن محمد بن علی [illegible] از [illegible] صالح [illegible]

موسی الرضا علیه السلام از پدرش از جدش از محمد بن علی از پدرش از پدران خود علیهم السلام و محمد بن حنفیه از علی بن ابیطالب علیه السلام
آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که از حق سبحانه است آنکه ... [illegible] ... از حرام ... [illegible]
از علی بن محمد بن علی که حدیث کرد ما را دارم بن قبیصه از علی بن موسی از پدرش از جدش جعفر بن محمد از پدرش از جدش علی بن الحسین
از پدرش و محمد بن علی الحنفیه از علی بن ابیطالب علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ... [illegible]
... [illegible] ... از آنجمله حدیث
نمود ما را محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از علی بن محمد بن عنبسه از ... [illegible]
گفت حدیث کرد ما را علی بن موسی الرضا علیه السلام ... [illegible] ... از پدرش از جدش از محمد بن علی
علی بن الحسین از پدرش و محمد بن حنفیه از علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
از ... [illegible] ... از برای خدای تعالی ... [illegible]
شیعیان تو ... [illegible] ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ...
در ... [illegible] ... رسول خدا
صلی الله علیه و آله ... [illegible] ... از خدای تعالی
... [illegible] ... حدیث کرد ما را احمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از علی بن محمد بن علی
... [illegible] ... موسی بن جعفر ... [illegible]
از جعفر بن محمد از پدرش ... [illegible] ... علی بن الحسین ... [illegible] ... علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود ...
... [illegible] ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن حسین بن یوسف بغدادی از علی بن محمد بن عنبسه
از دارم بن قبیصه از علی بن موسی الرضا علیه السلام از موسی بن جعفر از پدران خود از علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود
که رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible] ... ایها الخلق المطیع الدائب السریع المتصرف

فی ملکوت الجبروت بالتقدیر ربی و ربک الله اللهم اهله علینا بالامن و الایمان و السلامة و الاسلام
و الاحسان و کما بلغتنا اوله فبلغنا آخره و اجعله شهرا مبارکا تمحو فیه السیئات و تثبت لنا فیه
الحسنات و ترفع لنا فیه الدرجات یا عظیم البرکات ... [illegible] ... رسول خدا صلی الله علیه و آله
... [illegible] ... ماه شعبان ... [illegible]
رمضان ... [illegible]
ماه شعبان ... [illegible] ... رسول خدا
صلی الله علیه و آله ... [illegible] ... ماه رجب ... [illegible]
... [illegible] ... ماه رمضان ... [illegible]
شب قدر ... [illegible] ... خدای تعالی ... [illegible] ... ماه رمضان ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ... رسول خدا
صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
از علی بن ابیطالب علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... رسول خدا صلی الله علیه و آله

و پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] گفت یا رسول الله دعا کن از برای من مغفرت پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله
خاب سعیک یا شیخ و ضل عملک [illegible] پس چون که پشت نمود آن شیخ فرمود
از برای من یا ابا الحسن آیا شناسی او را [illegible] گفتم نه فرمود [illegible] لعین ابلیس حضرت فرمود پس دویدم [illegible] تا او
رسیدم [illegible] او را بر زمین [illegible] بر سینه او [illegible] دست خود را بر حلق او [illegible] گفت
از برای من [illegible] مرا یا ابا الحسن [illegible] آنکه من از مهلت داده شده ام [illegible] تا روز وقت معلوم [illegible]
ترا دوست میدارم [illegible] و دشمن نمیدارد ترا احدی مگر آنکه شریک شده ام من با پدر او در [illegible] او پس [illegible]
[illegible] حدیث نمود ما را محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از علی بن محمد بن
عنبسه از دارم بن قبیصه نهشلی از علی بن موسی الرضا علیه السلام [illegible] شنیدیم [illegible]
میکرد [illegible] گفت [illegible]
نامیده شده است [illegible] از جهت آنکه [illegible] شده است او و شیعیان او از آتش
شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که [illegible] حدیث نمود ما را محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از علی بن
محمد بن عنبسه از حسین بن سلیمان [illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام و محمد بن قاسم بن عباس بن موسی علوی [illegible]
و دارم بن قبیصه بن نهشل نهشلی از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از جد خود
از پدران از علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله یا علی سوال کردم از پروردگار خود
چیزی [illegible] آنکه سوال کردم از برای تو [illegible] فرمود خدای تعالی که پیغمبری نیست بعد از تو تو خاتم پیغمبران
و علی است خاتم وصیین مترجم گوید که مراد [illegible] حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن حسین بن یوسف
بغدادی از علی بن محمد بن عنبسه از دارم بن قبیصه از علی بن موسی از پدران خود از علی علیه السلام فرمود داخل شدم
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی [illegible] اطعام [illegible]
[illegible]
[illegible]
و باین اسناد از علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله یا علی [illegible]

آب گوشت [illegible] پس [illegible] ایشان گوشت [illegible]
باشان از آب گوشت و باین اسناد از علی علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] خلق [illegible] مردم
[illegible] و حسن و حسین [illegible]
[illegible]
محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از علی بن محمد بن عنبسه از حسن بن سلیمان [illegible] دارم بن قبیصه نهشلی
از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی علیه السلام از جابر بن عبد الله
انصاری گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از علی بن محمد بن عنبسه از نعیم بن صالح طبری از علی بن
موسی الرضا علیه السلام از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد از پدر خود علی از پدر خود حسین از پدر خود علی علیه السلام
فرمود [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] و باین اسناد فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از علی بن محمد بن عنبسه از دارم بن قبیصه از علی بن
موسی الرضا علیه السلام از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر از پدر خود محمد از پدر خود علی از پدر خود حسین از پدر خود علی علیه السلام [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و باین اسناد فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] و باین اسناد فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و باین اسناد فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و باین اسناد فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] و باین اسناد از علی بن
علیه السلام [illegible]

آنقدر میراث میبرد و اکثر مشایخ از … موضوع … تعدد ضعف … میبرد باب … در ذکر آنچه وارد شده است از امام

موسی الرضا علیه السلام از علل که … حدیث کرد مارا محمد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی از احمد بن محمد بن سعید الکوفی از علی بن

حسن بن علی بن فضال از پدرش از ابی الحسن الرضا علیه السلام گفت که عرض کردم از برای او که چرا خلق نموده است خدای عزوجل خلق را

بر انواع پراکنده و خلق ننموده است ایشان را از نوع واحد فرمود از جهت آنکه واقع نشود در وهمها که او عاجز است پس واقع

نشود صورتی در وهم ملحدی مگر آنکه بتحقیق خلق فرموده است خدای عزوجل بر آن صورت خلقی را و نگوید گوینده که آیا قدرت دارد خدای عزوجل

بر آنکه خلق نماید بر چنین و چنین مگر آنکه یافت میشود آن در خلق خدای تبارک و تعالی پس میداند بنظر نمودن بسوی انواع خلق خدا آنکه خدا بر همه

چیز قادر است مترجم گوید که مراد ظاهرا آنست که هر صورتی که ممکن است خدا آن را خلق فرموده است … و الله

اعلم … است که صورت ملحد بصورت … آن صورت خلق شده است یا خلق شده است و او … و ممکن است … مراد

خلق صورت ذهنی باشد نه صورت خارجی و … است که خداوند آن صورت را خلق نموده باشد در ذهن کسی دیگر …

و این معنی بلندی است مگر آنکه از لفظ دور است حدیث کرد مارا احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن

هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی از حضرت رضا علیه السلام گفت عرض کردم از برای او از برای … اطفال …

به چه جهت غرق فرمود خدای تعالی همه دنیا را در زمان نوح علیه السلام و در میان ایشان اطفال بود و در ایشان کسانی بوده

که گناه نکرده بودند پس فرمود علیه السلام که نبود در میان ایشان اطفال بجهت آنکه خدای تعالی عقیم گردانیده بود پشتهای قوم نوح و رحمهای

زنهای ایشان را چهل سال پس منقطع شد نسل ایشان پس غرق شدند و طفلی نبود در میان ایشان و نبوده است خدای تعالی که

هلاک نماید بعذاب خود کسی را که گناهی از برای او نباشد و اما باقی قوم پس غرق شدند از جهت تکذیب نمودن ایشان مر پیغمبر

خدای تعالی نوح علیه السلام را و سایر ایشان غرق شدند بسبب رضای ایشان به تکذیب آنها که تکذیب نموده بودند و هر کس

غایب باشد از امری پس راضی باشد به آن امر مثل کسی است که شاهد آن امر بوده باشد و بجا آورده باشد آن امر را حدیث

کرد مارا پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی وشاء از حضرت رضا علیه السلام گفت شنیدم

آنحضرت را که میفرمود که فرمود پدرم که فرمود ابو عبد الله علیه السلام بتحقیق خدای عزوجل فرمود که ای نوح بتحقیق پسر تو نیست از اهل تو

و نفی فرمود او را از نوح بجهت اینکه بود که او مخالف نوح بود و قرار داد هر کس را که متابعت نوح نماید از اهل نوح حسن بن علی وشاء

گفت که آنحضرت سؤال فرمود مرا که چگونه قرائت میکنند این آیه را در باره پسر نوح پس عرض کردم که قرائت میکنند

آیه را

آیه را در هر دو وجه انه عمل غیر صالح و انه عمل غیر صالح پس فرمود دروغ گفته‌اند او پسر نوح بود ولیکن خدای عزوجل

نفی فرموده است او را از جهت آنکه مخالف بوده او را در دین خود حدیث کرد مارا احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه

از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن الرضا علیه السلام گفت شنیدم از پدرش

حدیث میکرد از پدرش علیه السلام آنکه … گرفت خدای عزوجل ابراهیم را خلیل بجهت آنکه

رد نکرد احدی را و سؤال نکرد احدی را غیر از خدا حدیث کرد مارا مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی رضی الله عنه از جعفر بن

محمد بن مسعود از پدرش از احمد بن عبد الله علوی از علی بن محمد علوی عمری از اسمعیل بن همام گفت که فرمود رضا علیه السلام

در قول خدای عزوجل قالوا ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل فاسرها یوسف فی نفسه و لم یبدها لهم

فرمود که بود از برای اسحق پیغمبر علیه السلام کمربندی که میراث میبرده اند او را پیغمبران بزرگ و آن کمربند در نزد عمه یوسف بود

و یوسف در نزد او بود و بسیار دوست میداشت یوسف را پس فرستاد پدر او بسوی عمه او که بفرست یوسف را

نزد من و برمیگردانم او را بسوی تو پس فرستاد که امشب بگذار او را در نزد من که بوی او را استشمام کنم و او را بعد میفرستم او را

بسوی تو فردا فرمود که پس چونکه صبح نمود گرفت آن کمربند را پس بست او را در کمر یوسف در زیر جامه او

و فرستاد او را بسوی پدرش پس چونکه یوسف بیرون رفت از نزد او عمه او آمد و طلب کمربند نموده

پس یافت او را در کمر یوسف و در آن زمان هر گاه میدزدید کسی چیزی … آنکه دزدی کرده بود … چیزی که از او دزدیده

بودند … در نزد او مترجم گوید … در حدیث دیگر … صغیر … یوسف …

مال پیغمبران و آنکه یعقوب گفتی … یوسف … تا …

… حدیث کرد مارا مظفر بن جعفر بن مظفر علوی رضی الله عنه از جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از عبد الله بن محمد بن

خالد از حسن بن علی وشاء گفت که شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام که میفرمود … در بنی اسرائیل که هر گاه

میدزدید کسی چیزی را … میگرفت … بسبب … و یوسف علیه السلام در نزد عمه خود بود و او صغیر بود و او را

دوست میداشت و از برای اسحق علیه السلام کمربندی بود که پوشانیده بود او را به یعقوب و او در نزد دختر اسحق بود

و همشیره یعقوب و عمه یوسف بود پس یعقوب مطالبه یوسف نموده خواست که بگیرد او را از عمه او و … بجهت

معلوم شد عمه یوسف و گفت به یعقوب بگذار یوسف را تا آنکه بفرستم او را از نزد تو بعد فرستاد یوسف را

نزد او و گرفت آن گرهبند را و بست در کمر او در زیر جامهای او پس چونکه آمد یوسف نزد پدر خود حاضر آمده
و گفت که گرهبند دزدیده شده است پس تفتیش او نمود و پس یافت او را در کمر یوسف از این جهت گفتند
برادران یوسف در وقتی که گذاشته شد صاع در ظرف برادر او ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل یعنی اگر
دزدیده است برادر صاع را پس تحقیق دزدیده بود برادر او پیش از این پس گفت برای ایشان یوسف چه جزای
جزای کسی که یافت شود صاع در رحل او گفتند خود او جزای اوست چنانچه این طریقه در میان ایشان جاری بود
پس ابتدا نمود یوسف به ظرفهای ایشان پیش از ظرف برادر خود بعد بیرون آورد صاع را از ظرف برادر خود و از این جهت
گفتند برادران یوسف ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل و مقصود آنها گرهبند بود پس پنهان داشت
این حکایت را یوسف در نفس خود و اظهار ننمود برای برادران خود حدیث نمود ما را عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری
عطار رضی الله عنه از علی بن محمد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان نیشابوری از ابراهیم بن محمد همدانی گفت که گفتم از برای
ابی الحسن الرضا علیه السلام به چه جهت غرق نمود خدای تعالی فرعون را و حال آنکه تحقیق ایمان آورد به کتاب و اقرار
نمود به یگانگی او فرمود از جهت آنکه ایمان آورد در نزد دیدن عذاب و ایمان در نزد دیدن عذاب مقبول نیست
و این حکم خدای تعالی است در سلف و خلف فرموده خدای عزوجل فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده
وکفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا و فرموده است خدای عزوجل یوم یاتی
بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا و همچنین
فرعون چونکه غرق شد گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین
پس گفته شد از برای او آلآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین فالیوم ننجیک ببدنک لتکون
لمن خلفک آیه و تحقیق بود فرعون از سر تا قدم او در آهن که پوشیده بود او را پس چونکه غرق شد
انداخت او را خدای تعالی بر زمین بلندی تا بوده باشد علامتی از برای آنهائی که بعد از او بودند تا ببینند او را
با سنگینی او با آهن بر زمین بلندی و حال آنکه چیز سنگین باید فرو رود در آب و بر بلندی قرار نگیرد پس بود این امر
علامتی و از جهت دیگر غرق کرد خدای عزوجل فرعون را و آن این بود که استغاثه به موسی کرد وقتی که غرق شد و استغاثه
نکرد به خدای تعالی پس وحی نمود خدای عزوجل به موسی که ای موسی فریاد فرعون نرسیدی به علت آنکه خلق نکرده

او را و اگر استغاثه میکرد به من هر آینه فریاد او میرسیدم حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن عبدالوهاب قرشی از منصور بن
عبدالله اصفهانی صوفی از علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان فراء گفت که شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام
میفرمود از پدر خود موسی بن جعفر بن محمد علیهم السلام در قول خدای عزوجل فتبسم ضاحکا من قولها فرمود چونکه
گفت مورچه که ای مورچگان داخل شوید در مسکنهای خود که نرم نکند شما را سلیمان و لشکرهای او برداشت باد صدای آن مورچه را
به سلیمان علیه السلام و در وقتی که میگذشت سلیمان در میان هوا و باد او را حمل میکرد پس ایستاد و گفت مورچه را از من بیاورید
پس چونکه آوردند او را فرمود سلیمان ای مورچه آیا نمیدانی که من پیغمبر خدایم و من ظلم نمیکنم احدی را مورچه گفت بلی پیغمبر خدایم
همچنین است سلیمان گفت پس چرا ترسانیدی مورچگان را از ظلم من و گفتی یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم مورچه
گفت ترسیدم اینکه نظر نمایند به سوی زینت تو پس مفتون شوند به زینت تو پس دور شوند از ذکر خدا مورچه گفت
آیا تو بزرگتری یا پدر تو داود سلیمان گفت بلکه پدر من داود گفت مورچه پس چرا زیادی شده است در حروف اسم تو
حرفی بر حروف اسم پدر تو داود سلیمان گفت نمیدانم مورچه گفت به علت آنکه پدر تو داود داوی جرحه بود
یعنی مداوا نمود جراحت خود را به دوستی پس نامیده شد داود و تو یا سلیمان ارجو ان تلحق بابیک یعنی امید دارم
اینکه ملحق شوی به پدر خود بعد گفت مورچه که آیا میدانی که چرا مسخر شده از برای تو باد از میان جمیع مملکت سلیمان
گفت نمیدانم مورچه گفت قصد فرموده است خدای عزوجل بر این کار اینکه اگر مسخر شده از برای تو جمیع مملکت
همچنانکه مسخر شده از برای تو باد هر آینه بود زوال آنها از دست تو مثل زوال این باد پس تبسم فرمود از این وقت
سلیمان از قول آن مورچه حدیث کرد ما را ابی رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از یعقوب بن یزید از علی بن احمد بن اشیم
از سلیمان جعفری از ابی الحسن الرضا علیه السلام که فرمود آیا میدانی که چرا نامیده شد اسماعیل صادق الوعد گفت نمیدانم
نمیدانم فرمود وعده کرده بود مردی را پس نشست به سبب آن یک سال انتظار میکشید او را حدیث کرد ما را ابو العباس
محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود گفت
که گفتم از برای ابی الحسن الرضا علیه السلام که چرا نامیده شده حواریون حواریین فرمود اما در نزد مردم پس ایشان
نامیده شده حواریین از جهت آنکه ایشان بودند قصارین که پاک میکردند جامها را
از چرک به شستن یعنی القصر جامه خود که شستند که سفید شده و آن اسمی است که مشتق است از حوار یعنی

از آزار مردم سعید بوده باشد و اما در نزد ما پس حواریین نامیده شده‌اند حواریون از جهت آنکه بودند ایشان خالص
کرده شده و خالص کننده غیر خود را از چرکهای گناهان بسبب موعظه و تذکر دادن مردم گفت پس چرا نصاری نامیده شدند
از برای او بچه جهت نصاری نصاری نامیده شدند فرمود بجهت آنکه بودند ایشان از قریه که اسم او ناصره بود
از بلاد شام در آنجا نازل شده بودند مریم و عیسی علیه السلام بعد از برگشتن ایشان از مصر حدیث کرد ما را
پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله از عمرو احدی از ابی طاهر بن ابی حمزه از ابی الحسن الرضا
علیه السلام که فرمود طبایع چهار است از ایشان است بلغم و او دشمنی است که جدل میکند و از ایشان است خون
و او بنده است و بسیار است که میکشد آقای خود را و از ایشان است باد و او پادشاهی است که مدارا میکند و از ایشان
است صفرا و هیهات هیهات آن زمین است که هرگاه حرکت نماید بجنبانی آید آنچه بر روی اوست حدیث
کرد ما را جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه از حسین بن محمد بن عامر از ابی عبدالله سیاری از ابی یعقوب بغدادی که گفت
که گفت ابن السکیت از برای ابی الحسن الرضا علیه السلام بچه سبب مبعوث فرمود خدای عز و جل موسی بن عمران را
بید بیضا و عصا و آلت سحر و فرستاد عیسی را با طب و مبعوث فرمود محمد صلی الله علیه و آله را بکلام و خطبها پس فرمود
ابوالحسن علیه السلام از برای او که خدای تبارک و تعالی چونکه فرستاد موسی را بود غالب اهل عصرش سحر پس آورد
ایشان را موسی از نزد خدای عز و جل چیزی که نبود در وسع ایشان مثل او و بحقیقت باطل نمود باو سحر ایشان را و ثابت
فرمود حجت را بر ایشان و فرستاد عیسی را خدای تبارک و تعالی در وقتی که ظاهر شده بود در آن وقت ناخوشیها و زمن
و محتاج بودند مردم بسوی طب پس آورد عیسی ایشان را از جانب خدای عز و جل آنچه نبود در نزد ایشان مثل او
و آنچه زنده کرد از برای ایشان مرده‌ها را و خلاص گردانید کور و پیس را باذن خدای تعالی و ثابت فرمود باین سبب
حجت را بر ایشان و بتحقیق مبعوث فرمود خدای تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را در وقتی که بود غالب بر اهل
عصر او خطبه‌ها و کلام و گمان میکنم که فرمود و شعر پس آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را از کتاب خدای عز و جل
و مواعظ خدا و احکام خدا آنچه را که باطل نمود باو قول ایشان را و ثابت نمود حجت باو حجت را بر ایشان پس گفت
ابن السکیت بالله امروز ندیده‌ام مثل تو احدی را پس چه چیز است حجت بر خلق امروز پس فرمود عقل میشناسد باو
راستگوی بر خدا را پس تصدیق مینماید او را و دروغگوی بر خدا را پس تکذیب مینماید او را پس گفت ابن السکیت این است

و الجواب حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی الله عنه از احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن
علی بن فضال از پدرش از ابی الحسن الرضا علیه السلام فرمود که نامیده شده‌اند اولوالعزم اولوالعزم بجهت آنکه
ایشان بودند صاحب عزائم و شرایع و این است که هر پیغمبری که بود بعد از نوح علیه السلام بود بر شریعت و منهاج او
و تابع کتاب او تا زمان ابراهیم خلیل و هر پیغمبری که بود در ایام ابراهیم و بعد از او بود بر شریعت
ابراهیم و منهاج او و تابع کتاب او تا زمان موسی علیه السلام و هر پیغمبری که بود در زمان موسی و بعد از موسی بود
بر شریعت موسی و منهاج او و تابع کتاب او تا ایام عیسی علیه السلام و هر پیغمبری که بود در ایام عیسی و بعد از عیسی بود
بر منهاج عیسی علیه السلام و شریعت او و تابع کتاب او تا زمان پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله پس این پنج پیغمبر اولوالعزم
هستند و ایشانند افضل پیغمبران و رسولان علیهم السلام و شریعت محمد صلی الله علیه و آله نسخ نمیشود تا روز قیامت
و نیست پیغمبری بعد از او تا روز قیامت پس هر کس دعوای نبوت نماید بعد از او یا بیاورد بعد از قرآن کتابی پس
خون او مباح است از برای هر کس که بشنود این را از او حدیث نمود ما را مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی رضی الله عنه
از جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش از ابی النضر محمد بن مسعود عیاشی از علی بن حسن بن علی بن فضال از محمد بن ولید از عباس بن هلال
از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر از پدرش محمد از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین
از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که پنج چیز است که وانگذارم آنها را
تا وقت مردن خوردن بر روی زمین را با بندگان و سوار شدن الاغ را با پالان و دوشیدن بز را بدست خود
و پوشیدن پشم را و سلام کردن بر صبیان را تا بوده باشد سنت و طریقه بعد از من پس هر کس که رو گرداند از طریقه من
و هر کس که خواسته باشد طریقه مرا از او باید که اقتدا نماید بخدا و تا زنده است ترک این طریقه ننماید حدیث کرد ما را
محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی الله عنه از احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش
از ابی الحسن الرضا علیه السلام گفت سؤال کردم آنحضرت را از امیرالمؤمنین علیه السلام که چگونه میل نمودند مردم
از امیرالمؤمنین علیه السلام بسوی غیر او و حال آنکه بتحقیق میدانستند فضل آنحضرت را و سابقه او را و مکان او را از
رسول خدا صلی الله علیه و آله پس فرمود که این است و جز این نیست که میل کردند مردم از آنحضرت بسوی غیر او
با آنکه میدانستند فضل او را بعلت آنکه کشته بود پدرهای ایشان و جدهای ایشان و برادران ایشان را

و عموهای ایشان و خالوهای ایشان را و خویشان ایشان را که دشمن خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند بسیار را
و کینه آنحضرت از این جهت در قلبهای ایشان جا گرفته بود پس نخواستند اینکه او والی امر ایشان شود در قلبهای ایشان
بر غیر آنحضرت مثل این بعلت اینکه نبود از برای غیر آنحضرت در جهاد بین یدی رسول خدا صلی الله علیه و آله
مثل آنچه بود از برای آنحضرت پس از این جهت عدول کردند از آنحضرت و میل کردند بغیر او حدیث کرد ما را
محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از ابا سعید حسن بن علی عدوی از هیثم بن عبد الله رمانی گفت سؤال کردم
علی بن موسی الرضا علیه السلام را پس عرض کردم ای پسر رسول خدا خبر ده مرا از علی بن ابیطالب علیه السلام که چرا جهاد نکرد با دشمنان خود
بیست و پنج سال بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد جهاد نمود در ایام ولایت خود پس فرمود بعلت اینکه اقتدا نمود بآنحضرت
برسول خدا صلی الله علیه و آله در ترک نمودن آنجناب جهاد مشرکین را در مکه بعد از نبوت سیزده سال و در مدینه نوزده ماه و این
از جهت کمی اعوان آنجناب بود بر ایشان همچنین علی علیه السلام ترک نمود مجاهده با اعدای خود را از جهت کمی اعوان بر ایشان
پس چنانکه باطل نشد نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله با ترک نمودن آنجناب جهاد را سیزده سال و نوزده ماه پس همچنین باطل نشد
امامت علی علیه السلام با ترک نمودن جهاد بیست و پنج سال بعلت اینکه علت مانعه از برای هر دو جناب یک چیز بود
حدیث کرد ما را علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش از جدش احمد بن ابی عبد الله برقی از محمد بن حسن از محمد بن
ابی یعقوب بلخی گفت سؤال کردم ابا الحسن الرضا علیه السلام را پس عرض کردم از برای او بچه جهت گردید امامت در اولاد حسین
نه در اولاد حسن علیه السلام پس فرمود بعلت اینکه خدای عز و جل قرار داد امامت را در اولاد حسین علیه السلام و قرار نداد آن را
در اولاد حسن و خدا سؤال کرده نمیشود از آنچه میکند حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی از داود
از ابراهیم بن عبد الحمید از ابا الحسن الرضا علیه السلام گفت که داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر عایشه و دید که گذاشته بود
قمقمه را عایشه در آفتاب پس فرمود ای حمیرا این چه چیز است عرض کرد میخواهم بشویم سر خود را و جسد خود را فرمود دیگر مکن این کار را
بعلت اینکه این کار موجب پیسی میشود گفت مصنف این کتاب که ابو الحسن در این حدیث مقصود رضا علیه السلام نیست بلکه مقصود موسی
بعلت اینکه ابراهیم بن عبد الحمید ملاقات کرده بود حضرت ابا ابراهیم را و از راویان اوست حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن
ادریس رضی الله عنه از پدرش از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن فضال گفت سؤال کردم ابا الحسن الرضا علیه السلام از قومی که
بوده باشند در سفر پس بمیرد از ایشان میتی و با ایشان نبوده جنب و با ایشان نبوده آب مگر بقدر کفایت یکی از ایشان

کدام یک از این دو مقدم باشند فرمود غسل میکند جنب و واگذاشته میشود میت بعلت اینکه این فریضه است و آن سنت
حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی از حسن بن نضر گفت که گفتم
از برای رضا علیه السلام که چه چیز است علت اینکه پنج تکبیر است بر میت فرمود که روایت کرده اند [illegible] شده است
اینکه پنج تکبیر از پنج نماز است پس فرمود این ظاهر حدیث است و اما در وجه دیگر پس اینست که خدای عز و جل واجب گردانید
بر بندگان پنج فریضه نماز و زکوة و روزه و حج و ولایت پس قرار داده است از برای میت از هر فریضه یک تکبیر
پس هر کس قبول ولایت نموده است تکبیر میگوید پنج تکبیر و هر کس قبول ننموده است ولایت را تکبیر میگوید چهار تکبیر
پس از این جهت شما تکبیر میگوئید پنج تکبیر و مخالفین شما تکبیر میگویند چهار تکبیر و حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق
رضی الله عنه از ابا الحسین محمد بن جعفر اسدی از سهل بن زیاد آدمی از جعفر بن عثمان دارمی از سلیمان بن جعفر گفت سؤال کردم ابا الحسن
الرضا علیه السلام را از تلبیه و علت آن پس فرمود که مردم هرگاه احرام می بندند ندا میکند ایشان را خدای تبارک و تعالی
ای بندگان من و کنیزان من هر آینه حرام گردانیدم شما را بر آتش همچنانکه احرام بستید از برای من پس میگویند لبیک
اللهم لبیک در مقام جواب دادن خدای عز و جل را که ندا فرمود ایشان را حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از علی بن
ابراهیم بن هاشم از پدرش از [illegible] از سعد از حسین بن خالد از ابا الحسن الرضا علیه السلام گفت عرض کردم از برای آنحضرت
که کفاره داده میشود [illegible] عرض کردم که او چگونه است فرمود [illegible] از پنج نفر هرگاه
بوده باشند که [illegible] بر یک سفره [illegible] چگونه شده است که شتر [illegible] از یک نفر و گاو [illegible]
از پنج نفر بعلت اینکه نبوده است در شتر آنچه بوده است در گاو بعلت اینکه آن کسانی که امر کردند قوم موسی را بعبادت گوساله
پنج نفر بودند و بودند اهل بیتی که غذا میخوردند بر یک سفره و ایشان بودند [illegible] و برادر او [illegible] و پسر برادر او و دختر او و زن او
ایشان بودند که امر کردند بعبادت گوساله و ایشان بودند که ذبح کردند گاو را که خدای تبارک و تعالی امر نموده بود بذبح آن
حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از پدرش از حسین بن خالد
گفت که عرض کردم بابا الحسن الرضا علیه السلام که بچه جهت نوشته میشود [illegible] چهار ماه فرمود از جهت اینکه خدای تبارک و تعالی
اباحه فرمود از برای مشرکین حرم را چهار ماه مکانی که میفرماید فسیحوا فی الارض اربعة اشهر پس از این جهت بخشیده است
از برای هر کسی که حج بیت کند از مومنین گناهان را چهار ماه حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن

محمد بن عمران اشعری از محمد بن معروف از برادر خود عمر از جعفر بن یحیی از ابی الحسن علیه السلام فرمود که علی علیه السلام متوجه نمود
یعنی سکنی در بادیه ورزد در مکه بعد از آنکه هجرت نموده بود از مکه تا آنکه قبض فرمود او را خدای عز و جل بسوی خود یعنی از دنیا
رحلت فرمود راوی گفت من عرض کردم بچه جهت چنین فرمود گفت کراهت داشت آنکه متوجه نماید در زمینی که هجرت
نموده بود از آن و بکه نماز عصر را گاهی ادا نمود و بیرون میرفت از مکه و متوجه میشد بغیر مکه حدیث کرد ما را
محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از علی بن سعد از حسین بن خالد گفت سؤال کردم
ابا الحسن علیه السلام را از مهر سنت که چگونه سنت شد که مهر سنت پانصد درهم باشد پس فرمود بتحقیق خدای عز و جل
نذر نموده است بر خود آنکه نبوده باشد مؤمنی که تکبیر گوید او را صد تکبیر و تحمید نماید او را صد تحمید و تسبیح نماید او را صد تسبیح
و تهلیل نماید او را صد تهلیل و صلوات فرستد بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله صد مرتبه بعد بگوید اللهم زوجنی من
الحور العین مگر آنکه تزویج نماید او را خدا حوریه از بهشت و قرار داد مهر آن پس از این جهت وحی فرمود خدای عز و جل
بسوی پیغمبر خود صلی الله علیه و آله آنکه سنت قرار ده مهرهای مؤمنان را پانصد درهم پس همچنین فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رضی الله عنه از پدر خود از احمد بن محمد بن عیسی از ابن ابی نصر از حسین بن خالد
گفت که گفتم از برای ابی الحسن علیه السلام فدایت شوم چگونه گردید مهر زنها پانصد درهم دوازده وقیه و نصف فرمود بتحقیق
خدای عز و جل واجب فرموده است بر خود آنکه نبوده باشد مؤمنی که تکبیر گوید او را صد تکبیر و تسبیح گوید او را صد تسبیح و تحمید نماید
او را صد تحمید و تهلیل گوید صد تهلیل و صلوات فرستد بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله صد مرتبه بعد بگوید اللهم زوجنی
من الحور العین مگر آنکه تزویج کند خدای تعالی او را پس از این جهت قرار داد مهر زنها را پانصد درهم و هر مؤمنی که خطبه نماید
بسوی برادر خود حرمت او را یعنی از برادر مؤمن خود دختر یا خواهر او را پس بگوید که حاجت او درست است و ذلیل نماید از برای او
پانصد درهم پس تزویج ننماید او را پس بتحقیق عاق نموده است او را و مستحق است از جانب خدای تعالی آنکه تزویج
ننماید او را حوریه حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی از احمد بن محمد بن سعید همدانی از علی بن حسین بن
علی بن فضال از پدر خود گفت سؤال کردم ابا الحسن الرضا علیه السلام را از علت آنکه زن از جهت آن حلال نمیشود
مطلقه بطلاق عده از برای شوهر خود تا آنکه نکاح نماید شوهری غیر از شوهر خود پس فرمود که خدای تبارک و تعالی اذن داده است
در طلاق دو مرتبه پس فرموده است عز و جل الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان ترجمه

ظاهرش این است که طلاق دو مرتبه است بعد نگاه داشتن است بمعروف یعنی بر وفا نمودن است یا جدا کردن یعنی در طلاق سیم
و از جهت آنکه شخص در چیزی که مکروه داشته است خدای تعالی از طلاق سیم حرام نموده است او را بر آن شخص پس حلال نمیکند
از برای او حتی تنکح زوجا غیره از جهت آنکه واقع نشوند در استخفاف بطلاق و ضرر نرسانند زنها را حدیث
کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن عیسی از جعفر بن محمد اشعری از پدر خود گفت که سؤال کردم
ابا الحسن الرضا علیه السلام را از تزویج زنها که سه طلاق داده شوند یعنی آنها را در یک مجلس سه طلاق میگویند پس فرمود از برای چه
طلاق سه طلاق حلال نیست از برای غیر شما و طلاق ایشان یعنی اهل سنت حلال است از برای شما بعلت آنکه شما
طلاق را نمیدانید ایشان لازم میدانند و از اینجا معلوم میشود که حدیث شریف دلالت میکند بر صحت طلاق در غیر
در نزد خود آن قوم صحیح باشد حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از احمد بن محمد بن سعید کوفی از علی بن حسن بن
علی بن فضال از پدر خود گفت سؤال کردم ابا الحسن الرضا علیه السلام را پس عرض کردم یابن رسول الله چرا کنیه گذاشته شد پیغمبر
صلی الله علیه و آله بابا القاسم فرمود بعلت آنکه بود از برای او پسری که گفته میشد از برای او قاسم پس کنیت داده شد بابا القاسم
پس عرض کردم یابن رسول الله پس آیا می‌بینی مرا اهل زیاده پس فرمود بلی آیا نمیدانی آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من و علی
دو پدر این امت هستیم گفتم چرا فرمود آیا نمیدانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر جمیع امت است و علی علیه السلام از ایشان
گفتم چرا فرمود آیا نمیدانی که علی علیه السلام قسمت کننده بهشت و آتش است گفتم چرا فرمود پس گفته شد از برای او ابو القاسم
بعلت آنکه او پدر قسمت کننده بهشت و آتش است عرض کردم از برای او که چه چیز است معنی این یعنی انا و علی ابوا
هذه الامه پس فرمود شفقت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر امت خود شفقت پدران است بر اولاد و افضل امت او علی
علیه السلام بود و از بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله شفقت علی علیه السلام مثل شفقت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود بعلت آنکه او بود
وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلیفه او و امام بعد از او پس از این جهت فرمود انا و علی ابوا هذه الامه و بالای منبر رفت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر منبر بعد فرمود که هر کس وصیت یا عیال را بگذارد پس بر من است و بسوی من است و هر کس بگذارد مالی را پس از برای وارث
اوست پس گردید این سبب اولی با ایشان از پدرهای ایشان و مادرهای ایشان و اولی است بایشان از خود ایشان
و کذلک امیر المؤمنین علیه السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله جاری است از برای او آنچه جاری است از برای رسول
خدا صلی الله علیه و آله حدیث کرد ما را تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی رضی الله عنه از پدر خود از احمد بن علی انصاری از ابی الصلت هروی

گفت که عرض کرد مامون روزی بحضرت رضا علیه السلام که ای ابا الحسن علیه السلام خبر ده مرا از جد خود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام بچه جهت او قسمت کننده بهشت و آتش است و این چه معنی دارد پس تحقیق بسیار شده است فکر من
در این مطلب پس فرمود از برای او حضرت رضا علیه السلام که ای امیر المؤمنین آیا روایت نرسیده است ترا از پدران تو
از عبد الله بن عباس اینکه او گفت که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میفرمود حب علی ایمان است و بغض او کفر است
مامون گفت چرا پس فرمود حضرت رضا علیه السلام پس قسمت بهشت و آتش هرگاه بوده باشد بر حب علی و بغض علی پس او
قسمت کننده بهشت و آتش است پس مامون عرض کرد باقی نگذارد خدا مرا بعد از تو یا ابا الحسن شهادت میدهم اینکه تو وارث
علم رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ابو الصلت هروی پس چون برگشت آنحضرت علیه السلام بسوی منزل خود خدمت او رسیدم
پس عرض کردم از برای او یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله چه نیکو جوابی بود که فرمودی امیر المؤمنین را پس فرمود حضرت رضا علیه السلام
ای ابا الصلت هر آینه من تکلم کردم او را بمقدار او و بتحقیق شنیدم هر آینه پدرم که حدیث میفرمود از پدران خود از علی علیه السلام
فرمود که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله یا علی تو قسمت کننده بهشت و آتش در روز قیامت میگوئی از برای آتش هذا
لی و هذا لک یعنی این شخص مال من است و این دیگری مال تو است حدیث کرد احمد بن قطان از احمد بن محمد بن سعید همدانی
از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود از ابی الحسن الرضا علیه السلام گفت سؤال کردم او را از امیر المؤمنین علیه السلام
که چرا برنگردانید فدک را چونکه والی شد بر مردم پس فرمود بعلت اینکه ما اهل بیتی هستیم که ولی ما خدا است غیر خدا
نگیرد حقهای ما را از کسی که ظلم کننده است بر ما و ما اولیای مؤمنینیم هر آینه حکم میکنیم از برای ایشان پس میگیریم
حقوق ایشان را از ظالمین ایشان و نمیگیریم از برای خودمان و بتحقیق بیرون آوردم از برای این علتی چند در کتاب
علل الشرایع و الاحکام و الاسباب و اختصار کردم در این کتاب بر آنچه روایت شده بود از حضرت رضا علیه السلام
حدیث کرد ما را الحاکم ابو علی الحسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از قاسم بن اسماعیل ابو ذکوان از ابراهیم بن عباس
از رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام اینکه مردی سؤال کرد از ابا عبد الله علیه السلام که چه چیز است قرآن
هرگاه منتشر شود و درس کرده شود نمی افزاید مگر تازگی را در هر زمان تازه یعنی کهنه نمیشود و همیشه تازه است پس فرمود بعلت اینکه
خدای تبارک و تعالی قرار نداده است او را از برای زمانی غیر زمانی و از برای مردمی غیر مردمی پس او در هر زمانی تازه است
و در نزد هر قومی با طراوت است تا روز قیامت حدیث کرد ما را الحاکم ابو علی الحسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از محمد بن

موسی بن نصر رازی از پدر خود گفت که سؤال شد رضا علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحابی کالنجوم بایهم
اقتدیتم اهتدیتم ترجمه او اینست که اصحاب من مثل ستاره گانند بهر یک اقتدا نمائید هدایت یافته اید
و از قول او دعوا لی اصحابی ترجمه‌اش اینست که بگذارید بسوی من اصحاب مرا پس فرمود که این صحیح است
اما مراد او کسی است که تغییر نداده باشد بعد از او و تبدیل ننموده باشد یعنی نسبت باو آنکه بوده باشد بعد از او و حال گفته شد
عرض شد که چگونه بدانیم که ایشان تغییر داده اند و تبدیل نموده اند فرمود از جهت آنچه روایت میکنند خواص از او که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود لیذادن رجال من اصحابی یوم القیمة عن حوضی کما تذاد غرائب الابل عن الماء
فاقول یا رب اصحابی اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فیوخذ بهم ذات الشمال
فاقول بعدا لهم و سحقا ترجمه‌اش اینست که هر آینه رانده میشوند مردانی چند از اصحاب من در روز قیامت از حوض من
چنانکه رانده میشود شترهای بیگانه از آب پس عرض میکنم یا رب اصحابی اصحابی پس گفته میشود از برای من اینکه نمیدانی تو چه احداث
نمودند ایشان بعد از تو پس گرفته میشوند ایشان ذات الشمال یعنی داخل میشوند در جهنم پس میگویم من از برای ایشان بعدا
لهم و سحقا یعنی دوری باد از برای ایشان دوری باد آیا تو می بینی این را از برای کسی که تغییر نیافته باشد و تبدیل نشده باشد
مترجم گوید که ظاهر سؤال سائل از شخص تغییر دهنده است و ظاهر جواب اثبات وجود تغییر دهنده است
شاید سبب عدول آنحضرت از ظاهر سؤال اظهار این بوده باشد که محل سؤال نیست که از کی در میان اصحاب تغییر دهنده بوده
والا بعد از تسلیم اینکه تغییر نموده یا تغییر داده محل شبهه نیست اثبات اینکه بعض با این روایت میشود پس شخص خود
ایشان مسلم است و بعد از معلوم شدن وجود تغییر دهنده آنها که تغییر داده اند محل انکار نیست و این جواب بعد آنها
بلکه در حقیقت تعلیم و حرف گفتن سؤال است که این نحو باید سؤال نمود و آنچه در بعض اخبار وارد شده است
که مراد از اصحاب اهل بیت است منافات با آنچه حضرت فرموده ندارد با آنکه گفته که حدیث اخیر ثابت شیخ در اکمال است
که مثل ستاره گانند از حوض رسول خدا او را میرانند پس چگونه میشود که مراد از اصحاب اهل بیت بوده باشد بعلت اینکه معلوم
بعد از ملاحظه اخبار ظاهر میشود که اصحاب که استعمال شده است اصحاب واقعی آنهائیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله
باقی مانده اند و او منحصر در اهل بیت آنحضرت است و این معنی بسیار و اصلا نیز از اهل بیت گردیده و استعمال دیگر
هر کس که مصاحبت آنجناب اختیار نموده اعم از آنکه بر حالت خود باقی مانده یا برگشته پس در مقام ملاحظه شود

و در بسیاری حدیث کرده‌اند حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از احمد بن محمد بن اسحق طالقانی از پدرش گفت که قسم خورد
مردی در خراسان به طلاق اینکه معویه نیست از اصحاب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در وقتی که حضرت رضا علیه السلام در خراسان تشریف داشتند
پس فتوی دادند فقها به طلاق آن زن پس سؤال از حضرت رضا علیه السلام نمودند پس فتوی داد که آن ضعیفه مطلقه نیست پس فقها نوشتند
رقعه و فرستادند او را خدمت آنحضرت و سؤال کردند از برای او که از کجا گفتی که این ضعیفه مطلقه نیست پس جواب نوشت
آنحضرت علیه السلام در رقعه‌ی ایشان که گفتم این سخن را بجهت روایتی که نقل کرده‌اند از ابو سعید خدری که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
از برای اهل اسلام روزی که در روز فتح مکه جمعیت بسیار بودند انتم خیر و اصحابی خیر و لا هجرة بعد الفتح
یعنی شما خوبید و اصحاب من خوبند و هجرت بعد از فتح نیست پس باطل نمود هجرت را و قرار نداد ایشان را از اصحاب خود
راوی گفت پس برگشتند ایشان بسوی قول آنحضرت علیه السلام مترجم گوید که حکم بطلاق [illegible] صحیح نیست و حلف بطلاق [illegible] نیست
و جواب آنجناب علیه السلام موافق مذهب ایشان بود که بنا بر این حدیث ظاهر میشود که مراد به اصحاب معنای لغوی نیست که
اصحاب آنحضرت مهاجرین و انصار است و معویه داخل اصحاب نیست و [illegible] از وجوه فساد آن طلاق است حدیث کرده‌اند ما را
حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از عون بن محمد از سهل بن القاسم گفت که شنیدم حضرت رضا علیه السلام
بعضی اصحاب خود را که میگفت لعنت کند خدا [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود آنحضرت
از برای او که بگو اللهم [illegible] واصلح بعد [illegible] از آنحضرت [illegible]
مقابله [illegible] مترجم گوید که ذکر این حدیث در باب علل [illegible] که تو [illegible] رفع [illegible]
کارهاست باب در ذکر آنچه نوشت حضرت رضا علیه السلام به محمد بن سنان در جواب مسائل او در علل حدیث کرده‌اند ما را
محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه از عمش محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن سنان و علی بن احمد بن محمد بن عمران
دقاق و محمد بن احمد سنانی و علی بن عبدالله وراق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب رضی الله عنهم از محمد بن ابی عبدالله کوفی
از محمد بن اسمعیل از علی بن عباس از قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان و علی بن احمد بن عبدالله برقی و علی بن عیسی المجاور
فی مسجد الکوفه و ابو جعفر محمد بن موسی برقی بالری رضی الله عنهم از محمد بن علی ماجیلویه از احمد بن محمد بن خالد از پدرش محمد بن
سنان که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام نوشت بسوی او در جواب مسائل او که علت غسل جنابت [illegible] پاک
نمودن [illegible] از آنچه رسیده است او را از اذیت [illegible] و تطهیر جمیع بدن [illegible] علت [illegible] جنابت بیرون می‌آید از جمیع بدن

شخص پس امام [illegible] جهت واجب شده بر شخص [illegible] غسل [illegible] و علت تخفیف [illegible] و غایت [illegible] ایجاب
تطهیر جمیع بدن [illegible] بوضوء [illegible] آنکه [illegible] از جمیع بدن بیرون [illegible] علت گذشت [illegible] غسل عید [illegible]
[illegible] از شخص [illegible] شهوت [illegible] جنابت [illegible] از مردم [illegible] خود
و علت غسل عید و جمعه [illegible] جلال [illegible] است که در [illegible] تعظیم [illegible] بنده [illegible] پروردگار [illegible] جهت استقبال
نمودن شخص [illegible] پروردگار کریم [illegible] طلب نمودن آمرزش [illegible] گناهان [illegible] آنروز را
روز عید معروف [illegible] جمع شوند در آنروز [illegible] پروردگار [illegible] قرار داد [illegible] در آنروز [illegible] جهت تعظیم آنروز و تفضیل
آنروز بر سایر روزها [illegible] جهت زیادتی نوافل و عبادات [illegible] جهت اینکه [illegible] غسل طهارت [illegible] شخص از جمعه تا جمعه دیگر
و علت غسل میت [illegible] غسل داده شود از جهت اینکه تطهیر شود پس پاکیزه شود از کثافتها [illegible]
و آنچه رسیده است او را از اقسام ناخوشیها [illegible] از جهت اینکه میت [illegible] ملاقات میکند ملائکه و مباشر میشود با اهل آخرت
پس مستحب است که [illegible] وارد شود بر خدا و ملاقات میکند اهل طهارت را و [illegible] مس او مینمایند و او مس
[illegible] ایشان [illegible] از جهت [illegible] و بسوی خدا [illegible] شفاعت
[illegible] مترجم گوید [illegible] غسل [illegible] واجب [illegible] مستحب [illegible] ظاهر [illegible] و علت دیگر آنکه
بیرون می‌آید از میت [illegible] که از او خلق شده است پس جنب میشود پس غسل او بجهت جنابت اوست
و علت غسل نمودن کسی که غسل دهد میت را یا مس او نماید پس از جهت طهارت است از آنچه رسیده است او را
از نضح میت بعلت آنکه میت هرگاه بیرون رود روح از او باقی میماند بیشتر آفت او پس [illegible] علت [illegible]
از میت و تطهیر میشود [illegible] مترجم گوید [illegible] در بعضی نسخ [illegible] و در بعضی [illegible] و بنا بر اول مراد از او اثر
باقیه در اوست و [illegible] فعل [illegible] است [illegible] صحیح است و در بعضی نضح [illegible] بر او
معانی مناسب [illegible] رسیده و علت وضو [illegible] جهت [illegible] غسل وجه و ذراعین است و مسح سر
و قدمین پس از جهت قیام شخص است [illegible] دست خدا و استقبال شخص است خدا را بجوارح ظاهره و ملاقات
اوست بجوارح [illegible] کاتبین پس [illegible] روی [illegible] از جهت سجود و خضوع [illegible] دستها [illegible]
و ترغیب [illegible] و مسح سر [illegible] و قدمها بجهت [illegible] که [illegible] مکلف به استقبال [illegible]

و عبادت خود نیست و آنها از خضوع و خشوع و تقرب آنچه در وجه و ذراعی است مترجم گوید که مردی از ابو عبدالله علیه السلام
هر جا سنتی ابا باطن دو کف است بسوی آسمان و برهنه قرار دادن پشت دست است بسوی آسمان و تضرع ما نمودن
بیک انگشت است و اشاره نمودن بان و تضرع بدو انگشت است و ابتهال بلند نمودن هر دو دست است و کشیدن آنها
و اینجا در زند و معرفت است از برای شخص و علت آنکه قوت فقراء است و حفظ اموال اغنیاء است بعلت آنکه
خدای تبارک و تعالی تکلیف فرموده است اهل صحت را اقیام نمودن بشان اهل زمانه و مرض و بلیه چنانکه فرموده است خدای عز و جل
لتبلون فی اموالکم و انفسکم یعنی هر آینه امتحان کرده میشوید در مالهای خود باخراج نمودن زکوة و در جانهای خود
بوطن نفسها بر صبر بر آنچه در این زکوة است از ادای شکر نعمتهای خدای تعالی و طمع در زیادتی مال آنچه در این زکوة است
از رحمت و رأفت از برای اهل ضعف و مهربانی برای اهل مسکنت و تحریص نمودن مردم را بر مواسات و تقویت ضعفا فقراء
و اعانت نمودن مر ایشان را بر امر دین و فقراء موعظه هستند از برای اغنیاء و عبرت از برای ایشان در علت شوند از فقر
ایشان بر فقر آخرت و آنچه از برای ایشان است از تحریص نمودن در بعد حفظ فقراء بر شکر خدای تعالی بجهت آنچه مرحمت فرموده خدا
و عطا نموده است ایشان را و تضرع نمودن و ترسیدن از آنکه گردند ایشان مثل ایشان در امور بسیاری در گرفتن زکوة
و صدقات و صله ارحام و نیکو نمودن مردم ایشان و علت حج وفادت بسوی خدای تعالی است و طلب زیاده نمودن
و بیرون آمدن از گناهان و بودن شخص تائب از آنچه گذشته و از سر گرفته عمل از برای آینده و آنچه در این حج است از
خرج نمودن مالها و مشقت بدنها و منع نمودن بدنها از شهوات و لذات و تقرب جستن بعبادت بسوی خدای تعالی و خضوع
و استکانه و ذلت و حرکت کردن از خانه خود و بیرون آمدن است و ترک نمودن ایشان نعمت خود را بر نفس ایشان
و صعوبت ایشان بر ترک آنچه خواهند شد ایشان بآنچه در گرما و سرما و ... ایشان در حج و مقام عبادت چنانچه در بعض اخبار
هرج جانها ضعفا است و دوام خوف است و مشقت است و دوام است همیشه ابتهال کننده است در این و آنچه
در این حج است از برای جمیع خلق از منافع و رغبت و رهبت بسوی خدای تعالی و از خدای تعالی و ترک قساوت قلب
و جسارت نفسها و فراموشی ذکر یعنی ترک فراموشی ذکر و جسارت از ذکر شده یا فراموشی ذکر دنیا و منقطع شدن
امید و آرزو و تازه نمودن حقها و منع نمودن نفس از فساد و منفعت بردن کسانی که در شرق ارض و غرب ارض
هستند آنکه در بر و بحر هستند از کسانی که حج میکنند و آنانکه حج نمیکنند از آنانکه تجارت میکنند و آنها

و مردم را حرکت میدهند مثل تکاری و مقیم و آنچه هر روز مشهور شده و آنها نمیشوند و آنها میکنند و مسکین و قضای حوائج
اهل اطراف و مواضع از برای هر کسی ممکن است اجتماع از برای ایشان در آن مکان بجهت آنکه شاهد باشند منفعتها
در از برای ایشان است مترجم گوید که عبارت حدیث خالی از اشکال و اجمال نیست و آنچه ترجمه شد رفع آن خالی از شبهه
و نفعه لکم حدیث نقد شده مناسب است و علة الحج الوفادة الى الله تعالى وطلب الزيادة والخروج من
كل ما اقترف وليكون تائبا مما مضى مستانفا لما يستقبل وما فيه من استخراج الاموال وتعب الابدان
وحظرها عن الشهوات واللذات والتقرب بالعبادة الى الله تعالى والخضوع والاستكانة والذل
شاخصا وترك نصرهم على الاعداء والعقوبة لهم على تركه عدوه في الحر والبرد والامن والخوف
دائب في ذلك دائم وما في ذلك لجميع الخلق من المنافع والرغبة والرهبة الى الله تعالى ومنه ترك
قساوة القلب وخساسة الانفس ونسيان الذكر وانقطاع الرجاء والامل وتجديد الحقوق وحظر
النفس عن الفساد ومنفعة من في شرق الارض وغربها ومن في البر والبحر ممن يحج وممن لا يحج من تاجر
وجالب وبايع ومشتري وكاسب ومسكين وقضاء حوائج اهل الاطراف والمواضع الممكن لهم
الاجتماع فيها كذلك ليشهدوا منافع لهم وعلة فرض الحج مرة واحدة لان الله تعالى وضع الفرائض
على ادنى القوم قوة فمن تلك الفرائض الحج المفروض واحدا ثم رغب اهل القوة على قدر
طاقتهم وعلة وضع البيت وسط الارض انه الموضع الذي من تحته دحيت الارض
وكل ريح تهب في الدنيا فانها تخرج من تحت الركن الشامي وهي اول بقعة وضعت في الارض
لانها الوسط ليكون الفرض لاهل الشرق والغرب في ذلك سواء وسميت مكة مكة لان الناس يمكون فيها
وكان يقال لمن قصدها قد مكا وذلك قول الله تعالى وما كان صلوتهم عند البيت الا مكاء
وتصدية فالمكاء الصفير والتصدية صفق اليدين وعلة الطواف بالبيت ان الله تعالى قال للملائكة
اني جاعل في الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء فردوا على الله تعالى
هذا الجواب فندموا فلاذوا بالعرش واستغفروا فاحب الله تعالى ان يتعبد بمثل ذلك العباد
فوضع في السماء الرابعة بيتا بحذاء العرش يسمى الضراح ثم وضع في السماء الدنيا بيتا يسمى المعمور بحذائه

الصلاح ثم وضع البيت بحذاء البيت المعمور ثم امر ادم عليه السلام فطاف به فتاب الله عز وجل عليه فجرى ذلك
في ولده الى يوم القيمة وعلة استلام الحجر ان الله تعالى لما اخذ ميثاق بني ادم التقمه الحجر فمن ثم كلف الناس
تعاهد ذلك الميثاق ومن ثم يقال عند الحجر امانتي اديتها وميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافاة ومنه قول
سلمان رحمه الله ليجيئن الحجر يوم القيمة مثل ابي قبيس له لسان وشفتان ويشهد لمن وافاه بالموافاة والعلة التي من اجلها
سميت منى منى ان جبرئيل عليه السلام قال هناك لابراهيم عليه السلام تمن على ربك ما شئت فتمنى ابراهيم
عليه السلام في نفسه ان يجعل الله مكان ابنه اسماعيل كبشا يأمره بذبحه فداء له فاعطي ما تمنى و علت وجوب
حج یکبار بجهت آنست که خدای تعالی وضع نموده است تکالیف را باندازه ضعیف ترین قوم و از آن واجبست حج یکدفعه زیرا که
فرموده است ما لا قوت ... بحسب طاقت ایشان و علت گذاشتن خانه در وسط زمین آنست که او موضعی است
که پهن شده است زمین از زیر او و هر بادی که میوزد در دنیا پس بتحقیق بیرون می آید از زیر رکن شامی و این اول بقعه ایست که گذاشته
شده است در زمین و علت وسط بودن او بجهت آنکه بوده باشد اهل شرق و غرب در آن مساوی و نامیده شده است
مکه بعلت آنکه بوده مردم که قصد مینمودند در آن و بجهت آنکه گفته میشد از برای کسی که قصد مینمود مکه را قد مکا یعنی تحقیق
قصد کرده است و آنست قول خدای تعالی وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة پس مکا صفیر است
و تصدیه صفق بیدین است یعنی نبود نماز ایشان در نزد خانه کعبه مگر صفیر و دست بر هم زدن و علت طواف خانه است
که خدای تعالی فرمود بملائکه که من قرار دهنده ام از برای زمین خلیفه چونکه عرض کردند که آیا قرار میدهی در زمین کسی را که
فساد نماید در آن و بریزد خونها را پس برگردانیدند بر خدای تعالی این جواب را بعد پشیمان شدند پس پناه بردند بعرش
و استغفار نمودند پس دوست داشت خدای تعالی آنکه عبادت نمایند مثل این بندگان پس گذاشت در آسمان چهارم خانه را بمقابل
عرش و نامیده شد ضراح بعد گذاشت در آسمان دنیا خانه را و نامیده شد معمور بمقابل ضراح بعد گذاشت این خانه را بمقابل
بیت المعمور بعد امر نمود آدم را علیه السلام که طواف نماید آن پس قبول توبه او نمود خدای عز و جل پس جاری شد
این در اولاد آدم تا روز قیامت و علت استلام حجر اینست که خدای تعالی چونکه گرفت میثاق بنی آدم را التقمه الحجر
پس از این جهت تکلیف کرده شده مردم بمعاهده این عهد را و از اینجاست که گفته میشود در نزد حجر امانتی ادیتها
و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة و از اینست قول سلمان ره که البته می آید حجر در روز قیامت مثل ابی قبیس

از برای او زبان و دو لب و شهادت میدهد از برای کسی که موافات نموده است او را بموافات و علتی که از آنجهت نامیده شده منی منی
این جبرئیل علیه السلام گفت در آن مکان از برای ابراهیم علیه السلام که تمنی کن از پروردگار خود آنچه را که میخواهی پس تمنی نمود ابراهیم علیه السلام
پیش نفس خود آنچه قرار دهد خدا مکان پسر او اسمعیل گوسفندی را که امر نماید بذبح او فدای اسمعیل پس عطا کرده شد آنچه را تمنی کرده بود
و این حدیث منافات ندارد با آنچه وارد شده است از آرزوی ابراهیم علیه السلام که کاش اسمعیل را بدست خود ذبح
کرده بود از جهت آنکه این آرزو را او نمیکرد و آن آرزو را بعد از ذبح گوسفند و علت روزه و نشستن در مسجد
آنکه بوده باشد عدد ... مسکین و ... و ... بوده باشد ایام ... و ... از برای او ... آخرت بآنچه
در آن حالت است از مسکنت روزه دار ... حال ... عمر ... و مثل آن ... تا ...
شده است جمیع آن حال را از امر ... دنیا و آخرت و حرام فرمود خدای تعالی قتل نفس را بعلت آنکه اگر حلال میبود
میشد خلق و فانی میشدند و فاسد میشد تدبیر و حرام فرمود عقوق والدین را بعلت آنچه در این عقوق است از بیرون
رفتن از توفیق طاعت خدا و توقیر و از بین رفتن شکر نعمت و باطل نمودن شکر و بجهت آنچه سبب میشود این عقوق
از کمی نسل و انقطاع نسل بعلت آنچه در عقوق است از کم توقیری والدین و نشناختن حق ایشان و قطع رحم و زهد والدین از ولد
و ترک تربیت اولاد از جهت ترک نیکوئی ولد بایشان ... و حرام فرمود زنا را بجهت آنچه در زنا است از فساد از قتل نفس
و رفتن نسبها و ترک تربیت اطفال و فساد میراثها و آنچه شبیه آن است از وجوه فساد و حرام فرمود اکل مال یتیم را بدون حق بجهت
علتهای بسیاری از وجوه فساد اول آن آنکه هر وقتی خوردند آدمی مال یتیم را ظلما اعانت بر قتل او نموده است بعلت آنکه یتیم
بی نیاز نیست و خود نمیتواند حفظ نماید و نمیباشد از برای او کسی که قیام بامر او نماید و کفایت
او نماید مثل قیام پدر بامر او پس هر گاه کسی خورد مال او را پس گویا کشته است او را و او را فقیر و محتاج نموده است علاوه
آنچه رسانیده است خدای تعالی و قرار داده است از عقوبت در قول خود و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا
علیهم فلیتقوا الله و مثل قول ابی جعفر علیه السلام آنکه خدای عز و جل وعده فرموده است در اکل مال یتیم دو عقوبت یکی در دنیا
و عقوبتی در آخرت پس در تحریم مال یتیم باقی گذاشتن یتیم است و استقلال او است بنفس و سلامت عقب است
از رسیدن آنچه رسیده است او را بجهت آنچه وعده نموده است خدای تعالی از عقوبت علاوه آنچه در این اکل مال یتیم است
از مطالبه نمودن یتیم خون خود را هر گاه بالغ شود و واقع شدن شحناء و عداوت و بغضاء تا آنکه یکدیگر را فانی نمایند

ترجمه گوید که حرمت مال غیر محتاج بذکر نیست بعد از تصریح فرمودن بظلم پس غرض آنحضرت بیان تخصیص حرمت مال یتیم است بعلاوه
حرمت مال غیر و تقدیم مقام در سؤال است اعنی بسبب چه از برای او خدای تعالی حلال فرموده است تا آنکه چه تخصیص حرمت
مال او با آنکه صاحب او موافق ظاهر ذکر است پس آنحضرت میفرماید که چنانچه جمیع مال از برای او نیست و او بابت مشابه مال سبب
تضییع او شده و کسی متعرض او نشد پس حرمت مال بسبب ضعف او و ضعف مستحقین در خوردن مال او علاوه بر مال غیر پس اتلاف
نفس او است بلکه پس اتلاف نفوس چند است بعلت آنکه بعد از آنکه او صاحب مال بود و کسی مال او را خورد و او فقیر شد
بعد از تکلیف مطالبه مال او نخورد نمیتواند که مطالبه خون خود را نماید چون او سبب اتلاف او شده است خدا خواسته است و این سبب
قتل ظاهر نمیشود سبب بخشیدن خون او نمیشود و حرام فرموده خدای تعالی فرار از جهاد را بعلت آنچه در این فرار است از وهن در دین و استخفاف
برسول و ائمه عادل علیهم السلام و ترک نصرت ایشان بر دشمنان و عقوبت ایشان بر انکار آنچه خوانده شده بسوی او از اقرار بربوبیت
و اظهار عدل و ترک جور و میراندن فساد بجهت آنچه در این فرار است از کشته شدن مسلمانان و اهل [illegible] دین خدای عز و جل و غیر این
از فساد و حرام فرموده تعرب بعد از هجرت که بیرون رفتن از شهر است بعد از مهاجرت باسلام از جهت رجوع کردن از دین
و ترک موازرت انبیاء و حجج علیهم السلام و بجهت آنچه در این تعرب است از فساد و ابطال حق هر صاحب حقی نه از جهت سکنی در آن
یعنی بعد از آنکه کسی دین خود را ترک نمود و مهاجرت کرد حلال بر کشتن او و موجب نیز نمود از فساد است از آن جهت که مستحقین
لکن شناخت مردن در بلاد کافر جایز نیست از برای او پس شناختن این حیله را پس بر جهالت بعلت آنکه از [illegible] شخص
آنکه واقع شود در ترک علم و داخل شود در اهل جهل و [illegible] جهل نماید و حرام فرموده ما اهل لغیر الله به را بعلت [illegible]
و واجب فرموده خدای تعالی بر خلق خود از اقرار باو و ذکر اسم او بر ذبایح محلله و از جهت آنکه مساوات نشود میان آنچه تقرب
جسته شود باو و میان آنچه قرار داده شود عبادت از برای شیاطین و بتها بعلت آنکه در نام بردن خدای عز و جل اقرار است بربوبیت
خدا و یگانگی او و آنچه در اهلال یعنی نام بردن غیر خدا است از شرک بخدا و تقرب جستن بسوی غیر خدا تا بوده باشد ذکر خدای تعالی
و نام بردن او فرق میان آنچه حلال فرموده است خدا و میان آنچه حرام نموده است مترجم گوید که عبارت خالی از کلفت نیست
و حرام فرموده سباع طیور و وحشی را تمام آن از جهت خوردن آنها مردار و گوشتهای مردم و عذره را و سایر آنچه کثافت ایشان باشد
و آنچه نجس است آنها است پس قرار داد خدای تعالی علامت بر آنچه حلال فرموده است از وحشی و طیور و آنچه حرام فرموده است
همچنانکه فرموده پدرم علیه السلام که هر صاحب نیشی از سباع و صاحب چنگالی از طیور حرام است و هر حیوانی که [illegible] بوده باشد

از برای او سنگدانی از طیر پس حلال است و علامت دیگر که فرق گذاشته شود میان آنچه حلال فرموده است از طیر و آنچه
حرام کرده است قول امام است علیه السلام که بخور هر حیوانی را که بال خود را [illegible] بخور هر حیوانی را که وقت پریدن
بال خود را بهم زند مترجم گوید مراد ظاهراً از صف بال وا نمودن است و از دف بهم زدن بال است و الدف خالی از [illegible] حلال نیست
و حرام فرموده گوشت خوک را بجهت آنکه او مسخ کرده شده است و از برای او [illegible] در دکان وحشی پس
جاری شده است مجرای آنها با آنکه [illegible] و آنچه [illegible] از برای خوردن گوشت [illegible] از برای آنها
بعلت نیست که انگور گوشت مسخ است و علت تحریم ربا نیست که نهی فرموده خدای عز و جل از ربا از جهت آنچه
در این ربا است از فساد اموال بعلت آنکه انسانی هرگاه خرید درهم را بدو درهم قیمت یک درهم درهم و قیمت درهم دیگر
باطل است پس بیع و شراء ربا نقصانی است بر هر حال بر مشتری و بایع پس منع فرموده است خدای تعالی ربا را از جهت فساد
اموال همچنانکه منع فرموده است سفیه را آنکه دفع شود باو مال او از جهت خوف آنکه او فاسد نماید آن مال را تا آنکه
رشد از او شنوده پس از این جهت حرام فرموده ربا را و بیع درهم را بدو درهم دست بدست و علت تحریم ربا بعد از بینه
یعنی بعد از بعثت بسبب آنحضرت است در او استخفاف بحرام محرم و این کبیره است بعد از بیان و حرام فرمودن خدای تعالی
مر او را و نبودن این فعل از شخص مگر استخفاف با آنکه حرام قرار داده است حرام را و استخفاف باین دخول در کفر است
و حرام فرموده ربا را در نسیه یعنی بوعده بجهت رفتن معروف یعنی [illegible] و تلف اموال و رغبت مردم در ربح و ترک نمودن
ایشان قرض را و قرض از عملهای نیکو و از جهت آنچه در آن است از فساد و ظلم و فنای اموال مترجم گوید که حدیث
شریف دلالت بر چند چیز دارد اول علت حرمت ربا و فساد اموال است بعلت آنکه ربا عبارت است از معاوضه
دو چیز است از جنس واحد بکیل یا وزن با زیادتی یکی از این دو چیز پس آن زیادتی [illegible] بدون عوض و این فساد مال است و اگر گفته شود
هبه نیز بخشیدن مال است بدون عوض پس باید آن نیز حرام باشد جواب نیست [illegible] هبه جعل معاملات نیست
و عوض او احسان است [illegible] معامله است و داد مال است بلا عوض تا علت حرمت ربا بعد البینه است
یعنی حرام ربا و داخل کبایر شمرده باین خصوصیت از برای او از چه جهت [illegible] جواب میفرماید آنکه در ربا [illegible]
مقصود نیست بعد از دانستن حرمت او سوای استخفاف با آنکه حرام نموده است و او شد سایر محرمات نیست که [illegible]
سبب وقوع شخص در آنها شود و شاید قول خدای تعالی و احل الله البیع و حرم الربوا و انما البیع مثل الربوا اشاره

اینست سیم آنکه علت تحریم ربا بعد از بینه چه چیز است و حال آنکه علاوه که میدهد مال زیادتی است پس جواب
میفرماید که این سبب منع است از برای عدم احسان و قرض الحسنه دادن و میل مردم با این قسم بیع و بر هم خوردن اوضاع تجارت
و آنچه بر او تعلق بگیرد از ثمرات و حرام فرموده خوک را از جهت منفعت قرار داده و از اجزای او حیوان منتفع از برای خلق و دیگر
دیگر نیست از برای ایشان و دلیل بر آنچه مسخ شده است از مخلوقات و از جهت آنکه غذای او نجس ترین کثافات است
با عضوهای بسیاری و همچنین حرام فرموده میمون را بعلت آنکه او نیز مسخ است مثل خوک و قرار داده شده است موعظه و عبرت
از برای خلق و دلیل بر آنچه مسخ شده بر خلقت او و صورت او و قرار داده شده و او را عبرت از ایشان تا دلالت کند بر آنکه
او از مخلوقاتی است که غضب کرده شده است بر او و نیز بر حال خود گذاشته نشده است و حرام شده مستی از جهت آنچه در
اینست از فساد ابدان و از جهت آنچه اراده فرموده است خدای تعالی که قرار دهد تسمیه یعنی نام بردن خدا را
سبب از برای تمجید و فرق بین حلال و حرام و حرام فرموده خدای تعالی خون را مثل حرام نمودن میته بعلت آنچه در اوست از فساد
ابدان و از جهت آنکه موجب میشود ماء الاصفر را و کند دهن را و بد بو میکند او را و بد میکند خلق را و موجب میشود قساوت قلب را
و کمی رأفت و رحمت را بمقداری که ایمن نیست از آنکه بکشد پسر خود و پدر خود و رفیق خود را و حرام فرموده طحال را از جهت آنکه علت آنچه
در آن است از خون و از جهت آنکه علت طحال و علت خون و علت میته یکی است بعلت آنکه طحال جاری میشود مجرای میته
در فساد و علت مهر و وجوب او بر مردها و آنکه واجب نیست بر زنها که عطا نمایند شوهرهای خود را آنست که بر مرد است
مؤنت زن بعلت آنکه زن فروشنده است نفس خود را و مرد مشتری است و ثابت نمیشود بیع بدون ثمن و نه شراء بدون
دادن قیمت بعلت آنکه زنها ممنوع هستند از معامله و مکتسب علاوه عیالهای بسیار و علت تزویج مرد چهار زن را یعنی جواز
تزویج مرد بیش از یک زن [illegible] و تحریم تزویج نمودن زن بیش از یک شوهر نیست که مرد هرگاه تزویج نماید چهار زن را ولد منسوب
بسوی اوست و زن هرگاه از برای او دو شوهر باشد شناخته نمیشود ولد و مال کدام یک است بعلت آنکه ایشان شریک
هستند در نکاح آن زن و در این است فساد انساب و میراث و معارف کفایه از آنچه بر زن لازم است از اطاعت
هر یک از آنها و نتوانستن جمع او امورات معروفه را و علت تزویج عبد دو زن را نه بیشتر از جهت آنست که نصف مرد
آزاد است در طلاق و نکاح که مالک نیست نفس خود را و نیست از برای او مالی مگر آنچه انفاق نماید مولای او و از جهت آنکه
نیست فرق بین او و بین حر [illegible] از برای اشتغال او از خدمت مولای او و علت طلاق سه مرتبه

از جهت تحریم [illegible] و در آن از مهلت است و این که طلاق است به سه طلاق و شاید میل حادث شود با غضب که بوده است ساکن شود
و با بودن [illegible] تخویف و تأدیب ایشان است و زجر از برای ایشان از معصیت شوهرهای ایشان و استحقاق زن مفارقت [illegible]
بجهة دخول او است در آنچه سزاوار نیست از معصیت شوهرها نه ترحم آنگونه که از حدیث شریف [illegible] آنکه چرا طلاق
تا سه مرتبه جایز از رجوع است فرمود علت آنکه شاید در بین میانه ایشان [illegible] بوده است [illegible] ساکن شود
دوم آنکه چرا تحریم طلاق فرمود و [illegible] آن تخویف زنها است [illegible] سیم آنکه چرا طلاق [illegible] است [illegible]
علت آنکه بر زن لازم است اطاعت شوهر و [illegible] و علت تحریم زن بعد از سه طلاق
[illegible] آن زن از برای او [illegible] از جهت عقوبت [illegible] شخص [illegible] طلاق [illegible] ضعیف شمارد [illegible] او از جهت آنکه
بوده باشد [illegible] در امر خود [illegible] بوده باشد [illegible] بسبب [illegible] از برای زن و شوهر
از اجتماع بعد از سه طلاق و علت طلاق مملوک [illegible] طلاق [illegible] پس قرار داده
از جهت احتیاط [illegible] و همچنین است فرق [illegible] و علت ترک شهادت [illegible] طلاق
و بجهة ضعف ایشان است از رؤیت [illegible] ایشان نیست [illegible] در طلاق پس از این جهت جایز نیست شهادت ایشان
مگر در موضع ضرورت مثل شهادت قابله و [illegible] جایز نیست [illegible] مثل ضرورت تجویز
شهادت اهل کتاب هرگاه یافت نشود غیر ایشان و در کتاب خدای عزوجل است اثنان ذوا عدل منکم مسلمین او آخران
من غیرکم کافرین و مثل شهادت صبیان بر قتل هرگاه یافت نشود غیر ایشان و علت در شهادت چهار نفر در زنا [illegible]
[illegible] حقوق [illegible] محصن است [illegible] بر زن [illegible] و علت آنکه [illegible]
پس قرار داده شده شهادت [illegible] و علت [illegible]
و فساد میراث و علت تحلیل مال ولد از برای والد بدون اذن ولد و نبودن این از برای ولد [illegible] ولد بخشیده شده است
از برای والد در قول خدای تعالی یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور با آنکه والد مأخوذ است [illegible] ولد در حال
صغر و کبر او و آنکه ولد منسوب است بسوی والد و خوانده شده از برای اوست بسبب قول خدای تعالی ادعوهم لابائهم
اقسط عند الله و قول پیغمبر صلی الله علیه وآله انت و مالک لابیک و نیست از برای مادر همچنین [illegible] از مال
ولد خود مگر باذن او [illegible] و علت آنکه نفقه ولد بر والد است [illegible] بر زن نفقه ولد خود و علت آنکه

جنبه در جمیع حقوق بر بنده حق است و قسم بر حق عظیم است چرا که خون است که بدو حق عظیم تر کرده است و ممکن نیست اقامه جنبه بر انکار
از جهت آنکه انکار مجمل است یعنی حد آن معلوم نیست و اقرار به جنبه در خون بر بنده حق عظیم و قسم بر بنده حق و علت آنکه نیز اتفاقا
در بینه بر احتیاط حفظ میشود خون مسلمانان تا باطل نشود خون مرد مسلمی و تا بوده باشد این مانع و ناهی از برای کشنده از جهت شدت
اقامه جنبه بر او و علت آنکه کسی شهادت دهد بر آنکه او این فعل را بکا بنیاورده و اما علت قسامه قرار داده شده از
پنجاه مرد از جهت آنچه در است در آن از تعظیم و تغلیظ و اینها همه بر احتیاط است در خون مرد مسلم و علت قطع دست
از دزد آنست که دست آن شخص مباشر میشده از افعال بدبهت [illegible] و بعضی از اعضای ایشان است و انفع اعضا است
از برای شخص پس قرار داد قطع آن دست از جهت نکال و از جهت عبرت از برای خلق تا آنکه سزاوار ندانند مردم گرفتن اموال را بدون
حقیت آنها و از جهت آنکه بیشتر مباشرت دزدی [illegible] است و حرام فرموده غصب اموال را و اخذ اموال مردم را
باطل بجهت آنها از جهت آنچه در آن است از فساد و فساد محرم است بعلت آنچه در آن است از فساد و حرام نیز از نوع فساد
و حرام فرموده دزدی را بجهت آنچه در آن بود از فساد اموال و قتل نفس اگر مباح میبود و علت آنچه حاصل میشود در غصب [illegible] از یکدیگر
از قتل و تنازع و تحاسد و بجهت گذشتن این بسوی ترک تجارات و صناعات در مکاسب و جمع آوری اموال هرگاه بوده باشد
کسی که او احق از دیگری [illegible] و علت زدن زناکار آنچه او باشد ضرب بعلت مباشرت اوست [illegible] لذاذ او
کل جسد اوست [illegible] پس قرار داد این ضرب را عقوبت از برای زناکار و عبرت از برای غیر او [illegible] جنایات
[illegible] و علت [illegible] شارب خمر [illegible] از جهت آنست که در حد [illegible] و قطع نسل
نسب است و همچنین شارب خمر هرگاه شراب خورد هذیان میگوید و چون [illegible] افترا [illegible]
پس مستحق حد [illegible] و علت [illegible] بعد از اقامه حد در مرتبه سیم [illegible] از جهت استخفاف [illegible]
[illegible] آنکه گویا حکم [illegible] نیست [illegible] و علت دیگر آنکه هر کسی استخفاف [illegible] خدا [illegible]
میشود [illegible] و علت تحریم دیگران بر دیگران [illegible] اموال [illegible] شده است
[illegible] و آنچه گذاشته شده است [illegible] خدا این وضع حد فرموده است [illegible] مرتکب [illegible]
و از جهت آنست که در این فعل انقطاع نسل و فساد [illegible] دنیا است و حلال فرموده خدا گوشتهای گاو و گوسفند و شتر را
بجهت بسیاری آنها و امکان وجود آنها و حلال نمودن گاو وحشی و غیر او از اصناف آنچه خورده میشود از وحش حلال شده بعلت

و ندانی آنها خیر کرده و محرم نیست [illegible] بعضی آنها بعضی و نه ضرر رساننده به انسان و نیست در خلقت آنها
تشویه یعنی چیز زشتی [illegible] شخص را و مکروه فرموده خوردن گوشت [illegible] اهلیه را از جهت احتیاج مردم بظهور آنها
یعنی سواری [illegible] از نمودن آنها و استعمال نمودن آنها و خوف کم شدن آنها و فنای آنها نه از جهت نجاست آنها و نه از جهت
حرمت خلقت آنها و حرام فرموده نگاه کردن بسوی موهای زنان محجوبات از ازواج و غیره ایشان را از زنان بعلت آنچه که در آن
نگاه کردن است از هیجان آوردن مردها و آنچه میکشد هیجان مردها بسوی او از فساد و داخل شدن در چیزی که حلال
نیست و نیکو نیست و همچنین آنچه شبیه موهاست مگر آنچه که خدا فرموده است خدای تعالی والقواعد من النساء
اللاتی لا یرجون نکاحا فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن غیر متبرجات و علت عطا نمودن زنها نصف
آنچه عطا میشود مردها از میراث آنست که زن هرگاه تزویج شود میگیرد و مرد میدهد پس از اینجهت وافر شده است قسمت مردها
و علت دیگر در عطا نمودن ذکر مساوی [illegible] نیست که [illegible] عیال ذکر است اگر احتیاج بهم رساند و بر ذکر است آنکه
عیال قرار دهد او را و بر او لازم است نفقه او و نیست بر زن آنکه عیال قرار دهد مرد را و گرفته نمیشود زن به نفقه مرد هرگاه
محتاج شود پس زیاد قرار داد خدای تعالی قسمت مرد را از اینجهت و اینست قول خدای تعالی الرجال قوامون على النساء
بما فضل الله بعضهم على بعض وبما انفقوا من اموالهم و علت آنکه زن میراث نمیبرد از عقار مگر قیمت
[illegible] و آلات عقار را آنست که عقار ممکن نیست تغییر او و قلب او و زن جائز است آنکه قطع شود آنچه میان او و میان شوهر او
از عصمت یعنی حالت زن و شوهری و جائز است تغییر آن زن و تبدیل او و نیست ولد و والد همچنین و علت آنکه ممکن است
بهم خوردن میان آنها و زن ممکن است استبدال او پس آنچه جائز است [illegible] باید و برده میشود میراث او در آنچه جائز است
تبدیل و تغییر او آنچه مثل اوست [illegible] آن شی ثابت مقیم از برای کسی که مثل اوست در ثبات و قیام [illegible]
حال و از [illegible] تبدیل [illegible] ولد و والد ترحم کرده [illegible] این علل اغلبا معروفان هستند و علت [illegible]
و از آنچه [illegible] از آنها مورد نقص و ایراد است علاوه آنکه ظاهر [illegible] افاده نقل یا تعبیر شده یا تغییر داده شده
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از محمد بن سنان
گفت شنیدم ابوالحسن علی بن موسی بن جعفر علیه السلام میفرمود حرام فرموده است خدای تعالی خمر را بجهت آنچه در آن است
از فساد و از تغییر دادن عقلهای آنها [illegible] او را و داشتن این شراب ایشان را بر انکار خدای تعالی و [illegible]

و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس هر چیزی که بسیار شود از آن از فسادی و قتل و قذف و زنا و کم خطا از محرمات پس همچنین
حکم کردیم ما بر هر مسکری از شراب‌ها که او حرام و محرم است بعلت آنکه حاصل میشود از عاقبت آنها آنچه حاصل میشود از عاقبت
شراب پس باید اجتناب نماید هر کس ایمان آورده است بخدا و روز جزا و بر ما ولایت دارد و دعای دوستی ما میکند از هر شرابی که مسکر است
بعلت آنکه عصمتی نیست میان ما و میان شرب هر شراب مسکری باب علل آنچه ذکر کرده است فضل بن شاذان در آخر
علل آنکه شنیده است آنها را از حضرت رضا علیه السلام مره بعد اخری و شیأ بعد شیء پس جمع نموده است آنها را و اجازه
نموده است از برای علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری روایت آنها را از او از حضرت رضا علیه السلام حدیث کرد ما را
عبد الواحد محمد بن عبدوس نیشابوری عطار در نیشابور در شعبان سنه ۳۵۲ گفت حدیث کرد ما را ابو الحسن علی بن محمد بن قتیبه
نیشابوری گفت که گفت ابو محمد الفضل بن شاذان و حدیث کرد ما را حاکم ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان رضی الله عنه از عم
ابو عبد الله محمد بن شاذان گفت که گفت فضل بن شاذان نیشابوری که اگر سؤال کند سائلی پس بگوید خبر ده مرا که آیا جایز است
آنکه تکلیف نماید حکیم بنده خود را بنوعی از فعل بدون علت و بدون مقصودی جواب گفته میشود از برای او که جایز نیست این
بعلت آنکه او حکیم است و عبث کننده نیست و جاهل نیست پس اگر گفت پس خبر ده مرا که بچه علت تکلیف نموده
خلق را گفته میشود بعلت‌های بسیار پس اگر گفت که خبر ده مرا از آن علتها و آن علتها معروفه و موجوده است یا نه
گفته میشود که آنها معروفه و موجوده است نزد اهل آنها پس اگر گفت آیا میشناسید آنها را شما یا نمیشناسید آنها را
گفته میشود بعضی از آنها را میشناسیم ما و بعضی را نمیشناسیم پس اگر گفت که چه چیز است اول فرایض گفته میشود اقرار بخدا
و بآنچه آمده است از نزد خدا پس اگر گفت که بچه جهت امر نموده خدا خلق را باقرار بخدای عز و جل و برسل او و حجتهای او و بآنچه آمده
از نزد خدای تعالی گفته میشود که از جهت علتهای بسیاری که از آنهاست آنکه اگر اقرار نمی‌نمودند بخدای تعالی اجتناب نمی‌نمودند از معاصی
و منع نمیکردند خود را از ارتکاب کبایر و نمیترسیدند کسی را در آنچه میل میکرد و لذت میبرد نفسهای ایشان از فسادها و ظلم
و هرگاه بجا می‌آوردند مردم اینکارها را و مرتکب میشدند هر یک آنچه را که میل میکرد و میخواست بدون ترس از کسی هر آینه
فساد خلق تمام و شایع میگردید و بعضی ایشان بر بعضی پس غصب مینمودند فرجها و مالها را و مباح میشمردند خونها و زنها را
و میکشتند بعضی ایشان بعضی را بدون حق و بدون جرم پس بود در این خرابی دنیا و هلاکت خلق و فساد زراعت و نسل
و از آنهاست آنکه خدای عز و جل حکیم است و چون حکیم و وصف نمیشود بحکمت مگر آنکه منع نماید از فساد و امر نماید بصلاح

و زجر نماید از ظلم و نهی نماید از فواحش و چون منع از فساد و امر بصلاح و نهی از فواحش بعد از اقرار بخدای عز و جل و شناختن
امر کننده و نهی کننده پس اگر واگذاشته شوند مردم بدون اقرار بخدا و شناختن خدا ثابت نمیشود امر بصلاح و نهی از
فساد چون امر کننده و نهی کننده و از آنهاست آنکه ما چنین یافتیم خلق را که در تکمیل قوام میشوند بامور باطنه مستوره از خلق
پس اگر نبوده باشد اقرار بخدای عز و جل و ترس از خدا در نهانی نمی‌نماید احدی هرگاه واگذاشته شود بشهوت خود و اراده خود
مراقبه احدی را در ترک معصیت و هتک حرمتی و ارتکاب گناهی هرگاه نبوده باشد فعل او نهانی از خلق و در غیبت کسی
و در اینکار نمیشد هلاکت خلق اجمعین پس نمیباشد قوام خلق و صلاح ایشان مگر باقرار ایشان بخدای مطلع در هر نهانی و آنچه
پوشیده است که امر کننده باشد بصلاح و نهی کننده باشد از فساد و مخفی نمیشود بر او هیچ امر پنهانی تا بوده باشد در آن منع
از آنچه میل داشته باشند باو و مخفی نیست بر او نوعی از انواع فساد پس اگر گفت بچه جهت واجب نموده بر مردم شناختن پیغمبران
و اقرار بطاعت ایشان گفته میشود بعلت آنکه چون نبود در خلقت و قوام ایشان چیزی که کامل نمایند بآن مصلحتهای خود را
و بود صانع ایشان بلند تر از آنکه دیده شود و بود ضعف ایشان و عجز ایشان از ادراک خدا ظاهر نبود چاره از بودن رسول میان خدا و میان ایشان
که معصوم باشد برساند بایشان امر خدا و نهی خدا و آداب او را و مطلع نماید ایشان را بر آنچه بوده باشد بآن جلب منافع ایشان
و دفع ضررهای ایشان هرگاه نبوده باشد در خلقت خود ایشان چیزی که بشناسند بآن آنچه را که محتاج هستند باو از منافع
و مضار ایشان پس اگر واجب نگرده بود بر مردم شناختن او را و اطاعت او را هر آینه از برای ایشان در فرستادن رسول
منفعتی و نه رفع حاجتی بود و فرستادن عبث و بدون منفعت و صلاح و نیست این صفت حکیم آنچنانکه متقن نموده است
چیزی را پس اگر گفت چرا قرار داده اولو الامر را و امر نموده بطاعت ایشان گفته میشود بعلتهای بسیاری و از آنهاست
آنکه خلق چون محدود شده‌اند بحد محدودی و امر شده‌اند که تعدی نکنند آن حد را بعلت آنچه در آن تعدی بود از فساد
ثابت نمیماند و باقی نمیماند آنکه مگر بقرار دادن امینی بر خلق در آنکه منع نماید ایشان را از تعدی و دخول ایشان در آنچه
منع نموده است ایشان را بعلت آنکه اگر نبوده باشد امین بر آنها هیچ کسی ترک نکند لذت خود را و آنکه واگذارد
منفعت خود را بجهت فساد غیر خود پس قرار داد بر ایشان قیمی که منع نماید ایشان را از فساد و برپا دارد در میان ایشان
حدود و احکام را و از آنهاست آنکه ما نیافتیم طایفه از طوایف را و نه ملتی از ملل را که باقی مانده باشند و عیش نمایند
مگر بقیم و رئیسی بعلت آنچه چاره نیست از این از برای امر دین و دنیای ایشان پس جایز نیست در حکمت حکیم آنکه

واگر گفته شود خلق از آنچه معلوم است ناچارند خلق از او و نیست قوامی از برای ایشان مگر با آنکه تعاهد نمایند و شرح خود
و قسمت نمایند کلام او و فرق بعضی از بعض خود او و برپا دارد از برای ایشان جمعه ایشان و جماعات ایشان را و منع نماید ظالم ایشان را
از مظلوم ایشان و از آنهاست اینکه اگر قرار داده نشود از برای خلق امام قیم امین حافظ مستودع هر آینه کهنه میشود ملت
و میرود دین و تغییر داده میشود سنت و احکام و هر آینه زیاد میکنند در آن مبتدعان و کم میکنند از آن ملحدان و مشتبه میکنند
و مشتبه میشود امور بر مسلمانان و علت اینکه مردم با خلق را معصوم محتاج کامل از جهه اختلاف ایشان و اختلاف
هواهای ایشان و پراکندگی قصدهای ایشان پس اگر قرار داده نمیشد از برای ایشان قیم نگهداری از برای آنچه آورده است از آن
پیغمبر صلی الله علیه و آله هر آینه فاسد میشود چنانچه بیان کردیم ما و متغیر میشود شریعتها و سنتها و احکام و ایمان و فاسد میشود تمام
خلق همه پس اگر گفته شود که چرا جایز نیست اینکه بوده باشد در زمین دو امام در یک وقت یا بیشتر از دو امام جواب گفته میشود
در علت بسیاری که از آنهاست اینکه واحد مختلف نمیشود فعل و تدبیر او و دو شخص متفق نمیشود فعل و تدبیر آنها و از جمله اینهاست
در یافته ایم دو شخص را مگر با اختلاف در همت و اراده پس هرگاه بوده باشد دو امام و مختلف شود همت آنها و اراده آنها
و تدبیر آنها و بوده باشند هر دو واجب الاطاعه نخواهد بود یکی از ایشان اولی به اطاعت از دیگری پس خواهد بود در این اختلاف
خلق و شتات ایشان و فساد همه و اینکه نیست کسی مطیع یکی از این دو مگر اینکه او عاصی دیگری است پس شایع میشود
معصیت در میان اهل زمین بعد از آن نمیباشد از برای ایشان راه بسوی اطاعت و ایمان و میباشند این معصیت
اطاعت از جانب صانع حکیم وضع نموده است از برای ایشان باب اختلاف و شبهه را علت از نظر خلق
بسوی دو شخص مختلف و از آنهاست اینکه اگر بوده باشد دو امام هر آینه میباشد از برای هر یک از دو خصم اینکه بخواند بسوی غیر آنکه میخواند
بسوی او خصم دیگر در مقام حکومت و نمیباشد یکی از آن دو اولی باتباع از دیگری پس باطل میشود حقوق و احکام و حدود و از آنهاست
اینکه نمیباشد یکی از آن دو حجت اولی به نطق و حکم و امر و نهی از دیگری و هرگاه چنین شد واجب است بر هر دو اینکه ابتدا
کنند بکلام با هم و نیست از برای یکی از این دو اینکه سبقت بگیرد بر دیگری به چیزی هرگاه بوده باشند هر دو در امامت
بر شرع واحد پس اگر جایز باشد از برای یکی از این دو سکوت جایز است سکوت از برای دیگری مثل او و هرگاه جایز
از برای هر دو سکوت باطل میشود حقوق و احکام و معطل خواهد ماند حدود و میگردد مردم که گویا امامی نیست از برای ایشان
پس اگر گفته شود چرا جایز نیست اینکه بوده باشد امام از غیر جنس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته میشود بجهه علتی که از آنهاست

اینکه چونکه بوده امام واجب الاطاعه باید بوده باشد علامت و دلیلی که دلالت نماید بر او و تمیز داشته باشد غیر آن امام با علامت
از غیر امام و آن علامت و دلیل قرابت مشهوره و وصیت ظاهره است با آنکه شناخته شود از غیر خود و هدایت شود بسوی او
بعینه و از آنهاست اینکه اگر جایز بشمر امامت در غیر جنس پیغمبر هر آینه باید تفضیل بوده باشد کسی که نیست رسول بر رسول بعلت
قرار دادن اولاد رسول اتباع اولاد دشمنان رسول مثل اولاد ابو جهل و ابن ابی معیط بعلت اینکه جایز است بزعم این شخص
منتقل شود امامت به اولاد ایشان هرگاه بوده باشند مؤمنین پس میگردند اولاد پیغمبر تابعین اولاد دشمنان خدا
و دشمنان رسول خدا مومنین پس پیغمبر اولی است باین فضیلت از غیر رسول و احق و از آنهاست اینکه خلق هرگاه اقرار نمودند
از برای رسول برسالت و اذعان نمودند از برای او به اطاعت تکبر نمیکند احدی از ایشان از اینکه پیروی نماید اولاد او
و اطاعت نماید ذریت او را و عظیم نمیباشد آن در نفسهای مردم و هرگاه بوده باشد امامت در غیر جنس رسول هر آینه میباشد
میگردد در پیش نفس خود مهتر از او و اولی است بامامت از غیر او و داخل میشود ایشان را این سبب تکبر و فخر میکردد
خود را اطاعت کسی که در نزد ایشان کمتر است از ایشان و باین جهت حاصل میشود از برای ایشان داعیه هلاکت شقاوت و نفاق و خلاف
پس اگر گفته شود که چرا واجب شده بر مردم اقرار و معرفت باینکه خداوند یگانه واحد است واحد گفته میشود بجهة چند
که از آنجمله است اگر واجب نمیشد بر ایشان این اقرار و معرفت جایز بود اینکه توهم کنند مردم اینکه در عالم
دو مدبر است یا بیشتر از دو مدبر و هرگاه جایز بود این ممکن نبود هدایت ایشان بسوی صانع ایشان از غیر صانع ایشان
بعلت اینکه هر کسی احتمال میداد اینکه آنچه امر کرده او را بعبادت میکند غیر آن کسی است که او را خلق نموده است و اطاعت
میکند غیر آن کسی را که امر کرده است او را پس نمی بوده در حقیقت صانع خود و خالق خود ثابت نمیشد در امر و نهی
امر او و نهی او بعلت اینکه نیست حد امر او بعینه و نهی او بعینه از غیر نهی او و از آنجمله است اینکه اگر جایز بوده باشد
اینکه بوده باشد خدا دو یکی از آن دو شریک او را اینکه عبادت شود و اطاعت شود از دیگری در جایز داشتن
اینکه اطاعت شود آن شریک جایز داشتن عدم اطاعت خداست و در جایز داشتن عدم اطاعت خدا کفر بخدا است
و بجمیع کتابهای خدا و پیغمبران خداست و اثبات هر باطل و ترک هر حق است و تحلیل هر حرام و تحریم هر حلال
و دخول در هر معصیت و خروج از هر طاعت و اباحه هر فساد و ابطال هر حق است و از آنجمله است اینکه اگر جایز باشد
در خدا بیش از یکی بوده باشد هر آینه جایز است از برای شیطان اینکه ادعا نماید که آن دیگر من هستم تا اینکه معارضه باشد

باخدای تعالی و جمیع حکم خدا و برگرداند مردم را بسوی حق و باز داشتن ایشان از ظلم کردن و ستم نمودن پس اگر بگوید چرا واجب است بر مردم
اقرار بخدای یگانه آنکه نیست مثل او چیزی جواب گفته میشود بسبب چند وجه از آنها است آنکه هرگاه نباشند مردم قائل بیک خدا بعد از آن
وطاعت نکنند یک خدا را گمان کنند که غیر از ایشان امر پروردگاری ایشان و صانع ایشان و رازق ایشان و از آنجمله است اینکه اگر
نداند مردم آنکه نیست مثل خدا احدی نمیدانند که کیست پروردگار ایشان و صانع ایشان از آنجهت که نصب کرده اند
برای ایشان پدرهای ایشان و آقایان ایشان و آنچه را دوست داشتند بعلت تجویز نمودن ایشان آنکه خدا شبیه
است و شبیه ایشان و از آنجمله است فساد و ترک طاعت خدا و ارتکاب معصیت خدا تمام تر چنانکه رسیده است بایشان از اخبار
امیرهای ایشان و امرکنندگان و نهی کنندگان ایشان و از آنجمله است اینکه اگر واجب نباشد بر مردم شناختن خدا آنکه نیست مثل او چیزی
جائز خواهد بود نزد ایشان آنکه جاری شود بر خدا آنچه جاری میشود بر مخلوقین از عجز و جهل و تغییر و زوال و فنا و دروغ و ظلم
و کسی که جائز شمرد بر او این چیزها مؤمن نیست بفنای او و جائز نیست عمل او و ثابت نمیشود قصد او و امر او و نهی او و وعده او و وعید
و ثواب و عقاب او و در این است فساد خلق و ابطال ربوبیت پس اگر کسی گوید چرا امر فرموده است خدای تعالی
بندگان را و نهی نموده است ایشان را جواب گفته میشود بجهت آنکه نمیشود بقای ایشان و صلاح ایشان مگر بامر و نهی و منع از فساد
و تعدی نمودن بر یکدیگر پس اگر کسی گوید که چرا امر فرموده ایشان را بعبادت جواب گفته میشود بعلت آنکه نبودند تا [illegible] ایشان
فراموش کننده مر ذکر خدا را و ترک کننده مر ادب خدا را و نهی خدا و امر خدا را که در آن است صلاح ایشان
و قوام ایشان پس اگر وا میگذاشت ایشان را بدون عبادت دراز میشد مدت زمانه ایشان پس قسی میشد قلبهای ایشان
پس اگر کسی گوید که چرا امر شده مردم بنماز جواب گفته میشود بعلت آنکه در نماز اقرار است بربوبیت او و صلاح است تمام
بعلت آنکه در او است خلع انداد و ایستادن پیش روی خدا در حالت ذلت و مسکنت و خضوع و اعتراف و تقصیر
و طلب امداد از گناهان گذشته و گذاشتن پیشانی بر زمین هر روز و هر شب تا آنکه بنده بوده باشد متذکر خدای تعالی
و فراموش ننماید او را و بوده باشد با خشوع و ترس از روی تذلل و طلب و رغبت در زیادتی دین و دنیا با آنچه در آن است
از انزجار از فساد و گردیده این نماز برای شخص در هر روز و شب تا فراموش نکند بنده مدبر و خالق خود را پس سرکشی کند
و طغیان نماید و از جمله آنکه شخص در ذکر خالق خود و قیام پیش روی پروردگار خود باز میدارد او را از گناهان و مانع
و مانع از انواع فساد پس اگر کسی گوید که چرا امر شده مردم بوضو و ابتدا شد بوضو جواب گفته میشود بجهت آنکه

بنده

بوده باشد بنده باطهارت هنگامی که می ایستد پیش روی جبار در وقت مناجات نمودن با خدا و در حین اطاعت خدا در آنچه
امر فرموده است با او و پاکیزه از چرکها و کثافات با آنچه در این وضو هست از رفع کسالت و منع چرت و تزکیه قلب
از برای ایستادن پیش روی جبار پس اگر کسی گوید که چرا واجب است آن بر صورت و دو دستها و سر و پاها است جواب گفته میشود
بعلت آنکه بنده هرگاه ایستاد پیش روی جبار ظاهر میشود از جوارح او و نمایان میشود آن اعضا که وضو واجب است در آن
اعضا و وضو بعلت آنکه بصورت خود سجده میکند و خضوع مینماید و بدست خود سؤال میکند و رغبت و رهبت و تبتل مینماید
و [illegible] بسر می آورد و بسر خود استقبال میکند در رکوع خود و سجود خود و به پاهای خود می ایستد و می نشیند پس اگر کسی گوید
که چرا واجب شده شستن بر صورت و دستها و قرار داده شده مسح بر سر و پاها و قرار داده نشده مجموع آنها را مسح
مجموع آنها را جواب گفته میشود بعلتهای بسیار و از آنها است آنکه عبادت عظمی رکوع و سجود است و [illegible] رکوع و سجود به
بصورت و دستها نه بسر و پاها و از آنجمله است آنکه خلق طاقت ندارند در هر وقتی شستن سر و پاها را و مشقت دارد این بر ایشان
در سرما و سفر و ناخوشی و اوقات شب و روز و شستن صورت و دستها آسانتر است از شستن سر و پاها و تخفیف داده شده
و احکام بقدر اقوی مردم [illegible] صحیح و مریض و از آنجمله است آنکه سر و پاها
نیست ظاهر و هویدا در همه اوقات مثل صورت و دستها بعلت آنکه شستن عمامه و موزه و غیر آن پس اگر کسی گوید که چرا
واجب شده وضو بسبب آنچه بیرون می آید از طرفین خاصه و از خواب نه از چیزهای دیگر جواب گفته میشود بعلت آنکه آن دو طرف طریق
نجاسات است و نیست از برای ایشان راهی [illegible] از نجاسات از پیش خود مگر از آن دو راه پس امر شده بطهارت
در نزد رسیدن آن نجاسات بایشان از پیش خود شان و اما خواب پس شخص خوابیده هرگاه غلبه نمود بر او خواب گشاده میشود
از او هر چیزی و غالب چیزها بیرون می آید از او و ریح است پس واجب شده بر او وضو و از جهة آن پس اگر کسی گوید
که چرا امر شده بغسل از این نجاسات و حال آنکه امر شده بغسل از جنابت جواب گفته میشود بعلت آنکه این چیزی است همیشه
و ممکن نیست از برای خلق غسل نمودن از آن هر وقتی که حادث شود و لا یکلف الله نفسا الا وسعها و جنابت نیست
امر دائمی بلکه آن شهوت است که میرسد بشخص و [illegible] و ممکن است شخص آنکه تعجیل نماید در آن و تأخیر نماید در آن سه روز
و کمتر و بیشتر و نمیباشد همچنین [illegible] پس اگر کسی گوید که چرا امر شده بغسل از جنابت و امر نشده بغسل از غائط و حال آنکه
او نجس تر است از جنابت و کثیف تر است گفته میشود از جهة آنکه جنابت از نفس انسان است و او چیزی است خارج از جمیع بدن

شخص و علامتیست از علامات ایمان و علامتیست که امتیاز میشود از باطل و بیرون میرود از باطل پس اگر گفت که چرا امر شده است مردم باذان
ارشاد نمود که گفته میشود بعلتهای بسیار و از آن علتها آنست که بوده باشد تذکر فراموش کننده و تنبیه از برای غافل و شناسانیدن
وقت بکسی که نداند وقت را و مشغول باشد از نماز و از جهت آنکه این اذان خواننده بسوی عبادت خالق و ترغیب در
عبادت خالق و اقرار کننده از برای او بتوحید و آشکار نماینده ایمان و اظهار کننده اسلام و آگاه کننده کسیرا که فراموش
کرده است نماز را و بتحقیق مؤذن مؤذن نامیده شده از جهت آنکه اعلام میکند بنماز پس اگر گفت که چرا ابتدا میشود در آن بتکبیر پیش از تهلیل
گفته میشود علت آنکه اسم خدا در تکبیر در اول حرف است و در تهلیل در آخر حرف است پس ابتدا شد بحرفی که اسم خدا
در اول اوست نه در آخر او پس اگر گفت که چرا قرار داده شد اذان دو مرتبه دو مرتبه گفته میشود بجهت آنکه بوده باشد مکرر در گوشهای شنوندگان
تاکید کننده بر ایشان که اگر کسی سهو کند در اول سهو نکند در دوم و از جهت آنکه نماز دو رکعت دو رکعت است پس از این جهت
قرار داده شد اذان دو دو پس اگر گفت که چرا قرار داده شد تکبیر در اول اذان چهار گفته میشود بجهت آنکه اول اذان ابتدا
غفلتا نیست پیش از آن کلامی که متنبه شود بآن شنونده اذان پس قرار داده شد این چهار از برای شنوانیدن کسانی که بعد از آن
پس اگر گفته شود که چرا قرار داده شد بعد از تکبیر دو شهادت گفته میشود بجهت آنکه اول ایمان توحید و اقرار است از برای خدا
بوحدانیت و دوم اقرار است از برای رسول برسالت و آنکه طاعت خدا و رسول و معرفت آنها مقارن یکدیگرند
و آنکه اصل ایمان دو شهادت است پس قرار داده شد دو شهادت در اذان همچنانکه قرار داده شد در سایر حقوق دو شهادت
پس هرگاه اقرار نمود از برای خدا بوحدانیت و از برای رسول برسالت پس بتحقیق اقرار نموده است تمامی ایمان را و بتحقیق او اقرار
کرده است برسالت پس اگر گفت که چرا قرار داده شد بعد از شهادتین خواندن بسوی نماز گفته میشود بجهت آنکه اذان وضع شده است
از برای ندا کردن بنماز و تحقیق آن ندا باین است بسوی نماز پس قرار داده شد این ندا در وسط اذان علت آنکه مقدم
میدارد مؤذن پیش از آن چهار تکبیر و دو شهادت را و مؤخر میدارد بعد از آن چهار را که میخواند مردم را بسوی رستگاری
و بسوی بهترین اعمال و ترغیب است در نماز بعد از آن ندا است بسوی بهترین اعمال و رغبت میدهد در آن و بعد از آن ندا بنماز و بجا آوردن نماز بعد از آن
ندا است بسوی بهترین اعمال و ترغیب است در آن پس اگر گفت که چرا قرار داده شد بعد از آن چهار این چهار را و ابتدا شد و از جهت آنکه ختم نماید کلام خود را بذکر خدای تعالی همچنانکه ابتدا نمود
بذکر خدای تعالی پس اگر گفت که چرا قرار داده شد آخر اذان تهلیل و قرار داده نشد آخر اذان تکبیر مثل اول اذان گفته میشود
علت آنکه اسم خدا در تهلیل در آخر آنست پس دوست داشت خدای تعالی ختم شود کلام باسم خدا همچنانکه ابتدا

نموده بود باسم خدا پس اگر گفت که چرا قرار داده شد بدل تهلیل تسبیح و تحمید و اسم خدا در آخر آنها است گفته میشود بجهت آنکه
تهلیل اقرار است از برای خدای تعالی بتوحید و خلع انداد از غیر خدا و اول ایمان است و اعظم از تسبیح و تحمید است
پس اگر گفت که چرا ابتدا شد در هر نماز باستفتاح قبل از نماز پیش از رکوع و سجود و قیام و قعود و تکبیر گفته میشود علت آنچه ذکر کردیم
و از آن پس اگر گفت که چرا قرار داده شد دعا در رکعت اولی پیش از قراءت و چرا قرار داده شد در رکعت دوم
قنوت بعد از قراءت گفته میشود علت آنکه دوست داشت آنکه ابتدا نماید قیام خود را از برای پروردگار خود
و عبادت او بتحمید و تقدیس و رغبت و رهبت و ختم نماید او را بمثل این تا بوده باشد در قیام در نزد قنوت طولی بیشتری
از او در رکعت دیگر تا دریابد رکوع را و فوت نشود او را رکعت در جماعت پس اگر گفت که چرا امر شده بقراءت
در نماز گفته میشود از جهت آنکه نبوده باشد قرآن مهجور و ضایع شده و از جهت آنکه بوده باشد محفوظ پس مضمحل نشود و مجهول نماند
پس اگر گفت که چرا ابتدا شد بحمد در هر قراءت نه سوره دیگر گفته میشود علت آنکه نیست در قرآن چیزی که در کلام جمع شده باشد
در او از جوامع خیر و حکمت آنچه جمع شده است در سوره حمد و آن اینست که قول او الحمد لله ادای چیزیست که واجب
فرموده است خدای تعالی بر خلق خود از شکر و شکر است از برای آنچه توفیق داده است بنده خود را از برای خیر رب العالمین
تمجید و تحمید است و اقرار است باینکه خداست خالق مالک نه غیر خدا الرحمن الرحیم طلب مهربانیست و ذکر آلاء خدا
و نعمتهای اوست بر جمیع خلق مالک یوم الدین اقرار است ببعث و حساب و مجازات و اثبات است از برای خدا
ملک آخرت را مثل ملک دنیا ایاک نعبد رغبت و تقرب است بسوی خدای عز و جل و خالص گردانیدن عمل
از برای خدا نه از برای غیر خدا و ایاک نستعین طلب زیادتی توفیق خدا و عبادت خداست و طلب دوام آنچه انعام
فرموده است خدا بر او و یاری گردانیده است او را اهدنا الصراط المستقیم ارشاد از برای ادب خدا و اعتصام است
بحبل خدا و طلب زیادتی معرفت است بپروردگار خود و عظمت و کبریای او صراط الذین انعمت علیهم تاکید است در سؤال
و رغبت و ذکر آنچه بتحقیق پیشی گرفته است از نعمتهای خدا بر اولیای خود و رغبت در مثل آن نعمتهاست غیر المغضوب
علیهم پناه بردن است از آنکه بوده باشد شخص از معاندین کافرین سبک کنندگان باو و بامر خدا و نهی خدا ولا الضالین پناه بردن است
از آنکه بوده باشد از گمراهانی آنچنانکه گمراه شده اند از راه حق از غیر معرفت و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و ایشان
گمان میکنند که اعمال نیکو بجا می آورند پس بتحقیق مجتمع شده است در این حمد از جوامع خیر و حکمت در امر آخرت و دنیا آنچه

وجمع کرده است این همه را پس اگر گوید چرا قرار داده شد تسبیح در رکوع و سجود گفته میشود علتها چند از آنجمله است
آنکه بوده باشد بنده در حال خضوع و خشوع و تعبد و ورع و استکانت و تذلل و تواضع و تقرب بسوی پروردگار خود مقدس کننده خدا
و تمجید کننده و تسبیح کننده و تعظیم کننده و شکر کننده مر خالق و رازق خود را پس رفعه فکر و آرزوهای او بسوی غیر خدا
پس اگر گوید چرا قرار داده شد اصل نماز دو رکعت و چرا زیاد شد بر بعضی آنها یک رکعت و بر بعضی آنها دو رکعت و زیاد نشد
بر بعضی آنها هیچ چیز گفته میشود علت آنکه اصل نماز یک رکعت است علت آنکه اصل عدد یک است پس هرگاه کم شد از یک رکعت
نماز نمیبود دانست خدای عز و جل آنکه بندگان تمام نمی آورند این یک رکعت را که نیست نمازی کمتر از آن بکمال و تمام ... قبول
باقی نماز پس ضم کرد بسوی آن رکعت رکعت دیگر را تا تمام باشد رکعت آنچه کم شده است از رکعت اول پس واجب
قرار داد خدای عز و جل اصل نماز را دو رکعت بعد دانست رسول خدا صلی الله علیه و آله آنکه بندگان تمام نمی آورند این دو رکعت را
تمام آنچه امر شده اند با او و کمال در این دو رکعت اتمام دو رکعت اول بعد دانست که در وقت نماز مغرب شغل مردم زیاد است
بجهة رفتن منزلهای خود و خوردن غذا و وضو و مهیا شدن از برای خوابگاه پس زیاد فرمود در او یک رکعت تا آسان تر شود بر ایشان
و از جهة آنکه کرد در رکعات نماز در روز و شب فرد و بعد واگذاشت نماز صبح را بحال خود بعلت زیادتی شغلها در وقت صبح و عجلت
مبادرت بسوی حوائج در آن وقت و از جهة آنکه قلبها در آن وقت خالی تر است از فکر بعلت کمی معاملات مردم و کمی داد و ستد
در شب پس انسان اقبالش در آن وقت بیشتر است بر نماز خود از غیر آن وقت از باقی نمازها بعلت آنکه فارغ است پس شخص
و معاوذ شد پس اگر گوید چرا قرار داده شد در افتتاح نماز هفت تکبیر گفته میشود بعلت آنکه تکبیر در رکعت اول که اصل نماز است
هفت است تکبیرة الاحرام و تکبیری از برای رکوع و دو تکبیر از برای سجود پس قرار داده شد در افتتاح نماز هفت تکبیر که هرگاه سهو شود
تکبیره از آنها یا ترک شود داخل نشود بر شخص نقص در نماز او پس اگر گوید چرا قرار داده شد یک رکوع و دو سجده
گفته میشود بعلت آنکه رکوع از افعال قیام است و سجود از افعال قعود است و نماز نشسته نصف نماز ایستاده است
پس چندان شد سجود تا مساوی شود با رکوع و نبوده باشد میان آنها تفاوت بعلت آنکه نماز او رکوع و سجود است پس اگر
گفته شود چرا قرار داده شد تشهد بعد از دو رکعت گفته میشود بعلت آنکه همچنانکه پیش از رکوع و سجود مقدم داشت اذان
و دعا و قرائت همچنین ایراد کرد بعد از آن تشهد و تحمید و دعا پس اگر گوید چرا قرار داده شد تحلیل نماز تسلیم و قرار داده نشد
بدل او تکبیر یا تسبیح یا قسم دیگر گفته میشود بعلت آنکه چنانکه بود در دخول نماز تحریم کلام با مخلوقین و توجه بسوی خالق همچنین

تحلیل نماز کلام با مخلوقین و انتقال از نماز و ابتدای کلام با مخلوقین از تسلیم است پس اگر گوید چرا قرار داده شد قرائت در
دو رکعت اول و تسبیح در دو رکعت آخر گفته میشود بجهة فرق گذاشتن میان آنچه واجب فرموده او را خدای عز و جل از نزد خود و میان آنچه واجب
فرموده است او را از نزد رسول خود پس اگر گوید چرا قرار داده شد جماعت گفته میشود از جهة آنکه نبوده باشد اخلاص و توحید و اسلام
و عبادت مگر ظاهر و مکشوف و مشهور بعلت آنکه در اظهار آن حجت است بر اهل شرق و غرب از برای خدای عز و جل وحده و از جهة آنکه
منافق و مستخف بجای آورده باشد مر آنچه را که اقرار کرده است با و بظاهر اسلام و مراقبت و از جهة آنکه بوده باشد شهادات مردم با سلام
بعضی از ایشان از برای بعضی جایز و ممکن و با وجود آنچه در این هست از مساعدت بر نیکوئی و تقوی و زجر از بسیاری از معصیتهای خدای عز و جل
پس اگر گوید چرا قرار داده شد جهر در بعضی نمازها و قرار داده نشد در بعضی گفته میشود بعلت آنکه نمازهائی که جهر میشود در آنها نمازهائی است
که در وقتهای تاریک بجای آورده میشود پس واجب فرمود جهر شود در آنها تا آنکه هرگاه کسی بگذرد و بداند که در اینجا جماعت است
و اگر بخواهد نماز کند نماز کند پس اگر ... جماعت را نشنود ... از آنچه علم بشود که جماعت بخلاف آن ... و از نمازهائی که جهر نمیشود
در آنها بعلت آنکه در روز روشن است او را درک میکند از روی دیدن پس محتاج نیست ... بشنیدن پس اگر گوید چرا
قرار داده شد نمازها در این وقتها و مقدم و مؤخر قرار داده نشد گفته میشود بعلت آنکه اوقات مشهوره معلومه که مستوعب اول عالم
از عالم و جاهل چهار وقت است غروب آفتاب است که مشهور و معروف است و واجب شده در نزد او مغرب و سقوط شفق
که مشهور است و واجب شده در نزد او عشاء و طلوع صبح است که مشهور و معلوم است و واجب شده در نزد او صبح و زوال شمس
که مشهور و معلوم است و واجب شده در نزد او ظهر و نبوده از برای عصر وقت معلوم مشهور مثل آن چهار وقت پس قرار داده شد
وقت او فارغ از نماز پیش از او که ظهر است و علت دیگر آنکه خدای عز و جل دوست داشت آنکه ابتدا کنند مردم در
هر چیز با طاعت او و عبادت او پس امر فرمود ایشان را در اول روز و آنکه ابتدا کنند بعبادت او بعد منتشر شوند در آنچه میخواهند
از مرمت دنیای خود پس واجب نمود بر ایشان نماز صبح را بعد چون نصف روز شد و ترک نمودند مردم شغل خود را
که میکنند مردم در آن وقت جامه های خود را و استراحت میکنند و مشغول میشوند بطعام خود و قیلوله خود پس امر فرمود ایشان را که ابتدا
نمایند او را بذکر خدا و عبادت خدا پس واجب نمود بر ایشان نماز ظهر را و بعد از آن منتشر شوند از برای آنچه میخواهند
از امور خود پس قضای حاجات ایشان شد و اراده نمودند ... در عمل آنچه آخر روز است ابتدا کنند و نمایند بعبادات خدا بعد برگردند
بسوی آنچه میخواهند پس واجب نمود بر ایشان عصر را که بعد از آن منتشر شوند در آنچه میخواهند از اصلاح دنیای خود پس هرگاه

آن شب و کیدانستن زینت خود را و برگشته به کنار خود است تا بیند اطاعت پروردگار خود بعد متفرق گردند از

آنچه خواهند پس واجب نمود ایشان مغرب را پس هرگاه که وقت خواب و فارغ شده گرم اند آنچه

مشغول بوده دوست داشت که ابتدا نمایند اوقات عبادت خدا و طاعت خدا بعد از آن بکنند بعضی آنکه خواستند

خدا که ایشان را … پس جاری شده مردم که بنا گذاشته در هر عمل اطاعت … پس واجب گردید و

عشا را که هرگاه کار را آسان باشد … بکنند خود را در بعضی … ایشان و حکم خود بعد

ایشان پس اگر گفته شود که چرا … از آخر عصر وقت مشهور نیست … واجب … ظهر و

مغرب واجب نگردید عشا و صبح و نیز صبح و ظهر گفته شد بعلت آنکه … ضعیف را در اوقات

که … در آن وقت ضعیف … اوقات شغل مردم در اوقات … معاملات

و تجارات در پی عقب … پس خواست که مشغول کند ایشان را در …

خود مصلحت و دنیای ایشان و قدرت … همه خلق … مشغول …

فساد … که واجب … حکم … پس تخفیف … ایشان …

… خدای تعالی فرموده است یرید الله بکم

الیسر ولا یرید بکم العسر پس اگر گفته شود که چرا … و تکبیر گفته شد بعلت آنکه …

… قدرت است از ابتهال و تبتل و تضرع پس …

… ذکر خدا … و تضرع …

بر آنچه گذشت … پس اگر گوید که چرا قرار داده است نماز سنت را سی و چهار رکعت گفته میشود بعلت آنکه

فریضه هفده رکعت است پس قرار داده شد سنت دو برابر فریضه از جهت اکمال فریضه پس اگر گوید که چرا قرار داده شده نماز

سنت در اوقات مختلفه و قرار داده نشد در یک وقت گفته میشود بجهت آنکه افضل اوقات سه وقت است در نزد زوال شمس

و بعد از مغرب و سحرها است پس دوست داشت آنکه نماز کرده شود از برای او در جمیع این اوقات ثلثه بعلت آنکه گاه

متفرق شوند سنت در اوقات مختلفه … پس اگر گفت

که چرا گردانیده نماز جمعه که هرگاه بوده باشد با امام دو رکعت و هرگاه بوده باشد بغیر امام چهار رکعت گفته میشود بجهت چند چیز از انها

انکه مردم راه بعید … تا جمعه … پس دوست داشت خدا آنکه تخفیف دهد از ایشان بجهت زحمتی که کشیده اند و از انها

آنکه امام حبس میکند ایشان را بجهت خطبه و ایشان منتظرند از برای نماز … پس امام در نماز است در حکم تمام … و از انها

آنکه نماز با امام اتم و اکمل است از جهت علم و عدل و فضل امام و از انها است آنکه جمعه عید است و نماز عید دو رکعت است

و کوتاه نشده است بجهت بودن دو خطبه پس اگر گفته شود چرا قرار داده شده خطبه گفته میشود بعلت آنکه جمعه مشهدی است عام

پس اراده نمود آنکه بوده باشد از برای امام سببی برای موعظه مردم و ترغیب ایشان بطاعت و ترسانیدن ایشان از

معصیت و توفیق ایشان بر آنچه خواسته است از مصلحت دین ایشان و دنیای ایشان و خبر دادن ایشان از آنچه وارد

شده است بر او از آفاق و احوالی که در آنها ضرر از برای ایشان است … از مضرت و منفعت پس اگر گفته شود چرا

قرار داده شده دو خطبه گفته میشود بعلت آنکه یکی از آنها بجهت ثنا و تمجید و تقدیس خدای تعالی و دیگری از برای حوائج و اعذار و

ترسانیدن و دعا و آنچه اراده دارد آنکه اعلام نماید مردم را از امر و نهی خود و آنچه در آن است صلاح و فساد پس اگر گفته

شود چرا قرار داده شد خطبه در روز جمعه پیش از نماز و قرار داده شد در عیدین بعد از نماز گفته میشود بعلت آنکه جمعه

امری است دائم و بیشتر واقع میشود در ماهی چند مرتبه و در سال بسیار پس هرگاه بسیار شد بر مردم ملال بهم میرسانند و ترک مینمایند

او را و اقامه نمیکنند او را و متفرق میشوند از او پس قرار داده شد پیش از نماز تا حبس نمایند مردم را بجهت نماز و متفرق نشوند

و نروند و اما عیدین پس او در سال دو مرتبه است و او عظیم تر از جمعه است و ازدحام در آن بیشتر است و رغبت مردم

در آن زیاده است پس اگر متفرق شوند بعضی مردم باقی میمانند عامه ایشان و عید زیاده نیست که سبب ملال شود و استخفاف

نمایند او را و گفت مصنف این کتاب که این خبر این قسم وارد شده است و خطبه ها در جمعه و عیدین بعد از نماز است بجهت آنکه

این دو خطبه بمنزله دو رکعت آخر نماز است و اول کسی که مقدم داشت خطبه را عثمان بن عفان بود بعلت آنکه چون

احداث نمود آنچه را که احداث نمود … نمی ایستادند مردم بر خطبه او و میگفتند که چه کار داریم با موعظه او و او احداث

نموده است آنچه را که احداث نموده است پس مقدم داشت خطبه را تا بایستند مردم بجهت انتظار نماز و متفرق نشوند

از او پس اگر گفته شود که چرا واجب شد جمعه بر کسی که بوده باشد بر دو فرسخ نه بر بیشتر از این گفته میشود بجهت آنکه قصر میشود

در آن نماز دو برید است از برای رفتن و یک برید است از برای آمدن … چهار فرسخ است پس …

جمعه بر کسی بوده باشد بر نصف برید که آن دو فرسخ است … و تقصیر … دو فرسخ …

پس میشود چهار و سنتهای دو ضعف او است پس اگر گفت که چرا زیاد شد در نماز سنت در روز جمعه چهار رکعت
گفته میشود بجهت تعظیم آن روز و فرق میان آن روز و سایر روزها پس اگر گفت که چرا قصر میشود نماز در سفر گفته میشود بجهت آنکه
نماز واجب اول ده رکعت بود و هفت رکعت بعد از آن زیاد شده پس تخفیف داد خدای عز و جل آن زیادتی را بجهت سفر
و تعب و مشقت و شغلی که مشغول است او بآن و از جهت آنکه در وقت آن و از جهت آنکه مشغول میشود بآنچه چاره نیست از برای او از آن کار
تا بجهت رحمت از خدای تعالی و مهربانی بر شخص مسافر زیرا نماز مغرب را قصر نشد بجهت آنکه او مقصور بود در اصل پس اگر گفت
که چرا واجب شد بر او تقصیر در هشت فرسخ نه کمتر از این و نه بیشتر گفته میشود بعلت آنکه هشت فرسخ مقدار سیر یک روز است
از برای عامه مردم و قوافل پس واجب شد قصر در مقدار سیر یکروز پس اگر گفت که چرا قصر شد در مقدار سیر یکروز
گفته میشود بجهت آنکه اگر واجب نمیشد در سیر یکروز بتمامه واجب نمیشد در سیر یک سال بجهت آنکه هر روزی که بعد
بعد از این روز میآید او نظیر این روز است پس اگر واجب نمیشد در آن روز واجب نمیشد در نظیر آن چونکه نظیر او است
و همه فرقی میان آن نیست پس اگر گفت که سیرها مختلف میشود پس چرا قرار داده سیر یکروز را هشت فرسخ گفته میشود بعلت
آنکه هشت فرسخ مقدار سیر شتر داران و قوافل است و این سیری است که سیر میکنند او را شتر داران و قافله ها
که راه میروند پس اگر گفت که چرا ترک شد نافله در سفر نافله روز و ترک نشد نافله شب گفته میشود بجهت آنکه هر نمازی که
نیست قصر در آن نماز پس نیست قصری در نافله آن و مغرب چونکه نیست قصری در آن پس نیست قصری در نافله بعد از آن
و همچنین نماز صبح نیست قصری در آن و آنچه پیش از او است از نافله پس اگر گفت که چرا شده است که نماز عشا قصر شده و آن
و داخل کرده نشده است دو رکعت آن گفته میشود بجهت آنکه این دو رکعت نیست از پنجاه رکعت بلکه این زیاده است
در پنجاه رکعت بجهت آنکه تمام شود بآن بدل هر رکعتی از فریضه دو رکعت از نافله پس اگر گفت که چرا جایز است از برای مسافر
و مریض آنکه بگذارد نماز شب را در اول شب گفته میشود بجهت اشتغال او و ضعف مریض را تا دریابد نماز خود را پس
استراحت نماید مریض در وقت راحت خود و مشغول شود مسافر بشغلهای خود و ارتحال و سفر خود پس اگر گفت که چرا امر شده
بنماز بر میت گفته میشود بجهت آنکه شفاعت نمایند از برای میت و دعا کنند از برای او بمغفرت بعلت آنکه نیست میت
در وقتی از اوقات که بیشتر محتاج است بشفاعت و طلب استغفار از آن ساعت پس اگر گفت که چرا قرار داده شده
پنج تکبیر نه چهار تکبیر و نه شش تکبیر گفته میشود بجهت آنکه گرفته شده است این تکبیرات از نمازهای پنجگانه روز و شب پس اگر گفت

که چرا قرار داده نشد در آن رکوع و نه سجود گفته میشود بجهت آنکه اراده شده است باین نماز شفاعت از برای این بنده که فارغ شده است
از آنچه گذاشته است و محتاج است بسوی آنچه در پیش دارد پس اگر گفت که چرا امر شد بغسل میت گفته میشود بعلت آنکه
غالب بر میت در وقت موت نجاست و آفت و اذیت است پس دوست داشت آنکه بوده باشد پاکیزه وقت
ملاقات ملکی اهل طهارت از ملائکه که همراهی او میکنند و مس او مینمایند در میان خود در حالت طهارت و در حالت توجه
او بسوی خدای عز و جل و نیست از چیزی میرد مگر آنکه بیرون می آید از او جنابت پس از آنجهت لازم و واجب شد بر او غسل
پس اگر گفت که چرا امر شد بکفن میت گفته میشود بعلت آنکه ملاقات نماید پروردگار خود را طاهر الجسد و از جهت آنکه
ظاهر نشود عورت او از برای کسی که حمل مینماید او را و دفن میکند او را و از جهت آنکه مطلع نشوند مردم بر بعضی حال او و قبح منظر او
و از جهت آنکه قساوت بهم نرسد قلب از زیادتی نظر کردن بسوی او و از جهت آفت و فساد او و از جهت آنکه اطیب است از برای نفسهای
زندگان و از جهت آنکه دشمن ندارد او را خویشان او پس انکار نماید ذکر او و دوستی او را پس حفظ نماید او را در آنچه
گذاشته است و وصیت نموده و امر کرده است بآن و واجب داشته است پس اگر گفت که چرا امر شد بدفن او
گفته میشود از جهت آنکه مطلع نشوند مردم بر فساد جسد او و قبح منظر او و تغییر بوی او و متاذی نشوند زندگان ببوی او و بآنچه وارد
بر او از آفت و فساد و از جهت آنکه بوده باشد پوشیده از دوستان و دشمنان پس شماتت نکنند او را دشمن او و محزون نشوند
دوستان پس اگر گفت که چرا امر شد کسی که غسل دهد میت را بغسل گفته میشود از جهت طهارت از آنچه رسیده است او را
از نضح میت بعلت آنکه میت هرگاه بیرون شود روح از بدن میت باقی میماند بیشتر آفت او پس اگر گفت که چرا واجب
نشد غسل بر کسی که مس نماید چیزی را از اموات غیر انسان مثل مرغ و بهائم و درندگان و غیر اینها گفته میشود بعلت آنکه اینها پوشیده
شده اند به پر و پشم و مو و کرک اینها و اینها پاکیزه است و نمیرد و مس میشود از اینها آنچه او زنده است از زنده
مرده پس اگر گفت که چرا تجویز کرده شد نماز بر میت بدون وضوء گفته میشود بعلت آنکه نیست در او رکوع و نه سجود
و همانا او دعا و مسألت است و جایز است که بخواند خدای تعالی و سؤال نماید خدا را بر هر حالی که بوده باشی و همانا واجب شده
وضوء در نمازی که در آن رکوع و سجود است پس اگر گفت که چرا تجویز کرده شد نماز بر میت پیش از مغرب و بعد از صبح
گفته میشود بجهت آنکه این نماز واجب میشود در وقت حضور و حصول علت و نیست موقت بوقتی مثل سایر نمازها و همانا این نماز
واجب میشود در وقت حدوث حادثه که نیست از برای ایشان در آن اختیاری بلکه او حقی است که ادا کرده میشود

واضح نیست او را نمودن حقوق در همه اوقات هرگاه نبوده باشد حق موقت پس اگر گوید چرا قرار داده شد نماز کسوف
نماز گفته میشود علت آنکه این آیتی است از آیات خدای عز و جل دانسته نمیشود که بجهت رحمت ظاهر شده است یا بجهت
عذاب پس دوست داشت پیغمبر صلی الله علیه وآله آنکه پناه برند امت او بسوی خالق خود و راحم خود در نزد این علامت
تا برگرداند خدا از ایشان شر او را و نگاه دارد ایشان را از مکروه او چنانچه گردانید از قوم یونس وقتی که تضرع نمودند بسوی خدای عز و جل
پس اگر گوید چرا قرار داده شد ده رکوع گفته میشود علت آنکه نمازی که نازل شد وجوب او از آسمان بسوی زمین اول ده
رکعت بود در روز و شب پس جمع شد این رکعات و قرار داده شد در این نماز و بجهت آنکه نمیباشد نمازی
بوده باشد در آن رکوع مگر آنکه میباشد در آن سجود و از جهت آنکه ختم شود نماز ایشان نیز بسجود و خضوع و خشوع و قرار داده شد چهار سجده
از جهت آنکه هر نمازی که کمتر باشد سجود آن از چهار سجده نمیباشد نماز بعلت آنکه اقل فرض از سجود در نماز نمیباشد مگر بر چهار سجده
پس اگر گوید چرا قرار داده نشد بدل رکوع سجود گفته میشود علت آنکه نماز ایستاده افضل است از نماز نشسته و از این جهت ایستاده
میبیند کسوف را و نشسته نمیبیند پس اگر گوید چرا تغییر داده شد از اصل نمازی که واجب فرموده بود خدا
گفته میشود علت آنکه نماز میکند بعلت تغییر امری از امور و آن کسوف است پس چونکه تغییر یافت علت تغییر یافت معلول
پس اگر گوید چرا قرار داده شد روز فطر عید گفته میشود از جهت آنکه بوده باشد از برای مسلمانان مجموع و مجمع که جمع شوند در آن و بیرون
روند بسوی خدای عز و جل پس حمد نمایند او را بر آنچه منت گذاشته است بر ایشان پس بوده باشد روز عید و روز اجتماع
و روز فطر و روز زکوه و روز رغبت و روز تضرع و از جهت آنکه این اول روزی است از سال که حلال میشود در آن اکل و شرب
بجهت آنکه ماه اول سال در نزد اهل حق ماه رمضان است پس دوست داشت خدای عز و جل آنکه بوده باشد از برای ایشان در این روز
مجمعی که حمد نمایند او را و تقدیس او نمایند پس اگر گوید چرا قرار داده شد تکبیر در این نماز بیشتر از تکبیرات سایر نمازها
گفته میشود علت آنکه تکبیر او تعظیم است از برای خدا و تمجید است بر آنچه هدایت فرموده و عافیت داده است چنانکه فرموده است
خدای عز و جل و لتکملوا العدة و لتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون پس اگر گوید چرا قرار داده شد
در آن دوازده تکبیر گفته میشود علت آنکه میباشد در هر دو رکعت دوازده تکبیر پس از آنجهت قرار داده شد در آن دوازده تکبیر
پس اگر گوید چرا قرار داده شد هفت تکبیر در اول و پنج تکبیر در رکعت آخر و تسویه نشده میان آنها گفته میشود علت آنکه
سنت است در نماز فریضه استفتاح شود بهفت تکبیر پس از آنجهت ابتدا نموده شد در اینجا بهفت تکبیر و قرار داده شد

در رکعت دوم پنج تکبیر بعلت آنکه تکبیرة الاحرام در روز و شب پنج تکبیره است از جهت آنکه بوده باشد تکبیر در هر یک از رکعت
علاوه پس اگر گوید چرا امر شد بروزه گفته میشود بجهت آنکه بشناسند الم گرسنگی و تشنگی را پس دلیل بیاورند بر گرسنگی و عطش
فقر آخرت و از جهت آنکه بوده باشد روزه دار خاشع و ذلیل و مستکین و ماجور و محتسب و عارف و صابر بر آنچه رسیده او را از جوع
پس مستوجب شود ثواب را با آنچه در این روزه هست از کف نفس از شهوات و از جهت آنکه بوده باشد این روزه واعظ از برای
ایشان در دنیا و چیزی در سبب رسانیدن ایشان بر ادای آنچه تکلیف فرموده است ایشان را و دلیل از برای ایشان در آخرت
و از جهت آنکه بشناسند شدت محنت گرسنگی و تشنگی را از اهل فقر و مسکنت در دنیا پس برسانند بایشان حقوق آنها را
که واجب فرموده است در اموال ایشان خدای تعالی از برای فقرا پس اگر گوید چرا قرار داده شد صوم در ماه رمضان
مخصوص بدون سایر ماهها گفته میشود علت آنکه ماه رمضان آن ماهی است که نازل فرموده است خدای تعالی در آن قرآن را و در آن
فرق گذاشت خدا میان اهل حق و اهل باطل چنانکه فرموده است خدای عز و جل شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان و در این ماه پیغمبر شد محمد صلی الله علیه وآله و در این ماه است لیلة القدر
آنچنانکه بهتر است از هزار ماه و فیها یفرق کل امر حکیم و او است اول سال که تقدیر میشود آنچه میباشد در سال از خیر یا شر
یا مضرت یا منفعت یا رزق یا اجل و از این جهت نامیده است لیلة القدر پس اگر گوید چرا امر شده بروزه یکماه نه کمتر و نه بیشتر
گفته میشود علت آنکه قدر قوت بندگان قوی و ضعیف است بتحقیق واجب فرموده است خدای تعالی فرایض را بر اغلب اشیا
و اعم قوی بعض بجهت طاقت آن داشته باشند و شامل همه ایشان شود بعد رخصت فرموده اهل ضعف را و ترغیب فرموده اهل
قوت را در زیادتی و اگر بوده که اصلاح میشد حال ایشان بر کمتر از این هر آینه کم میکرد ایشان را و اگر محتاج بودند بزیاده زیاده میفرمود
ایشان را پس اگر گوید چرا هرگاه حایض شد زن روزه نمیگیرد و نماز نمیکند گفته میشود بعلت آنکه او در حیض در حد نجاست
است پس دوست داشت خدا عبادت کرده نشود مگر طاهر و از جهت آنکه نیست روزه از برای کسی که نیست نماز از برای او
پس اگر گوید چرا قضا میکند حایض روزه را و قضا نمیکند نماز را گفته میشود بعلت چند چیز از آنجمله است آنکه روزه
منع نمیکند او را از خدمت خود و خدمت شوهر خود و اصلاح خانه خود و قیام بامور خود و اشتغال باصلاح معیشت خود و نماز
منع میکند او را از همه اینها بعلت آنکه میباشد نماز در روز و شب چند مرتبه پس قوت بهم نمیرسد برای آن و روزه چنین نیست
و از آنجمله است آنکه نماز در او است رنج و تعب و اشتغال ارکان و نیست در روزه چیزی از اینها و بتحقیق امساک است

از طعام و شراب و نیت در او اشتغال ارکان و دل از آنها است اینکه نیت و قصد در ماه حیض یا اینکه واجب نیست بر آن ضعیف
در آن وقت تازه در آن روز یا آن شب و نیت روزه همچنین علت اینکه نیت در هر روز در حالت شود واجب است
بر آن ضعیف روزه و در هر نماز در حالت شود وقت نماز واجب نیست بر آن نماز پس اگر کسی گوید چرا هرگاه مریض
شود مرد یا سفر شود در ماه رمضان پس بیرون برود از سفر خود یا افاقه نشود از مرض خود تا اینکه داخل شود بر آن ماه رمضان
دیگر واجب میشود بر او فدا از برای رمضان اول و ساقط میشود قضا و هرگاه افاقه از مرض او شود یا مقیم شود پس از رمضان
و قضا نکرد تا رمضان دیگر واجب میشود بر او قضا و فدا گفته میشود علت اینکه این روزه واجب شده است بر او در آن سال در ماه
پس اگر کسی افاقه نشود ساقط است از او و علت اینکه گذشته است بر او سال و تحقیق غلبه است خدا بر او در همه آن سال
و قرار داده است از برای او راهی بسوی ادای روزه و همچنین است هر آنچه که غلبه کند خدا تعالی بر شخص مثل بیهوشی که میگردد
بر بیهوشی او یک شبانه روز پس واجب نمیشود بر او قضای نمازها چنانچه فرموده است صادق علیه السلام هر آنچه
غلبه نماید خدا بر بنده خود پس او معذور خواهد است از برای او و علت اینکه داخل شده ماه و او با خوشی حال پس اگر
بر او روزه در آن ماه و واجب نیست در آن سال آنچه را خوشی بوده است در آن سال و واجب شده بر او فدا و علت اینکه
او نزد کسی است که واجب شده بر او روزه پس استطاعت ادای او هم رفت پس واجب شود بر او فدا و همچنانکه
فرموده است خدای عز و جل فصیام شهرین متتابعین فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا چنانچه فرموده است
خدای عز و جل ففدیة من صیام او صدقة او نسک پس واداشته است صدقه را مقام روزه و فدیه منتقل است
بر شخص پس اگر کسی گوید که او قوت مستطیع بوده است حال او استطاعت دارد گفته میشود علت اینکه چونکه داخل شد
بر او ماه رمضان دیگر واجب شد بر او فدا از آنچه رمضان گذشته علت اینکه این مثل کسی است که واجب شده بر او روزه
در کفاره پس نتواند بجای آورد و او را پس واجب شود بر او فدا و هرگاه واجب شد بر او فدا ساقط میشود از او صوم
و صوم ساقط و فدا لازم است پس اگر افاقه شد ما بین این دو رمضان و روزه نگرفت واجب است بر او فدا از جهت
تضییع او صوم را و صوم بجهت استطاعت او پس اگر کسی گوید چرا قرار داده شده در هر ماهی سه روزه و در هر ده روزی یک روزه
گفته میشود علت اینکه خدای تعالی میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس هر کس روزه گرفت در هر ده روز
یک روز پس چنان است که روزه گرفته است همه دهر را چنانچه گفته است سلمان فارسی روزه سه روز در ماه روزه دهر است

پس هر کس یک ماه چنین را افراد از وی پس روزه بگیرد او را پس اگر کسی گوید که چرا قرار داده اول پنجشنبه را در عشر اول و آخر پنجشنبه را در ماه
و چهارشنبه را در عشر وسط گفته میشود اما پنجشنبه پس از روایت که فرموده است صادق علیه السلام که عرض میشود پنجشنبه اعمال
بندگان بر خدای عز و جل پس دوست داشت اینکه عرض شود اعمال بنده بر خدای تعالی و او روزه دار باشد پس اگر کسی گوید چرا قرار داده شد
آخر پنجشنبه گفته میشود علت اینکه هرگاه عرض شود عمل شخص روزه دار بنده روزه دار باشد اشرف و افضل است از اینکه عرض شود
عمل او روزه دار نباشد و تحقیق قرار داده شده چهارشنبه در عشر وسط علت اینکه صادق علیه السلام خبر داده است اینکه
خدای عز و جل خلق کرده است آتش را در این روز و در آن هلاک نموده است قرنها را از امم پیشین و نحس مستمر
پس دوست داشت اینکه دفع نماید بنده از خود نحس آن روز را بروزه خود پس اگر کسی گوید چرا واجب نمود کفاره بر کسی
که عمدا افطار کرد در رمضان و روزه ندارد در حج و نماز و غیر آنها گفته میشود علت اینکه نماز و حج و سایر واجبات مانع ایشان است
از کردن در امور دنیا و صلاح معیشت خود آن علتی که ذکر کردیم ما و او را در حائض که قضا میکند روزه را و قضا
نمیکند نماز را پس اگر کسی گوید چرا واجب نمود بر او روزه را دو ماه پی در پی یک ماه و نیم ماه گفته میشود علت اینکه فرض
آنچه واجب نموده بر خلق او یک ماه بود پس مضاعف شد آن یک ماه در کفاره از جهت تاکید و تغلیظ بر شخص پس اگر کسی گوید
چرا قرار داده پی در پی گفته میشود بجهت اینکه سهل نباشد بر او ادای او پس استخفاف نماید او را و علت اینکه هرگاه بجا آورد او را
متفرق سهل میشود بر او بجای آوردن پس اگر کسی گوید چرا امر به حج کرده گفته میشود علت وفادت بسوی خدای عز و جل و طلب زیادتی
و بیرون آمدن بنده از آنچه گناه کرده است توبه کننده از آنچه گذشته است و از سر گیرنده از برای آنچه آینده است و آنچه
در این حج است از اخراج اموال و مشقت بدنها و اشتغال از اهل و اولاد و منع نفس از لذتها سعی کننده در گرما و سرما
ثابت است این بر او و دایم است با خضوع و استکانه و تذلل با آنچه در این حج است از منافع از برای جمیع خلق در شرق
ارض و غرب ارض و هر که در صحرا است و در دریا است از کسی که حج میکند و کسی که حج نمیکند از تاجر و جالب و بایع و مشتری
و کاسب و مسکین و مکاری و فقیر و قضای حوائج اهل اطراف در مواضعی که ممکن است از برای ایشان اجتماع در آن
با آنچه در این حج از تفقه و نقل اخبار ائمه علیهم السلام بسوی هر صقعی و ناحیه چنانچه فرموده است خدای عز و جل فلولا نفر من کل
فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون و لیشهدوا
منافع لهم پس اگر کسی گوید چرا امر شده به یک حج نه بیشتر از آن گفته میشود بجهت اینکه خدای عز و جل گذاشته است واجبات را

برکم قوه ترین قوم بحج که فرموده است خدای عز و جل فما استیسر من الهدی یعنی آنچه میسر شد از گوسفند تا سعت
داشته باشند اکثر را قوی و ضعیف و همچنین همه وانقص گذاشته شد برست ترین قوم بحج قوه بود از این و انقص حج واجب
مرتبه بعد مرتبه فرموده اند قوت بقدر طاقت ایشان پس اگر گوید چرا امر شده اند تمتع بعمره بسوی حج گوییم
این تخفیفی است از پروردگار شما و رحمتی است از جهة آنکه سالم مانند مردم از احرام خود شان و طول نکشد بر ایشان
بر ایشان پس داخل شود فساد بر ایشان و از جهة آنکه حج و عمره هر دو واجب باشند پس تعطیل نشود عمره و باطل نشود
و از جهة آنکه حج جدا نشود از عمره و بوده باشد میان آنها فصل و تمیزی و فرموده پیغمبر صلی الله علیه وآله دخلت العمرة فی الحج
الی یوم القیمه یعنی داخل شد عمره در حج تا روز قیامت ولولا انه علیه السلام ساق الهدی ولم یکن
له ان یحل حتی یبلغ الهدی محله لفعل کما امر الناس ولذلک قال لو استقبلت من امری ما
استدبرت لفعلت کما امرتکم ولکن سقت الهدی محله فقام الیه رجل وقال یا رسول الله صلی الله علیه وآله
نخرج حجاجا ورؤسنا تقطر من ماء الجنابة فقال علیه السلام انک لن تؤمن بها ابدا یعنی کرانیکه انکه پیغمبر
صلی الله علیه وآله کرانده بود هدی را و جایز نبود از برای او اینکه محل شود تا آنکه برسد هدی بمحل خود هر آینه بکار میاورد
چنانچه امر فرموده بود مردم را و از آنچه فرموده که اگر ظاهر شده از برای من آنچه بعد واقع شده هر آینه بکار میاوردم
آنچه شما را بآن امر نمودم ولکن من رانده ام هدی را بمحل خود پس برخواست یکی و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله
بیرون میرویم حاجیان و از سر ما آب جنابت میریزد پس فرمود که ایمان نخواهی آورد باین حکم هرگز ابدا پس اگر گوید چرا قرار داد
وقت این حج را در ده روز ذی الحجه گوییم بجهة آنکه خدای عز و جل دوست داشت عبادت کرده شود باین عبادات در ایام
تشریق یعنی سه روز عید اضحی و بود اول مرتبه حج کردند ملائکه و طواف نمودند در این وقت پس قرار داد این وقت را
سنت و وقت تا روز قیامت و همچنین پیغمبران آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه وآله و غیر ایشان
از پیغمبران حج نمودند در این وقت پس قرار داده است در اولاد ایشان تا روز قیامت پس اگر گوید چرا امر شده
باحرام گوییم بجهة آنکه خاشع باشند پیش از دخول حرم خدا و محل امن خدا و از جهة آنکه لهو نکنند و مشغول نشوند
بچیزی از امر دنیا و زینت دنیا و لذات دنیا و بوده باشند سعی کار در آنچه قصد دارند بکلیت او رو آورنده مر او را بهمه
اعضای خود شان با هر چه که در این احرام هست از تعظیم از برای خدای عز و جل و از برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و از جهة ذلیل

شمردن نفسهای خود در نزد قصد نمودن ایشان بخدای عز و جل و رو آوردن ایشان بسوی خدا در حالت امید داشتن ثواب او و ترسیدن
از عقاب او و گذشتن بسوی او و رو آوردن بسوی او بذلت و استکانه و خضوع وصلی الله علی محمد وآله
حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار رضی الله عنه گفت حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری
گفت که گفتم از برای فضل بن شاذان چون که شنیدم این علتها را از او که خبر ده مرا از این علتها آیا ذکر نمودی تو اینها را
از استنباط و استخراج یا اینها از نتیجهای عقل است یا اینها از آنهاست که شنیده اینها را و روایت نموده اینها را پس
گفت از برای من نیستم من که دانم مراد خدای عز و جل را و نه مراد رسول خدا را صلی الله علیه وآله بآنچه شرع قرار داده است
و سنت نموده است و نیست این علل از قبل نفس من بلکه شنیده ام اینها را از مولای خود ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام
مرة بعد مرة و شیئا بعد شیئی پس جمع نموده ام من اینها را پس گفتم حدیث کنم من اینها را از جانب تو از حضرت رضا علیه السلام
گفت بلی حدیث کرد ما را حاکم ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان نیشابوری رضی الله عنه از عم خود ابو عبد الله محمد بن شاذان
از فضل بن شاذان اینکه او گفت که شنیدم این علتها را از مولای خود ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام متفرق پس جمع نمودم
اینها را و تألیف نمودم مترجم گوید که مواد از کلام در این علل بیگوید است که اینها علل احکام نمود و در حالتی که
باشد اید کرد که این علل علت تامه نیست بلکه معرفت است نمود و آنکه الفاظ امام علیه السلام نیست بلکه
نقل بمعنی شده است نمود السلسله تقصیر فهم خود نمود باب آنچه نوشت از آنحضرت رضا علیه السلام از برای مأمون
از محض اسلام و شرایع دین حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار رضی الله عنه در نیشابور در شعبان
سنه ۳۵۲ گفت حدیث کرد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان گفت که سؤال نمود مأمون از علی بن
موسی الرضا علیه السلام اینکه بنویسد از برای او محض اسلام را بطریق ایجاز و اختصار پس نوشت آنحضرت علیه السلام
اینکه محض اسلام شهادت است که نیست خدائی مگر خدا یگانه نیست شریکی از برای او الها واحدا احدا صمدا
فردا قیوما سمیعا بصیرا قدیرا قدیما دائما قائما باقیا عالما جاهل نمیشود قادری عاجز نمیشود غنی محتاج نمیشود عادلی ظلم نمیکند
و آنکه اوست خالق هر چیز و نیست مثل او چیزی نیست از برای او شبیه و نیست از برای او ضدی و نه ندی و نه کفوی
و آنکه اوست مقصود بعبادت و دعا و رغبت و رهبت و آنکه محمد صلی الله علیه وآله بنده او و رسول او و امین و صفی اوست
و مختار اوست از خلق او و سید پیغمبران و خاتم ایشان و افضل عالمیان است نیست پیغمبری بعد از او و نیست تبدیلی

از برای طاعت او و اینکه پیغمبر [illegible] شریعت او و آنچه جمیع آنچه آورده است او محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله حق مبین است

و تصدیق نمودن است او و جمیع کسانی که پیش از او بوده اند از پیغمبران خدا و [illegible] او و حجج اوست و تصدیق کتاب

او است صادق و هر آنچه در اوست که لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و اینکه

اوست مهیمن یعنی نگهبان بر کتب [illegible] و اینکه حق است از فاتحه او تا خاتمه او که ایمان داریم بمحکم او و متشابه او و خاص او و عام او

و وعد او و وعید او و ناسخ او و منسوخ او و قصص او و اخبار او و قدرت ندارد احدی از مخلوقین اینکه بیاورد مثل او و اینکه

ولی بعد از او و حجت بر مؤمنین و قائم بامر پیغمبران و ناطق از قرآن و عالم باحکام برادر او و خلیفه او و وصی او و ولی او

[illegible] از او است بمنزله هارون از موسی علی بن ابی طالب علیه السلام امیرالمؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و افضل

وصیین و وارث علم نبیین و مرسلین علیهم السلام و بعد از او حسن و حسین است دو سید جوانان اهل بهشت بعد علی بن الحسین

زین العابدین بعد محمد بن علی است [illegible] علم پیغمبران است بعد جعفر بن محمد الصادق است وارث علم اوصیای پیغمبران

بعد موسی بن جعفر الکاظم است بعد علی بن موسی الرضا است بعد محمد بن علی است بعد علی بن محمد است بعد حسن بن علی است

بعد حجت قائم منتظر است صلوات الله علیهم اجمعین و شهادت از برای ایشان به وصیت و امامت و اینکه خالی

نیست زمین از حجت خدای تعالی در هر عصر و زمانی و اینکه ایشانند عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا الی ان یرث

الله الارض و من علیها و اینکه هر کس مخالفت نماید ایشان را ضال است و مضل و باطل و ترک کننده است مر حق

و هدایت را و اینکه ایشانند معبرین از قرآن و ناطق از رسول [illegible] و اینکه هر کس بمیرد و نشناسد ایشان را

مرده است بمردن جاهلیت و اینکه از دین ایشان است ورع و پرهیزکاری و صدق و صلاح و استقامت و اجتهاد و ادای

امانت بسوی نیکوکار و فاجر و طول سجود و قیام بلیل و صیام نهار و اجتناب محارم و انتظار فرج بصبر و صبر نیکو و نیکی صحبت

بعد اینکه وضو [illegible] است [illegible] خدای [illegible] و اینکه [illegible] و [illegible]

و [illegible] میشکنند وضو را [illegible] و اینکه هر کس مسح نماید بر خفین پس بتحقیق

مخالفت نموده است خدای تعالی و رسول او را [illegible] و ترک کرده فریضه او را و کتاب او را و اینکه غسل روز جمعه

سنت است و غسل عیدین و غسل دخول مکه و مدینه و غسل زیارت و غسل احرام و شب اول ماه رمضان و شب هفدهم

و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم ماه رمضان سنت است و غسل جنابت واجب است و غسل حیض

شب و روز است نمازهای واجب ظهر است چهار رکعت و عصر است چهار رکعت و مغرب است سه رکعت

و عشاء آخره است چهار رکعت و صبح است دو رکعت [illegible] سی و چهار رکعت

است دو رکعت پیش از فریضه ظهر و هشت رکعت پیش از فریضه عصر و چهار رکعت بعد از مغرب و دو رکعت نشسته

بعد از عشاء که شمرده میشود یک رکعت و هشت رکعت [illegible] و دو رکعت [illegible] شفع و وتر یک رکعت [illegible] بعد از [illegible]

دو رکعت نافله صبح و اینکه نماز اول وقت افضل است و فضیلت جماعت بر فرادی بیست و چهار برابر است و اینکه

نماز [illegible] خوانده نمیشود [illegible] و نماز [illegible] نمیشود در جامه های [illegible] و جایز نیست

گفتن در تشهد اول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بجهت اینکه تحلیل نماز تسلیم است پس هرگاه گفت اینرا بتحقیق

سلام داده است و اینکه قصر نمودن نماز در سفر واجب است [illegible] و اینکه هرگاه قصر نماید [illegible] افطار نماید

[illegible] و اینکه قنوت سنت است [illegible] در نماز صبح

و ظهر و عصر و مغرب و عشاء و اینکه نماز بر میت پنج تکبیر است پس هر کس کم نماید مخالفت نموده است سنت را و اینکه میت

کشیده میشود [illegible] و اینکه [illegible] بسم الله [illegible] در همه نمازها است و زکوة واجب

در [illegible] است [illegible] پنج درم [illegible] واجب نیست [illegible] بعد از حلول حول [illegible]

و جایز نیست [illegible] فطره [illegible] گندم و جو و خرما و مویز [illegible]

[illegible] صاع [illegible]

[illegible] صاع [illegible] جایز نیست [illegible]

[illegible] و اگر حیض ده روز است و اقل او سه روز [illegible]

و غسل [illegible] و نماز [illegible] روزه [illegible] قضا میکنند روزه ماه رمضان

فریضه است روزه گرفته میشود بجهت دیدن ماه و افطار میشود بجهت دیدن [illegible] و جایز نیست [illegible]

[illegible] در [illegible]

در [illegible] سنت است در هر ده روز روز چهارشنبه [illegible] پنجشنبه و روزه ماه شعبان نیکو است [illegible]

روزه [illegible] آنچه از ماه رمضان فوت شده است [illegible] قضا میکند [illegible]

و لعنت است بر کسی که استطاعت داشته باشد [illegible] و جایز نیست حج [illegible] تمتع

و جایز نیست حج قران و افراد و [illegible] مگر از برای [illegible] و جایز نیست

احرام جز از میقات [illegible] فرموده است خدای تعالی و اتموا الحج والعمرة لله و جایز نیست [illegible]

نقص است و جایز نیست [illegible] باشند و جهاد واجب است

با امام عادل و هر کس کشته شود در راه مال خود پس او شهید است و جایز نیست کشتن احدی از کفار و نصاری در دار التقیه

مگر آنکه معاند [illegible] و تقیه در دار التقیه واجب است

و [illegible] قسم [illegible] تقیه [illegible] دفع نماید [illegible] از نفس خود و صادق [illegible]

[illegible] فرموده است خدای عز و جل در کتاب خود [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] طلاق [illegible]

[illegible] مخالف کتاب [illegible] طلاق [illegible] مخالف کتاب [illegible] نکاح

و جایز نیست جمع نمودن [illegible] بیشتر از چهار زن آزاد و هر گاه طلاق [illegible] سه مرتبه حلال نیست

بر او شوهر خود تا آنکه نکاح نماید او را شوهر دیگر و فرمود امیر المؤمنین علیه السلام اتقوا تزویج المطلقات

ثلاثا فی موضع واحد فانهن ذوات ازواج و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب است در هر [illegible]

و در [illegible] دوستی اولیاء خدا واجب است و همچنین است دشمنی دشمنان خدا [illegible]

از ایشان و از امامان [illegible] والدین واجب است [illegible] و جایز نیست [illegible]

در معصیت خالق [illegible] در معصیت خالق [illegible] و هر گاه

[illegible] ذبح [illegible] ذبح او [illegible] و گفته اند

[illegible] ذبح [illegible] و حلال [illegible] فرموده است

در کتاب خود [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] فرموده است خدای تعالی در کتاب خود [illegible] وارث [illegible] والده و والدین [illegible] زوج [illegible]

و صاحب [illegible] از برای او [illegible] از دین خدای عز و جل [illegible] از مولود [illegible] پسر

و دختر واجب است و همچنین [illegible] و تراشیدن سر او در روز هفتم و تصدق نمودن [illegible]

و نفقه نمودن [illegible] از برای مردان [illegible] از برای زنان و آنکه خدای تبارک و تعالی تکلیف نمیکند کسی را مگر بقدر

طاقت او و آنکه افعال بندگان مخلوق است خلق تقدیر نه خلق تکوین [illegible] خدا خالق افعال

[illegible] خدای عز و جل [illegible] نمیکند خدای تعالی

اطفال را [illegible] پدران [illegible] مواخذه کسی [illegible] از برای ایشان [illegible]

است که عفو و تفضل فرماید [illegible] تعالی [illegible] واجب [illegible] خدا اطاعت

کسی را [illegible] رسالت [illegible] از بندگان خود کسی را

[illegible] و علامات [illegible] و آنکه اسلام غیر ایمان است [illegible]

[illegible] در حالت ایمان [illegible]

[illegible] خدای عز و جل [illegible] بهشت [illegible]

کافر [illegible] آتش [illegible]

[illegible] و آنکه [illegible]

امروز خانه تقیه است [illegible] دار الاسلام است نه دار الکفر و نه دار الایمان و امر بمعروف و نهی از منکر واجب [illegible]

[illegible] خوف [illegible] و ایمان [illegible] معرفت بقلب و اقرار بزبان و عمل

بارکان است [illegible] واجب است [illegible] مغرب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عذاب قبر و منکر و نکیر و بعث بعد از موت و میزان و صراط [illegible]

[illegible] آل محمد صلی الله علیه و آله [illegible] ازواج ایشان [illegible]

صلی الله علیه و آله [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]

امام [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام و کشته شدن [illegible]

[illegible]

وقرار دادند اموال را بغیر حق فیء و بیکار واداشتند سفها را مثل معویه و عمرو بن العاص هر دو را که رسول خدا صلی الله علیه و آله

لعن فرموده بود و بیزارست از شیعیان ایشان که محاربت نمودند با امیر مؤمنان علیه السلام و کشتند انصار را و مهاجرین و اهل فضل

و صلاح را از سابقین و بیزارست از اهل استیثار یعنی آنها که قرار دادند ... و مشورت آنها را در امر امیر مؤمنان علیه السلام

و محمد و از ابو موسی اشعری و اهل ولایت او الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون

صنعا اولئك الذین کفروا بآیات ربهم و بولایة امیر المؤمنین علیه السلام و لقائه کفروا بان لقوا الله

بغیر امامته فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا پس ایشان سگهای اهل آتش اند و بیزارست از انصاب

و ازلام و ائمه ضلالت و پیشوایان جور همه ایشان اولشان و آخرشان و بیزارست از اشباه آنها و قاتلان

اشقیاء الاولین و الاخرین و از کسانی که پیروی ایشان نمودند و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و متقولین از اصحاب آنها

که از دنیا رفتند بر طریقه پیغمبرشان علیهم السلام و تغییر ندادند و تبدیل ننمودند مثل سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و

مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه الیمانی و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و برادر او

و عبادة بن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمة بن ثابت ذی الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان رضی الله عنهم

و دوستی اتباع ایشان و پیروان ایشان و آنها که هدایت یافتند بهدایت ایشان و رفتند بطریقه ایشان رضوان الله علیهم

و حرام شمردن شراب قلیل او و کثیر او و حرام شمردن هر شراب مسکری قلیل او و کثیر او و آنچه مسکر است کثیر او پس قلیل او

حرام است و مضطر نیاشامد شراب را بعلت آنکه هلاک میکند او را و حرام بودن هر صاحب نیشی را از حیوانات درنده

و هر صاحب مخلبی را از مرغ و حرام بودن طحال بعلت آنکه او خون است و حرام دانستن ماهی جری [illegible]

[illegible] و اجتناب گناهان کبیره و آنها قتل نفس است که حرام کرده است خدا [illegible] و زنا و دزدی

و شرب خمر و عقوق والدین و فرار از زحف و خوردن مال یتیم از روی ظلم و خوردن میته و خون و گوشت خوک و ما اهل

لغیر الله به از غیر ضرورت و خوردن ربا بعد از بینه یعنی بعد از نزول آیه تحریم ربا و سحت و میسر و او قمار است و کم کردن

وزن و عدد و قذف محصنات و لواط و شهادت زور و یأس از روح خدا و امن از مکر خدا و یأس از رحمت خدا و اعانت

ظالمین و میل بسوی ایشان و قسم خلاف واقع و حبس حقوق از غیر عسر و دروغ و کبر و اسراف و تبذیر و خیانت و استخفاف

بحج و محاربه با دوستان خدا و اشتغال بملاهی و اصرار بر گناهان و حدیث کرد ما را ابو جعفر حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن

محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام گفت که حدیث کرد ما را قنبر بن علی بن شاذان از پدرش از فضل

شاذان از حضرت رضا علیه السلام مگر آنکه او ذکر نکرده است در حدیث خود آنکه نوشت بسوی مأمون و ذکر کرده

در ادا فطره را مدی از گندم و صاعی از جو و خرما و مویز و ذکر کرده است در آن آنکه وضو مرتبه مرتبه فریضه است و دو مرتبه

اسباغ است و ذکر کرده است در آن آنکه گناهان پیغمبران صغائر ایشان بخشیده شده است و ذکر کرده است در آن آنکه

زکوة بر نه چیزست بر گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره و حدیث عبد الواحد بن

محمد بن عبدوس رضی الله عنه در نزد من صحیح ترست و در قوت ... و حدیث کرد ما را حاکم ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان

رضی الله عنه از عم خود ابو عبد الله محمد بن شاذان از فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام مثل حدیث عبد الواحد بن

محمد بن عبدوس و از اخبار او علیه السلام حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از مرد

از ریاشی از ابو عاصم از حضرت رضا علیه السلام آنکه موسی بن جعفر علیه السلام تکلم فرمود روزی که دست میزد خود

علیه السلام پس ... تکلم نمود پس فرمود از برای او الحمد لله الذی جعلك خلفا من الاباء و سرورا من الابناء

و عوضا من الاصدقاء یعنی ... حمد از برای خدا که قرار داد ترا خلف از پدران و سرور از پسران

و عوض از اصدقاء و حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از عون بن محمد کندی از ابو الحسین

محمد بن ابو عباد و بود او مشتهر بسماع یعنی شنیدن آوازها و بخوردن ... گفت که سؤال کردم رضا علیه السلام را از سماع

پس فرمود از برای اهل حجاز رأیی است در آن و او در حیز باطل و لهوست آیا نشنیده کلام خدای عز و جل را که فرموده و اذا

مروا باللغو مروا کراما حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از عون بن محمد از سهل بن

قاسم نوشجانی که ... گفت که فرمود از برای من رضا علیه السلام در خراسان آنکه ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تزویج نموده است [illegible] خدا را معاذ الله [illegible] تزویج [illegible] تا آنکه خود تزویج نمود [illegible] الهی [illegible] که تزویج
فرموده [illegible] بر حذر [illegible] ذکر کردیم او را و سبب این بود که آنحضرت مواقعت نمود بعضی از زنهای خود [illegible]
آنچه [illegible] آنکه [illegible] پس [illegible] خود را پس فرمود از برای [illegible] در نفس تو چیزی از این [illegible]
از خدا و العلام [illegible] پس [illegible] کرده [illegible] تزویج فرمود او را پس گفتند [illegible] تزویج کرد علی بن الحسین علیه السلام [illegible]
عون گفت [illegible] سهل بن القاسم از برای من گفت [illegible] طالبی [illegible] آنکه نوشت [illegible] این حدیث [illegible]
از حضرت رضا علیه السلام حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از عون بن محمد از محمد بن
ابی عباد گفت شنیدم رضا علیه السلام را [illegible] روزی یا غلام انما العداوة [illegible] انکار [illegible] پس
ظاهر شد انکار در من پس قرائت فرمود [illegible] قال الهما [illegible] پس بحث کردم [illegible]
ایشان است حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان قاسم بن اسمعیل
در سراج [illegible] سنه ۲۸۶ از ابراهیم بن عباس صولی کاتب [illegible] سنه ۲۲۷ گفت [illegible]
[illegible] علی بن موسی الرضا علیه السلام پس فرمود [illegible] در دنیا نعمت حقیقی پس گفتند [illegible] بعضی فقهاء
حاضر بودند [illegible] خدای عزوجل ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم [illegible] در دنیا و آب
سرد است پس فرمود از برای او رضا علیه السلام [illegible] خدای را [illegible] تفسیر نموده اید آیه را [illegible]
نموده اید پس گفتند طائفه [illegible] آب سرد است [illegible] طعام [illegible]
[illegible] خواب خوش [illegible] میوه [illegible]
[illegible] تحقیق حدیث کرد مرا پدرم از پدرش ابو عبدالله الصادق علیه السلام آنکه این اقوال [illegible]
در قول خدای عزوجل ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم پس غضب فرمود علیه السلام [illegible] خدای عزوجل سوال نمیکند
بندگان خود را از آنچه تفضل فرموده است با ایشان [illegible] بر ایشان [illegible] انعام [illegible]
از مخلوقین پس چگونه نسبت [illegible] بسوی خالق عزوجل [illegible] نسبت [illegible] مخلوقین ولکن نعیم محبت
اهل بیت است و موالات ما است [illegible] سوال میکند خداوند بندگان خود را از آن بعد از توحید و نبوت
علت آنکه بنده هرگاه [illegible] ثابت [illegible] حدیث کرد ما را

ابن [illegible] از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی علیه السلام آنکه فرمود که [illegible] رسول خدا
صلی الله علیه و آله یا علی [illegible] سوال [illegible] بعد از آن [illegible] شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
و آنکه تو ولی مومنین [illegible] هر کس اقرار [illegible]
داشته [illegible] نعیم [illegible] راوی حدیث محمد بن یحیی صولی [illegible] گفت [illegible]
ابو ذکوان [illegible] حدیث کرد ما را [illegible] حدیث کردم [illegible]
بحدیث [illegible] از آنها است [illegible]
بحدیث و از آنها است آنکه [illegible] شعر [illegible] در خواب دیدم پیغمبر را
صلی الله علیه و آله [illegible] مردم سلام میکردند بر آنحضرت [illegible] جواب [illegible] سلام کردم [illegible] جواب سلام [illegible]
پس [illegible] گفتم [illegible] یا رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] حدیث [illegible]
نعیم [illegible] ابراهیم صولی گفت [illegible] روایت کرده [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible] ذکر نعیم و آیه و تفسیر [illegible] روایت کرده اند [illegible] سوال [illegible]
[illegible] روز قیامت شهادت و نبوت و موالات علی بن ابیطالب علیه السلام است حدیث کرد ما را
حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از محمد بن موسی [illegible] گفت حدیث کرد مرا پدرم گفت [illegible] ذکر کرد رضا
علیه السلام روزی قرآن را پس بزرگ شمرد حجت [illegible] در قرآن و آیه معجزه [illegible] در نظم قرآن پس فرمود که او است حبل الله المتین
و عروة الوثقی و طریقه المثلی [illegible] رساننده است بسوی بهشت و نجات دهنده است از آتش کهنه نمیشود [illegible] زمانها
و [illegible] بر زبانها بعلت آنکه قرآن [illegible] نشده است از برای زمانی [illegible] دلیل
برهان و حجت بر هر انسانی [illegible] لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید حدیث کرد ما را
حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از [illegible] قاسم [illegible] گفت [illegible] حضرت رضا علیه السلام
[illegible] روایت [illegible] وفات [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] فرمود
[illegible] خدای عزوجل یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس پس بتحقیق [illegible] خدای عزوجل [illegible]

گردند آنچه خواسته بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله و قبل از نزول این آیه پس شاید هر قضیه بعد حدیث کرد ما را حاکم ابو علی
حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از قاسم بن اسمعیل از ابراهیم بن عباس از علی بن موسی الرضا از پدرش از جعفر بن محمد
اینکه فرمود هرگاه اقبال نماید دنیا بر آن زمان عطا میکند باو محاسن غیر او را و هرگاه پشت نماید از او سلب میکند از او محاسن
او را حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان از ابراهیم بن عباس که گفت شنیدم
رضا علی بن موسی علیه السلام را که میفرمود دوستی میان [illegible] قرابت است و علم جمع شده است از برای اهل علم از پدران
کی یاری از آنکه بمیراث رسیده است حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از ابو الحسن احمد بن فضل
امام جامع اهواز از بکر بن احمد بن محمد بن ابراهیم قصری از غلام علی بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام از علی بن موسی
از موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود [illegible] امام بن امام و حسن و حسین [illegible] از جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی
علیه السلام فرمود که وصیت کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله بسوی علی و حسن و حسین علیهم السلام بعد فرمود در قول خدای عز و جل یا ایها الذین
آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فرمود که ائمه از اولاد علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است
تا آنکه قیامت برپا شود حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از احمد بن فضل از بکر بن احمد قصری از ابو محمد
الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام از پدرش از پدرش از علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن
محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی علیه السلام فرمود که شنیدم جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله
میفرمود [illegible] دیدم در شبهای [illegible] مدت او شمشیر [illegible] بازی
میکرد با او هیچ کس بجز علی بن ابیطالب علیه السلام ذی الفقار و تحقیق که هرگاه مشتاق میشدم بسوی علی بن
ابیطالب علیه السلام نظر میکردم بصورت آن ملک پس من گفتم ای پروردگار من این برادر من علی بن ابیطالب
و پسر عم من است پس فرمود ای محمد این ملکی است که خلق کرده ام من او را بصورت علی عبادت میکند مرا در شبهای [illegible]
و نوشته میشود حسنات و تسبیح و تقدیس او از برای علی بن ابیطالب علیه السلام تا روز قیامت حدیث کرد ما را
محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از علی بن محمد بن عیینه از حسین بن سلیمان [illegible] از علی بن موسی الرضا علیه السلام
از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش
علی بن ابیطالب علیهم السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله هر نزدیکیست حسد آنکه پیشی گیرد بر قدر

هرگا

حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از علی بن محمد بن عیینه از دارم بن قبیصه نهشلی از علی بن موسی الرضا علیه السلام
از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب
علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله یا علی [illegible] القضاء [illegible]
[illegible] حدیث کرد ما را محمد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی از
علی بن محمد بن علی از حسین بن محمد علوی در مکه از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش از پدران خود از علی بن ابیطالب
علیه السلام فرمود روزی آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله بر ما و در دست او انگشتری بود که نگین او عقیق بود پس نماز گذارد
با ما پس چون بجای آورد نماز خود را مرحمت فرمود آن انگشتر را بمن و فرمود یا علی این انگشتر را در دست راست خود کن
[illegible] تا آنکه نماز در عقیق افضل نماز است و او تسبیح میکند و استغفار مینماید و اجر او از برای صاحب او ست

باب دخول حضرت رضا علیه السلام بنیشابور و ذکر خانه که فرود آمد در آن خانه و [illegible] فرود آمد حدیث کرد ما را ابو واسع محمد بن
احمد بن محمد بن اسحق نیشابوری از جده خود خدیجه دختر حمدان بن پسنده گفت چونکه داخل شد رضا علیه السلام بنیشابور
فرود آمد در محله غربی در کوچه [illegible] معروف است [illegible] در خانه جده من پسنده و تحقیق نامیده شد پسنده بجهت آنکه
حضرت رضا علیه السلام پسندید او را از میان مردم پس چونکه فرود آمد منزل ما بادامی کاشت در طرف منزل و روئید
آن بادام و گردید درختی و میوه داد در همان سال و چونکه مطلع شدند مردم بر این طلب شفا میجستند از آن درخت
پس عافیت می یافتند بسبب آن و هر کس درد چشم میشد میکشید بادام آن درخت را بر چشمهای خود عافیت
می یافت بسبب آن و زن حامله هرگاه مشکل میشد بر او ولادت میخورد از بادام آن درخت پس آسان میشد بر او
ولادت [illegible] ساعت [illegible] و هرگاه دابه [illegible] قولنج میگرفت [illegible]
آن درخت پس [illegible] عافیت می یافت [illegible] از او قولنج ببرکت حضرت رضا
علیه السلام پس گذشت مدتی بر آن درخت و خشکید آن درخت پس آمد جد من حمدان و قطع نمود شاخهای آن درخت را
پس کور شد بعد آمد پسر او [illegible] ابو عمرو و قطع نمود آن درخت را از روی زمین پس تمام مال او
بباد رفت در باب فارس [illegible] هفتاد هزار درهم [illegible] از برای او چیزی و ابو عمرو را دو پسر بود
[illegible] ابو الحسن محمد بن ابراهیم بن [illegible] از برای یکی از آنها ابو القاسم و از برای دیگری ابو صادق

پس اراده نمودند که آن عمارت را بنا کنند و قطع نمودند آنچه را تا به او رسید آن درخت
و آنها خشک شدند و هیچ سود نکرد خراب شد بر ایشان از آن کار و متوجه شد یکی از ایشان برادر [illegible] از برای امیر [illegible]
و برادر دیگر ایشان شد به سوی [illegible] بود در مجلس و سیاه شد [illegible] او قطع شد پس برادر [illegible] بعد از آن
و اما برادر دیگر او [illegible] پس تحقیق که او در دیوان سلطان در خدمت بود [illegible] نوشت کتابی را و [illegible]
السنه بود پس گفت یکی از ایشان که خدا دفع نماید چشم مرا از نوشتن آنچه [illegible] پس [illegible] آمد دست او
همان ساعت و قلم از دست او افتاد و بیرون آمد از دست او [illegible]
پس داخل شد برادر او العباس کاتب [illegible] و گفتند از برای او که این زخم از [illegible] است و [illegible]
هر فصد نمایند پس فصد نمود [illegible] پس [illegible] و گفتند از برای او که [illegible] فصد نماید
امروز [illegible] پس فصد نمود [illegible] از دست او بعد [illegible]
والسلام علی من اتبع الهدی باب آنچه حدیث نمود آن حضرت رضا علیه السلام در مرو [illegible] اراده داشت
قصد نیشابور حدیث نمود مرا ابو سعید محمد بن فضل بن محمد بن اسحق المذکر [illegible] بود در نیشابور از ابو الحسن [illegible]
الانصاری [illegible] از عبد السلام بن صالح ابو الصلت هروی که گفت بودم با علی بن موسی الرضا علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث [illegible] موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی
[illegible] از پدرش علی بن الحسین سید العابدین از پدرش [illegible] از پدرش علی بن ابی طالب
علیه السلام [illegible] شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود شنیدم جبرئیل علیه السلام را که میگفت [illegible]
خدای جل جلاله که منم الله [illegible] پس [illegible] کنید مرا و هر کسی بیاورد [illegible] شهادت
ان لا اله الا الله [illegible] داخل [illegible] و هر کسی داخل شود در حصن من [illegible]
حدیث کرد مرا ابو الحسین محمد بن علی بن [illegible] فقیه مروزی در مرو الرود [illegible] ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر طائی

در بصره [illegible] از پدرش از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین
از پدرش [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] خدای جل جلاله لا اله الا الله
حصن من است هر کسی داخل شود حصن مرا [illegible] از عذاب من حدیث کرد مرا ابو نصر احمد بن حسین [illegible] عبد
از ابو القاسم محمد بن عبد الله [illegible] از ابو [illegible] احمد بن محمد [illegible] از [illegible] بن هاشم [illegible] علی بن محمد [illegible]
علی بن موسی بن جعفر [illegible] از پدرش علی [illegible] از پدرش محمد بن علی [illegible] از پدرش علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن
جعفر الکاظم از پدرش جعفر بن محمد الصادق از پدرش محمد بن علی [illegible] از پدرش علی بن الحسین [illegible] از پدرش حسین بن علی
سید شباب اهل الجنة از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] حدیث کرد مرا محمد بن عبد الله [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible] حدیث کرد مرا جبرئیل [illegible] که گفت [illegible] خدای [illegible] منم الله [illegible]
نیست خدایی غیر از من پس هر کسی اقرار نماید از برای من [illegible] داخل شود در حصن من و هر کسی داخل شود حصن مرا [illegible]
از عذاب من حدیث کرد مرا محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از ابو الحسن محمد بن جعفر [illegible] از محمد بن حسین [illegible]
[illegible] اسحق بن راهویه که گفت [illegible] ابو الحسن الرضا علیه السلام [illegible] بود و اراده نمود [illegible]
[illegible] جمع شدند در نزد او اصحاب حدیث [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] پس [illegible]
شنیدم از پدرم موسی بن جعفر [illegible] شنیدم از پدرم جعفر بن محمد [illegible] از پدرم محمد بن علی [illegible] شنیدم از پدرم
علی بن الحسین [illegible] شنیدم از پدرم حسین بن علی [illegible] شنیدم از پدرم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
[illegible] شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] شنیدم از جبرئیل علیه السلام [illegible] شنیدم خدای عز و جل [illegible]
لا اله الا الله حصن من است پس هر کسی داخل شود حصن مرا [illegible] از عذاب من پس [illegible]
[illegible] از شروط آن [illegible] از شروط [illegible] اقرار از برای حضرت رضا علیه السلام [illegible]
او امام است از جانب خدا [illegible] بندگان [illegible] اطاعت او [illegible]
آن حضرت [illegible] آمد [illegible] از برای او [illegible] آنکه [illegible]
امام رضا علیه السلام [illegible] آب [illegible] پس [illegible]

ولیسار شد و گرفت بیرون در حوضی پس داخل شد او را حضرت رضا علیه السلام و غسل فرمود در آن آب بعد بیرون آمد
از آن آب و نماز گزارد در عقب آن چشمه و مردم پشت سرهم غسل میکردند در آن و میآشامیدند از آن بجهة برکت
و نماز میکردند در پشت آن و میخواندند خدای عز و جل را در حوائج خود و بر آورده میشد حاجتهای ایشان و آن چشمه معروف است
بچشمه کهلان که مردم قصد آن مینمایند تا امروز و استشفا و برکت میجویند باب آن باب چرا که از حضرت رضا
علیه السلام حدیث کرد ما را احمد بن حسن قطان از عبد الرحمن بن محمد حسینی از محمد بن ابراهیم بن محمد فزاری از عبد الله بن بحر
اهوازی از ابو الحسن علی بن عمرو از حسن بن محمد بن جمهور از علی بن بلال از علی بن موسی الرضا علیه السلام از موسی بن جعفر
از جعفر بن محمد از محمد بن علی از علی بن الحسین از حسین بن علی از علی بن ابیطالب علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل
از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم گفت که میفرماید خدای تبارک و تعالی ولایة علی بن ابیطالب حصنی فمن
دخل حصنی امن من عذابی باب بیرون رفتن رضا علیه السلام از نیشابور بسوی طوس و از طوس بسوی مرو
حدیث کرد ما را تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی رضی الله عنه از پدر خود از احمد بن علی انصاری از عبد السلام هروی که چون بیرون
رفت رضا علیه السلام از نیشابور بسوی مأمون پس رسید نزدیک قریه حمراء که در سرخ بود عرض شد بآنحضرت علیه السلام
یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله تحقیق ظهر شده است آیا نماز نمیگذاری پس فرود آمد آنحضرت علیه السلام و آب طلبید
عرض کردند همراه نیست آب با ما پس حفر نمود زمین را بدست خود پس جوشید آب از زمین آنقدر که وضو ساخت
آن جناب و هر کس با او بود و اثر آن تا امروز باقی است پس چون داخل سناباد شد پشت خود را داد بکوهی
که تراشیده میشود از آن دیگها و گفت اللهم انفع به و بارک فیما یجعل و فیما ینحت منه بعد از آن آنحضرت علیه السلام
امر کرد پس تراشیده شد از برای آن جناب دیگها از آن کوه و فرمود طبخ نشود طعام آن جناب مگر در آن دیگها و بود آن جناب
علیه السلام خفیف الاکل قلیل الطعام پس هدایت یافتند مردم بسوی آن از آن روز و ظاهر شد برکت دعای آنحضرت علیه السلام
در آن بعد داخل شد خانه حمید بن قحطبه طائی و داخل شد قبه را که در آن قبر هارون الرشید بود بعد خط کشید بدست
خود بکناره و فرمود این تربت من است و در آن دفن خواهم شد و زود باشد قرار دهد خدا این مکان را محل آمد و شد
شیعیان من و اهل محبت من و الله زیارت نمیکند مرا زیارت کننده از ایشان و سلام نمیکند بر من سلام کننده
از ایشان مگر آنکه واجب میشود از برای او غفران خدا و رحمت خدا بشفاعت ما اهل البیت بعد استقبال قبله فرمود

و چند رکعت نماز گزارد و دعا چند وقت فرمود بعد از آن چند پس چونکه فارغ شد سجده رفت سجده طولانی شنیدم
از برای آنحضرت در آن سجده یا فضل تسبیح بعد مراجعت فرمود حدیث کرد ما را ابو نصر احمد بن حسین بن احمد بن عبید ضبی
و شنیدم پدر خود حسین بن احمد را که میگفت شنیدم از جد خود که میگفت شنیدم از پدر خود که میگفت چونکه وارد شد علی بن
موسی الرضا علیه السلام نیشابور در ایام مأمون من اقدام نمودم بحوائج آن جناب و تصرف نمودن در امر آنحضرت مادامی که در
نیشابور بود پس چونکه بیرون رفت بسوی مرو شایعت نمودم آنحضرت را تا سرخس و چون از سرخس بیرون رفت اراده
کردم که شایعت نمایم آن جناب را تا مرو پس چونکه رحله از راه رفت فرمود بیرون آورد سر خود را از عماری و فرمود از برای من
یا ابا عبد الله مراجعت نما بتحقیق که مراد انه تحقیق اقامت نمودی واجب و نیست از برای شایعت حدی گفت عرض کردم
بحق مصطفی صلی الله علیه و آله و مرتضی علیه السلام و زهرا علیها السلام که حدیث نما از برای من تا شفا یابم پس مرا بحدیث آنکه مراجعت نمایم
پس فرمود حدیث کرد مرا پدرم از جدم آنکه شنیده بود از پدر خود ذکر نمود که شنیده بود از پدر خود که میفرمود شنیدم امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب علیه السلام که ذکر میفرمود که شنیده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که میفرمود فرموده است خدای جل جلاله که لا اله الا الله
اسم من است هر کس بگوید او را از روی اخلاص از قلب خود داخل میشود حصن مرا و هر کس داخل شود حصن مرا ایمن است از
عذاب من گفت مصحف این کتاب اخلاص است شرط نمایم او را این قول از آنچه حرام فرموده است خدای عز و جل
حدیث کرد ما را محمد بن موسی المتوکل رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از یاسر خادم گفت که چونکه
فرود آمد ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام قصر حمید بن قحطبه کند جامه های خود و داد بحمید پس برداشت آنها را حمید
و داد بکاری خود که بشوید آنها را پس چیزی کشیده آمد از جامه و ماه او رقعه بود پس داد او را بحمید و گفت یا قائم امرا
در جیب ابی الحسن علیه السلام پس من بآنحضرت عرض کردم که فدایت شوم [illegible] رقعه را در جیب تو
چه چیز است آن رقعه فرمود تعویذ از رقعه نموده است چه آنکه [illegible] او را از خود پس عرض کردم کاش صلت داده
مرا [illegible] رقعه پس فرمود این عوده است هر کس نگاه دارد این عوده را در جیب خود دفع کرده میشود
از او این عوده مانع از شر شیطان رجیم و از شر سلطان بعد املا فرمود رقعه عوده را و اول عوده است
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا او غیر تقی اخذت بالله
السمیع البصیر علی سمعک و بصرک لا سلطان لک علی و لا علی سمعی و لا علی بصری و لا علی شعری

ولا تفتنی ولا تهلکنی ولا تذلنی ولا تمحقنی ولا تعذبنی ولا تخطئنی ولا تمحنی

ولا تخذلنی فارزقنی برحمتک وبحق شجرة النبوة الذين اسميتهم احباء الله من الملائكة

المقربين جبرئيل عن يمينی وميكائيل عن يساری واسرافيل من ورائی ومحمد صلى الله عليه وآله امامی والله

مطلع علی یمنعنی ویمنع الشیطان منی اللهم لا تجعل حولا الا ما کان یستقرنی ویستنقذنی اللهم

الیک التجأت اللهم الیک التجأت اللهم الیک التجأت

باب آن سبب که باعث شد آن قبول فرمود علی بن موسی الرضا علیه السلام ولایت عهد را از مأمون و ذکر آنچه جاری شده است در این باب و کراهت او و ناخوش داشتن او

و آنچه ظاهر فرمود بعد از آن و غیر اینها حدیث کرد ما را مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی از جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی از پدرش محمد از محمد بن نصر از حسن بن موسی گفت که روایت کرده اند اصحاب ما از حضرت رضا علیه السلام آنکه گفت از برای او مردی

اصلحک الله کیف صرت الی ما صرت الیه من المأمون یعنی چگونه قبول کردی ولایت عهد مأمون را و گویا انکار داشت این امر را بر آن جناب پس فرمود ابوالحسن الرضا علیه السلام ای فلانی آیا پیغمبر افضل است یا وصی گفت که بلکه پیغمبر افضل است

پس فرمود مسلم افضل است یا مشرک گفت مسلم فرمود که عزیز مصر مشرک بود و یوسف پیغمبر و مأمون مسلم است و من وصی و یوسف سؤال نمود عزیز را و والی گردانید او را و فرمود گفت اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم و من مجبور بودم بر این فعل بعد فرمود در معنی این قول اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم

هر علم را آنچه را که در دست من بوده است ... حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ریان بن صلت گفت چون داخل شدم بر علی بن موسی الرضا علیه السلام پس عرض کردم

بخدمت ای پسر رسول الله مردم میگویند که تو قبول فرمودی ولایت عهد را با اظهار نمودن زهد را در دنیا پس فرمود بتحقیق خدا دانسته است کراهت مرا از این امر پس چون که مخیر شدم میان قبول نمودن این ولایت یا در کشته شدن

اختیار نمودم قبول ولایت را بر کشته شدن وای بر ایشان آیا نمیدانند یوسف علیه السلام پیغمبر و رسول بود پس چون که مضطر شد در حفظ خزائن عزیز گفت از برای او اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم و داخل شد در امر ولایت

در قبول این واقعه نمودم بر اکراه و اجبار و بعد از آنکه مشرف بر هلاکت بودم علاوه آنکه داخل شدم من در این امر مگر دخول کسی که خارج از آن باشد پس بسوی خدا است شکایت من و او است مستعان حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم

ما را رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابا صلت هروی گفت چون مأمون گفت از برای رضا علیه السلام یا ابن رسول الله بتحقیق میدانم علم و فضل و زهد و ورع و عبادت ترا و می بینم تو را از او که سزاوارتر از خلافت پس فرمود آنحضرت

در عبودیت خدای عزوجل فخر میکنم و بزهد در دنیا امید دارم نجات از شر دنیا را و بورع از محارم امید دارم فوز بغنائم را و بتواضع در دنیا امید دارم بلندی قدر نزد خدای عزوجل را پس گفت مأمون از برای آنجناب چه بتحقیق من چنین دیده‌ام که

عزل کنم خود را از خلافت و قرار دهم خلافت را از برای تو و بیعت نمایم با تو پس فرمود رضا علیه السلام از برای او اگر باشد این خلافت از برای تو و خدا قرار داده است او را از برای تو پس جایز نیست آنکه خلع نمائی لباسی را که پوشانیده ترا خدا و قرار دهی آنرا از برای غیر خود و اگر نیست خلافت از برای تو پس جایز نیست از برای تو آنکه قرار دهی از برای من آنچه را که نیست از برای تو پس گفت مأمون از برای آنجناب چه ناچار است از برای تو از قبول نمودن این امر پس

فرمود نمیکنم این کار را از روی اختیار پس چند روز سعی نمود تا آنکه مأیوس شد از قبول نمودن آنحضرت خلافت را بعد گفت با آنحضرت حالی که قبول خلافت نمی‌نمائی و نمیخواهی که بیعت کند مرا با تو پس بوده باش ولیعهد من که بوده باشد خلافت بعد از من از برای تو پس فرمود رضا علیه السلام که قسم بخدا که خبر داده است مرا پدرم از پدران خود

از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله آنکه من بیرون میروم از دنیا پیش از تو و کشته میشوم بزهر مظلوم و گریه میکنند بر من ملائکه آسمان و ملائکه زمین و دفن میشوم در ارض غربت پهلوی هارون الرشید پس گریه کرد

مأمون بعد گفت با آنجناب یا ابن رسول الله کیست آنکسی که میکشد تو را آیا قدرت بهم خواهد رسانید بر نمودن بدی با تو مادامی که من ... پس فرمود آنحضرت علیه السلام هرچند که بخواهم بگویم هر آینه کیست آنکسی که بزهر خواهد رسانید میگویم

پس مأمون گفت یا ابن رسول الله صلی الله علیه وآله بتحقیق تو میخواهی با این کلام آسوده نمودن خود را و دفع نمودن این امر را از خود تا آنکه بگویند مردم آنکه تو زاهدی در دنیا پس فرمود رضا علیه السلام که قسم بخدا که هرگز دروغ نگفته‌ام از زمانی که

خلق نموده است مرا خدای پروردگار من عزوجل و هرگز زهد نورزیده‌ام در دنیا بجهت دنیا و من میدانم که چه اراده داری مأمون گفت چه اراده دارم حضرت فرمود که امان است بر صدق مأمون گفت از برای تو است امان حضرت فرمود

اراده داری با این فعل آنکه بگویند مردم که علی بن موسی الرضا علیه السلام زهد نورزیده است در دنیا بلکه دنیا زهد نموده است در او آیا نمی‌بینید که چگونه قبول نمود ولایت عهد را بطمع خلافت پس غضب نمود مأمون

بعد گفت که تو را عادات جمیله همیشه آنچه با خوشی دارم آن را الحق ظاهر شده و تو از سطوت من ایمنی پس گفت قسم
به خدا که چنانچه قبول ولایت عهد من نکنی به خدا تو را اجبار خواهم بر این کار و چنانچه کاری بیاوری که من ناخوش گردم تو را [illegible]
رضا علیه السلام که تحقیق نهی فرموده است خدای عز و جل از آنکه بیندازم من خود را به دست خود در هلاکت و چنانچه امر چنین است
پس بکن آنچه را که می‌خواهی و من قبول می‌نمایم این امر را به شرط آنکه ولایت کرد نه نام احدی را و عزل نه نام احدی را و برهم
نزنم قاعده‌ای را و نه طریقه‌ای را و بوده باشم مشیر در امر از دور پس راضی شد از آن آنحضرت باین و قرار داد او را ولی
عهد خود با کراهت آنحضرت مر این امر را حدیث نمود ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه از محمد بن ابی عبدالله
کوفی از محمد بن اسمعیل برمکی از محمد بن عرفه گفت که گفتم از برای رضا علیه السلام یابن رسول الله صلی الله علیه و آله چه چیز
وا داشت تو را که داخل شدی در ولایت عهد پس فرمود آنچه وا داشت جدم امیرالمؤمنین علیه السلام را
که داخل شد در شوری حدیث کرد ما را تمیم بن عبدالله وراق از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبدالسلام
بن صالح هروی گفت که داخل شد علی بن موسی الرضا علیه السلام در این امر از روی رغبت و تحقیق حمل شد بسوی کوفه
از روی اکراه بعد او را از کوفه آوردند بر راه بصره و فارس تا مرو حدیث کرد ما را ابومحمد حسن بن یحیی علوی
حسینی رضی الله عنه در مدینة السلام از جد خود یحیی بن حسن بن جعفر بن عبدالله حسینی از موسی بن سلمه گفت که بودم
در خراسان با محمد بن جعفر پس شنیدم اینکه ذوالریاستین فضل بن سهل بیرون آمد روزی و می‌گفت وا عجباه از آنچه
دیدم امر عجیبی که دیده‌ام بیا هر کس سؤال نماید از من پس گفتند چه دیدی اصلحک الله گفت دیدم امیرالمؤمنین
که می‌گفت از برای علی بن موسی علیه السلام که چنین مصلحت دیده‌ام که امر مسلمانان را به تو واگذارم و باز کردن خود را دارم
و قرار دهم او را در گردن تو و دیده‌ام علی را که هرگز ضایع‌تر شده از این خلافت امیرالمؤمنین خلافت [illegible]
از آن و عرض میکند او را بر علی بن موسی و علی بن موسی دور می‌اندازد او را و اباء می‌کند حدیث کرد ما را حاکم
ابوعلی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از احمد بن اسمعیل بن خصیب گفت که چونکه حضرت رضا علیه السلام
ولیعهد شد بیرون آمد ابراهیم بن عباس و دعبل بن علی و [illegible] جدا شدند و رزین بن علی برادر دعبل
پس قطع شد [illegible] ایشان [illegible] پس [illegible] شدند بسوی آنکه سوار شوند بسوی بعضی الاطراف که
هیزم میکشیدند پس گفت ابراهیم اعیدت بعد حمل الشوک احمالا من الخزف نشاوی لا من الخمرة

بل من شدة الضعف بعد گفت از برای رزین بن علی بعد از او اجازه بگو پس گفت فلو کنتم علی ذاک تصیرون
الی القصف تساوت حالکم فیه ولم تبقوا علی الخسف بعد گفت از برای دعبل که بگو بعد از او اجازه
پس گفت اذا فات الذی فات فکونوا من ذوی الظرف وخفوا نقصف الیوم فانی بائع خفی
حدیث کرد ما را حاکم ابوعلی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از هرون بن عبدالله مهلبی گفت که چونکه رسیدند
ابراهیم بن عباس و دعبل بن علی خدمت علی الرضا علیه السلام و بیعت شده بود از برای آنحضرت به ولایت عهد
انشاد نمود دعبل مدارس آیات خلت من تلاوة ومنزل وحی مقفر العرصات و انشاد نمود
ابراهیم بن عباس ازال عزاء القلب بعد التجلد مصارع اولاد النبی محمد صلی الله علیه و آله پس بخشید
از برای ایشان بیست هزار درهم از درهم‌هائی که اسم آنحضرت بر آنها نقش کرده مأمون کرده بود در ضرب آنها در آنوقت
راوی گفت که اما دعبل پس حصه خود را که ده هزار درهم بود نقد نمود و فروخت هر درهمی را ده درهم پس حاصل شد
از برای او صد هزار درهم و اما ابراهیم پس باقی ماند در نزد او بعد از آنکه بعضی را بهدیه داد و قسمت کرد بعضی را
بر اهل خود تا آنکه وفات نمود رحمت الله علیه پس کرد کفن و تجهیز او را از آن حدیث کرد ما را احمد بن یحیی مکتب
از ابوالطیب احمد بن محمد وراق از علی بن هرون حمیری از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی که چونکه مأمون قرار داد علی بن
موسی الرضا علیه السلام را ولیعهد خود و شعراء قصد نمودند مأمون را و صله داد ایشان را بسیار بسبب مدح نمودن
ایشان حضرت رضا علیه السلام را و صواب شمردن رای مأمون را در این باب در شعر اخراز ابونواس که او قصد
مأمون نکرد و مدح او نه نمود و داخل شد بر مأمون پس گفت مأمون که ای ابونواس به تحقیق میدانی که مقام علی بن
موسی الرضا علیه السلام از من و آنچه اکرام نموده‌ام او را پس چرا تا حال نموده مدح او را و حال آنکه شاعر عصر
و در زمان خود شعر و مانند نداری پس انشاد نمود ابونواس و می‌گفت قیل لی انت اوحد الناس طرا فی فنون
من الکلام النبیه لک من جوهر الکلام بدیع یثمر الدر فی یدی مجتنیه فعلی ما ترکت مدح ابن موسی
والخصال التی تجمعن فیه قلت لا اهتدی لمدح امام کان جبریل خادما لابیه پس گفت مأمون احسنت
و صله داد او را به قدر آنچه صله داده بود بهمگی شعراء و زیاده او را بر ایشان حدیث کرد ما را حسن بن ابراهیم بن
احمد بن هشام مکتب رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابوالحسن محمد بن یحیی فارسی گفت که [illegible]

ابونواس با ابی الحسن الرضا علیه السلام اتفاق [illegible] و آنحضرت بیرون آمده بود از نزد مأمون و بر استری سوار بود پس ابونواس نزدیک آنحضرت
رفته عرض کرد بعد از سلام کردن بر آنحضرت که ای پسر رسول خدا ابیاتی چند در باره شما شعر گفته ام که میخواهم بشنوی آنها را
از من حضرت علیه السلام فرمود بیاور پس ابونواس انشاء نمود و گفت **مطهرون نقیات ثیابهم تجری الصلوة**
علیهم اینما ذکروا من لم یکن علویا حین تنسبه فما له من قدیم الدهر مفتخر فالله لما برا خلقا فاتقنه
صفاکم واصطفاکم ایها البشر فانتم الملأ الاعلی وعندکم علم الکتاب وما جاءت به السور
پس فرمود از برای او رضا علیه السلام که بتحقیق آوردی از برای ما ابیاتی چند که پیشی نگرفته است بر آنها احدی بعد فرمود ای غلام
آیا با تو چیزی هست از اخراجات ما غلام عرض کرد که سیصد دینار هست پس فرمود بده آنها را بابو نواس بعد فرمود شاید
کم شمرده آنها را ای غلام استر را هم باو ده و چون که در سنه ۲۰۱ امر حاجی اسحق بن موسی بن عیسی بن موسی بود [illegible] از برای
و از برای علی بن موسی بعد از آن بولایت عهد [illegible] خطبه خواند باسم ایشان پس برخاست بسوی او [illegible]
که [illegible] منع او نمود پس خواست اسحق لباس سیاه خود را که بپوشد او را که علامت بنی العباس بود که [illegible]
از علوم رضا آنچه واقع شده است از ولایت عهد حضرت رضا علیه السلام پس یافت او را پس گرفت [illegible]
[illegible] و حسد خود را [illegible] و گفت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین مأمون [illegible] و فضل بن سهل [illegible] معروف [illegible] مأمون روزی [illegible]
موسی الرضا علیه السلام در نزد او بود پس گفت مأمون از برای او که چه میگوئی تو در باره ابی نواس پس گفت [illegible]
[illegible] قطعت نجمة بها الرسالة وعزت بها الوحی هل یسمع [illegible]
[illegible] راوی گفت پس خواند مأمون خبر را که در آن مرد را دید بود [illegible]
و هجو او را از مردان [illegible] حدیث کرد مرا ابو جعفر محمد بن حسن بن ابراهیم کرخی کاتب [illegible] از ابی الحسن محمد بن جعفر
[illegible] از ابی بکر محمد بن یحیی صولی گفت و شنیدم از ابی العباس محمد بن یزید مبرد [illegible] بیرون آمد ابونواس
روزی از خانه پس دید که [illegible] سوار [illegible] پس سؤال نمود از او [illegible]
اینکه او علی بن موسی الرضا علیه السلام است پس انشاء نمود و گفت **اذا ابصرتک العین من بعد غایة وعارض**
فیک الشک اثبتک القلب ولو ان قوما امموک لقادهم نسیمک حتی یستدل به الرکب حدیث

کرده است مرا حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از محمد بن یزید مبرد از [illegible] روزی [illegible]
که داشت حضرت رضا علیه السلام با آنکه آنحضرت را ولیعهد خود گردانیده است پس فرمود آنحضرت از برای او
[illegible] خدا [illegible] که آنحضرت [illegible] حدیث
کرده است مرا حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از محمد بن زکریا [illegible] از احمد بن عیسی بن زید بن علی
[illegible] از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام [illegible] علی بن الحسین [illegible]
[illegible] از خدم ایشان [illegible]
[illegible] آیا میدانید [illegible]
[illegible] گفت این علی بن الحسین علیهما السلام است پس [illegible]
[illegible] و آله [illegible] آتش جهنم [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] علیه و آله [illegible] مستحق [illegible] پس
[illegible] مبرد [illegible] حدیث کرده است مرا حاکم ابو علی
حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از [illegible] که [illegible] مأمون
[illegible] حضرت رضا علیه السلام بولایت عهد خطبه خواند [illegible] عبد الجبار بن سعید [illegible] و گفت در آخر
خطبه خود که آیا میدانید که کیست ولیعهد شما گفتند نه گفت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن
ابیطالب علیه السلام است **سبعة آباء هم ما هم هم خیر من یشرب صوب الغمام** یعنی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آنکه [illegible] صوب غمام یعنی [illegible]
[illegible] ترجمه [illegible] از [illegible] ابیطالب است چنانچه
ظاهر لفظ است [illegible] حضرت امام حسن علیه السلام است چون [illegible] آنحضرت [illegible] حدیث کرده است مرا
حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از قاسم بن اسمعیل از ابراهیم بن عباس [illegible] میگفت [illegible]
[illegible] بیعت [illegible] مأمون از برای علی بن موسی علیه السلام فرمود از برای او رضا علیه السلام که [illegible] امیر المؤمنین

بحق صحبت بود چه سبب و چه نیز داوری نیست از برای مؤمن تحقیق عامه کراهت دارند آنچه را که تو بکار آوردی

نسبت بمن و فضل کراهت دارند آنچه را بکار آوردی در نسبت بفضل بن سهل و برای او بر تو نیست ...

مرا از خود تا به صلح آید امارت تو گفت ابراهیم والله قبول آنحضرت سبب شد برای آنچه کردید امر بسوی آن

حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از محمد بن زید نحوی از ابن ابی سعدون از پدر خود که چون

بیعت گرفت مأمون از برای حضرت رضا علیه السلام بولایت عهد اشاره نمود آنحضرت را بطلب خود پس آنحضرت بعد از

خطبه و تکلم کرد و نیکو تکلم نمود بعد ختم نمود کلام خود را باینکه انه لا بد للناس من شمس و من قمر

فانت شمس و هذا ذلک القمر حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از احمد بن

محمد بن اسحق از پدر خود گفت چونکه بیعت نمودند با حضرت رضا علیه السلام بولایت عهد مجتمع شدند مردم

بکتابت و تهنیت میگفتند آنحضرت را پس اشاره فرمود بایشان که ساکت شوید پس ساکت شدند بعد فرمود

بعد از آنکه شنیده بود کلام ایشان را بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الفعال لما یشاء لا معقب لحکمه

ولا راد لقضائه یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور وصلی الله علی محمد فی الاولین والآخرین

وعلی آله الطیبین الطاهرین میگویم منم علی بن موسی بن جعفر اینکه امیر المؤمنین عضده الله بالسداد

ووفقه للرشاد شناخت از حق ما آنچه را که جاهل بود غیر او پس وصل نمود رحمهائی را که قطع شده بود

و امن ساخت نفسهائی را که بفزع آمده بود بلکه احیا نمود آنها را بعد از آنکه تلف شده بود و بی نیاز نمود آنها را هنگامی

محتاج بودند اینکه طلب نمود رضای پروردگار خود [illegible] پروردگار عالمین وسیجزی الله الشاکرین

ولا یضیع اجر المحسنین و بتحقیق قرار داد برای من ولایت عهد خود و امارت کبری را اگر باقی ماندم بعد از او پس کسی

که بگشاید عقده را که خدای تعالی امر به بستن آن نموده یا ببرد ریسمانی را که خدا دوست داشته است وصل آن پس

اباحه نموده است حرم او را و حلال شمرده است محرم او را بجهت آنکه بتحقیق باین سبب استهزا کننده بر امام

و شکننده حرمت اسلام [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] بعد از آنچه

واقع شد [illegible] اعتراض نمود بعد از [illegible] از ترس پراکندگی

دین و اضطراب [illegible] جاهلیت و انتظار کشیدن منافقین فرصت را [illegible] تا بن

و بعد [illegible] ان الحکم الا لله یقص الحق و هو خیر الفاصلین

حدیث نمود حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از حسن بن جهم از پدر خود گفت که چون مأمون بیعت نمود

با علی بن موسی الرضا علیه السلام بالای منبر رفت پس گفت ایها الناس آمده شما را بیعت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن

علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام قسم بخدا که اگر خوانده شود این اسمها بر کر و گنگ هر آینه بری شوند باذن خدا عز و جل

حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از عبد الله بن عبد الله بن طاهر گفت که اشاره کرد

فضل بن سهل بمأمون [illegible] بیعت علی بن موسی الرضا

علیه السلام [illegible] آنچه کرده بود هارون الرشید درباره ایشان و قدرت [illegible] مأمون بر خلاف فضل بن سهل

در امر پس فرستاد مأمون از خراسان رجاء بن ابی الضحاک و یاسر خادم را که بیاورند نزد او محمد بن جعفر بن محمد

و علی بن موسی بن جعفر علیه السلام را و این واقعه در سنه دویست واقع شد پس چونکه رسید علی بن موسی علیه السلام

بمأمون مأمون در برابر بود و او را ولیعهد خود گردانید از بعد خود و از برای او بیعت گرفت [illegible] لشکر را امر نمود و نوشت

این حکایت بسوی آفاق و نامید آنحضرت را برضا و سکه درهم را باسم آنحضرت زد و امر کرد مردم را به پوشیدن

لباس سبز و ترک نمودن لباس سیاه و تزویج نمود با او دختر خود ام حبیبه را و تزویج نمود بپسر او محمد بن علی دختر خود

ام الفضل را و خود او تزویج نمود بوران دختر حسن بن سهل را که اسم او خدیجه بود و لقب او بوران [illegible] تزویج

نمود او را [illegible] فضل [illegible] واقع شد [illegible] مأمون [illegible] از برای رضا

علیه السلام بعد از او گفت [illegible] صحیح شد [illegible] آنچه حدیث نمود ما را [illegible] احمد بن عبد الله [illegible]

[illegible] محمد حدیث کرد ما را از فضل بن سهل [illegible] گفت چونکه [illegible] مأمون [illegible]

بعد از برای رضا علیه السلام [illegible] آنچه را که در قلب مأمون است از این امر [illegible]

[illegible] دارد و در این امر [illegible] مأمون [illegible]

[illegible] در عقد [illegible] سرطان است [illegible] مشتری [illegible]

لکن [illegible] مریخ در میزان است [illegible]

خانه چهارم [illegible] اگر [illegible] عقد بسته شده است [illegible] عرض کردم

یا امیرالمؤمنین ایرا که این کار عتاب مکند مرا مگر نه مطلع شده بر این مطلب از نجوم پس نوشت بسوی من هرگاه خواندی
جواب که من نوشته ام پس بفرست او را نزد من با همین غلام و مرجانی خود بترسی با آنکه مطلع گردد احدی بر آنچه
را مطلع ساختم بر آن گردد و فضل بن سهل از نجوم خود که اگر چنین کرد تحقیق میکنم بر گناه را [illegible] و میدانم [illegible] سبب آن تواند
راوی گفت پس تنگ شد دنیا بر من و آرزو کردم که کاش کشته بودم [illegible] این نوشته را از نوشته بسوی او بعد از خبر رسیدن
[illegible] فضل بن سهل ذوالریاستین مطلع شده است بر این امر و برگشته است از نجوم خود و تکیه بود علم او بنجوم پس
ترسیدم [illegible] عافیت خود و سوار شدم و رفتم نزد او و گفتم از برای او که آیا میدانی در آسمان ستاره را بعد از
مشتری گفت نه گفتم آیا میدانی در کواکب کوکبی را که سعدتر باشد از حالت شرف خود گفت نه گفتم پس بگذار
آن عزم خود را [illegible] قسم [illegible] بعلت آنکه این عقد واقع نشود و سعد فلک مشتری است در سعد حالات
خود است پس کدر ساند امر بر همان قسم و من نمیدانستم که از اهل دنیا هستم از ترس مأمون تا آنکه واقع شد
این عقد حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی که گفت حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن
[illegible] ابوالعباس و حسین بن علی [illegible] و گفتند که بود ابراهیم بن عباس صدیق اسحق بن ابراهیم برادر
زیدان کاتب معروف [illegible] پس نسخه نمود از برای او شعرهای او را درباره حضرت رضا علیه السلام وقت
برگشتن او از خراسان و در آن نسخه چیزی بود بخط او و بود نسخه در نزد او تا آنکه والی شد ابراهیم بن عباس
دیوان ضیاع متوکل را و بود که [illegible] واقع شده بود میان او و میان برادر زیدان کاتب پس عزل نمود او را
از ضیاعی که بود در دست او و مطالبه نمود او را بمال بسیاری و سخت گرفت بر او پس خواند اسحق بعضی از
موثقین خود را و گفت باو که برو نزد ابراهیم بن عباس و اعلام کن او را که تمام شعرهای او درباره حضرت رضا
علیه السلام در نزد من است بخط خود او و بخط غیر او و چنانچه دست از مطالبه از من نکشد برسانم [illegible]
پس آن مرد رفت نزد ابراهیم و رسالت او را رسانید پس تنگ شد بر او دنیا تا آنکه دست کشید از مطالبه
نمود از او و جمیع اشعار خود را گرفت از او بعد از آنکه [illegible] قسم [illegible] گفت صولی که
حدیث کرد مرا [illegible] تا آنکه گرفتم شعرها را پس سوخت آنها را ابراهیم بن عباس
در حضور من گفت صولی و حدیث کرد مرا [illegible] که بعضی از برادران ابراهیم بن عباس [illegible] که اسم آنها حسن و حسین

ولیکن آنها ابو محمد و ابو عبدالله بوده پس چون که زمان ولادت متوکل شد پسر بزرگ خود را اسحق و کنیه او را ابو محمد گذاشت
و پسر کوچک خود عباس را و کنیه او را ابو الفضل قرار داد از ترس گفت صولی که حدیث کرد مرا احمد بن سعید
[illegible] میدید ابراهیم بن عباس و نه موسی بن عبدالملک [illegible] را هرگز تا زمان ولادت متوکل نشنیدند
[illegible] و جمع میکرد آن کرامات را [illegible] بر آنکه او را بشنوند و میترسیدند در حضور آنها [illegible]
تا شایع شود [illegible] و از برای او اخبار بسیار است در حفظ و نگهداری خود [illegible] مرجع دیگر آنها
حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و علی بن عبدالله وراق رضی الله عنهم
گفتند که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم گفت که حدیث کرد مرا یاسر خادم بعد از برگشتن مأمون از خراسان
بعد از وفات ابوالحسن الرضا علیه السلام [illegible] اخبار [illegible] و حدیث کرد مرا ریان بن صلت و بود از رجال حسن بن سهل
و حدیث کرد مرا پدرم از محمد بن عرفه و صالح بن سعید راشد [illegible] همه ایشان حدیث کردند احادیث را از ابوالحسن الرضا علیه السلام
و گفتند که چون که گذشت امر خلع محمد امین [illegible] و مستحکم شد امر مأمون نوشت بحضرت رضا علیه السلام که بیاید
نزد او بخراسان و آنحضرت عذر خواست بعذرهای بسیار پس [illegible] نوشت مأمون بآنحضرت تا آنکه دانست
آنجناب علیه السلام که دست از او برنمیدارد پس بیرون آمد و [illegible] ابو جعفر علیه السلام هفت ساله بود پس
پس نوشت مأمون که [illegible] راه کوفه و قم را اختیار نفرماید پس آنحضرت را از راه بصره و اهواز و فارس حرکت دادند
تا آنکه وارد مرو شد پس چون که وارد مرو شد عرض نمود مأمون بر آنجناب اینکه متقلد شود امارت و خلافت را
و ابا فرمود آنجناب علیه السلام و جاری شد در این باب گفت و شنید بسیار و باقی ماند امر گفت و شنید در قریب
بدو ماه که بعد از این مدت [illegible] امتناع نمود آنحضرت علیه السلام از قبول کردن آنچه مأمون عرض آنحضرت میرسانید چون که
زیاد شد گفتگو در این باب مأمون گفت حال که قبول امارت نمیفرمائید پس قبول فرما ولایت عهد را پس اجابت
فرمود این خواهش او را و فرمود [illegible] چند [illegible] از تو میخواهم آنها را مأمون گفت سؤال فرما
آنچه میخواهی پس نوشت آنحضرت علیه السلام که من داخل میشوم در ولایت عهد بشرط آنکه امر نکنم و نهی ننمایم و حکم نکنم
و تغییر ندهم چیزی را از آنچه حال بر آنست و باید مرا از جمیع اینها معاف داری پس اجابت آنحضرت نمود مأمون
تمام اینها را و آنجناب قبول ولایت عهد با این شروط فرمود و خواند مأمون [illegible] لشکریان [illegible] قضاة و [illegible]

هر قدر میخواهند و او را دو عباسی را بسوی عبدالمطلب و ایشان بعضی را انکار نمودند پس بیرون آورد اموال بسیاری را
و عطا نمود و دولت ایشان را راضی نمود که سه نفر از [illegible] حسین جلودی و علی بن عمران و ابن مولس [illegible] نمودند که داخل شوند
در بیعت حضرت رضا علیه السلام پس حبس نمود ایشان را و گرفته شد بیعت حضرت رضا علیه السلام و نوشت
[illegible] بسوی شهرها و سکه دنانیر و دراهم باسم آنحضرت زده شد و خطبه خوانده شد برای آنجناب بر منبرها
و اتفاق نمودند [illegible] امر مأمون اموال بسیاری را پس چونکه عید شد فرستاد مأمون نزد آنحضرت و سؤال نمود آنجناب را
که سوار شود و حاضر شود عید را و خطبه بخواند تا آنکه مطمئن شود قلبهای مردم و بشناسند فضل آنجناب را و قرار گیرد قلبهای ایشان
بر این دولت مبارکه و آنجناب جواب داد که بتحقیق میدانی تو آنچه بین من و بین تو گذشته است از شروط در وقت داخل
شدن من در این امر پس مأمون گفت اراده دارم باین کار که این امر راسخ گردد در قلبهای عامه و لشکر و خدم پس مطمئن شود
قلبهای ایشان و اقرار کنند بآنچه فضیلت داده است خدای تعالی ترا بآن و متصل جواب و سؤال میشد در این باب و چون الحاح
زیاد نمود بر آنجناب آنجناب فرمود یا امیرالمؤمنین اگر مرا معاف داری از این امر خوشتر است بنزد من و اگر معاف نخواهی داشت
مرا بیرون میروم همچنانکه بیرون میرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنانکه بیرون میرفت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
مأمون گفت بیرون برو هر نحو که میخواهی و امر نمود لشکریان و مردم را که صبح زود در خانه آنحضرت جمع شوند پس نشستند مردم
بجهة انتظار آنحضرت در کوچه و پشت بامها مردان و زنان و بچه ها جمع شدند و لشکریان بر در خانه آنحضرت علیه السلام پس چونکه
آفتاب طلوع نمود برخاست حضرت رضا علیه السلام و غسل نمود و عمامه بر سر مبارک گذاشت عمامه سفیدی از پنبه و انداخت
یک طرف او را بر سینه خود و طرف دیگر را بر میان دو شانه خود و تشریف فرمود بعضی جامه های خود را بالا زد و بعد فرمود بجمیع موالی خود
هر یک را آورد همچنین آنچه را که من بجای آوردم بعد گرفت بدست خود عکازه را که او چوبی است از نیزه کوتاه تر و بیرون
تشریف آورد و ما بین دو دست او بودیم و پای مبارکش برهنه و دامن خود را بالا زده بود تا نصف ساق و جامه های او بالا
زده بود پس چونکه ایستاد و ما راه رفتیم بین دو دست او بلند کرد سر خود را بسوی آسمان و تکبیر گفت چهار تکبیر پس خیال
کردیم ما که هوا و در و دیوارها جواب میدهند آنجناب را و لشکریان و مردم بر در خانه جمع بودند و خود را زینت نموده و لباس سلاح
پوشیده و مهیا شده بودند به بهترین هیئت پس چونکه بیرون آمدیم ما بر ایشان باین صورت پا برهنه و جامه ها بالا
زده و بیرون آمد حضرت رضا علیه السلام ایستاد ایستادنی بر در منزل و فرمود الله اکبر الله اکبر الله اکبر علی ما هدانا

الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و الحمد لله علی ما ابلانا و بلند فرمود باین کلمات صدای خود را و بلند کردیم ما
صداهای خود را پس مرو در آمد مرو از گریه و صیحه و فریاد [illegible] بمرتبه که افتادند لشکریان از مالهای خود و انداختند
موزه های خود را بسبب آنچه دیدند از ابوالحسن علیه السلام و گردید مرو صیحه واحده و نگاه نمیکرد کسی از مردم خود را و گریست
از گریه و ناله پس چون ابوالحسن علیه السلام راه میرفت و ده قدم [illegible] میایستاد [illegible] تکبیر میگفت چهار مرتبه و خیال
میکردیم آنکه آسمانها و زمین و دیوارها جواب میدهند آنحضرت را و رسید این خبر بمأمون پس گفت باو فضل بن سهل
ذوالریاستین یا امیرالمؤمنین اگر برسد رضا باین قسم بمصلی مفتون میشوند باو مردم پس مصلحت چنین است که خواهش نمائی از آنجناب
برگردد پس سؤال نمود مأمون از آنجناب مراجعت فرماید پس آنجناب موزه خود را طلبیده و پوشید موزه خود را و مراجعت فرمود
حدیث گفت [illegible] احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت گفت [illegible] از لشکریان و خدم
و کسانی که میدانستند بیعت رضا علیه السلام را گفتگو در این باب بسیار نمودند پس رسید این خبر بمأمون و فرستاد نزد من نصف شب
پس رفتم نزد او پس گفت ای ریان بمن خبر رسیده است آنکه مردم میگویند که بیعت رضا علیه السلام چیزی است از تدبیر فضل بن سهل
عرض کردم یا امیرالمؤمنین میگویند [illegible] گفت وای بر تو ای ریان آیا جسارت میتواند بکند کسی بآنکه بیاید نزد خلیفه و پسر خلیفه و دولت
مستقامت بر او و [illegible] و لشکریان و قرار گرفتن خلافت از برای او پس بگوید باو که خلافت را از خود بردار
و بغیر خود واگذار آیا چنین چیزی ممکن است در نزد عقل گفتم از برای او نه والله یا امیرالمؤمنین هیچکس چنین جسارت نمیکند
مأمون گفت بخدا قسم نیست امر چنین که مردم میگویند ولکن خبر میدهم ترا بسبب آن [illegible] بودم در حینی که
نوشت بسوی من محمد برادر من و مرا نزد خود طلبید [illegible] علی بن عیسی [illegible] امر نمود او را که مرا
مقید نماید و غل جامعه در گردن من گذارد پس رسید این خبر بمن و فرستادم هرثمة بن اعین را بسوی سجستان و کرمان و آنچه نزدیک
آنها بود پس فاسد شد امر من و منهزم شد هرثمه و بیرون آمد صاحب سریر [illegible]
و غلبه نمود بر کوره خراسان بعضی ولایت [illegible] از طرفی [illegible] و وارد شد تمام اینها بر من در یک مرتبه پس چونکه وارد شد
اینها بر من و نبود از برای من قوت بمعارضه اینکار و نه مالی که قوت بگیرم باو و دیدم از لشکر خود و مردمان کار کنان خود ضعف
و ترس را اراده نمودم ملحق شوم بملک کابل پس با خود گفتم که ملک کابل مرد کافری است و محمد یعنی برادرم مال باو خواهد داد
و او مرا باو بر خواهد گردانید پس ندیدم راهی بهتر از آنکه توبه نمایم بسوی خدای عزوجل از گناهان خود و استعانت جویم بخدا

برای این امور و پناه برد بخدای عز و جل پس از آن نوم با من چنین و اشاره بخانه نمود پس چاره دیدم آنانرا و در خواب

بعض خود را بکرد نمودم از آنکه وفات امامت ناقص محمد و پوشیدم جامه سفید و چهار رکعت نماز کردم آوردم

و قرائت نمودم از قرآن آنقدر که در نزد من بود و خواندم خدای تعالی را و پناه بردم بخدا و معاهده نمودم با خدا عهدی محکم

صادق که اگر خدای تعالی امر خلافت را بمن گذارد و کفایت نماید مرا از این امر عظیم آنکه بگذارم این امر را در موضع خود

الموضعی که خدای عز و جل گذاشته است این امر را در آن موضع بعد فوت محمد و چون کشته شد در قلب من و فرستادم طاهر را

بکار بستن عیسی بن ماهان و کشته شد از امر او آنچه شد و برگردانیدم هرثمة بن اعین را بسوی رافع پس غلبه نمود او و کشت اورا

و فرستادم بسوی صاحب سرو صلح کردم با او و بذل نمودم با او چیزی را آنکه برگشت پس همه قطع قوت کرد از من

اگر دید از امر محمد آنچه کرده و خدا این امر را بمن تفویض نمود و محکم شد امر از برای من پس چونکه خدای تعالی وفا نمود با من بآنچه

معاهده با او نموده بودم خواستم که من هم وفا کنم بآنچه عهد نموده ام با خدا و ندیدم احدی را سزاوارتر باین امر از ابو الحسن

الرضا علیه السلام پس گذاشتم خلافت را [illegible] و اگر خدا توفیق

دهد امیر المؤمنین را پس گفت [illegible] و حدیث [illegible] از ابی الصلت

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام گفتم یا امیر المؤمنین نیکو فرمودی از حدیث چند مرا آنچه را که شنیده ام از تو

پس گفت [illegible] احدی را که اطاعت نماید مرا [illegible] تحقیق قصد کردم [illegible]

من گفتم یا امیر المؤمنین من حدیث کنم بآنچه شنیده ام از تو گفت حدیث کن از من آنچه را که شنیده از من [illegible]

پس چونکه [illegible] در منزل و گفتم حدیث کرد مرا امیر المؤمنین از پدر خود از پدران خود که گفت

رسول خدا صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلی مولاه و حدیث کرد مرا امیر المؤمنین از پدر خود از پدران خود که گفت

رسول خدا صلی الله علیه و آله علی منی بمنزلة هارون من موسی و بهمین نهج حدیث میکردم [illegible] بعضی [illegible]

او را روایت و حدیث کردم بحدیث خیبر [illegible] پس [illegible] از برای من گفت خدا

رحمت کند علما را [illegible] و مأمون غلام خود را فرستاد [illegible] گفت

[illegible] پس فرستاد مأمون نزد من [illegible] روایت [illegible]

و تلاوت خطبه [illegible] گفت آنچه [illegible] رحمة الله علیها

کان رجلا صالحا قسم بخدا که [illegible] هشام بن ابراهیم راشدی همدانی از مخصوص ترین مردم در نزد حضرت

رضا علیه السلام پیش از آنکه [illegible] نزد مأمون و بود عالم ادیب صاحب [illegible] و همه امور آنحضرت جاری میشد از نزد او

و بدست او و اموال از نواحی می آوردند [illegible] آنحضرت نزد او [illegible] پیش از آنکه آنحضرت از مدینه بیرون

آید پس چونکه آنحضرت حمل شد متصدی شد هشام بن ابراهیم [illegible] ذو الریاستین و تقرب داد او را ذو الریاستین و نزدیک

داد او را [illegible] اخبار آنحضرت را بسوی ذو الریاستین و مأمون [illegible] عزیز شد [illegible] در نزد آنها و پنهان

نمیکرد از آنها هیچ چیز از اخبار را پس مأمون او را متولی دربانی حضرت رضا علیه السلام ساخت و او نمیگذاشت

[illegible] بسوی آنحضرت [illegible] حضرت رضا علیه السلام پس هر یک از موالیان

آنحضرت [illegible] در خانه آنحضرت [illegible] مگر اینکه هشام او را

بمأمون و ذو الریاستین میرسانید و مأمون عباس پسر خود را در پهلوی هشام گذاشته [illegible] گفت [illegible] ادب نماید

[illegible] هشام عباسی گفت [illegible] و اظهار [illegible] ذو الریاستین [illegible] ابو الحسن علیه السلام و حسد میبرد

بر آنجناب بسبب آنکه تفضیل میداد او را [illegible] از برای ذو الریاستین [illegible] ابو الحسن علیه السلام

این بود که مأمون [illegible] دختر [illegible] زن او بود و [illegible] دیگر [illegible]

پس گفت [illegible] ذو الریاستین [illegible] ابو الحسن [illegible]

مأمون [illegible] نزد حضرت رضا علیه السلام [illegible] آنحضرت علیه السلام

نزد او [illegible] در منزل آنحضرت [illegible] مأمون [illegible] ابو الحسن علیه السلام بر مأمون داخل شد [illegible]

در [illegible] امیر المؤمنین [illegible] مأمون گفت [illegible] فضل [illegible] مصطفی [illegible]

[illegible] آنجناب فرمود انا لله و انا الیه راجعون [illegible] فضل [illegible]

امیر المؤمنین [illegible] مأمون گفت [illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] فضل [illegible] حلال [illegible] پس مأمون [illegible] آمد [illegible]

فضل [illegible] بعضی مصنف کتاب [illegible] بعضی کتب [illegible] حضرت رضا علیه السلام

[illegible] فضل بن سهل [illegible] اما بعد فالحمد لله البدیع

القادر القاهر الرقيب على عباده المتعالي على خلقه الذي خضع كل شيء لملكه وذل كل شيء لعزته
واستسلم كل شيء لقدرته وتواضع كل شيء لسلطانه وعظمته واحاط بكل شيء علمه واحصى عدده فلا
يؤده كبير ولا يعزب عنه صغير الذي لا تدركه ابصار الناظرين ولا تحيط به صفة الواصفين له الخلق
والامر والمثل الاعلى في السموات والارض وهو العزيز الحكيم والحمد لله الذي شرع للاسلام
ما اصطفاه وعظمه وشرفه وكرمه وجعله الدين القيم الذي لا يقبل غيره والصراط المستقيم الذي
لا يضل من لزمه ولا يهتدي من صرف عنه وجعل فيه النور والبرهان والشفاء والبيان وبعث به
من اصطفى من ملائكته الى من اجتبى من رسله في الامم الخالية والقرون الماضية حتى انتهت رسالة
الله الى محمد صلى الله عليه وآله فختم به النبيين وقفى به على آثار المرسلين وبعثه رحمة للعالمين وبشيرا للمؤمنين
المصدقين ونذيرا للكافرين المكذبين لتكون له الحجة البالغة وليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي
عن بينة وان الله لسميع عليم والحمد لله الذي اورث اهل بيته مواريث النبوة واستودعهم العلم
والحكمة وجعلهم معدن الامامة والخلافة واوجب ولايتهم وشرف منزلتهم بامر رسوله بمسألة امته
مودتهم اذ يقول قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى وما وصفهم به من اذهابه الرجس
عنهم وتطهيره اياهم في قوله انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا ثم
ان المامون بر رسول الله صلى الله عليه وآله في عترته ووصل ارحام اهل بيته فرد الفتهم وجمع
فرقتهم ورأب صدعهم ورتق فتقهم واذهب الله به الضغائن والاحن بينهم واسكن التواصل والمودة
والمحبة قلوبهم فاصبحت بيمنه وحفظه وبركته وبره وصلته ايديهم واحدة وكلمتهم جامعة واهواؤهم
مؤتلفة ورعى الحقوق لاهلها ووضع المواريث مواضعها وكافى احسان المحسنين وحفظ بلاء
المبلين وقرب وباعد على الدين ثم اختص بالتفضيل والتقديم والتشريف من قدمت مساعيه
وكان ذلك ذا الرياستين الفضل بن سهل اذ رآه له موازرا وبحقه قائما وبحجته ناطقا ولنقبائه
نقيبا ولخيوله قائدا ولحروبه مدبرا ولرعيته سائسا واليه داعيا ولمن اجاب الى طاعته مكافيا
ولمن عند عنها منابذا وبنصرته منفردا ولمرض القلوب والنيات مداويا ولم ينهه عن ذلك قلة مال

ولا عوز

ولا عوز رجال ولا مال به طمع ولا لحقه عن نيته وبصيرته وحمل بالصبر ما يهول المهولون وارعد وابرق
له المرجفون والمرعدون وكثرة المخالفين والمعاندين من المجاهدين والمخاتلين اثبت ما يكون عزيمة
واجرى جنانا وانفذ مكيدة واحسن تدبيرا واقوى في تثبيت حق المامون والدعاء اليه حتى قصم انياب
الضلالة وفل حدهم وقلم اظفارهم وحصد شوكتهم وصرعهم مصارع الملحدين في دينهم الناكثين
لعهد الله الواثبين في امره المستحلين بمحارم الله الذين لا يحذرون سطوته وباسه مع آثار ذي الرياستين
في صنوف الامم من المشركين وما زاد الله به في حدود دار المسلمين مما قد وردت انباؤه عليكم وقرئت
به الكتب على منابركم وحمله اهل الآفاق اليكم والى غيركم فانتهى شكر ذي الرياستين بلاء امير المؤمنين
عنده وقيامه بحقه وابتذاله مهجته ومهجة اخيه ابي محمد الحسن بن سهل الميمون النقيبة المحمود السياسة
الى غاية تجاوز فيها الماضين وفاز بها الفائزين واستحقت مكافأة امير المؤمنين اياه لما حصل له
من الاموال والقطائع والجواهر وان كان ذلك لا يفي بيوم من ايامه ولا بمقام من مقاماته وترك
زهدا فيه وارتفاعا من همته عنه وتوفيرا له على المسلمين واطراحا للدنيا واستصغارا لها وايثارا
للآخرة ومنافسة فيها وسأل امير المؤمنين ما لم يزل له سائلا واليه فيه راغبا من التخلي والتزهد
فعظم ذلك عنده وعندنا لمعرفتنا بما جعل الله عز وجل في مكانه الذي هو به من العز والدين
والسلطان والقوة على صلاح المسلمين وجهاد المشركين وما ارى الله عز وجل من تصديق نيته ويمن
نقيبته وصحة تدبيره وقوة رأيه ونجح طلبته ومعاونته على الحق والهدى والبر والتقوى فلما وثق امير المؤمنين
وثقنا منه بالنظر للدين وايثار ما فيه صلاحه واعطيناه سؤله الذي يشبه قدره وكتبنا له كتاب حباء
وشرط قد نسخ في اسفل كتابي هذا واشهدنا الله تعالى عليه ومن حضرنا من اهل بيتنا والقواد والصحابة
والقضاة والفقهاء والخاصة والعامة وراى امير المؤمنين الكتاب به الى الآفاق ليذيع ويشيع في
اهلها ويقرأ على منابرها ويثبت عند ولاتها وقضاتها فسألني ان اكتب بذلك اليك واشرح معناه
وهو على ثلاثة ابواب ففي الباب الاول البيان عن كل آثاره التي اوجب الله تعالى بها حقه علينا وعلى المسلمين
الباب الثاني البيان عن مرتبته في ازاحة علته في كل ما دبر ودخل فيه ولا تسهيل عليه فيما ترك

وكره وذلك ما ليس للخلق من فسخه بعد الا وحده ولا احد من راجه العلم عكسها وكل من بعد
عليهما ونحن نشهد علينا وعليهما وعلى اوليائنا لئلا يطمع طامع في خلاف عليهما ولا معصية لهما
ولا اخلال في ملاحظتنا وبينهما والباب الثالث البيان عن اعطائنا اياه ما احب من ملك التحلي
وحلية الزهد وحجة التحقق لما سعى فيه من ثواب الاخرة بما يجب في مثله من كان سالكا في ذلك منه
وما لزمنا له من الكرامة والعز اللذين جعلناه له ولا خير من منعهما ما ضمع في انفسنا وذلك محيط
بكل ما احاط ويحاط في امر دين ودنيا وهذه نسخة الكتاب بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب
وشرط من عبد الله المامون امير المؤمنين وولي عهده علي بن موسى لذي الرياستين الفضل
بن سهل في يوم الاثنين لسبع خلون من شهر رمضان من سنة احدى ومائتين وهو اليوم الذي
تمم الله فيه دولة امير المؤمنين وعقد لولي عهده والبس الناس اللباس الاخضر وبلغ امله في صلاح
وليه والظفر بعدوه انا دعوناك الى ما فيه بعض مكافاتك على ما قمت به من حق الله تعالى وحق رسوله
صلى الله عليه وآله وحق امير المؤمنين وولي عهده علي بن موسى عليه السلام وحق هاشم التي بها
رجي صلاح الدين وسلامة ذات البين بين المسلمين الى ان ثبتت النعمة علينا وعلى العامة بذلك
وبما عاونت امير المؤمنين من اقامة الدين والسنة واظهار الدعوة الثانية وايثار الاولى
مع قمع المشركين وكسر الاصنام وقتل العتاة وسائر اثارك الممثلة للامصار في المخلوع وفي قاتل
وفي المسمى بالاصفر المكنى بابي السرايا وفي المسمى بالمهدي محمد بن جعفر الطالبي والترك الخولية
وفي طبرستان وملوكها الى بندار هرمز بن شروين وفي الديلم وملكها وفي كابل وملكها هرمود
ثم ملكها الاصبهبذ وفي ابن البرم وجبال بدار بند وغرشستان والغور واصنافها وفي
خراسان خاقان وملون صاحب جبل التبت وفي كشمير والغزر وفي ارمينية والحجاز وصاحب السرير
وصاحب الخزر وفي المغرب وحروبه وتفسير ذلك في ديوان السيرة وكان ما دعوناك اليه وهو
معونة لك مائة الف الف درهم وغلة عشرة الاف الف درهم جوهرا سوى ما اقطعك امير المؤمنين
قبل ذلك وقيمة مائة الف الف درهم جوهرا يسيرا عندما انت له مستحق فقد تركت مثل ذلك حين بذله

لك المخلوع وآثرت الله ودينه وانك شكرت امير المؤمنين وولي عهده وآثرت توفير ذلك كله على
المسلمين وجدت لهم به وسألتنا ان نبلغك الخصلة التي لم يزل الله بها مانعا من الجد والنحل الصحيح عند
من شك في سعيك للاخرة دون الدنيا وتركك الدنيا وما عن مثلك يسع في حال ولا يسعك رد
عن طلبة ولو اخرجنا طلبتك من بعض النعم علينا فكيف بامر رغبت فيه الى الله واوجبت الحجة على من كان
يزعم انه دعاك الى اللهو بالدنيا لا للاخرة وقد اجبناك الى ما سألت وجعلنا ذلك لك مؤكدا بعهد الله
تعالى وميثاقه الذي لا تبديل له ولا تغيير وفوضنا في وقت ذلك اليك فما انصرف من راحة العلة
مرفوع عنك الدخول فيما نكره من الاعمال كائنا ما كان ممنعك مما تمنع منه نفسك في الحالات كلها
واذا اردت الحلي فكرم مراح البدن وحق لبدنك بالراحة والكرامة ثم نعطيك مما تتناوله انت
لك في هذا الكتاب في كل يوم وجعلنا للحسن بن سهل مثل ما جعلناه لك ونصف ما بذلناه للعطيه
واهل ذلك هو بحد وبما بذل من نفسه في جهاد العتاة وفتح العراق مرتين وتفريق جموع الشياطين
بيده حتى قوى الدين وخاض نيران الحروب ووقانا بنفسه واهل بيته ومن سار من اولياء الحق
واشهدنا الله والملائكة وخيار خلق الله وكل من اعطانا بيعته وصفقة يمينه في هذا اليوم وبعده على ما
في هذا الكتاب وجعلنا الله علينا كفيلا واوجبنا على انفسنا الوفاء بما شرطنا من غير استثناء بشيء
ينقضه في سر وعلانية والمؤمنون عند شروطهم والعهد فرض مسؤول واولى الناس بالوفاء من طلب
من الناس الوفاء وكان موضعا للقدوة قال الله تعالى واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا
الايمان بعد توكيدها وقد جعلتم الله عليكم كفيلا ان الله يعلم ما تفعلون وكتب حسن بن سهل توقيع المامون فيه
بسم الله الرحمن الرحيم قد اوجب امير المؤمنين على نفسه جميع ما في هذا الكتاب واشهد الله تبارك وتعالى
وجعله عليه راعيا وكفيلا وكتب بخطه في صفر سنة اثنتين ومائتين بشرف الخطاب وتوكيد الشرط بخطه توقيع الرضا
عليه السلام فيه بسم الله الرحمن الرحيم قد الزم علي بن موسى نفسه جميع ما في هذا الكتاب على
ما وكد فيه في يومه وغده ما دام حيا وجعل الله تعالى عليه راعيا وكفيلا وكفى بالله شهيدا وكتب بخطه
في هذا الشهر من هذه السنة حدث كرديار احمد بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب

و در حدیث معتبر ۲۳۹ گفت چون نوبت علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش روایت کرده که حدیث کرد مرا یاسر خادم و گفت چون حضرت رضا
علیه السلام که هرگاه خلوت می‌شد جمع می‌نمود حشم خود را در نزد خود از صغیر و کبیر و حدیث می‌فرمود ایشان را و انس می‌گرفت
با ایشان و مونس می‌شد ایشان را و هرگاه بر سفره می‌نشست نمی‌گذاشت صغیر و کبیر را حتی سائس و حجام را
مگر آنکه می‌نشاند او را با خود بر سفره گفت یاسر که روزی ما در خدمت آنحضرت بودیم که ناگاه شنیدیم که صدای قفل در
مأمون آمد که آنحضرت بود پس رفتیم و آنجناب برخاست و متوجه شد پس ما از خدمت آنجناب برخاستیم و آمد
مأمون خدمت آنجناب و با او بود کتاب طویلی پس اراده نمود آنحضرت که تواضع نماید پس قسم داد مأمون آنجناب را
بحق رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جای خود برنخیزد بعد آمد تا آنکه بغل گرفت آنجناب را و بوسید صورت مبارک او را
و نشست پیش روی آنحضرت بر روی وساده و خواند آن کتاب را بر آنجناب و آن فتحنامه بعضی قریه‌های کابل بود که
فتح نموده فلان قریه و فلان قریه را پس چون که فارغ شد فرمود آنجناب خشنود کرد تو را فتح قریه‌ای از قریه‌های
شرک مأمون گفت آیا نیست در این فتح سرور و خشنودی پس فرمود آنحضرت علیه السلام که ای امیرالمؤمنین از خدا بترس
در امت محمد صلی الله علیه و آله و آنچه را که والی فرموده است خدا تو را از امر و ولایت و مخصوص گردانیده است
تو را به آن بعلت آنکه ضایع گذاشته تو امر مسلمانان را و تفویض نموده این امر را بسوی غیر خود که حکم می‌کنند در میان
ایشان بغیر حکم خدای تعالی و نشسته تو در این بلاد و واگذاشته محل هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را و محل نزول وحی را
و مدینه طیبه شده و تحقیق ظلم می‌شود در آن بر مهاجرین و انصار و حفظ نمی‌شود در باره مؤمنی عهدی و میشاید بر مظلوم
روزگار و مشقت می‌افتد جان او و عاجز می‌شود از نفقه خود و نمی‌یابد کسی را که شکایت نماید بسوی او حال خود را و بعد
نمی‌رسد پس از خدا بترس ای امیرالمؤمنین بجهة آنکه والی اسلام مثل عمود خیمه در وسط خیمه است هرکس اراده نماید
دست او به آن می‌رسد مأمون گفت ای سید من چه مصلحت می‌دانی تو فرمود که من مصلحت می‌دانم بیرون شوی از
این بلاد و برگردی بموضع پدران و اجداد خود و ملاحظه امور مسلمانان نمائی و وانگذاری ایشان را بغیر خود و آنکه خدای عز و جل
سؤال خواهد فرمود از تو از آنچه والی نموده است تو را بر آن پس برخاست مأمون و گفت نیکو است آنچه فرمودی
یا سیدی رای همین است و بیرون رفت و امر نمود پیش کنند نوبت‌ها و لشکریان پس خبر رسید ذو الریاستین
پس مغموم شد مغموم شدنی ذو الریاستین که غالب شده بود بر او که نبود از برای مأمون در نزد او رای

پس مواجه اظهار ... نمود و نعوت حضرت رضا علیه السلام پس آمد ذو الریاستین نزد مأمون و گفت
یا امیرالمؤمنین این چه رأی است که اختیار نموده و امر نموده‌ای مأمون گفت امر نموده است مرا به این امر سید من
ابوالحسن علیه السلام و صواب همان است که آنجناب فرموده است ذو الریاستین گفت یا امیرالمؤمنین آن رای صواب
نیست دیروز تو کشته برادر خود را و خلافت را از او سلب نموده و پسران پدر تو که جمیع اهل عراق و اهل بیت تو
و عرب دشمنان تواند و بعد از آن نموده این امر دیگر را که قرار دادی ولایت عهد را از برای ابوالحسن علیه السلام
و بیرون نمودی خلافت را از دست پسران پدر خود و عامه و فقها و علما و آل عباس راضی نیستند به این امر و دلهای ایشان
نفرت دارد از تو و رای این است که در خراسان اقامه نمائی تا ساکن شود دلهای مردم بر آنچه واقع شده و فراموش
نمایند آنچه شده است از امر برادر تو محمد و در اینجا یا امیرالمؤمنین مشایخ هستند که خدمت نموده‌اند رشید را و شناخته‌اند
امور را با ایشان در این باب مشورت نما پس آنچه مصلحت دیدند او را بعمل آور مأمون گفت مثل کی ذو الریاستین گفت
مثل علی بن ابی عمران و ابی یونس و جلودی و ایشان آنکسانی بودند که کراهت داشتند بیعت ابوالحسن علیه السلام را
و راضی به آن بیعت نشده بودند پس حبس نموده بود ایشان را مأمون پس مأمون گفت بلی پس چون فردا شد
حضرت ابوالحسن علیه السلام نزد مأمون آمده و گفت یا امیرالمؤمنین چه کردی مأمون آنچه ذو الریاستین گفته بود با آنجناب
حکایت نمود و خواند آنچه نوشته بود و بیرون آورد ایشان را از حبس و اول کسی که داخل شد بر او علی بن ابی عمران بود
پس نظر نمود بسوی حضرت رضا علیه السلام در پهلوی مأمون نشسته گفت یا امیرالمؤمنین اعیذک بالله از آنکه بیرون
نمائی این امر را که قرار داده است خدا از برای شما و مخصوص نموده است شما را به آن از دست خود و قرار دهی او را
در دست دشمنان خود و کسانی که پدران شما می‌کشتند ایشان را و پراکنده می‌کردند ایشان را در شهرها پس مأمون گفت
ای ولد الزنا تو هنوز بر این حالت هستی ای جلاد گردن او را بزن پس جلاد گردن او را زد که داخل گردید ابو یونس
پس چون نظر نمود بسوی رضا علیه السلام که در پهلوی مأمون نشسته گفت یا امیرالمؤمنین آنکه در پهلوی تو نشسته است
والله بتی است که پرستیده می‌شود غیر از خدا مأمون گفت ای ولد الزنا تو هنوز بر این حالت هستی ای جلاد گردن
او را بزن پس جلاد گردن او را زد بعد داخل گردانیده شد جلودی و جلودی آنکس بود که در زمان هارون الرشید
بعد از آنکه خروج نموده بود محمد بن جعفر بن محمد در مدینه فرستاده بود او را رشید و امر نموده بود او را که اگر ظفر یابد

برهنه کردن اورا و خانهای آل ابی طالب را غارت نماید و زنهای ایشان را برهنه نماید و نگذارد در بر کدام از ایشان مگر یک جامه و چون آورده
این را جلودی و آن زمانی بود که ابوالحسن پدر حضرت علیه السلام از دنیا رحلت فرموده بود پس جلودی بدر خانه ابوالحسن الرضا علیه السلام
آمد با لشکر خود و هجوم بر خانه آنحضرت علیه السلام آورد که خانه آنحضرت را غارت نماید و عیال آنحضرت را برهنه نماید پس چون که
چشم آنحضرت بر او افتاد همه زنها را در یک خانه جمع نمود و خود بر در آن خانه ایستاد که کسی متعرض ایشان نشود برهنه نماید پس
جلودی گفت ناچار است از اینکه داخل شوم آن خانه را و برهنه نمایم ایشان را چنانچه امر نموده است
امیر المومنین پس آنجناب فرمود که من ایشان را برهنه میکنم از برای تو و قسم یاد میکنم که نگذارم بر ایشان چیزی را مگر آنکه میگیرم اورا
پس مدام مبالغه آنجناب خواهش نمود از او و قسم یاد نمود تا آنکه او را ساکن نمود پس داخل شد ابوالحسن
علیه السلام و نگذاشت بر ایشان چیزی را حتی گوشواره ها و خلخال ها و پیراهنهای ایشان را مگر آنکه گرفت و آورد از ایشان و جمع نمود
آنچه را که در خانه بود از کم و بسیار پس چون این روز در آمد جلودی آورده شد نزد مامون حضرت علیه السلام فرمود
که یا امیر المومنین ببخش بمن این شیخ را مامون گفت ای سید من این کسیست که کرده است با حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله
آنچه را که کرد از برهنه نمودن ایشان پس چشم جلودی بآنحضرت افتاد که تکلم میفرمود با مامون و التماس مینمود که عفو نماید از او
و ببخشد اورا آنجناب پس گمان کرد جلودی که آنحضرت اعانت بر قتل او مینماید پس گفت یا امیر المومنین سئوال میکنم ترا
بحق خدا و بحق خدمتی که من از برای پدرت الرشید کردم که قبول نکنی قول اورا در باره من پس مامون گفت یا ابا الحسن بتحقیق خود او
استعفا نمود و ما نیکو میشماریم قسم او را بعد گفت بجلودی بخدا قسم قبول نمیکنم قول او را در باره تو ملحق نمائید او را بصاحبان او
پس اورا گردن زدند و برگشت ذوالریاستین بسوی منزل خود سهل و سبب کشتن این چند نفر آن بود که ذوالریاستین که
مامون عزم نموده است به بیرون رفتن و رفتن بعراق چون امر نموده بود مامون که نوبت پیش بگیرند و ببرند و ذوالریاستین
برگردانید بعد آنها را پس حضرت رضا علیه السلام فرمود که یا امیر المومنین چه باعث گردید در پیش فرستادن نوبت آنگاه
گفت یا سیدی تو امر کن ایشان را که پیشتر ببرند پس بیرون آمد ابوالحسن الرضا علیه السلام و مردم را امر فرمود که نوبت را
پیش از خود بفرستند پس گفت که گویا واقع شده در میان مردم آتش پس بر او آوردند نوبت که پیشتر بگیرند
و بیرون میرفتند و ذوالریاستین نشست در خانه خود پس فرستاد نزد او مامون و او را طلبید و او را آوردند و با او گفت
هر چه را در خانه خود نشسته او مخالفت کرد یا امیر المومنین گناه من در نزد اهل بیت تو و در نزد عامه بزرگ است و مردم مرا

خدمت میکنند تفضل برادر تو و معلوم که محمد این شده و بیعت حضرت رضا علیه السلام و ایمن نیستم از آنکه گویان خود را بنمایند
و حسد بر من میبرند و از اهل عراق آنکه بر کوفه نیز شدند پس برادر بگذار که بمانم در خراسان پس مامون گفت که بی نیاز
نیستیم از تو و آنچه گفتی نیکو گفتی که تو خواهی نمود و بعد از امر تو را فرسته خواهند نمود پس بنویس تو در نزد ما
و هم امانت و نصیحت و مهربانی پس بنویس از برای خود نوشته که خارج شوی القسم منتهی بشود آن از ضمان و امان
و نگیرد کسی از برای خود ... خدمتی پس رفت ذوالریاستین و نوشت از برای خود نوشته که
او و جمع نمود علما را و او را نزد مامون آورده پس خواند او را مامون و عطا نمود او را آنچه خواهش نموده بود
و نوشت از برای او بخط خود آنچه را که بتحقیق من عطا کردم تو را چنین و چنین از اموال و ضیاع و حکومت و آنچه
متعلق او بود از دنیا بعد آورد پس گفت ذوالریاستین که یا امیر المومنین میخواهم که بوده باشد خط ابوالحسن علیه السلام
در این امان نامه که عطا فرماید بمن آنچه را که تو عطا فرمودی بعلت آنکه او است ولیعهد تو مامون گفت که تو میدانی
که آنجناب شرط نموده است با ما که اعمال را بکار نبرد و احداث امر تازه نفرماید سئوال نمیکنم از او آنچه را
که او خوش ندانسته پس تو خود از آنجناب التماس کن و خواهش نما و آنجناب از تو مضایقه نخواهد فرمود پس آمد ذوالریاستین
نزد آنحضرت و خواهش نمود با خدمت آنحضرت نموده بار گفت پس فرمود حضرت رضا علیه السلام از برای او
... ذوالریاستین داخل شده بر آنحضرت ... آنحضرت
علیه السلام ... از برای او که چه چیز است حاجت تو ای فضل گفت یا سیدی امان نامه
نوشته است او را از برای من امیر المومنین و تو اولی هستی بآنکه عطا فرمائی بمن آنچه امیر المومنین عطا نموده است
بعلت آنکه تو ولیعهد مسلمانان و بعد از او ... پس آنجناب ...
فارغ شد ... از برای او آنحضرت ... از برای تو ... تو ... شعار خود ...
پس گفت ... آنجناب ... و ضیاع ... پس بیرون آمد سهل از نزد آنحضرت و بیرون رفت
مامون و بیرون رفتیم با آنحضرت رضا علیه السلام پس چون چند روزی از این مقدمه گذشت و ما در بعضی از منازل بودیم
وارد شد بر ذوالریاستین نوشته از برادر او حسن بن سهل که من ملاحظه نموده ام در تحویل امسال در حساب نجوم
و یافته ام در آن اینکه میچشی تو در فلان ماه در روز چهارشنبه حرارت آهن و حرارت آتش را و چنین مصلحت میدانم

همه در آن روز با تو حضرت رضا علیه السلام و مأمون بحمام رفته در حمام حجامت نمائید و بریزد خون تو بر بدن تو ... شود حضرت
این روز از تو پس و ستایش آن نوشته را فضل نزد مأمون و خواهش نمود که با او بحمام در آیند و امر از ابا الحسن علیه السلام
بر سوال نماید پس نوشت مأمون بحضرت رضا علیه السلام در این باب رقعه و خواهش نمود از آنحضرت پس جواب نوشت
ابو الحسن علیه السلام که من فردا داخل حمام نمیشوم و مصلحت تو را یا امیر المؤمنین نمیدانم که فردا داخل حمام شوی و مصلحت فضل را
نمیدانم که داخل حمام شود فردا پس مکرر شد رقعه دو مرتبه تا آنکه ابو الحسن علیه السلام نوشت که من فردا داخل حمام نمیشوم
بجهة آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم در امشب که بمن میفرمود که یا علی فردا داخل حمام مشو پس مصلحت
نمیدانم یا امیر المؤمنین از برای تو و نه از برای فضل آنکه فردا داخل حمام شوید پس نوشت مأمون بآنجناب که راست
فرمودی ای سید من و راست فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله من فردا داخل حمام نمیشوم و فضل خود داناتر است
به چیزی که بآن کرده پس گفت که چون شام کردیم و غروب نمود آفتاب پس فرمود از برای ما حضرت رضا علیه السلام بگوئید
نعوذ بالله من شر ما نزل فی هذه اللیلة و ما متصل بگفتیم بعد چونکه نماز صبح بجای آورد حضرت رضا علیه السلام
فرمود که بگوئید نعوذ بالله من شر ما نزل فی هذه الیوم ما متصل بگفتیم از او همینکه نزدیک شد طلوع آفتاب
فرمود از برای من حضرت رضا علیه السلام که برو بالای بام و گوش ده ... که چیزی میشنوی پس چونکه رفتم بالای بام
شنیدم ناله و گریه ... بلند بود و زیاد شد این ناله و گریه ناگاه دیدم که مأمون داخل شد از دری که در میان خانه
او و خانه آنحضرت بود و میگفت یا سیدی یا ابا الحسن آجرک الله فی الفضل او داخل حمام شده و داخل شدند بر او قومی
بشمشیرها و کشتند او را و گرفتند هر کس را که با او بود و داخل حمام شده بود و آنجماعت سه نفر بودند که یکی از آنها پسر خاله او فضل ذو القلمین بود
پس گفت که جمع شدند بزرگان و لشکریان و هر کس که بود از رجال ذو الریاستین بر در خانه مأمون و میگفتند مأمون مکر نمود
با او و کشت او را و ما مطالبه میکنیم از او خون او را پس گفت مأمون از برای حضرت رضا علیه السلام که یا سیدی مصلحت میبینی
که بیرون روی نزد ایشان تا متفرق سازی ایشان را پس گفت که سوار شد حضرت رضا علیه السلام بجانب ایشان و مرا فرمود
که سوار شو پس چونکه بیرون رفتیم از در نظر فرمود حضرت رضا علیه السلام بسوی ایشان و آنها جمع شده بودند و آتش آورده بودند
که بسوزانند در را پس صیحه زد آنجناب بایشان و اشاره فرمود بدست خود بسوی ایشان که متفرق شوند پس متفرق شدند
پس گفت که بعد از اشاره آنجناب مردم چنان رو آوردند قسم بخدا بر روی یکدیگر میافتادند و اشاره ننمود آنحضرت بسوی احدی مگر

آنکه از جانب خود جست رفت ... الحسن ... حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از عون بن محمد
از محمد بن ابی العباد آنکه گفت چونکه کشته شد فضل داخل شد مأمون بر حضرت رضا علیه السلام و گریه میکرد
و عرض میکرد بآنحضرت که این وقت حاجت من است بتو یا ابا الحسن پس نظر نما در امر و اعانت فرما مرا پس حضرت فرمود که از برای تو است
هر گاه تدبیر یا امیر المؤمنین و بر ما است دعا و چون بیرون رفت مأمون من عرض کردم از برای رضا علیه السلام که چرا
تاخیر نمودی عزیز گردانید خدا تو را آنچه را که گفت امیر المؤمنین از برای تو و ابا نمودی از قبول آن پس فرمود وای بر تو ای ابا حسین
من نیستم از این امر در چیزی پس گفت که حضرت مرا دید که مغموم شدم پس فرمود از برای من که چه چیز است
از برای تو در این امر چنانچه برگردد این امر بسوی من و تو نزد من بوده باشی حال آنکه تو الان نزد منی نخواهد بود نفقه تو مگر در آستین خود
و تو خواهی بود مثل یکی از مردم حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از محمد بن ابی الموج احمد بن الحسن الرازی
گفت شنیدم پدر خود را که میگفت حدیث کرد مرا کسی که شنیده بود از حضرت رضا علیه السلام که میفرمود الحمد لله الذی حفظ منا
ما ضیع الناس و رفع منا ما وضعوه حتی قد لعنا علی منابر الکفر ثمانین عاما و کتمت فضائلنا و بذلت الاموال
فی الکذب علینا و الله عز و جل یابی لنا الا ان یعلی ذکرنا و یبین فضلنا و الله ما هذا بنا و انما هو برسول الله
صلی الله علیه و آله و قرابتنا منه حتی صار امرنا و ما یروی عنا انه سیکون بعدنا امرنا من اعظم آیاته و دلالات
نبوته ترجمه ظاهر آنکه حمد از برای خدائی است که حفظ فرموده از ما آنچه را که ضایع نمودند مردم و بلند نمود آنچه را که مردم
پست نمودند او را تا مرتبه که لعن کرده شدیم بر منبرهای کفر بقدر هشتاد سال و پنهان شده فضائل ما و بذل شده مالها
در دروغ بستن بر ما و خدای عز و جل ابا فرمود از برای ما مگر آنکه بلند نمود ذکر ما را و ظاهر ساخت فضل ما را قسم بخدا که نیست این
بخود ما و این نیست مگر بسبب رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرابت ما با آنجناب تا آنکه گردید امر ما و آنچه
روایت شده است از امر ما آنکه زود باشد که بوده باشد بعد از ما از اعظم آیات او و دلالات نبوت او و مقول آیه
یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن
احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از ابی العلا از احمد بن عیسی آنکه مأمون امر نمود بکشتن مردی پس گفت مهلت ده مرا که
از برای من شکری است پس مأمون گفت چه چیز است شکر تو پس گفت علی بن موسی الرضا علیه السلام یا امیر المؤمنین
قسم میدهم تو را بخدا آنکه بلندی جوئی از شکر احدی هر چند اندک باشد و بدرستیکه خدا امر فرموده است

بندگان خود را لشکر خود پس لشکر نموده‌اند ایشان را و او را پس خود فرموده است ایشان را و تحقیق ذکر نموده‌اند قومی آنکه فضل بن سهل
اشاره نمود بسوی مأمون بآنکه قرار دهد علی بن موسی الرضا علیه السلام را ولیعهد از ایشان است ابو علی حسین بن احمد سلامی
پس تحقیق ذکر نموده است این مطلب را در کتاب خود که تصنیف نموده است در اخبار خراسان گفته است که بود فضل بن سهل
ذو الریاستین وزیر مأمون و مدبر امور او و بود مجوسی پس اسلام آورده بود بر دست یحیی بن خالد برمکی و مصاحب نموده بود او را
و گفته شده است بلکه اسلام آورد سهل پدر فضل بر دست مهدی و آنکه فضل را اختیار نمود یحیی بن خالد برمکی از برای خدمت مأمون
و چسبانید او را بسوی او پس غلبه نمود بر او و مستقل شد در امر او و ملقب شد بذی الریاستین بعلت آنکه صاحب شد
وزارت و ریاست لشکر را پس فضل گفت روزی از روزها … محمد امین را از میانه برداشت و خلافت را
برای مأمون مستوی ساخت از برای بعضی از معاشرین خود که چه نسبت دارد عمل من با عمل ابو مسلم در آنچه کار آورد آن شخص
گفت ابو مسلم نقل نمود خلافت را از قبیله بسوی قبیله و تو نقل نمودی از برادر بسوی برادر در بین دو حالت معلوم است
چه حالت است فضل گفت منم که گردانیدم خلافت را از قبیله بسوی قبیله بعد اشاره نمود مأمون را قرار دهد علی بن
موسی الرضا علیه السلام را ولیعهد خود پس بیعت نمود با او و برهم زد بیعت مؤتمن برادرش را و بود علی بن موسی الرضا علیه السلام
هم وارد شد بر مأمون در خراسان در سنه دویست از راه بصره و فارس با رجاء بن ابی الضحاک و تزویج نمود رضا علیه السلام دختر
مأمون را پس چون این خبر بعباسیین رسید در بغداد ناخوش آمد ایشان را این خبر و بیرون آوردند ابراهیم بن مهدی را و با او بیعت
نمودند … و در شان او است که میگوید دعبل بن علی خزاعی یا معشر الاجناد لا تقنطوا خذوا عطایاکم ولا
تسخطوا فسوف یعطیکم حنینیة یلذها الامرد والاشمط والمعبدیات لقوادکم لا تدخل الکیس
ولا تربط وهکذا یرزق اصحابه خلیفة مصحفه البربط و سبب این اشعار آنکه ابراهیم بن مهدی مولع بود
بزدن عود و بیشتر شغلش سرود بود پس چون رسید خبر ابراهیم بمأمون دانست آنکه فضل بن سهل خطا نموده است
و اشاره بغیر صواب نموده است پس بیرون رفت از مرو بجانب عراق و حیله نمود بر فضل بن سهل تا آنکه کشت او را
… غلامان مأمون در حمام سرخس ناگهان در شعبان سنه ۲۰۳ و حیله نمود بر علی بن موسی الرضا علیه السلام تا آنکه داد او را
… بزرگوار را … بآنجناب رسیده بود پس از دنیا رفت و امر نمود که او را دفن نمودند در سناباد طوس پهلوی
قبر رشید و این واقعه در صفر سنه ۲۰۳ واقع شده و پنجاه و پنج سال از سن او گذشته بود و بعضی گفته‌اند … سال

این آن خبر است که حکایت نموده است او را ابو علی حسین بن احمد سلامی در کتاب خود صحیح در نزد من است که مأمون آنحضرت را
ولیعهد نمود و بیعت با آنجناب نمود … فضل بن سهل … آنجناب … و ذکر آنحضرت … امر او را
بعلت آنکه او از صنایع آل برمک بود و سن حضرت رضا علیه السلام … سال … بود در وقت … آنحضرت در سنه ۲۰۳
که روایت نموده‌ام من این را در این باب حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از احمد بن ادریس از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران
اشعری از معویة بن حکیم از معمر بن خلاد گفت که گفت از برای من ابو الحسن الرضا علیه السلام که گفت از برای من مأمون روزی ای ابا الحسن
ملاحظه فرما بعضی موثقین خود را … بعض آن بلاد را که فاسد شده‌اند بر ما پس من گفتم از برای او که وفا نما از برای من تا آنکه
وفا نمایم من از برای تو بعلت آنکه من داخل شدم در آنچه داخل شدم بشرط آنکه امر ننمایم و نهی ننمایم و عزل ننمایم کسی را
و … ننمایم و تغییر ندهم چیزی را که واقع شده … و آنکه مقدم دارد مرا خدا پیش از تو پس قسم بخدا که خلافت چیزی است که حدیث نکرده‌ام
نفس خود را بآن … و در مدینه … در راه میرفتم … بر دابه خود و اهل مدینه و غیر ایشان
سؤال میکردند حوائج خود را و من قضا میکردم حوائج ایشان را … و نوشتجات من در شهرها نافذ
… پس گفت مأمون … از برای تو وفا …
شده است آنکه قصد نمود فضل بن سهل … هشام بن ابراهیم … رضا علیه السلام را پس عرض کردند از برای او که …
… پس خلوت … بعد بیرون آورد فضل قسم نامه که نوشته شده بود
در آن عتق و طلاق و مال … بندگان من آزاد و زنان من مطلقه و مال هایم …
و عرض کردند آنحضرت را … و تحقیق ما … امارت …
و حق … ابن رسول الله … و آنچه میگوییم … آزاد باشند
آنچه را مالک هستیم و مطلقه باشند زنان … مأمون را …
امر را از برای تو تا برگردد حق بسوی تو پس نشنید آنحضرت از ایشان و بد گفت ایشان را و لعنت نمود ایشان را و فرمود که
کفران نعمت نمودید پس … از برای شما سلامتی … پس چون که شنید فضل
این از آنجناب … قصد نمودند بعد از آنکه گفتند از برای آنحضرت علیه السلام که خواستیم ما
امتحان نمائیم ترا … پس فرمود آنحضرت علیه السلام که دروغ گفتید بعلت آنکه قلبهای شما چنان نبود …

خبر داده‌ام مگر آنکه مرا نافع بیند چنانکه خواسته پس داخل شدند آنها بر مأمون و گفتند یا امیرالمؤمنین ما قصد نمودیم رضا علیه السلام را
و بجز آنکه کردیم او را و او را دیده‌ایم نبود که مطلع شویم بر آنچه در ضمیر اوست از برای تو پس گفتیم یعنی از نفس خود کلام را پس مأمون گفت
مطلع شده‌اید بعد چه گفته بودند رفتند آنها از نزد مأمون قصد نمودند رضا علیه السلام را و خلوت نمودند مجلس را و اعلام نمودند او را
آنچه گفته بودند آنها و امر نمود او را که حفظ نماید خود را از آنها پس چونکه شنید این کلام را از حضرت رضا علیه السلام دانست آنکه
آنحضرت علیه السلام صادق یعنی آنجناب درست فرموده است و آنها او را خیانت نموده‌اند جناب سبحت و مأمون آنحضرت
رضا علیه السلام و آنچه نمایاند او را خدای عز و جل از قدرت و استجابت از برای آنحضرت و آنچه کل نمود مرکسی انکار نمود
و دلالت یعنی معجزه آنحضرت را در این باب حدیث نمود ما را ابو الحسن محمد بن قاسم مفسر رضی الله عنه از یوسف بن محمد بن زیاد
و علی بن محمد بن سیار از پدران خود از حسن بن علی العسکری از پدرش علی بن محمد از پدرش محمد بن علی علیهم السلام آنکه رضا علی بن موسی
علیه السلام چونکه گردید ولیعهد مأمون حبس شد باران پس بعضی از خواص و حاشیه‌نشینان مأمون و دشمنان حضرت رضا
علیه السلام قرار دادند و گفتند ملاحظه نمایید از زمانی که آمده است ما را علی بن موسی علیه السلام و گردیده است ولیعهد پس
حبس نموده است خدا از ما باران را و رسید این خبر به مأمون پس شدید شد امر او و گفت از برای رضا علیه السلام که حبس
شده است باران پس اگر صلاح میدانی بخوان خدای عز و جل را که باران فرستد بر مردم فرمود آنجناب علیه السلام بلی پس
گفت که چه وقت دعا میفرمایی و این روز روز جمعه بود فرمود روز دوشنبه بعلت آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دیشب
بخواب من آمده و با آنجناب بود امیر المؤمنین علی علیه السلام و فرمود ای پسر من انتظار بکش روز دوشنبه را پس برو
بسوی صحرا و طلب باران کن تا آنکه سیراب نماید خدای عز و جل ایشان را و خبر ده ایشان را بآنچه خواهد نمود خدای تعالی ترا از آنچه
نمیدانند حال او را تا زیاده شود علم ایشان بفضل تو و مکان تو از پروردگار تو عز و جل پس چونکه روز دوشنبه شد
صبح بسوی صحرا تشریف برده و بیرون رفتند خلایق و نظر مینمودند پس آنحضرت بر منبر برآمده و حمد نمود خدا را و ثنا
کرد بر خدا بعد گفت اللهم یا رب عظمت حقنا اهل البیت فتوسلوا بنا کما امرت و املوا فضلک
و رحمتک و توقعوا احسانک و نعمتک فاسقهم سقیا نافعا عاما غیر رائث ولا ضائر و لیکن ابتداء
مطرهم بعد انصرافهم من مشهدهم هذا الی منازلهم و مقارهم راوی گفت قسم بآنکه برانگیخت
محمد صلی الله علیه و آله را بحق به پیغمبری هر آینه بادها و ابرها را بیکدیگر بافته و رعد و برق بهم رسید و حرکت نمودند مردم
که گویا اینکه خواسته‌اند از باران که بگریزند پس فرمود آنجناب علیه السلام بآهستگی ای مردم نیست این ابر از برای

شما این ابر از اهل بلد فلانی است پس گذشت آن ابر و جاری نمود بعد آمد ابر دیگر که مشتمل بود بر رعد و برق پس حرکت نمودند
پس گفت آنجناب علیه السلام که بایستید نیست این ابر از برای شما بلکه از برای اهل بلد فلانی است پس قطع نمود چنین تا آنکه
ده ابر آمده و عبور نمود و میگفت علی بن موسی الرضا علیه السلام در هر یک بایستید که نیست این ابر برای شما بلکه این ابر از برای اهل بلد فلان
بلد است بعد ده ابر یازدهم پس فرمود یا ایها الناس این ابری است که فرستاده است خدای عز و جل از برای شما پس شکر
کنید خدای تعالی را بر تفضل خدا بر شما و برخیزید و بروید بسوی منزلهای خود و مکانهای خود که این ابر بالای سرهای شما خواهد ایستاد و نخواهد
بارید بر شما تا آنکه داخل شوید در مساکن خود را بعد میآید شما را از خیر آنقدر که سزاوار کرم خدای تعالی و جلال اوست و باین مناسبت
از منبر برگشتند مردم و ابر باران نمیبارید تا اینکه نزدیک شدند مردم بمنازل خود بعد آمد باران شدیدی
و پر نمود رودخانه‌ها و حوضها و گودالها و بیابانها را و مردم میگفتند هنیئا لولد رسول الله صلی الله علیه و آله کرامات
الله عز و جل بعد بیرون آمد حضرت رضا علیه السلام بسوی مردم و حاضر بودند جماعت بسیار از ایشان پس فرمود یا ایها الناس
بترسید از خدا در نعمتهای خدا بر شما پس کاری نکنید که آنها از شما برمیگردد بسبب معصیت نمودن خدا بلکه دائم بدارید نعمتهای خدا را
بطاعت خدا و شکر خدا بر نعمتهای خدا و احسان او و بدانید که شما شکر نمیکنید خدای عز و جل را بچیزی بعد از ایمان بخدا و بعد از اعتراف
بحقوق اولیاء خدا از آل محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله که دوست‌تر باشد بسوی خدا از معاونت نمودن شما مر برادران مؤمن خود را
بر دنیای خود که ممر عبور ایشان است بسوی جنان پروردگار ایشان بعلت آنکه هر کس که چنین کند از خاصان خدا خواهد بود
و بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باب فرموده کلامی که سزاوار نیست از برای عاقلی که زهد بورزد در فضل خدای تعالی
بر خود در آن تأمل نماید در آن و عمل نماید بر آن یعنی بعد از رسیدن آن قول به وی پس گفته شد از رحمت خدا
رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم شد رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که شخصی فلانی هلاک شد و فلانی
رسول خدا صلی الله علیه و آله که او خبر است هم سفر باید خدای تعالی او را بنیکوئی و در گوشه پیچیده گفته خدا کنانهای او را
و عمل فرمود آنها را بخشید تا آنکه مرتبه نیکوئی رسید چشم او و افتاد بر او منزل تشکیل شده بود بصورت او
پس پوشانید او را و او را مطلع نمود بر آن و احوال گشت بعد دانست امیر المؤمنین در ضعف خود و گفت از برای
اخزل الله لک الثواب و اکرم لک المآب و لا ناقشک یوم الحساب پس برخاست ضعیف خدا از برای او و
این مرد و این جد هم شفقت او را که نجات بدهد او را پس رسید بما لش رسول خدا صلی الله علیه و آله آن مرد و توبه نمود و ناله کرد

واقبال نمود بسوی طاعت خدای عزوجل پس نگذشت بر او هفت روز که غارت آورده شد بر اهل مدینه و فرستاد رسول خدا
صلی الله علیه و آله عقب ایشان جماعتی را که تا ایشان را [illegible] از ایشان نیز ده کس شهید شدند در میان ایشان گفت امام محمد بن علی بن موسی علیه السلام
هر عظیم نمود خدای تعالی برکت را در مدد دعای حضرت رضا علیه السلام و تحقیق که از برای مامون کسی را اراده داشت انکه
کشته شود او و ولیعهد مامون غیر از حضرت رضا علیه السلام و بودند در آستانه مامون کسانی که حسد میبردند بحضرت رضا علیه السلام پس گفتند
بعض ایشان از برای مامون که ای امیرالمؤمنین اعیذک بالله ازانکه بوده باشی تو [illegible] و میراث کسی که این شرف عمیم و فخر عظیم را
از خانه اولاد عباس بسوی خانه اولاد علی و هر آینه اعانت نمودی تو بر جان خود و اهل خود آوردی این ساحر اولاد سحره
و پنهان شده بود و خامل بود او را و [illegible] تو بلند کردی او را و فراموش شده که تو بلند کردی او را [illegible] تو تعظیم نمودی
هر پر نموده است دنیا را از کذب او بلند مرتبه باین باران آمده در وقت دعای او پس ترسیم از انکه بیرون برد
بسبب امر دولت را از اولاد عباس باولاد علی بلکه میترسیم از انکه برسد بسبب سحر او بر طرف شدن نعمت تو
و استیلای بر ملک تو آیا خیانت نموده است احدی بر نفس خود و ملک خود مثل خیانت تو پس گفت مامون که این مرد
هر پنهان از ما میخواند مردم را بسوی خود پس ما او را ولیعهد خود قرار دادیم که بوده باشد خواندن بسوی ما و اعتراف نماید از برای
ملک و خلافت و آنکه [illegible] معتقدان او بدانند که نیست او را از انچه دعوی او است بقلیل و نه کثیر و آنکه این امر
از برای ما است نه از برای او و تحقیق ترسیدیم انکه اگر واگذاریم او را بر آن حال رخنه از او در ملک ما بهم برسد که نتوانیم
سد او نمائیم و برسد بما از او چیزی که طاقت او نداشته باشیم و حالا که کردیم انچه را کردیم و خطا کردیم در امر او انچه
خطا کردیم و مشرف بر هلاکت شدیم بسبب بلند نمودن اسم او پس نمی سزاوار است که سهل شماریم در امر او
ولیکن باید که کم کم او را [illegible] تا او را در نزد رعیت بصورت کسی در بیاوریم که مستحق این امر نیست بعد تدبیر کنیم در امر او
بنحوی که قطع نمائیم از خود مواد بلای او را [illegible] ای امیرالمؤمنین پس واگذار مجادله او را بمن [illegible] او را
و باطل میکنم قدر او را و اگر نبود هیبت تو در سینه من هر آینه او را بجای خود می نشاندم و ظاهر میکردم از برای مردم قصور
او را از انچه رغبت کرده تو او را از برای او مامون گفت چیزی از این محبوب تر نیست در نزد من گفت پس جمع نما
وجوه اهل مملکت خود و سرداران لشکر و قضات و بزرگان فقها تا ظاهر نمایم نقص او را در حضور ایشان [illegible]
محو نمایم حقوق او را [illegible] و السلام [illegible] چون جمع نمود

فاضلی رعیت خود را در مجلسی که بالای آن نشست خود او با ایشان و نشانید رضا علیه السلام را [illegible] که خدا
قرار داده بود از برای او پس ابتدا کرد این حاجب [illegible] پس باید قدر حضرت رضا علیه السلام را و گفت
هر آینه مردم از تو حکایات بسیار نقل کنند و زیاد مینمایند در وصف تو [illegible] که من چنان میدانم که اگر تو مطلع شوی بر آن
برائت میجوئی از آن و اول آن انکه تو خواندی خدا را بجهت باران پس آمد باران [illegible] پس قرار دادند آنرا
از برای تو معجزه اثبات کردند [illegible] از برای تو که نیست [illegible] در دنیا و آن امیرالمؤمنین ادام الله بقاءه
مقابل نمیشود باحدی مگر آنکه ترجیح دارد [illegible] و بحق او نشانید تو را [illegible] پس نیست از حق او بر تو آنکه تجویز
نمائی دروغ گویانی از برای تو و بر او در آنچه دروغ میگویند [illegible] از [illegible] خدا [illegible]
پس فرمود حضرت رضا علیه السلام منع نمیکنم بندگان خدا را از حدیث نمودن بنعمتهای خدا [illegible] اما آنچه
ذکر نمودی [illegible] صاحب تو [illegible] نشانیده است [illegible]
یوسف صدیق علیه السلام را و حالت آنها معلوم است پس غضب نمود [illegible] و گفت ای پسر موسی
هر آینه تو تعدی کردی از مقام خود [illegible] رسول خدای تعالی باران [illegible] در وقت خود که [illegible]
میگرفت [illegible] قرار دادی [illegible] معجزه که [illegible] گویا تو آورده مثل معجزه
خلیل [illegible] که بگرفت [illegible] بر سر کوهها پس آمدند او را [illegible] شده
بسرعت [illegible] و حرکت کردند [illegible] خدای تعالی پس اگر [illegible] دو صورت [illegible] پس زنده نما
و مسلط نما [illegible] صورت این [illegible] پس [illegible] آنکه
آمده باشد [illegible] از آنها که دعا کرد [illegible] دعا کردی [illegible] بر مسند مامون
[illegible] مامون [illegible] پس حضرت رضا علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
و لیسیدند خون او را [illegible] پس [illegible] از خدمت آنحضرت [illegible]
و عرض کردند [illegible] مامون [illegible]

در مأمون از شنیدن این کلام خشمناک شد پس فرمود حضرت رضا علیه السلام که بایستید و ایستادند بعد فرمود حضرت رضا علیه السلام
که کلاب بروید بر صورت مأمون و او را اکال آورید پس بعد از آنکه کامل آمد برگشتند آن دو شیر و عرض میکردند که ای حجت
خدا ما را که مطلق نمایی از اینکه صاحب خود متوهم بخوریم او را حضرت فرمود نه بعلت اینکه از برای خدا عز و جل در او تدبیری است
که امضا کننده است آن تدبیر را پس عرض کردند که پس چه چیز امر میفرمایی ما را حضرت علیه السلام فرمود برگردید بجای خود چنانچه بوده
پس برگشتند بسوی مسند و گردیدند بر صورت پیچ بچه بودند پس گفت مأمون که حمد از برای خدایی که کفایت نمود از من شر حمید بن
مهران یعنی آن مردی که شیرها از هم دریدند بعد عرض کرد بحضرت رضا علیه السلام که ای رسول الله این امر یعنی ولایت عهد از برای جد
رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بعد از او از برای تو است اگر بخواهی هر آینه فرو میگذارم از آن مقام بجهة تو پس فرمود رضا علیه السلام
که اگر خواسته بودم ترا با آن حال نمیدادم و از تو سؤال این امر نمیکردم پس بتحقیق خدای عز و جل عطا فرموده است مرا از طاعت
خلق خود مثل آنچه را که دیدی از این دو صورت سوای جهال بنی آدم را که ایشان زیان کارند بهره های خود را و از برای خدای عز و جل
در این تدبیری است بتحقیق اراده فرموده است مرا که ترک نمایم اعتراض نمودن بر تو را و اظهار نمودن آنچه را که اظهار نمودم
از عمل از زیر دست تو مانند آنچه امر فرمود یوسف علیه السلام را بعمل نمودن از زیر دست فرعون مصر راوی گفت پس همیشه
مأمون پیش نفس خود ذلیل بود تا آنکه جاری آورد در نسبت بآنحضرت علیه السلام آنچه را که جاری آورد باب ذکر آنچه آورد
او را مأمون از منع نمودن مردم از مجلس رضا علیه السلام و استخفاف بآنحضرت و آنچه بود از دعای آنحضرت علیه السلام بر مأمون
حدیث نمودند ما را تمیم بن عبدالله وراق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المؤدب و حمزة بن محمد علوی و احمد بن زیاد بن جعفر
همدانی رضی الله عنهم گفتند که خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی گفت که خبر رسید
مأمون اینکه ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام مجالسی که کلام منعقد مینماید و مردم مفتون میشوند بعلم آنحضرت پس امر نمود
محمد بن عمرو طوسی حاجب مأمون را که منع نمود مردم را از مجلس آنحضرت و احضار نمود آنحضرت را و چون نظر افکند بآنحضرت
سرزنش ساخت آنحضرت را و استخفاف نمود بآنجناب پس بیرون رفت آنجناب علیه السلام از نزد او با غضب و آنحضرت حرکت
میداد لبهای خود را و میفرمود قسم بحق مصطفی صلی الله علیه و آله و مرتضی علیه السلام و سیده نساء علیها السلام که هر آینه طلب خواهم نمود
پائین آمدن او را از حول و قوه خدای عز و جل دعا میکنم بر او دعایی که بوده باشد سبب از برای منع نمودن سگهای این اهل شهر او را
و استخفاف نمودن ایشان باو و بخواص او و بعوام او بعد برگشت آنجناب علیه السلام بسوی منزل خود و ظرف وضو طلبید

و وضو ساخت و دو رکعت نماز نمود و قنوت در رکعت دوم نمود پس گفت اللهم یا ذا القدرة الجامعة والرحمة
الواسعة والمنن المتتابعة والآلاء المتوالیة والأیادی الجمیلة والمواهب الجزیلة یا من لا یوصف بتمثیل
ولا یمثل بنظیر ولا یغلب بظهیر یا من خلق فرزق وألهم فأنطق وابتدع فشرع وعلا فارتفع وقدر فأحسن
وصور فأتقن واحتج فأبلغ وأنعم فأسبغ وأعطی فأجزل یا من سما فی العز ففات خواطر الأبصار
ودنا فی اللطف فجاز هواجس الأفکار یا من تفرد بالملک فلا ند له فی ملکوت سلطانه وتوحد بالکبریاء
فلا ضد له فی جبروت شأنه یا من حارت فی کبریاء هیبته دقائق لطائف الأوهام وحسرت دون
إدراک عظمته خطائف أبصار الأنام یا عالم خطرات قلوب العالمین ویا شاهد لحظات أبصار الناظرین
یا من عنت الوجوه لهیبته وخضعت الرقاب لجلالته ووجلت القلوب من خیفته وارتعدت الفرائص
من فرقه یا بدئ یا بدیع یا قوی یا منیع یا علی یا رفیع صل علی من شرفت الصلاة بالصلاة علیه وانتقم لی
من ظلمنی واستخف بی وطرد الشیعة عن بابی وأذقه مرارة الذل والهوان کما أذاقنیها واجعله طرید
الأرجاس وشرید الأنجاس گفت ابوالصلت عبد السلام بن صالح هروی هنوز تمام نشده بود دعای آنحضرت
که واقع شد حرکتی در شهر و برگشت بلند شد بانگ و گریه و متکلم شد نعره و صیحه آمد غبار و صدا و فریاد کنان بلند شد
و من ملازم مکان خود بودم تا آنکه سلام داد و بود رضا علیه السلام پس فرمود بمن که ای ابوالصلت بالای بام رو و نگاه کن
که آیا می‌بینی زنی زناکار پیر زال احمق را که هیجان می‌آورد اشرار را و جمع کننده عاهر کننده غریب است و مردم دنبال او
اهل این شهر ساخته بجهة بلادت او و بی پرده گی او که تحقیق هوس نموده حتی آنکه بر دامن خود دست گرفته و مقنعه بر سر
پیچیده و او بسته بر علامات امارت ... سپاه و راه و میراند لشکرهای اراذل را بسوی قصر مأمون و منزلهای امرای او
پس بالای بام رفتم و ندیدم مگر عصاها که حرکت مینمودند با عصبی در ما دیدم که شکسته شد لشکر و بر آینه دیدم مأمون را
در زره پوشیده بتحقیق بیرون آمد از قصر شاهجان و بحال شده بود از برای گریختن پس مشغول شدم من بتماشا کردن حتی که
آمد زنی از بعضی بامها خشت سنگین را و زد او را بر سر مأمون پس افتاد کلاه خود او بعد از آنکه شکافت پوست سر او
پس گفت از برای زننده خشت بعضی آنهایی که شناختند مأمون را که وای بر تو این امیر المؤمنین است پس شنیدم ساکنه را
که میگفت اینکه لا ام لک نیست امروز روز تمیز و محبت ... و نه روز نازل ساختن مردم در طبقات ایشان

یعنی تفاوت گذشتن میان ایشان و لکن امر همه امیرالمؤمنین را است یعنی ذکور فضائل را بر فروع الکار پس مطرح شد
مأمون و لشکرها را او در میان خود با بعد از ذلت و استخفاف شدید باب ذکر آنچه شعر از حضرت رضا علیه السلام
مأمون را در حلم و در سکوت از جاهل و ترک عتاب صدیق و در جلب دشمن تا آنکه بوده باشد صدیق و در پوشیدن سر
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه و محمد بن محمد بن عصام کلینی و ابو محمد حسن بن احمد مؤدب و علی بن عبدالله وراق
و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم عمری حوالة از یاسر بن محمد ... روایت
هر دو گفته اند ... از ابا الحسن الرضا علیه السلام آنکه مأمون گفت بآنحضرت آیا میدانی تو از شعر چیزی پس فرمود
... از شعر را میدانم پس گفت انشا فرما ما را بهتر شعری میدانی در باره حلم پس فرمود آنحضرت علیه السلام اذا کان

دونی من بلیت بجهله — أبیت لنفسی أن تقابل بالجهل — وإن کان مثلی فی محلی من النهی
أخذت بحلمی کی أجل عن المثل — وإن کنت أدنی منه فی الفضل والحجی — عرفت له حق التقدم والفضل

پس گفت مأمون بآنحضرت چه قدر نیکو گفته است این شعر را این ابیات از کیست آنحضرت فرمود بعضی جوانان ما مأمون گفت
انشا فرما ما را بهتر چیزی میدانی در باره سکوت از جاهل و ترک عتاب صدیق پس فرمود آنحضرت علیه السلام که

إنی لیهجرنی الصدیق تجنبا — فأریه أن لهجره أسبابا — وأراه إن عاتبته أغریته — فأری له ترک
العتاب عتابا — وإذا بلیت بجاهل متحکم — یجد المحال من الأمور صوابا — أولیته منی السکوت
وربما — کان السکوت عن الجواب جوابا

پس گفت مأمون چه قدر خوب شعرها است ... از این شعرها ... پس فرمود
از برای بعضی جوانان ما است مأمون گفت انشا فرما ما را بهتر آنچه را که میدانی در جلب دشمن تا آنکه بوده باشد صدیق
پس فرمود آنحضرت علیه السلام

وذی غلة سالمته فقهرته — فأوقرته منی لعفو التحمل — ولم أدفع سیئات
عدوه — بإحسانه لم یأخذ الطول من عل — ولم أر للأشیاء أسرع مهلکا — لغمر قدیم من وداد
معجل

پس گفت چه قدر نیکو است این ... آنحضرت فرمود بعضی از جوانان ما مأمون گفت انشا فرما ما را
بهتر چیزی میدانی او را در کتمان سر حضرت علیه السلام فرمود

وإنی لأنسی السر کیلا أذیعه — فیا من رأی سرا
یصان بأن ینسی — مخافة أن یجری ببالی ذکره — فینبذه قلبی إلی ملتوی الحشا — فیوشک
من لم یفش سرا وجال فی خواطره أن لا یطیق له حبسا

پس گفت مأمون که هر گاه امر شود ... ترتیب یابند

چه بسیار ما حضرت رضا ... مأمون گفت پس از آن ... مأمون گفت پس از علی چه بسیار ...
حق پس مأمون گفت انفذوا الکتاب وختمه وأمضه إلی الفضل بن سهل وخذ لأبی الحسن
علیه السلام ثلاثمائة ألف درهم یعنی این کتاب را ... بسوی فضل بن سهل ... سیصد هزار درهم برای ابا الحسن علیه السلام
گفت مصنف این کتاب که راه قبول نمودن رضا علیه السلام امر ولایت عهد را از مأمون راه قبول کردن پیغمبر ... است
از جهت ... و راه قبول نمودن حسن بن علی علیهما السلام است از معاویه و راه قبول نمودن ائمه علیهم السلام برای آنحضرت
از خلفا و لکن چون بوده باشد ... دنیا ... بعض دنیا ... است از برای
دیگری ... مصنف ... چند وجه است ... از مأمون و از آنچه انشاء فرمود ابو الحسن
رضا علیه السلام و مثال آن ... حدیث کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه از محمد بن ابی عبدالله کوفی
از سهل بن زیاد آدمی از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از معمر بن خلاد و جماعتی گفتند ما داخل شدیم بر رضا علیه السلام ... گفت
از برای ابو جعفر ... واقع شده است ... روی مبارک ... پس فرمود
... در خواب ... در قبر ...

الی یکون ولسوف ذلک بکائی لبنی الناس
وراثة الأعمامی — بعد ... خواب ... الی یکون
ولسوف ذاک بکائی — للمشرکین دعائم الإسلام — لیتحل الناس بصمیم من جاههم — والعم مروک
تعریسها — ما للطلیق والتراث وإنما — سجد الطلیق مخافة الصمصام — قد کان أخبرک
القرآن بفضله — فمضی القضاء به من الحکام — أن ابن فاطمة المنوه باسمه — حاز الوراثة عن بنی
الأعمام — وبقی ابن نثلة واقفا متلددا — یبکی ویسعده ذوو الأرحام

حدیث کرد ما را
پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از عبدالله بن معروف گفت که شنیدم ابا الحسن الرضا علیه السلام
میفرمود

إنک فی دار لها مدة — یقبل فیها عمل العامل — ألا تری الموت محیطا بها — یکذب
فیها أمل الآمل — تعجل الذنب لما تشتهی — وتأمل التوبة فی قابل — والموت یأتی أهله بغتة — ما ذاک
فعل الحازم العاقل

حدیث کرد ما را حسن بن عبدالله بن سعید عسکری گفت خبر داد ما را ابو بکر احمد بن محمد بن فضل
معروف بابن قتاب در سنه سیصد و ... گفت که حدیث کرد ما را ابراهیم بن احمد کاتب گفت حدیث کرد ما را

احمد بن حسین کاتب ابو الفضل از پدر خود گفت من حاضر بودم در مجلس علی بن موسی الرضا علیه السلام که شکایت نمود مردی از برادر خود
پس آنحضرت انشاء فرمود و گفت اعذر اخاک علی ذنوبه واستر وغط علی عیوبه واصبر علی
بهت السفیه وللزمان علی خطوبه ودع الجواب تفضلا وکل الظلوم الی حسیبه حدیث کرد ما را
محمد بن موسی المتوکل از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از ریان بن صلت گفت که انشاد نمود مرا رضا علیه السلام
از برای عبد المطلب نعیب الناس کلهم زمانا وما لزماننا عیب سوانا نعیب زماننا والعیب فینا
ولو نطق الزمان بنا هجانا وان الذئب ترک لحم ذئب ویاکل بعضنا بعضا عیانا حدیث کرد ما را
ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از ابو سعید حسن بن علی عدوی از هیثم بن عبد الله رمانی از علی بن موسی الرضا
از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین علیهم السلام فرمود که
امیر المؤمنین علیه السلام که میفرمود خلقت الخلائق فی قدرة فمنهم سخی ومنهم بخیل واما السخی
ففی راحة واما البخیل فشؤم طویل حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از
محمد بن یحیی بن ابی عباد از عم خود گفت شنیدم رضا علیه السلام را روزی که انشاد شعر میفرمود و بود آنحضرت کم انشاد میفرمود
شعر کلنا نامل مدا فی الاجل والمنایا هن آفات الامل لا تغرنک اباطیل المنی والزم
القصد ودع عنک العلل انما الدنیا کظل زائل حل فیه راکب ثم رحل پس من عرض کردم که از
این شعر ما اعز الله الامیر پس فرمود از برای مردی از عراق گفتم انشاد نمود مرا ابو العتاهیه از برای خودش
پس فرمود اسم او را بگو و کنیت او را از خود انقیه را ذکر را که خدا تعالی میفرماید ولا تنابزوا بالالقاب و شاید اینکه
کراهت داشته باشد این کنیه را ذکر ترجم گوید که کراهت مرد را این کنیت و حرمت ذکر القاب نیست بلکه
منافات به بودن القاب است حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از
ابراهیم بن محمد حسینی گفت که فرستاد مأمون نزد ابی الحسن الرضا علیه السلام جاریه را پس چونکه داخل شد بر آنحضرت
کراهت بهم رسانید از پیری آنحضرت و چون آنحضرت دید کراهت او را برگردانید او را بسوی مأمون و نوشت با او
این ابیات را نعی نفسی الی نفسی المشیب وعند الشیب یتعظ اللبیب فقد ولی الشباب الی مداه
فلست اری مواضعه تئوب سابکیه واندبه طویلا وادعوه الی عودی فیجیب وهیهات الذی

قد فات منه تمنیه به النفس الکذوب وراع الغانیات بیاض راسی ومن مد البقاء له یشیب
اری البیض الحسان یحدن عنی وفی هجرانهن لنا نصیب فان یکن الشباب مضی حبیبا فان الشیب
ایضا لی حبیب ساصحبه بتقوی الله حتی یفرق بیننا الاجل القریب حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن
احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان از ابراهیم بن عباس گفت که بود حضرت علیه السلام که این شعر را بسیار
انشاد میفرمود اذا کنت فی خیر فلا تغترر به ولکن قل اللهم سلم وتمم باب در ذکر اخلاق پسندیده
حضرت رضا علیه السلام و وصف عبادات آنجناب حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی در شب از محمد بن
یحیی صولی از عون بن محمد از اسحاق گفت که بود نشستن حضرت رضا علیه السلام در تابستان بر حصیر و در زمستان بر پلاس
و لباس آنحضرت جامه های غلیظ بود تا وقتی که بیرون میآمد نزد مردم زینت میفرمود برای ایشان حدیث کرد ما را حاکم ابو علی
حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از جعفر بن محمد کوفی از حسین بن حماد بن عیسی از پدر خود از حضرت رضا از پدر خود علیهم السلام
اینکه جعفر بن محمد علیهما السلام میفرمود مردی سؤال میکند حاجتی را از من پس من مبادرت میکنم بقضای حاجت او
از ترس اینکه بی نیاز شود آن شخص از آن حاجت پس وقت آن نگذرد حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی
از محمد بن یحیی صولی از ام ابیه که اسم او عذر بود گفت خریده شدم من با چند نفر کنیز دیگر از کوفه و بودم من متولد
شده کوفه پس حمل شدیم ما بسوی مأمون و بودیم ما در خانه او در بهشت از اکل و شرب و بوی خوش و بسیاری زر
پس بخشید ما را آنحضرت رضا علیه السلام و چون که بخانه آنحضرت رفتیم مفقود شد هر عیش که ما بودیم در آن علاوه بر آن بود
در شب آگاه میکرد ما را و میگرفت ما را نماز و بود این از اشد چیزها بر ما پس من تمنا میکردم بیرون
رفتن از خانه آنجناب را تا اینکه بخشید آنحضرت مرا که تو عبد الله بن عباس و چونکه رفتم بمنزل او گویا داخل بهشت
شدم گفت صولی که ندیدم من هرگز زنی را که تمام تر باشد از این جده من بحسب عقل و سخاوت بحسب کیف وفات
یافت در سنه ۲۷۰ و از برای او قریب بصد سال بود و بود که سؤال میشد از امر رضا علیه السلام بسیار اوقات
پس میگفت که در خاطر ندارم از او چیزی مگر اینکه میدیدم او را که مسواک مینمود بعود هندی تر و استعمال میفرمود
بعد از آن گلاب و مشک و هر گاه نماز صبح مینمود و بود نماز میکرد در اول وقت بعد سجده میکرد و بلند
نمیکرد سر خود را تا اینکه بلند میشد آفتاب بعد برمیخواست از سجده و مینشست بجهت اشتغال مردم یا سوار میشد

و نخواهد که قدرت داشته باشد به جفا نماید صدای خود را در منزل آنحضرت هرکس بخواهد بوده باشد و تکلم نمی‌نمود با مردم مگر

و بعد از مرگ من ترکیب جاریه جده من و بعد بر نوده بود او را جده من در عمر زوجه او بخشیده شد و بود و او را در برم

خالوی او عباس بن احنف حنفی شاعر پس خوش آمد او را بعد گفت از برای جدم که بخشش بزرگ از جاریه جده من

گفت که این جاریه یعنی بعد از مرگ من آزاد است پس گفت عباس بن احنف یا علا رزینی باسمک

العذری   واساءله تحسن بک الدهر   حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی

از ابو ذکوان گفت که شنیدم ابراهیم بن عباس را که میگفت ندیدم رضا علیه السلام را سؤال شود از چیزی مگر آنکه

میدانست او را و ندیدم داناتری از او بانچه بوده است در زمان اول تا وقت او و عصر او و بود مأمون امتحان

میکرد آنحضرت را به سؤال نمودن از هر چیزی پس جواب میفرمود او را و بود کلام آنحضرت همه کلام او و تمثلهای او هم

میفرمود استخراجات از قرآن و بود که ختم میفرمود قرآن را در سه روز و میفرمود که اگر بخواهم ختم قرآن نمایم در کمتر از سه روز

میتوانم ولیکن هرگز نمیگذرم به آیه مگر آنکه فکر میکنم در او و آنکه در چه چیز نازل شده است و در چه وقت نازل

شده است و از این جهت ختم قرآن میکنم سه روز به سه روز و از کلام مشهور آنحضرت علیه السلام است قول او در کوار

الصغار من الذنوب طرق الی الکبائر   ومن یخف الله فی القلیل لم یخفه فی الکثیر   ولو لم یخوف الله

الناس بجنة ونار لکان الواجب علیهم ان یطیعوه ولا یعصوه لتفضله علیهم واحسانه الیهم وما بدأهم

من انعامه الذی ما استحقوه   حدیث کرد ما را تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی رضی الله عنه از پدرش از احمد بن

علی انصاری از رجاء بن ابی ضحاک گفت فرستاد مرا مأمون در وقت طلب سیدنا علی بن موسی الرضا علیه السلام

از مدینه که آنحضرت را نزد او بیاورم و امر نمود مرا که آنحضرت را از راه بصره و اهواز و فارس بیاورم و مرا از راه قم نیاورم و امر کرد مرا

در شب و روز خود من مراقب آنجناب باشم تا آنکه وارد بر او نمایم آنجناب را پس بودم من با آنجناب از مدینه تا مرو و قسم بخدا

هرگز ندیدم مردی را باتقوی‌تر از آنجناب از برای خدای عزوجل و نه کسی را بیشتر ذکر خدای تعالی نماید در جمیع اوقات خود

از آنجناب و نه کسی را که شدیدتر باشد خوف خدای عزوجل از آنجناب و بود که هرگاه صبح میکرد نماز صبح را بجای آورد

و هرگاه سلام نماز میداد مینشست در مصلای خود و تسبیح مینمود خدا را و تحمید مینمود خدا را و تکبیر مینمود و تهلیل مینمود

و صلوات میفرستاد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل پیغمبر صلی الله علیه و آله تا آنکه طلوع مینمود آفتاب بعد سجده مینمود سجده

که باقی میماند در آن حال تا بلند شدن روز بعد رو میکرد بر مردم و حدیث میکرد ایشان را و موعظه میفرمود تا نزدیک ظهر

بعد تجدید وضو مینمود و برمیگشت بسوی مصلای خود پس هرگاه ظهر میشد برمیخاست و نماز میکرد شش رکعت و قرائت

میکرد در رکعت اول حمد و قل یا ایها الکافرون را و در رکعت دوم حمد و قل هو الله احد را و قرائت میکرد در چهار رکعت دیگر

در هر رکعت حمد و قل هو الله احد را و سلام میگفت به هر دو رکعت و قنوت میخواند در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از

قرائت بعد اذان میگفت بعد نماز میکرد دو رکعت بعد اقامه میفرمود و نماز ظهر را بجا میآورد و بعد از سلام تسبیح مینمود

خدا را و تحمید میکرد خدا را و تکبیر میگفت خدا را و تهلیل مینمود ما شاء الله بعد سجده میکرد سجده شکر و میگفت در آن صد مرتبه

شکراً لله و هرگاه بلند میکرد سر خود را میایستاد و نماز میکرد شش رکعت و قرائت میکرد در هر رکعتی حمد و قل هو الله احد

و سلام میداد در هر دو رکعت و قنوت مینمود در رکعت دوم هر دو رکعتی پیش از رکوع و بعد از قرائت بعد اذان میگفت

بعد دو رکعت نماز میکرد و قنوت میخواند در رکعت دوم و بعد از سلام اقامه میگفت و نماز عصر را بجا میآورد و هرگاه

سلام میگفت مینشست در جای نماز خود و تسبیح مینمود خدا را و تحمید مینمود و تکبیر میگفت و تهلیل میگفت ما شاء الله

بعد سجده شکر میکرد و در سجده میفرمود صد مرتبه حمداً لله و هرگاه غروب میکرد آفتاب وضو میساخت و نماز مغرب

سه رکعت بجا میآورد به یک اذان و یک اقامه و قنوت میخواند در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از قرائت

و بعد از سلام مینشست در مصلای خود و تسبیح و تحمید و تکبیر خدای تعالی میفرمود و تهلیل میگفت ما شاء الله بعد سجده

میکرد سجده شکر بعد بلند میکرد سر خود را و تکلم نمیفرمود تا آنکه میایستاد و نماز میکرد چهار رکعت به دو سلام و قنوت

میخواند در هر دو رکعت در رکعت دوم پیش از رکوع بعد از قرائت و قرائت میفرمود در رکعت اول از این چهار رکعت

حمد و قل یا ایها الکافرون را و در رکعت دوم حمد و قل هو الله احد را و قرائت میکرد در دو رکعت باقی حمد و توحید را بعد مینشست

بعد از سلام در تعقیب ما شاء الله بعد افطار میفرمود بعد درنگ میفرمود تا آنکه میگذشت از شب نزدیک ثلث شب

بعد برمیخاست و نماز عشا را چهار رکعت بجا میآورد و قنوت میخواند در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت

پس هرگاه سلام میداد مینشست در تعقیب خود و ذکر خدای عزوجل مینمود و تسبیح و تحمید و تکبیر خدا میکرد و تهلیل میگفت

خدا را ما شاء الله و سجده میکرد بعد از تعقیب سجده شکر بعد قرار میگرفت در رختخواب خود و هرگاه ثلث آخر شب

میشد برمیخاست از رختخواب خود با تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل و استغفار بعد مسواک مینمود بعد وضو میساخت

و بعد ایستاده بوتر شب پس نماز میکرد شش رکعت و سلام میداد در هر دو رکعت و قرائت میکرد در هر رکعت از
این شش رکعت حمد را یکمرتبه و قل هو الله احد را سی مرتبه بعد از آن میکرد نماز جعفر بن ابیطالب را چهار رکعت و سلام میداد
در هر دو رکعت و قنوت میخواند در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از تسبیح و حساب میفرمود آنها را از نماز شب بعد از آن
دو رکعت باقی را بجای میاورد و قرائت میکرد در رکعت اول حمد و سوره ملک را و در رکعت دوم حمد و سوره هل اتی
علی الانسان را بعد برمیخاست و نماز میکرد دو رکعت شفع را و قرائت میکرد در هر رکعتی از آنها حمد را یکمرتبه و قل هو الله
احد را سه مرتبه و قنوت میخواند در رکعت دوم پیش از رکوع و بعد از قرائت پس هرگاه سلام میداد برمیخاست
و نماز میکرد یک رکعت وتر را و بود میفرمود در آن تعقیب دعا و خشیت و جهر یا میخواند و قرائت میکرد در آن حمد را و قل هو الله
احد را سه مرتبه و قل اعوذ برب الفلق را یکمرتبه و قل اعوذ برب الناس را یکمرتبه و قنوت میخواند پیش از رکوع
بعد از قرائت و میگفت در قنوت خود اللهم صل علی محمد وال محمد اللهم اهدنا فیما هدیت و عافنا
فیمن عافیت و تولنا فیمن تولیت و بارک لنا فیما اعطیت وقنا شر ما قضیت فانک
تقضی ولا یقضی علیک انه لا یذل من والیت ولا یعز من عادیت تبارکت و تعالیت بعد میگفت
استغفر الله واسئله التوبة هفتاد مرتبه پس هرگاه سلام میگفت مینشست در تعقیب تا مادامی که
نزدیک صبح میشد پس ایستاده نماز میکرد دو رکعت نافله صبح را و قرائت میکرد در اول حمد و قل یا ایها الکافرون را و در ثانیه
حمد و قل هو الله را پس هرگاه طلوع میکرد صبح اذان میگفت و اقامه میگفت و نماز صبح را بجا میاورد دو رکعت
و هرگاه سلام میداد مینشست در تعقیب تا اینکه طلوع میکرد آفتاب بعد سجده میکرد سجده شکر تا اینکه بلند میشد
روز و بود قرائت آنحضرت در جمیع نمازها در روز و شب در اول حمد و انا انزلناه و در رکعت دوم حمد و قل هو الله احد را الا
در نماز صبح و ظهر و عصر روز جمعه که قرائت میکرد در آنها حمد و سوره جمعه و منافقین را و قرائت میکرد در نماز عشا
آخر شب جمعه در رکعت اول حمد و سوره جمعه و در رکعت دوم حمد و سبح اسم ربک الاعلی را و قرائت میکرد در نماز
صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اول حمد و سوره هل اتی علی الانسان را و در رکعت دوم حمد و هل اتیک حدیث الغاشیه
و بود که جهر میفرمود بقرائت در مغرب و عشاء و نماز شب و شفع و وتر و صبح و اخفات میفرمود در ظهر و عصر و آنحضرت
و تسبیح میگفت در هر رکعت آخره میفرمود سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سه مرتبه

و بود قنوت آنحضرت در جمیع نمازهایش رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل
الاکرم و بود هرگاه اقامه میفرمود در بلدی ده روز هر روزه میگرفت و افطار میفرمود پس هرگاه تاریک میشد
ابتدا میکرد بنماز پیش از افطار و بود در راه که نماز میکرد نمازهای واجب را دو رکعت دو رکعت مگر نماز مغرب که
نماز میکرد او را سه رکعت و وا نمیگذاشت نافله او را و وا نمیگذاشت نماز شب و شفع و وتر و دو رکعت نافله
صبح را نه در سفر و نه در حضر و وا میگذاشت از نوافل روز در سفر هیچ چیز را و میفرمود بعد از هر نماز قصر میکرد او را
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سی مرتبه و میفرمود این تمام نماز است و ندیدم او را
که نماز کند نماز ضحی را در سفر و نه در حضر و روزه میگرفت در سفر هیچ چیز و بود
آنحضرت علیه السلام که ابتدا میفرمود در دعای خود بصلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و بسیار میگفت آن را در نماز
و غیر نماز و بود در شب در فراش خود قرآن میفرمود در شب در رختخواب خود پس هرگاه میگذشت بآیه که در آن ذکر
آتش بود گریه میکرد و سؤال میکرد از خدا بهشت را و پناه میبرد از آتش و بود علیه السلام که جهر مینمود بسم الله
الرحمن الرحیم در جمیع نمازهای خود در شب و روز و بود که هرگاه قرائت میکرد قل هو الله احد را میگفت آهسته هو الله
و هرگاه فارغ میشد از او میگفت سه مرتبه کذلک الله ربنا و بود که هرگاه قرائت میکرد قل یا ایها الکافرون
میگفت آهسته پیش از خود یا ایها الکافرون و هرگاه فارغ میشد از او میگفت ربی الله و دینی الاسلام
سه مرتبه و بود که هرگاه قرائت میکرد والتین والزیتون را میگفت در نزد فراغ از آن بلی و انا علی ذلک من الشاهدین
و بود که هرگاه قرائت میکرد لا اقسم بیوم القیمة را میگفت در نزد فراغ از آن سبحانک اللهم بلی و بود قرائت
میکرد در سوره جمعه قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة للذین اتقوا والله خیر الرازقین و بود هرگاه فارغ میشد
از حمد میگفت الحمد لله رب العالمین پس هرگاه قرائت میکرد سبح اسم ربک را میگفت آهسته سبحان
ربی الاعلی و هرگاه قرائت میکرد یا ایها الذین آمنوا را میگفت لبیک اللهم لبیک آهسته و نبود
نازل میشد به بلدی مگر اینکه قصد مینمودند آنحضرت را مردم و سؤال مینمودند از آنحضرت در معالم دین خود پس جواب میفرمود
ایشان را و حدیث میکرد ایشان را بسیار از اوقات از پدرش از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله
پس چون که وارد شدم با آنجناب بر مأمون و سؤال نمود مرا از حال آنحضرت در راه خبر دادم او را بآنچه دیده بودم

از آنحضرت در شب و روز و زمان حرکت و اقامه آنحضرت پس گفت از برای این با اصحاب که بیست بهترین اهل زمین

و اعلم ایشان و اعبد ایشان و خبر دهید ابو احمد را بآنچه دیده از آنحضرت بجهت آنکه خاص شود فضل آنحضرت بغیر زبان

و بجهة استعانت بجوم رسانیم قصد کدام از ضعیف نبود او حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن

ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی گفت که آمدم در خانه که محبوس بود در آن خانه ابو الحسن الرضا علیه السلام

در سرخس و تحقیق که مقید بود پس طلب اذن از زندانبان نمودم او گفت نیست راهی از برای تو بسوی او گفتم چرا او گفت

بجهت آنکه بسا هست که نماز میکند آنحضرت در روز و شب هزار رکعت و آنوقتی آرام میگیرد از نماز خود یکساعت در اول

روز و پیش از ظهر و در نزدیکی زردی آفتاب و آنحضرت در این اوقات نشسته است در مصلای خود مناجات میکند

پروردگار خود را علیه السلام گفت پس گفتم از برای او که طلب اذن نماز برای من در این اوقات پس طلب اذن نموده

از برای من پس داخل شدم بر آنحضرت و او نشسته بود در مصلای خود متفکر گفت ابو الصلت پس عرض کردم از برای او یابن رسول الله صلی الله علیه و آله

چه چیز است آنکه حکایت میکنند او را از شما مردم و چه چیز است آنچه گفته تو میگویند که شما مردم بندگان هستید

شما هستند پس فرمود اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة انت شاهد بانی لم اقل ذلک

قط و لا سمعت احدا من آبائی علیهم السلام قاله قط و انت العالم بما لنا من المظالم عند هذه الامة و ان هذه منها

بعد روی خود بسوی من کرد فرمود ای عبد السلام هرگاه بوده باشند مردم همگی ایشان بندگان ما چنانکه حکایت کرده اند

دلیستانند پس کیست که بخرند ایشان را از ما عرض کردم راست میفرمائی یابن رسول الله صلی الله علیه و آله راست میفرمائی

بعد فرمود ای عبد السلام آیا تو منکری آنچه را که واجب فرموده است خدای تعالی از برای ما از ولایت همچنانکه منکرند آنرا

غیر تو عرض کردم پناه بخدا چرا منکر باشم بلکه مقرم بولایت شما حدیث کرد ما را حاکم ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان رضی الله عنه از احمد بن ادریس

از ابراهیم بن هاشم از ابراهیم بن عباس گفت ندیدم ابو الحسن الرضا علیه السلام را که جفا نماید احدی را بکلمه هرگز و ندیدم او را

که قطع نماید کلام احدی را تا آنکه او فارغ شود از کلام و رد نمیفرمود احدی را از حاجتی که قدرت داشت بر حاجت

و نکشیده پاهای خود را پیش روی همنشین خود هرگز و تکیه نمیفرمود پیش روی همنشین خود هرگز و ندیدم او را که فحش دهد

احدی از موالی خود و بندگان خود را هرگز و ندیدم او را که خنده قهقهه نماید هرگز بلکه خنده او تبسم بود و بود که هرگاه خلوت

مینمود و حاضر میشد مائده آنحضرت مینشانید با خود بر آن سفره بندگان و موالی خود را حتی دربان و سائس را و بود آنجناب علیه السلام

قلیل النوم در شب و کثیر السهر احیا مینمود بیشتر شبهای خود را از اول شب تا صبح و بود بسیار روزه میگرفت و فوت

نمیشد از او روزه سه روز در هر ماه و میفرمود که این روزه دهر است و بود آنجناب علیه السلام معروف بسیار نیکی و احسان

و صدقه را در پنهان میداد و بیشتر آن در شبهای تاریک بود پس هرکس گمان کند که دیده است مثل آنجناب را

در فضل پس تصدیق مکنید او را باب ذکر آنچه تقرب جست بآن مامون بسوی آنحضرت رضا علیه السلام از مکالمه با مخالفین

در امامت و تفضیل یعنی فضیلت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر سایر امت مترجم گوید که نظر بآنکه کلمات مامون خالی از

از علم حالت امام علیه السلام بوده است و امام علیه السلام بعد مطلب او نبوده است ظاهرا صحیح ابو القدر قدره در ذیل کلمات

مناسب است لهذا ذکر اشاره بما اراده داده و جواب آنها نشده حدیث کرد ما را تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی

رضی الله عنه از پدرش از احمد بن علی انصاری از اسحق بن حماد گفت که بود مامون منعقد میکرد مجالس مناظره را و جمع میکرد

مخالفین اهل البیت علیهم السلام را و مباحثه مینمود با ایشان در امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و تفضیل آنحضرت

بر جمیع صحابه بجهت تقرب جستن بسوی ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام و بود رضا علیه السلام که میفرمود از برای اصحاب خود

آن اشخاص که اعتماد داشت بایشان نه مغرور شوید از مامون بآنچه میگوید بدرستیکه کشنده من اوست و الله غیر از او و لکن ناچارم

از صبر نمودن حتی یبلغ الکتاب اجله یعنی تا وقتی برسد زمان وفات من حدیث کرد ما را پدرم و محمد بن

حسن بن احمد بن ولید از محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس همه از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابو محمد صالح ابن

ابو حماد رازی از اسحق بن حماد بن زید گفت که جمع نمود یحیی بن اکثم قاضی و گفت که امر نمود است مرا مامون باحضار

جماعتی از اهل حدیث و جماعتی از اهل کلام و نظر پس جمع کردم از برای او از هر دو طایفه تقریبا چهل نفر پس آوردم

ایشان را و امر کردم ایشان را که بوده باشند در نزد حاجب تا اعلام نمایم او را بمکان ایشان آنگاه در نزد او

دهم اعلام نمودم او را پس امر نمود مرا باینکه داخل نمایم ایشان را و من داخل نمودم ایشان را و چون داخل شدند و سلام

کردند پس ساعتی صحبت داشت با ایشان و انس گرفت با ایشان بعد گفت من اراده دارم که قرار دهم شما را

میان خود و میان خدای عز و جل امروز حجت پس هرکس باشد صاحب حاجتی برخیزد و قضای حاجت خود نماید پس

منبسط شوید و موزه های خود را بکشید و گذارید ردا های خود را یعنی خود را آسوده کنید و آسوده بنشینید پس کردند

ایشان آنچه مامور شدند با و بعد گفت ای قوم من شما را احضار نمودم تا احتجاج نمایم بشما در نزد خدای عز و جل پس

تقوی را پیشه خود قرار دهید و تقدم ننمایید از رای خود و امام خود و منع نکنید جهالت مرا و مکان مرا از فرق حق
هر جا که بوده باشد و رد یا مجد هر کس پیاده یا سوار … رسیده … نهانی خود از آتش جهنم و تقرب جوئید
بسوی خدا برضوان خدا و اختیار طاعت خدا و هدایت احدی که تقرب جوید بسوی مخلوقی بمعصیت خالق خود مگر آنکه مسلط
میکند خدا او را بر آن پس تقدم ننمائید و مصاحبه ننمائید … را تا عقول خود و تحقیق من مردی هستم و گمان میکنم آنکه علی
علیه السلام بهترین بشر است بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پس اگر حق با من است پس قول مرا حق بشمارید و قبول
نمائید و اگر من خطا نموده ام پس رد نمائید بر من و بیاورید آنچه باید بیاورید پس اگر بخواهید … سئوال میکنم
شما را و اگر بخواهید … سئوال نمائید مرا پس گفتند آنچه … حدیث بوده … سئوال میکنیم
پس گفت مأمون سئوال نمائید و … از شما … پسندید او را الحکم باید بعد اگر بوده باشد … دیگری باید
از آن آنوقت آن را … و آن … علت … پس او را منع نماید پس گفت یکی از ایشان
که تحقیق ما گمان میکنیم آنکه بهترین مردم ابوبکر و عمر است بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بجهة آنکه روایت صحیح کرده ایم
از پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمود اقتدا نمائید بآن دو کسی که بعد از من هستند ابوبکر و عمر پس
چونکه امر نموده است پیغمبر رحمت باقتدا نمودن بآنها میدانیم که امر نفرموده است مگر باقتدا نمودن بهترین
مردم پس گفت مأمون که روایات بسیار است و ناچار است از آنکه بوده باشد همه آنها حق یا همه آنها باطل
یا بعض آنها حق و بعضی باطل و اگر بوده باشد همه آنها حق لازم آید که همه آنها باطل باشد از جهة آنکه نقض میکنند
بعض آن اخبار بعضی را و اگر تمام آنها باطل باشد لازم آید بطلان دین و برهم خوردن شریعت و چونکه …
باطل شد ثابت شد قسم سیم که بعضی آنها حق باشد و بعضی باطل و هرگاه بوده باشد چنین ناچار است از دلیلی که
کدام یک از آنها حق است تا اعتقاد … لازم باشد و خلاف او نفی کرده شود پس هرگاه بوده باشد دلیل حدیث …
صحیح … اولی باعتقاد و گرفتن با او و این روایت تو از اخباری است که ادله او باطل است … و این بجهة
آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله احکم حکما است و اولی خلق است بصدق و ابعد مردم از … بمحال
و وادار داشتن مردم برای … بر قول مختلف و این نیست که امر مردم بعضی ابابکر و عمر خالی نیست از آنکه …
متفق از همه جهات یا مختلفند پس اگر متفق باشند از همه جهات باید متحد باشند در عدد و صورت

و جسم و این نشود مگر با … از هر جهتی و چنانچه مختلف باشند پس چگونه جایز است اقتدا بهر دو و این تکلیف است
بما لا یطاق بعلت آنکه تو هرگاه اقتدا نمودی یکی از ایشان را مخالف کرده خواهی بود دیگری را و دلیل بر اختلاف
آنها آنکه ابابکر اسیر نمود اهل رده را و برگرداند ایشان را عمر … و اشاره نمود عمر بسوی ابابکر بعزل خالد و قتل او
بسبب مالک بن نویره و ابا نمود ابوبکر بر او و حرام کرد عمر متعتین را و ابوبکر این کار را نکرده و عمر دیوان …
ساخته است و ابوبکر آن کار را نکرده و خلیفه تعیین نمود ابابکر و عمر تعیین ننمود و از برای این نظیر بسیار است
گفت مصنف این کتاب رضی الله عنه در این مقام فصلی است بعضی جوابهاست که ذکر نکرده است او را مأمون از برای
خصم خود و او اینست که ایشان روایت نکرده اند آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اقتدوا باللذین من بعدی
ابی بکر و عمر بلکه روایت کرده اند ابوبکر و عمر و بعضی دیگر روایت کرده اند ابا بکر و عمر پس اگر بوده باشد
روایت صحیح بعضی روایت نیست که اقتدا کنید ای ابابکر و عمر بآن دو چیزی که بعد از من هستند از کتاب خدا
و عترت لکن منصوب خوانده شود و لکن ابوبکر و عمر مرفوع خوانده شود بعضی آنکه ایها الناس و ابوبکر و عمر
اقتدا نمائید بآن دو چیزی که بعد از من هستند کتاب خدا و عترت … که اینها روایت …
ذکر کرده باشند بجهة آنکه آنها از اهل لسان بوده اند و روایت را باید و صحیح ذکر کرده باشند احتمال صحت از برای
آنها داشته … و بنا بر این جواب صحیح … است که مأمون … و این بعضی از اصل حدیث است که وارد شده
از پیغمبر صلی الله علیه و آله است و روایت مخالف کرده اند و … که بعضی از ایشان چنین روایت کرده اند
لکن ایراد … ظاهر کلام مأمون وارد میباید که … دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله حکم باقتدای ایشان …
ترتیب نه اقتدای … در زمان واحد تا … مختلف محال لازم آید و جواب از این ممکن است که گفته شود
که … خلاف ظاهر الفاظ است هرگاه … خلاف ظاهر شد روایت از حجیت …
لازم است … و حاصل جواب آنکه این روایت مسلم نیست چون ظاهر او محال …
بدلیل دیگر است پس … و همچنین است محال … و حاصل جواب
از کلام … تسلیم صدور … است … و چنانچه …
ذکر … نموده است … مأمون … روایات

پس گفت دیگری از اصحاب حدیث که فرموده است پیغمبر صلی الله علیه و آله لو کنت متخذا خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا
مأمون گفت این خبر مستحیل است بعلت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله برادری قرار داد میان اصحاب خود و آخر خود در باب
علی علیه السلام پس فرمود از برای او که من فرو گذاشتم ترا مگر از برای خود پس هر یک از این دو روایت ثابت شود
اهل شیعه دیگری مترجم گوید که آنچه در این خبر حقیقت است که روایت شده در کتب صحیح اهل سنت وارد است چنین
معتبر است که لو کنت متخذا غیر ربی خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا و با این وصف نتوان گفت بعد از
حدیث این خبر هم که اگر دوستی و ملک خدا نکنم داشتم و چشم از پروردگار خود میپوشیدم هر آینه ابا بکر را خلیل خود میکردم
بجهت آنکه بر او واضح است که در عالم کون و فساد در دستگاه حضرت خدا که دستگاه شیطان است کرد الله ابا بکر غلیظ
و او در انتقام پیش از همه خلایق است والله العالم گفت دیگری که علی علیه السلام گفت بر منبر که بهترین این امت
بعد از پیغمبر است ابو بکر و عمر است مأمون گفت این محال است از جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر میدانست
که ایشان افضل امت اند والی نمیکرد بر ایشان عمرو بن عاص و کمر بسته اسامة بن زید را و از آنچه تکذیب میکند این روایت را
قول علی علیه السلام وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت که من سزاوارترم بمجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله
از خود مردم و لیکن من ترسیدم آنکه برگردند مردم بکفر و قول او علیه السلام که فرمود کجا میباشند اینها بهتر از من
و حال آنکه من عبادت خدای عز و جل نمودم پیش از آنها و عبادت نمودم بعد از آنها دیگری گفت که ابا بکر بست
در خانه خود را و گفت آیا هست کسی که طلب اقاله نماید پس من اقاله نمایم او را یعنی خود دست از خلافت
کشیده خلافت را باو واگذارم پس گفت علی علیه السلام که ترا مقدم داشته است رسول خدا صلی الله علیه و آله
پس کیست که ترا مؤخر دارد مأمون گفت این حرف باطل است از جهت آنکه علی علیه السلام نشسته بود از بیعت
ابا بکر و خود شما روایت کرده اید که بیعت نکرد با او تا آنکه فاطمه علیها السلام از دنیا رفت و آنکه فاطمه علیها السلام
وصیت نمود که دفن شود در شب و حاضر نشوند آنها جنازه او را و وجه دیگر آنکه اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه کرده بود
او را پس چگونه او اقاله خلافت مینمود و میگفت از برای انصار که من پسندیده ام از برای شما یکی از این دو مرد را
ابا عبیده و عمر را دیگری گفت که عمرو بن عاص عرض کرد یا رسول الله کیست دوسترین مردم بسوی تو پس فرمود عایشه
او عرض کرد از مردان پس فرمود پدر او مأمون گفت این باطل است از جهت آنکه خود شما روایت کرده اید آنکه

گذاشته شده میان دو دست پیغمبر صلی الله علیه و آله مرغ بریانی پس گفت اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یعنی خداوندا
بیاور برای من دوست ترین خلق خود بسوی خود پس آمد علی علیه السلام پس کدام یک از روایات شما قبول میشود
مترجم گوید که در مشکوة یکی از صحاح دیده ام که انس یکی دیگر گفت از عایشه سؤال کردم از دوستترین مردم بسوی
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت فاطمه علیها السلام گفتم از مردان گفت شوهر فاطمه دیگری گفت که علی علیه السلام گفت
هر کس مرا فضیلت دهد بر ابا بکر و عمر تازیانه میزنم او را بقدر حد مفتری مأمون گفت که چگونه جایز است آنکه
گوید علی علیه السلام این را و حد بزند بر کسی که واجب نشده بر او حد پس بوده باشد باین سبب متعدی بر حد خدای عز و جل
و عامل بخلاف امر خدا و حال آنکه نیست تفضیل علی بر آنها جز افترا و تحقیق خود شما روایت کرده اید از امام خود
حسن و الله تحقیق که من بهتر از شما نیستم پس کدام یک از این دو خبر صادق است تصدیق در نزد شما قول ابا بکر بعینه
یا قول علی علیه السلام را ابا بکر را ما فض حدیث فی نفسه و ناچار است ابو بکر بوده باشد در قول خود صادق
یا کاذب پس اگر بوده باشد صادق پس از کجا دانست این را آیا بوحی دانسته و وحی منقطع بود یا بگمان و آن
شخص با گمان متحیر است و اگر غیر صادق است محال است آنکه سوار امر مسلمانان شود و اقامه احکام ایشان نماید
و اقامه حدود ایشان کند کذاب دیگری گفت تحقیق وارد شده است آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است
که ابو بکر و عمر دو سید کهول اهل جنت اند مأمون گفت این حدیث محال است بعلت آنکه نمیباشد در بهشت
و روایت شده است که اشجعیه در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که داخل نمیشود بهشت
عجوز پس اشجعیه گریست بعد فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای عز و جل میفرماید انا انشأناهن انشاء فجعلناهن
ابکارا عربا اترابا و گمان میکنید شما که ابا بکر جوان خواهد گردید هنگام داخل شدن بهشت پس تحقیق
روایت شما رسیده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند از اولین و آخرین
و پدر آن دو بهتر است از آنها دیگری گفت که وارد شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مبعوث نشده بودم
در میان شما هر آینه مبعوث میشد عمر مأمون گفت این محال است بعلت آنکه خدای عز و جل میفرماید انا اوحینا
الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده و فرموده است و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من
نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم پس آیا جایز است که بوده باشد کسیکه گرفته نشده است میثاق او بر نبوت

مبعوث نموده دیگری گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل فرموده بود که در روز عرفه پس تبسم نمود بعد از آن خدای تعالی
مباهات نموده بندگان خود عامه و بعمر خاصه پس گفت مأمون هم این مستحیل است از جهت آنکه خدای تعالی مباهات نمی‌کرده باشد
به مباهات نموده بعمر و بگذارد پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله پس بوده باشد عمر در خاصه و پیغمبر صلی الله علیه و آله در عامه و
این روایات عجیب‌تر از روایت شوم پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که داخل شدم در بهشت پس شنیدم صدای نعلین
چون نظر کردم بلال بود ... که پیش از من به بهشت رفته بود و این روایت از ... شیعه گفته‌اند
هر چه عمر است از ابو بکر ... گفته‌اند که بنده ابو بکر است ... از حسنات رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلت آنکه سابق
افضل است از مسبوق و بجهت آنکه روایت نموده اند ... که شیطان ... از سایه عمر و القا نمود بر زبان
پیغمبر صلی الله علیه و آله «و انهن الغرانیق العلی» را پس گریختن شیطان از عمر و القا نمودن بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله
... دیگری گفت که تحقیق فرموده است پیغمبر صلی الله علیه و آله که اگر عذاب نازل شود ... نجات نمی‌یافت مگر عمر
بن خطاب مأمون گفت که خلاف صریح قرآن است بعلت آنکه فرموده است خدای تعالی ... از برای پیغمبر خود
صلی الله علیه و آله «وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم» پس قرار داده ... پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
دیگری گفت که تحقیق شهادت داد پیغمبر صلی الله علیه و آله از برای عمر به بهشت در میان ده نفر از صحابه مأمون گفت
هم اگر این بوده باشد ... چگونه ... حذیفه ... از منافقین هستم
بعلت آنکه اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته بود که ... و تصدیق پیغمبر کرده بود ...
حذیفه و تصدیق ... پس او ... و اگر تصدیق پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده بود پس ... سؤال
... از حذیفه ... پس گفت دیگری که تحقیق فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله ...
... ترجیح
داشت ... ترجیح داشت ... پس گفت مأمون هم این
محال است از جهت آنکه خالی نیست از آنکه مراد ... اعمال ایشان است پس اگر مراد ...
هم مختلف ... بعلت آنکه برابر نکنند ...
افعال ایشان است پس ... پس چگونه ترجیح ... خبر دهید مرا

هر چه چیز حاصل شده تفاضل بر آن پس نگفتند حق آنرا با عمال صالحه مأمون گفت پس خبر دهید مرا که کسی که
فضیلت داشت در صحابه خود در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن شخص مفضول عمل کند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بیشتر
از عمل فاضل در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله آیا میرسد باو پس اگر گویید بلی ... در عصر خود ... که او هم بیشتر
بجهاد و حج و صوم و نماز و صدقه گفتند راست میگوید نمیرسد فاضل در عصر ما بفاضل در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله
مأمون گفت پس نظر نمایید در آنچه روایت کرده اند ائمه شما آنانکه از ایشان دین خود را اخذ نموده اید در فضایل
علی علیه السلام و قیاس کنید فضایل آنچه را که روایت کرده اید در فضایل ده نفر که شهادت داده شده
از برای ایشان به بهشت پس اگر بوده باشد فضایل ... از اجزاء ... پس قول قول ایشان است و اگر بوده باشد هر چه
روایت کرده اند در فضل علی علیه السلام بیشتر پس اخذ نمایید از ائمه خود آنچه را که روایت کرده اند و تجاوز ننمایید
راوی گفت پس سر بزیر افکندند قوم جمیعا مأمون گفت که چه شده شما را ساکت شده‌اید گفتند هم نهایت
رسانیدیم ... مأمون گفت که تحقیق من سؤال میکنم شما را خبر دهید مرا که کدام یک از اعمال ... افضل است روزی که
مبعوث فرمود خدا پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله گفتند سبقت بسوی اسلام بعلت آنکه خدای تعالی میفرماید «والسابقون
السابقون اولئک المقربون» مأمون گفت آیا میدانید که احدی را اسبق از علی علیه السلام بسوی اسلام ... گفتند
علی سبقت باسلام گرفت لکن کم سن بود و حکم ... جاری نمیشد و ابو بکر در کهولت اسلام آورد که جاری شد
بر او احکام ... مأمون گفت که خبر دهید مرا از اسلام علی علیه السلام الهام از جانب
خدای تعالی بود یا بخواندن پیغمبر صلی الله علیه و آله پس اگر گویید که الهام بود پس تفضیل داده اید او را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
بعلت آنکه پیغمبر ملهم نشد ... جبرئیل ... او را از جانب خدای ... او را و ... او را
و اگر گویید که بخواندن پیغمبر صلی الله علیه و آله بود پس آیا خواندن پیغمبر صلی الله علیه و آله او را از پیش نفس خود بود
یا بامر خدای تعالی بود پس اگر گویید از پیش نفس خود بود خلاف آنست که وصف فرموده است خدای تعالی
پیغمبر خود را در قول خود «وما انا من المتکلفین» و در قول خود عز و جل «وما ینطق عن الهوی» و اگر بوده باشد
از قبل خدای تعالی پس تحقیق امر فرموده است خدای سبحانه و تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله بخواندن علی علیه السلام
از میان اطفال مردم و ... پس خواند او را بجهة ... خدای تعالی او را

دیگر چیزی همه مردم را آیا جایز است اینکه امر نماید حکیم خلق خود را به چیزی که طاقت آن را نداشته باشند پس اگر بگویند
تا کار شده است و اگر بگویند نه پس چگونه جایز است اینکه امر نماید خدا پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را بخواندن
کسی که ممکن نیست او را قبول آنچه او را میخواند بجهة صغر و حداثت سن او و ضعف او از قبول و خصلت دیگر آیا دیده
اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بخواند احدی را از صبیان اهل خود و غیر ایشان یعنی بوده باشند مثل علی علیه السلام پس اگر
گمان کنی که نخوانده است غیر او را پس این فضیلتی است از برای علی علیه السلام بر جمیع صبیان مردم بعد گفت
هر کدام یک از اعمال افضل است بعد سبقت بسوی اسلام گفتند جهاد در راه خدای تعالی گفت صحیح است آیا می یابید از برای
احدی از این ده نفر در جهاد آنچه را که از برای علی علیه السلام است در جمیع مواقف پیغمبر صلی الله علیه و آله است جنگ بدر که
کشته شد از مشرکین زیاده از شصت مرد کشته بود علی علیه السلام زیاده از بیست نفر و چهل نفر دیگر از مردم
پس گفت قائلی که ابوبکر با پیغمبر صلی الله علیه و آله در عریش یعنی سایبان بود که تدبیر میفرمود امر جنگ را گفت مأمون
هر آینه آوردی امر عجیبی آیا تدبیر میفرمود ابوبکر چون پیغمبر صلی الله علیه و آله یا با غیر پس شریک بود او را یا حاجت
داشت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسوی رأی ابوبکر کدام یک از این سه صورت است دوست تر است بسوی تو او گفت پناه میبرم
از اینکه گمان کنم اینکه تدبیر میکرد در عوض پیغمبر صلی الله علیه و آله یا شریک او بود یا محتاج بود پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمون
گفت پس چه فضیلت است او را بودن در عریش و چنانچه فضیلت است او را تخلف او است از جنگ پس واجب
هر بوده باشد که هر متخلفی فضیلت داشته باشد افضل از جهاد و خدای عز و جل میفرماید لا یستوی القاعدون من المؤمنین
غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم
علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما
گفت اسحق بن حماد بن زید بعد گفت از برای من بخوان هل اتی علی الانسان حین من الدهر را تا
رسیدم باین ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا تا قول خدای تعالی وکان سعیکم مشکورا
پس گفت مأمون که در باره که نازل شده است این آیات من گفتم در باره علی علیه السلام مأمون گفت آیا
رسیده است بتو اینکه علی علیه السلام گفت وقتی طعام داد بمسکین و یتیم و اسیر انما نطعمکم لوجه الله تعالی
چنانچه وصف فرموده است خدای عز و جل در کتاب خود من گفتم نه گفت مأمون که خدای عز و جل دانست سریرت

علی علیه السلام و نیت او را پس اعلام نمود از آن در کتاب خود تا بشناسانند خلق او امر علی علیه السلام را پس آیا دانسته تو
اینکه خدای تعالی وصف کرده باشد چیزی در بهشت از آنچه وصف نموده است در این سوره
قواریر من فضة من گفتم نه مأمون گفت پس این فضیلت دیگر است چگونه میباشد قواریر یعنی شیشها از نقره من گفتم نمیدانم
گفت اراده میفرماید که گویا آنها از صفا از نقره است که دیده میشود اندرون آنها چنانچه که دیده میشود خارج آنها و این مثل قول
پیغمبر صلی الله علیه و آله است ای اسحق رویدا سوقک بالقواریر و قصد میفرماید آن زنها را که گویا ایشان
قواریرند از رقت و صفا و قول نجیب رکبت فرسا لابی طلحة فوجدته بحرا یعنی گویا آن فرس دریاست
از زیادتی تسلسل رفتن و جریدن او و مثل قول خدای تعالی ویأتیه الموت من کل مکان وما هو بمیت ومن ورائه
عذاب غلیظ یعنی گویا میآید او را مرگ از هر مکانی و اگر آمده بود او را از یک مکان هر آینه مرده بود بعد گفت ای اسحق
آیا نیستی تو از کسانی که شهادت میدهند که ده نفر در بهشت هستند پس گفتم چرا گفت چه میگوئی اگر گوید مردی
نمیدانم این حدیث صحیح است یا نه آیا کافر است در نزد تو من گفتم نه گفت چه میگوئی اگر بگوید نمیدانم این سوره قرآن
است یا نه آیا در نزد تو کافر است گفتم بلی مأمون گفت می بینم فضیلت مرد را یعنی امیرالمؤمنین را [illegible] خورده مرا
ای اسحق از حدیث مرغ بریان شده که آیا صحیح است در نزد تو گفتم بلی گفت ظاهر شد و الله عناد تو ای اسحق خالی نیست
این از اینکه بوده باشد چنانکه دعا کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی بوده باشد علی علیه السلام احب ناس بسوی خدا و پیغمبر
صلی الله علیه و آله و افضل ناس بوده باشد و دعای مستجاب مردود [illegible] اینکه بشناسد خدا افضل خلق خود را و مفضول
دوست تر باشد بسوی او یا گمان میکنی تو اینکه خدا نمیشناسد فاضل را از مفضول کدام یک از این سه وجه است
بسوی تو خوشتر است گفت اسحق پس ساکت شدم بعد گفتم یا امیرالمؤمنین بتحقیق خدای عز و جل میفرماید در باره
ابوبکر ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا پس نسبت داده است خدا
ابوبکر را بسوی صحبت پیغمبر خود صلی الله علیه و آله پس گفت مأمون سبحان الله چقدر کم است علم تو به لغت و کتاب آیا نشنیده
کافر مصاحب مؤمن بوده پس چه فضیلت است در این آیا نشنیده قول خدای عز و جل را که میفرماید قال له صاحبه
وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا پس بتحقیق قرار داده است
او را از برای او صاحب و گفته است هذلی ولقد غدوت وصاحبی حبشیة عجل الرداء بالمشرق

و گذشت از آن و لقد رعوت الوحش فیه و صاحی محض الفوائد من میحان خیلی پس گردانیده است

است خدا را حجت خود و ما قول خدای تعالی ان الله معنا به تحقیق خدای تعالی با ما است و حرمت یا شنیده قول خدای

عزوجل را ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک

و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا و اما قول خدای تعالی لا تحزن پس حزن ابوبکر را از حزن ابوبکر آیا حجت بود

یا معصیت پس اگر گمان میکنی که طاعت بود پس تحقیق قرار میدهی تو پیغمبر صلی الله علیه و آله را که نهی فرمود از طاعت

و این خلاف صفت حکیم است و اگر گمان میکنی که آن حزن معصیت بود پس چه فضیلت است از برای شخص عاصی

و خبر ده مرا از قول خدای تعالی فانزل الله سکینته علیه خدای نازل فرمود سکینه خود را آنجا گفت من گفتم را که

بجهة آنکه پیغمبر بی نیاز بود از سکینه مأمون گفت خبر ده مرا از قول خدای تعالی و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن

عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله

و علی المؤمنین آیا میدانی تو مؤمنینی که گفته شد که خدای عزوجل اراده فرموده است در این موضع گفت من گفتم نمیدانم

گفت مأمون مردم گریختند در روز حنین و باقی نماند با پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر از هفت نفر از بنی هاشم علی علیه السلام

با شمشیر خود و عباس گرفته بود لجام قاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله را و پنج نفر دیگر دور پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفته بودند

از ترس آنکه حربه کفار برسد بآنحضرت تا آنکه ظفر بخشید خدای تعالی به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله ظفر را و قصد فرموده است

خدا مؤمنین در این موضع علی علیه السلام را و هر کس حاضر بود از بنی هاشم پس کیست افضل آیا کسی که بوده است با پیغمبر

صلی الله علیه و آله و نازل شده سکینه بر پیغمبر و بر او یا کسی که بوده است در غار با پیغمبر صلی الله علیه و آله و نبوده است اهل از برای

نزول سکینه بر او آیا اسحق و کیست افضل کسی که بوده است با پیغمبر صلی الله علیه و آله در غار یا کسی که خوابیده است در رختخواب

پیغمبر صلی الله علیه و آله و نگاه داری نموده است آنحضرت را بجان خود تا آنکه تمام شد از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه اراده فرموده

بود از مهاجرت بتحقیق خدای تبارک و تعالی امر فرمود پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را امر نماید علی علیه السلام را بخوابیدن

بر فراش او و نگاه داری او بجان خود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله امر نمود او را پس گفت علی علیه السلام که آیا تو

سالم میمانی یا نبی الله پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بلی گفت سمعا و طاعة بعد آمد بمضجع پیغمبر صلی الله علیه و آله و پوشید جامه

او و حلقه زده بودند مشرکین باو و شک نداشتند که پیغمبر صلی الله علیه و آله است و اجتماع نموده بودند بر

او را از هر طایفه از قریش مردی ضربت یا آنکه مطالبه نکنند خون او را بنی هاشم و علی علیه السلام میشنید تدبیر قوم را

در تلف نفس خود و با وجود این بیتابی ننمود و جزع ننمود چنانکه جزع ابوبکر در غار با وجود آنکه او با پیغمبر صلی الله علیه و آله

و علی علیه السلام تنها بود و همیشه صابر و محتسب بود پس فرستاد خدای تعالی ملائکه خود را که منع میکردند او را از مشرکین

قریش پس چون صبح شد برخاستند قوم و نظر نمودند بسوی او پس گفتند کجاست محمد صلی الله علیه و آله گفت نمیدانم

آنها گفتند تو ما را فریب دادی بعد ملحق شد به پیغمبر صلی الله علیه و آله پس همیشه علی علیه السلام افضل خلق بود

مدت حیات او و زیاد میشد از او ما آنکه قبض نمود او را خدا بسوی خود و او محمود و مغفور بود ای اسحق آیا تو روایت

میکنی حدیث ولایت را پس گفتم چرا گفت روایت کن او را پس روایت کردم حدیث ولایت را بعد گفت

آیا نمی بینی واجب فرموده است از برای علی علیه السلام بر ابوبکر و عمر از حق چیزی را که واجب نکرده بود از برای آنها بر علی

علیه السلام من گفتم مردم میگویند این حدیث بسبب زید بن حارثه بود او گفت چه گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله این حدیث

من گفتم در غدیر خم بعد از برگشتن آنحضرت از حجة الوداع او گفت که چه وقت کشته شد زید بن حارثه من گفتم

در جنگ موته او گفت که نبود کشته شده بود زید پیش از غدیر خم گفتم چرا بعد گفت خبر ده مرا که اگر پسری

خود را که عمر او پانزده سال رسیده باشد میگوید ای مردم مولای من مولای پسر عم من است ای گروه قبول کنید اراده نمایید از مولا در سخن خود

پس بگویید هر کس من پسر عموی اویم مولای پسر عموی اوست آیا مکروه نمیدانید این را از برای پسر خود چون لفظ

از ثمره کلام گذشت پس من گفتم با او گفت آیا منزه میخواهی پسر خود را از آنچه منزه نمیکنی پیغمبر صلی الله علیه و آله را

وای بر شما آیا قرار داده اید فقهای خود را پروردگاران خود تحقیق خدای تعالی میفرماید اتخذوا احبارهم و رهبانهم

اربابا من دون الله قسم بخدا که مردم روزه نگرفتند از برای ایشان و نماز نکردند از برای ایشان و لکن

آنها امر میکردند و مردم اطاعت ایشان مینمودند بعد گفت آیا روایت میکنی تو قول پیغمبر صلی الله علیه و آله را

از برای علی علیه السلام که انت منی بمنزلة هرون من موسی من گفتم بلی گفت آیا میدانی که هرون برادر

پدر و مادری موسی بود گفتم چرا گفت پس علی علیه السلام چنین بود گفتم نه پس گفت هرون پیغمبر بود و نبود علی

پیغمبر پس نیست منزلت سیم در مقام اگر خلافت و این مثل آنست که گفتند منافقین که پیغمبر صلی الله علیه و آله

خلیفه کرد علی را بجهة سنگینی او بر پیغمبر صلی الله علیه و آله تنها او را در مدینه گذاشت و خلیفه نمود بر زنها و بچهها

بجهة آنکه برادر او مسکین بود برادر و امیر ایمان است چه حکایت کرده است خدای عزوجل از موسی وقتی که گفت
از برای برادر هرون اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین یعنی خلیفه باش مرا در قوم من و اصلاح نما
و پیروی مکن سبیل مفسدین را پس گفتم هر گاه موسی خلیفه نمود هرون را در قوم خود در حیات خود بعد رفتن بسوی میعاد
پروردگار خود عزوجل و پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه نمود علی علیه السلام را وقتی که بیرون میرفت بسوی جنگ تبوک گفت
[illegible] از موسی وقتی که خلیفه قرار داد هرون را آیا بود با او وقتی که رفت بسوی میقات پروردگار خود عزوجل
احدی از اصحاب هر گفتم نه گفت آیا نبود که خلیفه نمود او را بر جمیع ایشان گفتم چرا گفت پس همچنین علی علیه السلام
خلیفه قرار داد او را پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامی که بیرون میرفت بجنگ بر جمیع ایشان و گذاشت او را در میان ضعفا
و زنها و بچها و شتر قوم با آنحضرت بودند و دلیل بر آنکه قرار داد او را خلیفه در حیات خود هر گاه غایب شد
و بعد از موت آنحضرت قول آنحضرت است علی منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
و آن بزرگوار وزیر پیغمبر صلی الله علیه و آله گردیده است نیز بجهة آنکه موسی علیه السلام خواند خدای عزوجل را
پس گفت [illegible] واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری
و هر گاه بوده باشد علی از پیغمبر صلی الله علیه و آله بمنزله هرون از موسی پس علی علیه السلام وزیر پیغمبر است همچنانکه هرون
وزیر موسی و خلیفه او است چنانچه بود هرون خلیفه موسی بعد رو کرد باصحاب نظر و کلام پس گفت من سؤال کنم
شما را یا شما سؤال مینمایید مرا انها گفتند بلکه ما سؤال میکنیم ترا مامون گفت بگویید پس یکی از ایشان گفت
چرا آیا نیست امامت علی علیه السلام از جانب خدای تعالی نقل کرده است آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله
هر کس نقل کرده است و اجبار [illegible] مثل آنکه نماز ظهر چهار رکعت است و در دویست درم پنج درم است
و حج بسوی مکه است مامون گفت که اتفاق کردند چه چیز ایشان را که اختلاف نکردند در جمیع واجبات
و اختلاف کردند در خلافت علی تنها مامون گفت بجهة آنکه واقع نمیشود در واجبات [illegible]
که واقع میشود در خلافت پس گفت دیگری که چه چیز سبب انکار است که پیغمبر صلی الله علیه و آله امر نماید ایشان را
باختیار نمودن مردی که قائم مقام او باشد بجهة رأفت و رقت بر ایشان نه چنانچه خلیفه تعیین نماید بنحوی که مخصوص بمعصیت
کرده شود خلیفه او و باعث سبب نزول عذاب شود مامون گفت انکار میکنم آنرا از جهت اینکه خدا رؤف تر [illegible]

بعمل خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و حال آنکه بعد از موت آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود ایشان [illegible] آنکه
در میان ایشان کی صاحب ریاست مطیع است و منع نکرد خدا را از دوستان پیغمبر صلی الله علیه و آله و علت دیگر آنکه اگر
اختیار کرده ایشان را [illegible] از آنکه چگونه که همه را امر نموده است بعضی را امر نموده است پس اگر امر نموده است
همه را [illegible] بعضی از ایشان پس چاره است از آنکه بوده باشد از آن بعض علامتی پس اگر گفته شود تو
هر آن بعض فقها هستند پس چاره است از آنکه فقیه و علامت او دیگری گفت که تحقیق روایت شده است
آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده آنچه را که میبینند حسن مسلمانان پس او حسن است در نزد خدای عزوجل و آنچه را که
میبینند او را قبیح پس او در نزد خدای تبارک و تعالی قبیح است مامون گفت چاره است از آنکه اراده شود کل
مؤمنین یا بعض ایشان پس اگر اراده شود کل پس او مفقود است بعلت آنکه کل ممکن نیست اجتماع ایشان و اگر
اراده شود بعض پس تحقیق روایت نموده است هر بعضی در صاحب خود حسنی را مثل روایت شیعه در علی علیه السلام
و حشویه در غیر او پس چگونه ثابت میشود آنچه را که روایت میکنید از امامت دیگری گفت جایز است که گمان کنی تو
آنکه اصحاب محمد صلی الله علیه و آله خطا کرده اند مامون گفت چگونه گمان میکنم که ایشان خطا کرده اند و اجتماع نموده اند
بر ضلالت و حال آنکه ایشان خلافت را فرض نمیدانستند و نه سنت بعلت آنکه تو گمان میکنی که امامت
نه فرض است از جانب خدا و نه سنت است از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله پس چگونه در آنچه نیست در نزد تو فرض
و سنت خطا ممکن است دیگری گفت که تو ادعا مینمایی از برای علی علیه السلام امامت را بعد از پیغمبر علیه السلام پس
بیاور برهان خود را بر آنچه ادعا مینمایی مامون گفت من [illegible] اقرار کنند [illegible] و ادعا کننده کسی است
که گمان کند آنکه بدست او است تولیت و عزل [illegible] از آنکه بوده باشد در شرکاء او پس
ایشان [illegible] معدوم است پس چگونه ممکن است آوردن بینه [illegible]
آنکه من مقدم [illegible] خلیفه بدست او [illegible] او است پس
اثبات بینه [illegible] مسموع نیست بجهة آنکه [illegible] معدوم
بجهة آنکه اگر بینه [illegible] مسموع نیست [illegible]
[illegible] معدوم است دیگری گفت پس چه چیز واجب [illegible]

بر علی علیه السلام بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمون گفت تو چه دلیل آوری او گفت آیا واجب شد بر او آنکه اعلام نماید
مردم را آنکه او امام است مأمون گفت چرا امامت نشد بنص او و بنص بعضی مردم و رای او و از آنکه او را اختیار نمایند
اختیار و هند امامت پس نص خدای عزوجل همچنانکه فرموده است خدای عزوجل برای ابراهیم علیه السلام
انی جاعلک للناس اماما و همچنانکه فرموده است خدای عزوجل برای داود علیه السلام یا داود انا جعلناک خلیفة
فی الارض و همچنانکه فرموده خدای عزوجل برای ملائکه درباره آدم انی جاعل فی الارض خلیفة و امام نیست مگر آنکه
هر آینه باشد امام از جانب خدای تعالی و باعتبار فضل خدا او را ابتدای امر و خلق و شرافت در نسب و طهارت در منشأ
و عصمت در مستقبل یعنی از وقتی که خلق شده و بعد از خلقت همیشه معصوم باشد و اگر نبود چنین نص نصی مستحق نبود
و هر کس که آورد آن نص را مستحق شود از برای امامت و هرگاه بر خلاف آن عمل نماید معزول شود پس بوده باشد
خلیفه از جانب افعال خود دیگری گفت چرا واجب شد امامت از برای علی علیه السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
مأمون گفت بجهت بیرون رفتن او بسوی ایمان از طفولیت چنانچه بیرون رفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و برائت او از گمراهی
قوم خود از روی حجت و اجتناب او از شرک مثل برائت پیغمبر صلی الله علیه و آله از ضلالت و اجتناب او از شرک
بجهت آنکه شرک ظلم است و نباشد ظالم امام و نه کسی که بت پرستنده باشد باجماع و هر کس مشرک شد پس تحقیق حمل
نموده است از خدای عزوجل محل اعدای خدا پس حکم درباره شهادت بر غیر اوست بانچه اجماع کرده اند امت
بر او یا مانند اجماعی دیگر مثل او از جهت آنکه کسی که حکم شد بر او دیگر روا نیست و دیگر جایز نیست آنکه بوده باشد حاکم پس بوده باشد
حاکم محکوم علیه و نموده باشد در این هنگام فرقی میان حاکم و محکوم علیه دیگری گفت چرا مقاتله نکرد علی علیه السلام با ابی بکر
و عمر و عثمان چنانکه مقاتله کرد با معاویه مأمون گفت این مسئله محال است بعلت آنکه چرا اقتضاء است و نکردن اقتضا
و نفی محتاج بعلت نیست بلکه علت از برای اثبات است بلکه آنچه واجب است نیست که نظر شود در امر علی علیه السلام
و آیا از جانب خداست یا از جانب غیر خداست پس اگر معلوم شد که امر او از جانب خدای تعالی است
پس شک در تدبیر او کفر است از جهت قول خدای عزوجل فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم
لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما پس افعال فاعل تابع اصل اوست پس اگر
بوده قیام او از جانب خدای تعالی پس افعال او از خداست و بر مردم رضا و تسلیم است و تحقیق ترک نمود

رسول خدا صلی الله علیه و آله قتال را در روز حدیبیه روزی که منع کردند مشرکین هدی پیغمبر را از خانه کعبه پس چونکه اعوان پیدا
کرد ... همچنانکه فرموده است خدای عزوجل در اول فاصفح الصفح الجمیل بعد فرموده است عزوجل اقتلوا المشرکین
حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم و اقعدوا لهم کل مرصد دیگری گفت چرا هرگاه گمان کنیم آنکه
امامت علی علیه السلام از جانب خدای تعالی و آنکه واجب الطاعه است پس چرا جایز شد از پیغمبران علیهم السلام
غیر از رسانیدن احکام و خواندن یعنی خواندن مردم بسوی خود و جایز شد از برای علی علیه السلام آنکه ترک نماید آنچه را
که مأمور به داشت از خواندن مردم بسوی طاعت خود پس مأمون گفت از جهت آنکه ما اعتقاد داریم که علی علیه السلام
مأمور باشد به تبلیغ پس بوده باشد رسول لکن انتخاب ... گذاشته شده بود چون خدا و خلق خدا که ... پس ...
نموده بود مطیع و هر کس مخالفت او نموده بود عاصی پس اگر ... اعوان ... تقویت ... جهاد نماید و اگر ...
پس حجت بر مردم باشد نه بر او بجهت آنکه مردم مأمور بودند با طاعت او ... و مأمور بود ... انتخاب ... مردم
مگر با قوت یعنی اعوان و انصار و آنحضرت بمنزله خانه کعبه است که بر مردم است حج بسوی او پس حج نمایند
او را و نموده اند آنچه را که بر ایشان بوده است و هرگاه بجای نیاورند آنرا بر ایشان است نه بر کعبه دیگری گفت
هرگاه لازم باشد امام مفترض الطاعه بالاضطرار پس از کجا ... او علی علیه السلام باشد بالاضطرار نه غیر علی علیه السلام
مأمون گفت از جهت آنکه خدای تعالی واجب قرار نمیدهد مجهول را و نمی باشد مفروض شخص ممتنع و آوردن شخص مجهول
ممتنع است پس ناچار است از دلالت پیغمبر بر آن و واجب قطع شود عذر میان خدای تعالی و میان بندگان خدا
آیا می بینی تو آنکه واجب نماید خدای تعالی بر مردم روزه ماهی را و اعلام نکند مردم را که کدام ماه است و قرار ندهد [illegible]
قرار نمیدهد از برای مردم بوده باشد بر مردم استخراج آن از برای خود ایشان یا آنکه برسند مردم آنچه را که اراده نموده
خدای تعالی پس بوده باشند مردم بی نیاز از پیغمبر [illegible] از رسول و کسی که بیان نماید از برای ایشان و از امامی که نصب [illegible]
غیر رسول را بسوی ایشان دیگری گفت از کجا که علی بالغ بود زمانی که خواند او را پیغمبر صلی الله علیه و آله پس تحقیق مردم
چنان میدانستند که او طفل بود وقتی که او را خواند پیغمبر صلی الله علیه و آله و هنوز جایز نبود برای او حکم و نرسیده بود
بمقام رجال مأمون گفت از جهت آنکه چاره نیست از آنکه در آن وقت بوده علی علیه السلام از کسانی که فرستاده
شده بود بسوی او پیغمبر تا ببیند او همچنین پس او باید که محل تکلیف باشد و قوی باشد برادای واجب و اگر چنین

فرستاده شده و خبر نبوی رسول پس لازم میاید بر پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای عز و جل و لو تقول علینا بعض
الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین و با وجود این لازم میاید که تکلیف نموده باشد
پیغمبر صلی الله علیه و آله بندگان خدا را از جانب خدا بچیزی که حقیقت آن را ندانسته باشند و این از محالات است
و ممتنع است بجهة اینکه واگذارند ایشان بحکم و عدالت تکلیف کنند را این رسول صلی الله علیه و آله خدا بلندتر است از آنکه
امر نماید بمحال و رسول اجل است از آنکه امر نماید بتکلیف آنچه بوده باشد ممکن در حکمت حکیم پس ساکت شدند قوم
بکلی در آنوقت بعد مأمون گفت هر یک از شما سؤالی کرده و سعه ... بر شما آنچه سؤال نمودم پس
گفتند تا گفت مأمون آیا نیست که اتفاق اجماع از ایشان روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده هر کس
دروغ به بندد بر من از روی عمد پس باید که جا بکند جای نشستن خود را از آتش گفتند بلی گفت مأمون و روایت کرده اند
از پیغمبر صلی الله علیه و آله اینکه هر کس معصیت نماید خدا را بمعصیتی کوچک بوده باشد یا بزرگ بعد بگذارد آن معصیت را
دین و از دنیا برود و اصرار بر آن معصیت پس او مخلد است در جهنم گفتند بلی گفت مأمون پس
خبر دهید مرا از مردی خیال میکنند امت که او را اقرار داده اند خلیفه آیا جائز است اینکه گفته شود
از برای او خلیفه رسول الله و من قبل الله و حال آنکه او را خلیفه نکرده بود رسول پس اگر میگوئید بلی
مکابره کرده اید و اگر میگوئید لازم میاید که او بی شک بوده خلیفه رسول خدا و نه از جانب خدای عز و جل
دروغ بسته باشد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و بوده باشد که متعرض شده باشد برای آنکه بوده
از کسانی که عادت کرده است پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل شدن آتش را و خبر دهید مرا که در کدام
قول شما صادق هستید در قول خود که رسول خدا از دنیا رفت و خلیفه نکذاشت یا در قول خود از برای ابی بکر
ای خلیفه رسول الله و اگر خواهید که صادق باشید در هر دو قول پس این ممکن نیست بعلت اینکه هر یک
متناقض هستند پس اگر صادق باشید در یکی از این دو یعنی متفق دیگری پس بترسید از خدا و تا می‌توانید
در نفسهای خود و بگذارید تقلید را و اجتناب کنید از شبهات که قسم بخدا که قبول نمیکند خدای عز و جل
مگر از بنده که ... نیست آنچه معقول او و حکم نماید و داخل نشود مگر در آنچه بداند که او حق است و ریب و شک
و او هام شر کفر است بخدای عز و جل و صاحب او در آتش است و خبر دهید مرا که آیا جائز است

آنکه اجماع کنند کسی از شما بندۀ را و بعد از اجماع نمود او را بنده او و بگردد بعد هم بنده او و بگردد و مشتری بنده آن بنده گفتند نه
مأمون گفت پس چگونه جائز است آنکه بوده باشد کسی که اجماع نمایند شما بر او و خلیفه قرار داده او را و بگردد خلیفه بر
و حال آنکه شما او را والی نموده باشید چرا نموده باشید شما خلفاء را او مگر پیرو باشید خلیفه را و مگوئید که او خلیفه
رسول خدا است صلی الله علیه و آله بعد هرگاه غضب نمائید بر او کشتید او را یعنی بکشتن عثمان بن عفان گفتند ایشان
گفت حجت آنکه امام وکیل مسلمانان است هرگاه راضی باشند از او متولی میگردانند او را و هرگاه غضب نمایند بر او
عزل مینمایند او را مأمون گفت پس از برای کیست مسلمانان و بندگان و بلاد آنها گفتند از برای خدای عز و جل
مأمون گفت پس خدا اولی است اینکه وکیل قرار دهد بر بلاد خود و بندگان خود از غیر خدا بجهة آنکه از اجماع امت
آنکه هر کس احداث نماید در ملک غیر پس او ضامن است و نیست از برای او آنکه احداث نماید پس اگر
احداث نماید کسی و کار ضامن است بعد گفت خبر دهید مرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله آیا خلیفه قرار داد
وقتیکه از دنیا رفت یا نه آنها گفتند که خلیفه قرار نداد مأمون گفت که ترک نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار دادن
خلیفه را هدایت بود یا ضلالت آنها گفتند هدایت مأمون گفت پس بر مردم است که پیروی نمایند هدایت را
و ترک نمایند باطل را و عدول نمایند از ضلالت آنها گفتند که تحقیق چنین کرده اند مأمون گفت پس چرا
خلیفه قرار دادند مردم بعد از آن و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله ترک نموده بود از پس ترک نمودن فعل
پیغمبر صلی الله علیه و آله ضلال است و محال است آنکه بوده باشد خلاف هدایت هرگاه بود ترک استخلاف هدایت
پس چرا خلیفه قرار داد ابوبکر و نکرده بود آنکار را پیغمبر صلی الله علیه و آله و چرا قرار داد عمر را بعد از خود والی
بر مسلمانان و مخالفت نمود صاحب خود را یعنی ابوبکر را اگر گمان میکنید شما آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه قرار داد
و ابابکر خلیفه قرار داد و عمر ترک کرد خلیفه قرار دادن را چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله ترک نموده بود گمان شما
و خلیفه قرار نداد چنانکه خلیفه قرار داد ابوبکر و آورد بعد مسمی پس خبر دهید مرا که کدام یک از اینها را
حق میدانید پس اگر فعل پیغمبر صلی الله علیه و آله را حق میدانید پس ملاحظه کنید شما ابابکر را و همچنین است
در بقیه گفتگوها و خبر دهید مرا که کدام یک افضل بود آنچه را که بجا آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله
از ترک نمودن استخلاف یا آنچه را که بجا آورد طائفه از استخلاف و خبر دهید که آیا جائز است

آنکه بوده شیر ترک مسلمان از پیغمبر صلی الله علیه وآله هدایت و بعد از او از غیر پیغمبر صلی الله علیه وآله هدایت پس بوده
هدایت خفیه هدایت پس کار بشما ضلالت در این هنگام و خبر دهید مرا که آیا والی شده است احدی بعد از
پیغمبر صلی الله علیه وآله باختیار صحابه از زمانی که از دنیا رفت پیغمبر صلی الله علیه وآله تا امروز پس اگر بگوئید نه پس بتحقیق
لازم میسازید شما آنکه بوده باشند مردم همه ایشان در گمراهی بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله و اگر بگوئید بلی دروغ
بسته اید شما بر امت و باطل میسازد قول شما را لازم آمدن حجتی که ممکن نیست دفع او و خبر دهید مرا
از قول خدای عز و جل قل لمن ما فی السموات والارض قل لله یعنی بگو ای پیغمبر از برای کیست آنچه در آسمانها
و زمین است بگو از برای خداست که آیا راست است این آیه یا دروغ گفتند البته که راست است مأمون گفت
که آیا غیر از خدا آنچه هست نیست از برای خدای تعالی بعلت آنکه خدا خالق و مالک اوست گفتند بلی
مأمون گفت که در این بطلان جمیع آنچه هست شما لازم دانسته اید از اختیار نمودن شما خلیفه را که واجب میدانید
طاعت او را هنگامی که شما اختیار نمودید او را و نامیدید او را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله و حال آنکه شما
خود او را خلیفه قرار دادید و او را عزل مینمودید هرگاه خشم میکردید بر او و عمل بر خلاف محبت شما میکرد و مستحق
او را هرگاه ابا مینمود از اعتزال وای بر شما افترا میبندید بر خدا از روی کذب عداوت خواهید نمود
وبال این را فردا و قیامت … بسته اید شما بر حجت خدای تعالی و هنگامی که وارد شوید شما بر رسول خدا صلی الله علیه وآله
و بتحقیق دروغ بسته باشید شما بر پیغمبر صلی الله علیه وآله از روی عمد و بتحقیق فرموده است پیغمبر صلی الله علیه وآله هر کس
دروغ ببندد بر من از روی عمد پس آماده کند جای نشستن خود را از آتش بعد رو نمود مأمون بجانب قبله و بلند نمود
دستهای خود را و گفت اللهم انی قد نصحت لهم اللهم انی ارشدتهم اللهم انی قد اخرجت
ما وجب علی اخراجه من عنقی اللهم انی لم ادعهم فی ریب ولا فی شک اللهم انی ادین بالتقرب
الیک بتقدیم علی علیه السلام علی الخلق بعد نبیک صلی الله علیه وآله کما امرنا به رسولک صلی الله علیه وآله
راوی گفت پس بعد متفرق شدیم و مجتمع نشدیم بعد از آن تا آنکه مأمون از دنیا رفت گفت محمد بن
احمد بن یحیی بن عمران اشعری که در حدیث دیگر است که ساکت شدند قوم پس گفت مأمون از برای ایشان
که چرا ساکت شدید گفتند که نمیدانیم چه بگوئیم مأمون گفت که کفایت میکند مرا همین حجت بر شما

بعد رو نمود با مخرج ایشان را و گفت پس بیرون آمدید با تحیر و خجالت زده بعد نظر نمود مأمون بسوی فضل بن سهل
پس گفت این نهایت چیزی بود که در نزد قوم بود پس گمان نکند صاحب گمانی که جلالت من مانع شد ایشان را
از نقض بر من … باب آنچه وارد شده است از حضرت رضا علیه السلام در وجود دلائل ائمه
علیهم السلام و رد بر غلات و مفوضه لعنهم الله تعالی حدیث کرده ما را تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی رضی الله عنه از احمد بن
علی انصاری از حسن بن جهم گفت حاضر شدم مجلس مأمون را روزی و در نزد او بود علی بن موسی الرضا علیه السلام
و بتحقیق مجتمع شده بودند فقهاء و اهل الکلام از فرقهای مختلف پس سؤال نمود بعضی ایشان از آنحضرت و گفت
یا ابن رسول الله صلی الله علیه وآله بچه چیز صحیح میشود امامت از برای کسی که ادعای امامت نماید آنحضرت فرمود بنص
و دلیل یعنی بتصریح امام سابق و معجزه آن شخص عرض کرد از برای او که معجزه امام در چه چیز است آنحضرت فرمود
در علم و استجابت دعا آن شخص عرض کرد که چه چیز است جهة خبر دادن شما بآنچه میباشد حضرت فرمود معهود
بسوی ما از رسول خدا صلی الله علیه وآله آن شخص گفت که چه چیز است خبر دادن شما از قلبهای مردم آنحضرت فرمود
که آیا نرسیده است بتو قول رسول خدا صلی الله علیه وآله اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله آن شخص
گفت چرا حضرت فرمود پس نیست مؤمنی مگر آنکه از برای او فراستی است که نظر میکند بنور خدای تعالی بقدر
ایمان خود و مقدار استبصار و علم خود و بتحقیق جمع نموده است خدا از برای ائمه از ما آنچه را که متفرق گشته
است در جمیع مؤمنین و فرموده است خدای عز و جل در کتاب خود ان فی ذلک لآیات للمتوسمین
پس اول متوسمین رسول خداست صلی الله علیه وآله بعد امیر المؤمنین علی علیه السلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله
بعد حسن علیه السلام بعد حسین علیه السلام و ائمه از اولاد حسین علیهم السلام الی روز قیامت راوی گفت
پس نظر نمود مأمون بسوی آنحضرت بعد گفت یا ابا الحسن … آنچه قرار داده است خدا از برای شما
اهل البیت پس فرمود رضا علیه السلام که بتحقیق خدای تعالی مؤید فرموده است ما را بروحی از خود مقدسه
و مطهره که از ملائکه نیست و نبوده است با احدی از کسانی که بوده اند پیش از ما مگر با رسول خدا
صلی الله علیه وآله و آن روح با ائمه از ما است که تقویت مینماید ایشان را و توفیق میدهد ایشان را و آن عمودی است
از نور میان ما و میان خدای تعالی پس گفت مأمون یا ابا الحسن بمن رسیده است آنکه قومی غلو کرده اند در شما

و گفتم فرموده اند در شأن عمر شما را پس فرمود رضا علیه السلام که حدیث کرد مرا پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن
محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام
فرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بلندتر قرار مدهید مرا از حق خودم که بتحقیق خدای تعالی گرفته است
مرا عبد پیش از آنکه مرا پیغمبر فرموده است خدای تبارک و تعالی ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب
والحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین بما کنتم
تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون ولا یأمرکم ان تتخذوا الملائکة والنبیین اربابا ایأمرکم
بالکفر بعد اذ انتم مسلمون و فرموده است علی علیه السلام که هلاک میشوند در من دو صنف و گناهی از برای من نیست
دوست دارنده افراط نماینده و دشمن تفریط نماینده و بتحقیق ما بیزاریم بسوی خدا از جماعتی که غلو کنند در حق ما
پس بلندتر قرار دهند ما را فوق حد ما مثل بیزاری عیسی بن مریم علیه السلام از نصاری فرموده است خدای تعالی
واذ قال الله یا عیسی بن مریم ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله قال
سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی ولا اعلم
ما فی نفسک انک انت علام الغیوب ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی وربکم
وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید
و فرموده است خدای عز و جل ما المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل وامه صدیقة
کانا یأکلان الطعام و معنی این است که ایشان بول و غایط میکردند پس هر کس ادعا نماید از برای انبیاء
ربوبیت یا ادعا نماید از برای ائمه ربوبیت یا پیغمبری یا از برای غیر ائمه امامت ما پس از او بیزاریم در دنیا
و آخرت بعد گفت مأمون یا ابا الحسن چه میفرمائی تو در رجعت پس فرمود رضا علیه السلام که رجعت حق است
بتحقیق بوده است رجعت در امتهای سابق و ناطق است به او قرآن و بتحقیق فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که میباشد
در این امت هر چیزی که بوده است در امتهای گذشته حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة و فرموده است
صلی الله علیه و آله که هرگاه خروج نمود مهدی از اولاد من نازل میشود عیسی بن مریم علیه السلام پس نماز میکند پشت سر او
و فرمود ان الاسلام بدأ غریبا و سیعود غریبا فطوبی للغرباء پس گفته شد یا رسول الله صلی الله علیه و آله

بعد چه خواهد بود فرمود بعد رجوع میکند حق بسوی اهلش پس گفت مأمون یا ابا الحسن چه میفرمائی در تناسخ و قائلین به تناسخ پس
حضرت رضا علیه السلام فرمود که هر کس قائل به تناسخ است کافر است بخدای عظیم و تکذیب کننده است بهشت و جهنم را
مأمون گفت که چه میفرمائی در آنچه مسخ شده است حضرت رضا علیه السلام فرمود که ایشان قومی بودند که غضب فرمود خدا
بر ایشان پس مسخ نمود ایشان را پس ماندند سه روز بعد مردند و نسلی از ایشان باقی نماند آنچه یافت میشود در دنیا
از میمون و خوک و غیر اینها از آنچه گفته میشود مسخ پس اینها مثل و شبیه آنهایند که مسخ شده بودند و حلال نیست
اکل آنها و نه انتفاع به آنها مأمون گفت باقی نگذارد خدا مرا بعد از تو یا ابا الحسن قسم بخدا که یافت نمیشود علم صحیح
مگر در نزد شما اهل بیت و بسوی تو منتهی شده است علوم آباء تو جزاک الله عن الاسلام واهله خیرا حسن بن جهم
گفت که چون برخاست حضرت رضا علیه السلام من تابعت او نمودم تا برگشت بمنزل خود پس داخل شدم بر او
و عرض کردم از برای او یابن رسول الله حمد از برای خدایی که بخشید از برای تو از قدر امیر المؤمنین آنچه داده او است
[illegible] آنچه میبینم از اکرام نمودن او تو را و قبول نمودن او قول تو را پس فرمود آنحضرت علیه السلام ای پسر جهم مغرور نکند تو را
آنچه را که یافتی از او از اکرام و شنیدی کلام او را پس بتحقیق زود است که [illegible] بکشد مرا بزهر و اوست ظلم کننده
بر من میدانم از عهدی که معهود است بسوی من از پدران من از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس پنهان دار این را
مادامی که من زنده ام گفت حسن بن جهم که من حدیث نکردم باین حدیث احدی را تا آنکه حضرت رضا علیه السلام از دنیا
رفت در طوس کشته شد به زهر و دفن شد در خانه حمید بن قحطبه طائی در قبه که در آن قبر هارون الرشید بود پهلوی آن
حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن المتوکل از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد صیرفی
گفت که فرمود ابو الحسن الرضا علیه السلام که هر کس قائل شود به تناسخ پس او کافر است بعد فرمود آنحضرت علیه السلام
خدا لعنت کند غلاة را آگاه باشید که ایشان میباشند یهودی آگاه باشید که ایشان میباشند نصاری آگاه باشید
که ایشان میباشند قدریه آگاه باشید که ایشان میباشند مرجئه آگاه باشید که ایشان میباشند حروریه بعد فرمود علیه السلام
همنشینی نکنید ایشان را و صداقت نکنید با ایشان و بیزار شوید از ایشان که بیزار است خدا از ایشان
حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از یاسر خادم گفت که گفتم از برای
رضا علیه السلام که چه میفرمائی در تفویض پس فرمود خدای تبارک و تعالی تفویض فرموده است به پیغمبر خود

صلی الله علیه وآله امر دین خود را پس فرموده است که ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا پس حق
در نزد ما پس تفویض نفرموده است بعد از پیغمبر رضا علیه السلام که خدای تعالی میفرماید الله خالق کل شیء و میفرماید
خدای عزوجل الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من
شیء سبحانه وتعالی عما یشرکون حدیث کرد ما را محمد بن علی بن بشار رضی الله عنه از ابو الفرج مظفر بن احمد بن
الحسین الفراوی از عباس بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر علیه السلام از حسن بن سهل قمی از محمد بن حامد
از ابو هاشم جعفری گفت سوال کردم از ابا الحسن الرضا علیه السلام را از غلاة و مفوضه پس فرمود که غلاة کفارند
و مفوضه مشرکند هر کس مجالست نماید ایشان را یا مخالطه نماید با ایشان یا با ایشان اکل نماید یا با ایشان شرب نماید یا مواصلت نماید
با ایشان یا زن بدهد ایشان را یا زن بگیرد از ایشان یا امین قرار دهد ایشان را یا قبول امانت ایشان نماید یا تصدیق
نماید حدیث ایشان را یا اعانت نماید ایشان را بنصف کلمه بیرون رفته است از ولایت خدای عزوجل و ولایت رسول خدا
صلی الله علیه وآله و ولایت ما اهل البیت حدیث کرد ما را تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی رضی الله عنه از پدرش از احمد بن
علی انصاری از ابو الصلت هروی گفت که عرض کردم از برای رضا علیه السلام یا بن رسول الله در سواد کوفه قومی هستند
گمان میکنند که پیغمبر صلی الله علیه وآله واقع نشده است بر او سهو در نماز خود پس فرمود دروغ گفته اند خدا لعنت کند
ایشان را بدرستی که آنکس که سهو نمیکند او خداست که نیست خدایی مگر او گفت گفتم یا بن رسول الله و در میان
ایشان قومی هستند که گمان میکنند که حسین بن علی علیه السلام کشته نشده است و آنکه افتاد شباهت او بر حنظلة بن اسعد شامی
و آنکه آنحضرت بالا رفت بسوی آسمان چنانکه بالا رفت عیسی بن مریم علیه السلام و احتجاج میکنند باین آیه که و لن
یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا پس فرمود که دروغ گفته اند بر ایشان باد غضب خدا و لعنت خدا
و کافر شده اند بسبب تکذیب نمودن ایشان مر پیغمبر صلی الله علیه وآله را در خبر دادن آنجناب باینکه حسین علیه السلام
زود باشد که کشته شود والله که بدرستی کشته شد حسین و کشته شد کسی که بهتر بود از حسین امیرالمؤمنین و حسن بن علی علیهما السلام
و نیست از ما مگر آنکه کشته میشود و بتحقیق من کشته میشوم بزهر بحیله کسی که بمن حیله خواهد نمود میدانم آن را بعهدی معهود است
بسوی من از رسول خدا صلی الله علیه وآله که خبر داده است او را باین خبر جبرئیل علیه السلام از پروردگار عالمیان عزوجل و اما قول
خدای عزوجل و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا پس بتحقیق میفرماید که خدا قرار نداده است از برای کافر بر مؤمن حجت

و در آیه بتحقیق خبر داده است خدای عزوجل از کفاری که کشتند پیغمبران را بغیر حق و با کشتن ایشان قرار نداده است خدا از برای ایشان بر پیغمبران سبیل
از راه حجت و تحقیق بیرون آورده ام من آنچه را که روایت کرده ام در این معنی در کتاب ابطال غلو و تفویض باب
و بعد مدح حضرت رضا علیه السلام غیر معجزات آن بزرگوار حدیث کرد ما را احمد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن
هاشم از پدرش از محمد بن یزید گفت بودم در نزد ابا الحسن الرضا علیه السلام که ذکر شد محمد بن جعفر بن محمد علیه السلام
پس فرمود که من بر خود قرار داده ام که سایه نیندازد بر من و او سقف خانه کنایه از آنکه با او در منزلی جمع نشوم
پس گفتم من در نفس خود که این امر میکند ما را به بر و صله و میگوید این کلام را با عم خود پس نظر نمود بسوی من و گفت این
از بر و صله است بتحقیق هر زمانی که میآید او نزد من و داخل میشود بر من پس میگوید در باره من تصدیق میکنند
او را مردم و هرگاه نیاید نزد من و من نزد او نروم قبول نمیشود قول او هرگاه بگوید و بدلالت دیگر حدیث کرد ما را پدرم
رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید گفت که محمد بن عبدالله طاهری نوشت بسوی حضرت رضا علیه السلام
و در نوشته خود شکایت کرد از عم خود از عمل سلطان و حبس کردن او عمل سلطان را و از امر وصیتی که در دست او بود
پس نوشت آنجناب علیه السلام اما وصیت بتحقیق کفایت شده امر او از تو پس معلوم شد آنمرد و گمان کرد ایشان
وصیت کرده میشود از او پس مرد بعد از این نوشته بعد از ده روز و بدلالت دیگر حدیث کرد ما را
محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن حسن بن زعلان از محمد بن
عبدالله قمی گفت بودم در نزد حضرت رضا علیه السلام و در من عطش شدیدی بود پس مکروه داشتم که طلب
آب نمایم پس آنجناب آب خواسته و چشید او را و بمن التفات کرد و فرمود ای محمد این آب
سرد است بیاشام پس آشامیدم من و بدلالت دیگر حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد
اشعری از عمران بن موسی از ابو الحسن داود بن محمد نهدی از علی بن جعفر علیه السلام از ابو الحسن الطیب گفت
شنیدم او را که میگفت چونکه وفات کرد ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام داخل شدم بر ابو الحسن علی بن
موسی الرضا علیه السلام و [illegible] پس نوشت آنحکایات را صاحب او و چون
رسید آنجناب را گفت [illegible] از جانب علی بن موسی و نوشت نیز آنکه علی بن موسی الرضا گشوده است
در خانه خود را و مردم را بسوی خود میخواند یعنی مدعی امامت و خلافت است پس گفت مرا از آنچه [illegible]

میفرماید آنکه محمد بن موسی علیه السلام خرید است ... و نوشته میشود درباره او آنچه نوشته میشود
یعنی با آنکه دعوی امامت دارد و این موهوم معنا ثابت است و دلالت دیگر حدیث کرده اند ما را تمیم بن عبدالله قرشی
از سعد بن عبدالله از یعقوب بن یزید از محمد بن حسان و ابا محمد رازی از حسین بن عبدالله از محمد بن کامل بن ابراهیم
عبدالله از ابی الحسن الصایغ از عمش گفت که بیرون رفتم با رضا علیه السلام بجانب خراسان و مشورت نمودم با او
در قتل رجاء بن ابی ضحاک که آنحضرت را میبرد بسوی خراسان پس نهی فرمود مرا از آن و فرمود آیا میخواهی بقتل
نفسا مؤمنة بنفس کافرة یعنی آیا اراده داری تو آنکه بقتل رسانی نفس مؤمنه را بنفس کافره راوی گفت
و چونکه رسید آنحضرت باهواز فرمود باهل اهواز طلب کنید از برای من نیشکر پس گفتند بعضی از اهل اهواز
از آنها که عقل نداشتند که اعرابی است و نمیداند که نیشکر یافت نمیشود در تابستان پس گفتند یا سیدنا
نیشکر یافت نمیشود در این وقت و فصل تابستان است پس فرمود طلب نمائید او را که زود است که بیابید او را
پس گفت اسحق بن محمد والله طلب نمیکند سیدم چیزی را مگر آنکه بهم میرسد پس فرستادند بسوی جمیع نواحی
بعد آمدند اکره اسحق و گفتند در نزد ما چیزی است که ذخیره کرده ایم او را از برای آنچه که زراعت کنیم او را
و بعد از این یاری از یاران آنحضرت بعد چونکه رفت بسوی قریه شنیدم که میگفت در سجود خود لک الحمد ان اطعتک
ولا حجة لی ان عصیتک ولا صنع لی ولا لغیری فی احسانک ولا عذر لی ان اسأت
ما اصابنی من حسنة فمنک یا کریم اغفر لمن فی مشارق الارض ومغاربها من المؤمنین
والمؤمنات راوی گفت که نماز کردم پشت سر او چند ماه پس زیاد نکرد در نمازهای واجب بر حمد و انا انزلناه
در رکعت اول و حمد و قل هو الله احد در رکعت دوم و دلالت دیگر حدیث کرده اند ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمه الله
از محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از محمد بن حسان رازی از محمد بن علی کوفی از حسن بن محمد بن
حارث از محمد بن داود گفت بودم من و برادرم در نزد رضا علیه السلام که خبر رسید او را که تحقیق بسته شد
چانه محمد بن جعفر پس تشریف برد ابوالحسن علیه السلام و ما در خدمت او رفتیم پس دیدیم که لحیه او بسته شده
و اسحق بن جعفر و اولاد او و جماعت آل ابیطالب گریه میکنند پس نشست ابوالحسن علیه السلام در نزد سر او و نظر
فرمود بسوی صورت او پس تبسم فرمود و آنچه حاضر بودند از آنحضرت آزرده در مجلس بودند و گفتند بعضی از

دشمن آنحضرت تبسم نمود ابوالحسن از روی شماتت عم خود محمد بن داود گفت که بیرون آمد آنحضرت بجهت آنکه نماز گذارد در مسجد
پس ما گفتیم از برای او که فدایت شوم تحقیق شنیدیم درباره تو از این جماعت چیزی را که مکروه داشتیم و گفته است بعضی
فرمود پس فرمود ابوالحسن علیه السلام که تحقیق تعجب کردم من از گریه اسحق و او والله میمیرد پیش از محمد بن جعفر
و گریه میکند محمد بر او محمد بن داود گفت که پس خلاصی شد از ناخوشی محمد و مرد اسحق و دلالت دیگر حدیث
کرده اند ما را محمد بن علی ماجیلویه رحمت الله علیه از عم خود محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از حسن بن محمد از
از یحیی بن محمد بن جعفر گفت که ناخوش شد پدرم ناخوشی شدیدی پس آمد ابوالحسن الرضا علیه السلام که عیادت
نماید او را و عمم اسحق نشسته بود و گریه میکرد و جزع مینمود بر او جزع شدیدی گفت یحیی پس ملتفت شد بسوی من
ابوالحسن علیه السلام پس فرمود که بچه جهت گریه میکند عم تو من گفتم میترسد بر او از آنچه میبینی گفت
ملتفت شد بسوی من ابوالحسن علیه السلام پس گفت که غمناک نباشد اسحق که تحقیق میمیرد اسحق پیش از او گفت یحیی
که خلاصی شد پدرم محمد و مرد اسحق گفت مصنف این کتاب رحمه الله که دانست این را رضا علیه السلام با آنچه بود در نزد او
از کتاب منایا که در او بود مقدار عمرها از اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله که متواتره است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از امیر
المؤمنین علیه السلام که او عطا کرده شده علم منایا و بلایا و انساب و فصل الخطاب مترجم گوید که آنچه در این حدیث
ظاهر میشود آنست که ... تخصیص دادن مصنف جهت علم را بآنچه ذکر فرموده است معلوم نیست بلکه آنچه مقصود
از این حدیث ... علم منایا را ... در کتابها ... اخبار داشت علم منایا و انساب و فصل الخطاب را از علم ... نهان
والله ... مردم ... بوده باشند نزد ایشان ... آنچه ذکر
فرموده است مشکل است و دلالت دیگر حدیث کرده اند ما را احمد بن عبدالله وراق رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از محمد
حسین ... از اسحق بن موسی گفت که چونکه خروج کرد عم من محمد بن جعفر بمکه و مردم را دعوت کرد بسوی
خود و خوانده شد او را امیرالمؤمنین و بیعت کردند با او ... رفت بسوی او رضا علیه السلام و من با او بودم
پس فرمود از برای او که ای عمو تکذیب مکن پدر خود را و نه برادر خود را بعلت آنکه این امر تمام نمیشود بعد
بیرون رفت و بیرون رفتم من با او بسوی مدینه پس درنگ نکرد مگر کم وارد شد جلودی و ملاقات نمود او را
و شکست داد او را بعد او طلب امان از جلودی نمود و لباس سیاه و شعار بنی عباس پوشید و بالا رفت

خود را از خلافت خلع نمود و گفت که این امر از برای مأمون است و بعد از برای من و آن حضرت بعد بیرون کرده شد
بسمت خراسان و مرد در جرجان مترجم گوید که روایت سابقه در باب علت قبول فرمود آنحضرت
ولایت عهد را چنین معلوم میشود که خروج محمد بن جعفر و غلبه جلودی بر او در زمان هرون الرشید بوده است و از این
روایت چنین معلوم میشود که در زمان مأمون بوده است و از رسال سعد نقل شده است که خروج کرد
محمد بن جعفر ... که ملقب شده بود باین لقب بجهت حسن وجه خود خروج نمود بر مأمون در سنه ۱۹۹ در مکه پس بیرون
رفت عیسی جلودی بجهة مقاتله او و متفرق ساخت جمعیت او را و گرفت او را و فرستاد او را نزد مأمون بجهت
و چون ... مرد در خراسان و آنچه جمع میان این اخبار شده است از آنکه ... خروج محمد بن جعفر دو مرتبه بوده
... تمام ... مرتبه ... و مخفی نماند ... شمردن این حدیث را از دلائل ... ممکن ...
چنانچه ... واضح است و دلالت دیگر حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار رضی الله عنه از پدر خود و سعد بن عبدالله
جمیعا از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی از عبدالصمد بن عبدالله از محمد بن اثرم و بود او ...
محمد بن سلیمان علوی در مدینه در ایام ابوالسرایا گفت که مجتمع شدند بسوی او اهل بیت او و خواص او از قریش
و بیعت نمودند با او و گفتند اگر بفرستی نزد ابوالحسن الرضا علیه السلام خواهد بود با ما و خواهد بود امر ما واحد
گفت محمد بن اثرم که گفت محمد بن سلیمان که برو نزد علی بن موسی و سلام ما را برسان و بگو از برای او که اهل بیت تو
اجتماع نموده اند و دوست میدارند که تو با ایشان باشی پس اگر مصلحت میدانی موافقت نمای ایشان را گفت که من آمدم نزد
او و در حمراء بود پس رسانیدم باو آنچه را که مامور بودم که برسانم پس فرمود سلام مرا بر ایشان برسان و بگو از برای او
هرگاه که گذشت بیست روز خواهم آمد نزد تو گفت محمد بن اثرم که برگشتم نزد او و رسانیدم آنچه را که فرموده بود
پس مکث نمودیم چند روز و چون که روز هیجدهم شد آمد ما را ورقاء قائد جلودی و مقاتله نمود با ما و شکست داد ما را
و من گریختم بجانب صورین و موضعی در نزدیک مدینه پس ناگاه دیدیم که کسی مرا صدا زد و مرا که یا اثرم چون ملتفت
شدم بسوی او دیدم ابوالحسن الرضا علیه السلام که میفرمود گذشته است بیست روز یا نه و او وعده کرده بود که خروج نماید
محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام بود و دلالت دیگر حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن
ادریس رضی الله عنه از پدر خود از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از سعد بن خلاد که گفت که گفت از برای من ابوالحسن

در مرو و تحقیق بود که فضل بن سهل فرستاده بود او را بعضی از قصبه‌های خراسان پس گفت ... میدانم یکی از آن
... از ابوالحسن الرضا علیه السلام پس سلام کردم او را و بعد نمیدانم آنکه بپوشد مرا از جامه‌های خود
و ببخشد بمن از درهمهای که باسم او زده شده است پس من داخل شدم بر ابوالحسن علیه السلام و ابتدا فرمود آنحضرت
پیش از آنکه من عرض نمایم که ریان بن صلت میخواهد که نزد ما آید و از جامه‌های ما بپوشد و از درهم‌های ما ببخشد
پس اذن دادم او را پس داخل شد و سلام کرد بعد عطا فرمود او را دو جامه و سی درهم از درهمهای که زده شده بود
باسم آنحضرت و دلالت دیگر حدیث کرد ما را ابوالقاسم علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله برقی رحمة الله علیه
از پدر خود علی بن محمد ماجیلویه جمیعا از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدر خود از حسین بن موسی بن جعفر بن محمد علوی گفت
که بودیم با اطراف ابوالحسن الرضا علیه السلام و ما جوانان بنی هاشم بودیم که ناگاه گذشت بر ما جعفر بن عمر علوی و او ضعیف
الحال بود پس نظر نمود بعضی از ما بسوی بعضی و خندیدیم از هیئت جعفر بن عمر پس فرمود رضا علیه السلام که البته خواهید دید او را
عنقریب کثیر المال و کثیر الاتباع و نگذشت از آن مگر یک ماه یا شش ماه که والی شد بر مدینه و نیکو شد حال او
و بود که میگذشت بر ما و با او بودند خواجگان و حشم و این جعفر جعفر بن محمد بن عمر بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن
علی بن ابیطالب علیه السلام بود و دلالت دیگر حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید
از حسین بن بشار گفت که گفت رضا علیه السلام که عبدالله خواهد کشت محمد را پس من گفتم که عبدالله بن هرون خواهد کشت
محمد بن هرون را پس فرمود بلی عبدالله که در خراسان است میکشد محمد بن زبیده را که در بغداد است پس کشت عبدالله
محمد را چنانچه فرموده بود و دلالت دیگر حدیث کرد ما را حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن
علی بن ابیطالب علیه السلام در قم در ماه رجب سنه ۳۳ گفت علی بن ابراهیم بن هاشم در کتابت نوشت
بسوی من در سنه ۳۰۷ از محمد بن عیسی بن عبید از عبدالرحمن بن ابی نجران و صفوان بن یحیی گفتند که حدیث کرد ما را
حسین بن قیاما و بود او از سران واقفیه و سؤال نمود ما را که اذن بگیریم از برای او که خدمت حضرت رضا علیه السلام
برسد و ما اذن گرفتیم پس چون که گردید ... آنحضرت گفت آنحضرت که تو امامی حضرت فرمود بلی او
گفت که من شهادت میدهم خدا را که تو امام نیستی پس ... گفت آنحضرت ... انداخته ... شد ...
مدت ... از برای او که ... امام او گفت

و روایت شده است از ابا عبدالله علیه السلام انکه امام کاظم عقیم و تو بعین بسی رسیده و نیست از برای تو
اولادی پس او گفت که سر خود را انحضرت پائین انداخت بسته از مرتبه اول بعد بلند کرد سر خود را و فرمود
میگیرم خدا را که میکند روزها و شبها تا انکه روزی بخشد خدا پسری عبدالرحمن ابو عمران گفت که شمردم ده ماه را
از روز فرمود انحضرت فرموده بود پس بخشید خدا ابو جعفر علیه السلام را با انحضرت در کمتر از یک سال گفت که بود حسین بن
ما ما استاد که من در طواف پس نظر نموده بسوی او ابو الحسن علیه السلام اول و فرمود انحضرت از برای او چه شده تورا
مکر دیدی خواب تورا پس واقع شد و آل او درباره است بر انحضرت بعد از این دیدن و دلالت دیگر حدیث کرد ما را
پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن سعید از محمد بن ابی یعقوب از موسی بن هارون گفت که دیدم
رضا علیه السلام را که نظر فرمود بسوی مردی در مدینه پس فرمود که گویا می بینم او را که برده شده است بسوی مرو
شده است کردن او و شد امر چنانچه فرموده بود علیه السلام و دلالت دیگر حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی
از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن حسین از ابو حبیب نباجی که مولف است در بدایه نزدیک من انکه گفت که در
خواب دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف آورده است به نباج و پائین آمده است در مسجدی که
پائین می آیند در آن مسجد حاج در هر سال و من رفتم بخدمت انحضرت و سلام کردم بر انحضرت و ایستادم پیش
روی انحضرت و دیدم در نزد او طبقی از برگ نخل مدینه که در او بود خرما صیحانی که قسمی است از خرما پس
انحضرت قبضه برگرفت از آن خرما و بمن مرحمت فرمود و شمردم من او را پس بود هیجده دانه خرما بعد من
تعبیر نمودم آن خواب را که باید بیش زیم در دنیا بعدد هر خرما یک سال بعد چونکه گذشت از این بیست روز بیرون نیز
هم تعمیر ... من و درست من زراعت انکه آمد مرا کسی خبر داد و مرا شریف آوردن ابو الحسن الرضا
علیه السلام از مدینه و پائین آمدن انحضرت در آن مسجد و دیدم مردم را که سعی می نمودند بسوی او پس رفتم بخدمت
انحضرت دیدم که انحضرت نشسته است در آن موضع که دیده بودم پیغمبر صلی الله علیه و آله را و در زیر انجناب
حصیری بود مثل حصیری که بود در زیر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و پیش روی انحضرت طبقی از برگ خرما
بود که در او بود خرمای صیحانی پس سلام کردم بر انحضرت و رد فرمود بر من سلام را و مرا نزد خود
طلبید و یک قبضه از آن خرما بمن مرحمت فرمود پس شمردم او را و دیدم عدد او مثل عدد است که رسول خدا

صلی الله علیه و آله بمن عطا فرموده بود پس عرض کردم با انحضرت که زیاده فرما از این خرما ای پسر رسول خدا پس فرمود که اگر زیاد کرده بود
تو را رسول خدا صلی الله علیه و آله هر آینه ما زیاد میکردیم گفت مصنف این کتاب که از برای حضرت صادق علیه السلام
دلالتی است شبیه باین دلالت و من ذکر نمودم او را در کتاب دلائل و دلالت دیگر حدیث کرد ما را ابو محمد
احمد بن حسین بن عالی از ابو احمد عبدالله بن عبدالرحمن معروف بصفوانی گفت که بیرون رفت قافله از خراسان
بسوی کرمان و راه را دزدها زدند بر ایشان و گرفتند از ایشان مردی را که متهم بود بزیادتی مال پس
ماند آنمرد در دست ایشان مدتی و عذاب میکردند او را که فدا دهد بایشان عوض جان خود و برپا میداشتند
او را در برف و دهن او را پر از برف میکردند و محکم بسته او را تا انکه رحم نمود بر او زنی از زنهای ایشان
و رها نمود او را و او گریخت و فاسد شده بود دهن او و زبان او تا انکه قدرت نداشت که تکلم نماید بعد
برگشت بسوی خراسان و شنید خبر علی بن موسی الرضا علیه السلام را و انکه آنجناب در نیشابور است پس در
خواب دید که گوینده میگوید از برای او انکه پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خراسان شده است پس سوال
از او از ناخوشی خود بکن شاید تورا تعلیم نماید دوائی که نفع ببخشد تو را گفت که پس دیدم در خواب
که قصد انحضرت علیه السلام کرده ام و شکایت بانجناب نمودم از آنچه بمن واقع شده بود و باحوال گرفتاری خود
او را با ناخوشی خود پس فرمود از برای من بگیر زیره و سعتر و نمک را و بکوب او را و بگیر از او در دهن خود دو مرتبه
یا سه مرتبه که عافیت مییابی پس بیدار شد آنمرد از خواب خود و تفکر ننمود در خواب خود و اعتنا ننمود بآن خواب
تا انکه وارد شد بر دروازه نیشابور پس گفتند از برای او انکه علی بن موسی الرضا علیه السلام تشریف برده است
از نیشابور و آنجناب در رباط سعد است پس بخاطر او رسید انکه خدمت آنجناب رسیده و حکایت کند
از برای او احوال خود را که شاید انحضرت تعلیم نماید او را دوائی که نفع ببخشد باو پس قصد خدمت آنجناب نموده
رفت برباط سعد و خدمت آنجناب رسیده بعد عرض کرد یابن رسول الله صلی الله علیه و آله امر من چنین و چنین گذشت
و فاسد شده دهن من و زبان من تا انکه قدرت ندارم بر تکلم مگر بمشقت پس تعلیم فرما مرا دوائی که نفع
ببرم بآن پس فرمود آنجناب علیه السلام که آیا تعلیم نکردم تورا برو و استعمال نما آنچه را که بیان کردم از
برای تو در خوابت که دیدی آنمرد گفت بانحضرت که یابن رسول الله چنانچه مصلحت بدانی اعاده فرمای بر من

آنجناب را پس فرمود آنحضرت علیه السلام که چرا زره و سعتر و نمک را بکوب او را و بکرد در دهن خود ده مرتبه
ان مرتبه که تو عافیت خواهی یافت گفت آورد که من استعمال نمودم آنچه را که وصف فرموده بود از برای من پس
عافیت یافتم گفت ابو حامد احمد بن علی بن حسین ثعالبی شنیدم از ابا احمد عبد الله بن عبد الرحمن معروف بصفوانی
میگفت که من دیدم این مرد را و شنیدم از او این حکایت را و دلالت دیگر حدیث کرد مارا احمد بن زیاد بن جعفر همدانی
از علی بن ابراهیم بن هاشم از ریان بن صلت گفت چونکه اراده خروج بسوی عراق نمودم و عزیمت وداع
رضا علیه السلام را کردم پس گفتم در نفس خود هنگام وداع آنجناب سؤال خواهم نمود از او پیراهنی از جامه های
جسد او که کفن سازم او را و درهمی از مال او که چند انگشتر تعبیه دختران خود سازم پس چونکه وداع نمودم
او را باز داشت مرا گریه و حزن مفارقت آنجناب از سؤال خود که در دل داشتم پس چونکه بیرون آمدم
از خدمت آنحضرت فریاد زد مرا که ای ریان برگرد پس برگشتم پس فرمود از برای من آیا نمیخواهی آنکه ترا بدهم
درهمی چند که انگشتر نمائی برای دختران خود آنها را آیا نمیخواهی آنکه ترا بدهم پیراهنی از جامه های جسد خود که کفن نمائی
خود را در هنگامی که از دنیا بروی من عرض کردم ای سید من تحقیق بود در خاطر من آنکه سؤال نمایم از تو
و مانع نمود از این سؤال قصه مفارقت تو پس چند نمود آنحضرت بالش را و بیرون آورد پیراهنی و القا
نمود بمن و برداشت یکطرف مصلی را و بیرون آورد درهمی چند و من شمردم آنها را و آنها سی درهم بود
دلالت دیگر حدیث کرد مارا پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از پدر خود رضی الله عنه از احمد بن عیسی از احمد بن
محمد بن ابی نصر بزنطی گفت که من شک داشتم در امامت ابو الحسن الرضا علیه السلام و کتابتی بآنجناب نوشتم
و خواهش نمودم که مرا اذن دهد که داخل شوم بر او و در خاطر خود گرفتم هرگاه داخل شوم بر آنجناب سؤال نمایم او را
از سه آیه و قلب خود را عقد نمودم برای گفت که پس آمد جواب کتابت من که عافانا الله و ایاک
اما آنچه را که خواهش نمودی از اذن آمدن نزد من پس تحقیق آمدن نزد من مشکل است و ایشان تعرض شدید
تنگ گرفته اند بر من در این باب پس من قادر نیستم که اذن دهم با آنکه نزد من آئی و زود میسر شود انشاء الله تعالی
و نوشت بمن آنجناب علیه السلام بجواب آنچه اراده نموده بودم که سؤال نمایم از آنجناب از آن سه آیه در
کتاب بعد و قسم بخدا که من ذکر نکرده بودم چیزی از آنها را برای او و باقی ماندم متعجب که چرا ذکر فرموده است

آن آیات را آنجناب و کتاب را هنوز نداشتم اینکه او جواب است مگر بعد از زمان پس مطلع شدم که آنچه نوشته بود
آنجناب علیه السلام او را و دلالت دیگر حدیث کرد مارا محمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفار از احمد بن
محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی گفت که فرستاد حضرت رضا علیه السلام بسوی من بکار خویش سواری
او را و آوردم خدمت آنحضرت و السلام آن شب را در خدمت آنحضرت ماندم آنکه گذشت از شب ماشاء الله و چونکه
خواست آنجناب که برخیزد فرمود بمن که نمیبینم ترا که توانائی برگردی بسوی مدینه گفتم بلی فدایت شوم فرمود که شب را
بمان در نزد ما و صبح بر او برکت خدا عز و جل من عرض کردم که چنین میکنم فدایت شوم فرمود که ای جاریه فرش
از برای او فرش کن مرا و چند از برای او رخت خواب مرا از رخت خوابی که میخوابم در او از رختخواب و بگذار زیر سر او
متکای مرا گفت من گفتم در نفس خود که کار رسیده است بانتقامی که من رسیدم امشب مرا آنکه قرار داد خدا از برای من
از منزلت در نزد خود و عطا فرمود بمن از فخر آن قدر که عطا نفرمود آن را باحدی از اصحاب ما و فرستاد امام بسوی من
مرکب خود پس سوار شدم من او را و فرش نمود از برای من فرش خود را و شب را بروز آوردم در رخت خواب او
و گذاشت در زیر سر من متکای او را و رسیده است بشرفی که نرسیده احدی از اصحاب ما گفت که هنوز نشسته بود آنحضرت
با من و من در نفس خود خیال میکردم که فرمود از برای من آنحضرت علیه السلام یا احمد تحقیق امیر المؤمنین علیه السلام
آمد بعیادت صعصعة بن صوحان در ناخوشی او پس فخر نمود بر مردم باین سبب پس زنهار خاطر تو بسوی فخر و قبول
ذلت نما از برای خدای عز و جل و اعتماد منما بر دست خود و برخاست آنحضرت علیه السلام و دلالت دیگر
حدیث کرد مارا علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه از محمد بن ابی عبد الله کوفی از حمزة بن حاتم ابو عمرو اشعری
گفت که داخل شدند بر حضرت رضا علیه السلام جماعتی از واقفیه و واقفیه طایفه هستند که توقف نمودند
بر امامت موسی بن جعفر علیه السلام و اعتراف بامام هشتم ننمودند و بودند در میان ایشان ابو حمزه بطائنی
و محمد بن اسحق بن عمار و حسین بن مهران و حسن بن ابی سعید مکاری پس گفت از برای آنحضرت علی بن ابی حمزه فدایت شوم
خبر ده مارا از پدر خود علیه السلام که چه چیز است حال او آنحضرت فرمود که تحقیق از دنیا رحلت فرموده است
آنجناب علیه السلام او گفت پس بسوی که عهد نموده است بغیر امامت آنکه وا گذاشته است پس فرمود بسوی من
او گفت از برای آنجناب تحقیق تو میگوئی قولی را که نگفته است هیچ یک از پدران تو علی بن ابیطالب علیه السلام

وآنکه بعد از او بچند وجه یعنی اینکلام مخالف تقیه است و هیچیک از پدران تو خلاف تقیه نکرده اند آنحضرت فرمود که مکن
نرسوای بهترین پدران من و افضل ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله پس او گفت که آیا نمیترسی از ایشان یعنی
از دشمنان رجال خود حضرت فرمود که اگر میترسیدم ریش خود بودم که امان کرده بودم رفتن خود یعنی واجب
نبود شده بودم تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد نزد او ابولهب و تهدید نمود او را پس گفت از برای او رسول خدا
صلی الله علیه و آله که اگر بمن خراش رسد از جانب تو من دروغگو باشم یعنی خبر داد آنحضرت بآنکه
ابولهب نخواهد رسید و چنانچه برسد آنحضرت کذاب است و این اول علامتی بود از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله
اثبات نبوت او فرموده است این علامتی است که من از او نیز گفتم که اگر نگار مینمود خراش
شوم من از جانب هرون شده یعنی ضرری از او بمن وارد آید پس من کذاب هستم بعد گفت از برای آنحضرت
حسین بن مهران که تحقیق آمده ما را آنچه را که طلب میکردیم اگر تو اظهار این قول نمائی یعنی که تو اظهار امامت خود بکنی
با آنکه حال که تو اظهار امامت نمودی و خلاف تقیه کردی معلوم شد که تو امام نیستی بجهة ترک تقیه و این
احتمال بعید است حضرت فرمود که چه اراده داری تو اراده داری آنکه بروم بسوی هرون و بگویم از برای او
که من امام هستم و تو هیچکس نیستی این قسم نگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در اول امر خود بلکه فرمود از برای اهل
و موالی خود و کسانی که وثوق داشت بایشان و مخصوص داد ایشان را باینکلام نه همه مردم را و شک ندارید
که اعتقاد دارید امامت مرا از برای آنکه پیش از این بچند روز پدران من و گفتم بآنکه منع میکند علی بن موسی الرضا
علیه السلام را که خبر دهد که پدر او زنده است بجهة تقیه پس هرگز و تحقیق من تقیه نمیکنم از شما در آنکه بگویم که من
امام هستم پس چگونه تقیه میکنم از شما در آنکه ادعا کنم که او زنده است و دلالت دیگر حدیث کرده ما را
حسین بن احمد بن ابراهیم بن هاشم رحمه الله از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از یحیی بن بشار گفت
که داخل شدم بر حضرت رضا علیه السلام بعد از رحلت پدر آن بزرگوار پس قرار دادم که استفهام نمایم
از بعضی آنچه مرا با او تکلم فرمود پس فرمود باستماع پس من گفتم فدایت شوم بودم من نزد او که ملقب بود
بابن القب و در مجلس خود و من بودم در مجلس گفت که پس تبسم نمود ... و دلالت دیگر حدیث کرده ما را
محمد بن احمد سنانی رضی الله عنه از محمد بن ابی عبدالله کوفی از محمد بن خلف از هرثمه بن اعین گفت که اراده کردم

داخل شوم پرسیدم که چه دیدی گفت دیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام در خانه مامون ابوالحسن که ظاهر شده بود در خانه
مامون آنکه رضا علیه السلام از دنیا رفته است و صحبت نه پیوسته بود پس خواستم داخل شوم اراده نمودم
اذن بر دخول اراده نشد گفت که بود در بعض خدمه مامون غلامی که گفته میشد از برای او صبیح دیلمی و بود که او از موالی
سیدم علیه السلام بود بحق و لایت آنحضرت و آن وقت صبیح بیرون آمده بود پس چونکه مرا دید گفت ای هرثمه
آیا تو نمیدانی که من ثقه و موثق مامون هستم بر سر او و علانیه او گفتم چرا گفت بدان ای هرثمه که مامون
خواند مرا با سی نفر غلام از ثقات خود بر سر خود و علانیه خود در ثلث اول شب پس داخل شدیم بر او و تحقیق
گردیده بود شب او روز از بسیاری شمعها و پیش روی او شمشیرها کشیده تیز شده بزهر آب داده شده
پس خواند یک یک از غلامها را و گرفت عهد و میثاق از ما بزبان خود و نبود در آنجا احدی از خلق خدا غیر از ما
پس گفت از برای ما که این عهد لازم است از برای شما که بکنید آنچه را که امر نمایم شما را و مخالفت نکنید
از او چیزی را هرثمه گفت پس قسم خوردیم ما از برای او پس گفت که بگیرد هر یک از شما شمشیری را بدست خود و بروید
تا آنکه داخل شوید بر علی بن موسی الرضا علیه السلام در حجره آنحضرت پس هر حالی که ببینید او را چه ایستاده
و چه نشسته و چه خوابیده پس تکلم نکنید با او و بزنید شمشیرهای خود را بر او و مخلوط کنید گوشت او را
و خون او را و موی او را و استخوانهای او را و مغز استخوانهای او را بعد برگردانید بر او بساط او را و پاک نمائید
شمشیرهای خود را با آن و برگردید بسوی من و تحقیق قرار دادم از برای هر یک از شما بر این عمل و پنهان داشتن آن ده بدره
درهم و ده مزرعه پسندیده و بهره مندی شما در نزد من مادامی که من زنده باشم و باقی باشم صبیح گفت که گرفتیم ما
شمشیرها را بدستهای خود و داخل شدیم بر آنحضرت در حجره آنحضرت پس یافتیم او را خوابیده بر پهلوی خود میگردانید
دستهای خود را و تکلم مینمود بکلامی که ما نمیدانستیم گفت که پس مبادرت کردند غلامها بسوی او بشمشیرها
و گذاشتم من شمشیر خود را و من ایستاده بودم و نگاه میکردم بسوی او و گویا او میدانست رفتن ما را بسوی او و ...
بر بدن او چیزی کار نکرد در او شمشیرها بعد پیچیدند بر او بساط او را و بیرون رفتند تا آنکه داخل شدند بر مامون
پس گفت که چه کردید گفتند که کردیم آنچه را که تو امر نموده بودی ما را ای امیرالمؤمنین او گفت که ...
مکنید چیزی را از آنچه واقع شده پس چونکه صبح روشن شد بیرون رفت مامون و نشست بجای خود سر برهنه

ابتدا بیمار شده و اخبار فوت آنحضرت را داشت بجهة تعزیت آنحضرت بعد رحلت پا برهنه ازدواج

و میرفت که نظر نماید بسوی آنحضرت و من چون رحلت او نمودم پس چونکه داخل شد حجره آنحضرت را شنید جمعه

پس برخود زد بعد گفت که کیست در نزد او من گفتم منم یا امیر المومنین پس گفت نظر تر بود نظر نماید

صبح گفت چه ما تعجیل کردیم بسوی او پس دیدم که سید من علیه السلام نشسته در محراب خود نماز میکند و تسبیح میگوید

پس گفتم یا امیر المومنین او اینجا است پس دیدم آنحضرت را در محراب خود که نماز میکند و تسبیح میگوید پس برگشت و بر فرق

او زد بعد گفت فریب داده مرا خدا لعنت کند بعد حقیقت شد بسوی من از میان جماعت و گفت ازبرای من صبیح

تو میشناسی او را پس نظر کن که کیست نماز کننده در محراب گفت صبیح که من داخل شدم بسوی او برگشت عقب سر من

پس چونکه آمدم من در نزد حضرت گفت ازبرای من آنحضرت علیه السلام یا صبیح من گفتم لبیک ای مولای من و بر رو افتادم بعد فرمود

برخیز خدا ترا رحمت کند یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون

یعنی اراده دارند اینکه خاموش کنند نور خدا را بدهانهای خود و خدا تمام کننده است نور خود را هر چند کراهت

داشته باشند کافران صبیح گفت پس برگشتم بسوی ماموں و یافتم رو او را مثل پاره شب تاریک پس گفت یا صبیح

چه چیز است پشت سر تو گفتم یا امیر المومنین آنحضرت والله نشسته است در حجره خود و مرا فریاد زد و گفت ازبرای من

چنین و چنین صبیح گفت پس بست ماموں بندهای خود را و امر نمود که جامهای او را آوردند و گفت که میگویند بردم

غشی عارض شده بعد برآنجناب و تحقیق که آن حالی آمد آنحضرت را هرثمه گفت پس بسیار من حمد و شکر کردم ازبرای

خدای عزوجل بعد داخل شدم بر آقای خود رضا علیه السلام پس چونکه مرا دید فرمود ای هرثمه حدیث مکن بانچه حدیث

کرده ترا صبیح باحدی مگر کسی را که امتحان کرده است خدا قلب او را ازبرای محبت ما و ولایت ما پس گفتم بلی ای سید من

بعد فرمود ای هرثمه والله ضرر نمیرساند ما را مکر ایشان هیچ چیز تا زمانی که آن برسد و بدلالت دیگر حدیث کرد ما را

تمیم بن عبدالله وراق رحمه الله علیه از ابو الحسن محمد بن جعفر کوفی اسدی از حسن بن عیسی خراط از جعفر بن محمد نوفلی

گفت آمدم خدمت رضا علیه السلام و او در قنطره اربق بود پس سلام کردم بر آنجناب بعد نشستم و عرض کردم

فدایت شوم تحقیق مردمی هستند که گمان میکنند اینکه پدر تو زنده است پس فرمود دروغ گفتند خدا لعنت

کند ایشان را و اگر چنانچه پدر من زنده بود قسمت نمیشد میراث او و نکاح نمیشد زنهای او و لکن او والله چشید موت را

همچنانکه چشید موت را علی بن ابیطالب علیه السلام گفت من گفتم ازبرای آنجناب که چه چیز امر مینمائی مرا که بروم با پسر تو

محمد بعد از من و آمدم پس تحقیق پسر من روانه ام بسوی تو که برنگرد از آن سفر که فرستاده شده است بسوی قبر

بطوس و چه قبر بعد از گفت من گفتم فدایت شوم تحقیق میشناسیم کیست پس کدام است آن قبر فرمود نشانه

وارث میسند او را بعد فرمود علیه السلام که قبر من و قبر هرون همچنین است و جسبانید دو انگشت خود را بیکدیگر

و بدلالت دیگر حدیث کرد ما را حسن بن احمد بن ادریس از پدر خود از ابراهیم بن هاشم از محمد بن حفص از حمزه بن

جعفر ارجانی گفت که بیرون آمد هرون از مسجد الحرام از دری و بیرون رفت رضا علیه السلام از دری پس فرمود و اشاره

میفرمود بهرون که ما ابعد الدار واقرب اللقاء بطوس یا طوس یا طوس یجمعنی وایاه یعنی چه قدر

دور است خانه و نزدیک است ملاقات در طوس ای طوس ای طوس زود باشد که جمع نماید مرا و او را و حدیث کرد ما را

ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان از احمد بن ادریس از ابراهیم بن هاشم از محمد بن حفص از مولی عبد صالح ابی الحسن

موسی بن جعفر علیه السلام گفت که بودیم من و جماعتی با حضرت رضا علیه السلام در بیابان پس رسید ما را و چهارپایان

ما را عطش شدیدی تا اینکه ترسیدیم بر جانهای خود پس فرمود ازبرای ما حضرت رضا علیه السلام که پیدا شد فلان موضع را

و وصف فرمود ازبرای ما که شما میرسید بآب در آن موضع پس آمدیم ما آن موضع را و رسیدیم بآب و آب برداشتیم

با چهارپایان خود تا اینکه سیراب شدند چهارپایان ما و با ما بود کسی که همراه ما از قافله بعد رحلت نمودیم ما و از پیغمبر

حضرت رضا علیه السلام طلب آن چشمه را طلب نمودیم و نیافتیم بعد از آن ثقل شتر و نیافتیم ازبرای آن چشمه اثری پس ذکر کردم من

این حکایت را با مردی از اولاد قنبر که گمان میکرد که ازبرای او است صد و بیست سال پس خبر داد مرا مرد که از او

قنبر بمثل این حدیث ساری و گفت که من بودم با او هم در آن جناب و در خدمت او بودم و خبر داد مرا آن قنبری اینکه

آنجناب بود روانه بسوی خراسان و در این حکایت و بدلالت دیگر حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علی بن

ابراهیم بن هاشم از پدر خود از محول سجستانی گفت که چونکه وارد شد قاصد بجهة بردن حضرت رضا علیه السلام بسوی خراسان

بودم در مدینه پس داخل شد آنحضرت مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله را بجهة وداع نماید رسول خدا صلی الله علیه و آله را پس وداع نمود مکرر

چند مرتبه که هر مرتبه برمیگشت بسوی قبر و بلند میکرد صدای خود را بگریه و نالیدن پس من پیش رفتم و نزدیک او رسیدم و سلام کردم

بر او پس رد سلام نمود بر من و من تهنیت گفتم آنحضرت را پس فرمود بگذار مرا که تحقیق بیرون میروم من از جوار جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله

بفروخت و فوت خواهم شد پهلوی پدرانم گفت که من بیرون رفتم و بیرون نخواهم رفت طریق او را تا آنکه از دنیا رفت و دفن
شد پهلوی پدرانش و دلالت دیگر حدیث کرد ما را محمد بن احمد سنانی از محمد بن یحیی از محمد بن عبد الله کوفی از سعد بن
مالک از ابی حمزه از ابی بکیر گفت که چونکه وفات یافت موسی بن جعفر علیه السلام توقف نمودند مردم در امر او
پس حج نمودم در آن سال پس ناگاه دیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام را پس در خاطر خود گذرانیدم در قلب خود امر را و گفتم
ابشراً منا واحداً نتبعه الآیه پس گذشت آنجناب علیه السلام مثل برق جهنده بر من و فرمود منم والله آن بشری
که واجب است بر تو که پیروی نمائی او را پس من عذر خواهی کردم از او و عذر خواهی نمودم خدای عز و جل و بسوی تو پس گفت آمرزیده
شده است از برای تو حدیث کرد ما را بآن حدیث غیر واحدی از مشایخ از محمد بن ابی عبد الله کوفی … و دلالت دیگر
حدیث کرد ما را علی بن عبد الله وراق از محمد بن جعفر بن بطه از محمد بن حسن صفار از محمد بن عبد الرحمن … از ابی محمد
غفاری گفت که مقروض شده بودم … پس گفتم نیست از برای قضای دین من … مگر سید و مولای من
ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام پس چونکه صبح کردم آمدم بمنزل آنحضرت پس طلب اذن نمودم و آنجناب
اذن مرحمت فرمود از برای من پس چونکه داخل شدم فرمود از برای من پیش از آنکه عرض نمایم یا ابا محمد بتحقیق شناختم
حاجت تو را و بر ماست قضای دین تو پس چونکه شام نمودیم حاضر شد طعامی بجهت افطار پس خوردیم بعد گفت
یا ابا محمد شب نزد ما میمانی یا بر میگردی پس عرض کردم که اگر برآورده شود حاجت من پس برگشتن محبوب
تر است نزد من پس برگرفت آنجناب علیه السلام از زیر بساط خود قبضه و عطا کرد بمن پس بیرون آوردم
در نزدیک چراغ بردم و دیدم که آن دینارهای سرخ و زرد است و اول دیناری که واقع شد در دست من و دیدم
نقش او را که نقش شده بود براو یا ابا محمد الدنانیر خمسون ستة و عشرون منها لقضاء دینک
و اربعة و عشرون لنفقة عیالک یعنی ای ابا محمد این پنجاه دینار است که بیست و شش آن از برای قرض
تو است و بیست و چهار تای او بجهة خرج عیال تو است و چون صبح گذشتم آن دینارها را و نیافتم آن دینار را
و حال آنکه کم نشده بود از آن دینارها چیزی و دلالت دیگر ابو جعفر بن نعیم الحاکم الشاذانی گفت که خبر داد ما را
احمد بن ادریس از محمد بن عیسی بن عبید از حسن بن علی وشاء گفت که شنیدم از برای حضرت رضا علیه السلام
که بتحقیق من … اراده نمودند بیرون نمودن مرا از مدینه جمع نمودم عیال خود را و امر نمودم ایشان را آنکه گریه نمایند

برمن تا آنکه بشنوم من بعد متفرق ساختم در میان ایشان دوازده هزار دینار و قسمت نمودم میان ایشان و گفتم با ایشان
هرگاه … که من بگوام گشت بسوی عیال خود هرگز و دلالت دیگر حدیث کرد ما را احمد بن هارون فامی رحمة الله علیه
از محمد بن جعفر بطه از محمد بن حسن صفار از محمد بن عیسی بن عبید از موسی بن عمر بن بزیع گفت که بود در نزد من دو جاریه
پس عریضه نوشتم بسوی حضرت رضا علیه السلام و اعلام نمودم آنجناب را باین واقعه و سؤال کردم از آنجناب که دعا نماید
خدای تعالی را که قرار دهد آنچه در بطن ایشان است هم پسر و بخشد از برای من آنها را گفت که پس جواب نوشت آن امام
علیه السلام انشاء الله و ابان یحسن العافیة فی الدنیا و الآخرة برحمة الامور بید الله عز و جل یمضی فیها
مقادیره علی ما یحب یولد لک غلام و جاریة انشاء الله فسم الغلام محمدا و الجاریة فاطمة علی
برکة الله عز و جل گفت که پس متولد شد از برای من غلام و جاریه چنانچه فرموده بود علیه السلام و دلالت دیگر حدیث کرد ما را
علی بن حبیش ثاذویه مؤدب از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدرش از محمد بن عیسی از حسن بن علی بن فضال گفت که
گفت از برای عبد الله بن مغیره که من بودم واقفی و حج نمودم بر آن حال پس چونکه وارد مکه شدم خلجان کرد در سینه من چیزی
پس چسبیدم بملتزم بعد گفتم اللهم قد علمت طلبتی و ارادتی فارشدنی الی خیر الادیان یعنی بار خدایا تو میدانی
مطلوب و اراده مرا پس ارشاد نما مرا بهترین طریقها پس واقع شد در نفس من آنکه بروم خدمت حضرت رضا
علیه السلام پس چون رفتم بمدینه ایستادم در در خانه آنحضرت گفتم از برای غلام آنحضرت که بگو از برای آقای خود که مردی از
اهل عراق در در خانه است پس شنیدم فریاد آنحضرت را که میفرمود ادخل یا عبد الله بن المغیرة یعنی داخل شو ای عبد الله
پس من داخل شدم و چونکه نظر نمود آنحضرت بسوی من فرمود که بتحقیق اجابت نمود خدا دعای تو را و هدایت نمود
بسوی دین خود پس من عرض کردم اشهد انک حجة الله و امین الله علی خلقه یعنی شهادت میدهم آنکه تو
حجت خدا و امین خدا بر خلق خدا حدیث کرد ما را ابراهیم … از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از
احمد بن … گفت که بود از برای ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام در نزد من مال پس فرستاد و گرفت بعض او را
و گذاشت در نزد من بعض او را و فرمود که هر کس بیاید تو را بعد از من طلب نماید چیزی را که باقی مانده است
در نزد تو پس بتحقیق او صاحب تو است پس چونکه گذشت زمان موسی بن جعفر علیه السلام فرستاد بسوی من
علی پسر آنجناب علیه السلام که بفرست بسوی من آنچه را که در نزد تو است و او چنین و چنین است پس من فرستادم

سوی او بچیزی که بعد از زمان آنجناب خواهد بود مترجم گوید که ذکر این حدیث در اخبار نص موسی بن جعفر علیه السلام بر امامت
علی بن موسی الرضا علیه السلام یا در باب صحت وفات آنحضرت اولی بود و نه در باب معجزات و دلالات و مدت
بسیار کم مناسبت است و مخفی نماند که این روایت بازین سند از کسی وارد است سعد و شیخ طوسی در کتاب
غیبت خود از داود بن زربی روایت کرده و داود بن زربی در کتب رجال
مذکور نیست چنانچه گذشته است و دلالت دیگر حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن احمد بن ولید از محمد بن حسن صفار
از محمد بن عیسی از حسن بن علی وشاء گفت که سؤال نمود مرا عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث آنکه سؤال کنم حضرت
رضا علیه السلام را آنکه پاره نماید نوشتجات او را بعد از خواندن آنها از ترس آنکه مبادا واقع شود در دست
غیری گفت حسن بن علی وشاء پس ابتدا او فرمود مرا آنجناب علیه السلام نوشته پیش از آنکه سؤال کنم آنجناب که
هم پاره نماید نوشتجات او را که در آن نوشته بود که اعلام نما صاحب خود را که من هرگاه بخوانم نوشتجات او را
بسوزانم پاره و محکم آنها را و دلالت دیگر حدیث کرد ما را پدرم از سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب
از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی گفت که مهیا کردم خود را در پیش نفس خود هرگاه داخل شوم بر ابی الحسن
الرضا علیه السلام آنکه سؤال نمایم او را که چه قدر گذشته است از عمر آنحضرت پس چونکه داخل شدم بر آنحضرت
و نشستم پیش روی آنحضرت قرار داد که نظر میفرمود بسوی من و دریافت میفرمود در صورت من بعد فرمود که چه مقدار
گذشته است از عمر تو من گفتم فدایت شوم چنین و چنین پس فرمود که من بزرگترم از تو و عمر من رسیده است بچهل
و سال پس من گفتم فدایت شوم والله خواسته بودم آنکه سؤال نمایم تو را از عمر شریفت پس فرمود که من
تحقیق خبر دادم تو را و دلالت دیگر حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن
هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از قاسم بن مالک مدائنی از فرزوان مدائنی آنکه داخل شد بر ابی الحسن الرضا
علیه السلام و اراده داشت که سؤال نماید او را از عبدالله بن جعفر الصادق پس گرفت دست مرا و گذاشت
بر سینه من پیش از آنکه ذکر نمایم از برای او چیزی را از آنچه اراده داشتم بعد فرمود یا محمد بن آدم تحقیق عبدالله نبوده
امام پس خبر داد مرا بآنچه خواسته بودم سؤال نمایم از او پیش از آنکه سؤال نمایم او را و دلالت دیگر حدیث کرد ما را
محمد بن علی ماجیلویه از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی یقطینی گفت شنیدم هشام عباسی را که میگفت

داخل شدم بر ابی الحسن الرضا علیه السلام و اراده داشتم که سؤال نمایم او را که تعویذی برای رحمت فرماید بجهت صداعی
که رسیده بود بمن و آنکه ببخشد بمن دو جامه از جامه‌های خود که احرام ببندم در آنها پس چونکه داخل شدم سؤال کردم
از مسائل خود پس جواب آنها را مرحمت فرمود و فراموش کردم از حوائج خود پس چونکه برخواستم که بیرون آیم
و اراده نمودم که وداع نمایم آنحضرت را فرمود از برای من بنشین پس نشستم پیش روی آنجناب بعد گذاشت
دست خود را بر سر من و تعویذ فرمود مرا بعد خواند دو جامه از جامه‌های خود و بمن مرحمت فرمود و فرمود که احرام ببند
در اینها گفت عباسی که طلب نمودم در مکه دو جامه سعیدی که هدیه ببرم آنها را برای پسر خود پس نیافتم در مکه از آنها
چیزی را از آنچه میخواستم بعد گذشتم بمدینه در برگشتن خود و داخل شدم بر ابی الحسن الرضا علیه السلام پس چونکه
وداع نمودم آنجناب را و اراده بیرون رفتن کردم خواند دو جامه سعیدی که من طالب آنها بودم و مرحمت
فرمود آنها را بمن و دلالت دیگر حدیث کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رحمة الله علیه از پدر خود از احمد بن محمد
از حسین بن موسی گفت که بیرون رفتیم با ابی الحسن الرضا علیه السلام بسوی بعض املاک آنحضرت در روزی که ابر نبود
در آن روز پس چونکه بیرون رفتیم آنجناب فرمود که با خود برداشته اید چیزها را از جهة باران گفتیم نه و چه حاجت
داریم ما بسوی اسباب باران و حال آنکه ابری نیست و نمی‌ترسیم ما از باران پس فرمود لیکن من برداشته ام
اسباب باران را و زود است که باران بیارد بر ما گفت که نگذشتیم ما مگر کمی تا آنکه خدا ابری و باران بر ما بارانید
تا آنکه فراگرفت ما را و باقی نماند از ما احدی مگر آنکه تر شد و دلالت دیگر حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی العطار
رضی الله عنه از پدر خود از محمد بن عیسی از موسی بن مهران آنکه نوشت او بسوی رضا علیه السلام و سؤال نمود
آنجناب را که بخواند خدا را از برای پسری که بود از برای او پس جواب نوشت آنجناب علیه السلام بسوی او که ببخشد خدا
از برای تو یک پسر صالحی بعد مرد آن پسر او و متولد شد از برای او پسری دیگر و دلالت دیگر حدیث کرد ما را
علی بن عبدالله وراق رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از هیثم ابی مسروق نهدی از محمد بن فضیل گفت که در میان
بطن من موضعی است نزدیک ناف پس رسید مرا عرق مدنی در پهلوی من و در پای من و آن خوش است پس چون داخل
شدم بر حضرت رضا علیه السلام در مدینه پس فرمود که چه میشود تو را دردناک می بینم من گفتم که چونکه آمدم بسوی تو
رسید بمن عرق مدنی در پهلوی و در پای من پس اشاره فرمود آنجناب بسوی آنچه در پهلوی من بود در زیر بغل و تکلم فرمود

بکلامی و آب دهن بر او انداخت بعد از فوت که با که بر تو ثابت است از این و نظر نمود بسوی آنچه در میان بود بعد از آنکه
در زمین بود ابو جعفر علیه السلام که هر کس متولد شود از شیعیان ما بعد از پس خبر داده می شود بسوی خدا بعد از آن از برای او
مثل اجر هزار شهید پس گفتم در نفس خود خدمت میکنم و آمد از برای خود [illegible] گفت که همیشه میکند
محمد بن فضل از [illegible] خوشی [illegible] خود تا آنکه مرد و دلالت دیگر حدیث کرد ما را چند نفر از اصحاب ما از سعد بن عبد الله
از محمد بن عیسی بن عبید از ابو علی حسن بن راشد که وارد شدم بر [illegible] پس آمد رسول حضرت رضا علیه السلام
پیش از آنکه نظر نمایم در کتابت یا نوشتم تا آنرا نزد آنجناب و گفت از برای من نزد من بود با حضرت رضا علیه السلام
در نوبت [illegible] دفتر [illegible] در منزل من دفتر اصحاب گفت که من گفتم چه گونه طلب نمایم چیزی را که نمیدانم
تصدیق او را که بخواهم یافت و واقع نخواهم شد بر چیزی پس چونکه ثابت شد از رسول من گفتم در جای خود
ثابت و گشودم بعض آن بارها را پس دفتر در دست من افتاد که نمیدانستم مگر آنکه میدانستم که آنجناب طلب
نموده است مر حق را پس فرستادم او را و دلالت دیگر حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رحمه الله
از محمد بن حسن صفار از ابراهیم بن مهران از برادر خود علی از محمد بن ولید بن یزید کرمانی از ابو محمد مصری گفت
وارد شد ابو الحسن الرضا علیه السلام پس نوشتم بسوی او و سوال کردم آنجناب را که اذن دهد که بیرون روم
بجانب مصر از برای تجارت نوشتم بسوی او پس نوشت بر من با بست تا شاه الله تعالی اقدر که خدا بخواهد گفت ابو محمد
در [illegible] سال بعد وارد شد حضرت رضا علیه السلام مرتبه دوم پس نوشتم بسوی او عریضه و طلب اذن نمودم
از آنجناب پس نوشت بسوی من اخرج مبارکا لک صنع الله لک فان الامر یتغیر بیرون رو که
مبارک است از برای تو صنع خدا از برای تو و تحقیق امر تغییر میشود گفت ابو محمد که بیرون رفتم در [illegible]
[illegible] واقع شد در بغداد [illegible] از آن فتنه و دلالت دیگر حدیث کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار رحمه الله
از پدر خود از محمد بن اسحق [illegible] احمد بن [illegible] گفت [illegible] از برای ولدی و مرد [illegible]
[illegible] پیش ابو الحسن الرضا علیه السلام پس بیرون آمد بسوی من و آنجناب [illegible] پوشیده بود که
گفت [illegible] سلام کردم بر آنجناب [illegible] سوال نمودم [illegible] بعد [illegible] نظر نمودم بسوی او
بعد از آن [illegible] پس آنحضرت [illegible] بزمین نگاه [illegible]

بعد از آن [illegible] بخدا قسم بسوی تو و [illegible] و مستولی شد از برای تو ولدی بعد از ولدی [illegible]
[illegible] فان الله عز و جل اذا اراد ان یستجیب الدعاء فعل و هو علی کل شیء قدیر گفت
پس برگشتم [illegible] بسوی منزل خود پس دیدم که زوجه من دختر خالوی من حامله است [illegible] نامیدم او را
ابراهیم بعد حامله شد بعد از آن [illegible] نامیدم او را محمد و کنیه او را ابو الحسن گذاشتم پس [illegible] ابراهیم
تا [illegible] سال [illegible] ابو الحسن بیست و چهار سال بعد از آن [illegible] بیرون رفتم بحج
و برگشتم [illegible] ناخوش [illegible] بعد از [illegible] ماه بعد وفات یافت ابراهیم [illegible] وفات
یافت محمد [illegible] ماه [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] دلالت دیگر حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل از عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از
سعد بن سعد از ابی الحسن الرضا علیه السلام آنکه نظر نمود آنجناب بسوی مردی پس فرمود از برای او که یا عبد الله وصیت نما
بآنچه اراده داری [illegible] از برای آنچه ناچار است از او [illegible] پس [illegible] چنانچه فرموده بود آنحضرت و مرد آن مرد بعد از
[illegible] به روز و دلالت دیگر حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمه الله از علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدر خود از عبد الله بن محمد هاشمی گفت که داخل شدم بر مامون روزی پس مرا نشانید و بیرون نمود هر کس که
در نزد او بود بعد طلب طعام نموده با یکدیگر طعام خوردیم بعد [illegible] خوشبو [illegible] بعد از آن امر نموده [illegible]
زنند پس [illegible] بسوی بعضی کسانی که در خیمه بودند از زنها و گفت ترا قسم بخدا که مرثیه بگو
از برای [illegible] پس او شروع کرد در مرثیه و میگفت سقیا للطوس و من اضحی بها قطنا
من عترة المصطفی ابقی لنا حزنا گفت [illegible] بعد از آن [illegible] گفت از برای من یا عبد الله آیا ملامت
میکنند [illegible] آنکه نصب نمودم ابا الحسن الرضا علیه السلام را علم [illegible]
پس قسم بخدا که [illegible] حدیث میکنم تو را [illegible]
[illegible] موسی بن جعفر و جعفر بن محمد و محمد بن علی و علی بن الحسین علیهم السلام بود در نزد ایشان علم
ما کان و ما یکون تا روز قیامت [illegible] وارث ایشان [illegible] علم ایشان و [illegible]
شده است از برای [illegible] حاجت [illegible]

و مقدم نمیدارم بر او احدی از جماعت خود را و جماعت شده است از من بگردد و سقوط نموده است جمعی خود را و او اولی بجماعت
پس دولت خدا را بخیزد معالجه نمایم او را با نجیز پس سلام داد نجاشی که من ترسی از آنکه او اولاد خود را سقوط نماید
و بخش سلام خدا و متولد میشود از او پسری که شبیه ترین مردم باشد بمادر خود و پیش از برای او انگشت خنصر زائده در
دست راست او که بوده باشد آن انگشت معلق یعنی بوده باشد آویخته و در پای چپ او نیز خنصر زائده
بوده باشد آویخته و خنصر انگشت کوچک را گویند پس من گفتم در نفس خود اشهد ان الله علی کل شیء قدیر یعنی
شهادت میدهم من که خدا بر همه چیز قادر است پس متولد شد از زاهره پسری که شبیه ترین مردم بود بمادر خود
و در دست راست او انگشت کوچک زیادتی بود که آویخته بود و در پای چپ او انگشت کوچک زیادتی بود
که آویخته بود چنانچه وصف فرموده بود از برای من حضرت رضا علیه السلام پس گفت که مدت نماید مرا از آنکه
او را الفضه نمودم [illegible] و حدیث مشتمل بود بر زیادتی از اینجا اند [illegible] ما او را و لا قوة الا بالله العلی العظیم
گفت مصنف این کتاب رحمة الله علیه که این حدیث [illegible] که دلالت حضرت رضا علیه السلام از اسباب نجح
رسیده بود ما را از برای او [illegible] صلی الله علیه و آله و این کیفیت آنچه که جبرئیل علیه السلام نازل شده
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آورده برای آنحضرت اخبار خلفاء و اولاد ایشان را از بنی امیه و اولاد عباس و حوادث
که حادث میشده در ایام ایشان و آنچه جاری میشده بر دست ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ترجمه
[illegible] چنانچه [illegible] گذشته باب دلالت رضا علیه السلام در اجابت خدا دعای او را
بر بکار بن عبد الله بن مصعب بن [illegible] حدیث کرده ما را حاکم ابو علی حسین بن
احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از احمد بن محمد بن اسحق [illegible] گفت که شنیدم از علی بن محمد نوفلی که میگفت [illegible] قسم
[illegible] از اولاد [illegible] پس [illegible]
[illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible]
کرد آنحضرت او را [illegible] در وقت [illegible] آنحضرت [illegible] انگشت [illegible] عبد الله بن مصعب
پس تحقیق [illegible] عبد الله بن حسن را [illegible] از این [illegible] گفت [illegible] امیر المؤمنین
[illegible] از برای او پس گفت یحیی از برای رشید که او [illegible] خروج نمود با برادر من و آن شخص که

از برای او شعری چند پس انکار نمود عبد الله بن مصعب از آن پس قسم داد او را یحیی برائت و تمجید حضرت پس
بجان خود تب کرد و مرد بعد از سه روز و مخفف شد قبر او و مرات بسیاری ذکر نموده است او این حدیث
[illegible] از برای او که مختصر نمودیم ما آنرا از آن باب دلالت آنحضرت علیه السلام در آنچه خبر داد آنحضرت از امر
[illegible] بغداد او را [illegible] پس گردید چنانچه خبر داد آنحضرت علیه السلام حدیث کرده ما را حاکم حسین بن
احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از عون بن محمد از محمد بن ابی عباد که گفت مامون [illegible] از برای رضا علیه السلام
[illegible] بغداد [illegible] پس [illegible] و چنین و چنین پس فرمود آنحضرت علیه السلام از برای او
[illegible] بغداد را یا امیر المؤمنین [illegible] از برای او تحقیق شنیدم
[illegible] از برای او پس فرمود یا حسین [illegible] و همچنین [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] باب دلالت آنحضرت در اجابت خدا [illegible]
آنحضرت را [illegible] آنحضرت آنچه جاری خواهد شد بر ایشان و آنچه خواهد رسید با او از رشید
[illegible] حدیث کرده ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنهما از سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید
از علی بن حکم از محمد بن فضل که گفت چون [illegible] غضب نموده آل برمک ابتدا به جعفر بن یحیی
و حبس نمود یحیی بن خالد را و [illegible] ابو الحسن علیه السلام واقف [illegible] دعا میفرمود
[illegible] پس سؤال کردیم از این کیفیت [illegible] که آنجناب علیه السلام [illegible]
[illegible] خدا را [illegible] آنجناب علیه السلام پس اجابت [illegible] از برای [illegible]
دعای مرا در باره ایشان پس [illegible] آنجناب برگشت [illegible] غضب [illegible] جعفر و یحیی
احوال ایشان حدیث کرده ما را احمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از عبد الله بن جعفر [illegible] از احمد بن محمد بن عیسی
از حسن بن [illegible] گفت که بودیم با ابو الحسن الرضا علیه السلام در [illegible] پس گذشت یحیی بن خالد
با جماعتی از آل برمک پس فرمود آنجناب که ایشان مساکین هستند و نمیدانند که چه وارد خواهد شد امسال
بر ایشان [illegible] عجب [illegible] و من [illegible]
[illegible] انگشت خود را [illegible] گفت [illegible] حدیث [illegible]

حدیث کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار در نیشابور در سنه ۳۵۲ از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن
شاذان از صفوان بن یحیی از محمد بن ابی یعقوب بلخی از موسی بن مهران گفت که شنیدم جعفر بن یحیی را که میگفت شنیدم
عیسی بن جعفر را که میگفت از برای هرون هنگامیکه متوجه شده بود از رقه بسوی مکه بخاطر بیاور آن قسمی را که خوردی
بآن در آل ابو طالب که بحق تو قسم یاد کردی که هر کس ادعا نماید بعد از موسی امامت را گردن او را بزنی و اینک علی
پسر موسی که ادعای این امر نماید پس گفته شود در باره او آنچه گفته میشد در باره پدر او پس نظر نمود هرون بسوی او از روی
غضب و گفت که چه چیز تو اراده داری آیا میخواهی که همه ایشان را بکشم موسی گفت پس چونکه شنیدم من این را رفتم
نزد حضرت رضا علیه السلام و خبر دادم او را پس فرمود مالی ولهم والله لا یقدرون الی علی شیء
حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از
صفوان بن یحیی گفت چونکه از دنیا رفت ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام و تکلم فرمود حضرت رضا علیه السلام
یعنی دعوی امامت نمود ترسیدم ما بر آنحضرت از این فرمایش پس من عرض کردم از برای او که تو اظهار نمودی امر
عظیمی را و بتحقیق ما میترسیم بر تو از این طاغی پس فرمود که هر قدر میتواند سعی خود را بجای آورد که نیست راهی
برای او بر من صفوان گفت خبر داد ما را شخص ثقه که یحیی بن خالد گفت از برای طاغی یعنی هرون این علی پسر
او است یعنی پسر موسی است بتحقیق نشسته است و ادعای امامت مینماید از برای خود پس گفت کفایت میکند
ما را آنچه بجای آوردیم نسبت به پدر او اراده داری تو اینکه بقتل برسانیم همه ایشان را جمیعاً در اینجا بعد را که
دشمنان اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و همیشه اظهار عداوت مینمودند نسبت بایشان باب دلالت
آنحضرت علیه السلام در خبر دادن آنجناب باینکه دفن خواهد شد با هرون در یکخانه حدیث کرد ما را احمد بن
زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از موسی بن مهران گفت که دیدم علی بن
موسی الرضا علیه السلام را در مسجد مدینه و هرون خطبه میخواند پس فرمود حضرت رضا علیه السلام که آیا میبینید
مرا و این را که دفن شویم در یکخانه حدیث کرد ما را احمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه از محمد بن قاسم از محمد بن علی کوفی
از محمد بن فضیل گفت که خبر داد مرا کسی که شنیده بود از حضرت رضا علیه السلام در وقتیکه او نظر مینمود بسوی
هرون در منی یا در عرفات پس فرمود من و هرون همچنین هستیم و چسبانید دو انگشت خود را بیکدیگر

پس ما نمیدانیم که چه چیز است مقصود آنحضرت باشد از او و در طوس هم چیزی از او نیست مگر مدفن هارون و حضرت رضا
علیه السلام را پهلوی هرون الرشید باب خبر دادن آنحضرت علیه السلام باینکه بزودی کشته شود بزهر و دفن
واقع شود پهلوی هرون الرشید حدیث کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش
از عبد السلام بن صالح هروی گفت که شنیدم حضرت رضا علیه السلام را که میفرمود بخدا قسم کشته شوم من بزهر
مظلوم و دفن کرده شوم پهلوی هرون الرشید و قرار داده خدا تربت مرا محل آمد و شد شیعیان من
و اهل محبت من پس هر کس زیارت کند مرا در غربت من واجب است از برای او اینکه زیارت کنم او را
در روز قیامت و قسم بآن کسی که گرامی داشته است محمد صلی الله علیه و آله را به پیغمبری و اختیار فرموده است او را
بر جمیع خلایق نماز نمیکند کسی از شما در نزد قبر من دو رکعت مگر اینکه مستحق میشود آمرزش را از خدا روزی
که ملاقات نماید او را و قسم بآن کسی که گرامی داشته است ما را بعد از محمد صلی الله علیه و آله بامامت و مخصوص
گردانیده است ما را بوصیت اینکه زوار قبر من گرامی‌ترین وفود است بر خدا در روز قیامت
و نیست از مؤمنی که زیارت نماید مرا پس برسد بصورت او قطره از آب مگر اینکه حرام فرماید خدا جسد
او را بر آتش باب صحت ذات حضرت رضا علیه السلام و معرفت آنجناب باهل ایمان و اهل
نفاق حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از عبد الله بن عامر بن سعد از عبد الرحمن بن ابی نجران
گفت که نوشت ابو الحسن الرضا علیه السلام و من خواندم او را بسوی بعضی اصحاب خود که هرگاه دیدید مرد را
هرگاه میبینیم او را بحقیقت ایمان و بحقیقت نفاق باب معرفت آنجناب بجمیع لغات حدیث کرد ما را
پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از محمد بن حسین از ابی یاسر خادم گفت که بود غلامی چند از برای ابی الحسن علیه السلام
در خانه او که از اهل صقالبه بودند و رومیه بودند و بود ابو الحسن علیه السلام نزدیک ایشان پس شنید ایشان را
در شب با هم صحبت مینمایند بزبان صقالبه و رومیه و میگفتند که بتحقیق بودیم ما فصد میکردیم در هر سال
در بلاد خود و اینجا فصد نمیکنیم پس چونکه فردا شد روانه فرمود ابو الحسن علیه السلام بسوی بعضی اطباء و فرمود که فصد
کن فلان رگ چنین را و فصد کن این یکی را رگ چنین بعد فرمود که ای یاسر تو فصد نکن گفت یاسر
من فصد کردم پس ورم کرد دست من و قرمز شد پس فرمود از برای من که ای یاسر چه میشود ترا پس خبر کردم

به قصد کردم آنجناب فرمود که آیا نهی نکردم ترا از قصد پس چهار و دست خود را پس کشید دست خود را از دست من
و آب در این خون را از آنجناب بر دست من بعد وصیت فرمود مرا که تعرض نکنم پس بعد از این چه تعرض میکردم
ماشاء الله بعد میشد که غفلت میکردم پس تعرض میکردم و زده میشد رگ من بعینه منع کرده میشدم حدیث کرد مارا
پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبدالله از احمد بن ابی عبدالله برقی از ابی هاشم داود بن قاسم جعفری گفت که بودم
به غذا میخوردم با ابوالحسن علیه السلام پس میخواند بعضی از غلامهای خود صقلبی و فارسی را و بود که میفرستادم
من غلام خود را بسوی غلام خود را بحرفی از فارسیه پس تعلیم میفرمود او را و بود که بسته میشد کلام بر غلام او
بفارسیه پس میگفت او بر غلام خود حدیث نمود مارا احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدرش از ابی الصلت هروی گفت که بود رضا علیه السلام که تکلم میفرمود با مردم بلغتهای ایشان و بود والله افصح
مردم و اعلم ایشان بهر زبانی و لغتی پس من عرض کردم یکروز از برای او که یابن رسول الله بدرستیکه من تعجب میکنم از معرفت تو
باین لغات با اختلاف آنها پس فرمود ای ابا الصلت من حجت خدا بر خلق خدا و نیست خدا که بگرداند حجت را
بر قومی در حالتیکه او نشناسد لغات ایشان را آیا نرسیده است ترا قول امیرالمؤمنین علیه السلام
اوتینا فصل الخطاب پس آیا فصل الخطاب غیر معرفت لغات است باب دلالت آنحضرت علیه السلام
در جواب دادن آنحضرت حسن بن عباش را از مسائلی که اراده نموده بود آنکه سؤال کند آنحضرت را از آن
مسائل پیش از آنکه سؤال نماید حدیث کرد مارا پدرم از سعد بن عبدالله از ابی محمد صالح بن ابی حماد از حسن بن
عباش گفت بودم من نوشته بودم با خود مسائلی بسیار را پیش از آنکه قطع نمایم بر امامت ابوالحسن الرضا
علیه السلام و جمع نموده بودم آنها را در کتابی از آنچه روایت شده بود از پدران آنحضرت علیهم السلام و غیر آنها
و میخواستم آنکه ثابت نمایم در امر او و امتحان کنم او را پس حمل نمودم آن کتاب را در آستین خود و رفتم بسوی منزل
آنحضرت و میخواستم آنکه خلوت از برای شرف به خدمت آنحضرت را بکنم پس یافتم او را با جمعی پس نشستم در گوشه
و من متفکر بودم در طلب اذن دخول بر آنحضرت و در منزل جماعتی بودند نشسته بودند و حدیث میکردند با یکدیگر
پس در آن حال من در این حال بودم که فکر میکردم و چاره میجستم از برای خدمت رسیدن آنحضرت که ناگاه بیرون آمد غلامی
از خانه و در دست او بود تا پس فریاد زد که کدام یک از شما حسن بن عباش بن ... الناس ...

پس برخواستم بسوی او و گفتم منم حسن بن عباش چه حاجت است پس گفت که این کتابیست که بمن دادند که بتو دهم پس
بگیر او را پس گرفتم او را و بگوشه رفتم و خواندم آنرا پس بخدا قسم بخدا که در آن کتاب بود جواب مسئله
مسئله من پس در نزد این قطع کردم بر امامت آنحضرت و ترک نمودم وقف را باب دلالت دیگر حدیث کرد مارا پدرم رضی الله
از سعد بن عبدالله از ابی محمد صالح بن ابی حماد از حسن بن عباش گفت که فرستاد بسوی من ابوالحسن الرضا علیه السلام
غلام خود را و با او بود رقعه که در آن بود که بفرست بسوی من جامه از جامه های موضع چنین و چنین را از فلان قسم پس نوشتم
بآنحضرت و گفتم از برای آن حضرت نیست در نزد من جامه باین صفت و نیست نزد من از آن قسم از متاعها هیچ چیز پس برگشت
رسول بسوی من و گفت طلب نما آن جامه را پس برگردانیدم بسوی او آن رسول را و گفتم چیزی نیست در نزد من
از آن قسم متاعها پس برگشت بسوی من رسول و گفت طلب نما که بتحقیق در نزد تو است از آن قسم جامه گفت
حسن بن عباش و از تحقیق بود که همراه من کرده بود مردی جامه از آن قسم جامه و امر نموده بود مرا بفروختن او و من
فراموش کرده بودم پس طلب نمودم هر چه بود در نزد من پس یافتم او را در سطحی در زیر تمام جامه ها پس فرستادم
او را بخدمت آنحضرت باب دلالت دیگر حدیث کرد مارا احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن
هاشم از پدر خود از صفوان بن یحیی گفت که بودم من در نزد ابوالحسن الرضا علیه السلام که داخل شد بر آنجناب
حسین بن خالد صیرفی و عرض کرد از برای آنجناب که فدایت شوم من اراده دارم خروج بسوی اعوض را پس فرمود
هر گاه که خواهی با فرج بعافیت پس چنین آن باش پس نشنید کلام آنحضرت را و بیرون رفت و اراده لوا کرد
پس قطع نمودند طریق او را و اخذ شد هر چه از مال با او بود باب جواب رضا علیه السلام از سؤال ابوقره صاحب
جاثلیق حدیث کرد مارا احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن هاشم مکتب و علی بن عبدالله وراق رضی الله عنه
از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از صفوان بن یحیی صاحب سابری گفت که سؤال کرد مرا ابوقره صاحب
جاثلیق آنکه برسانم او را بخدمت حضرت رضا علیه السلام پس من طلب اذن از برای او نمودم پس فرمود آنحضرت
علیه السلام که بیاور او را بنزد من و چونکه داخل شد بر آنحضرت بوسید بساط آنحضرت را و گفت که چنین است
بر ما در دین ما که هر گاه آمدیم با اشراف زمان خود بعد گفت از برای آنحضرت اصلحک الله چه میگوئی
در فرقه که ادعا نمایند دعوائی را پس شهادت دهند از برای ایشان فرقه دیگر که عدل کرده شده باشند

فرمود آنحضرت که دعوی از برای ایشان نیست بنا بر آنکه حجت ایشان ثابت نشده او گفت چه انکار دعوی کننده
فرقه دیگر دعوا کنند و بنا بنهند از خبر خویشان شهودی پس فرمود که چیزی نیست از برای ایشان او گفت پس
دعوی میکنیم آنکه عیسی روح الله است و کلمه خداست و مسلمانان با ما موافق هستند بر این دعوی و ادعا میکنند
مسلمانان آنکه محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر است و ما متابعت نمیکنیم ایشان را بر این دعوی پس آنچه اجماع
نموده ایم ما بر آن بهتر است از آنچه متفرق شده ایم در آن پس فرمود از برای او ابو الحسن الرضا علیه السلام
چه چیز است اسم تو گفت یوحنا فرمود علیه السلام ای یوحنا بتحقیق ما ایمان داریم بعیسی روح الله و کلمه
آنکه ایمان داشته بمحمد صلی الله علیه و آله و بشارت داده بآن و اقرار نموده بر بندگی خود آنکه
او بنده است تربیت کرده شده پس اگر عیسی نزد تو روح الله و کلمه نیست آنکه
ایمان دارد بمحمد صلی الله علیه و آله و بشارت داده باو و نه آنکه اقرار داشته بر او از برای خدا
به بندگی و ربوبیت پس ما بیزاریم از او پس کجا اجتماع داریم ما با شما پس برخواست و گفت از برای
صفوان بن یحیی برخیز بدرستیکه حاصل نشد از برای ما از این مجلس باب ذکر آنچه تکلم فرمود باو حضرت
رضا علیه السلام بیحیی بن ضحاک سمرقندی در امامت در نزد مامون حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی
از محمد بن یحیی صولی گفت که حکایت شد از رضا علیه السلام خبری که الفاظ او مختلف است و واقع شده
است از برای من روایت او با سندی و جمع نمودم آن و مختلف شده است الفاظ و اراده او بعضی [illegible]
[illegible] آوردم تمام آن حرف بعد از آن حرف و هر چند مختلف شده الفاظ آن خبر بود مامون در بعض خلوت های
میداشت که رضا علیه السلام از مقام خود [illegible] یعنی مغلوب شود در وقت مباحثه با خصم و آنکه خصم غالب
باهم رساند بر او یعنی غالب شود اگر چه اظهار خلاف آن مینمود پس مجتمع شدند در نزد او فقها و متکلمین
پس در پنهانی با ایشان اظهار نمود که مباحثه نمایند با آنجناب علیه السلام در امامت پس فرمود رضا علیه السلام
از برای ایشان که کفایت کنید مرا از میان خود یک کس که واضح کند [illegible] آنچه لازم آید بر او و آنچه [illegible]
مرد را که معروف بیحیی بن ضحاک سمرقندی بود و در خراسان مانند خود نداشت پس فرمود از برای او
رضا علیه السلام ای یحیی سوال نما از آنچه میخواهی یحیی گفت که تکلم میکنیم در امامت چگونه ادعا مینمائی

امامت را از برای کسی که امامت نکرده است و ترک نموده کسی را که امامت نموده و راضی شده است به آن پس
آنحضرت فرمود ای یحیی اخبرنی عن صدق کاذب علی نفسه او کذب صادق علی نفسه یعنی ای یحیی
خبر ده مرا از کسی که تصدیق نماید دروغگوی را در خود یا تکذیب کند راستگوی را در نفس خود پس ساکت شد
یحیی پس گفت مامون از برای او که جواب ده او را او گفت عفو فرماید مرا امیر المؤمنین از جواب او مامون گفت
یا ابا الحسن بشناسان ما را غرض خود را در این مسئله پس فرمود آنجناب چاره نیست از برای یحیی آنکه خبر دهد از ائمه خود
که ایشان دروغ بسته بر نفسهای خود یا راست گفته پس اگر ادعا نماید که دروغ گفته اند نیست امامت
از برای کذاب و اگر تصدیق ایشان نماید پس بتحقیق گفت اول ایشان که ولیتکم ولست بخیرکم یعنی والی شدم
شما را و حال آنکه نیستم بهترین شما و گفت دوم ایشان که کانت بیعة ابی بکر فلتة فمن عاد الی مثلها فاقتلوه
یعنی بیعت ابو بکر [illegible] و چنین اتفاق افتاد پس هر کس عود نماید بسوی مثل آن بکشید او را پس قسم بخدا
در [illegible] راضی نشد از برای کسی که کار او مثل فعل [illegible] اگر قتل [illegible] پس کسی که نبوده باشد بهترین مردم و حال آنکه
بهتر بودن واقع نمیشود مگر بصفات که از آن صفات است علم و از آنها است جهاد و از آنها است سایر فضائل
و نبوده باشد در او این صفات و کسی که بوده باشد بیعت او [illegible] از روی عقل [illegible] بر مرجحی واجب
قتل بر کسی که کاری آورد مثل آن را چگونه قبول میشود عهد او بسوی غیر او و حال آنکه بوده باشد صورت او بعد که [illegible]
بر منبر بتحقیق از برای من شیطانی است عارض میشود مرا پس هر گاه میل داده مرا [illegible] بدارید و هر گاه خطا نمایم
ارشاد نمائید مرا پس ایشان نیستند امامان بقول خود ایشان اگر راست گفته باشند یا دروغ گفته باشند پس جمع
در نزد یحیی در این باب جوابی پس تعجب نمود مامون از کلام آنجناب و گفت یا ابا الحسن نیست در روی زمین
کسی که نیکو ادا نماید این را غیر از تو باب قول رضا علیه السلام از برای برادر خود زید بن موسی زمانیکه فخر نمود بر کسانیکه
در مجلس او بودند و قول آنجناب در باره کسانیکه معاشرت میکنند با شیعیان ایشان از اهل بیت او
و ترک میکنند [illegible] و رعایت ایشان را حدیث کرد ما را محمد بن احمد سنانی از محمد بن ابی عبد الله کوفی از ابو القاسم [illegible]
صالح بن احمد [illegible] از صالح بن ابی حماد از حسن بن جهم [illegible] گفت که بودم در خراسان با ابو الحسن
موسی الرضا علیه السلام در مجلس آنجناب و زید بن موسی حاضر بود و رو به جماعتی نموده بود در مجلس و فخر مینمود

برایشان و گفت مائیم و مائیم و ابو الحسن علیه السلام رد نموده بود بر قول و حدیث نمی‌کرد ایشان را پس شنید لشکریان

پس گفت ای زید بن موسی ترا مغرور کرده است قول آنها که نقل می‌کنند که ان فاطمة

احصنت فرجها فحرم الله عز و جل ذریتها علی النار یعنی آنکه خدا حرام فرموده است بر آتش ذریه فاطمه را

قسم که این مخصوص است از برای حسن و حسین و اولاد شکم فاطمه علیها السلام بالخصوص و الا پس چنانچه بوده باشد

موسی بن جعفر علیه السلام که اطاعت خدا نماید و روزها را روزه گیرد و شب‌ها را بیدار دارد و تو معصیت

خدا نمائی بعد بیائید هر دو در روز قیامت مثل هم باشید تو عزیزتر باشی در نزد خدا از موسی بن جعفر علیه السلام

تحقیق علی بن الحسین میفرمود که از برای نیکوکار ما دو چندان از اجر است و از برای گناهکار ما دو چندان از عذاب

حسن وشا گفت پس بعد گفت ای حسن پس فرمود از برای ای حسن چگونه قرائت میکنید این آیه را

قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح من عرض کردم که از مردم کسی هست که قرائت میکنند

انه عمل غیر صالح یعنی عمل است غیر صالح و از ایشان کسی هست که قرائت میکند انه عمل غیر صالح

یعنی او عمل شخص غیر صالح است نفی میکند او را از پدر خود پس فرمود آنجناب علیه السلام حاشا که چنین باشد

هر آینه تحقیق بود او پسر نوح و لکن چونکه معصیت خدای عز و جل نمود نفی فرمود او را از پدر خود همچنین هر کسی

هم بوده باشد از ما که اطاعت خدای عز و جل ننماید پس نیست از ما و تو هرگاه اطاعت خدا نمائی پس

از ما اهل بیتی حدیث کرده ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از محمد بن زید نحوی از ابن

ابی عبدون از پدرش گفت که چونکه آوردند زید بن موسی برادر حضرت رضا علیه السلام نزد مأمون

و او خروج کرده بود در بصره و سوخته بود خانهای عباسیین را و این در سال صد و نود و نه بوده است شده بود

بزید النار گفت از برای او مأمون که ای زید خروج نمودی در بصره و ترک نمودی ابتدا نمودن به خانهای دشمنان ما را

از امیه و ثقیف و عدی و غنی و باهله که هر یک جای تعب است و آل زیاد و قصد نمودی خانهای بنی عم خود را

زید گفت و او بسیار مزاح میفرمود خطا نمودم یا امیر المؤمنین از همه جهات و اگر دو مرتبه خروج نمایم ابتدا به

خانهای دشمنان خود پس خندید مأمون و فرستاد او را نزد برادر او حضرت رضا علیه السلام و عرض کرد

به آنحضرت که بخشیدم گناه او را بجهت تو پس چونکه آوردند او را نزد آنحضرت او را ملامت و عتاب نمود

ورها نمود

و رها نمود او را و قسم یاد نمود آنکه هرگز با او تکلم ننماید تا آنکه زنده است حدیث نمود ما را ابو الحسین محمد بن احمد

بن [illegible] از مشایخ خود آنکه زید بن موسی بود که مذهبش مذهب معتزله یعنی اصحاب [illegible] و در زمان او فضل بود و برادر

علی بن موسی بود و طلب او نمودند که زید بن موسی آمد در بغداد در بهرکه یعنی ابو جعفر و بود و او بود در کوفه

در ایام ابو السرایا و او را ابو السرایا والی نموده بود و چونکه کشته شد ابو السرایا و طالبیون متفرق شدند و پنهان شدند بعضی

ایشان در بغداد و بعضی ایشان در کوفه و رفتند بعضی ایشان بسوی مدینه و زید بن موسی از کسانی بود که پنهان شده بود

پس طلب نمود او را حسن بن سهل تا آنکه او را نشان دادند او پس او را آوردند و محبوس نمود بعد احضار نمود او را که گردن

زدن او را و جلاد شمشیر خود را برهنه نمود برای آنکه گردن او را بزند که حاضر بود آنجا حجاج بن خیثمه او گفت ایها الامیر چنانچه

مصلحت میدانی تعجیل مکن در کشتن او و مرا نزد خود بخوان که در نزد من نصیحتی است پس او چنین نموده او را از موت

و جلاد دست نگاه داشت و چون نزدیک او آمد گفت ایها الامیر آیا آگاهی از امیر المؤمنین تو در آنچه ترا امر نموده

بجای آوردی رسیده است او گفت نه رسیده است او گفت پس بچه جهت میکشی پسر عم امیر المؤمنین را بدون اذن او

و امر او و بدون آنکه او را باین امر مطلع سازی و رای او را در این باب بخواهی بعد حدیث نمود او را الحجاج بن خیثمه

حدیث ابا عبد الله بن الافطس و آنکه رشید او را حبس نمود در نزد جعفر بن یحیی پس اقدام نمود بر کشتن او جعفر بدون امر

رشید و فرستاد سر او را نزد او در طبقی که گذاشته بودند بهدایای نوروز و آنکه رسید چونکه امر نمود مسرور کبیر را که بقتل جعفر بن

یحیی گفت از برای او که هرگاه سؤال نماید ترا جعفر از گناه خود که بچه سبب کشتن او است پس جواب ده او را

که میکشم ترا بجهت پسر عم خود ابن الافطس که تو او را بدون امر من کشتی بعد گفت حجاج بن خیثمه از برای حسن بن سهل که آیا تو

ایمن میباشی ایها الامیر از آنکه حادثه واقع شود میان تو و میان امیر المؤمنین و تو کشته باشی این مرد را پس احتجاج نماید بر تو بمثل احتجاج

نمود رشید بر جعفر بن یحیی پس حسن بن سهل گفت از برای حجاج که خدا ترا جزای خیر دهد و امر نمود به بردن زید بن موسی

محبس خود و همیشه محبوس بود تا آنکه او را نزد مأمون بردند و مأمون او را نزد برادر او رضا علیه السلام فرستاد و آنجناب

او را رها نمود و او زنده ماند تا آخر خلافت متوکل و مرد در سر من رای حدیث کرد ما را احمد بن علی ماجیلویه و محمد بن

موسی بن متوکل و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از یاسر آنکه خروج نمود زید بن موسی

برادر ابو الحسن علیه السلام در مدینه و سوخت و کشت و نامیده شد زید النار پس فرستاد بسوی او مأمون و او را اسیر نمود

آورده نزد او پس گفت مامون که ببرید او را نزد ابو الحسن علیه السلام پس گفت که چونکه داخل شد بر آن جناب
فرمود از برای او ابو الحسن الرضا علیه السلام که ای زید آیا مغرور کرده است ترا قول سفلهای کوفه که فاطمه علیها السلام
محصنة الفرج است پس حرام نموده است خدا ذریه او را بر آتش این قضیه از برای حسن و حسین علیهما السلام است بالخصوص
آیا چنین می پنداری تو که معصیت خدا نمائی و داخل بهشت شوی و موسی بن جعفر اطاعت خدا نماید و داخل بهشت شود
پس چنانچه چنین شد تو گرامی تر خواهی بود بر خدای تعالی از موسی بن جعفر علیه السلام قسم بخدا که نرسید احدی بآنچه در نزد
خدای عز و جل است مگر بطاعت خدا و چنانچه گمان میکنی تو که میرسی بآنچه در نزد خداست بمعصیت خدا پس بد گمانی نموده
پس گفت زید از برای آنحضرت که من برادر توام و پسر پدر توام پس فرمود از برای او ابو الحسن علیه السلام که تو برادر منی
مادامی که اطاعت خدای عز و جل نمائی بتحقیق نوح علیه السلام گفت که پروردگارا پسر من از اهل منست و وعده تو حق است
و تو احکم الحاکمین پس فرمود خدای عز و جل که ای نوح او نیست از اهل تو بتحقیق او عملیست غیر صالح پس بیرون نمود او را
خدای عز و جل از اینکه بوده باشد از اهل او بسبب معصیت خود حدیث نمود ما را تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی رضی الله عنه
از پدر خود از احمد بن علی انصاری از ابو الصلت هروی گفت که شنیدم رضا علیه السلام را که حدیث میفرمود از پدر خود
علیه السلام اینکه اسمعیل گفت از برای صادق علیه السلام که ای پدر چه میفرمائی در گنهکار از ما و از غیر ما پس فرمود
علیه السلام لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب من یعمل سوء یجز به یعنی از آنکه امر بآرزوی کسی [illegible]
بلکه هر کس عمل بدی بکند جزای آن را خواهد دید حدیث کرد ما را حاکم ابو احمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه از محمد بن
ابو عبد الله کوفی از ابو الحسن صالح بن ابی حماد از حسن بن جهم گفت که بودم در نزد حضرت رضا علیه السلام و در نزد او بود
زید بن موسی برادر او و خطاب میفرمود از برای او که ای زید بترس از خدا که ما رسیدیم بآنچه رسیدیم بسبب تقوی پس هر کس
نترسد از خدا و نداشته باشد مراقبت خدا را پس او نیست از ما و ما نیستیم از او ای زید بپرهیز از اینکه اهانت نمائی هر کس
را از شیعیان ما که مرتکب [illegible] بتحقیق شیعیان ما را دشمن میدارند [illegible] و حلال میشمارند
خونهای ایشان را [illegible] پس چنانچه بوده باشد لعنت
بایشان ظلم نموده بر نفس خود و ابطال حق خود نموده گفت حسن بن جهم که بعد ملتفت شد امام علیه السلام بسوی من پس فرمود
ای پسر جهم هر کس مخالفت نماید دین خدا را پس من بیزارم از او هر کس میخواهد بوده باشد از هر قبیله که بوده باشد

و هر کس دشمنی نماید خدا را پس بیزارم من از او و هر کس میخواهد بوده باشد از هر قبیله میخواهد بوده باشد پس گفتم من از برای او
ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله کیست دشمن خدا فرمود که دشمن خدا کسیست که معصیت کند خدا را حدیث کرده ما را ابو محمد جعفر بن نعیم شاذانی
رضی الله عنه از احمد بن ادریس از ابراهیم بن هاشم از ابراهیم بن محمد همدانی گفت شنیدم رضا علیه السلام را که میفرمود که هر کس
دوست دارد معصیت کاران را پس او عاصی است و هر کس دوست دارد اطاعت کننده را پس او مطیع است
و هر کس اعانت نماید ظالمی را پس او ظالم است و هر کس مخذول نماید ظالمی را پس او عادل است بتحقیق نیست میان خدا
و میان احدی قرابت بغیر خویش و نمیرسد احدی بولایت خدا مگر بطاعت و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
از برای اولاد عبد المطلب که بیاورید مرا با اعمال خود نه بحسبهای خود و بنسبهای خود و فرموده است خدای تبارک و تعالی
فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون
و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون حدیث کرد ما را ابو الحسن محمد بن عمرو بن
علی البصری از ابو الحسن صالح بن شعیب [illegible] از [illegible] بن محمد بغدادی [illegible] بن احمد عسکری از عبد الله بن [illegible]
[illegible] الصدری از موسی بن علی قرشی از ابو الحسن ثانی موسی الرضا علیه السلام که فرمود که برداشته شده است از شیعیان
قلم پس گفتم ای سید من چگونه میشود این فرمود بجهت اینکه گرفته شده است بر ایشان عهد در ولایت با ما
مردم همه در غفلت هستند و ایشان در ترس و بیم هستند و [illegible] بجهت آن [illegible]
کرده میشوند بسبب [illegible] معصوم نیست احدی از شیعیان ما که مرتکب گناهی شود یا خطائی را
مگر اینکه میرساند خدا بآنچه او را تطهیر کند از گناهان خود هر چند باشد مثل عدد قطرهای
باران و بعدد ریگ ریزه ها و بعدد خارها و درختها و چنانچه نرسد او را عقوبت در جان خود پس میرسد
در اهل او و مال او و دیگر نرسد او را در امر دنیای او چیزی [illegible] در حال [illegible]
القبر که بگذارند او را پس برود [illegible] حدیث کرد ما را حاکم ابو علی [illegible]
وراق رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از حسن بن ابی قتاده از محمد بن سنان گفت که فرمود ابو الحسن الرضا علیه السلام
که ما اهل بیتی هستیم که واجب شده است حق ما بجهت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس هر کس اخذ نماید بسیرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله حق را او عطا نماید مردم را از خویش [illegible] پس نیست حقی از برای او مگر که [illegible]

خالی از احتمال و اشکال نیست احتمال دارد که مراد از شرم از اهل بیت اکثر است که نخواهد از برای ایشان
پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله میخواست والله تعالی از برای او نیست و احتمال دارد که مراد
این باشد که مردم آنچه طمع از رسول خدا صلی الله علیه و آله دارند از حفظ جمیع مراتب ایشان همچنین باید
حفظ جمیع مراتب ایشان نسبت بکسی که او را بسبب رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب حق میدانند
و باین سبب باو تمسک مینمایند حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی
از ابو عبدالله محمد بن موسی بن نصر رازی گفت شنیدم از پدرم که میگفت گفت مردی از برای حضرت
رضا علیه السلام قسم بخدا که نیست بر روی زمین اشرف از پدران تو پس فرمود که تقوی سبب شرافت
ایشان است و طاعت خدا بهره ایشان است بعد گفت دیگری که تو والله بهترین مردمی پس فرمود
قسم مخور ای فلان بهتر از من کسی است که اتقی است از برای خدای عز و جل و مطیعتر است از برای او
والله منسوخ نشده است این آیه وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم
حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان از ابراهیم بن عباس
میگفت که شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام را که میفرمود قسم یاد نموده ام یعنی آنکه قسم یاد نه نموده ام
یعنی مگر آنکه آزاد نمایم بنده را و آزاد نمایم جمیع بنده را که مالک شوم اگر بوده باشم که بینم خود را بهتر
از این واشرف بسبب نسبتی بسیاهی از غلامان خود مگر آنکه مرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر آنکه
بوده باشد از برای من عمل صالحی پس بوده باشم افضل از او نامیده است ابراهیم آنچه گفت تا آنکه علی بن
موسی الرضا علیه السلام را ... حدیث کرد حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب و علی بن عبدالله
وراق و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنهم از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن سنان
گفت که بودم در نزد مولای خود رضا علیه السلام در خراسان و بود مامون که مینشاند آنحضرت را بر دست
راست خود هرگاه می نشست از برای امور مردم در روز دوشنبه و پنجشنبه پس خبر رسید مامون آنکه
مردی از صوفیه دزدی نموده است پس امر نمود باحضار او و چونکه نظر نمود بسوی او یافت او را که رنگ او
متغیر شده و بین دو چشم او اثر سجود است پس گفت از برای او بد است این اثر نیکو و این عمل قبیح

باز

آیا نیست با این اثر نیکو از برای تو دوری همچنین چیزی از تو ظاهر شد گفت که کرده ام اینچنین از روی اضطرار
نه از روی خباثت بجهة آنکه منع نمودی تو حق مرا از خمس و فیء پس مامون گفت که چه حق است
از برای تو در خمس و فیء گفت بدرستیکه خدای عز و جل میفرماید واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول
ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان
یوم التقی الجمعان و قسمت نموده است فیء را به شش قسمت پس فرموده است خدای عز و جل ما افاء الله
علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل کیلا یکون
دولة بین الاغنیاء منکم پس منع نمودی تو حق مرا و من ابن السبیلم که منقطع شده ام و مسکینم هستم
که نمیتوانم رجوع بسوی چیزی نمایم و از حمله قرآن هستم مامون گفت از برای او که من معطل نمایم حدی از حدود خدا را
و حکمی از احکام خدا را در باره دزد از جهت این افسانه های تو صوفی گفت که پس ابتدا نما بنفس خود و او را تطهیر
بعد تطهیر نفس غیر خود نما و اقامه نما حد خدا را بر خود بعد از آن بر غیر خود پس ملتفت شد مامون بسوی ابی الحسن
علیه السلام و گفت که تو چه میفرمائی آنحضرت علیه السلام فرمود که او میگوید که تو دزدیده ای من دزدیده ام
پس غضب نمود مامون غضب شدیدی بعد گفت از برای صوفی والله قطع مینمایم دست ترا صوفی
گفت آیا قطع میکنی تو دست مرا و تو بنده منی پس مامون گفت وای بر تو از کجا من بنده تو شده ام
صوفی گفت بجهة آنکه مادر تو خریده شده است از مال مسلمانان پس تو بنده همه مسلمانان هستی آنها
در مشرق هستند و آنها در مغرب هستند تا آنکه آزاد نمایند ترا و من آزاد نکرده ام ترا بعد خمس را بسته
تو و عطا ننموده تو آل رسول را حقی و عطا ننموده مرا و امثال مرا حق ما را و دیگر آنکه خبیث تطهیر نمیکند
خبیث را مثل خود بلکه تطهیر او مینماید کسی که طاهر باشد و کسی که در پهلوی او حدی است اقامه حد بر غیر خود
نمیکند تا آنکه ابتدا نماید بنفس خود آیا نشنیده خدای عز و جل را که میفرماید اتامرون الناس بالبر
وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون پس ملتفت شد مامون بسوی ابی الحسن الرضا
علیه السلام و گفت که تو چه میفرمائی در امر او پس فرمود آنحضرت علیه السلام که خدای جل جلاله فرموده است
از برای محمد صلی الله علیه و آله که بگو از برای خداست حجت بالغه و این حجتی است که میرسد جاهل

پس و انا مینکردانند او را با وجود جهد او بجهتی که میدانند او را عالم بعلم خود بغیر حجت ظاهر باشد [illegible]
دیگر و دنیا و آخرت برایت و تحقیق احتجاج نمود پس امر نمود مامون که اهل تصوف را حاضر کردند و پنهان
[illegible] از مردم و مشغول شد با ابو الحسن علیه السلام تا اینکه زهر داد آنحضرت را و کشت آنحضرت را و تحقیق بود فضل
[illegible] کشته بود جماعتی از شیعیان را گفت مصنف این کتاب [illegible] روایت شده است این حدیث
بهمین نحو حکایت نمودم من او را اما من بری هستم از عهده صحت حدیث حدیث کرد ما را ابو الطیب
حسین بن احمد بن محمد [illegible] رازی رضی الله عنه در نیشابور در سنه [illegible] از [illegible] از احمد بن محمد بن خالد
برقی از پدرش از [illegible] که مامون چون که اراده نمود بیعت بکند برای [illegible]
بامارت مؤمنین و از برای ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بولایت عهد و از برای فضل بن سهل بوزارت
امر نمود که سه کرسی برای ایشان گذاشتند و چون نشستند بر آن کرسیها اذن داد مردم را که داخل شوند
پس داخل شدند و بیعت نمودند و بود که میزدند دستهای راست خود بر دستهای راست ایشان از اعلای
ابهام تا خنصر و انگشت کوچک است و بیرون می آمدند تا اینکه بیعت نمود در آخر مردم جوانی از انصار
پس زد دست راست خود را از اعلای انگشت کوچک تا اعلای ابهام پس تبسم نمود ابو الحسن الرضا
علیه السلام بعد فرمود که همه آنها که بیعت نمودند بیعت نمودند بفسخ بیعت غیر از این جوان که او
بیعت نمود بعقد بیعت پس گفت مامون چه چیز است فسخ بیعت و عقد بیعت ابو الحسن
علیه السلام فرمود که عقد بیعت از اعلای انگشت کوچک است تا اعلای ابهام و فسخ بیعت
از اعلای ابهام است تا اعلای انگشت کوچک پس مضطرب شدند در این مردم و امر نمود مامون [illegible]
بیعت برانچه وصف نمود او را ابو الحسن علیه السلام و گفتند مردم که چگونه مستحق است امامت کسی [illegible]
عقد بیعت را و درستی و تحقیق کسی که دانا است او اولی است بامامت از کسی که نمیداند را و گفت که
واداشت مامون را اینکار برانچه کار آورد او را از زهر دادن آنجناب حدیث کرد ما را تمیم بن عبد الله بن
تمیم قرشی رضی الله عنه از پدرش از احمد بن علی انصاری گفت که سئوال کردم از ابو الصلت هروی و گفتم از
برای او که چگونه راضی شد نفس مامون بکشتن حضرت رضا علیه السلام با وجود اکرام و محبت او آنجناب [illegible]

و قرار دادن

و قرار دادن او ولایت عهد را از برای او بعد از خود پس گفت که مامون اکرام مینمود آنحضرت را و محبت میداشت او را
بجهت معرفت او بفضل آنحضرت و قرار داد او ولایت عهد را بعد از خود برای آنکه بنماید بمردم که او راغب است
بدنیا پس ساقط کند محل او را در دلهای مردم و چون که ظاهر نشد از [illegible] مگر آنچه باعث زیادتی فضل او شد در نزد مردم
[illegible] آنحضرت در نفوس ایشان [illegible] اهل کلام را از شهرها بجهت مباحثه آنحضرت بطمع اینکه غلبه کند یکی از ایشان
[illegible] آنحضرت [illegible] در نزد فقها و [illegible] کسی
نقص آنحضرت [illegible] در نزد عامه مردم [illegible] آنحضرت خصمی از یهود و نصاری و مجوس و صابئه و براهمه و ملحدین و دهریه
و خصمی از طوایف مسلمانان مگر اینکه آنحضرت قطع حجت او نموده الزام حجت بر او نمود و مردم میگفتند و الله که او
اولی است بخلافت از مامون و [illegible] اینها را اصحاب اخبار [illegible] مامون و این سبب غیظ او شد
و شدید شد حسد او بر آنحضرت و بود آنحضرت که پروا نمیکرد از مامون در حق و [illegible] جواب میداد او را [illegible]
بانچه ناخوش داشت او را و این سبب غیظ و کینه او شد [illegible] از برای آنحضرت و چون چاره او منقطع
[illegible] آنحضرت حیله نمود [illegible] آنحضرت و کشت آنحضرت را بزهر باب نص رضا علیه السلام بر پسرش ابو جعفر محمد بن علی
علیه السلام بامامت و خلافت حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از عون بن محمد از
ابو الحسن محمد بن ابو عباد که او بود کاتب حضرت رضا علیه السلام بود او را فضل بن سهل [illegible] گفت که نبود
آنحضرت علیه السلام که ذکر نماید محمد پسرش را مگر بکنیه او [illegible] ابو جعفر [illegible] ابو جعفر علیه السلام
[illegible] ابو جعفر علیه السلام در نهایت [illegible]
[illegible] پس شنیدم او را که میفرمود ابو جعفر [illegible] باب وفات رضا علیه السلام
[illegible] مامون حدیث کرد ما را حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی از محمد بن یحیی صولی از [illegible] بن موسی
[illegible] حسین [illegible] آنکه [illegible] رضا علیه السلام
پس [illegible] مامون [illegible] آورد [illegible] و گفت [illegible]
[illegible] رضا علیه السلام [illegible] آنکه [illegible]
آنحضرت [illegible] و گفت [illegible] حضرت رضا علیه السلام [illegible] و گفت مامون با غلام [illegible]

از این انار و آن انار بود در درخت در بستانی که بود در خانهٔ رضا علیه السلام پس چید از آن انار بعد گفت بنشین و آن
انار را بروکن کنایه از آنکه دانه نما و بخش رسید او از آن انار دانه چند در جای و امر نمود بشستن آن بعد گفت با آن
حضرت که قدری بمک از این انار آنجناب فرمود که بعد از بیرون رفتن امیرالمؤمنین خواهم خورد او گفت والله مگر آنکه میل
فرمائی در حضور من و اگر نه از رحمت [illegible] متهم میشوم بر آنچه میکنم با تو پس آنحضرت چید از آن انار چند دانه
و بیرون رفت مأمون و نماز عصر کرده بودم که برخاست حضرت رضا علیه السلام بجهة اجابت [illegible] مجلس پس [illegible]
کسی نزد آنحضرت و فرستاد که [illegible] بهمان آنحضرت که وقت داشت بجهة آن رنج که در بدن تو است [illegible]
امر در شب پس [illegible] نمود جناب علیه السلام تا بوقت آخر در حق [illegible] وقل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین
کتب علیهم القتل الی مضاجعهم وکان امر الله قدرا مقدورا و صبح زود مأمون آمد امر نمود بغسل
و کفن آنحضرت و راه میرفت پشت سر جنازهٔ آنحضرت با پای برهنه متحیر و میگفت ای برادر من مرا رنجه [illegible]
در اسلام [illegible] تو غالب شد قدر بر آنچه من در باره تو مقرر داشته بودم و [illegible]
و دفن نمود آنحضرت را با او و گفت که امید دارم آنکه نفع بخشد خدا مرا بقرب او و در این باب ذکر خبری کرده در وفات
حضرت رضا علیه السلام از طرق خاصه حدیث کرده ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدرش هاشم گفت که [illegible] بین او و بین طوس هفت منزل ناخوش شد ابوالحسن علیه السلام پس داخل
شدیم با طوس و شدید شد ناخوشی آنحضرت و باقی ماندیم ما در طوس چند روزی و مأمون هر روز دو بار می آمد
بعیادت آنحضرت [illegible] و چونکه بود آخر روزی که آنحضرت در آن روز وفات یافت کرده بود در آن روز ضعف
پس فرمود بعد از نماز ظهر ای پسر آیا چیزی خورده اند مردم گفتم ای سید من که چه کسی میخورد
در این مکان با آنکه تو در آنحال هستی پس برخاست بعد فرمود که بیاورید مائده را و نگذاشت از حشم خود
احدی را مگر آنکه نشانید او را با خود بر مائده و متفقد میشد یک یک ایشان را و هر که غذا خورد فرمود که بفرستید
طعام برای زنها پس طعام برای آنها برده شد و چون فارغ شدند از خوردن غذا غش عارض شد آنحضرت
و ضعیف شد پس واقع شد صیحه و گریه [illegible] مأمون [illegible] با پای برهنه [illegible] واقع شد و گریه
در طوس و آمد مأمون پای برهنه با حسرت میزد بر سر خود و میگرفت ریش خود را و تأسف میخورد

و گریه میکرد و اشک میریخت [illegible] پس ایستاد بر سر رضا علیه السلام تا آنکه چون افاقه شد آنحضرت بهوش آمده
پس مأمون گفت که ای سید من والله نمیدانم که کدام یک از مصیبت عظیم تر است بر من مفارقت تو یا تهمت مردم
در باره من که من با تو مکر کرده و ترا کشتم پس گفت آنجناب چشم بسوی او انداخته بعد فرمود که [illegible] امیرالمؤمنین
معاشرت با ابو جعفر علیه السلام را که عمر تو و عمر او همچنین است و جمع نمود میان دو انگشت سبابه خود گفت پس که چون
شب آنحضرت از دنیا رحلت فرمود بعد از آنکه بعضی از شب گذشت و چون صبح شد جمع شدند خلق و گفتند
این کشته است او را و مکر نموده است با او و قصد کرده [illegible] مأمون را و متعرض شدند [illegible] پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله
و بسیار شد گفتگو و صداها و بود محمد بن جعفر بن محمد عم آنحضرت علیه السلام که بعد از حصول امان از مأمون آمده بود
بسوی خراسان پس گفت مأمون از برای او یا ابا جعفر بیرون رو بسوی مردم و اعلام نما ایشان را که ابوالحسن امروز
بیرون برده نمیشود و کراهت داشت آنکه اگر بیرون برد آنحضرت را پس فتنه برپا شود پس بیرون آمد محمد بن جعفر
بسوی مردم و گفت ای مردمان متفرق شوید که ابوالحسن علیه السلام امروز بیرون آورده نمیشود پس متفرق شدند
مردم و غسل داده شد ابوالحسن علیه السلام در شب و دفن شد علی بن ابراهیم گفت که حدیث کرد مرا پدرم آنچه راست
نمیدانم و ذکر او را در کتاب [illegible] باب آنچه حدیث کرده است آن ابوالصلت هروی از ذکر وفات رضا علیه السلام
و آنکه او مسموم شد با انگور حدیث کرده ما را محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن موسی بن متوکل و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی
و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و حسین بن ابراهیم بن تاتانه و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب و علی بن عبدالله
وراق رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از ابوالصلت هروی گفت که در خدمت [illegible]
بودم [illegible] ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود بمن که ای اباصلت داخل شو این قبه را که در آن قبر
هارون است و بیاور برای من خاکی از چهار جانب او گفت ابوالصلت که پس رفتم و آوردم آن خاک را
پس چونکه نزدیک شدم پیش آنجناب فرمود از برای من که پیش من بیاور این خاک را و او از نزد در بود
پس نزدیک آنجناب بردم پس گرفت او را و بو کشید او را بعد انداخت او را بعد فرمود که زود باشد
که حفر شود از برای من در اینجا پس ظاهر شود سنگی که اگر جمع شوند بر آن همه کلنگ داران خراسان شوند
قادر بر قلع نمایند بعد فرمود که در آنجا که در نزد پا [illegible] است و آنچه در نزد سر او است

شد امت بعد فرمود پس من آرامگاهی کرده‌ام او از تربت من است بعد فرمود که زود باشد که حفر شود از برای
در این موضع پس امر نما تو ایشان را آنکه حفر نمایند از برای من هفت مرقاة که با مراد شبر برده باشند چون برای
زیر شکم را کوبند و او غافل است که حجره است و آنکه بشکافند از برای من ضریحی یعنی سرداب و اگر ابا نمودند مگر آنکه
لحد قرار دهند پس امر نما ایشان را که قرار دهند لحد را دو ذراع و یک وجب بحق خدای عزوجل زود باشد
وسیع گرداند او را از برای من آن قدر که بخواهد پس هرگاه که بیاورند آن را پس تو خواهی دید در نزد سر من
رطوبتی پس تکلم نما با کلامی که تعلیم میکنم ترا هرگاه خواهی جوشیدن آن آب تا آنکه پر نماید لحد را و خواهی دید تو
در آن آب ماهیان کوچک پس ریزه نما از برای ایشان این نانی را که تو عطا میکنم ترا آنها بر خواهند چید
او را پس هرگاه باقی نماند از آن نان چیزی بیرون خواهد آمد از آن آب ماهی بزرگ که بر خواهد چید آن
ماهیان کوچک را تا آنکه باقی نگذارد از آنها چیزی بعد غایب خواهد شد و هرگاه غایب شد پس بگذار
دست خود را بر آب بعد تکلم نما با کلامی که تعلیم میکنم ترا پس بتحقیق فرو خواهد رفت آب و باقی نخواهد ماند
از او چیزی و بکار میار این را مگر در حضور مأمون بعد فرمود آنجناب علیه السلام که ای ابا صلت فردا داخل
خواهم شد بر این فاجر پس اگر بیرون آمدم و مکشوف الرأس باشم یعنی بر سر خود چیزی نینداخته باشم پس تکلم نما
با من که تکلم خواهم نمود با تو و اگر بیرون آمدم و سر من پوشیده باشد یعنی چیزی بر سر خود انداخته باشم پس تکلم منما
با من گفت ابا صلت که چون که صبح نمودیم آن روز را پوشید آنجناب جامه‌های خود را و نشست در محراب خود
و انتظار میکشید و زمانی بر این حال بود که ناگاه داخل شد غلام مأمون و گفت اجابت فرما امیر المؤمنین را
پس پوشید نعلین خود را و ردای خود را و پیاده راه میرفت و من متابعت او میکردم تا آنکه داخل شد بر مأمون
و پیش روی او طبقی بود که بر آن طبق انگوری بود و طبقهای میوه و در دست او خوشه انگوری بود که بتحقیق خورده
بعض آن را و باقی بود بعض آن پس چون چشم او افتاد بآنحضرت رضا علیه السلام برجست بسوی او پس معانقه نمود
با آنجناب و بوسید میان دو چشم او را و نشانید آنجناب را با خود بعد آن خوشه انگور را نزدیک آنجناب برد
و گفت ای پسر رسول الله ندیده‌ام من انگوری بهتر از این انگور حضرت رضا فرمود از برای او که شاید بوده باشد
انگور نیکو انگوری که بوده باشد در بهشت پس گفت از برای آنجناب بخور از این انگور پس فرمود از برای او

اعفنی

حضرت رضا علیه السلام که مرا معاف دار از خوردن انگور پس گفت البته باید بخوری و چه چیز منع میکند ترا
از خوردن انگور شاید تو ما را متهم میداری بچیزی پس گرفت آن خوشه را بعد خورد از آن بعد بنزد آنحضرت آورد
پس خورد آنجناب علیه السلام از او سه دانه بعد انداخت او را و برخاست پس گفت مأمون بکجا میروی پس فرمود
بآنجا که مرا تو فرستادی و بیرون آمد آنجناب علیه السلام سر خود را پوشیده پس من تکلم نکردم با آنجناب تا آنکه داخل
خانه شد پس امر فرمود که در خانه بسته شود پس بسته شد بعد خوابید آنجناب علیه السلام بر فراش خود و من مکث نمودم
در صحن خانه مهموم و غمناک ماندم پس من بر این حال بودم که ناگاه داخل شد بر من جوانی نیکو روی مو مجعد شبیه‌ترین مردم
بحضرت رضا علیه السلام پس مبادرت نمودم بسوی او و گفتم از برای او که از کجا داخل شدی و حال آنکه در منزل بسته بود
پس گفت آن کسی که آورد مرا از مدینه در این وقت او آن کسی است که مرا داخل خانه نمود و در بسته بود پس گفتم من از
برای او که کیستی تو پس گفت از برای من که منم حجت خدا بر تو ای ابا صلت و منم محمد بن علی بعد رفت بجانب پدر خود
علیه السلام پس داخل شد و امر کرد مرا که داخل شوم با او پس چون نظر نمود حضرت رضا علیه السلام بسوی او
برجست بسوی او پس معانقه نمود با او و او را بسینه خود چسبانید و بوسید میان دو چشم او را بعد کشید او را کشیدنی
در رختخواب خود و انداخت محمد بن علی علیه السلام خود را بر روی آنجناب و میبوسید او را و میفرمود با او چیزی که میگفت
که نفهمیدم من او را و دیدم بر لبهای حضرت رضا علیه السلام کفی را که سفیدتر بود از برف و دیدم ابو جعفر علیه السلام را
که میلیسید او را بزبان خود بعد داخل نمود دست خود را میان جامه و سینه آنجناب پس بیرون آورد از آنجا چیزی را شبیه بگنجشک پس
او را بلعید ابو جعفر علیه السلام و از دنیا رفت حضرت رضا علیه السلام پس گفت ابو جعفر علیه السلام برخیز ای ابا صلت بیاور برای
تخته که مرده را غسل دهند و آب از خزانه گفتم که در خزانه نیست تخته و نه آب پس گفت
امتثال نما که بجا آور آنچه را که ترا امر مینمایم پس من داخل خزانه شدم پس ناگاه دیدم که در آن هست تخته و آب پس بیرون
آوردم او را و جامه‌های خود را بر زدم تا بجهة آنکه غسل دهم آنجناب را با آنحضرت پس فرمود که دور شو ای ابا صلت بتحقیق که از برای من
هست کسی که اعانت نماید مرا غیر از تو پس غسل داد آنجناب را بعد فرمود از برای من که داخل خزانه شو و بیرون بیاور از برای من سفطی را
که در آن کفن آنجناب و حنوط او هست پس داخل شدم و دیدم سفطی که هرگز ندیده بودم پس او را برداشتم و آوردم
نزد او پس کفن نمود او را و نماز گذارد بر او بعد فرمود بیاور برای من تابوت را پس گفتم من بروم نزد نجار تا درست نماید تابوت را فرمود

برخیزم در خزانه تابوت است پس من داخل خزانه شدم پس ناگاه تابوتی دیدم که هرگز ندیده بودم اورا پس آوردم تابوت را نزد او
پس گرفت حضرت رضا علیه السلام را بعد از آنکه نماز کرده بود بر او و گذاشت آنحضرت را در تابوت و جفت نمود قدمهای خود را
بلند گردید و نماز گذارد دو رکعت و هنوز فارغ نشده بود از آن دو رکعت که بالا رفت تابوت و شکافته شد سقف
پس بیرون رفت تابوت از سقف و گذشت پس من گفتم یابن رسول الله این ساعت مأمون میاید ما را و مطالبه
مینماید از ما رضا علیه السلام را پس با چه جواب دهیم او را پس فرمود از برای من ساکت باش پس تحقیق زود است که برمیگردد
ای ابا الصلت نیست از پیغمبری که بمیرد در مشرق و بمیرد وصی او در مغرب مگر اینکه جمع مینماید خدا میان ارواح
و اجساد ایشان پس هنوز تمام نکرده بود حدیث را که شکافته شد سقف و پایین آمد تابوت پس برخاست آنحضرت علیه السلام
و بیرون آورد رضا علیه السلام را از تابوت و گذاشت او را در فراش خود گویا غسل داده نشده است و کفن کرده
نشده است بعد فرمود از برای من ای ابا الصلت برخیز و در را بگشا از برای مأمون پس من گشودم در را ناگاه دیدم مأمون
با غلامان در درِ خانه پس داخل شد با گریه و حزن گریبان خود را پاره نموده بود و لطمه میزد بر سر خود و میگفت یا سیداه
فجعت بک یا سیدی بعد داخل شد و نشست در نزد سر آنجناب و گفت شروع کنید در تجهیز آنحضرت
پس امر نمود بحفر نمودن قبر پس من حفر نمودم آن موضع را پس ظاهر شد هر چیزی بر آنچه وصف نموده بود او را آنحضرت
رضا علیه السلام پس گفتند از برای مأمون بعضی از همنشینهای او که آیا نیستی که گمان میکردی او امام است مأمون
گفت چرا گفتند پس باید نبوده باشد امام مگر مقدم مردم پس امر نمود که کنده شود از برای آنحضرت در جانب قبله
پس من گفتم امر نموده است مرا که حفر نمایم از برای او هفت پله و اینکه بشکافم از برای او ضریحی پس گفت منتهی گردید
آنچه را که امر مینماید ابا الصلت سوای ضریح و لکن باید حفر شود از برای او و لحد قرار داده شود و چون که دید مأمون آنچه را
که ظاهر شده از رطوبت و ماهیها و غیر اینها گفت مأمون که همیشه رضا علیه السلام نشان میداد ما را عجایب خود را
در حیات خود تا اینکه نشان داد عجایب خود را بعد از وفات هم پس گفت از برای او وزیری که با او بود که آیا میدانی
چه خبر داده است ترا آنحضرت رضا علیه السلام مأمون گفت نه او گفت خبر داده است ترا که ملک شما بنی العباس
با کثرت شما و طول مدت شما مثل این ماهیهاست تا اینکه هرگاه تمام شود مدت شما و منقطع شود آثار شما و برود دولت شما
مسلط نماید خدای تبارک و تعالی بر شما مردی را از ما که تمام نماید شما را از آخر شما تا هیچکس را باقی نگذارد از شما مأمون گفت

از برای او که راست گفتی بعد گفت از برای من یا ابا الصلت تعلیم نما ما را آن کلامی را که تکلم نمودی آن را گفتم والله فراموش کردم
آن کلام را همان ساعت و راست گفتم پس امر نمود بحبس من و دفن شد رضا علیه السلام پس محبوس بودم یک سال پس تنگ شد بر من حبس
و بخواب نرفتم شبی و خواندم خدای تبارک و تعالی را بدعائی که ذکر نمودم در آن محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سؤال نمودم خدا را بحق ایشان
که فرج کرامت فرماید مرا پس هنوز دعای من تمام نشده بود که داخل شد بر من ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام پس فرمود از برای من ای ابا الصلت
تنگ شده است سینه تو گفتم بلی والله فرمود که برخیز و بیرون رو بعد زد دست خود را بر قیدها که بر من بود و گشود آنها را و گرفت
دست مرا و بیرون آورد مرا از خانه و پاسبانان و غلامان میدیدند مرا و قدرت نداشتند که تکلم نمایند و بیرون آمدم از در خانه بعد فرمود
از برای من برو در امان خدا که تو هرگز نخواهی رسید باو و او نخواهد رسید بتو ابدا ابا الصلت گفت که ملاقات نکردم من
مأمون را تا این وقت حدیث کرد ما را ابو الحسین محمد بن احمد ... از محمد بن یحیی صولی از ابو ذکوان گفت که شنیدم ابراهیم بن عباس صولی
میگفت واقع شد بیعت از برای رضا علیه السلام ماه مبارک پنج روز از ماه گذشته سنه ۲۰۱ و تزویج نمود مأمون با او دختر خود
ام حبیب را در اول سنه ۲۰۲ و وفات یافت در سنه ۲۰۳ و مأمون میرفت بسمت عراق و در جای روایت نموده است
از برای من غیر او اینکه حضرت رضا علیه السلام وفات یافت و از برای او چهل و نه سال و شش ماه بود و صحیح است که وفات یافت
در ماه رمضان نه روز باقی مانده از ماه در روز جمعه سنه ۲۰۳ از هجرت محمد بن علی مؤلف این کتاب گفت باب حدیث نمود ما را هرثمة بن اعین
از ذکر وفات رضا علیه السلام و آنکه او زهر داده شد در انگور و انار حدیث نمود ما را تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی رضی الله عنه
از پدر خود از محمد بن یحیی ... از محمد بن خلف طاطری از هرثمة بن اعین گفت که بودم شبی در حضور مأمون تا آنکه گذشت از شب
چهار ساعت بعد اذن داد مرا که برگردم پس برگشتم و چون که گذشت از شب نصف آن کوفت در خانه را کوبنده پس جواب
داد او را بعضی غلامان من پس گفت از برای او که بگو از برای هرثمه اجابت نما سید خود را پس گفت پس برخاستم با عجله و جمع نمودم
بر خود رخت خود را و سرعت نمودم بسوی سید خود رضا علیه السلام پس داخل شد غلام پیش روی من و داخل شدم از عقب او
پس ناگاه دیدم که سید من علیه السلام در صحن خانه خود نشسته است پس فرمود از برای من ای هرثمه پس گفتم لبیک ای مولای من
پس فرمود بنشین بعد فرمود از برای من که گوش ده و حفظ نما ای هرثمه این اوان رحلت من است بسوی خدای تعالی و ملحق شدن من است
بجد خود و پدران خود علیهم السلام و بتحقیق اجل من بنهایت رسیده است و این طاغی عزم نموده است که مرا مسموم نماید در انگور و انار
زهر آلوده شده اما انگور پس رشته را زهر آلوده نموده و از رشته را میکشد در انگور و اما انار پس میگذارد در زهر بسط

در دست بعضی غلامان خود داد و حرز و مسکنه ... را بدست خود آن مجموعه شد و در آن زهر و تحقیق شده است که گویا ... مرا
در روز آینده و نزد کسی ... طلبید ... و اگر او را سؤال نماید مرا ... آنچه را پس ... آنچه را ... نمود حکم
... شود ... و چون ... پسر ... شده که ... مرا ... پس ... گفت ... از
از جانب ... خود ... و گفت ... شوی ... او ...
و نه ... را ... که ... از تو ... خواهد شد و ... ازل خواهد شد
بر تو ... را ... از آن ... تحقیق ... خواهد ... از ... خواهد ... گفت ... کردم
تا ... پس ... هرگاه ... او ... پس خواهد گشت ... در ... که شرف ... شده
نخستین ... متعرض شد ... پس ... که ... در جانب ... پس ...
... او را پس ... که ... پس ... در میان ... و ... از ... و ... شد
... پیش ... و گفت ... که ... خواهی شد و تحقیق ...
... و ... از برای ... آن ... انکه ...
... ابوالحسن کاظم موسی الرضا علیه السلام را و حال آنکه ... در مدینه است در ...
پس ... گفت ... جواب ... از برای او که ... آنکه ... او ... آنکه ...
... امام ... پس ... امامت ... امام ... امامت امام
بعد از آن آنکه ... ابوالحسن کاظم موسی علیه السلام ...
... او ... و ... انکار ... و ... از او ... و چنانچه ...
پس ... شد که ... در میان ... پس ... از ... خود ... پس هرگاه ...
... پس خواهد خواست که ... هارون الرشید را ... پس هرگاه
... از زمین ... از زمین چیزی ... پس چنانچه ... خود را
... از ... شد ... از برای او از جانب ... آنکه ...
... که ... هارون الرشید که هرگاه ... در زمین ... شد

... و ... شد هرگاه ... آنکه ... آنکه ... آب ...
تا آنکه ... از زمین ... در میان او ... هرگاه ... از ...
در ... آنکه ... پس ... پس از ... برای ... از ... و ...
... پس ... که ... خواهد ... از پیش ... خواهد شد ... گفت ...
پس ... بعد ... از ... که ... گفت ... کردم که ...
آنکه ... گفت ... هر ... گفت که ... آمدم از خدمت آن حضرت ...
... و ... که ... در ... بعد ...
... شدم ... ابی الحسن علیه السلام
... از برای او که ... گفت از برای تو ...
پس سؤال ... گفت ... آمدم ... آن حضرت ... و ...
از برای ... حفظ ... من ... گفت ... کردم ...
... پیش ...
و ... خواست ...
... از ... آن حضرت ...
از روز بعد گفت از برای بعضی غلامان خود ... گفت که ... شنیدم ...
پس ... شدم ... که ...
برگشتم تا آنکه ... از ... نزدیک ...
رفت از نزد هارون و برگشت ... که ... از نزد هارون ...
مریض ... گفت ... است ... الحسن
کاظم موسی علیه السلام ... از ...
... از ... شنیدم ... از خانه بیرون ...

و بر این حضرت خیمه ... ناگاه دیدم ... در میان خیمه ... راهب ... گفت ...

در میان آنها ... بچه ... بودیم ... عدم ... کردیم ... پشت ... تعزیه ... بعد ... رفت از موضع

... علیه السلام در آن موضع ... پس گفت ... از برای ... که بخوانم آنکه ... او را ... نزدیک

او رفتم ... از برای او ... که ... بودم ... گفت ... پس گفت ...

بعد گفت ... راهب ... که خیمه زده شد ... پشت خیمه و ... کس ...

پشت ... راهب ... نشستیم ... تهلیل و تسبیح ... آب ... و ...

خوشتر ... پس ناگاه دیدم ... که ... بعضی ... منزل ... پس ... من

... محمد بن ... او را ... و حال آنکه

او ... در ... گفت ... گفتم ... امیر المؤمنین ... که ...

واجب است آنکه ... پس ... امام ...

... بعد از او ... آنکه ...

و ... ابو محسن ... در ... او را ... و ...

او را ... پس ... از ... بعد ... پس ... در ...

... او را ... بعد ... او را ... و ...

... موضع ... قبر ... که ... قبر ...

و ... از زمین تا آنکه ... از خاک ... پس گفت از برای ... که ...

... از ... قرار ... امیر المؤمنین ... او ... آنکه ...

... در قبر ... امیر المؤمنین ... گفت ... پس ...

آنکه ... قبر او ... پس ...

... او را ... پس گفت ... چه قدر عجیب است این کلام

و ... ابو الحسن علیه السلام پس ... گفت ... گفت ...

پس دیدم او را ... قبر ... پس ... شد ... امیر المؤمنین ... کرده است ... او را

... پس گفت ... امیر المؤمنین ... پس گفتم ... امیر المؤمنین ... ایستاده است آنکه او را

... آنکه ... از زمین ... شد ... آب ... زمین بعد

... در میان آن آب ... پس ... رفت ... او را ... در ...

... گفت ... پس ... گفت ... پس ...

... آب ... پس ... شد ... و مردم ... او بعد ... نقش ...

... پس ... بعد ... کرده ...

... مردم آنکه ... او ... خاک

... و ... خاک ... امیر المؤمنین گفت ... که ... امر ...

... آنکه ... خاک ... که ... بعد ... کرده

... زمین پس ... مردم ... دست ... گفت ... پس ... مردم ... در ...

... از خاک ... شد ... زمین بعد ... و ...

... بعد گفت از برای ... سؤال ... که ...

... او را ... امیر المؤمنین ... از برای ... پس گفت ...

دست ... آنکه ... گفت ... امیر المؤمنین ...

سؤال ... پس گفت ... تو گفت ... از ... گفت ... پس ...

... گفت ... پس ... شد ... شد ...

... بعد ... مغشیا علیه پس ... گفت ... گفت ...

و ... امیر المؤمنین ... و ... الحسن و ... الحسین و ...

... علی بن الحسین و ... محمد بن علی و ... جعفر بن محمد و ... موسی بن جعفر و ... علی بن موسی ...

... ان شاء الله ... گفت ... پس ... او را ... دادم

بنشستم در بعض نواحی خانه هرثمه گفت چه بنشست و مرا خواند پس داخل شدم به نزد او و او نشسته بود [illegible]

پس گفت ای هرثمه دانسته که نیستی تو جز نزدیک ترین مردم از حضرت رضا علیه السلام و در جمیع کسانی که در زمین و آسمان هستند

[illegible] گفت [illegible]

گفتم یا امیر المؤمنین مگر مطلع شدی بر چیزی [illegible] گفت [illegible]

[illegible] عهد و میثاق [illegible] عهد و میثاق [illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله

وهو معهم اذ یبیتون ما لا یرضی من القول وکان الله بما یعملون محیطا [illegible] رضا علیه السلام

[illegible] امین المؤمنین [illegible]

[illegible] رضا علیه السلام حدیث [illegible]

[illegible] رضا علیه السلام [illegible] من الناس [illegible]

مات الهدی من عصر والدنیا وتخرمت الموت به نقتدی لا زال غیث الله [illegible] ما نعتقد

کان لنا غیثا به نروی وکان کالنجم به نهتدی ان علی بن موسی الرضا قد حل والسؤدد فی ملحد

یا عین فابکی بدم بعده علی انقراض المجد والسؤدد [illegible] حضرت رضا علیه السلام

یا ارض طوس سقاک الله رحمته ماذا حویت من الخیرات یا طوس طابت بقاعک فی الدنیا وطیبها

شخص ثوی بسناباد مرموس شخص عزیز علی الاسلام مصرعه فی رحمة الله مغمور ومغموس یا قبره انت قبر

قد تضمن حلما وعلما وتطهیرا وتقدیسا فافخر فانک مغبوط بجثته وبالملائکة الابرار محروس

حدیث کرده [illegible]

حضرت رضا علیه السلام [illegible] قصیده رائیه [illegible]

ولا اری لبنی العباس من عذر اولاد حرب ومروان واسرتهم بنو معیط ولاة الحقد والوغر

قوم قتلتم علی الاسلام اولهم حتی اذا استمکنوا جازوا علی الکفر اربع بطوس علی القبر الزکی به

ان کنت تربع من دین علی وطر قبران فی طوس خیر الناس کلهم وقبر شرهم هذا من العبر

ما ینفع الرجس من قرب الزکی وما علی الزکی بقرب الرجس من ضرر هیهات کل امرء رهن بما کسبت

له یداه فخذ ما شئت او فذر گفت [illegible]

رضا علیه السلام مرثیه [illegible] ما لطوس لا قدس الله طوسا کل یوم یحوز علقا نفیسا [illegible]

فاقصته ونعت الرضا علی بن موسی بامام لا کالائمة فضلا فسعود الزمان عادت نحوسا

[illegible] قبر بطوس به [illegible] امام حتم الله زیارته [illegible] قبر اقام به السلام [illegible]

[illegible] بالتحیة وسلام قبر سنا انواره تجلی العمی وبتربه قد یدفع الاسقام قبر یمثل للعیون محمد

ووصیه والمؤمنون قیام خشع العیون لذا وذاک مهابة فی کنهها تتحیر الافهام قبر اذا حل الوفود

بربعه رحلوا وحطت عنهم الاثام وتزودوا امن العقاب وامنوا من ان تحل علیهم الالام

الله عنه به لهم متقبل وبذاک عنهم جفت الاقلام ان یغن عن سقی الغمام فانه لولاه لم

تسق البلاد غمام قبر علی بن موسی حله بثراه یزهو الحل والاحرام [illegible] کالبیت

الذی من دونه [illegible] الاعظام من زاره فی الله عارفا بحقه فالمس منه علی الجحیم حرام ومقامه لا شک

فیه غد ولدی جنان الخلد مقام صلی الاله علی النبی محمد وعلی علا [illegible] وسلام

وکذا علی الزهراء [illegible] رب [illegible] وصل علیها ثم بالحسن ابنها وعلی الحسین

لوجهها الاکرام وعلی علی [illegible] محمد صل وکل سید وهمام وعلی المهذب والمطهر جعفر

ازکی الصلوة [illegible] الاقوام الصادق المأثور عنه علما فبکم به تمسکت الاقوام وکذا علی موسی

ابنه وبعده صلی علیک والصلوة دوام وعلی محمد الزکی تضوعت وعلی علی ما اسمر کلام

وعلی الرضا ابن الرضا الحسن الذی عم البلاد لفقده الاظلام وعلی خلیفته الذی لکم به تم النظام

فکان فیه تمام فهو المؤمل ان یعود به الهدی غضا [illegible] الاحکام لولا الائمة واحدا

عن واحد درس الهدی واستسلم الاسلام کل یقوم مقام صاحبه الی ان ینتهی الی القائم

الامام یابن النبی وحجة الله التی هی للصلوة وللصیام قیام ما من امام غاب عنکم لم یقم خلفه

تشفی به الاوغام ان الائمة تستوی فی فضلها والعلم کهل منکم وغلام انتم الی الله الوسیلة والالی

علم الهدى فهم اعلام انتم ولاة الدين والدنيا ومن لله فيه حرص ودوام ما الناس
الا من قربتكم والجاحدون بهائم وسوام بل هم اضل عن السبيل بكفرهم والمقتدي بهم بها انعام
يرعون في ساحاتكم كانهم في محضركم انعامكم انعام يا نعمة الله التي يحبو بها من يصطفي من خلقه المنعام
ان غاب منك الجسم عنا انه للروح منك اقامة وبقاء والعلم موجود اعايبها ان عن صوت
غيبت اجسام الورى بيتك والتي توبة ادعدت لك تسوى الاقدام قبر انك في طوس الهدى
في واحد والغي في لحد ثناء ضرام قبران مقتربان هذا زايد تحويه فيها والدوام وكذاك
ذالك من جهنم حرم فيها يحدد للغوي حمام قرب الغوي من الزكي مضاعف لعذابه ولانفه
الارغام ان يدن منه فانه لمباعد وعليه من خلع العذاب ركام وكذاك ليس يضرك الرجس الذي
تدنيه منك جنادل ورخام لا بل يرى عليك اعظم جرمه اذ انت كرم واللعين لئام سوء
العذاب مضاعف يجري به الساعات والايام والاعوام يا ليت شعري هل بقاكم بعد تعدوا
لكم الفراح حسام نطق بدار بعلا فيكم بين الحشاء ارومنا ودوام والعهد مضى فوركم اذ اباح
سوالي معالم وخيام من كان معرفها يتصلح ذو الغنى فيه حكم صوم وبقام والجاني حسن
الرضا اهديتها فرضيه سلبها الافهام خففها عن الصبي بحكم الذي هاب عليكم
الالوام اذا اضحى لله فيك فانني حق الهوى الصنفا ادغام فاجعل مني قبول الصدق ام
قسم الحجاني استغنام من كان بالتعليم ادركها حكم فحي اما كم الالهام باب ثواب
زيارت حضرت رضا عليه السلام حديث كرد ما را احمد بن زياد بن جعفر همدانى رضى الله عنه از على بن ابراهيم بن هاشم
از پدرش از ياسر خادم گفت كه فرمود على بن موسى الرضا عليه السلام كه بسته نمى شود بار بر چيزى از قبرها مگر قبرهاى
ما آگاه باش كه من كشته خواهم شد بزهر از روى ظلم ودفن خواهم شد در موضع غربت پس هركس بسته شد رحل او
بسوى زيارت من مستجاب شود دعاء او وآمرزيده شود از براى او گناهان او حديث كرد ما را على بن احمد بن محمد بن
عمران دقاق ومحمد بن احمد سنانى وعلى بن عبدالله وراق وحسين بن ابراهيم بن هشام مكتب رضى الله عنهم از محمد بن
ابى عبدالله كوفى از سهل از احمد بن صالح رازى از حمدان ديوانى گفت كه فرمود رضا عليه السلام هركس زيارت كند مرا

با دورى منزل من مى آيم او را در روز قيامت در سه موطن تا آنكه خلاص نمايم او را از اهوال آنجا هنگاميكه پرواز كند نامهاى اعمال
در دست راست وچپ ودر نزد صراط ودر نزد ميزان حديث كرد ما را محمد بن على ماجيلويه رضى الله عنه از على بن ابراهيم بن هاشم
از پدرش از عبدالرحمن بن حماد از عبدالله بن ابراهيم از پدرش از حسين بن زيد گفت كه شنيدم ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق
عليه السلام را ميفرمود بيرون مى آيد مردى از اولاد پسرم موسى كه اسم او اسم امير المؤمنين عليه السلام است پس مدفون
ميشود در طوس واو در خراسان است وكشته ميشود در آنجا بزهر پس دفن ميشود در آنجا غريب پس هركس زيارت نمايد او را
با آنكه شناسنده حق او باشد عطا ميكند او را خداى عز وجل اجر كسيكه انفاق نموده باشد پيش از فتح مكه وقتال
نموده باشد حديث كرد ما را محمد بن ابراهيم بن اسحق طالقانى رضى الله عنه از عبدالعزيز بن يحيى از محمد بن زكريا از جعفر بن
محمد بن عماره از پدرش از حضرت صادق جعفر بن محمد عليه السلام از پدرش از پدران خود از امير المؤمنين على عليه السلام
فرمود كه فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله كه زود باشد كه دفن شود پاره از تن من بزمين خراسان زيارت نميكند او را
مؤمنى مگر آنكه واجب نمايد خداى عز وجل از براى او بهشت را وحرام نمايد جسد او را بر آتش حديث كرد
ما را احمد بن حسن قطان ومحمد بن ابراهيم ليثى ومحمد بن ابراهيم بن اسحق مكتب طالقانى ومحمد بن بكران نقاش از احمد بن
محمد بن سعيد همدانى مولى بنى هاشم از على بن حسن بن على بن فضال از پدرش از ابى الحسن على بن موسى الرضا عليه السلام
آنكه فرمود كه بتحقيق در خراسان بقعه ايست كه مى آيد بر آن زمانى كه گرديده محل آمد وشد ملائكه ودائما نازل ميشوند فوجى
پاره وفوجى بالا ميرود تا آنكه دميده شود در صور پس عرض شد از براى او يا بن رسول الله كدام بقعه است آن فرمود
آن در زمين طوس است والله روضه ايست از روضهاى بهشت هركس زيارت نمايد مرا در آن بقعه
خواهد بود مثل كسيكه زيارت كرده باشد رسول خدا صلى الله عليه وآله را ومينويسد خداى تبارك وتعالى از براى او ثواب
هزار حج مبروره وهزار عمره مقبوله ومن وپدران من شفيعان او در روز قيامت حديث كرد ما را محمد بن
موسى بن المتوكل رضى الله عنه از على بن ابراهيم بن هاشم از پدرش از ابى هاشم داود بن قاسم جعفرى گفت كه شنيدم
ابا جعفر محمد بن على عليه السلام را كه ميفرمود كه ميان دو كوه طوس قبضه ايست كه قبض شده است از بهشت هركس
داخل شود او را خواهد بود ايمن در روز قيامت از آتش حديث كرد ما را محمد بن على ماجيلويه رضى الله عنه از على بن
ابراهيم بن هاشم از پدرش از عبدالعظيم بن عبدالله حسنى از ابى جعفر محمد بن على الرضا عليه السلام فرمود كه ضامن هستم

از برای هر کس حج و زیارت کند پدرم را و هر کس چنانکه زیارت کند عارف بحق او بهشت را و از خدای عزوجل و ابن سنان گفت که گفتم
از برای ابو جعفر علیه السلام که تحقیق شده ام من زیارت قبر ابو عبدالله علیه السلام و من زیارت قبر پدر تو در طوس را بجهت
صید از تو پس فرمود از برای من چه مانعی که بعض و جابر نخواهی باشی که آیه از انکه قبر ما با مرادی است که هر یک از ما بخواهی عمده از خوش
و پروی آید و اینکه ... پس فرمود که زوار قبر ابو عبدالله بسیارند و زوار قبر پدرم در طوس
کم هستند مترجم گوید ممکن است که مراد آنکه شیعیان خاص یعنی ابو عبدالله را همه کس زیارت میکند و همه کس زیارت
میکند مگر خواص از شیعه چنانچه در روایت دیگر وارد شده است و مراد قرب بعد و مکان باشد که چنانچه در طوس شهید شد در غربت
زیارت ابو عبدالله علیه السلام افضل است حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدرش از ابو الصلت عبد السلام بن صالح هروی گفت که شنیدم رضا علیه السلام را که میفرمود والله نیست از ما مگر آنکه
کشته میشود و شهید میشود پس عرض شد از برای آنحضرت که کیست ای پسر رسول الله فرمود بدترین خلق خدا
در زمان من میکشد مرا بزهر بعد دفن میکند مرا در خانه مضیعه یعنی محل ضایع و در غربت الا فمن هر کس زیارت کند مرا
در غربت من نویسد خدای عزوجل از برای او اجر صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حاج و معتمر و صد هزار جهاد کننده و محشور میشود
در زمره ما و قرار داده میشود در درجات عالیه در بهشت رفیق ما است حدیث کرد ما را احمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه
از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابو نصر بزنطی گفت که خواندم کتابت ابو الحسن الرضا علیه السلام
ابلغ شیعتنا ان زیارتی تعدل عند الله الف حجة یعنی برسان بشیعیان ما آنکه زیارت من معادل است
در نزد خدا با هزار حج گفت که گفتم از برای ابو جعفر پسر آنحضرت علیه السلام هزار حجه فرمود ای والله و هزار هزار حج
از برای هر کس زیارت نماید او را و عارف بحق او مترجم گوید که جمع بین این نوع اخبار مختلف از احتمال است
چون اگر ... هزار هزار حج است در انجا بهزار حج فرمود و بعد از ان فرمود چنانچه بعضا حقیر آنکه ثواب اینگونه اعمال
بحسب شان نیست پس هر چه فرمایش شود آن حق و سزاوار میشود پس رفع منافات بالمره میشود ...
و ... ممکن است که گفته شود چون اجر در این مقامات ... است پس بهر ... که تعبیر شود عیب ندارد
حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه از احمد بن محمد بن سعید کوفی مولی بنی هاشم از علی بن حسن بن
علی بن فضال از پدرش از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام آنکه عرض کرد از برای او مردی از اهل خراسان

یا بن رسول الله دیدم در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را که گویا میفرمود از برای من که چگونه خواهید بود شما هر گاه دفن شود
در زمین شما پاره تن من و شما باشید امانت من شده و پنهان شود در خاک شما ستاره من پس فرمود رضا علیه السلام از برای او
که منم آنکه دفن خواهم شد در زمین شما و منم پاره تن پیغمبر شما و منم آن امانت و منم آن ستاره آگاه باشید که هر کس
زیارت کند مرا و او شناسد آنچه را که واجب کرده است خدای تعالی از حق من و طاعت من پس من و پدران من
شفیعان او باشیم در روز قیامت و هر کس شفیعان او باشیم نجات می یابد و هر چند بوده باشد بر او گناه جن و انس
و بدرستیکه بتحقیق حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرش از پدران خود آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس ببیند مرا
در خواب پس بتحقیق مرا دیده است بجهه آنکه شیطان متمثل نمیشود بصورت من و نه بصورت احدی از اوصیای من
و نه بصورت احدی از شیعیان ایشان و آنکه رویای صادقه جزوی از هفتاد جزو نبوت مترجم گوید که حدیث ممکن است
و شنیده است حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از عبد الرحمن بن ابو نجران
گفت سؤال کردم ابو جعفر علیه السلام را که چه چیز است از برای کسی که زیارت کند پدر تو را علیه السلام فرمود که
بهشت است والله حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین بن
ابو الخطاب از علی بن اسباط گفت که سؤال کردم ابو جعفر علیه السلام را که چه چیز است از برای کسیکه زیارت
کند پدر تو را علیه السلام فرمود بهشت است والله بهشت است والله حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر
همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از محمد بن سلیمان مصری از پدرش از ابراهیم بن
ابو حجر اسلمی از قبیصه از جابر بن یزید جعفی گفت که شنیدم وصی اوصیا و وارث علم انبیاء ابو جعفر محمد بن
علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام را که میفرمود حدیث کرد مرا سید عابدین علی بن الحسین
از سید الشهدا حسین بن علی از سید الاوصیا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود که فرمود رسول خدا
زود باشد که دفن شود پاره از تن من در زمین خراسان زیارت نمیکند او را مؤمنی مگر آنکه واجب گرداند
خدا بهشت را از برای او و ... مگر آنکه ... حدیث کرد ما را جعفر بن علی بن حسن بن
علی بن عبد الله بن مغیره کوفی رضی الله عنه از جد خود حسن بن علی بن حسین بن سیف از محمد بن اسلم از محمد بن
سلیمان گفت که سؤال کردم ابو جعفر علیه السلام محمد بن علی رضا علیه السلام را از مردی که حج نماید حجة الاسلام

پس دو رکعت نماز بگذارد بعمره یا بحج پس اعانت نماید او را خدا بر حج او و عمرهٔ او بعد از آن بمدینه پس سلام نماید بر پیغمبر
صلی الله علیه و آله بعد از آن بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام با شناختن حق آنحضرت که بداند آنکه او حجت خداست
بر خلق خدا و باب خداست آنکه از آن باب باید آمد نزد او پس سلام نماید بر او و بعد از آن بخدمت ابا عبدالله حسین بن
علی علیه السلام پس سلام نماید بر او بعد از آن بیاید ببغداد پس سلام نماید بر ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بعد برگردد
بسوی بلد خود پس هرگاه روزی نماید خدا او را از قوت بجهت آنکه تواند که حج نماید این پس کدام یک افضل است برای آنکس
که حج اسلام نموده است اگر رجوع نماید پس حج نماید یا برود بسوی خراسان بخدمت پدرم علی بن موسی الرضا
علیه السلام پس سلام نماید بر او فرمود که برود بخراسان پس سلام نماید بر پدرم علیه السلام افضل است
و باید بوده باشد این در ماه رجب و سزاوار نیست آنکه بکنید این کار را امروز بجهت آنکه بر ما و شما از سلطان
سرزنش است حدیث کرد مرا پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنهما از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن
عیسی و محمد بن حسین بن ابی الخطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی گفت شنیدم رضا علیه السلام را که میفرمود زیارت
نمیکند مرا احدی از دوستان من در حالیکه عارف باشد بحق من مگر آنکه شفاعت میکنم از برای او در روز قیامت
حدیث کرد مرا علی بن عبدالله وراق رضی الله عنه از سعد بن عبدالله بن ابی خلف از حمدان بن موسی از حسن بن علی بن
نعمان از محمد بن فضیل از غزوان ضبی از عبدالرحمن بن اسحق از نعمان بن سعد گفت که فرمود امیرالمؤمنین علی بن
ابیطالب علیه السلام که زود است کشته شود مردی از اولاد من در زمین خراسان بزهر از روی ظلم اسم او اسم من
است و اسم پدر او اسم پسر عمران موسی آگاه باشید هر کس زیارت نماید او را در غربت او بیامرزد خدا تعالی
گناهان او را آنچه را که مقدم داشته است و آنچه را که مؤخر داشته است و هر چند بوده باشد مثل عدد ستارها
و قطرهای باران و برگ درختان حدیث کرد مرا حسین بن ابراهیم بن تاتانه و حسین بن ابراهیم احمد بن هشام
مکتب و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن موسی بن متوکل و علی بن عبدالله وراق
رضی الله عنهم از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از حمزة بن حمران گفت که گفت
ابو عبدالله علیه السلام کشته میشود پاره تن من در زمین خراسان در مدینه که گفته میشود از برای او طوس هر کس زیارت کند
او را در آن حالیکه عارف بحق او باشد میگیرم من دست او را در روز قیامت پس داخل میکنم او را

به بهشت و هر چند بوده باشد از اهل کبائر راوی گفت که گفتم چه چیز است شناختن حق او فرمود آنکه بداند
که او امامی است مفترض الطاعه شهید هر کس زیارت کند او را با شناختن حق او عطا میفرماید خدا باو مزد هفتاد
هزار شهید از کسانیکه شهید شده باشند در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حقیقت و در حدیث دوم
گفت که زود است کشته شود مردی از فرزندان من و اشاره کرد بسوی پسرش ابوالحسن علی بن موسی علیه السلام … زیارت
نکند او را از شیعیان ما مگر آنکه … مترجم گوید … احادیث بسیار است
در فضیلت زیارت آنحضرت و هر چه نقل شده است … حدیث کرد مرا احمد بن محمد بن
یحیی عطار از سعد بن عبدالله از ایوب بن نوح گفت شنیدم ابا جعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام را که میفرمود
هر کس زیارت کند قبر پدرم را در طوس میآمرزد خدا از برای او گناهان متقدم و متأخر او را پس هرگاه روز
قیامت شود نصب میشود از برای او منبری برابر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آنکه فارغ شود خدا تعالی
از حساب بندگان خود حدیث کرد مرا جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه از حسین بن محمد بن عامر از عم خود عبدالله بن
عامر از سلیمان بن حفص مروزی گفت شنیدم ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام را که میفرمود هر کس زیارت
کند قبر پسرم علی را ثابت شده از برای او در نزد خدا تعالی هفتاد حجه … عرض کردم هفتاد حجه فرمود بلی
هفتاد هزار حجه … که حج قبول نشود و هر کس زیارت کند او را و بخوابد در نزد او یک شب
خواهد بود مثل کسیکه زیارت کرده باشد خدا تعالی را در عرش خود راوی گفت که گفتم مثل کسیکه زیارت
کرده باشد خدا را در عرش خود فرمود بلی هرگاه روز قیامت شود خواهد بود بر عرش خدا تعالی چهار نفر
از اولین و چهار نفر از آخرین اما چهار نفر از اولین پس نوح و ابراهیم و موسی و عیسی است و اما آخرین پس
محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام اند بعد کشیده میشود مطلّ که عبارت از سفره است که … پس
می‌نشینند با ما زوار قبور ائمه علیهم السلام آگاه باشید بدرستیکه اعلی ایشان بحسب درجه و نزدیکترین ایشان عطیه
زوار قبر پسرم علی علیه السلام است گفت مصنف این کتاب معنی قول آنحضرت علیه السلام
مثل کسیکه زیارت کرده باشد خدا را در عرش خود نیست تشبیه بلکه آنکه ملائکه زیارت میکنند عرش را
و پناه میبرند بعرش و طواف میکنند حول عرش و میگویند زیارت میکنیم خدا را در عرش خود …

ما را شرح میکنیم خانه خدا را و زیارت میکنیم خدا را تعالت ایکه خدا را عزوجل زیارت موصوف بان تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا. حدیث کرده ما را تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی رضی الله عنه از پدر خود از احمد بن علی انصاری از ابو الصلت هروی گفت که بودم در نزد رضا علیه السلام که داخل شدند قومی از اهل قم پس سلام کردند بر او پس رد فرمود سلام ایشان را و نزدیک خود طلبید ایشان را بعد از آن حضرت علیه السلام مرحبا گفت و اهلا
شما شیعیان ما حق شیعه ... زود باشد که روزی بیاید که زیارت نمائید مرا در آن روز تربت مرا در طوس
آگاه باشید که هر کس زیارت نماید مرا و او با غسل باشد بیرون میآید از گناهان خود مثل روزی که از مادر متولد شده است. حدیث کرده ما را محمد بن احمد سنانی رضی الله عنه از ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی از سهل بن زیاد آدمی
از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی گفت شنیدم از علی بن محمد عسکری علیه السلام که میفرمود که اهل قم و اهل آبه آمرزیده اند
بجهت زیارت ایشان جدم علی بن موسی الرضا علیه السلام را در طوس آگاه باشید که هر کس زیارت کند او را پس برسد بوی
قطره از آسمان حرام میگرداند خدا جسد او را بر آتش. مترجم گوید که ذکر اهل قم و آبه که قریه ایست نزدیک ساوه ظاهرا
بجهت آنست که در آن وقت ایشان بیشتر زیارت میکرده اند. حدیث کرده ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از محمد بن
جعفر بن بطه از محمد بن علی بن محبوب از ابراهیم بن هاشم از سلیمان بن حفص مروزی گفت شنیدم ابا الحسن موسی بن
جعفر علیه السلام را که میفرمود که بتحقیق پسرم علی کشته خواهد شد بزهر از روی ظلم و دفن خواهد شد پهلوی هارون در طوس
پس هر کس زیارت کند او را خدا عطا میفرماید ثواب کسی که زیارت کرده باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله را. حدیث کرده ما را
محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی وشاء گفت شنیدم
ابا الحسن الرضا علیه السلام را که میفرمود بتحقیق از برای هر امامی عهدیست در گردن اولیای او و شیعیان او و بتحقیق
از تمام وفای بعهد و حسن اداء زیارت قبرهای ایشان است پس هر کس زیارت کند ایشان را از جهت رغبت در
زیارت ایشان و تصدیق نماید بآنچه رغبت داشته اند در آن امامان ایشان شفیعان ایشان خواهند بود در روز قیامت.
مترجم گوید که تشفیع اکثر است که حضرت ... خود را کار در ... و در مقام شفاعت که چنانچه
عقاب ... هر ... شفاعت مختص پیغمبر صلی الله علیه و آله و اولاد او است چنانچه
دلالت میکند بر این آنچه وارد شده است در قیامت ... انبیاء و ... و بعضی ... صلوات الله علیه و آله

را اشهر گران است ... بتحقیق جمع میان بسیاری از اخبار شود. حدیث کرده ما را محمد بن علی ماجیلویه از محمد بن یحیی عطار از حمدان بن
سلیمان نیشابوری از علی بن محمد حضینی از علی بن محمد بن مروان از ابراهیم بن عقبه گفت که نوشتم بسوی ابی الحسن ثالث
یعنی امام علی نقی علیه السلام و سؤال کردم او را از زیارت ابو عبدالله الحسین علیه السلام و از زیارت ابی الحسن و ابی جعفر
علیهما السلام پس نوشت بسوی من ابو عبدالله مقدم است و این زیارت اجمع و اعظم است بجهت اجر. مترجم گوید
که بعضی چنانچه دانسته اند که مصنف ... احادیث را ذکر فرموده و ابو الحسن را ابا الحسن الرضا علیه السلام دانسته است
و احتمال دارد که مراد او از ذکر جزاین روایت بوده باشد که زیارت امام ... جمع کرده باشد بجهت آنکه مستلزم ثواب امام مقدم
و آن عکس و این معنی ... زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام ... اعتقاد ...
اعتقاد این بزرگوار ... در ... علاوه ... مقدم ...
و بجهت عموم ثواب زیارت با آنچه دیگر ذکر نموده باشد. حدیث کرده ما را محمد بن موسی بن المتوکل از علی بن ابراهیم بن
هاشم از پدر خود از عباس بن معروف از علی بن مهزیار گفت گفتم از برای ابی جعفر علیه السلام یعنی محمد بن علی الرضا
علیه السلام فدایت شوم زیارت رضا علیه السلام افضل است یا زیارت ابو عبدالله الحسین علیه السلام فرمود زیارت
پدرم افضل است و این بجهت آنست که ابا عبدالله را زیارت میکنند همه مردم و پدرم علیه السلام را زیارت
نمیکنند مگر خواص از شیعه. حدیث کرده ما را محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن
عیسی از حسن بن علی وشاء گفت فرمود ابو الحسن الرضا علیه السلام که بتحقیق من زود بزهر کشته شوم از روی ظلم پس
هر کس زیارت کند مرا عارف بحق من بیامرزد خدا از برای او گناهان گذشته و آینده او را. حدیث کرده ما را
محمد بن احمد سنانی رضی الله عنه از احمد بن یحیی بن زکریا قطان از ابو محمد بکر بن عبدالله بن حبیب از تمیم بن بهلول از پدر خود
از اسماعیل بن مهران از جعفر بن محمد علیه السلام فرمود هر کس حج کند یا ... پس باید که ختم نماید حج خود را بزیارت ما بجهت آنکه
این از تمام حج است. حدیث کرده ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه از محمد بن یحیی عطار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب
از محمد بن سنان از علی بن مروان از جابر از ابی جعفر علیه السلام فرمود تمام حج ملاقات امام علیه السلام است. حدیث
کرده ما را پدرم رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از زراره از ابی جعفر
علیه السلام فرمود که بتحقیق امر شده اند مردم که بیایند نزد این سنگها و حج بجا آورند پس طواف نمایند بعد بیایند نزد ما

پس چون دعبل از بیعت خود فارغ شد برخاست و بدر آمد. حدیث کرد ما را پدرم رضی الله عنه از محمد بن یحیی عطار
از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از محمد بن اسماعیل بن بزیع از صالح بن عقبه از زید شحام گفت گفتم از برای ابی عبد الله
علیه السلام چه چیز است از برای کسی که زیارت کند یکی از شما را فرمود مثل کسی است که زیارت کرده باشد رسول خدا را
صلی الله علیه و آله. حدیث کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و محمد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی بن ابراهیم بن
هاشم و حسین بن ابراهیم بن تاتانه و علی بن عبد الله وراق رضی الله عنهم از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از صقر بن
دلف گفت شنیدم سید خود را علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام که میفرمود کسی که بوده باشد از برای او حاجتی بسوی خدا
پس زیارت کند قبر جد من رضا علیه السلام را در طوس و او با غسل باشد و نماز کند در نزد سر آنحضرت دو رکعت
و سؤال نماید حاجت خود را از خدا در نماز خود در قنوت خود پس بتحقیق مستجاب میشود دعای او مادامی که سؤال نکرده باشد
در معصیتی یا قطیعه رحمی و بتحقیق موضع قبر آنحضرت هر آینه بقعه ایست از بقعهای بهشت زیارت نمیکند آن بقعه را
مؤمنی مگر آنکه آزاد میکند خدای تعالی او را از آتش و جا میدهد او را در دار القرار. حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم بن
اسحق طالقانی رضی الله عنه از احمد بن محمد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش گفت
شنیدم ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را که میفرمود منم کشته شده مسموم و در زمین غربت دفن کرده شده و منم
غریب میدانم این را بعهدی که عهد نموده است او را بسوی من پدر من از پدرش از پدرانش از علی بن ابیطالب علیه السلام
از رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاه باش هر کس زیارت کند مرا در غربت من میباشم من و پدران من شفیعان او
در روز قیامت و هر کس بوده باشیم شفیعان او نجات می یابد و هر چند بوده باشد بر او مثل گناه جن و انس. حدیث
کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب و علی بن عبد الله وراق رضی الله عنهما از علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدرش از عبد السلام بن صالح هروی گفت داخل شد دعبل بن علی خزاعی بر ابی الحسن علی بن موسی الرضا
علیه السلام در مرو پس گفت از برای آنحضرت یا ابن رسول الله من گفته ام در باره شما قصیده و بر خود قرار داده ام
که انشاد نکنم آن قصیده را از برای احدی پیش از تو پس فرمود علیه السلام بیاور قصیده خود را پس انشاد نمود او را
مدارس آیات خلت من تلاوة ومنزل وحی مقفر العرصات پس چون که رسید بقول خود ارى
فیئهم فی غیرهم متقسما وایدیهم من فیئهم صفرات گریه کرد ابو الحسن علیه السلام و فرمود راست گفتی
از خود پس چون که رسید بقول خود اذا وتروا مدوا الی واتریهم اکفا من الاوتار منقبضات ابو الحسن
علیه السلام دستهای خود را بگردانید و میفرمود آری والله منقبضات است و چون رسید بقول خود لقد خفت فی الدنیا
وایام سعیها وانی لارجو الامن بعد وفاتی فرمود رضا علیه السلام ایمن گرداند ترا خدا روز فزع اکبر یعنی خدا
ترا ایمن گرداند در روز قیامت پس چون که رسید بقول خود وقبر ببغداد لنفس زکیة تضمنها الرحمن فی الغرفات
فرمود از برای او رضا علیه السلام که آیا ملحق ننمایم باین موضع دو بیت را که بآنها تمام قصیده تو شود او عرض کرد بلی ای
رسول الله پس فرمود وقبر بطوس یا لها من مصیبة توقد فی الاحشاء بالحرقات الی الحشر حتی یبعث الله
قائما یفرج عنا الهم والکربات پس گفت دعبل که یا ابن رسول الله این قبر کیست که در طوس است پس رضا
علیه السلام فرمود آن قبر من است نمیرود روزگار تا آنکه گردد طوس محل آمد و شد شیعیان من و زوار من آگاه باش که
هر کس زیارت کند مرا در غربت من در طوس خواهد بود با من در درجه من در روز قیامت آمرزیده شده از برای او
بعد برخاست حضرت رضا علیه السلام بعد از فراغ دعبل از قصیده خود و امر فرمود او را که برخیزد از جای خود
پس داخل خانه شد و بعد از ساعتی بیرون آورد خادم برای او صد اشرفی رضویه که سکه حضرت را بود و گفت
از برای او که میفرماید مولای تو اینکه قرار ده این را در نفقه خود پس گفت دعبل والله با این نیامدم از برای این که گفته ام
این قصیده را با خود طمع چیزی که برسد بمن رد کرد کیسه را و خواهش نمود جامه از جامهای آنحضرت که تبرک و تشرف جوید
بآن پس بیرون فرستاد آنحضرت برای او جبه خزی را با آن کیسه و فرمود از برای خادم که بگو از برای او که بگیر این کیسه را
که زود است که محتاج شوی بآن و گفت رضا علیه السلام که ما دیدیم او را بآن کیسه پس گرفت دعبل کیسه و جبه را
و برگشت و رفت از مرو با قافله و چون که رسید بمیان قوهان برخوردند بدزدان و اخذ کرد ایشان
تمام قافله را تماما و گرفتند دزدان تمام آن قافله را بسته و بود دعبل در میان آنها و دزدان او را بسته نمودند
و مالک شدند قافله را و نشستند بقسمت کردن اموال قافله پس یکی از آنها که در مقام تمثل گفت
و شعر زد بآنچه دعبل در قصیده خود گفته بود اری فیئهم فی غیرهم متقسما وایدیهم من فیئهم صفرات
پس شنید این را دعبل و گفت از برای او که از کیست این بیت او گفت از مردی از اهل خزاعه که او را
دعبل بن علی میگویند دعبل گفت منم گوینده این قصیده که این بیت از آن قصیده است پس برخاست آن مرد

دزد رئیس ایشان رفته او نماز میکرد در سر تپه و از شیعیان بود و خبر دادند او را پس آمد او بنفس خود تا آنکه ایستاد
بر سر دعبل و گفت از برای او که توئی دعبل دعبل گفت آری پس گفت بخوان آن قصیده را پس انشاد نمود
دعبل قصیده را پس آن شخص گشود شانهای دعبل و شانهای جمیع اهل قافله را و برگردانید بر ایشان جمیع آنچه گرفته
شده بود از ایشان بجهة کرامت دعبل و سیر نمود دعبل تا آنکه بقم رسید پس سؤال کردند او را اهل قم آنکه انشاد
نماید از برای ایشان قصیده را پس امر نمود ایشان را که مجتمع شوند در مسجد جامع و چون جمع شدند بالای منبر رفت
بعد انشاد نمود قصیده را از برای ایشان پس صله دادند او را مردم مال و خلعتهای بسیار و رسید ایشان را خبر جبه
پس سؤال کردند او را که بفروشد او را بایشان بهزار اشرفی و او امتناع نمود از این پس گفتند از برای او
پس بفروش از آنچه جزوی را بهزار اشرفی پس امتناع نمود از ایشان و از قم رفت پس چونکه از رستاق قم بیرون شد
رسیدند باو قومی از جوانان عرب و گرفتند جبه را از او پس دعبل برگشت بسوی قم و سؤال نمود ایشان را
در رد کردن جبه را باو و امتناع نمودند آن جوانان از این و عصیت نمودند مشایخ خود را در باب جبه پس گفتند
از برای دعبل چه روی است از برای تو در باب جبه پس بگیر قیمت او را هزار اشرفی و او امتناع نمود و چونکه مأیوس
شد از گرفتن جبه سؤال کرد ایشان را که ببخشند باو جزوی از جبه را پس اجابت او نمودند و دادند او را بعضی جبه را
و بجهة او جبه هزار اشرفی باو دادند و برگشت دعبل بسوی وطن خود پس دید که دزدان برده اند جمیع آنچه در
منزل او بوده است پس فروخت آن صد دینار را که حضرت رضا علیه السلام باو صله مرحمت کرده بود بشیعیان
هر دیناری را بصد درهم پس حاصل شد از برای او ده هزار درهم پس متذکر شد قول رضا علیه السلام را که تو
رفتی که محتاج شوی آن دینارها و بود از برای دعبل جاریه که او را دوست میداشت پس چشمهای او درد آمد
درد عظیمی پس طبیبان نزد او آوردند آنها چون ملاحظه چشم او نمودند گفتند اما چشم راست او معالجه نداریم
و تمام شده است و اما چشم چپ را پس معالجه میکنیم و سعی میکنیم و امید داریم آنکه سالم شود پس غمناک شد
دعبل از این سبب غم شدیدی و جزع نمود برای آن جاریه جزع عظیمی بعد بخاطرش آمد آنچه بود با او از جبه پس مالید او را
بچشمهای آن جاریه و بست چشمهای او را بعصابه از آن جبه از اول شب پس صبح نمود آن جاریه و چشمهای او صحیح گردیده
از پیش به برکت ابو الحسن الرضا علیه السلام گفت مصنف کتاب تحقیق من ذکر نمودم این قصیده را در این کتاب

و در این باب بجهة آنچه بود در این حدیث از ثواب زیارت حضرت رضا علیه السلام و از برای دعبل بن علی
حدیثی است از رضا علیه السلام در نص بر قائم علیه السلام دوست میداشتم آنکه ذکر نمایم او را در عقب این حدیث
حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السلام بن صالح
هروی گفت شنیدم دعبل بن علی خزاعی را میگفت انشاد نمودم مولای خود علی بن موسی الرضا علیه السلام را قصیده
که اول او مدارس آیات بود پس چونکه رسیدم بقول خود خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم الله
والبرکات یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء والنقمات گریه کرد آنحضرت گریه شدیدی
بعد بلند نمود سر خود را بسوی من پس فرمود از برای من ای خزاعی نطق نموده است روح القدس بزبان تو باین دو بیت
پس آیا میدانی تو که کیست این امام و چه زمان قیام خواهد نمود من گفتم نه ای مولای من مگر آنکه من شنیده ام که بیرون خواهد
آمد امامی از شما که پاک گرداند زمین را از فساد و پر نماید او را از عدل پس فرمود ای دعبل امام بعد از من محمد پسر من است
و بعد از محمد پسر او علی است و بعد از علی پسر او حسن است و بعد از حسن حجت قائم است که انتظار کشیده میشود
در غیبت او و مطاع است در ظهور خود اگر چنانچه باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه طولانی گرداند خدا آن روز را تا آنکه
خروج نماید قائم پس پر نماید زمین را از عدل چنانچه پر شده باشد از جور و اما زمان خروج او پس خبر دادن از وقت است
و هر آینه حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از پدران خود از علی علیه السلام آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض شد
از برای او یا رسول الله چه زمان خروج قائم خواهد بود از ذریه تو پس فرمود مثل او مثل قیامت است نمی آید او را مگر خدا
سنگین شده آنچه در آسمانها و زمین است نمی آید شما را مگر ناگهان [illegible] خبر دعبل در روز
وفات خود حدیث کرد ما را ابو علی احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم [illegible] از ابو الحسن [illegible] داود بکری از علی بن
دعبل بن علی که میگفت چونکه زمان وفات پدرم رسید متغیر شد رنگ او و گرفته شد زبان او و سیاه شد
صورت او پس من اندیشه کردم که او از مذهب خود برگشته است بعد از سه روز او را در خواب دیدم
با جامه های سفید و کلاه سفید است پس گفتم ای پدر من آنچه دیدم از سیاه شدن صورت تو و بسته شدن
زبان تو از شرب خمر بود در دنیا گفت چنین است ملاقات کردم پیغمبر صلی الله علیه و آله را با جامه های سفید
و کلاه سفید پس گفت از برای من که توئی دعبل من گفتم بلی یا رسول الله فرمود که انشاد نما مرا قول خود در اولاد من

پس شکر کردم آنجناب بقول خود لا اضحک الله سن الدهر اذ ضحکت وآل احمد مظلومون قد قهروا
مشردون نفوا عن عقر دارهم کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر پس فرمود جنت و شفاعت بعد
وعطا فرمود جامهای خود را واشاره بکار ... ذکر کرده که ... بر قبر دعبل بن علی خزاعی
شنیدم از ابو نصر محمد بن حسن کرخی کاتب که میگفت دیدم بر قبر دعبل بن علی نگاشته اعد الله یوم لقاه دعبل
ان لا اله الا هو یقولها مخلصا عساه بها یرحمه فی القیمة الله مولاه والرسول ومن بعدهما
فالوصی مولاه باب نهم در زیارتست از رضا علیه السلام در ثواب زیارت فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهم السلام
در ع‌م حدیث کرده است پدرم و محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از سعد بن سعد
گفت سئوال کردم ابا الحسن الرضا علیه السلام را از زیارت فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام پس فرمود هر کس
زیارت کند او را پس از برای اوست بهشت باب زیارت رضا علیه السلام در طوس ذکر کرده است
شیخ محمد بن حسن در جامع خود بعد گفته است هرگاه اراده نمائی زیارت رضا علیه السلام را در طوس پس غسل کن
در نزد بیرون رفتن خود از منزل خود و بگو در نزد غسل اللهم طهرنی وطهر لی قلبی واشرح لی صدری
واجر علی لسانی مدحتک والثناء علیک فانه لا قوة الا بک اللهم اجعل لی طهورا وشفاء
و در نزد بیرون رفتن از منزل بگو بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله وبالله والی الله والی ابن رسول الله
حسبی الله توکلت علی الله اللهم الیک توجهت والیک قصدت وما عندک اردت و هرگاه بیرون
رفتی پس بایست بر در خانه خود و بگو اللهم الیک وجهت وجهی وعلیک خلفت اهلی ومالی وولدی
وما خولتنی وبک وثقت فلا تخیبنی یا من لا یخیب من اراده ولا یضیع من حفظه صل علی محمد وآله
واحفظنی بحفظک فانه لا یضیع من حفظت و هرگاه وارد شدی بسلامت پس غسل نما و بگو در وقت غسل خود
اللهم طهرنی وطهر قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی مدحتک ومحبتک والثناء علیک فانه
لا قوة الا بک وقد علمت ان قوة دینی التسلیم لامرک والاتباع لسنة نبیک والشهادة علی جمیع
خلقک اللهم اجعل لی شفاء ونورا انک علی کل شیء قدیر و بپوش پاکترین جامهای خود را و راه برو
پا برهنه و بر تو باد بسکینه و وقار بگفتن تکبیر و تهلیل و تمجید و کوتاه بگذار قدمهای خود را و بگو وقتی داخل میشوی

بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد
ان محمدا عبده ورسوله وان علیا ولی الله و راه برو تا آنکه برسی بقبر آنحضرت و روی خود را مقابل روی آنحضرت
و قبله را میان دو کتف خود قرار ده و بگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا
عبدک ورسوله وانه سید الاولین والآخرین وانه سید الانبیاء والمرسلین اللهم صل علی محمد عبدک
ورسولک ونبیک وسید خلقک اجمعین صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب عبدک واخی رسولک الذی انتجبته بعلمک وجعلته هادیا لمن شئت من خلقک والدلیل
علی من بعثته برسالاتک ودیان الدین بعدلک وفصل قضائک بین خلقک والمهیمن علی ذلک کله والسلام
علیه ورحمة الله وبرکاته اللهم صل علی فاطمة بنت نبیک وزوجة ولیک وام السبطین الحسن والحسین
سیدی شباب اهل الجنة الطهرة الطاهرة المطهرة التقیة النقیة الرضیة الزکیة سیدة نساء اهل الجنة اجمعین
صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی الحسن والحسین سبطی نبیک وسیدی شباب
اهل الجنة القائمین فی خلقک والدلیلین علی من بعثته برسالاتک ودیانی الدین بعدلک وفصلی قضائک
بین خلقک اللهم صل علی علی بن الحسین عبدک القائم فی خلقک والدلیل علی من بعثته برسالاتک ودیان
الدین بعدلک وفصل قضائک بین خلقک سید العابدین اللهم صل علی محمد بن علی عبدک وخلیفتک
فی ارضک باقر علم النبیین اللهم صل علی جعفر بن محمد الصادق عبدک وولی دینک وحجتک علی خلقک
اجمعین الصادق البار الامین اللهم صل علی موسی بن جعفر عبدک الصالح ولسانک فی خلقک الناطق
بحکمک والحجة علی بریتک اللهم صل علی علی بن موسی الرضا المرتضی عبدک وولی دینک القائم بعدلک
والداعی الی دینک ودین آبائه الصادقین صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی محمد بن علی
عبدک وولیک القائم بامرک والداعی الی سبیلک اللهم صل علی علی بن محمد عبدک وولی دینک
اللهم صل علی الحسن بن علی العامل بامرک القائم فی خلقک وحجتک المؤدی عن نبیک وشاهدک
علی خلقک المخصوص بکرامتک الداعی الی طاعتک وطاعة رسولک صلواتک علیهم اجمعین اللهم صل
علی حجتک وولیک القائم فی خلقک صلوة تامة نامیة باقیة تعجل بها فرجه وتنصره بها وتجعلنا معه فی الدنیا

والاخرة اللهم انی اتقرب الیك بحبهم والی والاخرة واهوال یوم القیمة بعد شش در زیارت آنحضرت بگو
السلام علیك یا ولی الله السلام علیك یا حجة الله السلام علیك یا نور الله فی ظلمات الارض السلام
علیك یا عمود الدین السلام علیك یا وارث صفوة الله السلام علیك یا وارث نوح نبی الله السلام علیك
یا وارث ابراهیم خلیل الله السلام علیك یا وارث اسمعیل ذبیح الله السلام علیك یا وارث موسی
کلیم الله السلام علیك یا وارث عیسی روح الله السلام علیك یا وارث محمد حبیب الله
السلام علیك یا وارث امیر المؤمنین السلام علیك یا وارث فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین
السلام علیك یا وارث الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة السلام علیك یا وارث علی بن الحسین
سید العابدین السلام علیك یا وارث محمد بن علی باقر علم الاولین والاخرین السلام علیك
یا وارث جعفر بن محمد الصادق البار الامین السلام علیك یا وارث موسی بن جعفر العبد الصالح
السلام علیك ایها الصدیق الشهید السلام علیك ایها الوصی البار التقی اشهد انك قد اقمت الصلوة
واتیت الزکوة وامرت بالمعروف ونهیت عن المنکر وعبدت الله مخلصا حتی اتاك الیقین السلام
علیك یا ابا الحسن ورحمة الله وبرکاته [illegible] بعد بر قبر [illegible] بگو اللهم الیك صمدت
من ارضی وقطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخیبنی ولا تردنی بغیر قضاء حوائجی وارحم تقلبی علی قبر
اخی رسولك صلواتك علیه واله بابی انت وامی اتیتك زائرا وافدا عائذا مما جنیت علی نفسی واحتطبت
علی ظهری فکن لی شافعا الی الله عز وجل یوم حاجتی وفقری وفاقتی وانفرادی فان لك عند الله مقاما
محمودا وانت وجیه فی الدنیا والاخرة بعد [illegible] دست راست خود را و بعد دست چپ خود را بر قبر بگو
اللهم انی اتقرب الیك بحبهم وبولایتهم اتولی اخرهم بما تولیت اولهم وابرء الی الله من کل
ولیجة دونهم اللهم العن الذین بدلوا نعمتك واتهموا نبیك وجحدوا بایاتك
وسخروا بامامك وحملوا الناس علی اکتاف ال محمد اللهم انی اتقرب الیك باللعنة علیهم
والبراءة منهم فی الدنیا والاخرة یا رحمن بعد برگرد بپایین پای آنحضرت و بگو صلی الله علیك یا ابا الحسن
ورحمة الله وبرکاته صلی الله علی روحك وبدنك صبرت وانت الصادق المصدق قتل الله من

من قتلك بالایدی والالسن بعد برگرد بزیارت کردن [illegible] امیرالمؤمنین و [illegible] حسین [illegible]
[illegible] بعد برگرد بسوی آنحضرت از پشت سر آنحضرت و نماز کن هر رکعت
هر وقت [illegible] در رکعت اول حمد و یس و در دیگر حمد والرحمن را واگر حفظ نداشته باشی آنچه از قرآن که
سورۀ توحید را در هر رکعت قرائت نما و بعد از نماز دعا و تضرع بسیار و طلب کن از برای خود و والدین خود
و جمیع برادران خود و بایست در نزد سر آنحضرت آنقدر هر خواسته باشی [illegible] نماز تو در نزد قبر
زیارت الوداع پس هر گاه اراده نمائی وداع نمائی آنحضرت پس بگو السلام علیك یا مولای وابن
مولای ورحمة الله وبرکاته انت لنا جنة من العذاب وهذا اوان انصرافی عنك غیر راغب عنك
ولا مستبدل بك ولا مؤثر علیك ولا زاهد فی قربك وقد جدت بنفسی للحدثان وترکت الاهل
والاولاد والاوطان فکن لی شافعا یوم حاجتی وفقری یوم لا یغنی عنی حمیمی ولا قریبی یوم
لا یغنی عنی والدی ولا ولدی اسئل الله الذی قدر علی رحلی الیك ان ینفس بك کربی
واسئل الله الذی قدر علی فراق مکانك ان لا یجعله اخر العهد من زیارتی لك ورجوعی
الیك واسئل الذی ابکی علیك عینی ان یجعله سببا لی وذخرا واسئل الله الذی ارانی مکانك
وهدانی للتسلیم علیك وزیارتی ایاك ان یوردنی حوضکم ویرزقنی مرافقتکم فی الجنان السلام
علیك یا صفوة الله السلام علی امیر المؤمنین ووصی رسول رب العالمین وقائد الغر المحجلین السلام
علی الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة السلام علی الائمة [illegible] ورحمة الله
وبرکاته السلام علی ملائکة الله الباقین السلام علی ملائکة الله المقیمین المسبحین الذین بامره یعملون
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اللهم لا تجعله اخر العهد من زیارتی ایاه فان جعلته فاحشرنی
معه ومع ائمة الماضین وان ابقیتنی یا رب فارزقنی زیارته ابدا ما ابقیتنی انك علی کل شیء قدیر
وبگو استودعك الله واسترعیك واقرء علیك السلام امنا بالله وبما دعوت الیه اللهم فاکتبنا
مع الشاهدین اللهم فارزقنی حبهم ومودتهم ابدا ما ابقیتنی السلام علی ملائکة الله وزوار قبر
ابن نبی الله السلام علیك منی ابدا ما بقیت ودائما اذا فنیت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

و هنگام بیرون آمدن از حرمت قبله بیرون آید و بر نگرداند روی خود را از قبر تا آنکه غایب شود از چشم تو انشاء الله

باب آنچه کفایت میکند از قول در نزد زیارت جمیع ائمه علیهم السلام از رضا علیه السلام حدیث کرده ما را محمد بن
حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه از محمد بن حسن صفار از علی بن حسان گفت که سؤال شد از رضا علیه السلام در آمدن قبر
ابو الحسن موسی علیه السلام پس فرمود که نماز کنید در مساجد در اطراف او و مجزیست در مواضع کل این را که بگوئید

السلام علی اولیاء الله و اصفیائه السلام علی امناء الله و احبائه السلام علی انصار الله
و خلفائه السلام علی محال معرفة الله السلام علی مساکن ذکر الله السلام علی مظهری امر الله و نهیه
السلام علی الدعاة الی الله السلام علی المستقرین فی مرضات الله السلام علی المخلصین فی
طاعة الله السلام علی الادلاء علی الله السلام علی الذین من والاهم فقد والی الله و من عاداهم
فقد عادی الله و من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله و من اعتصم بهم فقد
اعتصم بالله و من تخلی منهم فقد تخلی من الله عز و جل اشهد الله انی سلم لمن سالمکم و حرب
لمن حاربکم مؤمن بسرکم و علانیتکم مفوض فی ذلک کله الیکم لعن الله عدو آل محمد من الجن
و الانس من الاولین و الآخرین و ابرء الی الله منهم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

این قدر کفایت میکند در همه زیارات و بسیار بفرست صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام و نام هر یک یک از
ایشان را نام ببر و بیزاری جو از دشمنان ایشان و اختیار کن آنچه را که میخواهی از دعا از برای خود و مؤمنین و مؤمنات

زیارت جامعه دیگر از برای رضا علیه السلام و از برای جمیع ائمه علیهم السلام حدیث کرده ما را علی بن احمد بن محمد بن
عمران دقاق و محمد بن احمد سنانی و علی بن عبدالله وراق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب از محمد بن
ابو عبدالله کوفی ابو الحسین اسدی از محمد بن اسماعیل برمکی از موسی بن عمران نخعی گفت که گفتم از برای علی بن محمد بن
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام تعلیم نما مرا ای پسر رسول الله قولی بلیغ کامل
هرگاه اراده کنم زیارت یکی از شما را پس فرمود که هرگاه رسیدی بدر پس بایست و بگو شهادتین را
و حال آنکه تو با غسل باشی و هرگاه داخل شدی و دیدی قبر را پس بایست و بگو الله اکبر سی مرتبه بعد از آن برو کمی
در حالت آرام و وقار و قدمهای خود را نزدیک هم بگذار بعد بایست و تکبیر خدا را بگو سی مرتبه

بعد نزدیک قبر برو و تکبیر خدا را بگو چهل مرتبه تا صد تکبیر تمام شود بعد بگو السلام علیکم یا اهل بیت النبوة
و موضع الرسالة و مختلف الملائکة و مهبط الوحی الخ

باب ذکر آنچه ظاهر شده از برای مردم
در زمان ما از برکات این مشهد و علامات آن و استجابت دعا در آن حدیث کرده ما را ابو طالب حسین بن عبدالله
ساسانی گفت شنیدم از محمد بن عمر نوقانی که میگفت در شبی خوابیده بودم در نوقان در قصر خود در شب
تاریکی ناگاه بیدار شدم و نظر کردم بجانب ناحیه که در او مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام بود در سناباد پس دیدم
نوری را که بلند میشد تا آنکه پر شد از او مشهد و گردید روشن مثل گویا روز است و من شک داشتم در امر
رضا علیه السلام و نمیدانستم حقیقت آنحضرت را و مادرم از مخالفین بود پس گفت بمن چه چیز ترا ... گفتم از برای او
همین نور را که پر نموده است مشهد سناباد را مادرم گفت که این چیزیست که ... از علی سلطان
است محمد بن عمر نوقانی گفت که دیدم در شب دیگر تاریکی را زیاده از شب اول تا آنکه زیاده دیدم از قبه
مشهد که پر کرده است او را از نور پس اعلام کردم مادر خود را و آوردم او را بمکان خود تا آنکه دید مادرم
آنچه را که من دیدم از نور و پر کردن مشهد را از نور پس عظیم شمرد مادرم این را و شروع کرد در حمد خدای عز و جل
مگر آنکه او ایمان نیاورد بآنحضرت مثل ایمان من پس من قصد مشهد نمودم پس دیدم که در مشهد بسته است گفتم
بار خدایا اگر میباشد امر رضا علیه السلام حق پس بگشا از برای من این در را بعد باز کردم در را بدست خود پس
باز شد پس در نفس خود گفتم که شاید در محکم بسته نشده بود پس بستم او را تا آنکه دانستم آنکه ممکن نیست
گشودن بدون کلید بعد گفتم اللهم ان کان امر الرضا حقا فافتح لی هذا الباب بعد گشودم در را با دست خود
پس گشوده شد پس داخل شدم و زیارت نمودم و نماز کردم و دیدم در امر رضا علیه السلام بعد قصد میکردم
آنجا برای زیارت آنحضرت مرتبه در هر جمعه از نوقان و نماز میکردم از آن وقت احوال حدیث کرده ما را
ابو طالب حسین بن عبدالله بن ساسانی گفت شنیدم ابا منصور بن عبدالرزاق را که میگفت از برای حاکم طوس
که معروف بود ببیوردی که آیا ترا اولادی هست او گفت نه ابو منصور گفت که چرا قصد مشهد رضا
علیه السلام را نمیکنی و دعا نمیکنی و از خدا در نزد آن مشهد طلب نمائی تا آنکه روزی کند خدا ترا ولدی که بتحقیق من سؤال نمودم
خدای عز و جل را در امکان حوائج بسیار خواسته ام پس بر آورده شده است از برای من حاجات گفت که پس من

قصد نمودم آن مشهد را علی ساکنه السلام و خواندم خدای را عز و جل در نزد رضا علیه السلام هر روزی را از برای فرزند پس
روزی کرد خدای عز و جل پسری بعد آمدم نزد ابا منصور بن عبدالرزاق و خبر دادم او را باستجابت خدای عز و جل
دعای مرا در آن مشهد پس بخشید از برای من و عطا نمود مرا و اکرام نمود برای این گفت مصنف کتاب که چونکه اذن
خواستم از امیر سعید رکن الدوله در زیارت مشهد رضا علیه السلام اذن داد از برای من در زیارت در رجب
در سنه ۳۵۲ پس چون برگشتم از آن مشهد برگردانید مرا و گفت از برای من این مشهدیست مبارک تحقیق من زیارت
کردم او را و از خدا حوائجی بسیار که در نفس بوده است خواستم و خدا برآورده است حوائج مرا پس تقصیر
مکن در دعا کردن از برای من در آن مشهد و زیارت نمودن از برای من تحقیق دعا در آنمکان مستجاب است پس ضامن
شدم این را از برای او و وفا نمودم آن و چون برگشتم از مشهد علی ساکنه التحیه والسلام و داخل شدم بر او گفت
از برای من هم دعا کردی از برای من و زیارت نمودی از جانب من پس من گفتم بلی پس گفت احسنت و الله قد صح لی
ان الدعاء فی ذلک المشهد مستجاب بغیر حجاب نمودن قسم بخدا که بصحت پیوسته است برای من اینکه دعا
در آن مشهد مستجاب است حدیث کرد ما را ابونصر احمد بن حسین ضبی و هرگز تحقیق که نکرده بودم من از او ناصبی تر از او
در سیده بود از عداوت او آنکه او میگوید اللهم صل علی محمد تنها و اتباع میکرد از صلوات بر آل پیغمبر صلی الله علیه و آله
گفت هم شنیدم ابابکر حامی فراهی را که گوید که حریف در نشابور بود و بود او از اصحاب حدیث که گفت امانتی نزد
من کسی دفن کردم او را و فراموش کردم محل او را بعد چونکه گذشت براین مدتی صاحب امانت آمد و طلب نمود
امانت خود از من نمود و من ندانستم موضع او را پس مانده متحیر و متهم ساخت مرا صاحب امانت پس بیرون رفتم
از خانه خود مغموم و متحیر و دیدم جماعتی را که میرفتند به مشهد رضا علیه السلام من با ایشان بیرون رفتم بسوی آن مشهد و زیارت
کردم و خواندم خدای را عز و جل را که ظاهر سازد از برای من موضع آن امانت را پس دیدم در همان مکان در خواب
که گویا کسی آمد نزد من و گفت از برای من هم دفن نمودی تو امانت را در موضع چنین و چنین پس برگشتم
و آمدم نزد صاحب امانت پس ارشاد نمودم او را به آن موضع که دیده بودم در خواب و من مصدق نبودم آنچه
دیده بودم پس قصد نمود صاحب امانت آن مکان را و حفر نمود و بیرون آورد از آنمکان آن امانت را به مهر صاحب آن
و بود آن مرد که حدیث میکرد مردم را باین حدیث و تحریص میکرد ایشان را بزیارت آن مشهد علی ساکنه السلام

حدیث کرد ما را ابو جعفر محمد بن ابی القاسم بن محمد بن فضل تمیمی هروی گفت هم شنیدم ابا الحسن علی بن الحسن قهستانی را
هم میگفت بودم بمرو رود و ملاقات نمودم در آن روز مردی را از اهل مصر [illegible] اسم او حمزه بود پس ذکر نمود
او آنکه بیرون آمده است از مصر بزیارت رضا علیه السلام در طوس و آنکه چونکه داخل شده است
آن مشهد را قریب بغروب آفتاب بوده است پس زیارت نموده و نماز گذارده و نبوده است از روز
زیارت کنندگان غیر از او پس چونکه نماز کرده است نماز خفتن را اراده نموده است خادم قبر آنکه بیرون
نماید او را و ببندد در را پس سؤال نموده است او را آنکه ببندد در را بر او و بگذارد او را در آنمکان [illegible]
بجا آورد نماز کند آنچه ممکن است او را پس [illegible] و بیرون کند او را چون خادم از برای او پس در را بروی او
پس گذاشته است او را او بسته است در را بروی او و او نماز میکرده به تنهائی تا آنکه خسته شده پس نشسته و گذاشته
سر خود را بر زانوی خود بجهت [illegible] پس چونکه برداشته سر خود را دیده در دیوارش روبروی خود
رقعه را که در آن این دو بیت بوده من سره ان یری قبرا برؤیته یفرج الله عمن زاره کربه فلیأت
ذا القبر ان الله اسکنه سلالة من نبی الله منتجبه گفت که پس برخاستم و شروع کردم در نماز تا اوقات
سحر بعد نشستم مثل نشستن اولی و گذاشتم سر خود را بر زانوی خود پس چون برداشتم سر خود را ندیدم بر دیوار چیزی
و آنچه که دیده بودم نوشته و در آن وقت تر بود گویا حال نوشته شده است گفت هم پس صبح شد و گشودند
در و بیرون آمدم از آنمکان حدیث کرد ما را ابو علی محمد بن احمد بن یحیی معاذی نیشابوری گفت که حدیث کرد
ابوالحسن علی بن احمد بن ابی نصر [illegible] گفت که دیدم از صلحا در خواب [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گفت
یا رسول الله هر یک از فرزندان زیارت کنم [illegible] پس فرمود که از او [illegible] آمده است بر اسم [illegible] و از اولاد
من کیست هم آمده است [illegible] گفت هم پس من عرض کردم از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله پس هم را زیارت
کنم از ایشان یا رسول الله [illegible] که مشهدهای ایشان [illegible] فرمود [illegible] نزد من
[illegible] گفت پس گفتم من یا رسول الله قصد معزا (؟) رضا علیه السلام را
پس فرمود [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] حدیث کرد ما را ابو علی محمد بن احمد بن یحیی معاذی گفت
هم حدیث کرد مرا ابو بکر محمد بن عبدالله حاکم نوقانی گفت هم بیرون آمدم [illegible] از ری [illegible]

بعض مشایخ نیشاپور امیر نصر بن احمد بخاری و کاتب او از اهل بلخ و تقرب او در بلخ و دیگری از ابو ... و اتفق
قدیم هم با حسن بود و ابدا بمذهب شیعه بود پس چون بنیشاپور رسید گفت من از آن دشمن که از اهل شیعه از زیارت قبر امام
رضا علیه السلام منع میکنم بعد برادم نیشاپور را پس گفت قریه قریه ... ها را استنطاق ... رسالت نیشاپور
حضرت بخارا پس عاجز شدند از زیارت بسبب شغل شاغل نیز آن شغل تا فارغ شدم از آن شغل پس قصد بخارا
نمودند هر چه و ادا رسالت کرده و برگشته تا اینکه برابر طوس رسیدند پس گفت برای ابراهیم قریه
هم با زیارت کنیم رضا علیه السلام را پس قریه گفت من زهرا از آن بردن آمدم و در بعض الکسیات هر جا را
از خلفا کشته شده خرم نمیرسد بعد و بر میگردم بعد بقرب رضا گفت هم پس تسلیم نمود ایشان را بعد خود و ضرب خود را
با علی و سوار شده الاغی را و قصد نمود مشهد رضا علیه السلام را و گفت از برای خدام مشهد هم بگذارید مرا امشب
و کلید حرم را بمن دهید پس چنین کردند گفت هم پس داخل مشهد شدم و بستم در را و زیارت رضا علیه السلام
نمودم بعد ایستادم در نزد سر آنحضرت و نماز کردم ما شاء الله تعالی بسیار و شروع کردم در قرائت قرآن
از اول قرآن گفت هم پس میشنیدم صدائی که قرآن میخواند چنانکه من میخواندم پس من قطع نمودم صدای خود را
و هر کلی مشهد را گشتم و طلب نمودم صاحب او را پس ندیدم کسی را پس برگشتم بمکان خود و شروع کردم
در قرآن از اول پس چون قرائت اول شنیدم آن صدا را باز منقطع پس ساکت شدم و قدری گوش دادم
پس دیدم که صدا از قبر است پس میشنیدم مثل قرائت خود را تا اینکه رسیدم باخر سوره مریم پس خواندم
یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا پس شنیدم صدائی آمد از قبر
یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفدا و یساق المجرمون الی جهنم وردا تا اینکه ختم نمودم قرآن را
و ختم نمود پس چون که صبح نمودم برگشتم بنوقان و سؤال کردم کسی را که در آن بود از قاریان از این
قرائت پس گفتند این قرائت در لفظ و معنی درست است لکن نمیدانیم کسی را که این
قرائت نموده باشد گفت پس برگشتم بنیشابور پس سؤال کردم قاریان آنجا را از این قرائت
پس نشناختند این قرائت را هیچ کدام از ایشان تا اینکه برگشتم ببخارا پس سؤال کردم بعض قاریان را
از این قرائت و گفتم که کسی قرائت نموده است یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفدا و یساق المجرمون

الی جهنم وردا پس او گفت این از کجا آوردی این قرائت را من گفتم چه چیز است از برای من بیان کن گفت این آیه
بحمد الله ... قرائت شده است او گفت این قرائت قرائت رسول خداست صلی الله علیه و آله از روایت
اهل البیت علیهم السلام بعد سبب سؤال را از من طلب کرد پس قصه را از حکایت کردم و صحت یافت این
برای آن قرائت حدیث کرده ما را ابو علی محمد بن احمد بن یحیی معاذی گفت حدیث کرده ما را ابو الحسن محمد بن
ابو عبد الله هروی گفت که حاضر شد بمشهد با مردی از اهل بلخ و با او غلامی بود پس زیارت نمود او با غلام خود
رضا علیه السلام را او ایستاد در نزد سر آنحضرت پس نماز کرد و آن غلام نزد پای آنحضرت نماز میکرد پس چون
فارغ شدند از نماز بسجده رفتند پس طول داد در سجده خود را بعد سر برداشت از سجده خود و پیش از غلام
رفت و غلام را آواز داد پس غلام سر خود را بلند نمود از سجود و گفت لبیک ای مولای من پس گفت از برای او میخواهی
آزاد باشی پس گفت بلی گفت پس تو آزادی در راه خدای تعالی و فلان کنیز هم در بلخ آزاد است و رسول خدا ...
و تحقیق تزویج کرده ام من او را با تو بخشیدم و چنین از مهر و ضامن هستم از برای او مهر او را از جانب تو و فلان ملک
وقف نمودم بر شما هر دو و برای اولاد شما و اولاد اولاد شما تا مادامی که ... امام علیه السلام گفت
گریه کرد آن غلام و قسم خورد بخدای عز و جل و امام علیه السلام اینکه سؤال نمودم در سجود خود مگر همین حاجت را
بعینه و تحقیق شتافت اجابت خدای عز و جل در این حاجت ... حدیث کرده ما را ابو علی محمد بن
احمد بن محمد بن یحیی معاذی گفت که حدیث کرد ما را ابو نصر مؤذن نیشاپوری گفت رسید بمن مرضی ...
هم سنگین شد زبان من هم قدرت نداشتم بر کلام پس بخاطرم گذشت اینکه زیارت کنم رضا علیه السلام
و بخوانم خدای تعالی را در نزد او و او را شفیع خود گردانم نزد خدا تا اینکه عافیت بخشد مرا از ناخوشی خود و رها
فرماید زبان مرا پس سوار شدم الاغی را و قصد مشهد نمودم و زیارت کردم رضا علیه السلام را و ایستادم
در نزد سر آنحضرت و نماز کردم دو رکعت و سجده کردم و مبالغه نمودم در دعا و تضرع و طلب شفاعت میکردم
از صاحب آن قبر بسوی خدای عز و جل که مرا عافیت بخشد و زبان مرا گشاده کند پس مرا خواب ربود در سجده خود
پس دیدم در خواب هم گویا قبر شکافته شد و بیرون آمد از قبر مردی ... گندم گون ...
گندم گون پس نزدیک من آمد گفت از برای من ای ابا نصر بگو لا اله الا الله گفت هم پس اشاره کردم بطرف ...

که چگونه بگویم اینرا و زبان من بسته است پس نهیب زد بر من و گفت هم شکر کن قدرت خدا را بگو لا اله الا الله پس باز شد
زبان من پس گفتم لا اله الا الله و برگشتم بسوی منزل خود پیاده و میگفتم لا اله الا الله پس گویا شد زبان من و بسته نشد
بعد از آن حدیث کرد ما را ابو علی محمد بن احمد معاذی گفت شنیدم ابا نصر مؤذن نیشابوری را که میگفت شدید شد بیماری بر ما
و آن زمان در سیل جاری که قوی تر بود از مشهد پس رو آورد سیل تا آنکه نزدیک مشهد رسید و ما ترسیدیم از آن سیل که
پس بلند شد بقدرت خدای عزوجل و واقع شد در قناتی که بلندتر بود از وادی و واقع نشد در مشهد از آن
سیل هیچ ضرری حدیث کرد ما را ابو الفضل محمد بن احمد بن اسمعیل سلیطی نیشابوری گفت که حدیث کرد ما را ابو نصر محمد بن
احمد بن السانی نیشابوری گفت بودم من در خدمت امیر ابو نصر بن ابی علی صاحب لشکر و او احسان میکرد با من پس
مصاحبت او نمودم با مسعود ساسانی و اصحاب او که چه بوده مرخص بسبب میل او و اکرام او مرا پس وقتی تسلیم نمود
بمن کیسه را که در آن سه هزار درهم بود بمهر خود و امر نمود مرا به تسلیم نمودن او را بخزانه و من از نزد او بیرون آمدم و نشستم
در مکانی که در آنجا نیکان می نشستند دربان و گذاشتم کیسه را در نزد خود و صحبت میداشتم در شغل خود که کیسه او دزدیده
و من نفهمیدم و از برای امیر ابو نصر غلامی بود که اسم او حلیح ناس بعد و او حاضر بود پس چونکه نظر نمودم ندیدم کیسه را
و منکر شدند همه ایشان از دانستن خبر کیسه و گفتند هم ترا نیافتیم چیزی نگذاشته و نیست این مگر آنکه میخواهی با ما
مکر کنی که از میان برهد و من میدانستم حسد ایشان را بجهت آن پس نخواستم تعریف این امر را از برای ابو نصر از ترس
آنکه متهم سازد مرا و من متحیر و متفکر و نمیدانستم که کیسه را که برده است و بعد بودم که هرگاه واقع میشد از
برای او امری که محزون میکرد او را پناه میبرد بمشهد رضا علیه السلام و او را زیارت میکرد و دعا میکرد خدای عزوجل را
در نزد آنجناب و استکشاف میکرد و از او رفع میشد پس روزی داخل شدم بر امیر ابو نصر و گفتم از برای او
ایها الامیر اذن میدهی مرا که بروم بطوس که مرا در آنجا شغلی است پس گفت از برای من چه چیز است آن گفتم غلام
طوسی را داشته ام گریخته است از من و کیسه کم شده است و من چنان خیال میکنم که او برده است پس گفت من
هم حفظ کن حالت خود را در نزد ما ضایع نسازی با آنکه خیانت نمودی من گفتم پناه میبرم بخدا از آن پس گفت
هرگاه فهمی نزد من کیسه را اگر تا آخر نشود من گفتم هر دو که برگشتم بعد از چند روز پس خانه و ملک من پیش
تو است بنویس با بی الحسن خزاعی که جمع کند اسباب مرا در طوس و ضبط نماید پس اذن داد و از برای من و من بیرون رفتم

و آیه

و کاری میکردم از ضیاع امیر ابو نصر و داشتم بمشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام پس زیارت کردم و خواندم خدای عزوجل را
در نزد قبر آنحضرت که مطلع سازد مرا بر موضع کیسه پس مرا خواب ربود پس دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب
که فرمود از برای من برخیز که خدا حاجت ترا روا کرد پس برخاستم و تجدید وضو نمودم و نماز کردم مادامی که او دعا
کردم پس خواب برد مرا پس دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب که فرمود کیسه را فلان دزدیده است
مطلع باش و دفن کرده است او را در زیر تنور در خانه خود و آن کیسه در آنجا است بمهر ابو نصر گفت پس برگشتم
بسوی امیر ابو نصر پیش از وعده به سه روز و چون داخل شدم بر او گفتم از برای او که حاجت من برآورده شد او گفت
الحمد لله پس بیرون آمدم و جامهای خود را عوض کردم و برگشتم بسوی او پس گفت کجاست کیسه من گفتم با فلان است
او گفت از کجا دانستی گفتم خبر داد مرا آن رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب در نزد قبر رضا علیه السلام
گفت پس لرزید بدن او از این کلام و امر نمود باحضار او مطلع باش و گفت از برای او که کجاست کیسه که از پیش
این برده پس او انکار نمود و بود او از عزیزترین غلامان او پیش او پس امر نمود تهدید نمایند او را بضرب پس من
گفتم ایها الامیر امر مکن بضرب او که فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله موضع بودن کیسه در آن موضع است
او گفت کجاست من گفتم در خانه او در زیر تنور مدفون است پس امیر پس فرستاد شخص ثقه را بمنزل او و امر نمود او را
بحفر نمودن موضع تنور را پس او رفت بمنزل او و حفر نمود و بیرون آورد کیسه را بمهر پس گذاشت آن را پیش روی
امیر چونکه نظر نمود امیر بسوی کیسه و مهر خود را از آن گفت از برای من ای ابا نصر من نشناختم فضل ترا پیش از این وقت
و بعد از این زیاد نمایم نیکوئی و اکرام و تقدیم ترا و اگر میدانستم هر آینه قصه مشهد داری هرآینه ترا رد نماید از جواب خود
سوال میکردم گفت ابو نصر و من ترسیدم از آنکه گمان کند که تهمت میزنم بر او و مرا به علت گرفتار نماید پس اذن
از امیر خواستم آمدم بخانه خود و در گذشت مشغول فروختن کالا شدم تا این وقت و بعد از آن حدیث
کرد ما را ابو الفضل محمد بن احمد بن اسمعیل سلیطی گفت شنیدم حاکم رازی مصاحب ابو جعفر عتبی را که میگفت فرستاد
مرا ابو جعفر عتبی برسالت نزد ابو منصور بن عبد الرزاق پس چونکه روز پنجشنبه شد اذن گرفتم از او از برای زیارت رضا
علیه السلام پس گفت از برای من بشنو از من آنچه را که حدیث میکنم ترا از آن در امر این مشهد بودم من در ایام جوانی خود
هم متعصب بودم بر اهل این مشهد و متعرض میشدم زوار را در راه و میگرفتم از ایشان جامهها و خرجیهای ایشان را

پس چون رسیدم نزدیک بشکار روزی و همراه داشتم در بیابان با آهوئی پس بدشتم عقب او رفت تا آنکه آن آهو با بعض دیوار مشهد
ملحق شد پس ایستاد آن آهو و ایستاده بود در برابر او و نزدیک با او نرفت پس سعی کردم با غایت سعی را که آن آهو
نزدیک آن آهو رسیده نرفت و هر زمان که آهو از موضع خود جدا شده بود عقب او میرفت و چون پناه
برده بود بآن دیوار ایستاد پس داخل شد آن آهو بسوراخی را در دیوار مشهد پس من داخل باغ شدم و گفتم از زوار
این قبر مطهر کجا است آن آهو که داخل اینجا شد جمال او گفت من ندیدم آن آهو را پس خود داخل آنمکان
شدم و داخل شدن نتوانستم پس دیدم اثر سرگین و اثر بول او را و ندیدم آن آهو را و گم کردم او را پس نذر
کردم از برای خدای عز و جل آنکه اذیت نکنم زوار را بعد از این و متعرض ایشان نشوم مگر بخوبی و احسان پس
هر گاه مهمی پیش آمد مرا و امری پناه میبردم بسوی این مشهد پس زیارت میکردم او را و سؤال میکردم خدای عز و جل را
در حاجت خود پس بر میآورد حاجت مرا از برای من و بدرستیکه سؤال کردم خدای عز و جل را آنکه روزی کند مرا
پسری پس روزی کرد مرا پسری تا اینکه بحد بلوغ رسید و کشته شد پس برگشتم بآنمکان و حاضر شدم و سؤال
کردم خدای عز و جل را که روزی کند مرا پسر دیگر که آنست [illegible] پس روزی کرد مرا و سؤال نکرده ام از خدای عز و جل
در آنمکان حاجتی را مگر اینکه بر آورده است او را از برای من و این آنچه ظاهر شده است از برای من از برکت
این مشهد علی علیه السلام حدیث کرد ما را ابو الفضل محمد بن احمد بن اسمعیل سلیطی گفت حدیث کرد ما را
ابو النصر محمد بن ابو الفضل سلیطی گفت چون رفت حمویه سردار لشکر خراسان روزی و نزد شاه بود در میدان
حسن بن [illegible] اینکه نظر نمود بسوی باب جعفر و دراز نموده بود [illegible] پس گذشت
بر او مردی پس گفت از برای غلامی که عقب او بود در رو و او را بخانه بیاور و چون برگشت امیر حمویه
بدر خانه نشست ندید کسی را که با او بود از بزرگان لشکر که خوردن طعام و چون نشستند بر سر سفره
گفت از برای غلام کجاست آن مرد غلام گفت آن مرد بر در خانه است پس گفت داخل سازید او را
و چون داخل شد امر نمود که آب بر دست او ریخته شد و نشستند بر سفره و چون فارغ شد گفت از برای او
چرا آیا تو [illegible] او گفت نه پس امر نمود از برای او [illegible] بعد گفت از برای او که آیا تو در دام
[illegible] او گفت نه پس امر نمود که هزار درهم [illegible]

دشوه و آنده که دیگر نبوده است آنها را پس عطا کرده جمیع آنها را بعد تقسیم نمود امیر بسوی سرکردگان لشکر گفت از
برای ایشان چرا آیا میدانید چه بود این [illegible] گفتند نه گفت بدانید آنکه من در جوانی خود بودم که زیارت میکردم
رضا علیه السلام را و بر من حالی کهنه بود و دیدم این مرد را در آنمکان شریف و من دعا میکردم خدای عز و جل را در نزد قبر
آنکه روزی نماید مرا [illegible] خراسان را و شنیدم این مرد را که دعا میکرد خدای عز و جل را و سؤال میکرد آنچه را که من [illegible]
[illegible] و چون دیدم حسن اجابت خدای تعالی را در آنچه من خواهش نمودم در آنمکان ببرکت آن مشهد دوست داشتم
آنکه [illegible] اجابت خدای عز و جل را از برای این مرد بدست خود [illegible] در چیزی آنها گفتند
هر چه خواست [illegible] امیر گفت [illegible] و شنیده خواهش [illegible]
[illegible] پس [illegible] و گفت از برای [illegible] این حال طمع میکنند و [illegible]
خراسان و سردار لشکر را پس سرکردگان لشکر گفتند [illegible] از او [illegible]
عمل خود و جان خود را نسبت باو امیر گفت [illegible] بعد از این هم زیارت میکرد آن مشهد را
دختر خود را [illegible] محمد بن زید علوی بعد از قتل پدر او [illegible] و او را [illegible] و تسلیم نمود [illegible]
و همه آنها [illegible] از برکت آن مشهد و چیزی که خروج نمود ابو الحسین محمد بن احمد بن زید علوی [illegible]
و بیعت نمود با او [illegible] هزار مرد [illegible] و گرفت او را [illegible] و فرستاد او را [illegible]
پس داخل شد حمویه و برداشت قید او را و گفت از برای [illegible] ایشان [illegible] خدا [illegible]
و ایشان [illegible] پس [illegible] پس بیرون [illegible]
از برای او [illegible] از برای قرار دادن رسوم
از برای [illegible] از برکت آن مشهد علی علیه الصلوة و السلام حدیث کرد ما را ابو العباس احمد بن محمد بن
احمد بن الحسن [illegible] گفت شنیدم [illegible] اصحاب حدیث که
میگفت [illegible] مشهد رضا علیه السلام را در طوس پس دیدم مرد ترکی را که داخل قبه شده و در نزد [illegible]
ایستاده و گریه میکرد و [illegible] و میگفت پروردگارا اگر پسر من زنده است پس جمع نما میان من و او [illegible]
پس [illegible] گفت [illegible] پس گفتم [illegible]

پیری بود با من بود در جنگ اسحق آباد گم کردم او را و ندانستم خبر او را و او را مادری است که همیشه گریه میکند برای او پس می
خواهم خدا را تعالی بخوانی در آنکه در این مطلب بجهة آنکه شنیده‌ام اینکه دعا در این مشهد مستجاب است راوی گفت که
پس رحم کردم بر او و گرفتم دست او را و بیرون آوردم او را که ضیافت کنم او را امروز پس چون بیرون آمدیم
از مسجد ملاقات نمودیم مرد جوانی را با قامتی رخوه که رداء نمود بر قطعه پس چون که دید او را آن ترک برخاست بر او
و معانقه نمود با او و گریه کرد و شناختند هر یک صاحب خود را و آن آن پسر بود که دعا میکرد که خدا جمع کند بین او
و او و خبر او را با و برساند در نزد قبر رضا علیه السلام راوی گفت پس سؤال کردم او را که چگونه واقع شدی باین مکان
پس گفت که من واقع شدم بطبرستان بعد از جنگ اسحق آباد و مرا تربیت نمود شخصی دیلمی در آنجا پس چونکه
بزرگ شدم بیرون آمدم بطلب پدر و مادر خود و بر من خبر ایشان پنهان بود پس با قومی رفتم که بودند راه رفتم با ایشان پس آمدم
با ایشان پس گفت آن مرد ترک که ظاهر شد از برای من از امر این مشهد آنچه صحیح شد از برای من یقین من و تحقق قرار دادم بر
خود بعد مفارقت ننمایم این مشهد را مادامی که باقی باشم والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً والصلوة والسلام علی
وحید محمد المصطفی و آله و عترته مصابیح الدجی و سلم تسلیما کثیرا کثیرا و قد وقع الفراغ من الترجمة یوم الاربعین ... جمادی الاولی ۱۲۹۳
قد وقع الفراغ من تحریر هذا الکتاب یوم الثلثاء فی المشهد الرضویة علی راقدها الف التحیة

۱۲۹۳
شهر جمادی الاولی

۲۲۲



